ترمینولوژی حقوق

حاوی اصطلاحات: رشته های حقوق
علوم سیاسی واقتصادی وتاریخ حقوق
ورشته های مختلف فقه اسلامی

تألیف:
دکتر محمد جعفر جعفری لنگرودی

این کتاب ۲۰۰۰ نسخه در آبان ماه ۱۳۴۶ بسرمایه کتابخانه ابن‌سینا
در چاپخانه خواجه به چاپ رسید

از مؤلف این کتاب :

۱ ـ اصول فلسفی حقوق
۲ ـ فرهنگ حقوقی
۳ ـ تأثیر اراده درحقوق مدنی (تز)
۴ ـ تاریخ حقوق ایران
۵ ـ مقدمهٔ عمومی علم حقوق
۶ ـ دانشنامهٔ حقوقی (دائرةالمعارف حقوقی) دردو جلد
۷ ـ مجموعهٔ قانون اصلاحات ارضی - چاپ مجلس
۸ ـ مجموعهٔ قانون کار « «
۹ ـ مجموعهٔ قانون بیمه « «

سه کتاب اخیر در زمینهٔ تدوینِ علمیِ قوانین به سرپرستی مؤلف تألیف شده است.

بنام ایزد دانا و توانا

علم عدالت

علم عدالت یا علم حقوق از شمار علوم دشوار است قواعد و اصول آن وسیع است و این قواعد واصول هریك دستخوش مستثنیاتی است بطوریکه میتوان آنرا «علم اصل واستثناء» نامید علمی که ازمقداری اصول فراهم آمده‌است وهراصلی را مستثنیاتی است . درعین حال بین بسیاری از اصول علم‌حقوق رابطه‌هائی وجود داردکه شناسائی آنها را بسر حد دشواری و ظرافت میرساند .

ظاهر این‌علم طوری است‌که جویندهٔ آن می‌پنداردکه پای در سنگلاخی نهاده است ولی‌سنگلاخی‌است‌که از دل‌آن چشمهٔ‌زلال عدالت جاری‌است چشمه‌ای‌که‌جهان کنونی‌نشان میدهدکه هنوز بسیاری از افراد انسانی در روی زمین خواهان وصال‌آن هستند .

قانون و قضاء دو روی دارد از یك سوآموختن آن دشوار و اجراء آن دشوارتر است وکمترکامی است‌که رعایت حق و عدالت آنرا تلخ نکند ؛ از سوی دیگر وقتی که حکمی به حق صادر شد و ستمدیده‌ای از زیر بارگران ستم بر خاست حاکم خود را فرشته‌ای می‌بیندکه در پیکر آدمی است جانش بطرف آسمانها میل میکند زیرا

ستمدیده‌ای را رهاینده است . اومانند نیلوفر است که ریشهٔ هستی اومانند هرانسانی در جهان خاکی و در لجن زار طبیعت است ولی برگها و گلبرگهای جان و صفای سِرِّ او بطرف نور خورشید و آسمانها است .

اطلاعات راجع به اصطلاحات

اصطلاحی که درکتاب ترمینولوژی ذکر میشود قدر مسلم این است که باید تعریف تقریباً جامعی ازآن بدست داد ولی آیا اضافه برآن هم باید چیزی ذکر کرد ؟

در این مورد سلیقه‌ها متفاوت است مثلاً بعضی بندرت مثالی هم برای موارد دشوار ذکرمی‌کنند ولی در همین مورد هم خیلی امساك دارند در حالیکه این امساك مورد ندارد . برخی دیگر بیك یا چندمادهٔ قانون یا قرارداد بین‌المللی یا تصویب‌نامه اشاره می‌کنند و این‌کاری است بسیار سودمند که در این کتاب بآن توجه زیاد کرده‌ایم و ارزش این کار در عمل روشن‌میشود .

گاهی بین دواصطلاح متقارب مقایسه‌ای بعمل میآید وموارد اشتراك و اختلاف آنها گوشزد میشود تا حدود یك اصطلاح روشنتر شود و با اصطلاح نزدیك و متقارب مخلوط نشود ومایهٔ گمراهی نگردد.این‌کار رامؤلفان‌کتب ترمینولوژی بفراخورحوصله واستعداد معمولاً می‌کنند .

گاهی‌پاره‌ای ازتعاریف که‌برای اصطلاحات‌در کتب ذکرشده‌محتاج به‌انتقاداست واین‌انتقادراه‌رابرای‌یك‌تعریف‌رساتروسودمندتر بازمی‌کند. دراین کتاب این‌روش کم و بیش مورد توجه بوده است بدون اینکه بافراط برسد و ملال آور باشد .

پاره‌ای از مؤلفان در ذیل هر اصطلاح مآخذ مطالعهٔ خود را بطور متوسط مینویسند و این‌کار بسیار سودمند است درکتاب حاضر مجال‌برای بکار بردن این‌روش نبود معذلك دربسیاری از موارد یك یا دومأخذ مطالعه باذکر صفحات‌کتاب گفته‌شد .

علاوه برنکات و روش‌های بالاکه مؤلفان این‌گونه‌کتب مورد توجه قرارداده‌اند

دو امر زیر مورد توجه رقم این سطور در این کتاب بوده است :

اول - حل بعضی از مشکلات حقوقی بدستاویز ذکر شواهد وامثله برای توضیح ماهیت یك اصطلاح . طرح این مشکلات با رعایت اختصار و ایجازکه متناسب طبع اینگونه‌کتب است هم میتواند سودمند باشد و هم کتاب را بارورکند .

دوم - توضیح بسیاری از اصطلاحات به‌کمك ابیاتی‌که متضمن آن اصطلاحات است . چاشنی ادبی خشونت مباحث حقوقی را تعدیل می‌کند در عین حال‌که معانی دشوار را تنزل میدهد و با ذهان نزدیك میسازد . این‌روش را هرچند سابقه‌ای ندیدم ولی دلیلی هم بر لزوم تقلید از سلف نمی‌بینم و حتی تصور می‌کنم‌که در این مورد کوتاهی هم شده است زیرا انسان به یاری علم و هنر می‌کوشدکه خشونت‌های طبیعت را از بین برده و هموار کند ناهمواریها و خشونت‌های اخلاقی نیز بیاری هنر هموار و لطیف میشود علم حقوق و فن قضاء طبیعتی دشوار و سخت دارند اگر بلطف ادب آراسته شوند هموار و دلنشین خواهند شد مثلاً « مقتضی و مانع » را بهر عبارت‌که بگویند و در هر مثال‌که بجویند آن اندازه به فهم نزدیك نمیشود‌که با این شعر سعدی :

شکم گرسنه و خانهٔ خالی و طعام عقل باور نکند کز رمضان اندیشد

(اصطلاح شماره ۵۴۰۷)

هدف تعاریف

در تشریح اصطلاحات مجال برای استقصاء نظرها و نقد و بحث در هریك نیست زیرا این‌کار هم صورت اینگونه کتب را تغییرخواهد داد و یك لغت‌نامه بصورت یك دائرةالمعارف و یا چیز دیگر درمیآید و هم منظوری را که دراین نوع ازکتابها اهل این فن دارند برآورده نمی‌کند و تازه کار سر به مجلدات بزرگ میزند که مراجعهٔ بآن مخصوص طبقهٔ ممتاز و عدهٔ معدودی خواهد بود .

جای نقض و ابرام و اظهار فضل درجامع ومانع‌بودن تعاریف فرضاً که سودمند باشد درکتب علمی است و الا مثلا آنچه که راجع باصطلاحات مربوط بتعارض دراین کتاب ذکر شده بهیچوجه قابل مقایسه با مباحث تعارض که در مجلهٔ حقوقی سال ۱۳۴۴ دادگستری یا مجلات دیگر نوشته‌ایم نیست و برهمین قیاس است سایرمباحث.

ارزش اصطلاحات

جای این نگرانی هست که عده‌ای توجه به‌ارزش واقعی اصطلاحات نکنند و تصور کنند که آنها مشتی الفاظند مانند سایر الفاظ !

در حالیکه علم حقوق علم عدالت است و ربطی بالفاظ ندارد و با این همه اصطلاحات حقوقی فرمولها یا قالب‌هائی هستند که درعین کوتاهی و اختصار ، معانی فراوانی را در بر دارند و تنها بکمك این اصطلاحات است که معانی بصحت و امانت بین حقوقدانان رد و بدل میشود اگر مبالغه نکنیم باید بگوئیم : نردبان فهم مسائل حقوقی ادراك صحیح اصطلاحات آن است هر اصطلاحی دری است بسوی هزاران مسائل حقوقی .

اصطلاحات علم فقه و علوم وابستهٔ بآن

در گذشته این تردید در پیش بود که آیا در تدوین اصطلاحات حقوق ایران کنونی حاجت بضبط همهٔ اصطلاحات فقه (ولو اینکه عین آن اصطلاح درمتون قوانین جاری کشور بکار نرفته باشد ولی قوانین ، مفاهیم مربوط بآن اصطلاح را بنحوی از انحاء متعرض شده‌یا درمعرض تعرض‌بآن قراردارند) نیز هست یا نه ؟ درتألیف سابق تصمیم این شد که برای مصطلحات فقهی تألیفی جداگانه تهیه شود . بعدها که در مسأله با اهل نظر مشورت صورت گرفت اکثر عقیده داشتند که باید در یك مجموعه بین مصطلحات حقوق‌کنونی ایران ومصطلحات فقه جمع شود. سعی شدکه اصطلاحات فقه استقراء و فراهم گردد و حتی اصطلاحات علوم وابسته به فقه (از قبیل علم رجال

و درایه و مختصری از اصطلاحات منطق وفلسفه) آورده شود زیرا علوم با وجوداینکه دستخوش تحول وکمال هستند حلقات تحول بهم بسته‌است ومشاهدهٔ این اتصال حلقات خود رونقی بمطالعه میدهد و ذهن را برمفاهیم حقوقی چیره میسازد علی‌الخصوص که دراین گونه کتابها هر کس بدنبال لغت دلخواه‌خود بدون‌اشتغال بمطالبی‌که بآنها نیاز ندارد رفته و نتیجه را بفراخورکارکتاب در لحظاتی‌کوتاه بدست میآورد ومایهٔ حیرت و سرگردانی نخواهد شد و از سوی دیگر جویندگان‌تاریخ حقوق و فقه را نیز مددکاری خواهد بود . تفاوت سلیقه‌ها هم‌حقیقتی است‌که از آن گزیر نیست .

در این راه در تطبیق مفاهیم فقهی با مفاهیم حقوق جدید ایران رنج فراوان برده‌شد، مقایسهٔ دوتأسیس حقوقی ازدو سیستم‌حقوقی ازکارهای دشواراست ومقایسه‌کننده هر لحظه درمعرض خروج از امانت است ، مقایسهٔ دو تأسیس حقوقی را بعضی تبدیل اصطلاح باصطلاح میگویند آشکار است‌که این گفته از اهل اصطلاح نیست .

فن نگارش در حقوق و نقش اصطلاحات در آن

بدون شك در میان سبك‌های گوناگون نگارش ، سبکی‌که حقوقدانان در هر زبانی از زبانهای دنیا پدیدآورده‌اند سبك خاص خودآنها است این سبك مانند هر سبك دیگر در طول زمان دستخوش تحول است ولی همیشه و در هر حال با سبك‌های دیگر فرق دارد باین شرح که :

اولاً ـ در سبك حقوقی اصطلاحات حقوق نقش عمده دارد ولی بعکس مثلاً درسبك‌ادبی‌کمتر ممکن است برای‌اصطلاحات اهمیت قائل شد حتی بعکس اگر یك نوشتهٔ‌ادبی عاری ازاصطلاحات باشد روان‌تر ودلنشین‌ترخواهد شدمثلا این شعرحافظ که می گوید :

خرقه‌پوشی‌من‌ازغایت دینداری‌نیست   پرده‌ای بر سر صد عیب نهان میپوشم

که حتی یك اصطلاح در آن دیده نمیشود دلنشین‌تر است یا شعر دیگر اوکه

گفته است :

بیخود از شعشعهٔ پرتو ذاتم کردند   باده از جام تجلی صفاتم دادند

بحث ذات وصفات ازمباحث دقیق عرفان است و ذات وصفات وتجلی ازمصطلحات پیچیدهٔ عرفاء است وبکار بردن همین دواصطلاح شعر را از دسترس فهم اکثریت خارج کرده و آنرا منزوی ساخته است .

ثانیاً ـ تفنن ادبی وعبارت پردازی (مانند یك معنی را بهچند عبارت آوردن) و آرایش عبارات در سبك ادبی مطلوب و پسندیده است ولی در سبك حقوقی ناپسند است مثلا دوکلمهٔ مترادف اگر در یك عبارت ادبی بکار رود شاید حسب مورد اشکالی بوجود نیاورد ولی در نوشتهٔ حقوقی چنین استعمالی قبیح است بهمین جهت گفتهاند : «سخنان حقوقدان راباید با الماس سنجید» و روی همین اصل گفتهاند : «کثرةالمبنی تدل علی کثرةالمعنی» .

در استعمال اصطلاحات حقوقی نهافراط خوب است نهتفریط یعنی نباید اصطلاح را از روی تکلف وظاهرسازی وخودنمائی بکار بردولی اگر جائی با استعمال اصطلاحی مقصود بهتر و مطمئنتر و رساتر اداء میشود نباید از استعمال آن دوری کرد .

در حال حاضر بسیاری از نوشتجات حقوقی فارسی در طرف تفریط قرار دارند و نبودن کتابی که اصطلاحات حقوقی را در حد قابل ملاحظهای جمع کرده باشد یکی از اسباب این وضع بودهاست همتها هم کم کم دچار ضعف و سستی شدهاست . اینگونه نوشتجات دوام قابل ملاحظه نخواهند داشت و دیر یازود جای خود را به آثار اصیل خواهند داد .

ساده نویسی و اصطلاح شناسی

هم باید ساده نوشت و هم باید باصطلاحات این فن آشنا بود ساده نویسی ما را از دانستن و بکار بردن اصطلاحات بی نیاز نمی کند و دانستن و استعمال اصطلاحات

و

مانع ساده نویسی نمیشود . مثلا مادهٔ ۱۱ قانون مدنی می‌گوید : «اموال بر دو قسم است منقول و غیرمنقول» از این‌عبارت ساده‌تر نمیشود وهر کسی در ابتداء امر تصور می‌کند اصطلاح «مال» آنقدر ساده است‌که حتی مقنن خود را بی‌نیاز از تعریف آن دانسته است ولی در اجراء مادهٔ ۲۴۰ آئین دادرسی مدنی در تأمین سرقفلی اولین اختلافی‌که پیدا شده و مدتها است‌که محاکم را بخود مشغول داشته این است‌که آیا سرقفلی مال است ؟

این‌جاتعریف مال وشناسائی اصطلاحات‌اهمیت خود راظاهر می‌کند . هم ساده باید نوشت هم اصطلاح بایددانست .

وقتی یك عام ، خاص میشودکه لااقل عام و خاص بداند !

عبارات و اشارات Adages

عبارات‌کوتاه و دلنشین‌که یك قاعدهٔ حقوقی را بیان‌کند و در قرون گذشته در محاورات اهل فن ظاهر ومتداول شده درهرسیستم حقوقی وجود دارد دانستن و بکار-بردن درست آنها جزئی از نیازمندیهای حقوقی است در قسمت آخر این‌کتاب سعی شدکه این عبارات و اشارات گاهی همراه با امثله‌ای‌که بروشن شدن آنهاکمك کند فراهم آورده‌شود . باید دانست‌که‌گاهی عبارات‌کوتاه و دلنشینی دیده‌میشودکه متضمن یك قاعدهٔ حقوقی نیستند ولی جلوه‌ای از زندگی قضائی تلقی میشوند مانند «از پیش قاضی دوکس راضی نروند» و « دستی که حاکم ببرد خون از آن نمی‌آید » این‌ها را Brocard و Dicton و Maxime مینامند و نباید آنها را با Adages بمعنی اول (که عبارات و اشارات نامیده‌ایم) بهم آمیخت .

این عبارات و اشارات باید باختصار و امانت و روانی و تطبیق آنها بر حقوق جدید تفسیر شوند. آشناکردن خواننده بمفاهیم این عبارات (اگر سابقه‌ای از حقوق اسلامی نداشته‌باشد) دشوار است واین دشواری از طریق تطبیق آنها بر مفاهیم جدید

حقوق کنونی که خودگار دشواری است تا اندازه‌ای بر طرف گردید و خود خواننده نیز باید درعمل ازطریق پیاده‌کردن آنها بر نمونه‌های خارجی درذهن‌خودانسی نسبت بآنها پدید آورد .

اسم و رسم

در زبان فارسی این دوکلمه با هم زیادبکار میرود معذلك در موردکتاب حاضر اسم‌کتاب با رسم و عادت میانه‌ای ندارد و بقول بعضی از صاحبنظران حق‌بودکه اسمی فارسی برآن نهاده شود، نظری است‌درست‌که دراین چاپ برای رعایت آن مانعی در پیش‌بود وآن‌این است‌که استعمال کلمهٔفرهنگ هم‌برای دائرةالمعارف‌ها (دانشنامه‌ها) و هم برای امثال‌کتاب حاضر ذکر عام و ارادهٔ خاص خواهد بود آنهم بدون مزیتی و فائدتی ، صرفا ازباب تسلیم بناتوانی در زبان بدون دلیل وبرهان . بدون دلیل ازاین جهت‌که زبان و لغات مانند گیاهی است‌که هر چند از عوامل خارجی (مانند آب و مواد غذائی و هوا) استفاده می‌کند ولی درطبیعت خود استعداد رشد و حرکت دارد . عواملی‌که زبان را از داخل رشدمیدهد بسیار است‌که اهم‌آنها اشتقاق وترکیب است . از وظایف مردان ادب است‌که باب اشتقاق را بروی زبان فارسی بگشایند و تحرکی در آن بوجود آورند مثلا از افزایش (هاء) در آخر بسیاری از اعضاء آدمی لغات «سره ـ تنه ـ پایه ـ گوشه ـ چشمه ـ زبانه ـ لبه ـ دماغه ـ گردنه ـ دسته ـ شکمه ـ پشته ـ رویه» و امثال آنها را ساخته‌اند و حتی این‌کار را باکلمات عربی هم‌کرده‌اند (مانند جانبه در قرارداد چند جانبه) و در سالهای اخیر برخی از صاحبان ذوق از لغت قرض، قرضه را در ترجمهٔ‌کلمه Emprunt پدید آورده‌اندکه ترجمهٔ استادانه‌ای است وچنان این‌کلمه در زبان فارسی‌جا گرفته‌که گوئی هزارها سال رفیق راه فارسی زبانان بوده‌است . بعکس‌پاره‌ای هم ترکیبات «درون ذاتی ـ برون ذاتی ـ شرط دولت کاملةالوداد» را عرضه‌کرده‌اندکه انسان دراستعمال این کلمات ازخود وحشت‌می کند .

با تأسف باید گفت نه تنها درگشودن باب اشتقاق و سایر ابواب سودمند بروی زبان فارسی کوتاهی میشود بلکه بعضی درلغاتی که اززبان بیگانه گرفته‌شده‌محافظه‌کاری عجیب نشان میدهند تا آنجاکه بتکلف هم شده مخارج حروف نزد آنان باید مانند مخارج حروف صاحب اصلی لغت باشد درحالیکه لغتی که از یك زبان بزبان دیگر رفت تابع شرائط محیط جدید میشود الان بسیاری ازلغات عربی در فارسی به صورت بسیط یا مرکب بکار می‌رودکه هیچ عربی معنی آنرا آنطورکه‌ما قصدمیکنیم درنمی‌یابد و در واقع این لغات، فارسی شده‌اند یا لااقل بتوسط فارسی زبانان، طبیعت عربی خود را ازدست داده‌اند.

درهرحال اسمی که براساس این بحث درخاطر بود ومناسب این کتاب مینمود «گویشنامهٔ حقوقی» بود درمقابل «دانشنامهٔ حقوقی» که معادل دائرةالمعارف حقوقی است چه درگویشنامه‌ها جانب تشریح لغات واصطلاحات (الفاظ مصطلح) مقدم است و لغت «گویشنامه» ازعهدهٔ رساندن این نکته برمی‌آید وبالعکس در دانشنامه‌ها هدف، گردآوری معارف و اطلاعات درخارج ازقلمرولغات واصطلاحات استوکلمهٔ دانشنامه دراین معنی رسا است. با این وصف چون این تصور بمرحلهٔ تصدیق نرسیده بود و استفاده ازنظر اهل ادب اولی مینمود این بار بین اسم ورسم تفرقه پدید آمد.

دکتر جعفر لنگرودی

نکاتی دربارهٔ مراجعه بکتاب

۱ – کلماتی که با (آ) شروع میشود (آ) در حکم (الف) قرارداده شده است یعنی بین (آگهی) و (التزام) درحساب تقدم وتأخر، حرف دوم کلمه را باید درنظر گرفت.

۲ – کلمات بسیط مقدم برمرکب است مانند کلمهٔ (خیار) نسبت به (خیارشرط).

۳ – بین دو اصطلاح مرکب ازکلمات ، آنکه بحالت اضافه است مقدم است مانند(اعتبار مستمر) که مقدم است بر(اعتبار نامه) .

۴ – حروفی که خوانده نشود کان لم یکن فرض شده است پس (خواهان) رابابد درجای (خاهان) دید و (اصالةالصحه) را درجای (اصالة صحه) یعنی تلفظ ملاك است نه رسم‌الخط .

۵ – درمقابلهٔ کلمات لاتین با فارسی مطابقت مفرد وجمع گاهی مقدورنیست یعنی ممکن است مفرد اصطلاح لاتین درفارسی اصطلاح مفرد نداشته باشد .

۶ – ملاك درضبط اصطلاحات مرکب جزو اول آن است و ممکن است نظر به ملاحظاتی جزء دوم آن هم درمحل خود درملاك دیگری ضبط شده باشد بنابراین اگرازطریق اول ، اصطلاحی در محل خود دیده نشود ممکن است از طریق دوم بآن اصطلاح دست یافت .

با این وصف ممارست وانس باکتاب که مخصوصاً لازمه مراجعهٔ باینگونه کتابها است هرنوع مشکل مراجعه را برطرف خواهد کرد .

الف

۱- آئین دادرسی

اسم مجموعه‌ای است از مقرراتی که به منظور رسیدگی بمرافعات یا شکایات (قضائی و اداری) یا درخواستهای قضائی (مانند درخواست در امور حسبی) و مانند آنها وضع و بکار میرود مانند آئین دادرسی مدنی (یا اصول محاکمات حقوقی) و آئین دادرسی کیفری و آئین دادرسی اداری و جز اینها .

۲ - آئین دادرسی تجاری

رشته‌ای است از حقوق خصوصی داخلی که مربوط برسیدگی بدعاوی ناشی از اعمال تجارتی است . در همین معنی اصطلاح آئین دادرسی بازرگانی هم بکار می‌رود .

۳ - آئین دادرسی کیفری

رشته‌ای است از حقوق عمومی داخلی برای کشف جرم و رسیدگی بآن و تطبیق مجازات مرتکب با قانون و برای تعیین تشکیلات دادگاههای کیفری و صلاحیت آنها و مقررات طرح دعوی کیفری و صدور حکم .

۴ - آئین دادرسی مدنی

رشته‌ای است از حقوق داخلی هرملت که از سازمانهای قضائی و قواعد راجع به دعاوی مدنی بحث می‌کند .

دراینکه این رشته جزء حقوق عمومی یا حقوق خصوصی است اختلاف نظر وجود دارد. بنظر ما در صورت استقرار شك ، آنچه‌که نیاز به اثبات و استدلال دارد این است‌که این رشته مربوط بحقوق عمومی است . و الا ارتباط آن بحقوق خصوصی نیاز باستدلال ندارد علیهذا تا دلیل قاطع بر ارتباط آن بحقوق عمومی اقامه نشود جزء حقوق خصوصی بشمار می‌آید .

۵ - آئین‌نامه

(حقوق عمومی) الف - مقرراتی که مقامات صلاحیتدار مانند وزیر یا شهردار و غیره وضع و در معرض اجراء میگذارند خواه هدف آن تسهیل اجراء و تشریح قانونی از قوانین موضوعه باشد خواه در

مواردی باشد که اساساً قانونی وضع نشده است در همین مورد ، لفظ نظامنامه هم استعمال شده است . گاه خود مجلس وضع نظامنامه می کند .

در حقوق اسلام اینگونه مقررات را حکم می گفتند و آنرا درمقابل « شرع » بکار می بردند . وضع اینگونه مقررات را (که بنا بر تدوین آن نداشتند) حکومت می نامیدند .

ب ـ آئین نامه (یا Règlement) یا نظامنامه عبارت است از مقررات کلی که توسط مراجع اجرائی قانون بمنظور اجراء وظائف اجرائی و تحقق بخشیدن بآنها وضع شده باشد وشامل آئین نامه های مصوب پارلمان نمی باشد (آئین نامهٔ مصوب پارلمان داخل در مفهوم قانون به معنی اعم که شامل کلیهٔ مصوبات کلی پارلمان است می شود .)

آئین نامه باین معنی مفهوم عامی دارد که جز قانون (یعنی مصوبات کلی پارلمان) و بخشنامه همه چیز را شامل است و مفهوم تصویب نامه از تحت آن خارج نیست و معنی درست آئین نامه همین است.

۶ ـ آئین نامهٔ اجرائی

(حقوق عمومی) آئین نامه‌ای که برای اجراء یك قانون مقرر میشود . ممکن است آئین نامهٔ اجرائی را خود مجلس و یا دولت و یا مقامات اداری کشور در حدود صلاحیتی که دارند تهیه و بمعرض اجراء بگذارند .

۷ ـ آئین نامهٔ مستقل

(حقوق عمومی) آئین نامه‌ای که مقام رسمی صلاحیتدار در حدود اختیار خود (و بدون اینکه بمنظور اجراء قانون معینی از قوانین موضوعه باشد) وضع کند .

۸ ـ آبونمان Abonnement

عنوان عقودی است که درآنها تعهد بطور متناوب یا مجدد انجام شود و عوض آن مقطوعاً معین ویکجا یا باقساط پرداخت شود مانند آبونمان راه‌آهن وبرق یا روزنامه و تآتر یاگاز و تلفن و مانند آنها . عوض را « وجه اشتراك » گویند . ترجمهٔ آن باشتراك بی مناسبت است و تقلید از اعراب هم بیوجه است (بند چهارم مادهٔ ۷۳۹ قانون آئین دادرسی مدنی) .

۹ ـ آبهای ساحلی

(بین‌الملل عمومی) قسمتی از دریا که بفاصلهٔ شش میل بحری از سواحل ایران از حد پست‌ترین جزر و موازی با آن در طول سواحل ممتد می‌باشد آب‌ساحلی ایران محسوب و در این منطقه قسمتهای واقعه در زیر کف دریا و سطح و بالای آن متعلق به مملکت ایران می‌باشد (مادهٔ یك قانون تعیین حدود آبهای ساحلی و منطقهٔ نظارت دولت در دریاها مصوب ۲۴-۴-۱۳۱۳) .

میزان آبهای ساحلی دول در همین‌حدود است و آبهای ساحلی قسمتی ازکشور صاحب آبهای ساحلی محسوب است و مقررات آن کشور درآن مجری است .

۱۰ ـ اباحه

(مدنی ـ فقه) اباحهٔ چیزی بمعنی اجازهٔ تملك یا ارتکاب فعل یا مصرف و اخذ چیزی است (مادهٔ ۹۲ ق ـ م) . در اصطلاحات ذیل بکار رفته است :

۱۱ ـ اباحهٔ تملك

(مدنی ـ فقه) یعنی اجازهٔ تملك . این اجازه را گاهی‌مقنن مستقیماً میدهد مانند اجازهٔ تملك مباحات درمادهٔ ۱۴۷ ق ـ م وگاهی ناشی از قصد انشاء مالك است مانند نثار مال درعروسی که صاحب جشن از طریق نثار ، اباحهٔ تملك مال بحضار می‌کند . اذن درنهادن سرتیر برسردیوار هم مصداق اباحهٔ تملك منافع است (مادهٔ ۱۲۰ ق ـ م) همهٔ اقسام اباحهٔ تملك ، جائز یا لازم نیستند بلکه بحسب طبیعت هر قسم ممکن است جائز یا لازم باشد غالباً جائز میباشند .

۱۲ ـ اباحهٔ منافع به عوض

(فقه ـ مدنی) هرگاه‌منافع‌چیزی (بطور عام که شامل کار اجیر هم باشد) در مقابل عوض (معین یا غیر معین) مبادله شود و این مبادله جائز (نه لازم) باشد آنرا اباحهٔ منافع بعوض گویند پس‌اگر کسی‌به باربر بگوید این چمدان‌را بفلان مقصد برسان و او هم برساند و مزدی بگیرداین رااباحهٔ منافع بعوض گویند . انتقاد ـ مورد بالا نوعی ازاجاره است و چون فقهاء و مقنن مدنی خواسته‌اند عقد اجاره را در همهٔ اصناف‌آن،لازم بدانند محتاج شده‌اند که مورد بالا را ازاجاره خارج کرده برخی آنرا اباحهٔ منافع بعوض دانسته‌اند و برخی آنرا « امر معاملی موجب ضمان » نامیده‌اند ومقنن مدنی هم در مادهٔ ۳۳۶ ق ـ م ازاین‌فکر پیروی کرده است . در حالیکه فکرلازم بودن (یا جائز بودن) همهٔ اصناف یك عقد (که عموماً حقوقدانان غرب وشرق ازآن پیروی می کنند) بنظرما فکرقشری است مثلا به تبعیت از همین فکر سطحی عده‌ای‌تمام اقسام‌عقد قرض (اعم ازمؤجل و غیر مؤجل) را عقد لازم دانسته‌اند و عده‌ای‌دیگر تمام آنرا عقدجائزدانسته‌اند و عده‌ای آنرا از طرف وام دهنده لازم و از طرف وام گیرنده جائز شمرده‌اند و بدنبال این طرز فکر مادهٔ ۶۵۱ قانون مدنی به بی‌اساس‌ترین وجه مدون شد در حالیکه عقد قرض مؤجل همیشه‌ازطرفین لازم است و عقدقرض غیر مؤجل ازطرف قارض ، لازم و از طرف مقترض جائز است .

۱۳ ـ ابداع

(فقه) درلغت بمعنی اختراع و ایجادچیز تازه است . در شریعت بمعنی چیز تازه (فکر تازه) بعنوان دیانت در دین وارد کردن است .

۱۴ ـ ابداع احتمال

(فقه) فرض جدید و تازه‌ای در مورد یك مسألهٔ فقهی اظهار نمودن است . ابداع احتمال ، ذهن راازحالت بساطت خارج میسازد (مقدمهٔ عمومی علم حقوق ـ شمارهٔ ۲۰۰ ببعد)

۱۵ ـ ابراء

(مدنی) چشم پوشی اختیاری بستانکار از طلب خود .

ابراء ازایقاعات است و لازم است (مادهٔ ۲۸۹ قانون مدنی) .

(فقه) اسقاط‌ذمهٔ غیر(خواه ذمهٔ مالی‌باشد یا غیرمالی مانند حق قصاص) .

۱۶ ـ ابلاغ

(دادرسی مدنی) رساندن یك سند رسمی (خواه از اوراق دعوی باشد خواه از

اوراق اجراء احکام یا اجراء اسناد لازم‌الاجراء و غیره) باطلاع شخص یا اشخاص معین با رعایت تشریفات قانونی مخصوص.

۱۷ ـ ابلاغ عادی

مرادف ابلاغ قانونی است (رك . ابلاغ قانونی)

۱۸ ـ ابلاغ قانونی

هر گونه ابلاغی که مطابق مقررات قانون بوده ولی بصورت ابلاغ واقعی نباشد اصطلاحاً ابلاغ قانونی یا ابلاغ عادی نامیده میشود (مادهٔ ۱۷۵ آئین دادرسی مدنی)

۱۹ ـ ابلاغ واقعی

ابلاغ به شخص‌محکوم علیه (یابطور کلی ابلاغ بشخصی که غرض از ابلاغ، اطلاع دادن به او است) یا وکیل او(مادهٔ۱۷۵ آئین دادرسی مدنی)

۲۰ ـ ابلاغ وزارتی

(حقوق اداری) هدایت‌ادارات ومأموران وزارتخانه و مراقبت کارهای آنان در اختیار وزیر است و بلکه تکلیف او است اگر این اختیار یا تکلیف مربوط بمورد خاص باشد دستوروزیر را ابلاغ وزارتی و دستور وزارتی و حکم وزارتی نامند و اگربطور کلی باشد یعنی ناظر بخصوص مورد نباشد آنرا بخشنامهٔ وزارتی نامند.

۲۱ـ (سابقهٔ) ابلاغ

(آئین دادرسی مدنی) هرگاه در یك دعوی اوراق دعوی نسبت بیکی ازطرفین آن در محلی مطابق مقررات ابلاغ شده باشد و در جریان دادرسی به ابلاغ دیگری حاجت افتد و تغییر محل اقامت (یا محلی که برای ابلاغ برگهاانتخاب شده‌است) عنوان شودابلاغ سابق را سابقهٔ ابلاغ نامند. سابقهٔ ابلاغ‌درمرحلهٔ بدوی برای مرحلهٔ پژوهشی هم کافی است.

۲۲ ـ (موارد) ابلاغ

(دادرسی‌مدنی) مواردی‌است که دادستانها باید در دادرسی‌های مدنی و بازرگانی درداد گاههای شهرستان واستان مداخله کنند وآنها عبارتند از : دعاوی راجع باموال و منافع وحقوق عمومی ـ دعاوی راجع بدولت ـ دعاوی راجع بوجوه‌بریه و امور خیریه که جنبهٔ عمومی داشته باشند مانند وصایای‌عمومی‌واوقاف‌عمومی وامثال‌آنها ـ دعاوی راجع‌به محجورین و غائب مفقودالاثر (مادهٔ ۱۳۹ دادرسی مدنی)

۲۳ ـ ابلاغنامه

برگ رسمی متضمن اخطار امری ازامور مربوط بمرافعات درداد گاهها و یا امور حسبی که از طرف دادگاه بعمل می‌آید (مادهٔ ۹۷ آئین دادرسی مدنی)

۲۴ ـ ابن‌الملاعنه

فرزندی که نسب او بموجب لعان نفی‌شده است.

رك . لعان

۲۵ ـ ابوابجمعی

در معانی ذیل بکار رفته است :

الف ـ میزان دریافتی مأمور وصول در مدت معین از قبیل هفته یا ماه یا غیره.

ب ـ میزان پرداختی مأمورپرداخت در مدت معین نسبت بمأمورانی که هم

دریافت و هم پرداخت می‌کنند . میزان ابوابجمعی را مرجع صلاحیتدار بحسب دریافت‌یا پرداخت معین می‌کند. (تبصرهٔ دوم مادهٔ سوم ازمواد تصویب نامهٔ مورخ ۲۵-۳ - ۳۹ که درتکمیل تصویب نامهٔ ۲۷٤۰٤مورخ۱۲-۱-۳۸ مقرر گردیده است .

ج - درمورد صاحب‌جمعان جنسی میزان ارزش اوراق و جنس تحویلی بآنها است چنانکه گویند ابوابجمعی انباردار فلان این مقداراست (تبصرهٔ مادهٔ هشت‌تصویب نامهٔ مذکور) وبهمین معنی در مادهٔ٤۰۱ قانون دادرسی و کیفر ارتش بکار رفته است .

اتحاد

درلغت بمعنی یکانگی‌است ودراصطلاحات ذیل بکار رفته است :

۲٦-اتحاد دول Fédération d'Etats

(بین‌الملل عمومی) نوعی از اتحاددول که بجهت تقویت‌جنبهٔ تمر کزقوی‌بصورت دولت واحدمتمایز از دول عضودرمی‌آید زیرا از نظر بین المللی کشور واحدی محسوب است و بعکس اتفاق دول (رك. دول) دارای عناصر و ارکان حکومت و دولت واحد تمام عیار (از قبیل حکومت Gouvernement و پارلمان‌و دادگاه فدرال) می‌باشد و سیاست‌خارجی‌منحصر تحت اختیار او است یعنی اعضاء اتحاد دارای دیپلماسی واحد می‌باشند مانند حکومت سوئیس و کشور امریکای متحد شمالی و غیره . اعضاء چنین اتحادی را دول متحده نامندچنانکه می گویند دول متحدهٔ امریکای شمالی (رك . ترکیب دول)

۲۷- اتحاد طریق دومسأله

(فقه) بمعنی وحدت ملاك (رك . وحدت ملاك) و تنقیح مناط استعمال میشود . مقصود از دو مسأله در اصطلاح بالا این است که در یك مسأله حکم قانونی وجود دارد و در مسألهٔ دیگر قانون ساکت یا مجمل یـا متعارض است و هر دو مسألهٔ مذکور از یك وادی وازیك جهت‌میباشند در اینصورت همان قانون را تعمیم بمورد سکوت مزبور میدهند مانند حکم قطعی دادگاه وحکم غیر قطعی که قرار اجرای موقت آن صادر شده باشد این دو مسأله بموجب مادهٔ۵۹۹ قانون‌اصول محاکمات قدیم طریق واحد دارند (مقدمهٔ عمومی علم حقوق - صفحهٔ ۱۱۵ ببعد) .

۲۸ - اتحادگمرکی

nuion douanière

(بین الملل عمومی) نوعی از اتحاد دول است که دول‌عضو بارفع خطوط وسرحدات گمرکی فیمابین ازلحاظ‌تجارت خارجی سیاست واحدی را پیش گرفته و در حکم یك دولت میشوند و مرزگمرکی آنها با دول خارج اتحاد ، مرز واحد است و حقوق گمرکی که توسط این اتحادیه از کشورهای دیگر گرفته میشود بر وفق قرارداد مزبور بین اعضاء اتحادیه تقسیم میشود .

۲۹ - اتحادیه

انجمن صنفی که حافظ منافع یك صنف است (و صنف عبارت است از گروهی که دارای یك حرفه یا چند حرفهٔ شبیه بهم باشند) .

رك . انجمن - سندیکا Syndicat .

۳۰ - اتفاق دول

Confédération d'Etats

(بین الملل عمومی) نوعی از اتحاد دول است که امروزه از بین رفته است و دول اعضاء این اتحاد، حاکمیت Souveraineté خود را از دست نمیدهند. وحدت دول عضو، قائم بیك قدرت مرکزی است که آنرا Diète یا Congrès نامند و قدرت این دستگاه مرکزی ناشی از دول عضو بوده و به نمایندگی از آنان اعمال میشود و اعضاء این دستگاه مرکزی از طرف دول عضو انتخاب میشوند. سوئیس و آلمان و امریکای متحد شمالی که امروزه بصورت دول متحده Etats fédéraux اداره می‌شوند قبلا بصورت اتفاق دول (دول مجتمعه) اداره میشدند (رك. ترکیب دول).

۳۱ - اتلاف

(مدنی - فقه) از بین بردن مال دیگری کلاً یا بعضاً بطوریکه فعل منشاء اتلاف، بوسیلهٔ خود فاعل، بهدف هدایت شده باشد (مانند تحریك سگ درنده بدریدن لباس عابرین) یا فعل مزبور مستقیماً (بوسیله آلت یا بدون آلت) بهدف وارد شده باشد مانند شکستن پنجرهٔ دیگری با سنگ یا با دست. عمد و عدم عمد و قصد و عدم قصد نسبت بمسئولیت مدنی تلف‌کننده فرقی ایجاد نمیکند (مادهٔ ۳۲۸ ق - م) زائل‌کردن صفت کمالی از مال، نمونه‌ای است از اتلاف بمعنی اعم ولی اتلاف بمعنی اخص شامل آن نیست وآنرا نقص می گویند (مادهٔ ۳۸۹ قانون مدنی)

(حقوق جزا) اتلاف درحقوق جزامختص اشیاء منقول است (مادهٔ ۲۵۷ - ۲۴۱ قانون کیفر عمومی).

۳۲ - اثاث البیت

اشیاء منقولی که مخصوص استعمال منزل است و یا جزء تجملات خانه می‌باشد.

۳۳ - آثار تاریخی

اشیاء و ابنیه‌ای که بعلت گذشتن زمان طولانی بر آنهایك قوم‌بآنها علاقهٔتاریخی پیدا کرده باشند (مادهٔ ۲۶ قانون مدنی)

۳۴ - آثار ملی

کلیهٔ آثار صنعتی و ابنیه واماکن که تا اختتام دورهٔزندیه درمملکت‌ایران‌احداث شده جزء آثارملی ایران است (مادهٔاول قانون راجع بحفظ آثار ملی مصوب ۱۲-۸-۱۳۰۹)

۳۵ - اثبات

(فقه) مرحلهٔ علم بچیزی را مرحلهٔ اثبات‌آن چیزنامند وچون درعلم خطاهم واقع میشود بنابراین ممکن است مرحلهٔ اثبات‌مطابق‌مرحلهٔ ثبوت (واقع) نباشد. (در مقابل ثبوت استعمال میشود - رك. ثبوت) بجای اثبات، عبارت «به ثبوت رساندن» را بکار میبرند واین از اغلاط است.

(آئین دادرسی) اقامهٔ دلیل بر مورد ادعاء برای ترتب‌آثار قانونی‌آن بر آن.

۳۶ - اثبات باز Preuve Libre

(دادرسی) شیوه‌ای‌است از اثبات دعوی که درآن شیوه‌قاضی میتواندبهروسیله که بخواهدحقیقت‌موردترافع راکشف وسپس حکم صادر کند حتی بعلم شخصی میتواند

متوسل شودمثال معروف آن،داستان حکم به تنصیف طفل‌مورد ادعاء دوزن بود تا مادرحقیقی‌معلوم شود.رك. اثبات بسته ـ اثبات میانه

۳۷ ـ اثبات بسته

Preuve Légale

(دادرسی) شیوه‌ای است از اثبات دعوی که درآن شیوه وسائل اثبات کما و کیفاً بموجب قانون معین گـردیده و قاضی نباید ازآن حدودتجاوزکند مانندا ثبات اواط بشهادت چهار شاهد . اگر قاضی بشهادت‌آنها‌ترتیب اثر ندهد فاسق‌ومنعزل است و تعبداً باید بآن ترتیب اثر دهد . رك . اثبات باز ـ اثبات میانه

۳۸ـ اثبات میانه Preuve mixte

(دادرسی) شیوه‌ای است ازاثبات‌دعوی که در آن ، وسائل اثبات کما و کیفا بموجب قانون معین است ولی قاضی در ارزیابی وسائل اثباتی موجود درقوانین موضوعه‌درخصوص‌هرموردمعین‌اختیاراتی دارد مثلا عدد شهود محصورنیست و اگر بشهادت شهود اطمینان پیدانکندآنرا رد می‌کند وهمچنین‌است‌اعتبارامارات‌قضائی (مادهٔ ۴۲۴ دادرسی مدنی و مادهٔ۱۳۲۱ قانون مدنی)

۳۹ ـ اثر

(فقه) درمعانی ذیل بکاررفته است :

الف ـ خبری‌که از غیرمعصوم (صحابی یا تابعی و مانندآنها) نقل شود .

ب ـ مرادف حدیث‌غالباًاستعمال میشود.

۴۰ ـ اثر موقوف

(فقه) خبری است‌که صحابی آنرا بدون اینکه به پیغمبر (ص) نسبت دهد نقل می‌کند .

۴۱ ـ اثم

(فقه) عملی‌که قانون آنرا بقید مجازات منع کرده باشد (لاتعاونوا علی‌الاثم) در اصطلاحات فعلی‌آنرا جرم گویند .

۴۲ ـ اجاره

(مدنی ـ فقه) عقدی است که بموجب آن یك طرف منفعت عین یا نیروی کار خودرا درازاء اخذاجرت معامله میکند. مورد اجاره ممکن‌است اشیاء یاحیوان یا نیروی انسان‌باشد (مادهٔ۴۶۶-۴۶۷ ق-م)

۴۳ ـ اجارهٔ اشیاء و حیوان

(فقه ـ مدنی) عقداجاره‌ای است‌که مورد اجاره عین مال و یا حیوان باشد (مادهٔ ۴۶۶-۴۶۸- ۵۰۷ ق ـ م) .

۴۴ ـ اجارهٔ انسان

(مدنی ـ فقه) در مقابل اجارهٔ اشیاء و حیوانات بکار می‌رود . در همان مورد که اجارهٔ خدمات‌بکار رفته استعمال شده است (رك . اجارهٔ خدمات) .

۴۵ ـ اجاره بها

بمعنی مال الاجاره است . یعنی اجرت و عوض منافع مالی‌که بموجب عقد اجاره معین میشود.

۴۶ ـ اجارهٔ خدمات

(مدنی ـ فقه) عقد اجاره‌ای است که شخصی نیروی‌کارخود را در مقابل اخذ مزد معامله میکند صاحب نیروی مزبور را اجیر- خدمتکار- کارگرمی‌نامند وطرف اورا مستأجر-کارفرما ـ صاحب‌کار گویند (مادهٔ ۵۱٤ ق ـ م) .

۴۷ ـ اجاره خط

اصطلاح عامیانهٔ سند اجاره. نوشته‌ای که حاکی از عقد اجاره باشد.

۴۸ ـ اجارهٔ معاطاتی

(فقه) اجاره‌ای است که ایجاب و قبول (یا فقط ایجاب یا قبول) آن غیر لفظی باشد.

گفته‌اند دراجارهٔ خدمات اجارهٔمعاطاتی غیر قابل تصور است. بهمین جهت اگر کسی بدیگری دستور انجام کاری را بدهد و آن شخص بدون گفتن چیزی که حاکی از قبول دستور مزبور باشد اقدام بانجام آن کارکند این عمل حقوقی را (که عرفاً اجارهٔ خدمات است) اجاره نمیدانند بلکه بعضی آنرا «اباحهٔ منفعت بعوض» دانسته‌اند و بعضی آنرا «امر معاملی موجب ضمان» دانسته‌اند و عجیب این است که قانون مدنی نیز تحت عنوان استیفاء، از نظراخیر پیروی کرده است (مادهٔ ۳۳۶ ق ـ م) و آنرا از اسباب ضمان قهری دانسته است (مادهٔ ۳۰۷ ق ـ م) در حالیکه مطابق مادهٔ ۱۸۳ قانون مدنی این عمل عقد است.

۴۹ ـ اجاره نامچه

سند اجاره راگویند. بیشتر دراصطلاحات عامیانه بکار میرود.

۵۰ ـ اجاره نامه

سند حاکی از وقوع عقد اجاره.

۵۱ ـ اجارهٔ نود و نه ساله

(مدنی) اجاره‌های طویل المدة را با این رقم مشخص می‌کنند درنکاح منقطع هم مدت نود ونه ساله معین میشود (مادهٔ هشت آئین نامهٔ اصلاحات ارضی مصوب ۳-۵-۴۳)

۵۲ ـ اجازه

(فقه ـ مدنی) اظهار رضایت شخصی که قانون رضای او را شرط تأثیر عقد یا ایقاعی دانسته است که از دیگری (خواه مالك نباشد خواه مالك، اما محجور باشد مانند سفیه) صادر شده است مشروط براینکه رضایت مزبور بعد ازصدور عقد یا ایقاع مذکور صادر شود، اگر پیش ازآن صادر شودآنرا اصطلاحاً اذن‌نامند گاهی بطور عام و با تسامح اجازه را اعم از اذن و اجازه بمعنی بالا بکار می‌برند و این استعمال از اغلاط است.

رك . اذن

(فقه) در اصطلاحات علم درایه (که از مقدمات علم فقه است) عبارت است از اذن استاد حدیث بدیگری درنقل‌روایات تحت شرائط خاص. و لازم نیست که مجیز برتر ازمجاز باشد. اجازه ممکن است شفاهی یاکتبی باشد و حتی به غیر ممیز هم اجازه داده میشود. ممکن است مورداجازه نقل روایات کتاب معین بوده یا بعکس نقل‌همهٔ مسموعات مجیزباشد و نیز ممکن است مجاز شخص معین و یا اشخاص غیرمعین (مانند جمیع مسلمین) باشند. بعضی عقیده دارند اجازهٔ بمعدوم هم درست است ولی اجازهٔ بصغیر حتی در زمان ولادت درست است و اشکالی و اختلافی در این مورد نیست. این وضع نوعی از اعتبار دادن به قرطاس بود که متأسفانه امروز هم بوضعی شدیدترمعمول است و مدرك علم ودانش‌قرطاس است که تا حد فراوانی از عمق علم کاسته و به عرض آن افزوده است.

۵۳ - اجازهٔ کاشف

(مدنی-فقه) در هرمورد که عقد موقوفی (یعنی عقد غیرنافذ) واقع شده باشد نفوذ آن حاجت باجازه دارد و اگراثراجازه نقل خصوص ملك (از حین عقد موقوف) باشد نه منافع و یا اثر اجازه حکایت از نقل‌ملك ومنافع ازحین وقوع عقدموقوف کند آن اجازه را کاشف گویند و اگر اثراجازه نقل ملك ومنافع ازحین‌اجازه باشد آنرا اجازهٔ ناقل نامیده‌اند. رك. کشف

۵۴ - اجازهٔ ناقل

رك. اجازهٔ کاشف،

۵۵ - اجبار

رك. اکراه

۵۶ - اجبار مادی

(جزا) اجباری که با وسائل‌مادی صورت گیرد. درمقابل اجباری که ازراه کیفیات روحی صورت می گیرد (مانند اغواء و اقناع‌توأم‌با تهدید) دومی رااجبارمعنوی نامند. اولی را در اصطلاح دیگر (قوهٔ قاهره) نیزنامیده‌اند.

۵۷ - اجبار معنوی

(جزا) اجبار مجرم از طریق کیفیات روانی‌مانند اغواء واقناع توأم‌با تهدید. رك.اجبار مادی.

۵۸ - اجتماع امر و نهی

(فقه) هر گاه يك موضوع معین و مشخص موجود در خارج اتفاقاًهم در قلمرو امر قانون قرار گیردوهم درقلمرونهی قانون، این وضع را در اصطلاح فقهی (اجتماع امر و نهی) گویند. در چنین موردی عمل به نهی باید کرد.

اجتناب‌السیئات‌اولی‌من‌اکتساب‌الحسنات

خیام گوید:

فریاد که عمر رفت بر بیهوده
هم لقمه حرام و هم نفس آلوده
فرمودهٔ ناکرده سیه رویم کرد
ایوای ز کرده های نا فرموده

این اندیشه ساده و بدیهی است هر چند که گروهی در گذشته بیهوده عمر در آن مصرف کرده و دفترها نوشته‌اند.

۵۹ - اجتهاد

(فقه) استخراج مسائل قضائی وشرعی از مآخذ و منابع آن ماننددنص قانون (یعنی قرآن و حدیث) و اجماع و عقل.

«الاجتهاد ردالفروع الی‌الاصول» مقصود ازفروع همان مسائل قضائی وشرعی‌است ومقصودازاصول‌منابع ومآخذقانون است. پس‌اجتهاد بمعنی صاحب نظر شدن درفقه اسلامی است.

شخصی که دارای قدرت اجتهاد باشد به اسامی مجتهد، مفتی، مستنبط، حاکم نامیده می‌شود.

۶۰ - اجتهاد در مقابل نص

اصطلاحی‌است که بین حقوقدانان قدیم و جدید ما متداول است و بر اظهار نظر کسی‌اطلاق می‌شودکه با وجود نص‌قانون میکوشد مفاد قانون معینی را از راه استدلال واعمال نظر اثبات کند یاخلاف آنرا اثبات نماید. البته این کاری است بیهوده زیرا با وجود نص قانون تکلیف روشن است و صرف وقت برای استدلال کارلنوی است.

۶۱- (اجازهٔ) اجتهاد

تصدیق به وصول آموزندهٔ علم فقه است

بدرجهٔ اجتهاد (ولو در قسمتی از مسائل فقه) که ممکن است شفاهی یا کتبی (بخط ومهراجازه دهنده) باشد قدرمتیقن اجازهٔ اجتهاد این است که دارندهٔ اجازه به ادنی درجهٔ اجتهاد رسیده است و دارای قدرتی است که میتواند در جمیع مسائل فقه که محتاج باظهار نظر باشد اعمال نظر نماید.

۶۲ - اجداد

(فقه - مدنی) هریك از ابوین پدرمتوفی و ابوین مادر متوفی تا هرجاکه بالارود عنوان جد را دارد وجمع آن اجداد است و شامل ذکوروانات می‌شود (مادهٔ ۸۶۲ قانون مدنی)

۶۳ - اجداد مرتبهٔ اول

(فقه - مدنی) پدر پدر ومادر پدر، و پدر مادر و مادر مادر راکه چهار نفرند اجداد مرتبهٔ اول نامند که هر گاه یکنفر ازآنها موجودباشداجدادمرتبهٔ ثانی ارث نمی‌برند. اجداد مرتبهٔ ثانی هشت نفرند زیرا برای هر یك از اجداد مرتبهٔ اول یك پدر ویك مادر می‌باشد واجداد مرتبهٔ ثالث شانزده نفرند و بر همین قیاس در هرمرتبهٔ بعد دو برابر میشود.

۶۴ - اجداد مرتبهٔ ثانی

رك. اجداد مرتبهٔ اول

۶۵ - اجراء

دراصطلاح بکاربردن قانون یا بکاربستن احکام‌دادگاهها یا مراجع رسیدگی‌اداری یا اسناد رسمی راگویند.

در اصطلاحات ذیل بکار رفته است:

۶۶ - اجراء احکام

گاهی بـه معنی اجراء حکم دادگاه (دادگاههای عمومی و یا اختصاصی) و گاهی بمعنی‌اجرای رأی دادگاه (اعم‌از حکم وقرار) بکار می‌رودمادهٔ ۵۹۹ ببعد اصول محاکمات قدیم.

درمقابل اجراء اسناد رسمی وسایراقسام اجراء (مانند اجرای مالیاتی) استعمال شده است.

۶۷ - اجراء اسناد رسمی

اجراء اسناد تنظیم شده بـوسیلهٔ ادارات ثبت و دفاتر اسناد رسمی وسایرمأموران دولت درحدود صلاحیت وبروفق‌مقررات (مادهٔ ۹۲-۹۳ قانون ثبت).

۶۸ - اجراء مالیاتی

هرگاه مؤدی مالیات از دادن مالیات قطعی‌خودداری کند ادارهٔ دارائی میتواند طبق آئین نامهٔ مبنی بر اساس مقررات اجرائی ثبت‌اقدام‌باخذ مالیات کند (مادهٔ ۲۸ قانون مالیات بـر درآمد مصوب ۱۶-۱-۳۵)

۶۹ - اجراء موقت

(آئین دادرسی مدنی) به اجراء حکمی گفته میشود کـه بمرحلهٔ قطعیت نرسیده ولی بطوراستثناء ودرحدود موارد مصرح درقانون موقتاً اجراء می‌شود (مادهٔ ۱۹۱ آئین دادرسی مدنی و مادهٔ ٤۱۷ قانون تجارت و مادهٔ ۵۹۹ اصول محاکمات قدیم).

۷۰ - (برگ) اجراء

ورقهٔ اجرائیه را گویند (رك. اجرائیه)

۷۱ - (ضمانت) اجراء

الف - قدرتی که برای بکاربستن قانون‌یا حکم‌دادگاه ازآن استفاده می‌شود بهمین

معنی است اجراء در قوهٔ مجریه که یکی از قوای سه گانهٔ مملکت است (رك . قوهٔ مجریه) .

ب ـ عکس‌العمل قانونی تخلف از یك دستور قانونی مثلا قانون مقرر داشته که عاقد باید کبیر ورشید باشد ضامن اجرائی شرط کبر بطلان معامله است و ضامن اجرائی شرط رشدعدم‌نفوذ معامله‌می‌باشد یعنی معاملهٔ با صغیر باطل است و معاملهٔ با غیررشید غیرنافذ. عدم نفوذ و بطلان دو قسم از اقسام مختلف ضمانت اجراء بمعنی دوم می‌باشند .

۷۲ ـ اجرائیه

ورقه‌ای است رسمی که تحت تشریفات خاص قانونی در مراجع قضائی یا اداری خاص تهیه و متضمن دستور اجراء یك دادگاه یامفادسند لازم‌الاجراء یا دستور قانونی‌معینی است مانند اجرائیهٔ احکام و قرارهای دادگاهها و اجرائیهٔ اسناد رسمی لازم‌الاجراء و اجرائیهٔ مالیات یا عوارض شهرداری و غیره .

در اصطلاح دیگر آنرا برگ اجرائی و ورقهٔ اجرائیه می‌نامند .

۷۳ ـ اجرائیهٔ ثبتی

اجرائیه‌ای که ادارات ثبت اسناد و دفترخانه‌ها مطابق‌مقررات ثبت صادرمی‌کنند (مادهٔ ۹۲ـ۹۳ قانون ثبت ۱۳۱۰) .

در مقابل اجرائیهٔ دادگاه بکار می‌رود .

۷۴ ـ اجرائیهٔ دادگاه

اجرائیه‌ای که محاکم عمومی یااختصاصی پس از رسیدگی و صدور حکم قطعی لازم‌الاجراء یاحکمی که موقتاً قابل‌اجراء است صادر می‌کنند (ماده ۵۹۹ اصول محاکمات قدیم ومادهٔ ۴۱۷ قانون تجارت و غیره) .

۷۵ ـ اجرائیهٔ سند ذمه‌ای

اجرائیه‌ای است ثبتی (رك . اجرائیهٔ ثبتی) که بر اساس آئین نامهٔ اجـراء اسناد رسمی لازم‌الاجراء صادر می‌شود و از آثار عمدهٔ آن قابلیت توقیف مدیون سند در صورت استنکاف از اداء دیـن است .

رك . سند ذمه‌ای

۷۶ ـ اجرائیهٔ سند رهنی

مرادف اجرائیهٔ سند شرطی است (رك . اجرائیهٔ سند شرطی)

۷۷ ـ اجرائیهٔ سند شرطی

درمقابل اجرائیهٔ سند ذمی (سند ذمه‌ای) بکارمی‌رود. اجرائیهٔ سند شرطی براساس مادهٔ ۳۴ قانون ثبت صادرمی‌شود ودارای مختصاتی است از آن جمله که مدیون سند توقیف نمی‌شود بعکس سند ذمه‌ای .

رك . سند ذمه‌ای

۷۸ ـ اجرت

(مدنی ـ فقه) الف ـ در عقد اجارهٔ خدمات (مادهٔ ۵۱۴ ـ ق ـ م) عوض اقتصادی خدمت را اجرت نامند .

رك . رزق

ب‌ـ مال‌الاجاره (در اجارهٔ اشیاء ـ مادهٔ ۴۶۸ ق ـ م) را هم اجرت گویند در اینصورت‌این کلمه‌بالغت دیگرمرکب‌است مانند«اجرةالمسمی» و «اجرةالمثل» .

۷۹ ـ اجرت‌المثل

(مدنی ـ فقه) الف ـ اگر کسی از مال دیگری منتفع شود وعین مال باقی باشد

و برای مدتی که منتفع شده بین طرفین مال‌الاجاره‌ای معین نشده باشد آنچه که بابت اجرت منافع استیفاء شده باید بصاحب مال مزبور بدهد اجرت‌المثل نامیده میشود خواه استیفاء مزبور با اذن مالك باشد خواه بدون اذن او . درصورت اخیر، اجرت‌المثل جنبهٔ خسارت را هم دارد (رك . تجاوز) .

ب ــ گاهی بمعنی‌عوض‌المثل است (رك. عوض‌المثل) .

۸۰ ـ اجرت‌المسمی

(مدنی ــ فقه) اجرت مذکوردرعقداجاره را اجرت‌المسمی گویند .

۸۱ ـ اجزاء

(حقوق اداری) اصطلاح قدیمی حقوق اداری‌است به معنی اعضاء وکارمندان یك ادارهٔ دولتی‌یابلدی است (مادهٔ ۳۳ قانون محاسبات عمومی‌مصوب ۱۰-۱۲-۱۳۱۲)

۸۲ ـ اجلاس

بمعنی جلسه در زبان فارسی استعمال می‌شودمثلابجای جلسهٔ محرمانه‌می گویند اجلاس‌محرمانه (اصل ۳۴ قانون‌اساسی). این اصطلاح بیشتر دربارهٔ جلسات مجالس مقننه استعمال میشود (اجلاس در معنی مزبور صحیح بنظر نمی‌رسد و ترك آن‌بهتر است) .

۸۳ ـ اجماع

در لغت بمعنی اتفاق و گرد آمدن (ضد پراکندگی) است :

یالیت شعری والمنی لا تنفع
هل اغدون‌یوماً وامری‌مجمع

یعنی هر چند آرزو سودی ندارد کاش میدانستم کـه روزی از روزهای عمر خویش را بدون پراکندگی و تشویش ذهن صبح میکردم .

(فقه) در اصطلاحات فقهاء در معانی‌ذیل بکار رفته است :

الف ـ اتفاق نظر مجتهدان اسلام ازصدر اول تا زمان حال درهمهٔ نقاط جهان در یك مسألهٔ حقوقی (فقهی)

ب ـ اتفاق نظر مجتهدان اسلام در یك عصر بریك مسألهٔ فقهی .

در هردوتعریف شرط این است‌که مستند و مأخذ اظهار نظرآنان (ازآیات قرآن یااحادیث ویا استدلالات عقلی ویا عرف وعادت وبطور کلی هرچه‌که بتواندمستند اظهار نظرباشد) معلوم نباشد وگرنه‌آن اجماع‌رااصطلاحاً‌اجماع نمیگویند زیرا محتمل‌است‌که مأخذنظر اجماع کنندگان همان مستند باشد دراین‌صورت مدرك نظر در آن مسألهٔ‌فقهی آن‌مستنداست‌نه اجماع. وبر این اساس بسیاری از اجماعات در واقع اجماع نیستند .

اجماع راهرچند درکتب علم اصول جزء ادله (یعنی منابع‌حقوق‌اسلامی) نوشته‌اند لکن‌این نظرمورد اتفاق نیست وکسانی مانند صاحب شرایع تلویحاً حجیت‌آنرا بکلی‌انکارکرده‌اند وحقیقت هم همان‌است زیرااجماع به معنی اتفاق اکثریت‌صحابه برخلافت خلیفهٔ اول درابتداء امرظاهر شد وبعد فقهاء عامه‌آنرا اصلی از اصول فقهی قرار دادند و اقلیت‌ها ناگزیرشدند که در کتب و مدارس خود آنرا عنوان کنند ولی تدریجاً بی اساس بودن آنرا آشکار ساختند وبهترین دلیل بربی‌مأخذ بودن آن این است که اجماع نه اساس عقلی و عرفی دارد و نه اساس تعبدی درست. احادیثی‌که برای حجیت اجماع

نقل می‌کنند هیچگونه دلالت براین امر ندارد و در سیستم های حقوق عرفی دنیا چیزی بعنوان اجماع دیده نمی‌شود و آمار گیری برای بدست آوردن آراء اجماع کنندگان واتفاق نظر آنان هیچگاه نشده و نخواهند کرد ومعمولا اجماع را ازمطالعهٔ کتب فقهاء بدست می‌آورند آنهم کتبی که دردسترس است . یعنی همین قدر که در ده یا بیست کتاب فقهی (کتب موجود و در دسترس) نظری را متفق علیه دیدند و اختلاف نظری دیده نشد آن نظر را نظرجمیع فقهاء تلقی میکنند وحال اینکه بسیاری از فقهاء اساساً اهل قلم و تألیف نبودند و بسیاری که کتاب نوشتند کتب آنها دروقایع بزرگ تاریخی ازبین رفت درزمان ما که صنعت چاپ هم وجود دارد بسیاری از کتب خطی فقهاء گمنام را دیده‌ام که در ید اولاد آنها است و دیر یا زود ازبین خواهد رفت با این ترتیب بحث ارحجیت اجماع ثمری ندارد و نظر صاحب شرایع صحیح ترین نظرها است. واخباریون نیزاز این جهت نظر درستی اظهار کرده‌اند . در مورد اجماعات بایدعلت احماع را دانست و از اینروبایدروی‌اجماعات دقت بیشتر کرد.

۸۴ - اجماع بسیط

(فقه) دریك مسأله هرگاه فقهاء اعصار و امصارقول واحد داشته باشندآنرا اجماع بسیط نامند . در مقابل اجماع مرکب استعمال میشود (رك. اجماع مرکب)

۸۵ - اجماع حدسی

(فقه) مکتب‌چهارمی استدرتوجیه حجیت اجماع‌که فقهاء امامیه ابراز کرده‌اند و خلاصهٔ آن این است‌که : وقتی که علماء در تمام ازمنه بر یك مسألهٔ فقهی اتفاق کرده باشند با توجه باینکه‌آنها مردمی زاهد پیشه و اهل صدق وصفا هستند این وضع موجب میشود که ما قاطع و قانع بشویم‌که آنها مدرك ومستند مسلمی‌برای اظهار نظر خود داشته‌اند که ما برآن مدرك ومستند واقف نشده‌ایم ولی‌میتوانیم به خود همین اتفاق نظرآنان‌متکی باشیم و بروفق آن رفتارکنیم. بنظر ما چنین چیزی محال است یعنی مدرکی باشد و گروهی بآن اعتمادکنند ولی خود مدرك مکتوم بماند .

رك . اجماع حسی

۸۶ - اجماع حسی

(فقه) در حجیت اجماع علماء امامیه عقیده دارندکه جهت‌اینکه اجماع حجت است و از منابع فقه اسلام است این است که اجماع کاشف‌ازنظرامام (ع) است و نظرامام متبع است نهایت اینکه در نحوهٔ کاشفیت اجماع از نظر امام سه مکتب مختلف پدید آمد :

الف - مکتب اول عقیده دارند که چون اجماع اتفاق فقهاء امت است و امام هم یکی از فقهاء امت ودر رأس آنان است بنابراین امام (ولوکه غائب باشد) باید بطور ناشناس در میان اجماع کنندگان باشد بطوریکه اگر همهٔ‌اجماع کنندگان معلوم النسب (یعنی فقیه شناخته‌شده) باشند آن اجماع حجت نیست چون‌امام در میان اجماع کنندگان نیست پس شرط حجیت اجماع دراین مکتب این است‌که باید بین اجماع کنندگان یکنفر ناشناس باشد . این اجماع را اجماع دخولی‌هم نامیده‌اند .

ب ـ مکتب دوم که از نظر آنان به اجماع لطفی تعبیر میشود و کاشفیت اجماع را از نظر امام چنین توجیه کرده‌اند که اتفاق نظر علماء بر یك مسألهٔ فقهی کاشف از موافقت نظر امام با آن نظری است که علماء اظهار کرده‌اند زیرا اگر نظر علماء مخالف شرع الهی و آسمانی باشد بر حکیم لطیف (خداوند تعالی) لازم است که بوسیلهٔ نمایندهٔ خود (امام) آن اتفاق را برهم زند و آنان را براه راست هدایت فرماید زیرا خداوند را بر بندگانش لطف است و لطف از قواعد و سنن الهی‌ست بطوریکه از این معنی به قاعدهٔ لطف تعبیر کرده‌اند.

ج ـ مکتب سوم که از نظر آنان به اجماع کشفی تعبیر می‌شود عقیده دارند که به محض وقوع اتفاق نظر بریك مسألهٔ فقهی کشف میشود که آن نظر از امام (ع) گرفته شده است ولی مخالفان این مکتب گفته‌اند که این استدلال در زمان حضور امام درست است نه در زمان غیبت.

رك. اجماع حدسی

۸۶ ـ اجماع دخولی

رك. اجماع حسی

۸۷ ـ اجماع کشفی

رك. اجماع حسی

۸۸ ـ اجماع لطفی

رك. اجماع حسی

۸۹ ـ اجماع محصل

(محصل بروزن معطل) اجماعی است که شخص از طریق استقراء آراء مجتهدان در اقوال و نوشتجات آنان (که شخصاً و بدون واسطه انجام میدهد) بدست میآورد و وقوف بر اتفاق نظر آنان پیدا میکند.

بعلت نبودن وسائل آمار گیری صحیح در اعصار قدیم و عدم توجه باین وسیلهٔ سودمند تقریباً میتوان گفت اجماع محصلی وجود خارجی ندارد.

اجماع محصل در مقابل اجماع منقول بکار میرود.

رك. اجماع منقول

۹۰ ـ اجماع مرکب

(فقه) هرگاه دریك مسأله فقهاء اعصار و امصار تا زمان حال دو یا چند نظر ابراز کرده باشند (مثلا اگر پنج نظر ابراز کرده باشند) بطور ضمنی اتفاق بر نفی قول ششم کرده‌اند واین اتفاق بر نفی قول ششم را اجماع مرکب گویند یعنی اجماعی که مرکب است از دستجات مخالف که در مثال بالا پنج دسته هستند. در حجیت اجماع مرکب بین موافقان اجماع، اختلاف نظر وجود دارد.

۹۱ ـ اجماع منقول

(فقه) هرگاه شخص خود از طریق تصفح و استقراء در آراء مجتهدان وقوف بر اتفاق نظر آنان در یك مسألهٔ فقهی پیدا نکند بلکه از قول کسیکه اجماع محصلی را بدست آورده نقل وجود اجماع معینی را بکند اجماعی را که این نقل قول کننده اظهار و اعلان میکند اجماع منقول گویند. اجماع محصل نسبت به تحصیل کنندهٔ اجماع (یعنی کسیکه خود آراء را استقراء کرده و واقف بر اتفاق نظر مجتهدان شده است) اجماع محصل است ولی اگر او به دیگری از وجود آن اجماع، خبری بدهد اجماع را نسبت بآن دیگری اجماع منقول گویند.

۹۲- (تحصیل) اجماع

(فقه) یعنی تصفح و استقراء یك یك آراء مجتهدان اسلامی دریك مسألهٔ فقهی معین از کتب یا ازاقوال آنان که خود بخود این تصفح منتهی شود به‌وقوف او بر اتفاق نظر آن مجتهدان در آن مسأله.

در مقابل «نقل اجماع» استعمال میشود که برموارد ذیل صادق است:

الف ـ کسیکه اجماع را بطریق فوق تحصیل کرده وقوع چنان اتفاق نظری را برای دیگری یادیگران نقل کندو آنان را بیاگاهاند.

ب ـ آن دیگری که بطریق فوق آگاهی پیدا کرده برای ثالث و رابع و دیگران ازوجود چنان اتفاق نظری صحبت کند.

۹۳ - (خرق) اجماع

(فقه) یعنی ابراز نظر جدید در یك مسألهٔ فقهی که قبلا نسبت‌بآن مسأله اعلام وجوداجماع برخلاف آن نظر شده است (خرق بمعنی پاره کردن است)

۹۴ - (نقل) اجماع

رك . تحصیل اجماع

۹۵ - اجنبی

(بین‌الملل خصوصی) کسیکه فاقد تابعیت کشورمعینی است نسبت‌به دولت آن کشور وافراد آن ، اجنبی(یا بیگانه)محسوب میشود .

(فقه) الف ـ غیرمسلم راگویند در همین معنی درفقه لفظ « کافر » هم استعمال‌شده است. اجنبی بودن درفقه ازنظر نداشتن عقیدهٔ اسلام است ولی درحقوقهای جدید از نظر نداشتن تابعیت یك‌کشور است .

ب ـ در فقه ثالث نسبت بطرفین عقد را نیز اجنبی گویند.

۹۶ - اجیر

(مدنی-فقه) کسیکه خدمت و کار خود را در عوض مزد معامله میکند عقدی‌که بین اجیر و طرف او (مستأجر) واقع میشود « اجارهٔ خدمات » نامیده میشود (مادهٔ ۵۱۴ ق ـ م) و از مصادیق عقد اجاره است .

۹۷ - اجیر خاص

(فقه) اجیری است که در مدت معین برای انجام کاری بمباشرت خود اجیر می‌شود. هم چنین است اگر ابتداء مدت اجاره معین باشدو بین طرفین شرط شده باشدکه از روز شروع بکار بدون فاصله آن‌کار را بپایان برساند . اجیر منفرد و اجیر مقید نیز در همین معنی بکار رفته است .

۹۸ - اجیر مشترك

(فقه) در تمام موارد ذیل صدق می‌کند :

الف ـ اجیری که تعهد انجام کاری را بدون شرط مباشرت با تعیین مدت‌کرده باشد .

ب ـ اجیری که تعهد مزبور را با شرط مباشرت وبدون تعیین‌مدت نموده باشد.

ج ـ اجیری که تعهد مزبور را بدون شرط مباشرت و بدون تعیین مدت نموده باشد .

در همین معنی اجیر مطلق هم استعمال شده‌است

۹۹ - اجیر مطلق

(فقه) مرادف اجیر مشترك است (رك . اجیر مشترك)

۱۰۰ - اجیر مقید

(فقه) مرادف اجیر خاص است (رك . اجیر خاص)

۱۰۱ - اجیر منفرد

(فقه) مرادف اجیر خاص است (رك . اجیر خاص)

۱۰۲- آحاد

(فقه) هر روایت که بحد تواتر نرسیده باشد بآن خبرواحد (که جمع آن اخبار آحاد است) گفته میشود . خبر متواتر نادر است و اخبار غالباً از جنس خبر واحد هستند .
رك . متواتر

۱۰۳ - احاله

(جزا) خروج دادگاه ازصلاحیت محلی (رك. صلاحیت محلی) برای رعایت پاره‌ای مصالح در اینصورت جرمی که باید بر-حسب اقتضاء صلاحیت محلی در دادگاه معینی رسیدگی شود درداد گاه هم عرض آن رسیدگی میشود که با اذن دادگاه عالی برتر ازآنها رسیدگی میشود (مادهٔ ۲۰۵ قانون جزا)

(بین‌الملل خصوصی) اگر قانون بیگانه احوال شخصی بیگانگان رااحاله بقوانین ایران (مثلا) کنددراینصورت قاضی ایرانی ناچاراست که قوانین دولت متبوع خود را اجراء کند ولی اگر بقوانین کشور ثالثی احاله کرده باشد قاضی ایران مکلف برعایت آن نخواهد بود .

۱۰۴ - احتکار

جمع آوری کالاهای بازرگانی به قصد و انتظار نایابی و کمیابی و فروش بقیمت گران . چنین شخصی را محتکر گویند.
احتکاری که بزه است عبارت است ازاینکه کسی کالای مورداحتیاج ضروری عامه را زیاده ازمصرف خودداشته وبرای جلوگیری ازفروش بدولت یا مردم پنهان کند (مادهٔ یك قانون جلوگیری از احتکار مصوب ۱۳۲۰ و مادهٔ ۱۰ قانون متمم بودجهٔ ۱۳۱۷)

۱۰۵ - احتلام

(فقه) یکی از علامات بلوغ شرعی است. احتلام درلغت بمعنی جماع در خواب است ولی دراصطلاح عبارت است ازخروج منی براثر نوعی از تخیلات غیر ارادی جنسی یا حرکات غیرارادی جنسی که درخواب صورت میگیرد .

۱۰۶ - احتیاط

(فقه) اخذ بشیوه‌ای که درآن حتی‌المقدور منظور مقنن عملی گردد واین درمواردی است که شك پیش آید والا در مواردی که منظورمقنن روشن است موردی برای احتیاط نیست. شکوکی که در مورد آنها احتیاط می کنند محدود و معین است و شامل همهٔ شکوك نمی‌شود . غالب موارد احتیاط دور از احتیاط است .

۱۰۷- احدحدود (دال احد مشدد است)

(فقه) مجازات شدیدتر را گویند در اصطلاحات حقوق کیفر کنونی مجازات اشد گویند .

۱۰۸ - احرام

(مدنی - فقه) احرام بکسر اول اسم جامه‌ای است که حاجیان درمحل مخصوص (میقات) پوشند وقصد احرام کنند ونیز اسم عملی است که دخول در آن موجب حرام شدن امورمعینی برعامل (که محرم

نامیده میشود) آن است . (مادهٔ ۱۰۵۳ قانون مدنی) .

۱۰۹ ـ احصائیه

علم و طرز علمی در شمارش پدیده‌ها و وقایع خارجی اعم ازا جتماعی و مادی و اقتصادی وغیره . فرهنگستان کلمهٔ آمار را بجای آن نهاده است .

۱۱۰ ـ احصان

(فقه) اول ـ احصان دوقسم است: احصان مرد و احصان زن .

احصان مرد اجتماع سه شرط زیر است در مرد :

الف ـ مرد آزاد مواقعهٔ مشروع صورت دهد (در هرجهت)

ب ـ زنی باختیار داشته باشد از طریق عقد دایم یا مالك کنیزی باشد .

ج ـ زن مزبور همیشه در اختیار مرد باشد.

فقهاء شرط بلوغ وعقل را هم‌افزوده‌اند و درآن خلاف است .

مردی‌که دارای شرایط بالا باشد محصن (بروزن مسلم) نامیده میشود .

شرطهای بالا اگر در شخص بالغ جمع شود و صاحب این شرطها زنا کند آن زنا را زنای محصنه نامند .

احصان زن‌عبارت‌است‌ازاجتماع سه شرط زیر در زن :

الف ـ در ازدواج دایم مردی باشد یا مملوك او باشد .

ب ـ همیشه دسترسی بمرد مذکور بالا داشته باشد .

ج ـ زن اگر آزاد باشد مواقعهٔ مشروع قبلا صورت داده باشد .

چنین زنی را محصنه نامند و زنای اورا دراین شرایط پس ازبلوغ، زنای محصنه گویند. احصان ازکیفیات مشددهٔ قانونی است .

احصان مذکور بالا در مورد زنا بکار میرود ودرقانون‌کیفرایران دیده نمیشود و بجای زنای محصنه عنوان « روابط نا مشروع زن شوهردار و مرد زن دار» بکاررفته‌است (مادهٔ ۲۱۲ قانون مجازات عمومی) .

دوم ـ در مورد جرم قذف ، احصان از اجتماع عقل و بلوغ و حریت و اسلام و عفت در یك فردحاصل میشود.احصان به این معنی از اصطلاحات فقهاء است و در نصوص شرعی دیده نشده است .

۱۱۱ـ احضار

امر مرجع قضائی ویا مرجع صلاحیتدار دیگربحضور مأمور در نزد او در موعد یا زمان معین (مادهٔ ۱۱۵–۳۳۶–۴۰۷ آئین دادرسی مدنی و مادهٔ ۷۳۷ ببعد اصول محاکمات قدیم و مادهٔ ۹۷ قانون اصول تشکیلات) .

۱۱۲ ـ احضار نامه

Mandat de comparution

ورقه‌ای که در آن دادگاه یا قاضی امر بحضورکسی‌اعم از متهم یا مطلع یاگواه بدادگاه ومراجع‌قضائی کرده‌باشدضمانت اجراء تخلف ازاین امرجلب بدادگاه و بمرجع دستور دهنده است (مادهٔ ۱۰۹– ۱۱۱ قانون آئین دادرسی‌کیفری ومادهٔ ۱۴۵ قانون دادرسی و کیفر ارتش) .

۱۱۳ ـ احضاریه

مرادف احضار نامه است (مادهٔ ۱۰۹ – ۱۱۱ قانون‌آئین دادرسی‌کیفری) .

رك . احضار نامه

۱۱۴- احکام امضائی

رك . حکم امضائی .

۱۱۵ - احکام رئیس کشور

(حقوق عمومی) یا Décrets و آن احکامی است کلی که نظر بشخص خاص ندارد) یا جزئی (که نظر بشخص خاص دارد) که کتباً ازطرف رئیس کشورصادر می‌شود .

۱۱۶ - احوال

(مدنی) مجموع اوصاف يك شخص که قانون مدنی، آنها راموضوع آثارحقوقی برای آن شخص قرار داده است مانند ازدواج ، تابعیت ، اسم ، اقامتگاه ، اهلیت .

۱۱۷ - احوال اشخاص

یا Etats des personnes عبارت است ازوضع قضائی اشخاص نسبت بکلیهٔ حقوقی که میتوانند داشته باشند .

رك . احوال مدنی

۱۱۸ - احوال شخصیه

ترجمهٔ اصطلاح خارجی Etat des Personnes و اصطلاح Etat و Status است که عبارت استاز مجموع صفات انسان که باعتبار آنها يك شخص در اجتماع دارای حقوق شده و آن حقوق را اجراء می کند مانند تابعیت و ازدواج واسم واقامتگاه واهلیت و غیره . احوال شخصیه درمعنی اخص ، شامل اهلیت نیست (مادهٔهفتم قانون مدنی) مقصوداز احوال در ثبت احوال همین معنی است .

(مادهٔپنجم پروتکل ضمیمهٔ عهد نامهٔ مودت و اقامت وتجارت ایران و یونان مصوب ۱۰-۱۲-۱۳۱۰)

۱۱۹ - احوال مدنی

یا Etat Civil عبارت است از وضع قضائی اشخاص از نظر حقوق خصوصی Droit privé

۱۲۰ - (ثبت) احوال

ثبت احوال شخصیه (از قبیل ولادت ، فوت ، ازدواج، طلاق، جنسیت، تابعیت) دردفاتر رسمی مخصوص که آنها را دفاتر سجلی یادفاتر سجل احوال گویند .

۱۲۱ - احیاء

(مدنی ـ فقه) مقصود احیاء زمین‌های موات ومباحه است ومقصوداز آن کارهائی است که در نظرعرف، آباد کردن محسوب شود. زراعت، کشت درخت ، بنا ساختن از نمونه های آن هستند . معذلك صدق عرفی این مفهوم هم به هدف احیاء بستگی دارد و هم بنوع زمینی که احیاء میشود مثلاً گراحیاء زمین برای زراعت است و زمین جنگل است باید اشجار وبوته‌ها را در آورد و اگر محتاج به آب است راه آب را درست کند یعنی حفر نهر کند ولی جریان دادن آب شرط صدق احیاء نیست و همینقدر که زمین مهیای زراعت شد و راه آب درست شد احیاء صدق می کند و شخم کردن وزراعت کردن شرط نیست . اگرزمین اززمینهائی باشد که دائماً آب ترشح می کند احیاء آن بقطع هرزاب است ازطریق زه کشی . اگر زمین نشیب وفراز داشته و زراعت موقوف برفع آن باشد رفع نشیب وفراز شرط احیاءاست. دراراضی دیمی که صرف شیار کافی است و سنگ کشی و ریشه کنی برای انتفاع از آن زمین ضرورت ندارد همان شیار احیاء است و ملك او میشود ولی صرف

خط کشی و نشان گذاری دراین اراضی مصداق تحجیر است نه احیاء . برخی‌از فقهاء این اراضی را قابل‌احیاء نمیدانند زیرا بالذات محیاتند .
اما دراحیاء بمنظور باغ ساختن کشیدن دیواررا شرط کرده‌اند بنحومتعارف‌محل و درست کردن راه آب و حتی بعضی‌غرس نهال را هم شرط کرده‌اند .
دراحیاء بقصد ساختن خانه‌کشیدن دیوار وزدن قسمتی ازسقف کافی‌است . دراحیاء زمین برای آغل کشیدن دیوارکافی است. دراحیاءِ زمین برای‌چاه، کندن آن‌تا بحدی که‌به‌آب برسدضروری‌است. دراحیاءبرای قنات، جریان‌آب ضروری‌است. دراحیاء از برای شق نهر از نهر مباح باید دهنهٔ نهررابآب نهر اصلی‌برساندوآب بدرون آن جاری سازد و بعضی جریان آب را لازم ندانسته‌اند . در احیاء معادن تحت‌الارضی (معادن باطنه) باید حفاری نزدیك به کان برسد وگرنه تحجیر محسوب است وموجب اولویت است و در معادن سطح‌الارضی احیاء صدق نمی‌کند و مانند هیزم هرکسی در حیازت سبقت جست مالك میشود . در تمام موارد شك در صدق‌احیاء اصل‌عدم است دراینصورت فقط ممکن است تحجیرصدق کند .
مورد احیاء اگر قبلا متعلق حق غیر (از طریق تحجیریا اذن مقام صلاحیتدار درتصرف درآن) واقع شده باشد نمیتوان بدون کسب رضای ذیحق در آن اقدام بعملیات احیاء کرد . نیز در ملك غیر نمیتوان اقدام باحیاء کرد اما در حریم زمین آباد احیاء بمنظوری که منافی با حق حریم نباشد اشکالی ندارد مثلا در حریم قنات ، احیاء بقصد ساختن‌خانه یا آغل منعی ندارد . اقدام کننده باحیاء باید قصدتملك کند وگرنه مالك نمیشود.

۱۲۲- احیاءِ اراضی

اصطلاح تفصیلی‌احیاء است (رك. احیاء)

۱۲۳- احیاءِ موات

رك . احیاء (و آئین نامهٔ عمران اراضی بایر وموات مصوب ۴۳/۱۰/۱۶ هیأت وزیران شمارهٔ ۳۵۴۰۲ مورخ ۴۳/۱۰/۱۶)

۱۲۴- اخاذی Chantage

(جزا) گرفتن وجه یا چیزی از دیگری بزور و تهدید (مادهٔ ۲۳۴ - ۲۳۵ قانون جزا) ممکن است پدری را تهدید بافشاء سر پسرش کرد و از پدر اخاذی نمود. امری که تهدید بافشاءآن شود ممکن است مطابق واقع باشد یا خلاف واقع مثل اینکه حکم محکومیت کیفری یا اداری علیه کسی صادر شده و اخاذ او را تهدید بانتشار آن حکم‌کند.

۱۲۵- اخباری (بفتح اول)

(فقه) گروهی از فقهاء راگویندکه پیرو مکتب مخصوص فقهی بوده و ادلهٔ فقه را منحصر به قرآن و اخبار دانسته‌اند حتی آیات کتاب خدا راهم‌به‌مأخذ بیان‌اخبار حجت میدانند یعنی مدلول آیات را از طریق اخبار فهمیده و بآن تمسك میکنند و بعبارت ساده‌تر منابع حقوقی از نظر آنها فقط مفاد اخبار و احادیث است و بهمین رو بآنان اخباری گفته می‌شود .
مکتب اخباری این حسن را داردکه به عبارات قانون توجه بیشتر می‌کند ولی بهرحال مکتبی‌است سطحی. پیروان‌این مکتب در میان اهل سنت به ظاهری

معروفند از آن جمله است ابن حزم ظاهری اندلسی صاحب کتاب «المحلی» و«الاحکام» دو کتاب نفیس درفقه واصول. و از فقهاء شیعه محمد امین استرابادی صاحب کتاب «الفوائدالمدنیه» همانند اواست. (رك. مکتب اخباری)

۱۲۶- اختراع

ابداع محصول صنعتی تازه و نیز کشف وسیلهٔ تازه یااعمال وسائل موجودبطریق نو برای تحصیل یك نتیجه یا محصول صنعتی یا فلاحتی را گویند (مادهٔ ۲۷ – ۲۸ قانون ثبت علائم)

۱۲۷- (ورقهٔ) اختراع

تصدیقی است که ادارهٔ ثبت تحت‌تشریفات خاص قانونی به مخترع میدهد تا ازحق انحصاری اختراع خود استفاده کند (مادهٔ ۴۵ نظامنامهٔ اصلاحی‌اجرای‌قانون ثبت علائم و اختراعات سال ۱۳۳۷).

۱۲۸- اختلاس

(فقه) برداشتن مال غیر از راه خدعه.
(قانون مجازات عمومی) عناصر اختلاس عبارت است از:

الف – مرتکب کارمند دولت یاشهرداری یا بانکها باشد فرق نمی کند که مأمور رسمی باشد یا نه.

ب – مال منقول یا وجه نقد (بشرح‌مادهٔ ۱۵۲ قانون جزا) را که بمناسبت انجام وظیفه‌اش باو سپرده‌اند بردارد.

ج – قصد متقلبانه داشته باشد.

د – عمل بقصد خود کند صرف قصدکافی نیست.

ه – تحصیل مال یا نفعی کند.

اختلاس راگاهی تصرف غیرقانونی‌بمعنی اخص می گویند.
مادهٔ ۴۰۰ قانون دادرسی و کیفر ارتش (رك. تصرف غیر قانونی)

۱۲۹- اختلال دماغ

مرادف اختلال‌مشاعر است (رك. اختلال مشاعر)

۱۳۰- اختلال مشاعر

(جزا) حالت کسیکه دارای قوهٔ تمیز ناقصی است و از حد دیوانگی بیرون است ولی‌بحداقل‌عقل نمی‌رسد. درهمین معنی اختلال دماغ هم بکاررفته است. در اصطلاحات فقهی بااین‌اشخاص‌ضعیف‌العقل می گویند.
(مادهٔ ۴۰ قانون جزا ومادهٔچهارم‌قانون اقدامات تأمینی مصوب ۱۲-۲-۱۳۳۹)

اخذ

در لغت بمعنی گرفتن‌است. دراصطلاحات ذیل بکار رفته است:

۱۳۱- اخذ به خیار

(فقه – مدنی) یعنی استفاده از حق خیار و اعمال حق خیار.

۱۳۲- اخذ به سوم

(مدنی – فقه) سوم بروزن یوم - کسیکه کالائی را از دست بایع و یا از بساط او گرفته که در آن مطالعه‌کند و بسنجد و بعداً وارد مذاکره برای خرید آن شود این نوع از وضع ید بر مال غیر را «اخذ بسوم» گویند.
سوم در لغت بمعنی عرضهٔ کالا وذکر ثمن از طرف بایع و درخواست و تقاضای فروش از طرف مشتری را گویند.

۱۳۳- اخذ به شفعه

(مدنی – فقه) هرگاه مال‌غیرمنقول قابل

تقسیمی بین دو نفرمشترك باشد و یکی حصهٔ خود را بثالث بفروشد شریك دیگر حق اخذ بشفعه دارد یعنی حق دارد که بمقدارثمن بمشتری بدهد ومبیع راتملك کند . اخذ بـه شفعه از ایقاعات است (مادهٔ ۸۰۸ قانون مدنی)

۱۳۴- اخطار

در لغت بمعنی یادآوری کردن و خاطر نشان نمودن است .
در اصطلاحات اداری (اعم از قضائی و غیره) یادآوری کردن رسمی یك یا چند مطلب درحدود مقررات جاری استمانند اخطارهای مالیاتی و اخطارهائی که از طرف وزارت دادگستری یا ثبت برای اشخاص در حدود قانون فرستاده میشود.

۱۳۵- اخطار قبلی

یا پیش‌آگهی Préavis آگهی مختصری است که پیش از موعد پرداخت‌دین برای بدهکار فرستاده میشود .

۱۳۶- اخطار نامه

ورقهٔ رسمی متضمن اخطار را گویند . (رك. اخطار)

۱۳۷ اخفاء اشیاء Recel

(جزا) جرمی که بموجب آن مجرم با سوء نیت اشیائی را که دیگری ازطریق جنحه یا جنایت برآنهامسلط شده وبدست آورده پنهان کند فرق نمی‌کندکه‌پنهان کننده عالماً این کار را بکند یا قرائن بردانستن وجود داشته باشد .

۱۳۸- اخفاء مقصر

(جزا) عناصر این جرم عبارت است از:
الف ـ شخص‌قانوناً دستگیرشده ویاکسی باشد که باتهام جنحه یا جنایت بدستور مقام صالح امر به دستگیری اوصادرشده باشد .
ب ـ اخفاء شخص مزبور ازمرئی ومنظر و دسترس مأموران کشف جرم و یا تهیهٔ وسائل فرار برای او .
ج ـ عهد در ارتکاب اخفاء یعنی بـا علم بوضع شخص مزبور او را فرار دهد یا مخفی کند (مادهٔ ۱۲۳ ـ ۱۲۴ قانون جزا)

۱۳۹- اخلاق

قواعدی که در طول ادواری از زندگی یك جـامعه بسائقهٔ فطرت و اندیشه‌های گوناگون‌آن جامعه بوجودآمده وافراد آنها را محترم شمرده وبیش وکم‌بمعرض اجراء در مـی‌آورند و تخلف از آنها وجدان اکثریت جامعه رامتألم وناراحت کند مبنای آنها ترویج خوبی‌ها وکاهش بدیها است و ممکن است قوانین موضوعه اصول آنها را مورد احترام قرار دهد بدون اینکه وارد جزئیات آنها شود .
در یك کشوراگراموراخلاقی همهٔ افراد آن کشور را دربر گیرد (یعنی اختصاص بناحیهٔ معین یا جماعت معین نداشته‌باشد) آنها را اخلاق عمومی گویند . اصطلاح اخلاق در مقابل حقوق وقواعد راجع به زندگی قضائی قرار می گیرد .

۱۴۰- اخلاق حسنه

قواعدی است‌که در زمان ومکان معین، توسط اکثریت یك اجتماع ، رعایت آن لازم شمرده میشود یـا عمل بآنها نیکو تلقی میشود وفاقدضمانت اجراءمیباشد .
(بین‌اخلاق‌باین معنی ومباحث علم‌اخلاق ازنسب‌اربع عموم وخصوص‌من وجه‌وجود دارد.) مقررات اخلاقی‌هم بدون ضمانت

اجراء نیست (مادهٔ ششم آئین دادرسی مدنی و مادهٔ ۹۷۵ ق ـ م و مادهٔ ۵۲ قانون دفاتر اسناد رسمی)

۱۴۱- اخلاق عمومی

بمعنی اخلاق حسنه است (مادهٔ ۲۱۳ مکرر قانون مجازات عمومی)

رك . اخلاق ـ اخلاق حسنه

۱۴۲- اخوه

(فقه ـ مدنی) درباب ارث شامل برادران و خواهران هردو می‌باشد (مادهٔ ۹۲۹ قانون مدنی)

۱۴۳- آداب

(فقه) به مستحبات و مکروهات گفته میشود .

۱۴۴- آداب و رسوم

دراصطلاحات حقوقی به یك سلسله مقررات که در عرف و عادت متداول بوده و در قوانین نوشته ومدون منعکس نشده باشد گفته میشود این اصطلاح کمتر استعمال میشود و اصطلاح معمول در این معنی (عرف و عادت) و (عرف) است .

۱۴۵- ادارات اجتماعی

(حقوق عمومی) هـر اداره که جزء تشکیلات دولتی نباشد و در عین حال برای نظم و رفاه حال عامه درتمام یاقسمتی از کشور تشکیل شده باشد (مـانند شهرداریها) عنوان ادارهٔ اجتماعی دارد (مادهٔ ۷۰ قانون استخدام کشوری مصوب ۱۳۰۱ شمسی و مادهٔ یك قانون مستمری و حقوق اعضاء ادارات و دوائر مملکتی مصوب ۱۶ جوزای ۱۳۰۱ شمسی)

۱۴۶- ادارات شوروی

هراداره‌ای که رکن اساسی آن مجلس مشاوره‌ای است مانندادارهٔ ولایتی مذکور درمادهٔ ۱۱۶-۱۲۰ قانون تشکیل ایالات وولایات مصوب ۱۳۲۵ قمری (موادمصوبهٔ فروردین وارديبهشت و اسفند ۱۳۰۹)

۱۴۷- ادارات ضبطیه

اداراتی که بموجب قانون تشکیل ایالات و ولایات مصوب ۱۳۲۵ قمری دربلوکات، کار نظمیه را (درولایات) انجام میدادند و تشکیلات خاصی داشتند .

۱۴۸- اداره

(حقوق مدنی) اداره کردن مال یا اموال یا دارائی . در همین معنی می گویند : مدیر تصفیه ـ مدیر ترکه ـ مدیرعامل شرکت

(حقوق عمومی) :

الف ـ شغل راجع باجراء یومیهٔ خدمات عمومی طبق مقررات ودستورات حکومت.

ب ـ مجموعهٔ خدمات ومؤسسات حکومتی که امورجاری کشوررا عهده دارمی باشند چنانکه گویند : ادارهٔ کشور ـ دستگاه اداری کشور .

ج ـ مجموعهٔ خدمات ومؤسسات حکومتی که صنفی از امورجاری کشوررا عهده‌دار می‌باشند چنانکه گویند ادارهٔ ثبت اسناد و املاك ، ادارهٔ راه آهن دولتی وغیره .

۱۴۹- ادارهٔ احصائیه وسجل احوال

اسم سابق ادارهٔ آمار وثبت احوال است و منظور از احوال تولد ـ وفات ـ ازدواج و طلاق بذل مدت ورجوع است .

۱۵۰- ادارهٔ اموال غیر

در حقوق فرانسه قسمی ازشبه عقداست و آن عبارت‌است از ادارهٔ اموال دیگران

بدون داشتن وکالت و اذن .
(مادهٔ ۳۰۶ ق.م ایران)

۱۵۱- ادارهٔ اموال متوفی

(امورحسبی) یعنی تصفیهٔ ترکه از قبیل تعیین دیون و تعهدات میت و مطالبات و حقوق وی برعهدهٔ دیگران و وصول‌طلب وپرداخت دین و رد و استرداد اماناتو مانند این امور .

۱۵۲- ادارهٔ بلدیه

شهرداری‌رامی گفتند .اصطلاح‌قدیمی‌است (قانون‌بلدیهٔ۱۳۲۵ قمری که‌منسوخ‌است)

۱۵۳ - ادارهٔ تحقیق اوقاف

اداره‌ای است که در وزارت معارف و اوقاف از عده‌ای اعضاء بمنظور تسویهٔ اختلاف متولی و امین (یـا متولیان و امناء) و ناظروخدمه و موظفین موقوفات درأمور مربوط بوقف ویا بمنظوررسیدگی بعوائد و مخارج کلیهٔ موقوفات درحوزهٔ خود و تحقیق و تمیز املاك موقوفه از املاك شخصی و تشخیص اوقاف بلامتولی و اوقاف مجهول التولیه از معلوم ـ التولیه وتشخیص‌خیانت متولی و گماشتن ناظرموقت و تحقیق در اسناد ونوشتجات راجع بوقف و تشخیص متولی و ناظر و موقوف‌علیهم ومصرف وتعیین‌آنان برحسب مفاد وقفنامه و اسناد دیگر و تشخیص استنکاف متولی از قبول نظارت ادارهٔ اوقاف و صدور قرار ممنوع المداخله بودن او و هم چنین الغاء آن مطابق مادهٔ ۶۹ ببعد قـانون اوقـاف ۱۳۱۴ رسیدگی می کند .

۱۵۴ - ادارهٔ ترکه

رك . ترکه

۱۵۵ - ادارهٔ ثبت

ادارهٔ عمومی‌که ثبت امور معینی را در دفاتر رسمی مخصوص بعهده دارد .

۱۵۶ - ادارهٔ عمومی

(حقوق اداری) اداره‌ای‌که باامور عمومی رسیدگی کند . ذکر عمومی در دنبال اداره از قبیل ذکرکلمهٔ مدفون بدنبال عبارت «گنج مدفون» است .
(رك . امور عمومی)

۱۵۷ - ادارهٔ قراسورانها

در حقوق اداری صدر مشروطه (بجای ژاندارمری امروز) مأمورحفظ وحراست راهها و شوارع بوده‌کار شهربانی را در طرق و شوارع انجام میدادند (مادهٔ ۳۵۳ قانون تشکیل ایالات و ولایات ـ مصوب ۱۳۲۵ قمری)

۱۵۸ - ادارهٔ مدعی‌العمومی

رك . دادسرا

۱۵۹ - ادعاء

(فقه ـ دادرسی) اصطلاح قدیمی است و مرادف دعوی است .
رك . دعوی

۱۶۰ - ادعاءِ جدید

(دادرسی مدنی) ادعائی‌که سابقهٔ طرح و رسیدگی در مرحلهٔ بدوی نداشته و در مرحلهٔ پژوهشی مطرح شود (مادهٔ ۵۰۸ ببعد آئین دادرسی مدنی)

۱۶۱ - ادعانامه

مرادف کیفرخواست است و آن امری است معنوی (مانند دادخواست) حاکی از تقاضای‌کیفر از دادگـاه جزا برای متهم از طرف دادستان . لذا ممکن‌است

کتبی یا شفاهی باشد بنابراین ادعانامه (با توجه بکلمهٔ نامه) معنی کیفرخواست راکه دربالا ذکرشد نمی‌رساند. وتوصیف ادعانامه به (کتبی) در مادهٔ ۵۹ آئین دادرسی کیفری دور از رویه است .
رك . امرنامه .

ادله

در لغت جمع دلیل است و در اصطلاحات ذیل بکار رفته است :

۱۶۲ - ادلهٔ اثبات دعوی

(مدنی - دادرسی - فقه) آنچه از مقررات نوشته یا عرفی که در مقام اثبات امری از امور در مراجع قضائی بکاررود خواه آن امور از دعاوی باشند خواه نه مانند شهادت و امارات و قسم و سند و اقرار (مادهٔ ۱۲۵۷ قانون مدنی) چون غالباً این امور برای اثبات دعاوی بکارمیآیند آنها را از باب تغلیب ادلهٔ اثبات دعوی گفته‌اند .

۱۶۳ - ادلهٔ اربعه

(فقه) در نزد عامه کتاب و سنت و قیاس واجماع راگویند و در نزد خاصه کتاب وسنت و عقل و اجماع است . ادله باین معنی‌همان است که ما امروزه منابع حقوق می‌نامیم (رك . منابع حقوق) منابع حقوق اسلامی اختصاص باین چهارندارد بلکه‌عرف وعادت هم جزء ادله باین‌معنی است وحصر ادله به چهارازاغلاط مشهور خواص است .

۱۶۴ - ادلهٔ عقلیه

(فقه) مجموع مباحث ذیل راگویند :
الف ـ بحث از حجیت ظنون
ب ـ بحث از اصول عملیه (استصحاب ـ برائت ـ اشتغال ـ تخییر) باین چهار اصطلاح مراجعه شود .
در مقابل مباحث الفاظ علم اصول فقه به کار می‌رود .

۱۶۵ - ادویهٔ مخدره

اشیاء موجب تخدیرازقبیل مرفین وتریاك وکوکائین و غیره که در مادهٔ یك تصویب نامهٔ راجع به آئین نامهٔ تحدید ساخت و تنظیم و توزیع ادویهٔ مخدره - مصوب ۲۵-٤-۱۳۱۳ احصاء شده است .

۱۶۶ - اذن

(مدنی-فقه) اعلام رضای مالك (یانمایندهٔ قانونی او) یا رضای کسیکه قانون برای رضای او اثری قائـل شده است برای انجام دادن‌یك عمل حقوقی (خواه عمل حقوقی‌ازعقودوایقاعات‌باشد یا ازتصرفات انتفاعی و یـا استعمالی . رك . تصرف انتفاعی ـ تصرف استعمالی)
عناصر وجودی‌وعدمی‌اذن عبارت استاز:
الف ـ اذن اعلام رضا است ازطرف کسی که قانوناً صلاحیت این اعلام را داشته باشد .

ب ـ اذن یك عمل حقوقی است و ناشی از اراده است یعنی‌عمل غیرارادی نیست.
ج ـ در اذن ، قصد انشاء وجود ندارد یعنی‌اذن دهنده هیچ چیزرا ازنظرحقوقی بوجود اعتباری‌موجودنمی کند. بلکه فقط رفع‌مانع‌قانونی‌می کند مثلا تصرف درمال غیرقانوناًممنوع‌است ولی‌مالك که‌بدیگری اذن درتصرف درمال خود را می‌دهد در حقیقت این منع را مرتفع می‌سازد وکار دیگری نمی کند و بعد از پیدایش این اذن ، مأذون می‌تواند بکمك قصد خود درمال مورد اذن ، تصرف کند. بنابراین

اگر صاحب زمینی که در آن شن و ماسه وجود دارد بطور عام بمردم اذن بدهد که از شن و ماسهٔ آن بردارند و تملک کنند و یکنفر بدون اطلاع از این اذن و بدون قصد تملک در شن و ماسهٔ آن، مقداری شن و ماسه بردارد مالک آن نخواهد شد و تنها خاصیت این اذن نسبت باو رفع ضمان و مسئولیت مدنی از آن شخص است ولی هرگز آن شن و ماسه جزء دارائی آن شخص بوراث او نخواهد رسید چون ملك او نشده است.

د ـ اذن ممکن است در امور مالی وغیر مالی باشد (مادهٔ ۱۰۴۲ قانون مدنی)

ه ـ اذن فی‌حدذاته اقتضاء لزوم را ندارد یعنی لازم نیست مگر اینکه وجه ملزمی بر آن عارض شود (مادهٔ ۱۲۰ قانون‌مدنی)

و ـ اذن همیشه بفعلی تعلق می گیرد که هنوز واقع نشده است والا بعد از صدور یك فعل، اگر رضایت بآن فعل داده شود این اعلام رضا را اجازه می گویند نه اذن ولی در بسیاری از موارد اهل این فن رعایت موارد اذن و اجازه را نکرده و خلط مبحث می کنند مانند مورد مواد ۱۲۴-۱۰۴۲ قانون مدنی.

ز ـ ممکن‌است شخص‌مأذون، مولی‌علیه اذن دهنده باشد مانند سفیه نسبت بولی خود (مادهٔ ۱۲۱٤ قانون مدنی).

ح ـ اذن چون قائم بقصد انشاء نیست نه از ایقاعات است و نه از عقود معذلك‌یك عمل ارادی (مانند اقرار و شهادت) است که منشاء آثارحقوقی می‌باشد. بنابراین چون قوام عاریه بـاذن است در حقیقت عاریه نمی‌تواند عقد باشد زیرا در عقد باید دو قصد انشاء متقابل وجود داشته باشد.

۱٦۷ ـ اذن فحوی

(فقه) مرادف رضای شأنی باطنی است.
رك. رضای باطنی

۱٦۸ ـ اراده

الف ـ حرکت نفس بطرف کاری معین پس از تصور و تصدیق منفعت آن.

ب ـ در اصطلاحات حقوق جدید کشور ترجمهٔ Volonté درحقوق فرانسه است و در اینصورت اراده بر مجموع قصد و رضا (در حالت وحدت و ترکیب) اطلاق می‌شود (رك. قصد ـ رضا)

۱٦۹ ـ ارادهٔ انشائی

(حقوق مدنی) در اصطلاحات جدید ما مرادف ارادهٔ خارجی بکار رفته است.
رك. ارادهٔ خارجی

* اصطلاح مزبورغلط وگمراه‌کننده‌است زیرا با قصد انشاء اشتباه میشود و اساساً انشاء هرچند مقارن کاشف ازاراده‌میباشد ولی وجود اراده مستقل ازکاشف است و باعتبارکاشف نمی‌توان اراده را خارجی نامید اراده همیشه امر درونی و نفسانی است.

۱۷۰ ـ ارادهٔ باطنی

(مدنی) مرادف ارادهٔ حقیقی است.
ارادهٔ خطور کردهٔ درضمیررا گویند خواه مدلول ایجاب یا قبول کاملا مطابق باآن باشد یـا نباشد. درمقابل ارادهٔ ظاهری بکار میرود.

۱۷۱ ـ ارادهٔ حقیقی

(مدنی) اراده‌ای‌که در نفس وجود پیدا کرده و هنوز ابراز نشده بـاشد خواه ابراز آن بوسیلهٔ الفاظ ایجاب و قبول باشد یا بوسیلهٔ اشاره یـا نوشته یـا فعل.

در این معنی اصطلاح بالا ترجمهٔ Volonté intime در حقوق فرانسه است.

۱۷۲ - ارادهٔ خارجی

هرگاه اراده (در عمل حقوقی) ابراز شده باشد آنرا ارادهٔ خارجی گویند واین ترجمهٔ اصطلاح Volonté déclarée می‌باشد و در واقع ارادهٔ خارجی بمعنی ارادهٔ اظهار شده است (در مقابل ارادهٔ حقیقی بکار می‌رود) وگاه آنرا ارادهٔ انشائی گویند که اصطلاح خوبی نیست.

۱۷۳ - ارادهٔ ظاهری

(مدنی) ارادهٔ مکشوف بکاشف از قصد انشاء را گویند یعنی مدلول کاشف از قصد انشاء را ارادهٔ ظاهری نامیده‌اند خواه مطابق با تمام خصوصیات ارادهٔ خطور کردهٔ در خاطر باشد خواه نباشد.
مقصود از قصد در عبارت «العقود تابعة للقصود» همین ارادهٔ ظاهری است نه ارادهٔ باطنی (رك. ارادهٔ باطنی)

۱۷۴ - (آزادی) اراده

مرادف استقلال اراده است (رك. استقلال اراده)

۱۷۵ - (اصل آزادی) اراده

رك. استقلال اراده

۱۷۶ - (اصل استقلال) اراده

رك. استقلال اراده

۱۷۷ - (اصل حاکمیت) اراده

رك. استقلال اراده

۱۷۸ - (اصل حریت) اراده

رك. استقلال اراده

۱۷۹ - (حاکمیت) اراده

مرادف استقلال اراده است (رك. استقلال اراده)

۱۸۰ - (حریت) اراده

مرادف استقلال اراده‌است (رك. استقلال اراده)

اراضی

جمع ارض‌است (رك. ارض) که درفارسی بآن زمین گفته میشود. در اصطلاحات ذیل بکار رفته است:

۱۸۱- اراضی آیش

عناصر آن از این قرار است:
الف - بالفعل مالك داشته باشد.
ب - زمین مزروعی باشد.
ج - مالك برای مدت معلوم یا محدودی از کشت و زرع آن چشم پوشیده باشد.
اراضی آیش جزء اراضی مفروز هرقریه است یعنی علی‌الاصول مالك خاص دارد مگراینکه اشاعه بآن عارض‌شده باشد مثلا از طریق ارث بردن.

۱۸۲- اراضی بائر

عناصرآن چنین است:
الف - بالفعل مالك داشته باشد.
ب - مشغول به کشت و زرع و آبادی نباشد.
ج- مالك برای‌مدت‌نامعلوم ونامحدودی از آبادی آن چشم پوشیده باشد. اطلاق بائر برموات بکمك قرینه مجاز است (تبصرهٔ دوم مادهٔ یك قانون واگذاری زمین به تحصیل کرده‌های کشاورزی مصوب ۳۸/۱۰/۲۲) اراضی بائر علی‌الاصول مالك خاص دارند مگراینکه اعراض مالك از آنها احراز شود که در این صورت آنها را بائر بلامالك نامند.
بائر بر دو قسم است:

الف ـ بائر مفروز که مالك خاص دارد (یا مالك خاص داشته است) .

ب ـ بائر مشاع که عده‌ای باشتراك مالك آن بوده یا هستند مانند اراضی **دیمکار** قریه که بصورت بائر افتاده باشد .

۱۸۳- اراضی بیابانی

در پاره‌ای از دهات مقداری از اراضی اطراف ده را اهالی ده به کمك‌هم وبطور جمعی احیاء می‌نمایند و چون آب قریه بهمهٔ این‌قسم زمین‌ها نمی‌رسد هرسال به قرعه بعضی از اهالی ده آن قسمت‌ازاین اراضی راکه‌آب‌بآن می‌رسد کشت‌میکنند. این زمین‌ها با اراضی مواتی که حریم ده را تشکیل‌می‌دهد فرق دارد وملك‌اهل ده محسوب است ونوعی از اراضی مشاع اهالی ده را تشکیل می‌دهد .

۱۸۴- اراضی جنگلی

زمینهائی که درآنها آثار جنگل ازقبیل نهال یا پاجوش یا کندهٔ درختان جنگلی بطور گروهی یا پراکنده وجود داشته باشد (مادهٔ یك آئین نامهٔ اجرائی‌قانون ملی شدن جنگلها) .

۱۸۵- اراضی خراج

(فقه) اراضی آباد دشمن که از راه بکار بردن نیروهای جنگی بدستور رئیس حکومت بچنگ مسلمانان افتاده باشدپس ازاخراج خمس آن اراضی‌خراج نامیده میشود و متعلق بعموم ملت اسلام است خواه در تاریخ فتح‌آن اراضی زنده‌باشند خواه بعد بدنیا آیند و عین آن زمین‌ها غیر قابل انتقال است وقابل‌افراز نمی‌باشد و بهرهٔ آنها صرف نیازمندیهای عمومی میشود .

۱۸۶- اراضی دائر

اراضی آباد و آیش را گویند در مقابل بائر و موات و اراضی متروکه .

۱۸۷- اراضی ساحلی

زمین‌های متصل بخط فاصل بین‌آب دریا و خشکی که از طرف خشکی باراضی آباد شده محدود است اراضی ساحلی روشن‌ترین نمونهٔ اراضی موات است .

۱۸۸- اراضی شهری

زمین‌هائی‌که در شهرواقع شده باشد هر چند که درآن‌ها زراعت شود این‌اراضی مشمول قانون اصلاحات ارضی‌نیست ولی ازلحاظ روابط‌مالك وزارع‌تابع مقررات اصلاحات ارضی‌می‌باشد (مادهٔ بیستم‌قانون اصلاحات ارضی مصوب ۱۹-۱۰-۴۰)

۱۸۹- اراضی مباحه

اراضی ذیل‌راگویند :

الف ـ اراضی‌موات

ب ـ اراضی‌متروکه (نه‌متروکهٔ‌شهرداری) که‌مالکان ازآنها اعراض کرده‌اند(رك. اراضی متروکه)

۱۹۰- اراضی متروکه

عناصرآن ازاین قرار است :

الف ـ سابقهٔ مالکیت‌خصوصی‌مسلمی‌داشته باشد .

ب ـ فعلا مشغول به‌کشت وزرع وآبادی نباشد .

ج ـ مالك سابق از مالکیت آن‌قهراً یا باختیارچشم پوشیده باشد مانند زمینی که مالکان‌آن‌بزلزله بکلی ازبین رفته‌باشند و ویران افتاده باشد این اراضی‌هم از حیث تملك بحیازت‌واحیاء درحکم‌اراضی موات بوده است .

براثر توسعهٔ معابر اراضی متروکه معنی دیگری‌هم پیدا کرد چنانکه‌براثر احداث خیابان حاشیهٔ ناچیز وناموزونی اززمین ملك اشخاص درخارج‌ازمعبر قرار گیرد و برای مالك هم‌مفید نباشد این زمین‌را که ملك‌شهرداری است متروکه واراضی متروکه نامند (رك . متروکه) در این اصطلاح بائر بلا مالك‌هم بکارمی‌رود .

۱۹۱- اراضی مخروبه

اراضی بایررا گویند (تبصرهٔ مادهٔ سوم قانون اصلاحات ارضی مصوب ۱۹ـ۱۰ـ۴۰) رك . اراضی بایر

۱۹۲- اراضی مسلوب‌المنفعه

مرادف اراضی‌بایراست(رك. اراضی‌بایر)

۱۹۳- اراضی‌مشاعی

در اصطلاحات ثبتی به سه دسته اراضی گفته می‌شود :

الف ـ اراضی بیابانی (رك . اراضی بیابانی)

ب ـ اراضی موات که حریم ده را تشکیل می‌دهند و اهـل ده برای تعلیف دواب‌وکندن‌بوته ونظائر این امورجمعاً ازآنها استفاده می‌کنند این قسمت ملك نیست ولی براثر توسعهٔ پاره‌ای ازشهرها گاهی در آن ، بقصد طعمه بر مفلوك ، عرصه تنگ می‌کنند .

ج ـ اراضی دیمکار که اهالی‌ده‌باهم آنرا احیاءکرده وهرساله‌باتقسیم موقت‌عده‌ای درآنها کشت دیم می‌کنند و بطورمشاع مالك عین آن اراضی هستند . نتیجهٔ این تقسیم را گاهی « برز گربخش» می‌نامند. در مقابل اراضی مفروزی استعمال میشود (رك. اراضی مفروزی)

۱۹۴ - اراضی مفروزی

در اصطلاحات ثبتی اراضی مملوك ده را گویند که در مالکیت خصوصی اشخاص درآمده در مقابل اراضی مشاعی ده بکار می‌رود .

رك . اراضی مشاعی

۱۹۵ - اراضی موات

عناصر اراضی موات امور ذیل است :

الف ـ سابقهٔ مالکیت خصوصی آن معلوم نباشد .

ب ـ مشغول بکشت و زرع و بنا وآبادی نباشد .

ج ـ بالفعل مالك نداشته باشد .

تعریف مادهٔ ۲۷ قانون مدنی ناقص است زیرا هرزمین معطل که درآن کشت وزرع و آبادی نباشد اسمش زمین موات نیست بلکه ممکن است جزء اراضی متروکه باشد .

رك . اراضی متروکه

۱۹۶ - ارباب طلب

اسم قدیمی برای بستانکاران است .

۱۹۷- ارتداد

(فقه) نوعی از فساد عقیدهٔ سیاسی است و آن عبارت است از خروج مسلمان ازدین اسلام . بزرگترین جرم درقانون جزای اسلام همین است زیرا مجازات آن از همهٔ مجازاتها شدیدتر است .

رك . مرتد

۱۹۸ - ارتشاء

(جزا) اخذ وجه یا مال یا اخذ سند پرداخت وجه یا تسلیم مالی است ازطرف مستخدم دولتی یا مملکتی یا بلدی برای انجام دادن یا ندادن امری که مربوط

است به تشکیلات قضائی و اداری دولت یا ادارات مملکتی و بلدی خواه انجام یا عدم انجام آن امر مربوط بکارادارای شخصی باشدکه وجه یا مال یا سند را گرفته و خواه مربوط بکار اداری یکی از مستخدمین دیگر دولت یا ادارات مملکتی یا بلدی . اخذ وجه یا مال یا سند بترتیب فوق‌الذکرارتشاء است خواه مستقیماً بعمل آمده باشد و خواه بطور غیر مستقیم . و مأموری که اخذ وجه یا مال یا سندکرده مرتشی‌است خواه رسمی باشد و خواه غیررسمی، و خواه درانجام یا عدم انجام امری که برای آن رشوه گرفته واقعاً مؤثر بوده یا نبوده و خواه اقدام بانجام یا عدم انجام امری که وعده داده است کرده یا نکرده باشد (بندده‍م مادۀ واحدۀ متمم قانون دیوان جزای عمال دولت مصوب ۱۳۰۸)

۱۹۹ - ارتفاق

(مدنی-فقه) حقی است برای ملك شخصی در ملك دیگری (مادۀ ۹۳ ق-م) مانند حق عبور آب از ملك غیر وحق گشودن ناودان در زمین غیر .

۲۰۰ - ارتفاق بین‌المللی

محدودیتی است که یك دولت در حق حکمرانی خود بنفع دولت دیگر (از لحاظ فعل یا ترك) تحمل می‌کند مانند دادن حق عبور سپاه از خاك خود بدولت دیگر وکاپیتولاسیون (ارتفاق مثبت) و نساختن قلاع و استحکامات در پاره‌ای از نقاط کشور خود (ارتفاق منفی)

۲۰۱ - ارث

(فقه - مدنی) دارائی متوفی بعد ازکسر واجبات مالی و دیون و ثلث را ارث گویند و مالیات برارث بآن تعلق‌میگیرد یعنی مبلغ حاصل از جمع واجبات مالی و دیون و ثلث باید از دارائی مثبت میت خارج شودباقیمانده متعلق‌مالیات برارث است زیرا عنوان ارث فقط بر همان باقیمانده صدق میکند .

۲۰۲ - ارث بوصیت

(مدنی) یا Succession testamentaire هرگاه متوفی‌قبل‌از فوت‌خودوراث رامعین کند دراصطلاحات حقوق فرانسه آنرا « ارث بوصیت » نامند .

(رك . ارث بی‌وصیت)

۲۰۳ - ارث بی‌وصیت

یا Succession ab intesta وآن در موردی است که وراث را قانون معین کند .

۲۰۴ - ارث خیار

(مدنی - فقه) انتقال حق خیار از متوفی بوارث یا وراث او را ارث خیار گویند (مادۀ ٤٤٥ قانون مدنی)

۲۰۵ - (موانع) ارث

صفات یا افعالی که در وارث پیدا شود و او را از ارث بردن منع کند مانند قتل و لعان وکفر و غیره .

۲۰۶ - (موجبات) ارث

حالت و وضع حقوقی وارث که باوقانوناً حق می‌دهد که از متوفی ارث ببرد (مادۀ ۸٦۱ قانون مدنی) موجبات ارث دوچیز است : سبب و نسب .

۲۰۷ - ارز (اسعار)

الف ـ اسناد تجارتی و بانکی که ارزش آنها بپولهای خارجی معین شده باشد. ب ـ پول کشورهای خارجی Devises

۲۰۸ - ارسال مسلم

(فقه) مسلم بروزن مرتب یعنی بدیهی. ارسال مسلم یعنی ذکرمطلبی که حقاً باید دلیلی برای آن ذکر کرد بدون اینکه دلیلی برای آن ذکر شود در حقیقت چنین مطلبی را بدون اینکه مقید بدلیل کنند بحال خود رها کرده‌اند چنانکه گفته‌اند: هرگاه سبب و مباشر خسارتی به ثالث رسانند هریك که اقوی باشد اوضامن خسارت است وآنکه ضعیف است مبری است درحالیکه برائت ضعیف بدون دلیل است و چنین بنظر می‌رسد که او هم باید از مسئولیت مدنی نصیبی ببرد ولی حقوقدانان این‌مطلب را بطورارسال مسلم ذکر کرده‌اند.

۲۰۹ - ارش

(مدنی) کسری است که صورت آن تفاوت قیمت صحیح و معیب روز تقویم مال‌مورد معامله‌است ومخرج آن کسر، قیمت صحیح روز تقویم می‌باشد. این کسر هرگاه ضرب در قیمت ثمن روز وقوع عقد شود ارش بدست می‌آید یعنی حاصل ضرب مزبور را اصطلاحاً ارش گویند.

* گاه آنرا ارش عیب گویند.

۲۱۰ - ارش جزائی

(فقه) برای بدست آوردن میزان دیهٔ جرمی که مستوجب دیه است در موردی که مجنی علیه انسان آزاد باشد فرض میشود که آن انسان اگر بنده باشد قیمت صحیح ومعیب آن کدام است ما به‌التفاوت را تقسیم برقیمت صحیح می کنند و ضرب در «دیهٔ نفس» می‌نمایند. این ارش را دراصطلاح دیگر «حکومت» نامند.

۲۱۱ - ارش عیب

مرادف ارش است (رك. ارش)

۲۱۲ - ارض

قطعهٔ معین از زمین (رك. اراضی)

۲۱۳ - ارض خراج

(فقه) زمینی که مسلمانان از راه بکار بردن قوای مسلح از بیگانگان (غیر مسلمین) گرفته باشند بشرط اینکه آن زمین در حین فتح موات نبوده و قوای مسلح مسلمین باذن امام قیام کرده‌باشند. زمین خراجی ملك همهٔ مسلمین است و مشاع وقابل تقسیم ونقل و انتقال نیست. باین معنی بسیاری از اراضی ایران جزء اراضی خراجیه است که بعداً بعدوان و ستم بصورت اراضی‌ملکی‌اختصاصی‌درآمد. ارض مفتوح عنوة نیز مرادف اصطلاح بالا است.

۲۱۴ - ارض عشر

(فقه) در مقابل اراضی خراج استعمال شده و بزمین‌هایی گفته میشدکه در موقع گرفتن مالیات، مساحت آنها منظور نمیشود فقط عشر عائدی‌کشاورزی آن گرفته میشد. اراضی مزبور بقرارذیل است:

۱ ـ هرزمین موات که مسلمانی آنرا احیاء کند.

۲ ـ هرزمینی که مردم آن بدون جنگ با سپاه اسلام و بمیل خود دین اسلام را قبول کرده باشند.

۲۱۵ - ارض مفتوح عنوة

(یعنی زمینی که بقهر و غلبه گشوده شده باشد) مرادف ارض خراج است . (رك . ارض خراج)

۲۱۶ - آزادی

(حقوق عمومی) حالتی است در انسان که بموجب آن شخص می‌تواند آنطور که اراده کند رفتار نماید . واین درمواردی است که قوانین الزامی (امر و نهی) وجود نداشته باشد . آزادی سه قسم است :

الف ـ آزادی سیاسی ـ و آن قسمی از حقوق‌افراد است که بموجب‌آن می‌توانند حق حاکمیت را داشته باشند خواه بطور مستقیم وخواه از راه انتخاب نمایندگان (اصل ۲۶ متمم قانون اساسی ایران)

رك . آزادی سیاسی

ب ـ آزادیهای فردی (رك . آزادیهای فردی)

ج ـ آزادیهای عمومی (رك . آزادیهای عمومی)

(حقوق جزا) بهریك از دوقسم ذیل گفته می‌شود :

الف ـ آزادی موقت (رك . آزادی‌موقت)

ب ـ آزادی تحت مراقبت (رك . آزادی تحت مراقبت)

(حقوق بین‌الملل عمومی) بهریك از دو قسم ذیل گفته می‌شود :

الف ـ آزادی دریاها (رك . آزادی دریاها)

ب ـ آزادی به قول شرف (رك . آزادی به قول شرف)

۲۱۷ - آزادی اجتماعات

قسمی است از آزادیهای فردی (رك . آزادیهای فردی) که بموجب آن افراد حق دارند که بمنظور شور و بحث در موضوعی گرد هم جمع آیند .

اجتماعات عمومی اجتماعاتی هستند که هر فرد حق شرکت در آنها را داشته باشد (اصل ۲۱ متمم قانون اساسی‌ایران)

۲۱۸ - آزادی انجمن‌ها

بموجب این آزادی فردی (رك . آزادیها فردی) اشخاص حق دارند که فعالیت مشترك و دائمی داشته باشند و منظور از آن فعالیت صرفاً (یا علی‌الاصول) مالی نباشد . (اصل ۲۱ متمم قانون اساسی ایران)

۲۱۹ - آزادی بقول شرف

(بین‌الملل عمومی) آزادی است که یك دولت وارد در جنگ باسیر جنگی خود می‌دهد و اسیرمزبور تعهد اخلاقی میکند که شرائطی راکه‌له دولت مزبورپذیرفته است رعایت نماید و مخصوصاً علیه دولت مزبور اقدام مسلح نکند .

۲۲۰ - آزادی تجارت و صنعت

بموجب این قسم از آزادی فردی (رك. آزادیهای فردی) افراد حق آزادی تأسیس و بهره‌برداری بنگاهها ومؤسسات تجاری و صنعتی وانتخاب هرگونه حرفه و پیشه (اصل ۱۸ متمم قانون اساسی ایران) را دارا می‌باشند .

۲۲۱ - آزادی تحت مراقبت

(حقوق جزا) این آزادی ببعضی ازصغار (ممیز و غیر ممیز) داده می‌شود که مرتکب جرم شده‌اند در حالیکه مجرم مزبور از طرف دادگاه بخانوادهٔ خود یا بشخص مورداعتماد یا یکی ازمؤسسات

خیریه سپرده می‌شود ، و مراقب او باید به رئیس دادگاه گزارشهائی از طرز مراقبت خود بدهد .

۲۲۲ - آزادی تعلیم و تربیت

بموجب این آزادی فردی (رك. آزادیهای فردی) اشخاص در انتخاب معلم آزادند و نیز این آزادی را دارند که هرچه می‌دانند بدیگران بیاموزند (اصل ۱۹ متمم قانون اساسی ایران)

۲۲۳ - آزادی تملك و مال

قسمی است ازآزادیهای فردی که بموجب آن شخص بتواند در حدود قانون مالك مال شود (مادهٔ ۹۵۸ قانون مدنی) و بتواند آزادانه مال خود را بمصرف برساند (مادهٔ ۳۰ قانون مدنی) وبدون مجوز قانونی مالی ازمالکیت وی خارج نشود (مادهٔ ۳۱ ق-م) بنابراین اخذ مالیات یا اعمال قانون توسعهٔ معابر یا ضبط آلات و ادوات جرم و مانند اینها استثناء می‌باشند که درحدود قانون اعتبار دارند .

۲۲۴ - آزادی دریاها

(حقوق بین‌الملل عمومی) اصلی است از اصول حقوق بین‌الملل عمومی که لااقل درزمان صلح از طرف دول رعایت میشود و مفاد اصل مزبور این است که کشتیهای همهٔ دول در اقیانوسها و دریاهای آزاد عموماً حق عبور ومرور دارند جزدزدان دریائی وکشتیهای حامل بردگان .

۲۲۵ - آزادی سیاسی

(حقوق عمومی) قسمی از حقوق افراد است که بموجب آن می‌توانند حق‌حاکمیت را داشته باشند خواه بطورمستقیم وخواه از طریق انتخاب نمایندگان (اصل ۲۶ متمم قانون اساسی) آزادی سیاسی از شرائط رژیم دمکراسی است و چنین حکومتی را حکومت دمکراتیك نامند .

۲۲۶ - آزادی شخصی

Liberté individulle

مرادف « آزادی فردی بمعنی خاص » یعنی‌اختیارنفس است (رك . آزادی‌فردی بمعنی خاص)

۲۲۷ - آزادی شغل و پیشه

رك . آزادی تجارت و صنعت - آزادی کار.

۲۲۸- آزادی عرض و تظلم

قسمی است ازآزادیهای فردی که بموجب آن هرکس میتواند از تجاوزی که به حقوق اوشده بمراجع قانونی عرض‌مطلب و دادخواهی نماید واین امرتضمینی‌است برای صیانت حقوق اشخاص .

۲۲۹ - آزادی عقیده

قسمی است از آزادیهای فردی (رك . آزادیهای فردی) که بموجب آن افراد حق آزادی ابراز اندیشه‌ها و اعتقادات و نظریه‌های خود را دارند (مستفاد از اصول ۱۸-۱۹-۲۰ متمم قانون اساسی ایران)

۲۳۰ - آزادی فردی بمعنی خاص

(اختیار نفس)
آزادی‌بدنی‌هرفردبطوری که بتواندازهر نقطهٔ‌کشوربنقطهٔ دیگرآن‌مسافرت‌نموده‌یا نقل مکان دهد یا ازکشور خود خارج شده و بآن مراجعت نماید و از توقیف بدون جهت محفوظ و مصون باشد (اصل ۹-۱۰-۱۴ متمم قانون اساسی ایران)

نتیجهٔ این آزادی لغو بردگی و شبه بردگی و لغو بیگاری و منع توقیف و حبس بدون مجوز اشخاص است .

۲۳۱ ـ آزادی قراردادها

رك . استقلال اراده

۲۳۲ ـ آزادی کار

قسمی است از آزادیهای افراد (رك . آزادیهای فردی) که بموجب آن شخص می‌تواند نیروی کار و هنر خود را به دیگری اجاره بدهد (مستفاد از اصل نهم متمم قانون اساسی ایران)

۲۳۳ ـ آزادی مذهب

قسمی است از آزادیهای فردی (رك . آزادیهای فردی) که بموجب آن هرفرد حق داردکه درامور مذهبی دارای عقیده یا فاقد عقیده باشد و عقیدهٔ خود را فاش نموده و تعلیم بدهد و بطور علنی ، فکر مطابق‌عقیدهٔ خود را بمعرض‌عمل درآورد این قسم آزادی محدود بحدود اصل ۲۰ قانون متمم قانون اساسی ما است .

۲۳۴ ـ آزادی مسکن

قسمی است از آزادیهای فردی (رك . آزادیهای فردی) که بموجب آن شخص می‌تواند ازورود دیگران (حتی‌مأموران دولت . جز در موارد مصرح در قانون) به مسکن خود جلوگیری نماید (اصل ۱۳ متمم قانون اساسی ایران) بنابراین ورود درمنازل و مساکن اشخاص درمورد حریق و سیل و استمداد سکنهٔ آنها و دستگیری مقصر یا اجرای احکام واسناد رسمی در حدود قوانین مربوط مستثنی است . اماکن عمومی مانند قهوه‌خانه و مهمانخانه و سینما و مانند آنها مشمول این بحث نمیباشند .

۲۳۵ ـ آزادی مسکوك

عبارت است از اینکه دارندگان فلز زر یا سیم حق داشته باشندکه آنرا به ضراب خانه برده و به مسکوك تبدیل کنند .

۲۳۶ ـ آزادی مشروط

آزادئی‌است که درشرائط‌ذیل بحکم‌دادگاه صادرکنندهٔ دادنامهٔ قطعی‌محکومیت ، به محکوم به حبس داده میشود :

۱ ـ بار اول مرتکب جرم منتهی بحبس شده باشد .

۲ ـ در مورد جنحه نصف (لااقل سه ماه حبس) مجازات را تحمل‌کرده باشد ودر مورد جنایت دو ثلث مدت مجازات را گذرانده باشد .

۳ـ درمدت تحمل مجازات مستمراً حسن اخلاق نشان داده باشد .

۴ ـ از وضع او معلوم باشدکه پس از آزادی دیگر مرتکب جرمی نخواهدشد.

۵ ـ در حد امکان خود ضرر و زیانی راکه مورد حکم دادگاه یا مورد موافقت مدعی خصوصی واقع شده پرداخته باشد، یاقرار پرداخت‌آنرا بدهد (قانون راجع بآزادی مشروط زندانیان ـ مصوب ۲۳ - ۱۲-۳۷)

۲۳۷ ـ آزادی مطبوعات

قسمی است از آزادیهای فردی (رك . آزادیهای فردی) که بموجب آن افراد حق نشر افکار و عقاید خود را ازطریق نوشتجات یا مطبوعات دارا می‌باشندبدون اینکه نشر آنها موقوف برتحصیل اذن یا محکوم به سانسور باشد .

آزادی مطبوعات ازمصادیق‌آزادی فردی

است و شامل تأسیس چاپخانه و نشراعلان و فروش نشریه‌ها بوسیلهٔ گرداندن آنها در معابر و اماکن می‌باشد (اصل ۲۰ متمم قانون اساسی ایران)

۲۳۸ - آزادی موقت

(حقوق جزا) این آزادی محدود است بوقت و نیز قابل سلب است و می‌توان آنرا استرداد نمود و غالباً بقید ضمان می‌باشد و به کسی داده می‌شود که به‌اتهام ارتکاب جرم در توقیف احتیاطی بسر می‌برد (رك . توقیف احتیاطی)

۲۳۹ - آزادیهای عمومی

مجموع آزادیهای فردی (رك. آزادیهای فردی) و آزادیهائی که برای دستجات اجتماعی‌شناخته‌شده‌است که محددصلاحیت دولت و حکومت است .
آزادیهای عمومی در معنی اخص خود مرادف آزادیهای فردی است (رك . آزادیهای فردی)

۲۴۰ - آزادیهای فردی

(حقوق عمومی) عبارتند از قدرتهائی که برای فرد شناخته شده است به این‌منظور که فرد با استفاده از آن قدرتها بتواند هرچه در قوه دارد بفعل‌آورد و نیروهائی که طبیعت دروی نهاده است ظاهرسازد . این آزادیها را قانون و دستگاه قضائی و دولت تنظیم و تضمین می‌نمایند مانند آزادی مطبوعات و انجمن‌ها و تجارت و صنعت و غیره .

۲۴۱ - ازدواج

مرادف نکاح است (رك . نکاح)

۲۴۲ - از قلم افتاده

در اصطلاحات ثبتی به ملکی می گویند که در حین اجراء مادهٔ ششم آئین نامهٔ قانون ثبت (مشعر برشماره دادن باملاك برای ثبت اجباری املاك غیر منقول) برای آن شماره‌ای معین نشده و از قلم شماره دهنده افتاده باشد (مادهٔ نهم آئین نامهٔ مذکور)

۲۴۳ - آژانس Agence

بمعنی نمایندگی‌است مانندآژانس‌بانکی.

۲۴۴ - اساس تطبیق

(دادرسی مدنی) خط یا امضاء یا مهر یا اثر انگشت‌که انتساب آن به منتسب‌الیه سند مورد انکاروتردید مسلم باشد (مادهٔ ۳۹۶ دادرسی مدنی)

۲۴۵ - اساسنامه

مقررات یا قراردادی‌که برای طرزکار یك جمعیت (درحقوق عمومی یاخصوصی) مقرر و معین می‌شود مانند قانون اساسی و اساسنامهٔ شرکتهای تجارتی وانجمنها.
* لغت اساسنامه در زبان فارسی درمورد جمعیتهای‌خصوصی‌بکاررفته است و قانون اساسی‌را مصداق اساسنامه قرارنداده‌اند . تعمیم‌مفهوم اساسنامه بقانون اساسی باید پس از این مورد توجه نویسندگان قرار گیرد .

۲۴۶ - اسباب تملك

(مدنی-فقه) اسباب قانونی برای مالك شدن چیزی مثلاعقد یکی ازاسباب‌قانونی تملك است و ارث بردن نیز از اسباب تملك است ایقاع هم ممکن است سبب تملك باشد (مانند اخذبشفعه) مادهٔ ۱۴۰ قانون مدنی .

۲۴۷ - اسباب موجه حکم

(دادرسی) دلائل رأی دادگاه راگویند.

دلائل رأی جزء رأی محسوب نمیشوند.

۲۴۸ - استار

(بکسر اول) از اوزان قدیم است وزن آن چهارمثقال و نصف مثقال شرعی‌است. رك . مثقال شرعی

۲۴۹ - استان

در تقسیمات کشوری که بمنظوراداره کردن کشور صورت میگیرد هر قسمت از خاك کشور که در تقسیم اولی بدست میآید استان نامیده می‌شود .

هر استان بچند شهرستان و هر شهرستان به چند بخش و هر بخش به چند دهستان و هر دهستان بچند ده تقسیم می‌شود در قانون اصلاحات ارضی ۱۹-۱۰-۴۰ ده یا قریه عبارت از یك مرکز جمعیت و محل سکونت و کار تعدادی خانوار است که در اراضی آن ده بعملیات کشاورزی اشتغال داشته و درآمد اکثریت آنان از طریق کشاورزی حاصل گردد و عرفاً در محل ، ده یا قریه شناخته میشود .

۲۵۰ - استاندار

مأمور وزارت کشور که در رأس یك استان قراردارد . شهرستان را فرماندار وبخش را بخشدار و دهستان را دهدار و ده را کدخدا اداره می کند این اشخاص تابع دستورات وزارت کشور می‌باشند (مادهٔ یك قانون راجع بوظایف و اختیارات استانداران مصوب ۲۱-۲-۱۳۳۹)

۲۵۱ - استاندارد

رك . کالای بورسی

۲۵۲ - استثناء

در لغت بمعنی اخراج از قاعدهٔ عام را گویند موضوع آن قاعدهٔ عام را «مستثنی منه » نامیده‌اند آنچه‌که از قاعدهٔ عام خارج میشود مستثنی نامیده شده‌است مثلا در مادهٔ ششم قانون تجارت که می گوید : «هرتاجری باستثناء کسبهٔ جزء مکلف‌است دفاترذیل .... را داشته باشد ....» یك قاعدهٔ عام دیده میشود که این است « هر تاجری مکلف است دفاترذیل ... راداشته باشد ... »که تاجر را مستثنی‌منه گویند کسبهٔ جزءکه از حد شمول این تکلیف خارج شده‌اند مستثنی می‌باشند . در اصطلاح استثناء عبارت است ازازالهٔ حکمی که شامل مستثنی‌منه است ازمستثنی. یعنی حکم و تکلیف نگهداری دفاتر که شامل هرتاجر است ازکسبهٔ جزء برداشته شده است نه اینکه مفهوم کسبهٔ جزء از مفهوم تاجر اخراج شود. در عمل غالباً توجه باین امر نداشته و تصور می کنند که اساساً کسبهٔ جزء تاجر نیستند در حالیکه اگر کسبهٔ جزء تاجر نبودند احتیاج باستثناء نبودومادهٔ ۱-۲ قانون‌تجارت هم تعریف تاجروتجارت راشامل کسبهٔ جزء هم‌قرار داده است البته در مفهوم عرفی بکاسب جزء تاجر گفته نمیشود ولی‌تمسك بعرف موقعی‌روا است که نص‌قانون وجودنداشته باشد (مقدمهٔ عمومی علم حقوق ـ صفحهٔ ۸۴-۸۵) .

۲۵۳ - استثناء متصل

در اصطلاح به استثنائی گفته میشود که موضوع مورد استثناء (یعنی‌مستثنی) از مصادیق مستثنی‌منه باشد مثلا درمادهٔ ششم قانون تجارت کسبهٔ جزء (که مستثنی است) از مصادیق تاجر (که مستثنی منه) است می‌باشد . اگر مستثنی از مصادیق مستثنی‌منه نباشدچنین استثنائی را استثناء

منقطع نامند مانند استثناء «اکل بتراضی» از «اکل بباطل» در آیهٔ «لا تأکلوا اموالکم بینکم بالباطل الاان تکون تجارة عن تراض» یعنی مال خودتان را به بیهوده بین خود مورد دخل و تصرف قرار ندهید مگر اینکه دخل و تصرف ازروی تراضی باشد .

۲۵۵ - استثناء منقطع

رك . استثناء متصل

۲۵۵ - استحلاف

رك . قسم مدعی علیه

۲۵۶ - استخدام

(حقوق اداری) کسی را بخدمت گماشتن و برای خدمتی خواستن است خواه در مؤسسات رسمی و دولتی باشد خواه در مؤسسات ملی . بجای این اصطلاح در قدیم «استعمال» را بکار می‌بردند و مستخدم را عامل و خدمت او را عمل مینامیدند واصطلاح اخیر آمیخته باحترام است .

۲۵۷ - استخدام دولت

پذیرفتن شخصی بخدمت دولت در یکی از وزارتخانه‌ها یا مؤسسات دولتی (مادهٔ یك لایحهٔ قانونی استخدام کشوری مصوب ۳۱-۳-۴۵)

۲۵۸ - استخدام رسمی

یعنی دارا شدن خدمت در دستگاه دولت بطور ثابت و مستمر. گرفتن حقوق شرط استخدام رسمی نیست . (مادهٔ یك قانون استخدام کشوری مصوب ۲۲ قوس ۱۳۰۱ شمسی)

۲۵۹ - استخدام عمومی

مرادف استخدام رسمی است وعلت توصیف آن به (عمومی) این است که در مقابل پاره‌ای از قوانین استخدام خاص (مانند استخدام قضات و غیره) قراردارد .

رك . استخدام رسمی

۲۶۰ - استخلاف

(مدنی-فقه) و آن عبارت است از اینکه شخص دیگری را برای بعد از فوت خود مالك قسمتی از دارائی خود نماید(وصیت تملیکی) و یا اختیاراتی باو بدهد که پاره‌ای ازکارهای راجع باو را انجام دهد (وصیت عهدی)

اصطلاح «نیابت» برای اعطاء اختیار در زمان حیات بکار می‌رود نه برای بعداز فوت .

۲۶۱ - استدلال

تمسك فکری است به چیزی که اندیشه را بچیز دیگر (که مجهول است) راهنمائی می کند . بعبارت دیگر استمداد ازمعلوم است برای دست یافتن به مجهول .

۲۶۲ - استدلال بطریق نفی

رك . برائت اصلیه

۲۶۳ - استدلال مرسل

(فقه) مرسل بضم میم و فتح سین است . استدلال مرسل یعنی استدلال از طریق مصالح مرسله (رك . استصلاح)

استرداد

در لغت بمعنی باز پس گرفتن است . در اصطلاحات ذیل بکار رفته است :

۲۶۴ - استرداد دعوی

(دادرسی مدنی) چشم پوشی مدعی از

دعوی خودبرضای یکجانبهٔ خویش (مادهٔ ۲۹۸ آئین دادرسی مدنی) استرداد دعوی اگر بطور کلی نباشد میتوان با دادن عرضحال تازه تجدید دعوی کرد .

۲۶۵ - استرداد مجرمین

بازپس گرفتن مجرم که از کشوری بکشور دیگر گریخته بوسیلهٔ دولت تعقیب کننده از دولتی که مجرم بآنجا گریخته است . این عمل مسبوق بتوافق وقرارداد دودولت است .

۲۶۶ - استرعاء

(فقه) وآن عبارت است از دعوت شاهد اصل ازشاهد فرع مبنی براینکه ، شهادت او را تحمل نماید مثل اینکه شاهد اصل به شاهد فرع بگوید : شاهد باش که من شهادت میدهم که حسین مالك این خانه است .

رك . شاهد اصل ـ شاهد فرع

۲۶۷ - استشهاد

در اصطلاح به برگ استشهادیه و دعوت شهود باداء شهادت دورقهٔ عادی یا رسمی را گویند .

رك . ورقهٔ استشهاد

۲۶۸ - استشهادیه

ورقه‌ای که درآن شهادت شهود نوشته‌شده باشد .

رك . ورقهٔ استشهاد

۲۶۹ - استصحاب

(فقه-دادرسی‌مدنی) درلغت بمعنی‌بهمراه داشتن چیزی است . در اصطلاح عبارت است از رعایت وضع یقینی سابق که بعداً در بقاء آن شك و تردید حاصل گردیده است مثلا درموردغائب مفقودالخبر حیات و زندگی او که پیش از غیبت محسوس و یقینی بوده است و بعلت غیبت مورد شك قرارگرفته است استصحاب میشود تاوقتی که حکم موت فرضی او صادر گردد .

مادهٔ اساسی راجع باستصحاب در قوانین جدید مادهٔ ۳۵۷ آئین‌دادرسی‌مدنی وماده ۸۷۳-۱۳۳۳ قانون مدنی می‌باشد . در مواردیکه حاجت‌باستصحاب باشد و مواد مزبور نارسا بنظرآید از ملاك این مواد مفهوم وسیع استصحاب را بدست میآورند عمل دادگاهها هم براین است و اگرآن توسعه‌که اصل استصحاب در فقه دارد در عمل‌محاکم دیده‌نمیشودازجهت پیچیدگی متون علم اصول و در عین حال ناپخته بودن مسائل استصحاب است . در حقوق اروپائی استصحاب دیده نمیشود . وسعت استصحاب بصورتی‌که در فقه دیده میشود پایه و اساس علمی ندارد . استصحاب در بعضی‌مواردبا اماره (بمفهوم مادهٔ ۱۳۲۱ قانون مدنی) وگاهی با فرض قانونی تطبیق میکند (مجلهٔ حقوقی دادگستری- سال ۱۳۴۵- شمارهٔ یك ـ صفحهٔ ۱۰ به بعد)

درموردماهیت استصحاب نکات ذیل مورد توجه است :

الف ـ زمان متیقن و زمان مشکوك دو تا است (بخلاف قاعدهٔ یقین و قاعدهٔ مقتضی و مانع)

ب ـ زمان شك و یقین ممکن است دو تا یا یکی باشد .

ج ـ متعلق شك و متعلق یقین باید واحد باشد .

د ـ شك و یقین باید در یك زمان جمع شوند (خواه مبداء حدوث یقین قبل از

حدوث شك باشد یا بعکس باشد و یا مقارن باشند)

ه ـ زمان متیقن باید برزمان مشکوك مقدم باشد والا استصحاب قهقری خواهد شد که حجت نیست.

۲۷۰ ـ استصحاب با وجود شك در غایت

(فقه) بعضی از امور در تعبیرات قانون غایتی دارد که در مقدار و اندازه گیری آن غایت ازجهات ذیل ممکن‌است تردید حاصل شود:

الف ـ شك در مقدار غایت از نظر شبههٔ حکمیه (یعنی ازنظرصریح نبودن مقصود قانونگذار) مثلا در مورد شق دوم مادهٔ ۱۵۲ قانون‌آئین دادرسی مدنی اگرروز هفتم مصادف با تعطیل شود روز بعد هم حساب است یا نه؟ حکم قانونی مقدار غایت‌اعلام رأی. محل تردید (نامعلوم) است بنابراین حق صدور رأی تا آخر ساعت اداری روزبعد از تعطیل استصحاب میشود.

ب ـ شك در مقدار غایت از جهت شبههٔ مفهومی مانند معنی شب در خیار مایفسد لیومه (مادهٔ ۴۰۹ قانون مدنی) آیا مقصود از شب اول غروب است یا شروع تاریکی. درقانون مدنی کلمهٔ شب ندارد این مثال از نظر فقهی درست است ولی میتوان نظیرآنرا درقوانین کنونی یافت.

۲۷۱ ـ استصحاب برائت سابقه

(فقه) هر گاه قطع به برائت ذمهٔ کسی در زمان معینی حاصل شود آنگاه دراشتغال ذمهٔ او به تکلیف و تعهد معینی تردید پیدا شود برائت قطعی سابق او استصحاب خواهد شد و در نتیجه تکلیف و تعهدی متوجه او نخواهد بود. این معنی را استصحاب برائت سابقه گویند.

۲۷۲ ـ استصحاب حال اجماع

(فقه) اجماعاکسیکه آب نیابد میتواند تیمم کند حال اگر با تیمم شروع به نماز کرد و در اثناء نمازآب یافت‌آیا حکمی را که اجماع برای او مقررکرده بود میتواند تا آخر نماز استصحاب‌کند و نماز را ادامه بدهد و تمام کند (اگر چنین‌استصحابی‌جاری‌شودآنرا استصحاب حال اجماع نامند) یا بایدنمازرا شکسته و وضو گرفته و از نو نماز کند؛ فقهاء شیعه و عده‌ای از فقهاء عامه استصحاب حال اجماع را درست نمیدانند از شیعه علامهٔ حلی آنرا درست دانسته است.

در مقابل استصحاب حال اجماع، اصطلاحات‌استصحاب‌حال‌شرع واستصحاب حال عقل در قدیم استعمال می‌شد.

۲۷۳ ـ استصحاب حال عقل

(فقه) یعنی برائت اصلیه

(رك. برائت اصلیه)

استصحاب نفی و اصالة النفی و برائت اصلیه و استصحاب حال عقل بیك معنی استعمال‌شده‌اند ولی‌مؤلفان فقه دراستعمال این‌اصطلاحات زیادهم اتحادسلیقه ندارند و صرف وقت در تفکیك دقیق آنها از یکدیگر باید بحسب سلیقهٔ یك یك (یا گروه گروه) از فقهاء باشدکه ضرورتی ندارد (برای تحقیق بیشتربکتاب وافیهٔ فاضل تونی مراجعه شود).

۲۷۴ ـ استصحاب حکم جزئی

رك. استصحاب حکمی

۲۷۵ ـ استصحاب حکم خاص

(فقه) درصورت تردید در اینکه دستوری

از دستورات مقنن برای همیشه قابل اجراء (لازم‌الاجراء) است یا نه ، یکبار اجراء آن دستور کافی است (یعنی نمیتوان درصورت شك درعموم زمانی دستورات ، معتقد بعموم زمانی شد)
هر گاه عموم زمانی بدلیلی ازدلائل محرز باشداین‌عموم‌راجع (بخود دستورقانونی‌و طبیعت آن‌خواهدبود(فوائدالاصول کاظمی- چاپ ۱۳۴۹ ـ جزء چهارم ـ ص ۲۰۲ سطرهشتم) دراین‌صورت هر گاه بجهتی از جهات ، شك در تخصیص (بحسب اجزاء زمان) عموم زمانی مذکورحاصل شود معنی این شك آن است‌که در قابل اجراء بودن (لازم‌الاجراء بودن) دستور قانونی مزبور در بعضی از ازمنه تردید حاصل است در اینصورت تمسك بعموم دلیلی‌که اصل عموم زمانی از ناحیهٔ آن دلیل احرازشده مورد ندارد و باید دستور قانونی مزبوررا استصحاب کرد و این‌را استصحاب حکم عام (یعنی عام بعموم زمانی) نامند .
انتقاد ـ استصحاب بالا نوعی ازاستصحاب حکم کلی‌است‌که دلیلی بر آن نیست .
(رك . استصحاب حکمی)
هر گاه در فرض بالا تخصیص زمانی هم محرز باشد ولی درمقدار تخصیص، تردید باشد حکم خاص را استصحاب می‌کنند و این را استصحاب حکم خاص نامند مثلا بدستور مادهٔ ۲۱۹ قانون مدنی هر عقد در جمیع ازمنه لازم‌الاتباع است و میدانیم‌که در معاملهٔ رأس‌المال اگر بایع بمشتری دروغ بگویدبرای مشتری خیار کذب حاصل میشود و وجود این خیار ، تخصیصی است برعموم زمانی مادهٔ ۲۱۹ لکن مقدار این تخصیص چقدر است یك لحظه (فوری) است یا استمراردارد (غیر فوری) یعنی خیار فوری است یاغیرفوری فقهاء می گویند حکم خاص (یعنی خیار کذب) استصحاب میشود ودر نتیجه مدت آن استمرار دارد ! (کتاب مذکور ـ ص ۲۰۰) البته این نظر درست نیست و اصل‌عدم سلطهٔ افراد بضرریکدیگراقتضاء می‌کند که خیار کذب مانند خیار غبن فوری باشد (بنگرید تأثیر اراده تألیف نویسنده ـ شمارهٔ ۵۸۴-۶۰۳)

۲۷۶ ـ استصحاب حکم عام

رك . استصحاب حکم خاص

۲۷۷ ـ استصحاب حکم‌کلی

رك . استصحاب حکمی

۲۷۸ ـ استصحاب حکمی

(فقه) منظور از حکم در این اصطلاح دستورمقنن است‌که ممکن‌است بدوصورت تصور شود :

الف ـ دستور مقنن راجع بمورد خاص مثل اینکه مالی سابقاً وقف بوده فعلا شخصی‌آنرا متصرف است و دعوی ملکیت می‌کند استصحاب وقفیت‌آن میشود «وقف بودن» حکم قانونی آن ملك بخصوص است . این را استصحاب حکم جزئی می‌نامند .

ب ـ دستورکلی مقنن مثل اینکه مبیعی قبل از عقد معیب بوده ولی قبل ازتوجه خریدارو اخذ بخیار، آن عیب خودبخود یا بفعل ثالث یا بایع برطرف شدآیا در این موردکه قانون ساکت است میتوان خیارعیب راکه قبل از زوال عیب حاصل شده بود استصحاب‌کرد ؟ چنین‌استصحابی اگر بشود استصحاب حکم کلی نامیده

میشود که مکتب اخباری با آن مخالف است وحق هم با آنان می‌باشد زیرامبنای استصحاب که یك‌حکم امضائی‌است مصلحت اندیشی است و معلوم نیست که در عرف و عادت در این مورد باستناد مصلحت ـ اندیشی بحالت سابقه ترتیب اثر داده باشند.

۲۷۹ ـ استصحاب سببی

رك . شك سببی و مسببی

۲۸۰ ـ استصحاب عدم

مرادف اصل عدم است (رك . اصل عدم)

۲۸۱ ـ استصحاب عدم حادث

مرادف اصل عدم است (رك . اصل عدم)

۲۸۲ ـ استصحاب عدمی

هر گاه مستصحب (رك . مستصحب) امر عدمی باشد استصحاب را استصحاب عدمی نامند مانند استصحاب عدم اشتغال ذمه در مادهٔ ۳۵۶ دادرسی مدنی . مستصحب در استصحاب عدمی‌ممکن است پدیدهٔ حقوقی باشد (مانند «برائت ذمه» در مثال بالا) وممکن است پدیدهٔ غیرحقوقی باشد مانند عدم حیات در مادهٔ ۸۷۶ ق ـ م زیرا دراین مورد استصحاب عدم حیات حمل جاری است .

۲۸۳ ـ استصحاب قهقری

(فقه) ـ هر گاه در استصحاب ، زمان شك جلوتر اززمان یقین باشد دراینصورت استصحاب‌را اصطلاحاً «استصحاب‌قهقری» گویند مثلا اگر پدری در دوسال قبل از مال فرزندش‌بدون اجازه واذن اوبردارد و در زمان حاضر مدعی شود که علت برداشتن مال فرزند استیصال وی بوده و نفقهٔ او برفرزندش واجب بوده است و دلیلی براستیصال خود در زمان برداشت مال نداشته باشد جزاینکه درزمان حاضر استیصالش محرز و مسلم است در این‌جا استصحاب فقر و حاجت زمان حاضر بطرف زمان گذشته ، استصحاب قهقری خواهد بود .

این استصحاب در فقه باطل است .

در حقوق کنونی هم دلیلی برای حجیت آن وجود ندارد وباطل است .

دراصطلاح دیگر آنرا استصحاب حال‌به ماضی و استصحاب مقلوب گویند .

۲۸۴ ـ استصحاب ماضی بحال

(فقه) یا ابقاء ماکان برماکان : هر گاه وجود چیزی در سابق یقینی بوده وبعداً مورد تردید واقع شود وضع سابق راباقی فرض می‌کنند مثل اینکه شخصی غائب شودوازاوخبری بکسان وآشنایانش‌نرسد و احتمال موت او رود در اینصورت او را زنده فرض می‌کنند تا مرگ اومحرز یا حکم موت فرضی او صادرگردد . استصحاب بطور مطلق و بدون قید همین است این اصطلاح در مقابل استصحاب حال بماضی (یا استصحاب قهقری) استعمال می‌شود .

۲۸۵ ـ استصحاب مسببی

رك . شك سببی و مسببی

۲۸۶ ـ استصحاب مقلوب

مرادف‌استصحاب قهقری واستصحاب حال به ماضی است (رك . استصحاب حال به ماضی)

۲۸۷ ـ استصحاب وجودی

هر گاه مستصحب (رك . مستصحب) امر وجودی باشدآن استصحاب را استصحاب

وجودی نامند مانند استصحاب بقای حق یا دین‌مسلم (موضوع مادهٔ ۳۵۷ دادرسی مدنی) مستصحب در استصحاب وجودی ممکن است پدیدهٔ حقوقی (مانند حق و دین در مثال بالا) باشد و ممکن است پدیدهٔ غیر حقوقی باشد مانند حیات در استصحاب حیات غائب مفقودالخبر. قسم اخیر در رویهٔ قضائی ما پیش بینی شده است.

۲۸۸ - استصلاح

(فقه) استدلال از طریق مصالح مرسله (یعنی مصالحی که نص قانون تصریح به رعایت آنها نکرده باشد) برای استنباط یك حکم شرعی. چنانکه پاره‌ای از فقهای‌عامه مرورزمان‌را ازطریق‌استصلاح استنباط نموده و یك سلطان عثمانی بر وفق آن فرمان صادر نمود (از فقهاء شیعه شیخ مفید متعرض مرور زمان شده است)

استصلاح اعم از استحسان است و مبتکر آن مالکیه بوده‌اند. شافعیه با آن‌مخالف هستند. استصلاح مخالف نص قانون حجت‌نیست ولی‌حنابله استصلاح‌را مخصص قانون قرارمیدهند بنگرید: مصالح مرسله

۲۸۹ - استطاعت

(مدنی - فقه - جزا) مقصود ازاستطاعت انفاق کننده در لزوم دادن نفقهٔ اقارب (پدر و مادر) این است که انفاق‌کننده زیاده از قوت یکروز ویکشب جهت خود (و زوجه و اطفال خود اگرداشته باشد) داشته‌باشد (مادهٔ ۲۱۴ قانون مجازات عمومی و مادهٔ ۱۱۹۸ قانون مدنی)

۲۹۰ - استظهار

(فقه) بمعنی پی‌ظاهر عبارتی برآمدن و کشف ظاهر یك سخن از میان احتمالات متعدد یك عبارت (مقدمهٔ عمومی علم حقوق - صفحه ۱۸۸)

۲۹۱ - استعداء

(فقه) اقامهٔ دعوی را گویند. مدعی را مستعدی و مدعی علیه را مستعدی علیه گفته‌اند.

۲۹۲ - استعفاء

عملی که بموجب آن‌شخصی که درمؤسسه‌ای دولتی یا ملتی یا وابستهٔ بدولت سمتی را دارا می‌باشد تقاضای ترك آن سمت را می‌نماید (مادهٔ ۶۴ - ۶۵ لایحهٔ قانونی استخدام‌کشوری ۳۱-۳-۱۳۴۵)

۲۹۳ - استعمال

(فقه) درحقوق اداری‌اسلام بمعنی‌استخدام بکار می‌رود و مستخدم دولت را عامل می‌گویند که جمع آن عمال است و این لغت هنوز در اصطلاحات اداری ما بجای مانده است.

۲۹۴ - استفاضه

(فقه) هرگاه گروهی مطلبی را نقل‌کنند که از قول آنها اطمینان حاصل شودآن را استفاضه‌گویند وگاه آنرا شیاع و تسامع نامند.

موقعیت استفاضه بین خبر واحد و خبر متواتر است.

۲۹۵ - استفتاء

(فقه) پرسیدن نظر مفتی (رك. افتاء)

۲۹۶ - استقراء

بررسی جزئیات مربوط بیك‌کلی (ازیك

منخ) بمنظور استخراج قاعدهٔ کلی که مشترك بین آن جزئیات باشد . اگر همهٔ جزئیات یك کلی مورد بررسی قرار گیرد آن استقراء را استقراء تام نامند و اگر همهٔ جزئیات آن کلی مورد بررسی واقع نشود آنرا استقراء ناقص نامند . استقراء کامل یا تام هیچوقت امکان ندارد آنچه که میسر است استقراء ناقص است. علوم تجربی از استقراء ناقص بدست آمده‌اند و بر خلاف نظر پیروان مکتب ارستو چنین نیست که استقراء ناقص بی ثمر باشد نهایت اینکه دامنهٔ استقراء ناقص هرقدر توسعه یابد میزان اطمینان بنتیجهٔ استقرائی که شده بیشتر میشود .

۲۹۷ - استقراء تام

رك . استقراء

۲۹۸ - استقراء ناقص

رك . استقراء

۲۹۹ - استقراع

قرعه کشی را گویند .

۳۰۰ - استلزامات عقلیه

(فقه) نتایجی که عقل از طریق تفکر در مقررات شرعی از طریق قیاس و استنباط بدست می‌آورد .

۳۰۱ - استنابه

عمل حقوقئی که بموجب آن یك شخص (اعم از شخص طبیعی یا شخص حقوقی) دیگری یا دیگران را در امر یا امور خاصی نائب خود قرار میدهد .

(رك . نیابت)

۳۰۲ - استنباط

(فقه) مرادف اجتهاداست (رك. اجتهاد)

۳۰۳ - استنباط جزئی

استنباطی است که بمنظور تعیین تکلیف شخص خاص و وضع خاص بعمل می‌آید خواه درمقام قضاباشد خواه نباشد (مانند اظهار نظر مشاوران حقوقی در موارد خاص)

۳۰۴ - استنباط کلی

استنباطی است که در آن نظر بشخص خاص و وضع خاص نمیشود و نتیجهٔ استنباط بصورت یك قضیهٔ کلی است خواه در مقام قضاء باشد خواه بصورت یك اظهار نظر علمی .

درمقابل استنباط جزئی استعمال می‌شود. دادرسان از استنباط کلی درموقع صدور رأی ممنوع می‌باشند (مادهٔ پنجم قانون آئین دادرسی مدنی) در صدر اسلام هم برخی از صحابه (مانند زید) از اظهار نظر کلی خودداری کرده و اگر چنان سؤالی که مستلزم اظهار نظر کلی بود میکردند می گفت : دعوها حتی تکون (یعنی بگذارید تـا مـورد سؤال در خارج واقع شود آنگاه بپرسید تا نظر خود را بگویم)

۳۰۵ - استنطاق

(حقوق جزا) تحقیق از متهم راجع بمورد اتهام از طرف مأمور صلاحیتدار قضائی (بازپرسان و ضابطین عدلیه) مرادف این اصطلاح لفظ بازپرسی است . دادرسی که شغل او استنطاق است مستنطق یا بازپرس نامیده می‌شود .

۳۰۶ - استوارنامه

(بین‌الملل عمومی) حکمی است که از طرف رؤساء کشورها بکنسولها ومأموران

راجع به ذیل اصطلاح شمارهٔ ۲۹۹

۱ر۲۹۹ ـ استقلال

(حقوق اساسی) صفت و وضعی است که بموجب آن دولتی تحت سلطهٔ دولت دیگر قرار نگرفته باشد.

۲ر۲۹۹ ـ استقلال اراده

(مدنی) یعنی اصل در روابط اشخاص در زندگی قضائی آن است که اراده‌های آنان منشاء اثر باشد. عدم تأثیر اراده محتاج بدلیل و باعث مخصوصی است. اعلان اصل استقلال اراده (یا بطور خلاصه استقلال اراده) و یا اصل آزادی اراده و یا اصل حاکمیت اراده عکس‌العمل دو نوع محدودیت در تاریخ تمدن بشر بوده است:

الف ـ محدودیت ناشی از تشریفات عقود مانند سوگند یاد کردن بر وفای بتعهد و عقد و تشریفات دیگر که ناشی از تخیلات ناپختهٔ اعصار مدنیت‌های نارس و نشگفته بود.

ب ـ محدودیت‌های ناشی از ستم حکام. حدیث ان‌الله خلقك حراً کن کما خلقك نمایشی است در مقابل این گونه محدودیت‌ها. پایهٔ اصل استقلال اراده احترام به شخصیت انسانی است باین معنی که ظهور کمال شخصیت انسان منوط به آزادی ارادهٔ او است و قانون فقط باید جلوی تصادم اراده‌های آزاد را بگیرد تا تالی فاسدی بر این آزادی مترتب نشود و مصالح جمعی فدای آزادی ارادهٔ فردی نگردد نگهداری تعادل بین مصالح اجتماع و آزادی فرد با قانون است و حفظ چنین تعادلی عملا میسر است.

عده‌ای از طرفداران استقلال اراده بطرف افراط رفته عقیده دارند که هیچ تعهدی نیست که بدون ارادهٔ افراد بوجود آید حتی در مورد مسئولیت مدنی اگر تخطی Faute وجود نداشته باشد فرض تخطی میشود! یا مثلا ارث بردن از متوفی مبتنی بر وصیت مفروض است!

مخالفان استقلال اراده هم بطرف تفریط رفته‌اند و تأثیر ارادهٔ فرد راحتی در یك مورد هم انکار کرده‌اند (تأثیر اراده در حقوق مدنی ـ ص ۱۷ ببعد)

در فقه اسلام هم از آزادی اراده تحت عنوان اصل اباحه (رك. مباح) و اصل برائت (رك. برائت) و اصالة‌الحظر (اصطلاح شمارهٔ ۳۴۹) بحث شده است.

سیاسی داده میشود تا اعتبارآنها را نزد رؤسای بیگانه استوارسازد و پیشتراعتبار نامه گفته می‌شد .

۳۰۷ - استیضاح

مطالبهٔ توضیح از وزیر مسئول بتوسط اعضاء مجالس قانونگذاری (اصل ۴۲ قانون اساسی)

۳۰۸ - استیفاء

(مدنی-فقه) استفاده ازکار یا مال‌دیگری با رضای او (مادهٔ ۳۳٦ - ۳۳۷ ق-م) در قانون مدنی استیفاء یکی از اسباب ضمان قهری است (مادهٔ ۳۰۷ ق - م) واین ازاغلاط است زیرا این کاربتراضی طرفین صورت میگیرد و بمأخذ مادهٔ ۱۸۳-۵۰۱ قانون مدنی‌عقد است وحال اینکه ضمانات قهری امور خارج از عقد می‌باشند .

رك . اجارهٔ معاطاتی

۳۰۹ - استیمان

(فقه) الف - مطالبهٔ مالی بعنوان امانت (به امانت گرفتن) چنانکه ودیعه‌گیر و مستعیرمال را بطوراستیمان تحت اختیار خود می گیرند .

ب - درخواست امان مطلق توسط کافر از دولت اسلام . درخواست کننده را مستأمن گویند (رك . امان مطلق)

۳۱۰ - استیناف

رك . پژوهش

۳۱۱ - اسعار Devises

مرادف ارز است (رك . ارز)

۳۱۲ - اسقاط

(مدنی-فقه) از بین بردن حقی بتوسط صاحب‌حق . مثلاکسیکه درعقدی صاحب حق خیاری شده میتواند یکطرفه و بقصد خود آن حق را ساقط کند . اسقاط در مقابل انتقال حقوق بکارمی‌رود چنانکه گویند اصل این است‌که هر حقی قابل انتقال (ارادی یا قهری) و قابل اسقاط باشد و خلاف آن محتاج بدلیل است . اسقاط از ایقاعات است .

۳۱۳ - اسقاط دعوی

(دادرسی مدنی) یعنی چشم پوشی مدعی از دعوائی‌که مطرح‌کرده یا ممکن است مطرح‌کند .

۳۱۴ - اسقاط شرط

(مدنی-فقه) کسیکه شرط فعلی بنفع او در عقدی برقرار شده میتواند این حق را که بنفع او است روی قاعدهٔ اسقاط حقوق ، ساقط‌کند .

۳۱۵ - اسقاط کافهٔ خیارات

(مدنی - فقه - ثبت اسناد) فرمولی است که در اغلب اسناد عادی قدیم و اسناد رسمی کنونی‌در عقد مینویسند‌که هر گونه خیار مسلم و غیر مسلم را ساقط میکنند تا عقد قوام و پایه‌ای‌گیرد و از حالت تزلزل بحالت ثبات درآید و این‌کار مشمول مادهٔ ۹۵۹ قانون مدنی نیست هرچند عبارت ماده طوری نوشته شده‌که بحسب ظاهر شامل این مورد است .

۳۱٦ - اسکناس

پول کاغذی که بعنوان قائم مقامی پول فلزی چاپ و برواج گذاشته شود .

۳۱۷ - اسلحه

آلات و ادوات و ماشین آلات برنده یا

سوراخ کننده و له‌کننده مانند چماق ـ چاقو و مته و تفنگ و بمب و غیره . پاره‌ای از اشیاء اگر بعنوان سلاح بکار رود بشرط بکار رفتن در خصوص واقعهٔ خارجی‌معین‌سلاح محسوب میشوند مانند اینکه دزدی درحین دزدی عصارابصورت سلاح (بعنوانِ حمله یا دفاع) بکار برد و الا فی‌حد ذاته عصا یا مقراض یا چاقو سلاح شمرده نمیشوند ولی تفنگ فی حد ذاته سلاح است ولو بکار نرود .

۳۱۸ ـ اسم تجارتی

رك . ثبت اسم تجارتی

۳۱۹ ـ اسم جنس

(فقه) اسمی راگویندکه دلالت برطبیعتی از طبایع کند بدون اینکه نظری بفرد یا افراد خاصی از آن طبیعت داشته باشد (بعکس جمع و اسم جمع مانند حیوانات ورمه) مانند حیوان و مبیع وثمن‌که اسم جنس‌است بنابراین اسم جنس در عبارات قانون برای بیان مفاهیم‌کلی (طبیعت) بکار می‌رود و نباید آنرا حمل برمعنی مفردکرد واین نوع اسم درمتون قوانین فراوان است .

۳۲۰ ـ اسناد

الف ـ درعلم درایه بمعنی انتساب حدیث است به گویندهٔ اصلی آن یعنی پیغمبر (ص) یا امام علیه‌السلام

ب ـ در علم درایه اسناد بفتح اول جمع سند است وسند مجموعهٔ روایان یك‌حدیث راگویندکه متن یك حدیث بتوسط‌آنان بما می‌رسد .

ج ـ در علم حقوق جمع سند است و آن نوشته‌ای است‌که در مقام دعوی یا دفاع وبرای اثبات چیزی قابل تمسك واستفاده باشد .

در اصطلاحات ذیل بکار رفته است :

۳۲۱ ـ اسناد پرداختی

اسنادی‌که بموجب‌آنها باید پرداخت‌بعمل آید مانند سفته بعهدهٔ یك تجارتخانه . در مقابل اسناد دریافتی استعمال میشود که بموجب آنها باید پولی دریافت شود مانند سفته بنفع یك تجارتخانه .

۳۲۲ ـ اسناد تجارتی

Effets de commerce

اسنادی هستندکه برای پرداخت وجه در رأس‌موعد نزدیك یا درمدت معین‌محدود وکوتاه بکار می‌روند که مهمترین اقسام آنها برات و سفته و چك است وازهمین قبیل است اسناد در وجه حامل و

Warrant

۳۲۳ ـ اسناد ثبت احوال

دفاتری که در جداول آن وقایع چهار گانه (فوت و ولادت و ازدواج و طلاق و رجوع و بذل مدت) در ادارات ثبت احوال درج میشود و اوراق و دفترچه‌های شناسنامه و المثنی .

۳۲۴ ـ اسناد در وجه حامل

Titres au porteur

(قانون تجارت) اسنادی‌که بنام شخص معین نبوده وبدارنده یا شخصی‌که دارنده حواله‌کند قابل پرداخت است مانند سهم بی‌اسم و چك در وجه حامل .

۳۲۵ ـ اسناد دریافتی

رك . اسناد پرداختی

۳۲۶ - اسناد ذمهٔ مطلق

اسنادی که در عرف کنونی بآنها سند ذمه‌ای رسمی گفته میشود در مقابل اسناد دیونی که در آنها وثیقه پیش بینی شده (خواه رهن باشد خواه معاملهٔ با حق استردادمانند بیع شرط) واسناد معاملات قطعی منقول و غیر منقول بکار میرود .

۳۲۷ - اسناد رسمی

اسنادی که در ادارهٔ ثبت اسناد و املاك یا دفاتراسناد رسمی یا نزد سایرمأموران رسمی در حدود صلاحیت آنان و برابر مقررات قانونی تنظیم شده باشد (مادهٔ ۱۲۸۷ قانون مدنی)

۳۲۸ - اسناد سجلی

رك . سند سجلی

۳۲۹ - اسناد قابل معامله

Titres négociables

(حقوق تجارت) اسنادی است که امضاء کنندهٔ آن تعهد تسلیم مالی (نقد- جنس) را می‌کند مانند اسناد تجارتی و اوراق بهادار (سهام شرکتها و اوراق قرضه)

۳۳۰ - اشاعه

(مدنی - فقه) اجتماع حقوق چند نفر برمال معین (خواه مال موجود درخارج باشدخواه‌درذمه باشد) خواه بطورارادی باشد مانند شرکت اختیاری (مادهٔ ۵۷۲ ق-م) یا قهری مانند اجتماع حقوق چند وارث برترکه .

مال مورد اشاعه را مال مشاع گویند . اشاعه در مقابل افراز بکارمی‌رود ومشاع در مقابل مفروز

* شرکت اعم از اشاعه است زیرا در مورد شرکت تجاری اشاعه وجود ندارد با اینکه شرکت وجود دارد . در فقه هم در مورد زمین‌های خراجی (رك . ارض خراج) شرکت وجود دارد ولی اشاعه وجود ندارد وزمینهای مذکورقابل افراز و تقسیم نیست .

۳۳۱ - اشتباه

تصور خلاف واقعی است ازچیزی (مادی یا معنوی)

۳۳۲ - اشتباه حکمی

بهریك از دومورد ذیل گفته می‌شود :

الف - تصوروجود قانونی که اساساً وجود ندارد .

ب - تفسیر نادرست از یك قانون بتصور اینکه آن تفسیر درست است .

مثال اول - هبهٔ مریض به پزشك بتصور تجویزقانون وحال اینکه درقانون‌فرانسه چنین قانونی نیست .

مثال دوم- ارتکاب تفسیر موسع درقوانین مسئولیت .

(فقه) تردید در اینکه حکم قانون در مورد عملی یا چیزی چگونه است و غالباً آنرا شبههٔ حکمیه نامند .

(رك . استصحاب حکمی)

۳۳۳ - اشتباه در تنظیم اسناد

رك . اشکال در تنظیم اسناد

۳۳۴ - اشتباه در سبب معامله

(مدنی) بیع سبب تملك مبیع وثمن است، وصیت تملیکی سبب تملك موصی به است و هکذا . حال اگر ورثه با موصی له بر تقسیم مال مشاعی بتراضی افراز کنند و بعد معلوم شودکه وصیت باطل بوده و موصی له بهره از آن مال نداشته است تراضی برافراز هم باطل است زیرا ورثه

در فاسد بودن سبب تملك (یعنی وصیت) و صحیح بودن آن در اشتباه بوده‌اند . این اشتباه در سبب است .

۳۳۵ - اشتباه در شخص طرف عقد

(مدنی - فقه) بهریك از دوصورت ذیل گفته می‌شود :

الف - اشتباه در خود طرف عقد مثل اینکه واهب،مال‌خودرا به حسن هبه‌کند بتصور آنکه او منوچهر است .

ب - اشتباه درمشخصات طرف عقد مانند اینکه موجرخانه را به‌کسی اجاره بدهد بتصور اینکه او مجرد است و بعد معلوم شودکه او متأهل است . (مادهٔ ۲۰۱ ق - م)

۳۳۶ - اشتباه در صورت عرفیهٔ موضوع معامله

(فقه) اگر مورد معامله عین معین باشد و عرفا مخالف با آنچه‌که در قصد عاقد خطورکرده است ازکار درآید (بعلت اشتباه در تصور) آن اشتباه را اشتباه در صورت عرفیهٔ موضوع معامله گویند واین اشتباه عقد را باطل می‌کند مثل اینکه کسی اشتباهاً کفش زنانه را بجای‌کفش مردانه بخرد چه عرفا کفش مردانه و زنانه دو ماهیت متغایر محسوب میشوند. اصطلاح بالا در مقابل اشتباه در عوارض موضوع معامله بکار رفته است .

۳۳۷ - اشتباهٔ درعوارض موضوع معامله

(فقه) هرگاه مورد معامله‌که عین معین است همان چیزی باشدکه در قصد انشاء عاقد خطورکرده است ولی در صفات و عوارض موضوع معامله اشتباه شده باشد این اشتباه را اشتباه در عوارض موضوع معامله نامند مانند اینکه قالی کرمانی بخرد و بعد معلوم شودکه قالی‌خراسانی است قالی‌چه خراسانی باشد وچه‌کرمانی موضوع و طبیعت واحدی است وصف خراسانی بودن غیرازوصف‌کرمانی بودن است .

۳۳۸ - اشتباه در غرض

(مدنی) هرگاه عاقد در غرض از عقد اشتباه‌کند آنرا اشتباه در غرض نامندکه گاهی‌موجب بطلان‌عقد هم میشود چنانکه مدیون بدائن اظهارکندکه قدرت اداء تمام دین را ندارد و دائن باعتماد صحت قول اودین را صلح باقل نماید ودرواقع اظهار بدهکار دروغ باشد . غرض دائن درعقد صلح‌مذکورارفاق‌به‌بدهکارتنگدست بوده است و حال اینکه او در این غرض براشتباه بوده است .

۳۳۹ - اشتباه در موضوع عقد

(مدنی - فقه) اشتباهی است راجع به خود موضوع معامله مثلا بایع‌کتاب را بجای دفترمی‌فروشد (مادهٔ ۲۰۰ ق-م) خود موضوع معامله در مادهٔ ۲۰۰ق - م که از قانون مدنی فرانسه گرفته شده مورد تفسیرهای مختلف بین حقوقدانان فرانسوی قرارگرفته است .

۳۴۰ - اشتباه در نوع عقد

(مدنی - فقه) وآن در موردی است‌که یکطرف عقد ، عقد معینی را در نظر داشته باشد و طرف او عقد دیگر را مثل اینکه شخصی مالی را بدیگری هبه‌کند و طرف بتصور اینکه او صلح کرده است اظهار قبول نماید (مادهٔ ۱۹۴ ق - م)

۳۴۱ - اشتباه موضوعی

(مدنی - فقه) اشتباه در موضوعات (در

مقابل احکام قانونی) را گویند مثل اینکه کسی قالی می‌خرد بتصور آنکه عتیقه است و بعد خلاف آن ظاهر میشود (رك . شبههٔ موضوعی)

۳۴۲ - اشتراك

الف - بمعنی آبونمان است (رك. آبونمان) حق استفاده از برق مشمول فقرهٔ چهار مادهٔ ۷۳۹ دادرسی مدنی است .

ب - عبارت است از عنوان کلمه‌ای که دارای معنی کلی است (مانند انسان) یا کلمه‌ای که دارای دو یا چند معنی است مانند (باز) و (مهر)

رك . مشترك

۳۴۳ - (وجه) اشتراك

رك . آبونمان

۳۴۴ - اشغال

(بین‌الملل عمومی) ورود قوای يك کشور در کشوردیگر بصورت هجوم ودفع سلطهٔ کشور مورد تهاجم و استقرار سلطهٔ خود در آن .

۳۴۵- اشکال در تنظیم اسناد

هر گاه‌درحین‌تنظیم سندیکه (از نظر تنظیم پایان نیافته)ازحیث‌تطبیق کیفیت‌وخصوصیت سند با مواد مقررات مشکلی پیش‌آیدآن را اشکال در تنظیم اسناد (دراصطلاحات ثبتی) می‌نامند واگر پس از پایان تنظیم سند مواجه با اشتباه در تطبیق کیفیت و خصوصیات آن‌با مقررات شوند این وضع را اشتباه در تنظیم اسناد می‌نامند .
(مادهٔ ۲۵ مکرر قانون ثبت)

۳۴۶ - اشل

مرادف پایه در حقوق اداری است .
رك . پایه

۳۴۷ - اصالت

بفتح اول . کسرحرف اول از اغلاط است در لغت مصدر اصل (بروزن شرف بفتح اول و ضم ثانی) بمعنی اصیل بودن است و اصیل آن است‌که برای او اصلی باشد و اصل بمعنی ریشه و پایه است و اصالت بمعنی ثبات نیز هست . در اصطلاحات ذیل بکار رفته است :

۳۴۸ - اصالة الصحة در افعال

(مدنی - فقه) مقصود از افعال افعال حقوقی است‌که بصورت عقد و یا ایقاع نباشد مانند فعل شهادت دادن و اقرار کردن و اعلام تغییر اقامتگاه . اصل مذکورازمجموع مواد ۱۱۰آئین‌دادرسی مدنی و بند چهارم مادهٔ ۱۳۱۳ ق - م استخراج و استنباط میشود .

۳۴۹ - اصالة‌الحظر

(فقه) حظر از حیث وزن و معنی مانند منع است پس اصالة الحظر بمعنی اصل ممنوعیت است یا اصل تحریم . فقهاء مکتب اخباری عقیده دارند نسبت باشیاء موجود درطبیعت انسان حق‌دخل وتصرف ندارد مگر باذن شارع یعنی جواز دخل و تصرف محتاج بدلیل است نه امساك از دخل و تصرف .

درمقابل اصالة الاباحه استعمال میشودکه عقیدهٔ فقهاء مکتب اصولی است (رك . اصالة الاباحه)

۳۵۰ - اصالة‌الحقیقة

رك . حقیقت (اصل حقیقت)

۳۵۱ ـ اصالةالحل

(فقه) اصل در اشیاء حلال بودن است نه حرام بودن . مرادف با اصطلاح اصالة‌ـ الاباحه است (رك . اصالةالاباحه)

۳۵۲ ـ اصالةاللزوم

(مدنی) هرعقدی که واقع شود نسبت به طرفین لازم‌الاتباع است ونمی‌توان آنرا برهم زد مگر بحکم قانون و یا ازطریق قرار دادن حق خیار در متن عقد و یا اقاله (مادهٔ ۲۱۹ قانون مدنی) اصالة‌ـ اللزوم مخصوص عقود است .

۳۵۳ ـ اصل

(فقه) در معانی ذیل بکار می‌رود :

الف ـ مدرك قانونی چیزی اعم ازآیه یا حدیث یا اجماع یا عقل در همین معنی است که گفته‌اند : اجتهاد عبارت است از رد فرع به اصل .

ب ـ قاعده

ج ـ بمعنی مدرك از نص حدیث ـ در همین معنی در عبارت حدیث : « علینا القاءالاصول و علیکم‌التفریع » بکار رفته است .

د ـ کتابی که جامع مقداری خبر (فقرهٔ ج) باشد . در علم رجال وقتی که گفته میشود « له اصل » همین معنی را درنظر می گیرند .

ه ـ بمعنی استصحاب .

و ـ بمعنی دستورالعمل شارع نسبت به افراد درحالات شك و تردید بدون اینکه دردستورمز بورجهت کشف ازواقع ملحوظ باشد . اصل به این معنی در مقابل ظاهر و دلیل و اماره بکار می‌رود (رك.اماره) چنانکه گفته‌اند : اصل موقعی حجت است که دلیل نباشد (الاصل دلیل حیث لا دلیل) اصل باین معنی را درحقوق جدید فرض قانونی گویند و در فقه آنرا اصل عملی هم می گویند .

ز ـ مرادف مقیس علیه (رك . مقیس‌علیه) (حقوق جدید) در حقوق جدید قواعد وسیع حقوقی را اصل می گویند و آنرا ترجمهٔ لغت Principe قرار میدهند . مادهٔ ۳۵۷ آئین دادرسی مدنی یك اصل عملی Fiction است ولی مدلول مادهٔ ۳۵ ق ـ م اصل عملی نیست بلکه اماره Présomption است .

رك . ظاهر

۳۵۴ ـ اصل اباحه

رك . اصالةالاباحة

۳۵۵ ـ اصل آزادی اراده

رك . استقلال اراده

۳۵۶ ـ اصل آزادی دریاها

رك . آزادی دریاها

۳۵۷ ـ اصل استغراقی بودن عام

رك . عام استغراقی

۳۵۸ ـ اصل استقلال اراده

رك . استقلال اراده

۳۵۹ ـ اصل اسقاط حقوق

هر کسی میتواند هرحقی‌راکه دارداسقاط کند جز آنچه راکه قانون منع کرده‌است (مادهٔ ۹۵۹ ق ـ م) براساس همین‌ماده معاملات سفهی باطل است .

۳۶۰ ـ اصل امضائی بودن احکام معاملات

(فقه) شارع اسلام مانند هر قانونگذاری درمورد مقررات راجع به عقود وایقاعات در مقام ابداع و تأسیس مقررات جدید و بی‌سابقه نبوده بلکه علی‌القاعده همان

مقررات موجود در عرفها و عادات را تأیید و امضاءکرده است از این معنی به اصل امضائی بودن احکام معاملات یا اصل امضائی بودن معاملات تعبیر شده است .

۳۶۱ - اصل انتقال حقوق

هرحقی قابل انتقال بغیر است جزآنچه که قانون آنرا غیر قابل انتقال بداند این اصل از فروع اصل آزادی اراده است .

۳۶۲ - اصل انفصال قوی

(حقوق اساسی) برای حسن جریان امور دولتی قدرت عمومی را بسه قسمت تقسیم کرده‌اند : قوهٔ مقننه - قوهٔ مجریه - قوهٔ قضائیه . این‌اصل که توسط تئوریسین‌های باختری عرضه شده و مدتها ایده‌آل‌بوده در عمل کم و بیش کلیت خود را از دست داده ومستثنیات قابل ملاحظه برآن وارد شده است (اصل ۲۷ متمم قانون اساسی ایران)

۳۶۳ - اصل برائت

(فقه - دادرسی مدنی) هرامری که توجه آن به شخص ، مستلزم نوعی زحمت یا زیان یا سلب آزادی و یا ایجاد مضیقه باشد در صورتیکه توجه آن بشخص ، محل تردید باشد باید آن شخص را از آن کلفت وزحمت مبری نمود زیرا بدون دلیل قاطع ، تحمیل کلفت و زحمت به اشخاص روا نیست . از این معنی به‌اصل برائت تعبیر میشود (بطور مخفف آنرا برائت گویند)

رك . اصالةالبرائة

۳۶۴ - اصل تدافعی بودن استنطاق

(دادرسی کیفری) طریقه‌ای که بموجب آن متهم مجاز یا مکلف بداشتن وکیل مدافع یا مشاور درمرحلهٔ بازپرسی‌باشد.

۳۶۵ - اصل تسلیط

(فقه) از مفاد قاعدهٔ مستخرج ازحدیث نبوی « الناس مسلطون علی اموالهم » تعبیر باصل تسلیط و قاعدهٔ تسلیط میشود. این اصل و مدلول حدیث فوق ضمن‌مادهٔ ۳۰ قانون مدنی گنجانده شده است .

۳۶۶ - اصل تعویض

(بین‌الملل عمومی) رابطه‌ای است بین دو دولت متجاوزکه یکی از آنهاکه در صدد توسعهٔ ارضی یا اقتصادی در خاك کشور دیگر برمی‌آید باید در مقابل و در عوض موافقت کند که دولت معظم دیگری درخاك کشوردیگر (ازکشورهای کوچك و ضعیف) اقدامی مشابه اقدام او کند و مانع اقدام او نباشد !

۳۶۷ - اصل تفسیری بودن قانون

(مدنی) هرگاه درخصوص قانون معینی (مانند مادهٔ ۳۸۷ قانون مدنی راجع به ضمان تلف مبیع قبل از قبض) تردید حاصل شودکه آن قانون جزء قوانین مفسر ارادهٔ افراد است (رك . قانون مفسر اراده) یا قانون امری است آن قانون را باید از نوع قوانین مفسراراده دانست و توافق افراد در جهت عکس‌آن نافذ است پس شرط اسقاط ضمان مذکور در مادهٔ ۳۸۷ قانون مدنی نافذ است

۳۶۸ - اصل تفکیك قوی

مرادف اصل انفصال قوی است (رك . اصل انفصال قوی)

۳۶۹ - اصل تقصیر

(مدنی) این اصطلاح درمقابل اصطلاح اروپائی Théorie de faute نهاده شده است و مقصود این است که مسئولیت مدنی برمبنای Faute (یعنی تخطی عمدی ویا بی‌احتیاطی وغفلت) نهاده‌شده‌است.و در غیر اینصورت کسی مسئول نیست . در قانون مدنی ایران مبنای مسئولیت مدنی صرفاً انتساب اضرار بفاعل فعل ضرری است خواه عمد یا بی‌احتیاطی و غفلت از او سر زده باشد خواه نه و دلیل قابل ملاحظه‌ای نیست که لایحهٔ مسئولیت مدنی ۱۳۳۹ این مبنی را تغییر داده باشد و بمصلحت جامعه هم نیست که چنین تغییری بدهد .

۳۷۰ - اصل حاکمیت اراده

رك . استقلال اراده

۳۷۱ - اصل حاکمیت قانون

(حقوق اساسی) ادارهٔ امور عمومی (رك. امور عمومی) و صدور هر دستور و هر اقدام ازمراجع دولتی باید مستندبقانون و مقررات باشد (اصل نهم متمم قانون اساسی)

۳۷۲ - اصل حریت اراده

رك . استقلال اراده

۳۷۳ - اصل حقیقت

رك . حقیقت (اصل حقیقت)

۳۷۴ - اصل حکمی

(فقه) اصلی که درمقام شك درحکم‌قانونی مطلبی جاری میگردد مثلا اگر کسی باشد که حالات دماغی اوطوری است که الحاق او برشید و سفیه محل تردید باشد و عقد بیعی واقع ساخته و تکلیف آن عقد ازحیث نفوذ و عدم حاجت به تنفیذ ولی ویا عدم نفوذ و حاجت به تنفیذ ولی محل تردید باشد اصلی که در حکم قانونی چنین بیعی میتوان جاری ساخت اصالة الصحة در عقود (مادهٔ ۲۲۳ قانون مدنی) است . در مقابل اصل موضوعی استعمال میشود که در مقام شك در موضوع بکار می‌رود وبا اجراءآن نوبه به اصل حکمی نمیرسد چنانکه درمثال بالابا اجراء اصل مستفاد از مادهٔ ۱۲۱۰ قانون مدنی (اگرآنرا اصل بدانیم) تکلیف قضیه روشن شده و شخص‌مذکورملحق به‌رشید است و بنا براین معاملات او نافذ است .

۳۷۵ - اصل حکومت قانون

(حقوق اساسی) افراد مردم ازهرحیث مصون ازتعرض می‌باشند و متعرض احدی نمیتوان شدمگربحکم و ترتیبی که قوانین مملکت معین‌می‌کند (اصل‌نهم متمم قانون اساسی) مطلب بالا را اصطلاحاً اصل حکومت قانون گویند .

۳۷۶ - اصل حکومت محلی قانون

رك . قلمرو قانون در مکان

۳۷۷ - اصل حلیت

(فقه) مرادف اصالةالاباحه است (رك . اصالةالاباحة)

۳۷۸ - اصل سند

(دادرسی مدنی) در مقابل رونوشت سند استعمال می‌شود (سرفصل مادهٔ ۳۰۹ دادرسی مدنی)

۳۷۹ - اصل شخصی بودن قانون

(بین‌الملل خصوصی) نسبت‌به بیگانهٔ مقیم خارجه علی‌الاصول قوانین کشور متبوع

او جاری است مگر درموارد استثنائی که قانون محلی در حق او اجراء میشود . قانون ما از این اصل پیروی نمیکند .

۳۸۰ - اصل شخصی بودن مجازات

(جزا) اصلی‌است که بموجب آن بایدجزا مناسب با وضع مجرم باشد وباین ترتیب درمورد یك جرم که چند نفرمجرم‌هریك جداگانه آنرا مرتکب شده‌اند ترتیب بکار بردن مجازات فرق میکند زیرا هدف‌از دادن جزا انتقام نیست بلکه علاج مجرم است پس‌باید متناسب‌با وضع مجرم‌باشد.

۳۸۱ - اصل صحت

(مدنی) بموجب این اصل در عقود و ایقاعات فرض قانون برصحت آنها است مدعی فساد باید دلیل بر فساد اقامه کند اصل‌صحت درمعاملات (که اخص از عقود است زیرا معامله شامل نکاح نمیشود) در مادهٔ ۲۲۳ قانون مدنی‌پیش‌بینی شده‌ولی ملاك آن شامل همهٔ عقود و ایقاعات‌است از این معنی تعبیر بـه اصالةالصحه هم میشود .

(رك . اصالةالصحة)

۳۸۲ - اصل صلاحیت اداری رئیس‌حکومت

(فقه) درقسمت امور اداری و سازمانی که تقریباً قانون (رك. قانون) وجود ندارد رئیس حکومت اسلام بموجب اختیارات تامی که دارد میتواند هر نوع مقررات اداری و سازمانی و تقسیمات کشوری و غیرکشوری و مقررات استخدامی وضع کند با توجه باینکه این مقررات برای رئیس حکومت بعدی لازم‌الاتباع نیست و جنبهٔ ابدی ودائمی نمی‌تواند داشته‌باشد. در این اصل قوهٔ قانونگذاری‌بسیاروسیع رئیس حکومت اسلامی ملاحظه میشود و ما برای نشان دادن‌این معنی درتألیفات خود ازآن تعبیربه اصل صلاحیت اداری رئیس حکومت نموده‌ایم .

۳۸۳ - اصل طریقیت

رك . طریقیت

۳۸۴ - اصل عدم

(فقه ـ آئین دادرسی مدنی) در محیط زندگی‌ما هرموجودی مسبوق‌به عدم‌است بنابراین اگر دراصل وجود (یادرتاریخ وجودموجودی) چیزی تردید داشته‌باشیم بنا را برعدم آن میگذاریم تا خلاف آن ثابت شود و این را استصحاب عدم هم می‌نامندمثلاشخصی که بادیگری‌قراردادی دارد علیه او دعوی طرح میکند کـه از قرارداد تخلف ورزیده و در نتیجه بمن خسارت واردکرده‌است اثبات‌عدم اجراء قرارداد بعهدهٔ مدعی نیست زیرا اجراء قرارداد ، مسبوق بعدم است و اصل عدم اجراء قرارداد جاری است وادعاء مدعی مستظهر باین اصل است ، برعهدهٔ مدعی علیه است که ثابت‌کند قرارداد را اجراء نمـوده است . بعضی آنرا قـاعدهٔ عدم نامیده‌اند .

(رك . استصحاب تأخر حادث)

۳۸۵- اصل عدم تأثیرقانون در خارج‌کشور

رك . قلمرو قانون درمکان

۳۸۶ - اصل عدم تبرع

(مدنی ـ فقه) هرکس مالی‌بدیگری‌میدهد ظاهر در عدم تبرع است و حق استرداد رادارد (مادهٔ ۲۶۵ ق ـ م) زیراغالباً به عنوان احسان و مجانـی کسی بدیگری

چیزی نمیدهــد همین غلبه منشاء امـارهٔ مذکور است .

۳۸۷ - اصل عدم تخصیص

(فقه) تخصیص یعنی از شمول قانون عام کاستن ، وآنرا به قسمتی ازمصادیق‌عام، محدود کردن .

گاه نتیجهٔ تفسیریك قانون ، تخصیص‌آن است یعنی مفسرآنرا طوری تفسیر میکند کـه قانون از عموم ساقط میشود و حال اینکه در همان مورد تفسیردیگری‌میسر است‌که موجب تخصیص قانونی که تفسیر شده است نمیباشد در اینصورت‌اگرتردید حاصل شودکه کدام تفسیر ترجیح دارد بایدتفسیراخیرراترجیح‌دادزیراتخصیص، دلیل قاطع لازم دارد . از این معنی به اصل عدم تخصیص تعبیر شده است . مثلا بنا بمادهٔ ۱۳۰۶ ق ـ م عقدی‌که موضوع آن بیش از پانصد ریال باشد قابل‌اثبات بشهادت نیست .

از طرف دیگرتبصرهٔ یك قانون مالك و مستأجر ۱۳۳۹ فرض وجودعقداجاره‌ای را میکندکه بدون سند عادی و رسمی و بصرف تراضی واقع شده است، وپاره‌ای را نظراین است‌که‌این‌اجاره جز بشهادت قابل اثبات نیست هرچندکه مال‌الاجاره بیش از پانصد ریال باشد درنتیجه تبصرهٔ مزبور بطور ضمنی مخصص مادهٔ ۱۳۰۶ ق ـ م است . و حـال اینکه راه منحصر اثبات وجـود عقد اجارهٔ مزبور شهادت نیست بلکه اقرار و قرائن قضائی هـم میتواند آنرا اثبات کند و باین ترتیب دلیل قاطعی برتخصیص مادهٔ ۱۳۰۶ ق-م نیست .

۳۸۸ - اصل عدم حادث

مرادف اصل عدم است (رك . اصل‌عدم)

۳۸۹ - اصل عدم عطف قانون بگذشته

قلمرو یك قانون از نظر زمـان محدود است به تاریخ انتشار و نسخ ، و نفوذی نسبت بازمنهٔ ماقبل انتشار نـدارد مگر اینکه بطور استثناء آنهم باتصریح‌قانون صورت‌گیرد این معنی را اصل‌عدم عطف قانون بگذشته‌گویند .

۳۹۰ - اصل عدم نسخ

رك . نسخ

۳۹۱ - اصل عدم ولایت افراد بریکدیگر

(فقه) بموجب این اصل ، هیچ‌کس بـر دیگری تسلطی نـدارد مگر در حدودی که قانون معین میکند . روی‌همین اصل مقررات مربوط بولایت برمحجورین در صورت شك دروسعت و ضیق مدلول‌آنها تفسیر مضیـق میشود و روی همین اصل هرگاه در فوریت و عدم فوریت‌یك‌خیار تردید شود اصل‌این است‌که فوری‌باشد.

۳۹۲ - اصل علنی بودن محاکم

بموجب این اصل در موقع محاکمه (در دادگاه) بایدجلسهٔ‌دادگاه‌علنی‌باشدوورود وخروج افراد به‌جلسهٔ دادگاه‌آزاد بوده باشد و ازآن ممانعت بعمل نیاید و ورود موکول باذن دادرس نباشد .

(مادهٔ ۱۳۶ آئین دادرسی مدنی و غیره)

* تکلیف علنی بودن دادگاه درفقه اسلام نیست ولی اخلاقاً بطور اکید توصیه شده است که‌جلسات دادگاه علنی‌باشدوحاجب و دربان نباشد و دانشمندان‌برای‌مشاوره دعوت شوند .

۳۹۳ - اصل عملی

آنچه راکه درحقوق اروپائی فرض قانونی Fiction نامیده‌اند فقهاء اصل عملی مینامند .

رك . اصل

۳۹۴ - اصل غیر امری بودن قانون

(مدنی ــ آئین دادرسی مدنی وکیفری ــ حقوق اداری) هرگاه در آمره بودن و غیرآمره بودن قانون تردید حاصل شود مجری آن قانون باید آنرا قانون غیر امری تلقی کند تا خلاف آن اثبات شود.

(رك . قانون امری)

۳۹۵ - اصل فریضه

(فقه ــ قانون مدنی) هرگاه چند فرض ازفروض ششگانهٔ ارث (مادهٔ ۸۹۵ قانون مدنی) جمع شوند (یعنی درخصوص واقعهٔ فوت شخص معین با لحاظ ورثه‌ای که از او باقی مانده‌اند) عدد مخرج مشترك کسور فروض ارث را اصل فریضه گویند مانند اینکه ورثه پدر و مادر و دودختر باشند که بهریك از پدر و مادر سدس و به دودختردوسوم ترکه می‌رسد که مخرج مشترك ، عدد شش است و عدد شش را اصل فریضه گویند .

اصل فریضه گاهی مساوی فروض است و گاهی کمتر وگاهی بیشترکه بالنتیجه مسألهٔ عول و تعصیب را بوجود می‌آورد

(رك . عول و تعصیب)

۳۹۶ - اصل قانونی بودن جرم

(حقوق جزا) یعنی جرم بودن یك‌عمل بسته باین است‌که قانون آن عمل را جرم بشناسد (مادهٔ دوم قانون مجازات عمومی)

۳۹۷ - اصل قانونی بودن مجازات

(حقوق جزا) مجازاتها را قانون باید پیش‌بینی کند و هیچ مجرم را نمیتوان به مجازاتی که در قانون پیش‌بینی نشده‌است محکوم نمود .

۳۹۸ - اصل لاضرر

رك . لاضرر

۳۹۹ - اصل لزوم

(مدنی ــ فقه) چون غالب عقودیکه بین افراد یك جامعه واقع میشود عقود لازم هستند (نه عقود جائز) و مدار زندگی برعقودلازم است بنابراین‌ازاین‌غلبه‌اتخاذ اصل کرده‌اند وگفته‌اند : هرعقدی نسبت بمتعاقدین و قائم مقام آنان لازم‌الاتباع است (یعنی قابل فسخ و انحلال نیست) مگر درخصوص مواردی‌که قانون تصریح کرده باشد (مادهٔ ۲۱۹ قانون مدنی) و مقصود از عبارت (اصالةاللزوم درعقود) هم همین معنی است .

۴۰۰ - اصل مثبت

(فقه) اصل عملی (رك . اصل عملی) فقط درحدود مدلول خود حجت است نه نسبت به لوازم عادی و عقلی‌خود مثال : پدری در تاریخ اول اسفند فوت می‌کند و پسر او درتاریخ سی‌ام بهمن ناپدید شده ودر روز سوم اسفند جسد بیجانش پیدا میشود این‌فرزند از پدرارث نمی‌برد مگراینکه استصحاب حیات پسر (که یك اصل عملی است) تا روز سوم اسفند دو مطلب ذیل را تأییدکند :

الف ــ ادامهٔ حیات پسر تا روز سوم اسفند . البته این نتیجهٔ مستقیم جریان استصحاب است .

ب ـ تأخر فوت پسر از فوت پدر (که نتیجهٔ آن ارث بردن پسر از پدر است) صفت تأخر از لوازم عقلی جریان این استصحاب است و اصل استصحاب نمیتواند این صفت را اثبات کند. دانشمندان اخیر عقیده دارند که اصل عملی نمیتواند مثبت لوازم عقلی باشد یعنی اصل مثبت حجت نیست. بهمین جهت عقیده دارند که در مثال بالا پسر از پدر ارث نمی‌برد.

* از پاره‌ای از مواد قانونی حقوق فعلی ایران (مانند مادهٔ ۸۷۳ و مادهٔ ۱۰۱۷ ق ـ م) معلوم میشود که اصل مثبت حجت است. اظهار این نظر که اصل مثبت حجت نیست از عصر آقا باقر بهبهانی فقیه معروف پدید آمده است و فقهاء در آن اختلاف نظر دارند.

۴۰۱ ـ اصل محدود بودن عقود

(فقه) اکثریت قریب باتفاق فقهاء ایجاب و قبول لفظی را شرط تحقق عقد میدانند و با توجه باین معنی می گویند عقود محدود بعقود موجود درزمان شارع است وقوانین شرعی که متعرض عقود شده‌اند عقود معین در زمان شارع را منظور نموده‌اند.
در مقابل عقد باین معنی معاوضه را قرار میدهند که عبارت است از توافقهائی که بحسب عرف و عادت منشاء اثر است و ایجاب و قبول لفظی شرط تحقق آنها نیست و می گویند معاوضات محدود بتعداد معین نیستند.

۴۰۲ ـ اصل محلی بودن تنظیم اسناد

(بین‌الملل خصوصی) سندی که تنظیم میشود از حیث تشریفات معاملات تابع قوانین محل تنظیم سنداست وربطی بتابعیت هیچیك از طرفین معامله ندارد (مادهٔ ۹۶۹ قانون مدنی)

۴۰۳ ـ اصل محلی بودن قانون

(بین‌الملل خصوصی) نسبت به بیگانهٔ مقیم کشور خارجه علی‌الاصول مقررات کشور خارجهٔ مورد اقامت او بکار میرود (یعنی قانون محلی) و اجراء قانون کشور متبوع اودرحق وی جنبهٔ استثنائی دارد (مادهٔ پنجم قانون مدنی)

۴۰۴ ـ اصل مساوات

رك. مساوات

۴۰۵ ـ اصل مصونیت پارلمانی

Immunité parlementaire

امتیازی است برای نمایندهٔ مجلسین از حیث حفظ آزادی او در انجام وظیفه که بصورت حمایت او از تعقیب در دعاوی طرح شده علیه او درمی آید.

۴۰۶ ـ اصل موضوعی

رك. اصل حکمی

۴۰۷ ـ اصل نسبی بودن امارات قانونی

(آئین دادرسی‌مدنی) در هر اماره‌ای که نسبی یامطلق بودن آن محل تردیدباشد باید آنرا امارهٔ نسبی تلقی نمود تا خلاف آن اثبات شود.

۴۰۸ ـ اصل نکاح و طلاق

(دادرسی مدنی) یعنی اختلاف در وجود و عدم علقهٔ زوجیت بنابر این اگر نکاح مسلم باشد و طلاق رجعی هم واقع شود ولی در اینکه رجوع زوج باشرائط قانونی صورت گرفته است یا نه بین طرفین اختلاف افتد این اختلاف مآلاً مربوط بوجود وعدم رابطه وعلقهٔ زوجیت است و دعوی راجع به اصل نکاح خواهد بود.
اما اختلاف در اینکه نکاح دائم بوده یا

منقطع اختلاف در اصل نکاح نیست .

۴۰۹ - اصول

(فقه) الف ـ بمعنی قواعد کلیهٔ اعتقادی (ایده‌ئولژیك) اسلام است. مابقی مقررات قانونی و اخلاقی را فروع می گفتند .

ب ـ علم اصول فقه که از قواعد کلیهٔ راجع بطرز استنباط و اجتهاد در مسائل قانونی بحث می کند .

ج ـ جمع اصل ، بمعنی رساله‌ای که در آن احادیث روایت شده ازیکی ازامامان شیعه مدون شده است . ودرهمین اصطلاح گفته شده است اصول اربعمأة (اصول چهارصدگانه) وآنها چهارصد رساله بود که اصحاب امامان شیعه (ع) از روایات آنان مدون ساخته بودند و کتاب کافی کلینی دانشمند بزرگ ایرانی از مجموع آن کتابها (اکثر آن کتابها) فراهم گردیده است .

د ـ در مدنی و فقه درباب ارث پدر و مادر و جد و جده (هرقدر که بالا رود) یا قرابت عمودی صعودی را گویند . در مقابل فروع (یا فصول) که اولاد و اولاد اولاد (هرقدر که پائین رود) را گویند که قرابت عمودی نزولی است و در برابر حواشی که برادر و خواهر و اولاد آنها و عمو و عمه و دائی وخاله و اولاد آنها را گویند که اسم دیگر آن قرابت اطراف است .

۴۱۰ - اصول اربعماة

رك . اصول

۴۱۱ - اصول تعلیقی تعبدی

(فقه) این اصول دوگروهند :

الف ـ اصول عملیه (رك . اصول عملیه)

ب ـ اصول تعبدی ناظر بواقع مانند شهادت و اقرار و اصالةالصحة .

مجموع این دو قسم را اصول فقاهی هم نامیده‌اند و علت اینکه بآنها تعلیقی گفته‌اند این است که حجیت آنها معلق برفقدان دلیل اجتهادی است .

(رك . دلیل اجتهادی)

۴۱۲ - اصول عقلی

(فقه) اصولی‌را گویند که دارای‌مشخصات ذیل باشد :

الف ـ در قلمرو شك باشد نه ظن ویقین.

ب ـ ضابطه‌ای راقانون برای‌شك مذکور معین‌کرده باشد .

این ضابطه را اصل عقلی و اصل عملی نامند در فقه اصول عقلیه عبارتند ازاصل برائت ـ اصل استصحاب ـ اصل تخییر ـ اصل اشتغال. دواصل‌نخست درمادهٔ ۳۵۶-۳۵۷ آئین دادرسی آورده شده است .

۴۱۳ - اصول عملیه

(فقه) اصولی که خط مشی و شیوهٔ عمل کسی را که دچار تردید شده معین کند یعنی برائت ـ استصحاب ـ تخییر ـ اشتغال .

رك . اصول عقلی

۴۱۴ - اصول فقاهی

(فقه) شامل اصول تعبدی ناظر بواقع (مانند استصحاب از نظرعده‌ای) واصول عملیه‌که هیچ بواقع نظری ندارند (مانند اصل‌تخییر) می‌باشند. بعضی‌اصول فقاهی‌را مترادف با اصول عملیه می‌دانند .

۴۱۵ - اصول فقه

(فقه) علمی است که قواعد وابزاراستنباط را مورد بحث قرار میدهد این‌علم نخست

در دامن علم کلام پرورش یافت و سپس از آن جدا شد و چون جنبهٔ تجرید (و دوربودن‌ازجزئیات عمل قضاء) آن مانند اکثر علوم قدیم و شاید هم براثر حشرو نشر با فلسفهٔ یونان فراوان است امروزه بصورت غیرمفیدی درآمده است. درعصر ما از ابـزار استنباط در رشته‌ای بنام (مقدمهٔ عمومی علم حقوق) بشیوه‌ای که منطبق بر عمل و واقعیات زندگی قضائی است بحث میشود که هم دشوارتر است و هم‌آموزنده‌ترمعذلك بعنوان مطالعهٔ تاریخ حقوق میتوان در علم اصول سیری کرد.

۴۱۶ - اصول لفظی

(فقه) قواعد مستفاد ازاستقراء محاورات اقوام و ملل که در فن اجتهاد و استنباط (تفسیر قانون) بکارآید . درمقابل اصول عقلی بکار می‌رود (رك . اصـول عقلی) یکی از اصول لفظی اصالةالحقیقه است. (رك . حقیقت)

۴۱۷ - اصول محاکمات

بمعنی آئین دادرسی است .
رك . آئین دادرسی .

۴۱۸ - اصول محاکمات جزا

مرادف آئین دادرسی کیفری است (رك. آئین دادرسی کیفری) مـادهٔ یـك قانون آئین دادرسی‌کیفری .

۴۱۹ - اصول محاکمات حقوقی

مرادف آئین دادرسی مدنی است .
(رك . آئین دادرسی مدنی)

۴۲۰ - اصول محاکمات قدیم

قانون اصول محاکمات حقوقـی مصوب ۱۹ ذیقعده ۱۳۲۹ قمری راگـویند که فعلا مبحث اجراء احکام آن بااصلاحات مکرر که در آن شده مورد عمل است و مابقی منسوخ است .

۴۲۱ - اصیل

(مدنی ـ فقه) الف ـ طرف عاقد فضولی (در عقد فضولی) را اصیل گویند (مادهٔ ۲۵۲ ق ـ م)
این اصطلاح در مقابل عـاقد فضولی و فضولی استعمال میشود .
ب ـ موکل را نسبت بـوکیل اصیل گویند .

۴۲۲ - اضافه حقوق

(حقوق اداری) درنتیجهٔ سوابق‌خدمت و بدون تغییر شغل ومقام (برخلاف‌ترفیع) حقوق بیشتری که به مستخدم دولت‌داده میشود اضافه حقوق نامیده میشود .

۴۲۳ - اضرار

رك . ضرر

۴۲۴ - اضطرار

(فقه ـ مدنی) حالتی است‌که درآن‌تهدید وجود ندارد ولی اوضاع و احوال برای انجام یك عمل طوری است کـه انسان باوجود عدم رضایت و تمایل به‌آن کار، بسابقهٔ آن اوضاع و احـوال آن کار را علیرغم میل باطنی خود ولی ازروی قصد و رضای خاصی (که آنرا درحقوق‌مدنی رضای معاملی می‌نامند) آن معامله یاآن کار را انجام میدهد و این مقدار ازرضا حداقل رضائی است که وجود آن شرط نفوذ عقد است . رضـای کامل را در فقه « طیب نفس » گویند (مادهٔ ۲۰۶ قانون مدنی)اضطرارمانع صحت‌معامله نمیشود. در فقه ، اضطرار موجب زوال‌المنع‌قانونی است یعنی منعی که بمنظور رعایت مصالح

خاصی مقرر شده در صورتیکه مصلحت مربوط بموارداضطرار اقوی باشد .

۴۲۵ - اطاق Chambre

در لغت قسمتی از خانه که دارای چند آشیانه است هرآشیانه را اطاق گویند . و بمعنی ساحت خانه و مکان وسیع که دستهٔ زیادی در آن توانند گرد آیند (غرفه) در اصطلاح بمعانی ذیل اطلاق شده است :

الف - مکان وسیع که در آن هیأت‌های منظمی تشکیل جلسه دهند (مانند اطاق هیأت عمومی دیوان تمیز)

ب - اعضاء هیأت مذکور را هم اطاق گویند .

در اصطلاحات ذیل بکاررفته است .

۴۲۶ - اطاق بازرگانی

یا اطاق تجارت Chambre de Commrce شخصیت حقوقی مرکب از تجار سرشناس و صاحبان صنایع که اطلاعات دقیق تجاری و صنعتی را گرد آورده و ازمراجع رسمی فیصلهٔ امور تجاری و صنعتی و ارشاد واظهار نظر دراین مورد شناخته میشود .

۴۲۷ - اطاق تجارت

مرادف اطاق بازرگانی است .

(رك . اطاق بازرگانی)

۴۲۸ - اطاق صنایع و معادن

اطاقی است که برای کمك بتوسعه و پیشرفت امورصنایع وتشویق بهره برداری از معادن و بهبود محصولات صنعتی و معدنی داخلی و ترویج و شناساندن آنها در کشور و خارج و هم آهنگ کردن نظرات صاحبان صنایع و معادن و ایجاد همکاری آنان با یکدیگر وتنظیم وتسهیل ارتباط بین‌صاحبان صنایع ومعادن‌تأسیس شده و دارای شخصیت حقوقی و استقلال مالی‌است‌مادهٔ ۱-۱۱ تصویب نامهٔ ۴۲۲۷۰ مورخ ۲۶-۹-۴۱ هیأت وزیران .

۴۲۹ - اطبای عدلیه

اصطلاح قدیمی پزشك قانونی است (مادهٔ ۸۲ آئین دادرسی کیفری)

رك . پزشك قانونی .

۴۳۰ - اطراد

(بروزن ابتیاع) دراصول فقه عبارت‌است از قابلیت استعمال لفظ معین درچند نوع از معانی نزدیك بهم (که اندك تفاوت باهم دارند) بدون استمداد از قرینه . دراینصورت فهمیده میشودکه آن لغت در تمام آن معانی حقیقت است نه مجاز .

۴۳۱ - اطراف ضمان

(مدنی - فقه) در عقد ضمان ، ضامن و مضمون له و مضمون‌عنه را گویند .

۴۳۲ - اطفال

(فقه) جمع طفل و مرادف صغیر است . در مقابل طفل ، بالغ استعمال میشود . در اصطلاحات ذیل بکاررفته است :

۴۳۳ - اطفال‌طبیعی

یا Enfants naturels اطفال‌حاصل از زنا راگویند (رك . زنا) مرادف‌اولاد زنا است .

۴۳۴ - اطفال نامشروع

مرادف اطفال طبیعی است .

۴۳۵ - اطلاع نامه

اسم پاده‌ای از اخطاریه‌ها که مدلول‌آن عبارت است از اعلان رسمی امرمخصوص

مانند اطلاعنامهٔ مذکور در مادهٔ ۶۶۳ اصول محاکمات قدیم .

۴۳۶ - اطمینان عادی

(فقه) اطمینانی که در عرف وعادت قابل ترتیب اثر است ولوآنکه احتمال خلاف آن منتفی نباشد . سوای اطمینان عادی (شك و ظن) را در اصطلاح شك مینامند (مادهٔ ۱۳۱۵ ق-م)

در محاورات و زندگی روزمره مردم به اطمینان عادی بیشتر قناعت می کنند و اسم آنرا اطلاع و علم (بمعنی دانستن) میگذارند ولی اهل دانش وعلم میکوشند تا در مسائلی که نزد آنان مطرح میشود از این حد فراتر رفته وآنچنان یقین به مسألهٔ مورد نظرخود پیداکنند که احتمال خلاف ، ازنظرآنان منتفی باشد این وضع در تحقیقات علمی و نیزدر فصل خصومت و امور قضائی و انتظامی وتعقیب متهمان همیشه باید مورد توجه قرار گیرد .

حافظ گوید :

نه حافظ را حضور درس قرآن
نـه دانشمند را علم‌الیقینی

۴۳۷ - اظهارنامه

نوشته‌ای است که مطابق مقررات‌قانونی تنظیم میشود ووسیلهٔ قانونی بیان مطالب است و اظهاریه هم گفته میشود (مادهٔ ۷۰۹ آئین دادرسی مدنی)

۴۳۸ - اظهارنامهٔ ثبتی

ورقه‌ای است چاپی و رسمی که توسط مأمور دولتی مخصوص (بنام مأمورتوزیع اظهارنامه) پس از تنظیم صورت مجلسی شامل حدود و نوع ملك و مشخصات آن و مالك و امضاء کدخدا و ریش سفیدان محل ، بین متصرفان بعنوان مالکیت (مالکان) توزیع میشود مندرجات آن باید با صورت مجلس بالا مطابق باشد و شمارهٔ ملك هم باید در اظهارنامه درج شود. اظهارنامهٔ مذکوربه مالك ودرغیاب او بمستأجر یاکدخدای محل داده‌میشود و در دفتر توزیع اظهارنامه رسید اخذ میشود (ماده ۵ - ۶ آئین نامهٔ قانون ثبت و مادهٔ ۲۲ آئین نامهٔ قانون ثبت) .

۴۳۹ - اظهاریه

مرادف اظهارنامه است مادهٔ ۹۷۷ قانون مدنی (رك . اظهارنامه)

۴۴۰ - اظهر

(فقه) دو عبارت که مقصود گویندهٔ آنها صریح و قاطع نباشد ولی ظهور یکی از دیگری بیشتر باشدآنکه‌ظهورش بیشتراست اظهر وآنکه‌ظهورش کمتراست‌ظاهر بمعنی اخص نامیده میشود. ظاهر بمعنی‌اعم شامل ظاهر بمعنی‌اخص‌واظهرمی باشد. بطور کلی در علومی که فهم عبارات نقش مهمی‌بازی کند (مانند علم حقوق که قضات بمعنی عبارات قانون‌توجه دائم مبذول میدارند) درجات ظهورو خفاء معنی‌عبارات رااز اعلی به‌ادنی چنین‌تقسیم کرده‌اند : نص- اظهر - ظاهر - مجمل . اجمال یا عدم صراحت درمادهٔ سوم قانون‌آئین دادرسی مدنی مورد توجه مقنن واقع شده است . شناسائی‌عنوان‌های (نص - اظهر - ظاهر) این فائده را داردکه در موقع تعارض قوانین داخلی گاهی علاج منحصر است بترجیح یکی بردیگری در اینصورت اگر نص با اظهر معارض باشد نص مقدم است و اگر اظهر با ظاهر معارض باشد اظهر مقدم است .

اعاده

در لغت بمعنی برگردانیدن و از سر گرفتن است. در اصطلاحات ذیل بکار رفته است:

۴۴۱ - اعادهٔ اعتبار

بازگشت تاجر ورشکسته بموجب حکم دادگاه باعتبار بازرگانی خود بطریقی که حق فعالیت بازرگانی داشته باشد (مادهٔ ۵۶۱-۵۷۵ قانون تجارت) اعادهٔ اعتباردرفقه وجود ندارد و مفلس میتواند پس از اداء دیون اقدام بتجارت کند.

۴۴۲ - اعادهٔ حیثیت

Réhabilitation

بازگشت به اهلیتی که شخص بعلتی آنرا ازدست داده است شامل اعادهٔ اعتبارتاجر ورشکسته هم می‌شود لکن در اصطلاحات ما برای تاجراعادهٔ اعتبار و برای‌مجرم اعادهٔ حیثیت را بکار برده‌اند. اعادهٔ حیثیت از طریق محو مجازات و آثار محکومیت کیفری محقق میشود. اگر اعادهٔ حیثیت بموجب حکم دادگاه باشد آنرا اعادهٔ حیثیت قضائی نامند و اگر بموجب حکم قانون باشد آنرا اعادهٔ حیثیت قانونی‌می‌نامند (مادهٔ ۵۷۵ قانون تجارت)

۴۴۳ - اعادهٔ حیثیت قانونی

Réhabilitation Légal

(دادرسی کیفری) هرگاه بجهت گذشتن مدتی که قانون‌معین کرده وعدم محکومیت جدید جزائی بحکم قانون و بدون حکم محکمه حیثیت مجرم اعاده شود و اهلیتی راکه از دست داده بدست آورد این‌معنی را اعادهٔ حیثیت قانونی نامند.

در مقابل اعادهٔ حیثیت قضائی بکارمیرود.

۴۴۴ - اعادهٔ حیثیت قضائی

Réhabilitation Judiciaire

هرگاه‌اهلیتی‌راکه مجرم بعلت محکومیت جزائی ازدست داده از طریق صدورحکم دیگر باز یابد این معنی را اعادهٔ حیثیت قضائی نامند.

۴۴۵ - اعادهٔ دادرسی

(دادرسی مدنی) عناصر اعادهٔ دادرسی از این قرار است:

الف - درموضوع مورد ترافع حکم قطعی صادرشده باشد، خواه حکم قطعی مذکور حکم پژوهشی باشد یا در مرحلهٔ نخستین بطور قطعی صادر شده باشد (ماده ۵۹۱ آئین دادرسی مدنی)

ب - بطور استثناء و بجهات خاص قانونی اذن در اعاده و از سرگرفتن رسیدگی داده شده باشد.

ج - رسیدگی ماهوی تجدید و اعاده شود.

اعادهٔ دادرسی از طرق فوق‌العادهٔ شکایت از احکام است (سرفصل ماده ۵۲۱ آئین دادرسی مدنی)

۴۴۶ - اعادهٔ دادرسی اصلی

(دادرسی مدنی) مختص موردی است‌که درخواست‌کنندهٔ اعادهٔ دادرسی مستقلا درخواست اعادهٔ دادرسی‌کند (ماده۵۹۸ دادرسی مدنی)

رك. اعادهٔ دادرسی‌تبعی و طاری

۴۴۷ - اعادهٔ دادرسی تبعی

(دادرسی مدنی) هرگاه یکی ازطرفین دعوی نسبت به حکمی تقاضای اعادهٔ دادرسی کند دیگر میتواند در مقابل

آنشخص تا زمانیکه جریان اعادهٔ دادرسی پایان نیافته ازهمان حکم نسبت به محکومیت خود درصورت وجود یکی از جهات اعادهٔ دادرسی تبعاً درخواست اعادهٔ دادرسی کند هرچند که مدت مقرر برای اعادهٔ دادرسی نسبت باو منقضی‌شده باشد و این را اعادهٔ دادرسی تبعی نامند (مادهٔ ۶۰۸ دادرسی مدنی)

۴۴۸ - اعادهٔ دادرسی طاری

(دادرسی مدنی) مختص موردی است که در اثنای دادرسی حکم بطور دلیل ابراز شود و محکوم علیهی که حکم بضرر او ارائه شده نسبت بآن درخواست اعادهٔ دادرسی کند (مادهٔ ۵۹۸ دادرسی‌مدنی)

۴۴۹ - اعتبار

الف - صفت شخص مالدار. در همین معنی خرید از روی اعتبار، معامله از جهت اعتباراستعمال میشود دراین‌معاملات بایع بعلت ملائت مشتری بلافاصله از وی مطالبهٔ ثمن نمیکند مانند نسیه‌هائی که اشخاص بحسب اعتبار خود از دکانی می‌برند.

ب - التزام شخص (مخصوصاً بانکها) مبنی‌براینکه مبلغی وجه دراختیارشخصی که مورد اعتماد او است بگذارد.

ج - قرض بانکی و در همین معنی است: وام‌کشاورزی - وام صنعتی وغیره.

د - در قوانین محاسبات عمومی مراد از اعتبار وجوهی است که قبلا برای خرج معینی پیش‌بینی و بتصویب مقامات قانونی رسیده باشد (مادهٔ پنج قانون محاسبات عمومی مصوب ۱۰-۱۲-۱۳۱۲)

۴۵۰ - اعتبار اضافی

رك. اعتبار فوق‌العاده

۴۵۱ - اعتبار امر مختوم

(دادرسی‌مدنی) ارزش قضائی دعوئی است که منتهی بنظر نهائی دادگاه (در هر درجه) شده باشد یعنی دادگاه ختم دادرسی را اعلان نموده و نظرقطعی‌خود را داده باشد (رك. دعوی) مادهٔ ۱۵۵-۱۸۹ آئین دادرسی مدنی.

اعتبارامرمختوم غیر از قطعیت رأی است مادهٔ ۱۹۸ (شق چهارم) - ۵۱۹-۵۱۲ آئین دادرسی مدنی.

۴۵۲ - اعتبار بودجه‌ای

نصاب هزینه‌هائی که برای هدف معین در بودجه پیش بینی شده‌است.

۴۵۳ - اعتبار تعهد شده

(مالی) مقداری از اعتبارات که در ازاء کار و خدمتی که برای دولت انجام شده و یا در قبال اموالی که بتصرف دولت درآمده و خلاصه درمقابل دینی که برای دولت‌ایجاد شده قرارگرفته باشد (تبصرهٔ مادهٔ ۳۷ قانون محاسبات عمومی مصوب ۱۳۱۲)

۴۵۴ - اعتبار جدید

(مالی) در موارد ذیل اعتبار جدید (نسبت به اعتبار هزینه‌های سال‌کشور که در بودجهٔ سال پیش‌بینی شده‌است) تأمین میشود:

الف - هرگاه اعتبارپیش‌بینی شده تکافوی خرج پیش‌بینی شده را نکند.

ب - هرگاه در سال خرج فوق‌العاده پیش‌آید. در هردوصورت دولت لایحهٔ مخصوص برای تحصیل اعتبار جدید به پارلمان خواهد داد (مادهٔ هشت قانون محاسبات عمومی ۱۳۱۲)

۴۵۵ - اعتبار غیرمستمر

(مالی) اعتبار انجام عملی است از قبیل خریدکارخانه یا بنای عمارت و ساختمان وکشتی . اعتبارات غیر مستمر برای یك سال یا بیشتر قابل پیش‌بینی است و رقم خرج آن ممکن‌است بالسویه یاهرترتیبی که ازنظراحتیاج لازم باشددربودجه‌های سنوات مربوطه بدون اینکه تصویب آن در هر مرتبه لازم گردد پیش بینی شود . (مادهٔ۲۱ قانون محاسبات‌عمومی۱۳۱۲)

۴۵۶ - اعتبار فوق‌العاده

(مالی) اعتبار جدید (رك . اعتبارجدید) هرگاه برای احتیاج جدید باشد آنرا اعتبارفوق‌العاده نامند واگر برای‌تکمیل اعتبارات پیش بینی شده در بودجه باشد آنرا اعتباراضافی‌نامند (مادهٔ نهم قانون محاسبات عمومی ۱۳۱۲)

۴۵۷ - اعتبار قضیهٔ محکوم بها

مرادف اعتبار امر مختوم است (رك . اعتبار امر مختوم)

۴۵۸ - اعتبارگردان

مرادف تنخواه گردان است (مادهٔ سوم آئین نامهٔ رسیدگی به حساب‌ها شمارهٔ ۳۴۷۶/۲ مورخ ۲۲-۱-۲۶) رك . تنخواه گردان .

۴۵۹ - اعتبار متحرك

مرادف تنخواه‌گردان است (رك. تنخواه گردان)

۴۶۰ - اعتبار مستمر

(مالی) اعتباری‌که برای مخارج مستمر (برای جریان امور ادارات و مؤسسات دولتی) درظرف یك سال مالی لازم است از قبیل حقوق پرسنلی ، لوازم‌التحریر، سوخت و روشنائی و مانند اینها .

رك . اعتبار غیرمستمر

۴۶۱ - اعتبار موهوم

(جزا) اعتبار و اختیاری‌که شخص‌ندارد ولی از طریق مانورها و ظاهر سازیها طرف را معتقد بوجود اعتبار یا اختیاری (از حیث مالی یا غیرمالی مانند نفوذ و موقعیت اجتماعی‌موهوم) برای خودکند (مادهٔ ۲۳۸ قانون جزا)

۴۶۲ - اعتبارنامه

الف ـ در اصطلاح بانکی نوشته‌ای را گویندکه بانك بیکی از مشتریان خود می‌دهد تا اعتبار او را در نزد یکی‌از کارگزاران یا نمایندگان خویش معین کند Accréditif

ب ـ نوشته‌ای است که از طرف بانکی بشخص داده می‌شود و اعتبار آن شخص را معین می‌کند واو بهر بانکی‌که طرف حساب بانك اول است میتواند مراجعه کرده و برابر آن مبلغ دریافت دارد و مبلغ دریافت شده در ظهرآن ورقه نوشته میشود Lettre de crédit

ج ـ بنگرید « استوارنامه »

اعتراض

در لغت بمعنی منع و جلوکسی یا چیزی راگرفتن‌است . فرهنگستان‌لغت‌واخواهی را بجای آن نهاده است در اصطلاحات ذیل بکار رفته است :

۴۶۳ - اعتراض اصلی

(دادرسی مدنی) نوعی از اعتراض ثالث است (رك . اعتراض ثالث) که معترض ارتجالا اعتراض می‌کند یعنی بین او و

شخص معترض‌علیه قبل از این اعتراض، دعوائی طرح نشده باشد (مادهٔ ۵۸٤ دادرسی مدنی)
در مقابل اعتراض طاری استعمال میشود (رك . اعتراض طاری)

۴۶۴ - اعتراض امتناع از قبول یا نکول

اعتراضی است که بر اثر خودداری از نوشتن قبول ونکول از طرف تأدیه‌کنندهٔ برات هنگام رؤیت برات و سفته بعمل می‌آید(مادهٔ ۲۹۳-۳۰۹قانون تجارت)

۴۶۵ - اعتراض به اصل

رك . اعتراض به ثبت

۴۶۶ - اعتراض به ثبت

یعنی اعتراضی‌که ذینفع بضرر متقاضی‌ثبت ملك یا سایر امور قابل ثبت، می‌کند و شامل امور ذیل است :

الف - اعتراض به اصل - این اصطلاح را در ادارات ثبت اختصاص به اعتراضی داده‌اندکه معترض ، مورد تقاضای ثبت دیگری را عیناً ملك خود می‌داند

ب - اعتراض به حدود وحقوق - هرگاه معترض در مورد تقاضا کماً (مانند اینکه به حدود ملك مجاور در تقاضانامهٔ ثبت تجاوز شده باشد) یاکیفاً (مانند تجاوز بحق ارتفاق یا حق وثیقهٔ معترض ازطرف متقاضی ثبت) خود را ذینفع بداند اعتراض اوعنوان اعتراض بحدود وحقوق را دارد .

۴۶۷ - اعتراض به ثبت اختراع

هرگاه کسی تقاضای ثبت اختراعی راکند که دیگری آنرا عیناً اختراع خودداند یا آنقدر باختراع او شبیه باشدکه جدید بودن اختراع لاحق محرز نباشد میتواند به تقاضای ثبت اختراع وی اعتراض‌کند.
(مادهٔ ۱۶-۳۶ قانون ثبت علائم)

۴۶۸ - اعتراض به ثبت علامت

هرگاه‌کسی‌تقاضای ثبت‌علامت بازرگانی معینی را بکند و دیگری آنرا عین‌علامت ثبت شدهٔ خود داند یا آنرا شبیه علامت خود تشخیص‌دهد بطوریکه شباهت مذکور مصرف‌کنندگان عادی اجناس وی را به اشتباه اندازد میتواند به ثبت علامت او اعتراض کند (مادهٔ ۱۶ قانون ثبت‌علائم)

۴۶۹ - اعتراض به حدود و حقوق

رك . اعتراض به ثبت

۴۷۰ - اعتراض به حکم غیابی

شکایت از حکم غیابی را اعتراض به‌حکم غیابی‌گویند (مادهٔ ۱۷٤ آئین دادرسی مدنی)

۴۷۱ - اعتراض به رأی داور

(دادرسی مدنی) شکایتی که مدعی از دادگاه بموجب‌آن تقاضای صدورحکم به بطلان رأی داور را می‌کند (مادهٔ ٦٦٦ دادرسی مدنی)

۴۷۲ - اعتراض ثالث

نوعی شکایت و دعوی است‌که :
اولا - از طرق فوق‌العادهٔ شکایت‌ازاحکام و قرارها است .
(مادهٔ ۵۲۱ آئین دادرسی مدنی)
ثانیاً - شاکی باید از کسانی باشد که شخصاً یا توسط نماینده درمرحلهٔ دادرسی که منتهی‌به رأی‌شده است‌بعنوان‌اصحاب دعوی دخالت نداشته باشد (مادهٔ ۵۸۲ دارسی مدنی) دخالت بعنوان وکالت از اصحاب‌دعوی‌هم کافی است .
ثالثاً - قائم مقام اصحاب دعوی‌نمیتوانند

اعتراض ثالث کنند .
رابعاً ـ رأی مورد اعتراض باید مخل به حق شاکی باشد و فعلیت اخلال شرط نیست .

۴۷۳ ـ اعتراض ثالث اجرائی

هرگاه درحین اجراء یك اجرائیهٔ دادگاه یا اجرائیهٔ ثبتی و مانند آنها مالی بعنوان مال متعهد یا محکوم علیه یا مدیون توقیف شود و شخص ثالثی آنرا مال خود یا متعلق حق خود دانسته و بعمل اجراء معترض باشد این اعتراض را اعتراض ثالث اجرائی می‌نامند و اختصاص باموال غیر منقول یا اجراء حکم ندارد بلکه شامل اموال منقول و اجراء قرار هم می‌باشد.
(مادهٔ ۷۲۹ـ۷۳۰ قانون اصول محاکمات قدیم و ملاك آن)

۴۷۴ ـ اعتراض شخص ثالث

مرادف اعتراض ثالث است .
(رك . اعتراض ثالث)

۴۷۵ ـ اعتراض طاری

(دادرسی مدنی) نوعی از اعتراض ثالث است (رك . اعتراض ثالث) که یکی از طرفین دعوی بحکم یا قراری که سابقاً در یك دادگاه صادر شده و در اثنای دادرسی ، طرف دیگر برای اثبات دعوی خود بآن استناد کرده اعتراض کند.
(مادهٔ ۵۸۴ دادرسی مدنی)

۴۷۶ ـ اعتراض عدم تأدیه

اعتراضی است که براثر امتناع از پرداخت وجه در سررسید برات وسفته بعمل آید.
(مادهٔ ۲۹۳ ـ ۳۰۹ قانون تجارت)

۴۷۷ ـ اعتراض نکول

اعتراضی است که براثر نوشتن نکول از طرف تأدیه کنندهٔ برات و سفته در هنگام رؤیت بعمل می‌آید .
(مادهٔ ۲۹۳ ـ ۳۰۹ قانون تجارت)

۴۷۸ ـ اعتراضنامه

اظهار نامهٔ متضمن واخواست در مورد برات و سفته را گویند .
(مادهٔ ۲۹۳ ـ ۳۰۹ قانون تجارت)

۴۷۹ ـ اعتمادالدوله

رك . وزیر اعظم

۴۸۰ ـ اعراض

(مدنی ـ فقه) چشم پوشیدن مالك است ازمال خود. اعراض ازایقاعات است ومالك از سلطهٔ خود نسبت بمال خویش چشم می‌پوشد و بموجب این عمل ، آن مال جزء مباحات میشود وقابل تملك ازطریق حیازت است . اراضی بائر که مالك آنها از کشت و کار در آنها و عمران (بهر طریق) آنها چشم بپوشد (برای مدت نامعین) بصرف این عمل ازملکیت خارج نمیشود بلکه باید علاوه براین ، ازملکیت آنها هم چشم بپوشد فقط در این صورت باینگونه زمین‌ها بائر بلامالك گفته میشود و در واقع بائر دوقسم است بائر بامالك و بائر بلامالك . بائر غیر از موات است زیرا بائر سابقهٔ ملکیت دارد و موات باید سابقهٔ ملکیت معلوم نداشته باشد .

۴۸۱ ـ اعسار

(دادرسی مدنی) صفت غیر بازرگانی که بواسطهٔ عدم کفایت دارائی یا دسترسی نداشتن بمال خود قدرت پرداخت هزینهٔ دادرسی یا دیون خود را نداشته باشد

(مادهٔ یك قانون اعسار ۱۳۱۳/۹/۲۰)
رك . معسر اعسار به مفهوم قانون اعسار ۱۳۱۰ و۱۳۱۳ شامل مفهوم افلاس (بمعنی فقهی) هم هست و بهمین جهت منسوخ شدن پدیدهٔ افلاس موجب نسخ مادهٔ ۳۸۰ قانون مدنی نمیشود یعنی مدلول مادهٔ ۳۸۰ در مورد معسر کنونی هم جاری است و نظر مغایر این نظر درست نیست .

۴۸۲ - اعسار نسبت بضرر و زیان مدعی خصوصی

هر گاه کسی ضمن تعقیب جزائی بپرداخت مالی (غرامت یا ضرر و زیان شاکی خصوصی) محکوم شود و با گذشتن ده روز از تاریخ مطالبه نپردازد اگر مالی معرفی نکند و یا دسترسی باموال او نباشد بدرخواست دادستان (در مورد محکوم بدولت) و مدعی خصوصی (در مورد ضرر و زیان) در ازاء هر پنجاه ریال یکروز توقیف میشود ... (مادهٔ یك از مواد الحاقی بقانون آئین دادرسی کیفری مصوب ۱-۵-۳۷) چون غرامت یا ضرر وزیان مذکور بدل قانونی (یعنی حبس) دارد صدورحکم اعسارهم متقاضی اعسار را از توقیف مزبور مصون نمیکند بنابراین دعوی اعسارمذکورمحکوم به رد است زیرا دعوی لغو است .

۴۸۳ - اعلام

در لغت بمعنی آگاه کردن است . در اصطلاح بمعانی ذیل بکاررفته است :
الف - اعلام رأی که در قبال ابلاغ رأی دادگاه استعمال میشود و آن چنان است که متن رأی بسمع محکوم علیه درداد گاه رسانده شود .
ب - در علم درایه نوعی از طرق تحمل حدیث است (که شخص بوسیلهٔ آن طرق صلاحیت نقل حدیث را پیدا می کند) به این صورت که استاد (شیخ) به طالب نقل حدیث می گوید مندرجات این کتاب معین یا این روایت (یا روایات) را از فلان استاد (شیخ) روایت می کند یا از او شنیده است بدون اینکه بطالب مذکور بگوید تو آنها را از من روایت کن یا اذن در روایت آنها بتو دادم .

۴۸۴ - اعلامنامه

(حقوق بین‌الملل عمومی) نوشته‌ای که بموجب آن دو یا چند دولت در موضوع معینی روش مشترك خود را بطور رسمی بدول اعلام می کنند . هر گاه در حقوق داخلی یك اداره بخواهـد مطلبی را از طریق رسمی و کتباً باشخاص اطلاع‌دهد آن نوشته را اطلاعنامه و اظهارنامه می گویند(مادهٔ ۶۶۳ قانون اصول محاکمات قدیم)

۴۸۵ - اعلان

در لغت بمعنـی آشکارا ساختن است ، در اصطلاح بمعنی اظهارچیزی از طریق نشر در کتب و جرائد و رادیو و امثال آنها را گویند .
رك . آگهی

۴۸۶ - اعلان نوبتی

مرادف آگهی نوبتی است (رك . آگهی نوبتی)

اعمال

جمع عمل بمعنی کار است. دراصطلاحات ذیل بکار رفته است :

۴۸۷ - اعمال اداری دادگاه

Actes d' administration Judiciaire

تصمیم دادگاه که دارای خصوصیات ذیل باشد :

الف ـ متضمن بیان حقی نباشد .

ب ـ متضمن امریا نهی باشد خواه‌برای بکار بردن اختیاری ازاختیارات‌دادگاه باشد یا برای تضمین اجراء حقی از حقوق مسلم یکی از اصحاب دعوی مانند تعیین وقت رسیدگی فوری در روزتعطیل (مادهٔ ۷۷۵ دادرسی مدنی) ومانند تعیین مدت و مبلغ مذکور در مادهٔ ۷۲۹ دادرسی مدنی برای اجبار بانجام تعهد. دادگاه صادرکننده حق‌دارد بعداز صدور تصمیم اداری از آن عدول کند یا تغییر دهد و اعتبار قضیهٔ محکوم بها شامل آن نمیشود .گاهی از آن تعبیر به تصمیمات اداری دادگاه و احکام اداری دادگاه واوامر اداری دادگاه میشود .

۴۸۸ - اعمال تصدی

رك . عمل تصدی

۴۸۹ - اعمال حاکمیت

رك . عمل حاکمیت

۴۹۰ - اعمال حقوقی

جمع عمل حقوقی است(رك. عمل‌حقوقی)

۴۹۱ - اعمال شاقه

Travaux Forcés

(جزا) مجازات جرم جنائی که متوجه بدن محکوم است و منشأ ننگ ورسوائی او می‌باشد . این مجازات در فرانسهٔ کنونی بصورت انتقال‌محکوم بمستعمرات (برای تحمل مجازات‌درآن‌جا) درآمده است (مادهٔ ۱۳ قانون مجازات عمومی)

۴۹۲ - اعمال قضائی

این اصطلاح را بعضی از مؤلفان در ترجمهٔ اصطلاح Acte juridique بکاربرده‌اند که درست بنظر نمی‌رسد و ترجمهٔ صحیح آن اعمال حقوقی است که در قانون مدنی ما هم در آن قسمت که اقتباس‌ازحقوق خارجی شده کلمهٔ‌عمل حقوقی بکار رفته است .

(رك . عمل حقوقی)

عمل قضائی معنی دیگری دارد (رك . عمل قضائی)

۴۹۳ - اعمال نفوذ

Trafic d'influence

(قانون جزا) جرمی که عناصرآن عبارت است از :

الف ـ عمد

ب ـ روابط خصوصی با کارمندان دولت یا شهرداری یا مأموران بخدمات عمومی علیهذا توسل مرتکب این جرم ، بوسیلهٔ متقلبانه نیست بلکه توسل او ، بوسیله‌ای است واقعی .

ج ـ سوء استفادهٔ دارندهٔ این رابطهٔ خصوصی ازآن رابطه .

د ـ عملی که ازکارمند مزبور در نتیجهٔ اعمال نفوذ صادر میشود بر خلاف موازین قانونی باشد .

(قانون مجازات اعمال نفوذ ـ مصوب ۱۳۱۵)

بنابراین انجام دادن تقاضای مشروع اشخاص درشرائط بالا بدون رعایت‌نوبتی که مقرر است جرم اعمال نفوذ محسوب است . این جرم در تاریخ حقوق ایران مورد توجه قانونگذار بوده و در عصر

غازان در حقوق جزای عرفی جرم شمرده شد و مرتکبان این جرم در این عصر غالباً مغولان بوده‌اند.

۴۹۴ - اعیان

(مدنی - فقه) جمع کلمهٔ عین است و عین بمعنی مالی است که دارای جرم و ابعاد میباشد خواه وجود خارجی داشته باشد (مانند عقد بیع خانهٔ معین) خواه نداشته باشد مانند چند تن گندم در ذمه (درعقد بیع سلم). در صورت اخیر آنرا عین کلی نامند و در صورت اول آنرا عین معین گویند.

اعیان در مقابل منافع و حقوق (مانند حق خیار و شفعه واقاله) استعمال میشود (رك. عین)

۴۹۵ - اعیان مضمونه

(مدنی - فقه) اعیانی که انسان باختیار و رضا و یا بحکم الزامی قانون تکلیف و تعهد برد آن اعیان به مالك آنها پیدا کند (چنانکه کسیکه موقع مذاکرهٔ خرید مال منقولی آنرا بقصد وارسی برمیدارد متعهد است آنرا بمالك رد کند وضمان او ضمان عین است و آن عین مضمون است. غاصب هم ضامن رد عین است و هم چنین است مقبوض بعقد فاسد که جزء اعیان مضمونه است.) و درصورت تلف یا اتلاف یاتعذر رد عین باید بدل قانونی آنها را بمالك بدهند. در مورد ضمان اعیان بتراضی بین فقهاء اختلاف است (در اموال ذمی اختلاف ندارند) بعضی آنراصحیح می‌دانند وآنها که صحیح دانسته‌اند بعضی قائل بنقل ذمه‌اند و برخی قائل بضم ذمه بذمه که مضمون له بهریك می‌توانند رجوع کند.

۴۹۶ - اعیانی

در مقابل عرصه استعمال میشود وعرصه به زمین مملوك (زمینی که متعلق به مالکی است) گفته میشود و اعیانی، اموال غیر منقول موجوددر آن زمین را گویند مانند خانه - چاه - قنات - درختان - استخر شنا و غیره (مادهٔ ۹۴۷ قانون مدنی) استعمال کلمهٔ «اعیانی‌ها» از اغلاط است.

۴۹۷ - اعیانی زراعی

(اصلاحات ارضی) آنچه از اعیانی که زارع بعنوان زارع عرفاً در اراضی زراعتی که ملك غیر بوده ایجاد کرده باشد مانند خانهٔ مسکونی خود وانبار و طویله‌واشجار (مادهٔ ۳۱ قانون اصلاحات ارضی مصوب ۱۹ - ۱۰ - ۴۰)

۴۹۸ - اعیانی غیرمجاز

(اصلاحات ارضی) اعیانی که زارع بدون مجوزقانونی درملك غیر بوجود آورده باشد (مادهٔ ۲۳ قانون اصلاحات ارضی ۱۹ - ۱۰ - ٤۰ وتبصرهٔ مادهٔ ۲۵ همان قانون)

۴۹۹ - افتاء

(فقه) اظهار نظر در مسائل شرعی بوسیلهٔ کسی که در آنها صاحب نظر است. (یا ابان اجلس فی مسجد الکوفه وافت الناس - حدیث)

نظری را که شخص مزبور اظهار می کند فتوی نامند و شخص فتوی دهنده را مفتی گویند. مفتی در معنی مجتهد بکار می‌رود. اصطلاح مستنبط (بکسر باء) نیز بمعنی مجتهد است.

۵۰۰ - افتراء

(جزا) جرمی است که عناصر آن عبارت است از:

الف ـ اسناد امری به کسی بر سبیل حکایت. بنا براین اگر کسی بقصد انشاء وهتك حرمت بکسی بگوید : ای دزد ! مشمول افتراء نیست .
ب ـ امری که اسناد داده میشود جنایت یا جنحه باشد(مادهٔ ۲۶۹ قانون جزا)
ج ـ اسناد باید صریح و نسبت بیك یا چند نفر معین باشد ولی تصریح باسم ضرورت ندارد .
د ـ قصد اضرار به مجنیٌ‌علیه بنابراین صرف قصد در اسناد امر مذکور کافی نیست پس شکایت به محاکم مصداق افتراء نیست .
ه ـ اسناد امور مذکور بیکی از طرق مذکوردر قانون باشد (مادهٔ ۲۶۹قانون جزا) یعنی بوسیلهٔ اوراق چاپی یا خطی یا بوسیلهٔ انتشار اعلان یا بوسیلهٔ نطق در مجامع باشد .
و ـ اسناد دهنده اگرصحت امور منتسبه را در دادگاه صلاحیتدار اثبات کند از مجازات معاف است بنابراین اثبات آن در دادگاه از عناصر جرم افتراء نیست بلکه ازموجبات معافیت از مجازات است (مادهٔ ۲۷۰ ـ ۲۷۱ ـ قانون‌جزا)

رك . توهین

۵۰۱ ـ افراز

مرادف تقسیم است (رك. تقسیم)

۵۰۲ ـ (دعوی) افراز

دعوی شریك ملك مشاع بر شریك دیگر بمنظور تقسیم مال مزبور در صورت عدم تراضی بر تقسیم .
دعوی افراز بقرینهٔ تقابل بین « خواستهٔ مالی»وغیر آن درمادهٔ ۶۸۴ آئین‌دادرسی مدنی وشق سوم مادهٔ ۷۱ آئین‌نامهٔ قانون وکالت دعوی مالی است در دعوی افراز علی‌ای حال مالکیت متقاضیان افراز احراز میشود .

۵۰۳ ـ افشاء سر

(جزا) جرمی است که عناصر آن از این قرار است :
الف ـ اخبار ثالث از سر کسی بهروسیلهٔ کتبی یا شفاهی و مانند آنها .
ب ـ امری که بنابر کتمان آن است بدون جلب موافقت صاحب سر افشاء شود .
ج ـ مرتکب باید بمناسبت شغل خود محرم سرشده باشد از قبیل طبیب و قابله و غیره .
و ـ عمد مرتکب جرم
(مادهٔ ۲۲۰ قانون جزای عمومی)

۵۰۴ ـ افضاء

(فقه) موارد ذیل را گویند :
الف یکی شدن مجرای حیض و بول بر اثر مقاربت .
ب ـ یکی شدن مجرای حیض و غایط. وحدت مجرای بول وغایط صحیح نیست.

۵۰۵ ـ افعال

جمع فعل است که در اصطلاحات دقیق حقوقی در مقابل ترك استعمال میشود و جمع ترك و فعل را عمل گویند . در اصطلاحات ذیل بکار می‌رود :

۵۰۶ ـ افعال طبیعی (خارجی)

رك. افعال قضائی

۵۰۷ ـ افعال قضائی

هر عمل دماغی و نفسانی که قانون برای آن آثاری قائل شده باشد مانند ایجاد زوجیت و ایجاد ملکیت و اسقاط حق و انتقال حق و مانند اینها .

در مقابل افعال طبیعی (یاخارجی) بکار میرودمانند خوردن - خوابیدن - نشستن وغیره . رك . افعال مادی

۵۰۸ - افعال مادی

افعالی که ترتیب آثارحقوقی بر آنهاربطی بمیزان بستگی آن افعال بـا اندیشه و قصد و ادراکات فاعل آنها ندارد مانند اتلاف که حتی بدون عمد در قانون مدنی ایران موجب تکلیف بدادن خسارت است ومادهٔ یك لایحهٔ مسئولیت مدنی ۱۳۳۹ ناسخ مادهٔ ۳۲۸ قانون مدنی نیست زیرا اظهار تهیه کنندهٔ لایحهٔ مذکور (مشعر بر ارادهٔ نسخ مادهٔ مذکور از قانون مدنی) کافی در ناسخ بودن نیست بلکه ارادهٔ تصویب کنندگان آن لایحه درمجلس معتبر است و بدست آوردن این اراده و احراز آن میسر نیست و مصلحت جامعهٔ ایرانی هم در نسخ آن نمی‌باشد .

۵۰۹ - افلاس

(فقه - اصول محاکمات) صفت مفلس است (رك . مفلس) در قانون تجارت بجای افلاس (نسبت به غیر بازرگان) عنوان ورشکستگی بـکار رفته است در قانون مدنی هم گاهی عنوان ورشکستگی و افلاس از هم جدا شده است (مادهٔ ۱۲۶۵ ق.م)

۵۱۰ - اقارب

خویشاوندان را گویند (رك . اقرباء و قرابت)

۵۱۱ - اقاله

(مدنی - فقه) بهم زدن عقد لازم است بتراضی یکدیگر . وآنرا تفاسخ و تقایل نیز می‌نامند (مادهٔ ۲۸۳ ق.م)

اقامت

در لغت اقامت دریك مکان بمعنی ماندن مستمر و بلاانقطاع (بدون تعیین مدت) را گویند . در اصطلاحات ذیل بکار رفته است .

۵۱۲ - اقامت دائم

(بین‌الملل خصوصی) توقف‌ممتد بیگانه‌ای در خاك کشور دیگر بدون قصد مراجعت بکشور خود و یا رفتن بکشور ثالث .

۵۱۳ - اقامت موقت

(بین‌الملل خصوصی) هرگاه توقف بیگانه درخاك کشور دیگر بطور موقت باشد آنرا اقامت موقت نامند و در اصطلاح دیگر آنرا توقف گویند .

۵۱۴ - اقامتگاه

محلی که شخص در آن سکونت دارد و مرکز مهم امور او نیز در آنجا است . اگر محل سکونت شخص غیر از مرکز مهم امور او باشد مرکز امور او اقامتگاه محسوب است (مادهٔ ۱۰۰۲ قانون مدنی)

مرکز مهم امور عبارت است از محلی که شخص در آنجا از حیث شغل و کسب یـا خدمت قلمی یا نظامی و یا علاقهٔ ملکی اقامت دارد .

اقامتگاه شخصی حقوقی همانجا است که ادارهٔ شخص حقوقی آنجاست واگر ادارهٔ شخص حقوقی جدای از مرکز عملیات شرکت باشد نظر بجمع مواد ۱۰۰۲ قانون مدنی و ۵۹۰ - ۵۹۱ قانون تجارت و مادهٔ ۳۵ آئین دادرسی مدنی مرکز اصلی (یعنی محل ادارهٔ شخص حقوقی) اقامتگاه محسوب است .

۵۱۵ - اقامتگاه اجباری

اقامتگاهی که بطور استثناء و برخلاف اصل حاکمیت اراده در برگزیدن اقامتگاه، قانون بشخصی یا اشخاصی معین تحمیل کند مانند اقامتگاه زن شوهردار که تابع اقامتگاه شوهر است (مادهٔ ۱۰۰۵ قانون مدنی) واقامتگاه مأموران دولت درمحلی است که در آنجا مأموریت ثابت دارند (مادهٔ ۱۰۰۷ قانون مدنی)

درمقابل اقامتگاه اختیاری استعمال میشود رك . اقامتگاه اختیاری

۵۱۶ - اقامتگاه اختصاصی

مرداف اقامتگاه انتخابی است (رك . اقامتگاه انتخابی)

۵۱۷ - اقامتگاه اختیاری

اقامتگاهی که شخص برای مرکز مهم امور خود اختیار کند .

۵۱۸ - اقامتگاه اداری شرکت

مرادف است بااصطلاح مرکز اصلی شرکت (رك. مرکز اصلی شرکت)

۵۱۹ - اقامتگاه انتخابی

اقامتگاهی است که طرفین معامله یایکی ازآنها درضمن عقد برای اجرای تعهدات ناشی ازآن معامله یا ابلاغ اوراق دعوی و احضار واخطار در خارج از اقامتگاه حقیقی خود انتخاب کرده باشند (مادهٔ ۱۰۱۰ قانون مدنی)

۵۲۰ - اقامتگاه حقیقی

درمقابل اقامتگاه انتخابی استعمال میشود (مادهٔ ۱۰۱۰ قانون مدنی و مادهٔ ۹۹ آئین دادرسی مدنی)

رك . اقامتگاه انتخابی

۵۲۱ - اقامتگاه قراردادی

مرادف اقامتگاه انتخابی است (رك . اقامتگاه انتخابی)

۵۲۲ - (تعدد) اقامتگاه

حالت حقوقی شخصی است که بیش ازیك اقامتگاه حقیقی (رك. اقامتگاه انتخابی) داشته باشد .

۵۲۳ - اقامهٔ دعوی

(دادرسی) طرح دعوی درمرجع صلاحیتدار مدنی یا کیفری یا اداری (مادهٔ اول قانون ۲۷ - ۶ - ۱۳۲۲)

۵۲۴ - اقباض

(مدنی - فقه) رفع ید از موضوع معامله از طرف ناقل بنفع منتقل الیه بطوری که منتقل الیه بتواند هر نوع تصرف که بخواهد درآن بنماید (مرادف تسلیم است) قبض، فعل منتقل الیه است واقباض ، فعل ناقل چنانکه تسلیم فعل ناقل است وتسلم فعل منتقل الیه است (مادهٔ ۳۶۷ ق - م)

رك. تسلیم

۵۲۵ - اقتصاد Economie

نظم و ترتیب در هزینه‌ها در ادارهٔ یك خانه وخانواده که گاهی به‌اقتصادخانواده (در ترجمهٔ -Economie domesti que) تعبیر میشود .

۵۲۶ - اقتصاد اجتماعی

(معادل Economie sociale) علمی است که از ضرورت یك سازمان اداری بر مبنای سنجش عقل و اندیشهٔ نشرعدالت بحث می‌کنداین سازمان پایهٔ تمام روشهای اجتماعی علمی است . این

علم نه فقط از ثروت و منافع آن بحث می کند بلکه مزایای روابط قراردادی و شبه قراردادی یا قانونی (که افراد آن روابط رابرای زندگی آسان‌تری بوجود می‌آورند) را مورد مطالعه قرار میدهد و هدف آن کوشش برای تکمیل و بهبود زیستن در اجتماع است .

این اصطلاح در مقابل « اقتصادسیاسی » بکار می‌رود .

(رك. اقتصاد سیاسی)

۵۲۷ - اقتصاد سیاسی

(معادل Economie politique)
علمی است که از عوامل طبیعی اقتصاد برای تولید یا مصرف ثروت وتسلط بر موانع طبیعی بحث می کند.

۵۲۸ - اقدام

(فقه) قاعده‌ای است فقهی که مفاد آن این است : هر کس بضرر خود نسبت بمال خود اقدامی کند در مورد اقدام وی کسی بنفع او مسئولیت مدنی نداردچنانکه درمقبوض بعقد فاسد که مالك اذن درتصرف درمال خود را بطرف دیگرعقد داده است هر گاه مال مزبور بعدازقبض خود بخود تلف شود یاقبض کننده آنرا تلف کند یا منتقل بثالث نماید درمقابل مالك مسئولیتی نخواهد داشت زیرا مالك ازطریق اقباض مال خود (هر چند که درضمن عقد فاسد باشد)اقدام بضرر خود نموده است و قانون ازچنین کسی حمایت نمیکند. صحت این قاعده مورد اختلاف بین فقهاء است ونص خاصی درشرع مطابق آن دیده نمیشود .

۵۲۹ - اقدام احتیاطی

اقداماتی که برای جلوگیری از اتلاف اموال یابرای نگهداری حقوق بستانکار یابرای کشف حقیقت یك واقعه میشود.

۵۳۰ - (روز) اقدام

رك . روز

۵۳۱ - اقدامات تأمینی

(حقوق جزا) تدابیری است که دادگاه برای جلوگیری ازتکرارجرم (جنحه یا جنایت) دربارهٔ مجرمین خطرناك اتخاذ می کند (مادهٔ یك قانون اقدامات تأمینی مصوب ۱۲-۲-۴۳۹)

۵۳۲ - اقدامات تأمینی سالب آزادی

(حقوق جزا) این اقدامات عبارتند از نگهداری مجرمین مجنون ومختل المشاعر درتیمارستان مجرمین ـ نگهداری مجرمین بعادت درتبعیدگاه ـ نگهداری مجرمین بیکار و ولگرد درکارگاههای کشاورزی وصنعتی ـ نگهداری مجرمین معتاد باستعمال الکل ومواد مخدره ـ نگهداری اطفال درکانون اصلاح وتربیت اطفال (مادهٔ سوم قانون اقدامات تأمینی ـ مصوب ۱۲-۲-۳۹)

۵۳۳ - اقدامات تأمینی مالی

(حقوق جزا) این اقدامات عبارتند از ضبط اشیاء خطرناك ـ ضمانت احتیاطی ـ بستن مؤسسه (مادهٔ ۱۲ قانون اقدامات تأمینی ـ مصوب ۱۲-۲-۳۹)

۵۳۴ - اقدامات تأمینی محدودکنندهٔ آزادی

(حقوق جزا) این اقدامات عبارت است از ممنوعیت اشتغال به کسب یا شغل یا حرفهٔ معین ـ ممنوعیت اقامت درمحل معین ـ اخراج بیگانگان ازکشور (مادهٔ هشتم قانون اقدامات تأمینی ـ مصوب ۱۲-۲-۳۹)

۵۳۵ - اقرار

(مدنی-فقه) اقرار عبارت است از اخبار بحقی بنفع غیر و بزیان خود (مادهٔ ۱۲۵۹ ق- م) شخص اقرار کننده رامقر (بضم میم و کسر قاف وتشدید آخر) وکسیکه اقرار بنفع او شده‌است «مقرله» ومورد اقراررا «مقر به» گویند .

۵۳۶ - اقرار ابتدائی

رك . اقرارمترتب بردعوی

۵۳۷ - اقرار بدین

(مدنی - فقه) اقرارشخص مشعر برمدیون بودن او بدیگری. اگر طرف تصدیق کند مستحق دریافت دین است و اگر تکذیب کند اقرار بی‌اثر است ولی این تکذیب موجب سقوط طلب مقرله (اگر در واقع ونفس‌الامر بستانکار باشد) نمیشود زیرا تکذیب مذکوراخبار است واخبار موجب اسقاط حق (که محتاج بقصدانشاء است) نمیشود .

۵۳۸ - اقرار بر اثبات

(فقه) وآن اقراری است که مورد اقرار یك امروجودی باشد مانند اقراربوصول طلب .

۵۳۹ - اقرار بر نفی

(فقه) اقراری است که مورد اقرار ، یك امرعدمی باشد مانند اقرار به وقوع ابراء

۵۴۰ - اقرار بحق

(فقه) درمقابل اقرار به نسب استعمال میشود یعنی جز اقرار به نسب سایراقاریر را اقرار به‌حق نامیده‌اند (ماده ۱۲۷۳ قانون‌مدنی)

۵۴۱ - اقرار بعین

(مدنی - فقه) یعنی اقرارشخص مبنی بر تعلق عین معین بدیگری دراینصورت اگر طرف اورا تصدیق کند عین را خواهد گرفت واگر تکذیب کند اقرار بی‌اثر است اماعین مذکور بهرحال ملك مقر نخواهد بود ومعاملهٔ مجهول‌المالك باآن میشود.

۵۴۲ - اقرار بنسب

(مدنی - فقه) اقرارشخص مبنی بروجود رابطهٔ نسب بین اقرارکننده و مقرله (مادهٔ ۱۲۷۳ قانون مدنی)

۵۴۳ - اقرارخارج دادگاه

رك . اقرار در دادگاه

۵۴۴ - اقراردردادگاه

(دادرسی مدنی) اقرارهای‌ذیل‌را گویند:
الف - اقراردرحین مذاکره دردادگاه .
ب - اقراردریکی ازلوایحی که بدادگاه داده شده است . جزاین را اقرار در خارج دادگاه گویند(ماده ۳۶۶ دادرسی مدنی)

۵۴۵ - اقرارساده

(مدنی- فقه) اقرارغیرمرکب وغیرمقیدرا اقرارساده نامند .

رك . اقرارمرکب - اقرارمقید

۵۴۶ - اقرارشفاهی

درمقابل اقرار کتبی‌است‌وبه لفظ یا اشاره واقع میشود خواه دردادگاه باشد خواه خارج ازدادگاه (مادهٔ ۱۲۶۰ - ۱۲۷۹ قانون مدنی)

۵۴۷ - اقرارضمنی

اقراری‌که مدلول به‌دلالت تضمنی عبارت مقرباشد مثلا اگردر برابردعوی اجرت‌المثل ، خوانده مدعی پرداخت شوداین امراقرار ضمنی به‌مالکیت مدعی است و

نباید دلیل دیگری برمالکیت ازخواهان مطالبه کرد .

۵۴۸ - اقرار قاطع دعوی

(دادرسی مدنی) یعنی اقرار مدعی علیه باصل دعوی نه‌مقدمات‌مثبتهٔ دعوی‌وصدور سند مدرك دعوی ونظائراینها (مادهٔ ۶۲-۳۶۸-۴۷۶ آئین دادرسی مدنی)

۵۴۹ - اقرارکتبی

اقراری است که بموجب نوشتهٔ عادی یا رسمی صورت گیرد . مانند قید دین در دفاتر تجاری (مادهٔ ۱۲۸۱ قانون مدنی)

۵۵۰ - اقرارمترتب بردعوی

(مدنی - فقه) اقراریکه دراثناء دعوی و قبل ازصدورحکم‌صادرشده‌باشدوهیچگونه دعوی (اعم ازاکراه یا اشتباه) مبنی بر بی‌اعتباری‌آن اقرارپذیرفته نیست . سایراقاریررا اقرارمستقل واقرارابتدائی نامیده‌اند .

۵۵۱ - اقرارمرکب

(مدنی) اقراری است که دارای دوجزء مرتبط باشد مانند اینکه خوانده اقرار بگرفتن وجه ازخواهان کرده ومدعی رد آن شود این‌اقرارقابل تجزیه است(مادهٔ ۱۲۸۳-۱۲۳۴ قانون مدنی)

۵۵۲ - اقرارمستقل

رك . اقرار مترتب بردعوی

۵۵۳ - اقرارمقید

(مدنی) اقراری است که مقردرطی اقرار خود وصفی وعنوانی بآن میدهد که اثر حقوقی‌آنرا تغییر دهد مانند اینکه اقرار کند پولی ازطرف گرفته ولی بعنوان‌هبه. این اقرارقابل تجزیه نیست (مادهٔ ۱۲۸۲

قانون مدنی)

۵۵۴ - اقرباء

جمع قریب است وبپارسی‌آنرا خویش و خویشاوند گویند خواه قرابت سببی باشد خواه نسبی .

دراصطلاحات ذیل بکاررفته است :

۵۵۵ - اقرباء ابوینی

(مدنی - فقه) خویشاوندانی‌که باشخص ازطرف‌پدرومادرارتباط‌دارندمانندقرابت دوبرادرکه ازیك‌پدرومادربدنیاآمده‌اند.

۵۵۶ - اقرباء ابی

(مدنی - فقه) کسانیکه فقط از راه پدر خویشاوند هستند . مانند برادرپدری .

۵۵۷ - اقرباء امی

(مدنی - فقه) کسانیکه فقط ازطرف‌مادر خویشاوند شخص می‌باشند مانند برادر مادری .

۵۵۸ - اقرباء پدرومادری

مرادف اقرباء ابوینی است (رك . اقرباء ابوینی

۵۵۹ - اقرباء پدری

مرادف اقرباء ابی است (رك.اقرباءابی)

۵۶۰ - اقرباء رضاعی

(مدنی - فقه) کسانیکه بین‌آنها قرابت رضاعی هست ومشخصات قرابت رضاعی چنین است : الف - شیرزن مرضعه‌ازحمل مشروع حاصل شده باشد خواه نکاه دائم باشد خواه نه. حمل ناشی‌ازشبهه‌ملحق به حمل‌مشروع‌است ووضع حمل شرط‌نیست. ب - شیرمستقیماازپستان مکیده شده‌باشد. ج - یکشبانه‌روز لااقل یا۱۵ دفعه‌پی‌درپی

شیر کامل خورده باشد بدون اینکه دربین غذاهای دیگر یا شیر زن دیگر را خورده باشد .
د ـ شیر خوردن مذکور قبل از تمام شدن دو سال از تولد او باشد .
ه ـ مقدار شیر مزبور بشرح مذکور ازیك زن ویك شوهر باشد (مادهٔ ۱۰۴۶ قانون مدنی) وقتی که رضاع با این اوصاف حاصل شد بمنزلهٔ نسب است وقرابت ناشی ازچنین رضاعی درحکم قرابت نسبی است .
(ویحرم منه مایحرم من النسب) جز اینکه درنسب ناشی از رضاع فقط جانب پدر ملحوظ است یعنی اگر زن کودکی را شیردهد (که طفل اونیست) وآن شوهر (صاحب شیر) چند فرزند داشته باشد آن فرزندان همه برمرتضع حرامند وبرپدر مرتضع حرامند و بر برادران نسبی و رضاعی مرتضع حرامند وبراقرباء منتسب بمادر آن طفل (ازجهت قرابت نسبی نه رضاعی) نیز حرام میشوند . بنابر این شرائط مذکور درمادهٔ ۱۰۴۶ شرائطی است که باحصول آنها قرابت رضاعی حاصل میشود .

۵۶۱ ـ اقرباء مادری

مرادف اقرباء امی است (رك. اقرباء امی)

۵۶۲ ـ اقساطی

درمقابل معاملهٔ نقدی استعمال میشود ، معامله‌ای است که پرداخت عوض به چند قسط صورت گیرد .
رك . قسط

۵۶۳ ـ اقطاعات

(فقه) بکسر الف ، جمع اقطاعه است وآن قطعه‌ای است ازاراضی موات که امام یا نائب اودراختیار کسی می گذارد که او آن راموردانتفاع خود قراردهد. دراینصورت دیگران حق احیاء آنرا ندارند هرچند که صاحب اقطاعه اقدام به احیاء و بهره‌برداری نکند. زمین خراج (رك . زمین خراج) را نمیتوان به اقطاعه داد .
درهمین مورد اصطلاح تیول (با فرق مختصری) بکاررفته است.

۵۶۴ ـ اقل و اکثر

رك . متباینین

۵۶۵ ـ اقلیم

(فقه) در تقسیمات کشوری حقوق اسلام کوچکترین ناحیه را بلد و بزرگتر از آن را اقلیم می‌نامیدند. نظامی گوید:
ای بسا کوردل که ازتعلیم
گشت اقضی القضات هفت اقلیم

۵۶۶ ـ اکثریت

درلغت ، صفت کمی جمعیت بیشتر درمقابل جمعیت کمتر (که هردوجمعیت ازدریچهٔ عنوان واحد ملاحظه شوند) راگویند و مفهوم عرفی آن واضحتراست .
دراصطلاحات ذیل بکارمی رود :

۵۶۷ ـ اکثریت مطلق

نصف بعلاوهٔ یك عدد یك جمعیت اعم از حاضرین وغائبین . مثلا اگریك جمعیت صد نفر و حاضرین پنجاه و دونفر باشند اکثریت مطلق آن پنجاه ویك نفراست.

۵۶۸ ـ اکراه

(مدنی ـ فقه) عملی است تهدیدآمیز از طرف کسی (خواه اوطرف عقدی باشد یا نباشد) نسبت بدیگری بمنظور تحقق بخشیدن عمل حقوقی (فعل ـ ترك) موردنظراکراه کننده (مادهٔ ۲۰۲ قانون مدنی) . عناصر

اکراه عبارت است از :

الف ـ عمل آمیخته به‌تهدید ازطرف‌شخص حقیقی یاحقوقی برای تحقق بخشیدن‌یك عمل حقوقی اعم ازعقد یا ایقاع یا غیره (مانند اقراروشهادت) خواه عمل مذکور (عمل تهدیدآمیز) بسیط باشد یا مرکب ازچند عمل باشد .

ب ـ وعید بآن عمل مؤثردرشخص با شعور باشد باشعوریعنی عاقل‌رشید. تأثیرمذکور تأثیرنوعی است و لذا مادهٔ ۲۰۲ قانون می گوید بنحویکه عادتاً قابل تحمل نباشد (نوعی درمقابل شخصی است)

ج ـ تأثیرنوعی اکراه بشرح بالا بحسب اصناف مختلف تهدید شوندگان (از جنبهٔ سن وشخصیت واخلاق وجنس) فرق‌میکند (مادهٔ ۲۰۲ قانون مدنی)

د ـ نتیجهٔ اکراه باید بصورت وجود بیم خطر وضرردرجان یامال یاعرض‌خود یاخویشاوندان نزدیك باشد ونزدیکی خویشاوند بمفهوم عرفی‌ملاك است‌وتردید دراحرازعرف مذکور مرجعش بتردید در تحقق اکراه است‌دراینصورت اصل صحت عمل حقوقی است .

ه ـ لازم نیست اکراه کننده وشونده‌طرفین یك عقد باشند(درمواردیکه موضوع‌اکراه عقداست) مادهٔ ۲۰۳ قانون مدنی

و ـ میزان تهدید باید بقدری باشدکه در عقودوایقاعات قصد انشاء را سلب نکند و درامثال اقراروشهادت قصد راسلب‌ننماید والا اجبار محقق میشود زیرا عقد مکره غیرنافذاست (مادهٔ ۲۰۳ـ۱۰۷۰ قانون مدنی)وعقدی که درآن قصد انشاء نباشد باطل است (مادهٔ ۱۹۰ قانون مدنی)

ز ـ شخص تهدید شده علم بعدم توانائی تهدیدکننده در اجراء تهدید نباید داشته باشد اگراین علم را داشته باشد تهدید محقق نمیشود (مادهٔ ۲۰۵ قانون مدنی)

ح ـ تهدیدکننده باوجود شرایط‌بالانباید ازمقامات قانونی (درحدوداختیار) باشد (مادهٔ ۲۰۷ قانون مدنی)

(جزا) تأثیرنیروی‌خارج ازشخص‌مجرم بطوریکه‌مقاومت مجرم درمقابل آن عادتاً مقدور نباشد (مادهٔ ۴۱ قانون مجازات عمومی)

۵۶۹ ـ اکل‌مال بباطل

(فقه ـ مدنی) وآن عبارت است از اینکه مال‌کسی بدون مجوزقانونی بدیگری منتقل شود یا دراختیار اوقرار گیرد در فقه این امررا تحت اصطلاح (اکل‌مال بباطل) بیان میکنند وآنرا ازمدلول آیهٔ « لاتاکلوا اموالکم بینکم بالباطل.... » گرفته‌اند. در اصطلاحات جدید از همین معنی تعبیر به «دارا شدن بدون جهت» و گاهی تعبیر بدارا شدن غیر عادلانه شده است .

۵۷۰ ـ آگهی

اعلان ونوشته‌ای است‌که خبر تازه‌ای را بخوانندگان بدهد Avis

دراصطلاحات ذیل بکاررفته است :

۵۷۱ ـ آگهی اختصاصی

رك ـ تحدید حدود (تجدیدتحدیدحدود)

۵۷۲ ـ آگهی الصاقی

(ثبت اسناد واملاك) آگهی است که‌مطابق مقررات ثبتی بایدعلاوه‌برانتشاردرجرائد درموعد معین به اماکن معین الصاق شود چه درامورا‌ملاك‌باشد (مادهٔ ۱۱قانون‌ثبت ـقسمت الحاقی مورخ ۳-۱۲-۳۷ و مادهٔ

۵۴ آئین‌نامهٔ قانون ثبت) چه در امور اسناد (مادهٔ ۸۵-۸۶ آئین‌نامهٔ اجراء قانون ثبت)
اسم دیگر آن آگهی پشت سفید است.

۵۷۳ - آگهی الصاقی اجرائی

آگهی اجرائی (دراجرای اسناد رسمی) که باید مطابق مواد ۸۵-۸۶ آئین‌نامهٔ اجراء الصاق شود.

۵۷۴ - آگهی الصاقی تحدیدی

آگهی تحدیدی که مطابق مادهٔ ۵۴ آئین نامهٔ قانون ثبت و بخشنامه‌های آن باید الصاق شود.

۵۷۵ - آگهی الصاقی نوبتی

آگهی نوبتی که مطابق مادهٔ ۱۱ قانون ثبت الصاق میشود.

۵۷۶ - آگهی پشت سفید

مرادف آگهی الصاقی است (رك. آگهی الصاقی)

۵۷۷ - آگهی تجدید تحدید حدود

یا آگهی اختصاصی: آگهی است که برای تجدید تحدید حدود بعلت مذکور در مادهٔ ۱۵ قانون ثبت صورت می گیرد.
رك. تحدید حدود (تجدید تحدید حدود)

۵۷۸ - آگهی تحدید حدود

مرادف آگهی تحدیدی است (رك. آگهی تحدیدی)

۵۷۹ - آگهی تحدیدی

یا آگهی مادهٔ ۱٤ قانون ثبت ۱۳۱۰ اعلانی است که بموجب آن مالك ومجاوران ملك معین برای تعیین دقیق حدود ملك یا املاك معین برای وقت معینی دعوت شوند.
(رك. تحدید حدود)

۵۸۰ - آگهی تعیین حدود

مرادف آگهی تحدیدی است (رك. آگهی تحدیدی)

۵۸۱ - آگهی مادهٔ چهارده

مرادف آگهی تحدیدی است (رك. آگهی تحدیدی)

۵۸۲ - آگهی ماده ده

دراصطلاحات ثبتی آگهی ماده دهم قانون ثبت ۱۳۱۰ راگویند که بموجب آن قبل ازاقدام به ثبت عمومی (اجباری) هر ناحیه حدود ناحیهٔ مزبور و اینکه املاك واقع درآن ناحیه باید به ثبت برسد بوسیلهٔ اعلان در روزنامه باطلاع همگان میرسد (مادهٔ ۲۵-۵۸ آئین‌نامهٔ قانون ثبت)

۵۸۳ - آگهی مادهٔ نه

در اصطلاحات ثبتی آگهی مادهٔ نهم قانون ثبت ۱۳۱۰ راگویند که بموجب آن وزارت عدلیه حوزهٔ هراداره یادائرهٔ ثبت را بچند ناحیه تقسیم کرده و به ثبت اجباری کلیهٔ اموال غیر منقول در هر ناحیه اقدام می کند (مادهٔ پنجم آئین‌نامهٔ قانون ثبت)

۵۸۴ - آگهی مادهٔ یازده

مرادف آگهی نوبتی است (رك. آگهی نوبتی)

۵۸۵ - آگهی نوبتی

(ثبت) یا آگهی مادهٔ ۱۱ قانون ثبت که بموجب اصلاحی این ماده درسال ۱۳۳۷ در دو نوبت و بفاصلهٔ سی روز منتشر میشود (مادهٔ چهار از مواداصلاحی سال ۳۷) مادهٔ ۵۲ - ۵۳ - ۵۵ - ۵۶ - ۵۹ - ۶۰ - ۸۶ آئین نامهٔ قانون ثبت)

۵۸۶- آلت

درلغت وسیلهٔ کار و ابزار کار را گویند. در اصطلاحات ذیل بکار رفته است :

۵۸۷ - آلت قتاله

وسیله‌ای که باتوجه بمورد‌استعمال (مانند کوبیدن قندشکن بموضع‌ضیفی ازسر که کشنده باشد) و یا ذاتاً (مانند تفنگ و شمشیر)ویاباتوجه بخصوصیات ومشخصات مزاجی مجنی‌علیه ابزاروآلت کشنده‌تلقی شود (مادهٔ ۱۷۱ قانون جزا) معذالك جوارح‌فاعل‌قتل‌آلت قتاله شمرده نمیشود وبایدآلت،مستقل ازوجود فاعل‌قتل‌باشد.

۵۸۸ - التزام

(فقه ـ مدنی) مرادف تعهد و مرادف تعهدکردن است ـ اولی بمعنی اسم مصدر است و دومی بمعنی مصدری (مادهٔ ۲۳۹ قانون مجازات عمومی)

۵۸۹ - (وجه) التزام

(مدنی) وجهی‌است که درقرارداد بتراضی طرفین مقرر می‌شود (تبصرهٔ دوم مادهٔ ۳۴ قانون ثبت)

وجه‌التزام گاهی‌فقط‌بمنظورتأمین‌خسارت عدم انجام‌تعهد یا تأخیر آن‌مقررمی‌شود و گاهی طبیعت آن طبیعت خسارت نبوده بلکه بـرای توثیق و استواری انجام قرارداد می‌باشد و گاهی هردو حیثیت‌در آن دیـده میشود (مادهٔ ۷۱۹ آئین دادرسی مدنی)

(فقه) وجه التزام در فقه اصطلاح خاصی ندارد ونظرفقهاء برتحریم‌آن است زیرا آنرا «اکل‌مال بباطل» میدانند . صدق باطل بر وجـه التزام بطور کلی وجهی ندارد .

۵۹۰ - التقاء ختانان

رك . حشفه

۵۹۱ - الزام

(مدنی) درلغت بمعنی اجبار است ومعنی اصطلاحی نداشته ولی مقنن قانون مدنی ایران اشتباها آنرا بجای التزام و تعهد و معادل کلمهٔ خارجی Obligation (ضمن اقتباس از قانون مدنی فرانسه) بکار برده است بدون اینکه توجه کند که مدتها پیش ازاو علماء حقوق بجای اصطلاح‌خارجی‌مزبور کلمهٔ تعهد والتزام را بکار برده‌اند .

۵۹۲ - الزام بدون قرارداد

(مدنی) تعهد ممکن است ناشی از عقد باشد مانند تعهد ناشی از مادهٔ ۱۰ قانون مدنی و ممکن است ناشی از عقد نباشد مثلا اگرکسی پنجرهٔ‌خانهٔ‌کسی رابشکند قانون رأساً وعلیرغم ارادهٔ او بـرای او تعهد ایجاد کرده که عبارت است از پرداخت خسارت بصاحب پنجره (مادهٔ ۳۰۱ ببعد قانون مدنی) دومی را الزام بدون قرارداد نامیده‌اند .

۵۹۳ - الزام قانونی

رك . حکم تکلیفی

۵۹۴ - آمار

مرادف احصائیه است (رك. احصائیه)

۵۹۵ - امارت

(فقه) مفهوم آن نزدیك به مفهوم«ولایت ولات» است باصطلاح اخیر « اصطلاح «امیر» مراجعه شود .

۵۹۶ ـ امارت جهاد

(فقه) یك منصب نظامی بود که بموجب آن امیرجهاد درنگهداری لشکروصدور فرامین جنگ و ادارهٔ امور جنگ و بستن پیمان‌صلح‌وتقسیم‌غنائم‌اقدام‌مینمود.

۵۹۷ ـ امارت خاصه

(فقه) امیر در امارت خاصه همهٔ شرایط امیر در امارت عامه را دارا است جز اینکه تصدی بامر دادرسی نمی‌توانست کرد و در گرد آوری خراج وزکات مداخله نمی‌نمود ولی احکام محاکم را او اجراء می‌کرد وادارهٔ امور مردم از قبیل حفظ نظم و امنیت و عمران حوزهٔ مورد مأموریت در عهدهٔ وی بود .

۵۹۸ ـ امارت عامه

(فقه) امیر در امارت عامه تمام شرایط وزیر تفویض را دارا بوده و امور ذیل در صلاحیت ذاتی وی بود :

الف ـ دادرسی

ب ـ نگهداری لشکر و تعیین حقوق افراد ارتش

ج ـ گرفتن خراج از اراضی خراج وزکات

د ـ اجراء قانون درحوزهٔ‌مأموریت‌خود

ه ـ استخدام‌مأموران لازم‌بمنظورجریان دادن امور عمومی

و ـ جهاد با اذن امام(درولایات مرزی) وتقسیم غنائم

ز ـ اعزام حاجیان و تمشیت امور آنان

ح ـ امامت جمعه وجماعت

۵۹۹ ـ اماره

(فقه) هرچیزی که :

اولا ـ جنبهٔ کاشفیت و حکایت از چیز دیگری را داشته باشد مانند تصرف که ظاهراً حکایت از مالکیت درشیئی مورد تصرف میکند (قاعدهٔ ید)

ثانیاً ـ کاشفیت مزبور قطعی نبوده بلکه ظنی باشد (مانند تصرف)

ثالثاً ـ قانونگذار کاشف مزبور را مورد توجه قرارداده وآنرا وسیلهٔ اثبات قرار دهد (مانند مادهٔ ۳۵ ق ـ م)

چنین چیزی را اصطلاحا اماره گویند (نسبت بموضوعات احکام)

رك . موضوع حکم

* نسبت بخود احکام ، آنرا دلیل ـ دلیل اجتهادی ـ دلیل فقاهی گویند .

بنظر برخی ازدانشمندان فقه‌همهٔ امارات شرعی در حقیقت از عرف وعادت گرفته شده است و شارع آنها را امضاء کرده است (جزء چهارم فوائد الاصول نائینی صفحهٔ ۱۸۷ سطر ۱۱)

(مدنی ـ آئین دادرسی مدنی) اماره عبارت از اوضاع و احوالی است که بحکم قانون یا در نظر قاضی دلیل برامری شناخته شود (مادهٔ۱۳۲۱ق ـ م) اولی را امارهٔ قانونی و دومی را امارهٔ قضائی نامند. اماره با فرض قانونی فرق دارد (رك . فرض قانونی)

۶۰۰ ـ امارهٔ قانونی

(آئین دادرسی مدنی) اماره‌ای است که قانون‌آنرا دلیل برامری قرارداده باشد مانند امارهٔ مذکوردرمادهٔ۳۵ قانون‌مدنی (مادهٔ ۱۳۲۲ ق ـ م)

۶۰۱ ـ امارهٔ قانونی مطلق

(آئین دادرسی مدنی) اماره‌ای است که قانون بافراد اجازه نمیدهدکه خلاف‌آن را اثبات‌کنند (مانند قاعدهٔ الولدللفراش

مادهٔ ۱۱۵۹ ـ ق ـ م)
ازاشتباهات قانونگذارمدنی ما این است که این نوع اماره‌رادرتعریف امارهٔقانونی درماده ۱۳۲۲ ق ـ م پیش بینی کرده است ولی درمادهٔ ۱۳۲۳ ق ـ م آنرا بطورضمنی طرد کرده‌است. این نقیصه راعملاً دادرسان دادگاهها جبران کرده‌اند .

۶۰۲ ـ امارهٔ قانونی نسبی

(آئین دادرسی مدنی) امارهٔ قانونی نسبی اماره‌ای است قانونی که‌خود قانون بافراد اجازه‌داده‌است که‌درصورت‌حاجت، خلاف آنرا اثبات کنند مانند مدلول مادهٔ ۳۵ ق‌ـم (مادهٔ ۱۳۲۳ق‌ـم)
درمورد شك بين نسبی‌بودن یامطلق‌بودن امارهٔ قانونی بایدمورد شك را امارهٔنسبی تلقی نمود. ازاین قاعده تعبیر به « اصل نسبی بودن امارات قانونی» کرده‌ایم .

۶۰۳ ـ امارهٔ قضائی

(آئین دادرسی‌مدنی)عبارت‌است‌ازاوضاع واحوالی‌که نوعاً صحت اظهارات یکی ازطرفین دعوی رابرساند وآن‌درصورتی حجت است که قوی و موجه باشد (مادهٔ ۱۳۲۴ قانون‌مدنی ومادهٔ ۷ قانون‌شهادت وامارات‌مصوب سال ۱۳۰۸)ونباید بسیط باشد بلکه باید مرکب ازچند امرباشد (قانون شهادت وامارات سال ۱۳۰۸)

۶۰۴ ـ اماکن عمومی

(جزا) امکنهٔ معدبرای پذیرائی جماعت کثیرازيك صنف یا اصناف مختلف وبرسه قسم است :
الف ـ مکان عمومی بالذات‌مانند مسجد.
ب ـ مکان‌عمومی‌بالعرض یعنی برای‌مکان عمومی ساخته نشده ولی استفادهٔ مکان عمومی ازآن شود مانند خانه‌ای که برای کار مدرسه اجاره و اختصاص داده شده باشد.
ج ـ مکان عمومی بحسب تصادف مانند خانه‌ای که دچار حریق شده ودرآن باز وخلق کثیر بداخل آن راه یافته‌باشند.
وجود جمع کثیرشرط صدق مکان عمومی نیست بنابراین دکان‌خالی‌ازمشتری‌مفتوح مکان عمومی است .
رك . مجامع عمومی

۶۰۵ ـ امام

رك . امامت

۶۰۶ ـ امام اصل

مرادف امام است (رك . امامت)

۶۰۷ ـ امام مسلمین

مرادف امام است (رك . امامت)
ذاك‌الی‌امام‌المسلمین‌ان‌صام صمناوان‌افطر افطرنا (حدیث) یعنی این‌کار درصلاحیت امام مسلمانان است اگرروزه گیرد روزه گیریم و اگرافطار کند افطار کنیم.

۶۰۸ ـ (سهم امام)

(فقه) نصف خمس را گویند (رك.خمس)

۶۰۹ ـ امامت

(فقه) درحقوق اساسی اسلام عبارت‌است ازجانشینی‌رسول اکرم(ص) درجمیع‌امور شرعی (سیاسی‌ـ‌اجتماعی‌ـ‌دینی)
اصطلاح خلافت مرادف اصطلاح بالا است شخصی‌که بمقام امامت می‌رسد اورا امام (امام مسلمین) یا خلیفه می‌نامند .

۶۱۰ ـ امان

(فقه) دادن‌تأمین جانی‌ومالی بدشمن‌بطور موقت یا مطلق یا دائم بموجب پیمانهای

مخصوص .
ودراصطلاحات ذیل بکار رفته است :

۶۱۱ - امان مؤبد

(فقه) امان ناشی ازعقدذمه (رك. عقدذمه) را گویند .

۶۱۲ - امان مطلق

(فقه) هریك از کفار بموجب مقررات اسلام می‌توانند ازخاك خود بعنوان تجارت یا سفارت یاسیاحت وحاجت دیگر باذن دولت اسلام یاباذن یکی ازمسلمین وارد قلمرو اسلام شده وبطورمطلق درآن اقامت کنند این امان را امان مطلق گویند .
کافری که ازاین نوع ازامان استفاده می‌کرد اصطلاحاً مستأمن نامیده می‌شد. ومستأمن درمقابل معاهد بکارمی‌رفت (رك. مهادنه) امان مطلق درمقابل امان موقت و امان مؤبد استعمال می‌شود .

۶۱۳ - امان موقت

(فقه) امان ناشی ازمهادنه است (رك . مهادنه)

۶۱۴ - امانت

الف ـ مال مورد ودیعه را گویند .
ب ـ هرمالی که بوسیلهٔیکی ازعقودامانی ویابحکم قانون بصورت امانت دریدکسی باشد مانند مال مورد مضاربه که در دست مضارب امانت است .

۶۱۵ - امانت شرعیه

(مدنی ـ فقه) هرگاه شخصی باذن قانون مال غیر را برای حفاظت و نگهداری تحت تصرف خود قراردهد این امانت را امانت شرعیه وامانت قانونی (درمقابل امانتی که ازطریق توافق مالك وامین بعمل آمده است وبه‌آن امانت مالکانه گفته میشود) نامیده‌اند.

۶۱۶ - امانت قانونی

مرادف امانت شرعیه است (رك . امانت شرعیه)

۶۱۷ - امانت مالکانه

رك . امانت شرعیه

۶۱۸ - امانت معاوضی

(مدنی-فقه) امانتی که باستناد یك عقد معاوضی بالضروره محقق‌شده باشدچنانکه اجاره یك عقدمعاوضی است‌وعین‌مستأجر‌ه نزدمستأجرامانت معاوضی است یا پارچه نزد خیاط که برای دوختن لباس داده میشودامانت معاوضی‌است‌یامبیع‌پس ازبیع نزد بایع(قبل‌ازقبض) امانت‌معاوضی‌است.

۶۱۹ - امانت‌دار

(مدنی) کسیکه مال دیگری برسم امانت بنحوی ازانحاء نزد اواست . اصطلاح معروف‌آن امین است .

۶۲۰ - امانت‌گذار

(مدنی) کسیکه‌مالی رانزد دیگری‌باامانت میگذاردمرادف‌مودع (بضم اول) است.

۶۲۱ - امبارگو Embargo

(بین‌الملل عمومی) ضبط کشتی‌های دولت خصم بلافاصله پس از اعلان جنگ که در بنادرکشورضبط کننده متوقف باشند. این کارامروزه متروك‌است‌ومهلتی‌برای‌خروج داده میشود .

۶۲۲ - امت

(فقه) مرادف ملت در اصطلاحات حقوق جدید ایران می‌باشد (رك . ملت)

۶۲۳ - امتیاز

اختصاص شخص به داشتن حق یا حقوق

معین مانند امتیاز استخراج نفت یا امتیاز کشیدن خط آهن یك منطقه ومانند اینها. دارندهٔ امتیاز هرگاه درمقابل اخذ امتیاز بموجب قرارداد مالی بدهندهٔ امتیاز بدهد آن مال را حق‌الامتیاز نامند (مادهٔ ششم قرارداد نمونه برای امتیاز استخراج معادن مصوب ۲۶-۱-۱۸)

۶۲۴ - آمر

کسیکه حق‌العمل کار بدستور او کارمیکند (مادهٔ ۳۵۷ قانون تجارت).

۶۲۵ - امر

(فقه) مطالبهٔ فعل که ارتکاب آن راجح باشد از طرف کسیکه خود را بالاتر از طرف میشمرد و این دو قسم است امروجوبی - امر ندبی.

در اصطلاحات حقوق کنونی امر دستور الزامی قانونی است و امرندبی ازمفهوم حقوق خارج است ودرقلمرو اخلاق وارد میشود.

۶۲۶ - امر آمر قانونی

آمر قانونی کسی است که بحکم قانون، صلاحیت صدوردستوری را بکسی که تحت امراواست دارا باشد (مادهٔ ۸۴ - ۱۲۹ قانون جزا) ولی امرآمر قانونی ممکن است خارج ازصلاحیت اوهم صادرشود و درعین‌حال مأمور قانونی مجبور باطاعت باشد (مادهٔ ۸۴ قانون جزا) چنانکه‌مادهٔ نهم‌قانون‌استخدام کشوری ۱۳۰۱ می گوید «هیچیك ار مستخدمین نمی‌توانند احکام مقامات مافوق را که بر خلاف قوانین موضوعه باشد اجرا نمایندمگر اینکه مقام مافوق مسئولیت آنرا کتباً عهده‌دارشود.»

۶۲۷ - امرمعاملی موجب ضمان

(فقه-مدنی) هرگاه‌کسی بدیگری دستور انجام کاری را بدهدکه عرفاً برای آن عمل اجرتی باشد و یا آن شخص عادتاً مهیای آن عمل باشد این امر را فقهاء «امر معاملی موجب ضمان» دانسته‌اند قانون مدنی‌درمادهٔ ۳۰۷- ۳۳۶ ازهمین نظرپیروی کرده است‌چون‌فقهاء غالباً لفظی بودن ایجاب و قبول را شرط تحقق عقد دانسته‌اند وهرعقد اجاره‌راهم‌لازم‌میدانند موضوع مادهٔ ۳۳۶ ق.م را از مفهوم عقد اجاره خارج کرده و آنرا جزء ضمانات (مسئولیت مدنی) دانسته‌اند و حال اینکه قانونگذار مدنی که در تعریف عقد مادهٔ ۱۸۳ ق.م را مبنی قرارداده وعقود را تشریفاتی نمیداند دلیلی ندارد که مدلول مادهٔ۳۳۶ق.م‌را ازماهیت‌اجاره‌خارج کند مگر اینکه عقد اجاره را بطور کلی لازم دانسته باشد وچون مورد بحث در حقیقت قسمی اجارهٔ جائز است مجبور شده است آنرا داخل درضمانات نماید وحال‌اینکه دلیلی نیست که هر اجاره‌ای لازم باشد (رك. اباحهٔ منافع بعوض)

۶۲۸ - امر ندبی

(فقه) امری است که ترك آن مرجوح و اطاعت ازآن راجح است.

۶۲۹ - امر وجوبی

(فقه) امری‌است که‌ترك آن جائز نمی‌باشد در مصداق مشتبه امر وجوبی و امرندبی نمی‌توان امررا وجوبی تلقی نمود.

۶۳۰ - امرنامه

درپاره‌ای ازجرائم دادگاه‌بدوی میتواند بتقاضای دادستان و قبل از تشکیل جلسهٔ

رسیدگی برطبق زمینهٔ رائی که دادستان تهیه می کند حکم مجازات متهم را در حدود کیفر قانونی مجرم جرم مورد اتهام (که درهرحال نباید از سه ماه تجاوز کند) صادر کند واین حکم را امر نامه می نامند (مادهٔ ۵۹ مکرر قانون آئین دادرسی کیفری)

۶۳۱ - امضاء

(مدنی-فقه) الف-بمعنی اجازه (یا تنفیذ) عمل حقوقی غیر نافذ مانند تنفیذ و امضاء عقد مکره (مادهٔ ۲۰۹ ق-م)

رك. تنفیذ

ب - نوشتن اسم یا اسم خانوادگی (یا هر دو) یا رسم علامت خاص که نشانهٔ هویت صاحب علامت است درذیل اوراق و اسناد (عادی یا رسمی) که متضمن وقوع معامله یا تعهد یا اقرار یا شهادت و مانند آنها است یا بعداً باید روی آن اوراق تعهد یا معامله ای ثبت شود (سفید مهر) مادهٔ ۱۳۰۱ ق-م

ج - (فقه) بمعنی شناسائی یك عرف و عادت ازطرف شارع اسلام. درهمین معنی است که می گویند: معاملات همگی احکام امضائی هستند یعنی قوانین راجع بمعاملات ازعرف وعادت گرفته شده است. دراین معنی اصطلاح بالا درمقابل تأسیس بکار میرود. رك. تأسیس

۶۳۲ - امضاء مسلم الصدور

(آئین دادرسی) امضائی که دعوی انکار و تکذیب نسبت بآن شنیده نشود مانند امضاء ذیل سند رسمی یا امضائی که صاحب امضاء معترف بصدور آن ازخویش باشد (مادهٔ ۳۹۳ دادرسی مدنی)

۶۳۳ - ام الباب

(فقه) درهر مبحثی ازمباحث حقوقی و قانونی یك یا چند موضوع (یا یك یا چند قانون) اساس کار در آن مبحث محسوب میشود که آن اساس کار را ام الباب می نامند مثلا در مبحث ابلاغ، بطوریکه از قوانین موضوعهٔ کنونی کشور دانسته میشود اساس کار همان مقررات ابلاغ در آئین دادرسی مدنی است پس این مقررات را ام الباب درمبحث ابلاغ میتوان گفت بجای اصطلاح بالا در اصطلاحات جدید که بین دادرسان معمول است «قانون مادر» گفته میشود ولی اصطلاح ام الباب مفهومی وسیع تر دارد.

۶۳۴ - اموال

جمع مال است ومال فعل ماضی از «میل» است بمعنی خواستن و در فارسی هم بآن «خواسته» گویند و آن چیزی است که ارزش مبادله را دارا باشد.

دراصطلاحات ذیل بکار رفته است:

۶۳۵ - اموال امانی

الف - (مدنی) مال مورد امانت قانونی یا مالکانه (رك. امانت شرعیه-امانت مالکانه)

ب- درردیف اموال دولتی اموال امانی اموالی است که اساساً متعلق بدولت نبوده ولی بجهاتی موقتاً بتصرف دولت در آمده و دولت نسبت بآنها تا تعیین تکلیف قطعی امین محسوب میشود (مادهٔ چهار آئین نامهٔ اموال دولتی شمارهٔ ۳۴۹/۴ مورخ ۱۳۱۹/۹/۱۰)

۶۳۶ - اموال بدون مالك خاص

اسم دیگر آن، مشترکات عمومی است (مادهٔ ۲۳ ببعد قانون مدنی) و مقصود از آنها اموالی است که یك ملت یا سکنهٔ یك ناحیه (مانند شهر) بعنوان عمومی مالك آن باشند مانند پارك شهر ومیدان عمومی وموقوفات عامه و طرق وشوارع.

۶۳۷ - اموال بلاصاحب

اموالی است که سابقهٔ تملك دارد و مورد اعراض مالك آنها واقع شده است مانند مالی که دردریا براثر غرق کشتی به‌اعماق دریامی‌رودومالك آن نوعاً دراینگونه‌موارد اعراض مینماید.

گاهی بغلط اموال بلاصاحب بجای‌اموال مجهول‌المالك استعمال میشود.

رك . مجهول‌المالك

۶۳۸ - اموال دولتی

هرنوع مال منقول‌وغیرمنقول که‌درتصرف مالکانهٔ دولت باشد (مادهٔ سوم آئین‌نامهٔ اموال دولتی شماره ۳۴۹/۴ مورخ ۱۳۱۹/۹/۱۰)

۶۳۹ - اموال فرهنگی

(بین‌الملل عمومی) باموال ذیل قطع نظر ازمنشاء ومالك آنها گفته میشود :

الف - اموال منقول یاغیرمنقولی که برای فرهنگ ملل دارای اهمیت زیاد باشد از قبیل آثارمعماری-هنری-تاریخی-مذهبی یاغیرمذهبی - مناظر باستانی مجموع ساختمانهائی که ازاین حیث دارای ارزش تاریخی یاهنری باشد. آثار هنری ونسخ خطی وکتب وسایر اشیاء که دارای‌ارزش هنری‌تاریخی‌یا باستانشناسی باشدومجموعه‌های علمی ومجموعه‌های مهم کتب و اسناد و نمونه‌های تقلیدی Reproduction اموال مذکورفوق.

ب - بناهائی که‌منظوراصلی‌وواقعی ازآنها حفاظت و نمایش اموال منقول فرهنگی مذکوردربند(الف) می‌باشدمانندموزه‌ها-کتابخانه‌های بزرگ - بایگانیهاوهمچنین پناهگاههائی که در صورت وقوع جنگ اموال منقول فرهنگی‌مذکوردربند(الف) درآنجا نگهداری میشود .

ج - مراکزی که در آنجا تعداد قابل توجهی‌اموال‌فرهنگی‌مشروحه‌دربند(الف-ب) وجوددارد ومراکز آثارتاریخی‌بآنها گفته میشود (دورهٔ ۱۹ قانونگذاری-جلد سوم - صفحهٔ ۱۵۲۶ - قرارداد حمایت اموال فرهنگی هنگام جنگ)

۶۴۰ - اموال متوفای بلاوارث

اموالی است که‌تحت تملك بوده‌وبعلت‌فوت مالك ونداشتن وارث قانونی برابر مادهٔ ۸۶۶ قانون مدنی امرترکه‌راجع به‌حاکم است .

استعمال این اصطلاح درموردی که وارث متوفی نفیاً واثباتاً معلوم نشده غلط است (مادهٔ ۳۲۷ ببعد قانون‌اموروحسبی)وبهتر است دراین مورد مجهول‌الوارث‌استعمال شود .

۶۴۱ - اموال مجهول‌المالك

رك . مجهول‌المالك

امور

در لغت بمعنی شئون و مطالب است. در اصطلاحات ذیل بکار رفته است :

۶۴۲ - امور اداری

(حقوق اداری) امور راجع به‌بکاربردن خدمات عمومی در قلمروکشور که هدف آن امور سامان دادن بروابط دولت با افراد و اشخاص (در حقوق خصوصی) است .

امور عمومی اعم از امور اداری است (رك . امور عمومی) زیرا امور عمومی شامل دو قسمت ذیل است :

الف - امور اداری

ب ـ امور سیاسی (رك. امورسیاسی)

۶۴۳ ـ امور اداری محلی

(حقوق اداری) امور اداری مربوط بمنافع مردم ناحیهٔ خاصی از کشور است مانند بهداشت منطقهٔ خوزستان و آب گیلان .

۶۴۴ ـ امور اداری ملی

(حقوق اداری) امور اداری مربوط بتمام کشور مانند مسألهٔ دفاع ملی از تمامیت کشور .

۶۴۵ ـ امور حسبی

اموری را گویند که دادگاهها باید بدون ملاحظهٔ اینکه درمورد آنها اختلاف و مرافعه‌ای وجود پیدا کرده یا نه وارد رسیدگی شوند و تصمیم اخذ کنند.
حسبه (بروزن ترمه) از مفهوم اعتراض و تعرض به امری گرفته شده و امور حسبی اموری است‌که اقدام مقامات رسمی درآنها حاجت بشکوی وخصومت و تظلم ندارد بلکه مقامات صلاحیتدار باید ارتجالا متعرض و متصدی و مباشر آن امور شوند امور حسبی از مقولهٔ عبادات و خیرات لازم نیست باشد . و محتسب‌هم ازاین‌باب است‌که سابقاً امور حسبی را بمفهومی اوسع از حالیه تصدی میکرد جز آن قدر که محتاج باجتهاد بوده است (رك . محتسب)
در فقه جهاد و امربمعروف و نهی از منکر و افتاء و دادرسی و اجراء احکام کیفری واخذ لقیط و غیره و بقول‌محقق قمی تصدی بسیاری ازامورحسبیه موقوف بر این نیست که متصدی از علماء باشد تا چه رسد باینکه از مجتهدان باشد .
(جامع‌الشتات ـ ص ۲۱٤)

۶۴۶ ـ امور حسبیه

مرادف امور حسبی است (رك . امور حسبی)

۶۴۷ ـ امور راجع بترکه

اقداماتی است که برای نگهداری راجع بترکه و رسانیدن آن بصاحبان حقوق میشود از قبیل مهر و موم و تحریرترکه و ادارهٔ ترکه وغیره (مادهٔ ۱۶۲ قانون امور حسبی) درخواست حصر وراثت مشمول مدلول اصطلاح بالا نیست.

۶۴۸ ـ امور سیاسی

امورمربوط به‌حکومت وحفظ موجودیت ملی وامنیت داخلی و خارجی و تهیه و اجراء اصول کلی راجع بامور مذکور در مقابل امور اداری استعمال میشود
(رك. امور اداری)
رك. سیاست (فقرهٔ ج)

٦۴۹ ـ امور عمومی

(حقوق اداری) اموری‌که بمباشرت و یا تحت‌نظارت‌دولت انجام شود وانواع‌این امور را وزاتخانه‌ها اداره می‌کنند .

٦٥٠ ـ ام ولد

(فقه) کنیز حامله شده از مالك بطور مشروع . محتمل است اصطلاح فارسی «مادر بچه‌ها» چیزی شبیه کلمهٔ «بنده» بجای کلمهٔ « من » بوده باشد یعنی خواسته‌اند در مقام تواضع تا آخرین حد حقارت پیش رفته باشند !

۶۵۱ ـ امیر

(فقه) مفهوم آن نزدیك به مفهوم والی است (رك . والی) و اولین مقام دولتی پس از خلیفه و وزیر تفویض (رك . وزیر تفویض) است . ممکن است حوزهٔ

صلاحیت او « بلد » باشد در اینصورت امیر بلد نامیده میشود و اگر حوزهٔ صلاحیت اواقلیم (رك. اقلیم) باشد امیر اقلیم نام دارد.

از حیث زیادی و کمی مواردی که در صلاحیت امیر است امیر را امیر عام و امیر خاص نامیده‌اند (رك. امارت عامه و امارت خاصه)

۶۵۲ - امیر اقلیم

رك. اقلیم

۶۵۳ - امیر بلد

رك. امیر

۶۵۴ - امیرالامراء

(اصطلاح اداری عصر تیموری) فرمانده کل سپاه که نائب پادشاه محسوب می‌شد ومقام او فوق مقام وزیر سپاه بوده است.

۶۵۵ - امیر لشکر

رك. تابین

۶۵۶ - امیر هزاره

رك. تابین

۶۵۷ - امین

وضع‌ید قانونی برمال غیر بقصدنگهداری بنفع او یا بنفع کسیکه قانون معین کرده است امانت است و دارندهٔ این صفت را دراصطلاح امین گویند امانت ممکن است ناشی از عقد ودیعه باشد (امین بمعنی اخص) وممکن است ناشی از عقد دیگر (مانند اجاره مادهٔ ۴۹۳ قانون مدنی) باشد و ممکن است ناشی از عقد نباشد مانند امانت در لقطه (مادهٔ ۱۶۸ قانون مدنی) علامت امانت این است که اگر مال بدون تعدی وتفریط نزد امین تلف شود اومسئولیتی ندارد (مواد ۷۸۹ - ۵۵۶ قانون مدنی) تصرف امین را ید امانی (در مقابل ید غیر قانونی یا ید نامشروع یا ید عدوان) نامند.

۶۵۸ - امین اجراء

رئیس اجراء را در اصطلاحات سابق امین اجراء می گفتند.

۶۵۹ - امین اموال عمومی

برای ادارهٔ اموالی که بمصارف عمومی اختصاص داده شده ومدیری نداشته باشد امین معین‌می‌شود (مادهٔ ۱۰۳ قانون امور حسبی) دادستان و هر ذینفعی می‌تواند درخواست تعیین این امین را بکند.

۶۶۰ - امین ترکه

مرادف مدیر ترکه و مدیر تصفیه است (مادهٔ ۳۵۰ قانون امور حسبی)

رك. مدیر ترکه

۶۶۱ - امین جنین

برای ادارهٔ سهم‌الارثی که ممکن است از ترکهٔ‌متوفی به‌جنین تعلق گیرددرصورتیکه جنین ولی یا وصی نداشته باشد دادستان وخویشاوندان جنین می‌توانند ازدادگاه درخواست تعیین امین کنند (مادهٔ ۱۰۳ - ۱۰۵ - ۱۰۶ - ۱۰۷ قانون امورحسبی و مادهٔ ۸۷۸ قانون مدنی)

۶۶۲ - امین صلح

قاضی متصدی دادگاه بخش راگویند.

(رك. دادگاه بخش)

۶۶۳ - امین عاجز

کسیکه بر اثر کبر سن یا بیماری ومانند آنها از ادارهٔ تمام یا بعض اموال خود عاجز باشد میتواند از دادگاه بخواهد

که برای ادارهٔ اموال اوامین معین شود (مادهٔ ۱۰۴ - ۱۱۸ قانون امورحسبی)

۶۶۴ - امین عدلیه

رئیس دادگاه را در اصطلاحات قدیم امین عدلیه می‌گفتند (بخشنامهٔ ۹۵۸ -۴۱۳۶ مورخ ۲۵ - ۵ - ۱۳۱۰)

۶۶۵ - امین غائب

هرگاه غائب برای ادارهٔ اموال خود تکلیف معین نکرده باشد یا اگر کرده وکسی که معین‌شده فوت کرده یاصلاحیت ادارهٔ اموال او را از دست داده و کسی هم نباشدکه قانوناً حق تصدی امور اورا داشته باشد ذینفع (وارث یا بستانکار غایب) و دادستان حق دارند از دادگاه بخواهند کسی را برای ادارهٔ اموال او معین کندکه اورا امین غائب نامند (مادهٔ ۱۴۰ - ۱۵۱ - ۱۳۰ - ۱۳۱ قانون امور حسبی ومادهٔ ۱۰۱۲ قانون مدنی)

۶۶۶ - امین مالیه

در اصطلاحات سابق برئیس دارائی شهرستان گفته می‌شد .

۶۶۷ - امین موقت محجور

شخصی که درخواست حجراوشده دادگاه می‌تواند قبل از صدور حکم حجر و یا بعد از صدور حکم حجر و قبل از قطعی شدن آن ، محجور را از تمام یا بعض تصرفات در اموال خود موقتاً ممنوع سازد در اینصورت دادگاه امینی را موقتاً برای حفظ اموال و تصرفاتی که ضرورت دارد معین می‌کند (نیز در مورد غیبت‌یا حبس ولی قهری طبق مادهٔ ۱۱۸۷ قانون مدنی امین موقت نصب میشود) مادهٔ ۶۴ قانون امور حسبی .

۶۶۸ - امین موقوفه

در صورت اثبات خیانت متولی موقوفه حاکم باو ضم امین می‌کند (مادهٔ ۷۹ قانون مدنی و مادهٔ ۱۰۳ - ۱۰۵ قانون امور حسبی و مادهٔ هشتم قانون اوقاف ۳ - ۱۰ - ۱۳ و نظامنامهٔ آن)

۶۶۹ - امین ولی قهری

ولی قهری هرگاه خیانتش نسبت باموال مولی‌علیه بطرفیت دادستان در دادگاه اثبات شودباوضم امین‌میشود(مادهٔ۱۱۸۶ قانون مدنی و مادهٔ واحدهٔ قانون راجع بخیانت‌ولی‌قهری مصوب۱ - ۹ - ۱۳۱۳)

۶۷۰ - اناطه

الف - بمعنی عام عبارت است از توقف رسیدگی بدعوی اصلی بر رسیدگی بامر دیگر که باید پیش از رسیدگی بدعوی اصلی مختومه گردد .

ب - بمعنی خاص - حالت‌توقف رسیدگی و اظهار نظر یك دادگاه بر ثبوت امر دیگری در دادگاه دیگر (اعم از مدنی و کیفری و اداری)

۶۷۱ - اناطهٔ امر جزائی به امرحقوقی

اناطه درحقوق جزا عبارت است ازتوقف رسیدگی و یا تعقیب امر جزائی بر امر مدنی یا تجاری یا اداری و یا کیفری (مادهٔ ۱۷ آئین دادرسی کیفری)

۶۷۲ - اناطهٔ امر حقوقی به امر جزائی

عبارت است از توقف رسیدگی امرمدنی بر امر کیفری (مانند رسیدگی بجعل در مورد دعوی جعل با تعیین جاعل - مادهٔ ۳۹۰ - ۳۹۲ آئین دادرسی مدنی)

۶۷۳ ـ اناطهٔ کیفری

عبارت است از توقف رسیدگی یا تعقیب امر جزائی بر امر مدنی یا تجاری یا اداری یا کیفری. این معنی خاص است و مختص بحقوق جزا است (مادهٔ ۱۷ آئین دادرسی کیفری مصداقی از این نوع اناطه را ذکر کرده ولی در مقام ذکر ضابطهٔ اناطه نیست و ضابطهٔ آن در قوانین ما ذکر نشده است)

اناطه در معنی عام عبارت است از توقف رسیدگی یك دعوی بر رسیدگی و ختم امر رسیدگی دعوی دیگر بدون آنکه مقید بنوع خاصی از دعاوی (مدنی ـ جزائی ـ اداری) بوده باشد.

انبار

بنا یا محوطهٔ محصور که اختصاص به نگهداری کالا یا کالاهائی داده‌شده باشد. در اصطلاحات ذیل بکار رفته است:

۶۷۴ ـ انبار خصوصی

انبارهای متعلق باشخاص در مرزها و بنادر که کالاهای وارداتی (که هنوز تشریفات گمرکی آنها انجام داده نشده) به اذن گمرك در آنها جاداده شود بشرط اینکه از طرف گمرك لاك ومهرشده‌باشد.

۶۷۵ ـ انبار رسمی

بنگاههائی است مجهز که کالاهای اشخاص را بامانت میگیرند این اشخاص ممکن است پیشه‌ور ـ بازرگان ـ کشاورز تولیدکننده باشند. دولت باید انبار را برسمیت بشناسد. انبار رسمی برای نگهداری امانت حق‌الحفظ میگیرد و مسئولیت آن مسئولیت امین است.

انبار وقتی که کالا را می‌گیرد سندی بتحویل دهندهٔ کالا می‌دهد که از دو تکهٔ نامساوی تشکیل میشود قسمت بزرگ را قبض رسید و قسمت کوچك را گرونامه یا وارّان Warrant می‌گویند. این دو سند از نوع اسناد بحواله کرد است و با ظهر نویسی قابل انتقال است.

مودع اگر کالا را بفروشد قبض رسید را بدون‌اینکه از گرونامه‌جدا کند بخریدار می‌دهد تا او با ارائهٔ آن بانبار بتواند اذن خروج کالا را دریافت کند. این ظهر نویسی بدون نقل مکان کالا موجب تحقق معاملات عدیدهٔ کالا میشود و این حسن انبار رسمی است که مسألهٔ قبض و اقباض مبیع را بصورت بدیعی درمی‌آورد این قبض رسیدها به معاملات بورسی کمك فراوان می‌کنند.

اگر صاحب ودیعه نخواهد موقع ارزانی کالای خود رابفروشد و بوام نیاز داشته باشد میتواند از دیگری وام بگیرد و گرونامه را از قبض رسید جدا کرده و در ظهرآن بنویسد «در مقابل پرداخت فلان قدر پول گرونامه را بفلان‌کس یا بحواله‌کرد او انتقال میدهم» و امضاء کند و بدائن بدهد دائن هم فوراً آنرا در دفتر انبار رسمی ثبت خواهد کرد تا اشخاص ثالث از وثیقه بودن آن آگاه شوند واین‌گرو به مرتهن، حق تقدم در وثیقه را میدهد که طلب او مقدم برطلب سایرین وصول شود. تصویب نامهٔ ۲۷۵۳۰/ت مورخ ۴۰/۱۰/۳ هیأت وزیران ـ مجموعهٔ ۱۳۴۱ صفحهٔ ۳۴

۶۷۶ ـ انبار عمومی

مرادف انباررسمی است(رك. انباررسمی)

۶۷۷ - انتخابات

(حقوق اساسی) این کلمه هرگاه بدون قید وبطور مطلق بکاررود مقصودانتخاب وکلاء هریك از دو مجلس شورای ملی و سنا است .

۶۷۸ - انتخابات اجباری

(حقوق اساسی) شیوه‌ای از انتخابات که در آن اقدام فرد به انتخاب نمایندهٔ مجلس تکلیف قانونی است و متخلف مجازات میشود .

رك . انتخابات اختیاری

۶۷۹ - انتخابات اختیاری

(حقوق اساسی) شیوه‌ای که درآن ، رأی دادن به نمایندهٔ مجلس‌واقدام به انتخاب اوبرای افراد جامعه حق است نه‌تکلیف.

۶۸۰ - انتخابات به اکثریت آراء

(حقوق اساسی) اکثریت آراء تعداد نمایندگان را معین خواهدکرد و اقلیت دارای نماینده نخواهند بود مثلا اگر در حوزهٔ معینی ده وکیل قانوناً باید انتخاب شود و ده هزار رأی داده شود که ۵۰۰۱ رأی آنرا حزب محافظه‌کار وباقی را احزاب دیگر بدهند ده صندلی در پارلمان به حزب محافظه‌کار تعلق می‌گیرد وباقی احزاب محروم میشوند. در مقابل انتخابات تناسبی بکار می‌رود (رك . انتخابات تناسبی)

۶۸۱ - انتخابات تناسبی

(حقوق اساسی) شیوه‌ای که درآن، تقسیم عدهٔ صندلی‌های پارلمان بین احزاب سیاسی‌به تناسب‌آرائی است که گرفته شده است و در نتیجه حزبی‌که آراء او در اقلیت است محروم از داشتن صندلی در پارلمان نمیشود .

رك . انتخاب باکثریت آراء

۶۸۲ - انتخابات جمعی

(حقوق اساسی) هرگاه در هر حوزه چند نفر وکیل معین شوند و هر انتخاب کننده‌بعده‌ای که درجدول‌قانون‌انتخابات منظور گردیده است رأی دهد این سیستم را انتخابات جمعی‌نامند .

رك . انتخابات فردی

۶۸۳ - انتخابات دو درجه

یـا انتخابات غیر مستقیم : اگر رأی دهندگان از میان خود چند نفر واجد شرائط را انتخاب‌کنندکه آنان از میان خویش‌یا ازخارج چندنفر نمایندهٔ پارلمان را انتخاب کنند این را انتخابات دو درجه گویند .

۶۸۴ - انتخابات صنفی

(حقوق اساسی) هرگاه در هر حوزهٔ انتخابیه اشخاصی‌که صنف یا طبقهٔ معینی را تشکیل میدهند حق تعیین وکیل را داشته باشنداین‌شیوه‌انتخابات‌راانتخابات صنفی وانتخابات‌طبقاتی نامند .

۶۸۵ - انتخابات طبقاتی

رك . انتخابات صنفی

۶۸۶ - انتخابات عمومی

(حقوق اساسی) شیوه‌ای‌که در آن ، کشور به چند حوزهٔ انتخابیه تقسیم و در هرحوزه افراد ، اشخاص واجد شرائط انتخاب کردن ، نمایندگان مجلس را بطوریکدرجه یا دودرجه معین می کنند. در مقابل انتخابات صنفی بکار می‌رود (رك . انتخابات صنفی)

۶۸۷ - انتخابات غیر مستقیم

رك . انتخابات دو درجه

۶۸۸ - انتخابات فردی

(حقوق اساسی) هر گاه در هرحوزهٔ انتخاباتی فقط یك نماینده معین شود و هرفردی فقط بیکنفررأی دهد این‌طریقه را انتخابات فردی نامند .

۶۸۹ - انتخابات مستقیم

رك . انتخابات یکدرجه

۶۹۰ - انتخابات یکدرجه

یا انتخابات مستقیم : در این نوع از انتخابات ، رأی دهندگان بدون واسطه نمایندگان پارلمان را انتخاب می کنند.

۶۹۱ - انتساب اضرار

(فقه) مبنای مسئولیت‌های مالی در فقه است و قدر مشترك بین اتلاف (مادهٔ ۳۲۸ ق.م) و تسبیب (مادهٔ ۳۳۱ ق.م) محسوب میشود . از اغلاط معروف این است که گفته‌اند : در اتلاف ، تقصیرشرط مسئولیت نیست ولی در تسبیب ، تقصیر شرط مسئولیت‌است و حال اینکه درمورد اتلاف « انتساب اضرار » بدون وجود تقصیر ، محقق است اما درتسبیب ، وجود تقصیر ، شرط عرفی‌تحقق انتساب اضرار است پس مبنای اتلاف و تسبیب یکی‌است نه دو چیز . مضافاً براینکه درفقه اسلام نص قانون در مسئولیت مدنی یك چیز است که فقهاء ازهمان نص اتلاف وتسبیب را اصطلاح کرده و استخراج نموده‌اند و در یك نص دو مبنای حقوقی (ریسك ـ تقصیر) منظور نمی کنند .

۶۹۲ - انتظار خدمت

رك . خدمت

۶۹۳ - انتظامات

(حقوق اداری) قسمتی از وزارتخانه یا اداره که شغل وکارآن برقراری انتظامات اداری آن وزارتخانه یا اداره است (رك انتظامات اداری)

۶۹۴ - انتظامات اداری

(حقوق اداری) قواعدی‌که برای حضور و غیاب کارمندان در ساعات کار و نظم امور و سلوك با مراجعان و امور جاری اداره یا وزارتخانه مقرر شده‌است و عدم رعایت آنها مستلزم کیفر انضباطی است.

۶۹۵ - انتظامات داخلی

مرادف انتظامات اداری است (رك . انتظامات اداری)

۶۹۶ - انتفاع

(فقه ـ مدنی) قسمی است از مال‌که از طریق اباحهٔ آن بغیر برای منتقل‌الیه « حق انتفاع » حاصل میشود (مادهٔ ۴۰ ق ـ م) انتفاع در اصطلاحات فقه و حقوق مدنی غیر از منفعت است (رك . عین)

۶۹۷ - انتقال

(مدنی ـ فقه) زوال‌مالکیت‌مالك نسبت بمال (یا اموال) معین بنفع مالك جدیدکه بدوی متلقای ازمالك نخستین است‌انتقال دوقسم است :

الف ـ انتقال مسبوق به نقل مانند بیع (رك . نقل)

ب ـ انتقال غیرمسبوق بنقل مانند انتقال ترکه بورثهٔ متوفی . معمولا اولی رانقل و دومی را انتقال می گویند .

۶۹۸ - انتقال تعهد

(مدنی) مجموع انتقال دین و انتقال

طلب را گویند .

۶۹۹ - انتقال دین Cession

(مدنی) هرگاه بدون تبدیل تعهد (رك. تبدیل تعهد) شخص ثالث ، دین مدیون را برذمهٔ خود گیرد این را انتقال دین نامند رضایت بستانکار شرط انتقال دین است . ضمان عقدی و حواله براساس انتقال دین‌قراردارند (مادهٔ ۲۹۲-۶۸۴ ۷۲۴ قانون مدنی و مادهٔ ۳۸ قانون اعسار ۱۳۱۳)

۷۰۰ - انتقال طلب

Cession de créance

(مدنی) نقل حق بستانکار بوسیلهٔ او به دیگری . رضایت بدهکارشرط صحت این نقل نیست (مادهٔ ۲۹۲ قانون مدنی و مادهٔ ۳۸ قانون اعسار ۱۳۱۳)

۷۰۱ - انتقال قهری

(مدنی - فقه) انتقال مال منقول یا غیر منقول یا مطالبات کسی بدیگری بدون اینکه سبب این‌انتقال توافق طرفین باشد مانند انتقال مال‌مورث‌بورثه (مادهٔ ۱۱۱ نظامنامهٔ قانون ثبت)

۷۰۲ - انجمن

جمعیتی است‌که بطور مستمر وبا شخصیت حقوقی برای‌وصول بغرض‌معین گردآمده باشند ومقاصد غیر بازرگانی (از قبیل علمی - ادبی - امورخیر ومانند اینها) داشته‌باشندخواه‌مؤسسین آن قصدا نتفاع‌هم داشته باشند (مانندکانونهای‌فنی وحقوقی) یا نه (مادهٔ یك آئین نامهٔ اصلاحی ثبت تشکیلات و مؤسسات غیرتجاری قابل اجراء از ۱۵ - ۹-۱۳۳۷)

۷۰۳ - انجمن‌اموراجتماعی بخش

بمنظور ایجاد هم آهنگی‌در بهبود امور اجتماعی‌وعمران‌دهات‌وترقی‌سطح‌زندگی ورفاه‌کشاورزان وساکنان‌دهات ازتاریخ تصویب این قانون (یعنی لایحهٔ قانونی اصلاح‌اموراجتماعی‌وعمران‌دهات-مصوب ۶ - ۵ - ۳۵ - مجموعهٔ ۱۳۳۵ - ص ۱۳۴) امور اجتماعی و عمران دهات کشوربعهدهٔ انجمن‌های‌ده‌و بخش‌وشهرستان است‌که تحت راهنمائی‌ونظارت‌بنگاه‌امور اجتماعی وعمران دهات وظائف خود را انجام میدهد(مادهٔ‌یك‌لایحهٔ‌مذکور) انجمن مذکورازبخشدار یا قائم مقام او- رئیس کشاورزی یانمایندهٔ وزارت‌کشاورزی - رئیس‌فرهنگ یانمایندهٔ وزارت‌فرهنگ- رئیس بهداری یانمایندهٔ وزارت - رئیس راه یا نمایندهٔ وزارت - رئیس یا نمایندهٔ بانك کشاورزی - نمایندهٔ بنگاه اصلاح امور اجتماعی و عمران دهات - هفت‌نفر از نمایندگان انجمن ده (رك. انجمن ده) تشکیل میشود - مادهٔ ششم لایحهٔ مزبور .

۷۰۴ - انجمن اموراجتماعی شهرستان

این انجمن مرکب است از فرماندار - رئیس‌کشاورزی- رئیس‌فرهنگ - رئیس بهداری- رئیس‌راه-رئیس بانك‌کشاورزی- نمایندهٔ بنگاه اصلاح امور اجتماعی و عمران‌دهات-دونفرازمالکان‌کشاورزآن شهرستان‌بانتخاب فرماندار برای‌دوسال- نمایندگان انجمن‌های بخش‌بدین طریق که‌درهرجلسه موضوعات مربوط‌بهربخش که مطرح است باانتخاب انجمن بخش‌دو نفر شرکت خواهند کرد . (مادهٔ هفت لایحهٔ قانونی اصلاح امور اجتماعی و

عمران دهات ـ مصوب ۶ ـ ۵ ـ ۳۵)
رك. انجمن امور اجتماعی بخش

۷۰۵ ـ انجمن بلدیه

یا انجمن شهرمرکب است از اعضائی که از محلات شهر مطابق مقررات انتخاب شوند یا از نمایندگان تجار و اصناف و مالکان برگزیده میشوند (قانون بلدیه ۱۳۰۹ ـ مادهٔ پنج)

۷۰۶ ـ انجمن بهداری

شخصیتی است حقوقی مرکب از رئیس انجمن شهر و شهردار و رئیس بهداری و رئیس دانشکدهٔ پزشکی (در نقاطی که‌دانشکدهٔ پزشکی‌نباشد رئیس‌فرهنگ) و یکی از پزشکان آزاد بانتخاب کلیهٔ پزشکان شهر وسه‌معتمدکه معتمدان‌بخشها از بین خود برگزینند ودر صورت عدم توافق بقرعه، و مدیرعامل جمعیت شیر و خورشید سرخ درنقاطی که جمعیت وجود دارد (لایحهٔ قانونی راجع بواگذاری امور بهداری بمردم مصوب ۱۰ـ۲ـ۳۷)

۷۰۷ ـ انجمن‌ده

انجمن‌ده مرکب ازپنج نفراست که برای مدت‌سه‌سال وباکثریت آراء ساکنان‌همان ده‌انتخاب‌میشوندوعضویت‌انجمن‌افتخاری است و دارای شخصیت حقوقی و استقلال مالی است وقائم مقام‌شوراها وانجمن‌های سابق خواهد بود .

(مادهٔ ۲ ـ ۳ تصویبنامهٔ ۸۳۰۴ مورخ ۷ـ۶ـ۴۲ و اصلاحی آن در تصویب نامهٔ ۴۱۳۹۴مورخ ۱۷ ـ ۷ ـ ۴۲

۷۰۸ ـ انجمن شهر

رك. انجمن بلدیه

۷۰۹ ـ انحلال

در معنی‌از بین رفتن یك مؤسسهٔ رسمی (مانند مجلس شوری یامجلس سنا)یاغیر رسمی (مانند انحلال شرکت تجاری) بکار می‌رود . دراصطلاحات ذیل‌استعمال شده است :

۷۱۰ ـ انحلال‌عقد واحد‌بعقود متعدد

(مدنی‌ـ فقه) درمواردذیل بموجب قانون مدنی‌عقدواحدقابل‌انحلال‌بعقودمتعدداست:
الف ـ اگرمورد معامله اشیاء متعددباشد بدون اینکه قیمت هریك جداگانه معین شود مثل‌اینکه دوچرخه واتومبیلی مورد معامله باشند (مادهٔ ۴۳۱ قانون مدنی)
ب ـ اگر ایجاب کننده یکنفرو قبول کننده دونفر باشند(مادهٔ۴۳۲قانون‌مدنی)
ج‌ـ اگرایجاب‌کننده دونفروقبول‌کننده یکنفر باشد (مادهٔ ۴۳۳ قانون مدنی)
پس انحلال یك عقدبچندعقد عبارت‌است از اینکه عقدی‌که بحسب ظاهر یکی‌است عملاً بچند عقد تجزیه شود و آثار چند عقدمستقل‌رادارا باشد. برهمین‌قیاس‌ممکن است یك ایقاع هم بچندایقاع‌تجزیه‌شود.

۷۱۱ ـ انحلال مجلس

انحلال هریك ازمجلسین سنا وشوری‌از اختیارات شخص اول مملکت است (اصل ۴۸ قانون اساسی اصلاحی‌سال ۱۳۲۸) انحلال در این صورت اعلام فقدان اثر انتخاب یا انتصاب نسبت‌بوکلاء مجلسین است‌بطوریکه بموجب انحلال وکیل‌سمت خودرا ازدست داده‌ونتواند بعنوان‌وکیل عملی انجام دهد .

۷۱۲ ـ اندیکاتور Indicateur

یادفتر نماینده : دفتری‌است که‌در اداره‌ها

خلاصهٔ نامه‌های رسیده وفرستاده رادرآن می‌نویسند.

۷۱۳ - انسان شناسی‌جزائی

Anthropologie criminelle

علمی‌ازعلوم وابسته بحقوق جزا است که موضوع آن علم‌الحیات و تشریح جسمانی مجرمان‌است.

۷۱۴ - انسداد

(فقه) یعنی‌بسته‌بودن‌راه علم‌وعلمی به‌اکثر مقررات قانونی (یعنی فقهی) اسلام در ازمنهٔ متأخر برآمدن شریعت، تاریخ بسته شدن این راه را کسانیکه عقیده به انسداد دارند بطور منجز یا تقریب بیان نکرده‌اند. مقصود از علم در تعریف بالا قطع و یقین است ومقصود از علمی چیزی است که جنبهٔ امارهٔ قانونی (رك. امارهٔ قانونی) داشته باشد یعنی خود بخود مفید گمان باشد ولی این طریق که مفید گمان است تمسك بآن از نظر شارع تجویزشده باشد مانند خبر وحدیثی که راوی مطمئن روایت‌کند و این خبر متضمن یك دستور قانونی باشد این‌خبررا اصطلاحاً (علمی) می‌گویند.

رك. انسداد باب علم و علمی

۷۱۵ - انسداد باب علم وعلمی

(فقه)اصطلاح‌مفصل ازاصطلاح‌انسداداست وبهمان معنی است (رك. انسداد)

اصطلاح بالا درمقابل انفتاح باب علم و علمی استعمال‌میشود که طرفداران‌انفتاح می‌گویند برخلاف نظرطرفداران‌انسداد بجهت وجود احادیث بسیاری کـه مورد اطمینان واعتماد هستند راه علمی‌به‌اکثر مقررات قانونی (فقهی)اسلام دراین‌ازمنه نیزبازاست. کسانیکه‌طرفداراانسدادندبهر ظنی دراستنباطات فقهی و دادرسی شرعی عمل‌می‌کنندولی طرفداران‌انفتاح‌بهرظنی عمل نمی‌کنند وفقط بظنونی ترتیب اثـر می‌دهند که بر اعتبارآنها دلیل مخصوصی اقامه شده باشد مانند خبرواحدکه دلالت آن برمقصودشارع مظنون‌است‌بظن‌خاص.

۷۱۶ - (دلیل) انسداد

(فقه) دلیل‌انسداددلیلی‌است‌که‌طرفداران انسداد (رك. انسداد) برای حجیت هر ظنی بطورعام ویکجا اقامه می‌کنندارکان این دلیل ازاین قراراست:

الف- راه‌علم‌وعلمی به‌اکثرمقررات‌قانونی (فقهی) بسته است یعنی‌کسی‌نمیتواندااکثر مقررات مذکوررا ازطریق قطع وامارات قانونی بچنگ‌آورد.

ب - این وضع (انسداد) مستلزم تعطیل اجراء شریعت‌نبایدباشدو نمیتوان‌درموارد مسدود بودن راه علم وعلمی متوصل‌باصل برائت‌ازتکالیف قانونی شد زیرادرحقیقت اکثرمقررات‌باین ترتیب بدون‌عمل‌مانده وبصورت تعطیل درمی‌آیند.

ج - عمل باحتیاط هم دلیلی بر وجوب آن‌نبوده‌وعلاوه براین موجب‌عسروحرج است زیرا از طریق عمل باحتیاط تعداد تکالیف بچندین برابرواقعی می‌رسد و از نظر کیفیت هم موجب اختلالات فـراوان درزندگی جامعه میشود. وعمل باحتیاط درواقع تمکین بسرگردانی وحیرت است نه دفع حیرت.

د - درچنین وضعی‌اگرمرادشارع‌ازطریق ظنی ازظنون بدست افتد بدیهی است که عمل برخلاف آن‌ظن بهیچوجه‌جائزنیست فقط یك راه باقی می‌ماند وآن این است که: آیا بایدبآن ظن ترتیب‌اثردادیانه؟ این‌چهارامررا که ارکان دلیل انسدادند

مقدمات دلیل انسداد گویند .

۷۱۷ - انشاء

درلغت بمعنی چیزی راهستی دادن وازحالت نیستی بهستی آوردن راگویند. در معانی ذیل اصطلاحاً بیان شده است :

الف - درمقابل اخبار (خبردادن) چنانکه درمقام تمنی گویند :

کاش ازپی صدهزارسال ازدل خاك

چون سبزه امید بردمیدن بودی

شاعر گفته است: کاش بعدازمرگ انسان زنده می‌شد! که خبرازبروز واقعه‌ای در گذشته یا آینده نکرده است .

ب - موجودی را بوجود اعتباری پدید آوردن وآفریدن. چنانکه ارزش کاغذ اسکناس ، موجودی است که بحکم مقررات پدیدآمده است ودرعالم اعتبار برای خود نوعی وجود داردکه باوجود خیال درمخیله فرق بسیاردارد. گفته‌اند قصدانشاء (مادهٔ ۱۹۱ قانون مدنی) باین معنی است یعنی کسیکه چنین قصدی می کند در واقع یك موجود حقوقی (مانند مالکیت یازوجیت) رادرعالم اعتبار پدید می آورد (رك. وجود اعتباری) وقانون مدنی ماهم ازاین نظر که فقهاء متأخر پدید آورده‌اند پیروی کرده است وحتی درحقوق فرانسه شاید به پیروی از ملل مسلمان تابع خود حقوقدانان از «ارادهٔ خلاقه» صحبت می کنند ولی بنظرما (باعدول ازنظر سابق) قصدانشاء چیزی جز «اعلام رضا بمنظور ترتیب اثر دادن از تاریخ اعلام» نمی باشد وباین ترتیب تفکیك رضا از قصد انشاء که اکثر فقهاء متأخر کرده‌اند وجهی ندارد و نظر قدماء فقه درست است بنابراین دریك عقد بیع بایع ازطریق ایجاب اعلام میکند که راضی است مشتری نسبت بـه مبیع از حین عقد جانشین اوشود همانطور که متقابلاً خوداو نسبت به ثمن جانشین مشتری میشود. در نتیجهٔ این تحلیل از آنچه کـه در ضمیر متعاقدین درحین ایجاب و قبول میگذرد موجودات اعتباری حقوقی واقعیت خود را ازدست میدهند ودرواقع پنداری بیش نبوده‌اند.

۷۱۸ - انشاء باطنی

(فقه) قصد انشاء مادام که در ضمیر عاقد وطن دارد و بتوسط کاشف ظاهر نشده است (یعنی لفظ یافعل یا نوشته یاقرینه دلالت برآن نکرده است) انشاء باطنی نامیده میشود .

۷۱۹ - انشاءِ حقوقی

اسلوب نویسندگی دررشته هـای مختلف حقوق که دارای خصوصیات ذیل است:

الف - بکاربردن صحیح اصطلاحات حقوقی بجای تعبیرهای عامیانه که نسبت باداءِمعانی حقوقی نـارسا هستند مثلا «پیمان دسته جمعی» که بجای اصطلاح فرنگی Contrat Collectif نهاده شده است مناسب نیست وباید پیمان جمعی بکاربرد درانتخاب تعبیر «دسته‌جمعی» علاوه براینکه به‌تعبیرطولانی‌تری دست زده شده (واین خود در انتخاب اصطلاح ، نقصی است) ظاهراً ازتعبیرات عامیانه (نظیر رقص دسته جمعی وآوازدسته‌جمعی ومانندآینها) تقلید بعمل آمده است .

ب - رعایت اختصار دراصطلاحات ودوری ازطول کلام . علت این است که‌علم‌حقوق بامصالح مردم سروکاردارد هرلفظ وهر حرف که درعبارات حقوقی بکاررودتوقع میرود که معنی خاصی داشته‌باشد ودربارهٔ

یك یك آنها فکر کسانیکه میخواهند به آنها ترتیب اثردهند بکارخواهد رفت نه یکبار بلکه بارها پس سخن هرچه کوتاهتر باشد کار مراجعان بعبارات حقوقی آسانتر خواهد شد .

ج ـ اجتناب ازاستعمال مترادفات بنا بر این درمادهٔ ششم قانون آئین دادرسی مدنی که می گوید : «عقود و قراردادهائی که مخل نظام عمومی یا برخلاف اخلاق حسنه است درداد گاه قابل ترتیب اثر نیست.» از جهت استعمال مترادف (یعنی عقود و قراردادها) رعایت قواعد انشاء حقوقی نشده است. اینکه بعضی عقودوقراردادها رادوچیز دانسته‌اند خود خطای دیگری است .

د ـ اجتناب از پدید آوردن تعبیرات و اسلوب جدید مگر اینکه نقص تعبیرموجود را معتقد بوده و عقیدهٔ خود را مستدلاً بیان کنند نه اینکه بدون اطلاع ازوجود تعبیرات پخته ورسا خلق الساعه به تأسیس تعبیرات ناموزون توجه کنند(ازقبیل برون ذاتی ودرون ذاتی وماننداینها) علوم میراث جوامع بشری است واندیشه‌های میلیونها نفوس روی آنها کار کرده‌است واین کارها تاحدزیادی ارزش دارند بدون دلیل قانع کننده نمیتوان اندیشه های موجود سابق را ببازی گرفت تحرك براساس تعقل خوب است (دراین باب بنگرید: مقدمهٔ عمومی علم حقوق ـ شمارهٔ ۴۲۹ـ تألیف نویسندهٔ این سطور)

ﻫ ـ در عصر ما برقرار کردن شبکه‌های علمی ازطریق بیان مآخذ ، شرط اساسی وحتمی است امروزه در این باره تلاش فراوانی میشود مآخذ عمده درهرموضوع که نوشته میشود باید اسم کتاب وجلدآن (اگرچند مجلد است) وچاپ آن وصفحه ومؤلف ذکر شود متأسفانه هنوز حتی کسانیکه باهمیت این نکته پی برده‌انداز روی راحت طلبی وکمی مایه کتابها را بدون ذکر مآخذ مینویسند و آنرا قبیح نمیدانند .

و ـ رعایت‌اصول بلاغت اگردرسایرموارد پسندیده باشددرانشاء حقوقی بعلت‌درمیان بودن پای مصلحت جامعه از امور واجب و اکید است .

۷۲۰ ـ انشاء حکم

دادرس دادگاه(کیفری ـ مدنی‌ـاداری) پس‌ازرسیدگی به‌قضیه نظرخود رابصورت یك موجود اعتباری بوجود می آورد و بقدرت خلاقهٔ خود آنرا می‌آفریند این عمل را انشاء حکم نامیده‌اند (مادهٔ ۲۷۱ آئین دادرسی کیفری) بالعکس مراجع رسیدگی‌اداری که مکلف باظهارنظرهستند چیزی را انشاء نمی‌کنند بلکه اخباراز وقوع قضایا برطبق مقررات یا برخلاف مقررات می‌کنند. براین اختلاف سنخیت آثار فراوانی مترتب می‌شود .

۷۲۱ ـ انشاء صریح

رك . انشاء ضمنی

۷۲۲ ـ انشاء ضمنی

(فقه) هرعاقدی درعقد ، یك قصد انشاء بیشترندارد که آنرا انشاء صریح‌نامیده‌اند درمواردی که عقد واحدمنحل بعقودمتعدد میشود(ماننموردتبعض‌صفقه) قصدیك‌عاقد رابدوقصد ،تحلیل‌می کنند یعنی میگویند عاقددرواقع بطورضمنی دارای‌دوقصدبوده است هریك از این دوقصد را قصد انشاء ضمنی ویا انشاء ضمنی نامیده‌اند وبطور

کلی قصد انشاء را نسبت بمدلول ضمنی خود قصد انشاء ضمنی نامند.

۷۲۳ - انشاء عدمی

(مدنی) نوعی از قصد انشاء است که یك موجود اعتباری را معدوم می‌سازد مانند قصد اعراض که ملکیت موجود را نابود میسازد وقصد ابراء که ملکیت بستانکار را نسبت بطلب وی معدوم می کند.

۷۲۴ - انشاء قانون

تهیهٔ طرح قانونی که موضوع تصویب یا رد مجلسین قرار میگیرد.

ازاصل ۳۳ قانون اساسی واصل بیست وهفتم متمم قانون اساسی فهمیده میشود که انشاء قانون مرادف وضع قانون است ولی قانون انشاء شده یاوضع شده شبیه عقدغیر نافذی است که نفوذآن محتاج بیك عمل حقوقی دیگر می باشد این عمل حقوقی درمورد قانون انشاء شده ، عبارت است ازتصویب مجلسین وتوشیح بصحهٔ همایونی وعدم مخالفت با موازین شرعیه.

شرط سوم عملا دربسیاری ازموارد رعایت نشده است.

۷۲۵ - انشاء وجودی

(مدنی) نوعی قصدانشاء است که اثر وجودی را تحقق می بخشد مانند قصد انشاء بایع که ملکیت مبیع را بنفع مشتری بوجود می آورد.

درمقابل «انشاء عدمی» بکارمیرود (رك. انشاء عدمی) انشاء در مقابل اخبار ، مقسم برای انشاء وجودی وعدمی میتواند باشد بنابراین نباید گفت ، انشاء بمعنی ایجاد است پس انشاء عدم ، معنی ندارد خاصه که عدم مضاف نوعی ازوجود است.

۷۲۶ - (قصد) انشاء

(مدنی - فقه) قصدی که میتواند یك اثرحقوقی را درقلمرو اعتبار ایجادکند مانند قصد بایع که مالکیت مبیع رابنفع مشتری در قلمرو اعتبار ایجاد می کند (رك . وجود اعتباری)مادهٔ ۱۹۱ ق-م علامت قصد انشاء این است که برخلاف قصد اخبار ، حکایتی از گذشته و حال و آینده نداردیعنی صاحب قصدانشاء به لحاظ زمان گذشته یاحال یا آینده اعلام قصدنمی کند وحال اینکه صاحب قصداخبار همیشه بلحاظ یکی از سه زمان مافی الضمیر خود را اظهار می کند بنابراین دراقرار، قصداخبارکافی است (مادهٔ ۱۲۶۲ ق - م) وتصورقصد انشاء دراقرار بیوجه است زیرا اقرار اخبار بحقی است (مادهٔ ۱۲۵۹ ق-م). نظرما درقصد انشاء همان است که درتفسیر اصطلاح انشاء گفته‌ایم (رك. انشاء)

۷۲۷ - انصاف

مرادف عدالت است (رك. عدالت وقاعدهٔ عدل وانصاف)

۷۲۸ - انضباط

(حقوق اداری) اطاعت اوامرقانونی مقام مافوق درامور اداری را انضباط گویند.

۷۲۹ - انعزال

زوال خود بخود صفت نمایندگی در امور عمومی (مانند وزارت) یاخصوصی مانند قیمومت و وکالت وغیره . در مقابل عزل بکار میرود (رك . عزل)

۷۳۰ - انفال

(فقه) اموالی است که بموجب قانون متعلق بشخص اول اسلام (پیغمبریا امام) می باشد این اموال عبارتند از : اراضی انفال-

جنگلهای طبیعی و نیزارها ونظائر آنها ـ اموال کسیکه وارث قانونی ندارد ـ اموال شخصی رؤساء ممالك خارجی که درجنگ باحکومت اسلامی مغلوب می‌شوند ـ اشیاء مطلوب‌وبندگان خوب وزیبا که ازغنیمت جنگ‌قبل‌ازتقسیم آن‌خود پیغمبر (ص)یا امام(ع)جدا کندوآنهارا«صفایا»می‌نامند. غنیمت‌جنگی‌درجنگی که بدون دستورامام صورت‌گرفته‌باشد ـ دریاهاو اقیانوسها و رودهای‌طبیعی که‌ملك اشخاص‌شناخته‌نشده است ـ آنچه‌که ازدریاها و رودها صید می‌شود مانند مروارید وماهی وغیره .

۷۳۱ ـ اراضی انفال

(فقه) عبارتند از : زمین موات ـ اراضی غیرموات اجانب درصورتی که‌بدون‌اعمال قدرت (بوسیله نیروهای مسلح مسلمین) بحکومت‌اسلام واگزارشده باشد ـ اراضی غیر موات اجانب در صورتیکه با اعمال قدرت نیروهای مسلح درجنگی که بدون اذن امام (ع) صورت گرفته بچنگ‌آمده باشد ـ اراضی بدون مالك ـ زمینهائی که صاحبان‌آنها به‌علل‌آسمانی یازمینی بکلی نابود ویا ازآنهادست‌کشیده باشند ـ اراضی خالصهٔ رؤساء ممالك خارجی مغلوب در جنگ باحکومت اسلامی ـ اراضی متوفائی که وارث قانونی‌ندارد ـ سواحل دریاهاو رودخانه‌ها که ازآب خارج می‌شوند.

۷۳۲ ـ انفتاح

رك . انسداد باب علم و عملی

۷۳۳ ـ انفتاح باب علم وعلمی

رك . انسداد باب علم وعلمی

۷۳۴ ـ انفساخ

(مدنی ـ فقه) انحلال قهری‌عقد راانفساخ گویند مثلا تلف مبیع پیش ازقبض موجب انفساخ عقد بیع است یعنی خودبخود عقد بیع نابود میشود (مادهٔ ۳۸۷ ق ـ م)

۷۳۵ ـ انفصال

الف ـ مجازات درجهٔ ٦ـ۷ مستخدم‌رسمی که مرتکب تقصیر اداری شده باشد. اگر موقت باشد انفصال را انفصال موقت وگرنه انفصال دائم و انفصال ابد نامند . در حین انفصال ، عنوان مستخدم دولت و کارمند دولت بر شخص منفصل صدق نمی‌کند مگر اینکه برابر مقررات استخدام پس ازرسیدگی بنحوی ازانحاء ایام انفصال جزء خدمت رسمی محسوب شود دراینصورت درایام انفصال موقت او میتواند مثلاسردفتر اسناد رسمی شود(بند یك مادهٔ هفت و بند سوم مادهٔ پنج قانون دفتراسناد رسمی مصوب ۱۵-۳-۱٦)

ب ـ برابرمادهٔ۱۲۴لایحهٔ قانون استخدام کشوری مصوب ۴۵/۳/۳۱ حال انفصال موقت ، وضع مستخدمی است که بموجب حکم قطعی دادگاه اداری یا کیفری‌اصالتاً یا تبعاً برای مدت معینی‌ازاشتغال بخدمت ممنوع است .

۷۳٦ ـ انفصال ابد

یعنی منع اشتغال مستخدم رسمی دولت بخدمت دولت برای همیشه . اگر برای مدت محدود باشدآنرا انفصال موقت‌نامند (مادهٔ ۳۸ قانون استخدام کشوری مصوب قوس ۱۳۰۱ شمسی)

منظورازانفصال‌ابدازخدمات‌دولتی‌درمورد مأمورین بخدمات عمومی انفصال ابد از خدمات در بنگاههای نامبرده در مادهٔ ۳ قانون‌راجع به‌محاکمه‌ومجازات مأموران بخدمات عمومی مصوب ۱٦ ـ ۲ ـ ۱۵ و

محرومیت ازخدمت دولتی و شهرداری و کشوری است (مادهٔ ۴ از مواد مصوب دیماه ۱۳۱۷)

۷۳۷ - انفصال دائم

مرادف انفصال ابداست (رك . انفصال ابد)

۷۳۸ - انفصال موقت

منع اشتغال مستخدم رسمی دولت بخدمت برای مدت محدود براثر تقصیر وتخلف . رك . تعلیق

۷۳۹ - انقلاب دعوی

هرگاه بعد ازطرح دعوی ومشخص شدن خواهان وخوانده ازطرف خوانده ادعائی مطرح شود می گویند دعوی منقلب شده وخوانده بصورت خواهان درآمده است چنانکه شخصی علیه دیگری دعوی مالکیت اتومبیلی راکندوخوانده ضمن دفاع بگوید ماشین را ازمدعی خریده‌ام در اینصورت خوانده اقرار بمالکیت مدعی کرده النهایه مدعی است که آنرا خریده است وبایددلیل خرید بدهد . درمواردیکه دعوی متقابل مطرح میشودهریك ازطرفین عنوان خواهان وخوانده را دارند عنوان انقلاب دعوی صدق نمیکند.

۷۴۰ - انکار

درلغت بمعنی اظهارعدم شناسائی ونیز نفی چیزی است. دراصطلاح آئین دادرسی مدنی مدنی کسیکه سندی علیه او ابرازشود واو مهریا امضاء یا اثرانگشت منتسب بخود را نفی کند وآنهارا ازخود نداند این عمل را انکار (انکارسند) نامند وگاهی بجای این دواصطلاح عبارت «تکذیب سند» هم بکارمیرود (مادهٔ ۳۷۶ آئین دادرسی مدنی)

۷۴۱ - انکارسند

رك . انکار

۷۴۲ - انگشت‌نگاری

عملی است که ازروی اثرانگشتها میتوان اشخاص مختلف را شناخت .

Dactyloscopie

۷۴۳ - اوراق بهادار

Valeurs mobilières

اسناد مالی که درمعاملات بورسی وبانکی قابل نقل وانتقال ودارای نرخ باشد.

۷۴۴ - اوقیه

رك . رطل بغدادی

۷۴۵ - اولاد

(مدنی - فقه) معنی حقیقی آن ولد صلبی است (ذکورواناث) و تعدی به ولد ولد نمی کند مگربقرینه (جامع‌الشتات - ص ۳۶۶) چنانکه گویند اولاد نسلا بعد نسل که عبارت(نسلا بعد نسل) قرینه است .

۷۴۶ - اولاد ذکور نسلابعد نسل

(فقه - مدنی) یعنی اولاد ذکورصلبی واولاد ذکور آنها تا هرقدر که پائین رود و شامل اناث ازاولاد ذکور صلبی نمیشود .

۷۴۷ - اولتیماتوم Ultimatum

(بین‌الملل عمومی) اعلان جنگ یك یا چند دولت بیك یا چند دولت که مشروط بشرط یاشرائطی است که‌هرگاه طرف آن شرط یاشروط راپبذیردحالت جنگ عملا حکمفرما نخواهدبود وگرنه‌حالت‌جنگ بین طرفین تحقق خواهد یافت .

۷۴۸ - اولویت

(فقه) الف - بمعنی‌حق تقدم است مانند بعضی از بستانکاران که در دریافت حق خودبرسایر بستانکاران تقدم دارند (رك.

حق تقدم) .
ب ـ قیاس اولویت را گویند (رك . قیاس اولویت)
ج ـ اولویت سبق را گویند که عبارت است از حق اولویتی که نسبت بعین یا منفعتی بسبب پیشدستی و حیازت بدست آید مانند اینکه کسی زودتر روی نیمکت عمومی پارك شهر جائی بگیرد یا زمین مواتی را تحجیر کند حق اولویتی پیدا می کند .
رك . حق اولویت

۷۴۹ ـ اولویت سبق

رك . حق اولویت ـ اولویت

۷۵۰ ـ اولویت ظنیة

(فقه) قیاس اولویت ظنی را گویند (رك. قیاس اولویت)

۷۵۱ ـ اولویت قطعیة

(فقه) قیاس اولویت قطعی را گویند (رك. قیاس اولویت)

۷۵۲ ـ اون باشی

رك . تابین

۷۵۳ ـ اهانت

(جزا) مرادف توهین است (رك. توهین ـ افتراء)

۷۵۴ ـ اهل

(مدنی) غیرمحجور را اهل گویند (مادهٔ ۲۱۱ ق ـ م) و وصف مزبور را «اهلیت» نامند (مادهٔ ۲۱۲ ق ـ م)
اهل درلغت بمعنی شایسته است (نازم بخرابات که اهلش اهل است) و بمعنی صاحب آمده است (کجا است اهل دلی تا بگویمش چون شد) و در اهلیت بمعنی شایستگی و صلاحیت است .

۷۵۵ ـ اهل خبره

کسانیکه درموضوع مادی یامعنوی معین دارای بصیرت و اطلاعات خاص که از ممارست متمادی آنها حاصل شده است باشند (مرادف کارشناس ـ رك. کارشناس) مادهٔ ۷۸ آئین دادرسی کیفری

۷۵۶ ـ اهل ذمه

(فقه) عبارتند از پیروان دین زرتشت و موسی و مسیح که پس از انعقاد یك قرارداد (که اسم آن عقد ذمه است) با رئیس حکومت دارای حقوق و تکالیفی از نظر قانون میشوند که یکی از آنها داشتن دادگاههائی است که قاضی آن ازاهل مذهب خودشان باشد.

۷۵۷ ـ اهلیت

(مدنی) الف ـ صفت کسی که دارای جنون ، سفه ، صغر ، ورشکستگی و سایر موانع محرومیت از حقوق (کلا یا بعضا) نباشد (مادهٔ ۲۱۲ـ۱۲۰۷ ق ـ م)
این اصطلاح درمقابل حجر یا عدم اهلیت بکار می رود .
ب ـ صلاحیت شخص برای دارا شدن حق و تحمل تکلیف و بکار بردن حقوقی که بموجب قانون دارا شده است .

۷۵۸ ـ اهلیت اجرای حق

مرادف اهلیت استیفاء است (رك ، اهلیت استیفاء)

۷۵۹ ـ اهلیت اداء

مرادف اهلیت استیفاء است (رك . اهلیت استیفاء)

۷۶۰ ـ اهلیت استحقاق

(مدنی) مرادف اهلیت تمتع است (رك . اهلیت تمتع) این اصطلاح روشن تر از

اصطلاح اهلیت تمتع است .

۷۶۱ - اهلیت استیفاء

(مدنی) صلاحیت شخص برای بکار بردن حقی که دارا شده‌است مانند صلاحیت کبیر برای معامله در اموال خود که در حال صغر آنها را ازپدرخود ارث برده است .

۷۶۲ - اهلیت اعمال حق

(مدنی) صلاحیت بکاربردن حق از طرف کسی که دارای حقی شده است مانند صلاحیت شخص عاقل وبالغ و رشید وغیر ورشکسته درتصرف درمال خود .

۷۶۳ - اهلیت تمتع

(مدنی) صلاحیت‌شخص (طبیعی-یا حقوقی) برای‌داراشدن‌حق . اتباع ایران‌میتوانند مال غیرمنقول رامالك‌شوند .

انتقاد - شباهت فراوان لفظ تمتع و لفظ استیفاء مانع ازاین است که بسهولت دو اصطلاح اهلیت تمتع واهلیت استیفاء زود در اذهان جایگزین شود وبهتراست این دواصطلاح‌متروك گرددوبجای آنها«اهلیت دارا شدن‌حق» و«اهلیت اعمال حق» بکار رود .

۷۶۴ - اهلیت داراشدن حق

(مدنی) صلاحیت برای‌داراشدن حق‌مانند صلاحیت طفلی که متولد میشود برای‌دارا شدن یك رشته حقوق .

۷۶۵ - اهلیت وجوب

مرادف اهلیت داراشدن حق است .
(درمقابل اهلیت اداء بکاررفته است)

۷۶۶ - ایادی

(مدنی - فقه) درمعانی ذیل بکاررفته‌است
الف - تصرفات مختلف برعین واحد .
ب - متصرفان عین واحد .

۷۶۷ - ایادی متعاقبه

(مدنی - فقه) چندید که بتناوب وبطور غیرقانونی بریك مـال معین ، وضع شده باشد ایادی متعاقبه نـامیده میشود مانند مالی که سارق بدیگری بفروشد و اوبیك نفر دیگربفروشد و هکذا . وضع متناوب ایادی مزبوررابر مال مذکورتواردایادی نامیده‌اند .

۷۶۸ - (توارد) ایادی

رك ایادی متعاقبه

۷۶۹ - ایالت

قسمتی از کشور است که دارای حکومت مرکزی ودارای ولایات‌حاکم نشین‌جزء است . درتقسیمات کشوری بـزرگترین قسمت محسوب است . درمقابل مملکت و ولایت بکارمیرود .

۷۷۰ - ایجاب

(مدنی - فقه) در قانون مدنی تعریفی از ایجاب وجود ندارد درفقه هم نصی نیست ولی فقهاء درعقود مختلف عقاید مختلف دارند مثلادربیع قصدانشاء بایع را ایجاب میدانند وعقیده دارند که باید ایجاب‌مقدم برقبول باشد .

درعقود اذنیه (رك. عقداذنی) مانندودیعه هرچند که صاحب مال، ایجاب کننده‌است ولی عقیده دارند که درعقود اذنیه مانعی ندارد که ایجاب مؤخر ازقبول باشد.
درعقد صلح و نکاح عقیدهٔ فقهاء این است که هریك ازطرفین کدمبادرت وپیشدستی نماید وقصد خود راابرازکند قصد انشاء او ایجاب است و از این جهت صلح غیر از بیع است .

درست این است که در هر عقدی نخستین

قصدی که ابراز میشود ایجاب است (مادهٔ ۱۸۳ ق ـ م)

۷۷۱ـایجاب ملزم (بضم اول و کسر ثالث)

(مدنی) مقصود ایجاب درعقد غائبین است (رك . عقد غائبین) که قبل ازاینکه قبول حاصل شود تحت شرائط خاصی برای ایجاب کننده ایجاد تعهد یکطرفی مینماید و او حق ندارد از ایجاب خود عدول نماید (مجلهٔ حقوقی دادگستری ـ سال ۱۳۴۱ شماره یك فروردین ـ صفحه ۶۶)

۷۷۲ ـ ایجاب وقبول

درپاره‌ای از اصطلاحات مهجور ، تعبیر دیگرعقد است ولی درواقع ایجاب وقبول دوکاشف ازدو قصد طرفین عقداست وخود این دوکاشف ، عقد نیستند بلکه آن‌دوقصد عقد را تشکیل می‌دهند .

۷۷۳ ـ (موالات) ایجاب وقبول

رك . موالات ایجاب وقبول

۷۷۴ ـ ایراد

(دادرسی مدنی) اشکالات مخصوص و منصوص در قانون که به‌دعوی ، از طرف مدعی یامدعی‌علیه و یا رأساً بحکم قانون متوجه شود (مادهٔ ۱۹۷ ببعد آئین دادرسی مدنی)

۷۷۵ ـ ایراد امرمختوم

(دادرسی‌مدنی) اگردعوی‌طرح شده سابقاً بین‌همان‌اشخاص(طرفین‌دعوی) یااشخاص دیگری که‌این‌طرفین‌دعوی، قائم‌مقام آنها باشندمطرح ورسیدگی‌شده‌و نسبت‌بآن‌حکم قطعی صادرشده باشد میتوان ایراد کرد که این دعوی صفت امرمختوم پیداکرده وقابل تجدید مطلع نمی‌باشد (بند چهارم مادهٔ ۱۹۸ و۲۰۲ آئین دادرسی مدنی)

۷۷۶ ـ ایراد رد دادرس

نوعی‌ازایرادعدم‌صلاحیت است که ازحیث عدم صلاحیت شخص دادرس میشود (مادهٔ ۲۰۸ ببعد دادرسی مدنی)

۷۷۷ ـ ایراد سمت

(دادرسی مدنی) کسیکه بعنوان نمایندهٔ غیر در دعوائی دخالت‌کند و دلیل مثبت سمت خود را ندهد میتوان از این جهت بورود اودردعوی ایرادکرد و این ایراد را ایراد سمت می‌نامند (مادهٔ ۱۹۹ دادرسی مدنی)

۷۷۸ ـ ایراد عدم اهلیت

یعنی ایراد یکطرف دعوی (مدعی علیه) باینکه مدعی اهلیت قانونی برای طرح دعوی‌ندارد یعنی هنوزبسن قانونی‌نرسیده ویابسبب دیگر محجور است .

۷۷۹ ـ ایراد عدم توجه دعوی

هرگاه دعوی متوجه‌به‌شخص‌خوانده‌نباشد یعنی حقاً نبایدبراواقامه شود دراینصورت میتواند ایرادکندکه‌دعوی متوجه‌او نیست مثل اینکه علیه شخص‌بعنوان‌قیم‌ومت‌طرح دعوی‌کنند و او ایرادکندکه قبلا استعفاء داده وفعلا قیم نمی‌باشد وبالنتیجه دعوی متوجه او نیست .

۷۸۰ ـ ایراد عدم صلاحیت

(دادرسی مدنی) عبارت است ازایرادبعدم صلاحیت (ذاتی یامحلی) دادگاه یا عدم صلاحیت دادرس دادگاه .

رك . صلاحیت

۷۸۱ ـ ایراد مرور زمان

(دادرسی مدنی) یعنی ایراد به‌اینکه‌دعوی مشمول مرورزمان (رك. مرورزمان)شده و نباید شنیده شود . این ایراد را در

مرحلهٔ پژوهش هم میتوان کرد و در غیر جلسهٔ اول هم میتوان ایراد مرور زمان کرد (حکم تمیزی شمارهٔ ۴۰۵ مورخ ۴-۳-۳۲۹ شعبهٔ چهار)

۷۸۲ - ایراد ورود ثالث

(دادرسی مدنی) هریك از طرفین دعوی میتوانند بورود شخص ثالث دردعوی ایراد کنندازحیث اینکه‌ورود اومطابق بامیزان مذکوردرمادهٔ ۲۷۰ دادرسی مدنی هست یانه . این ایراد را ایراد ورود ثالث گویند . (مادهٔ ۲۷۱ دادرسی مدنی)

۷۸۳ - ایرانی

انسان یا شخص حقوقی که دارای تابعیت ایران باشد (مادهٔ ۹۷۶ ق - م)

۷۸۴ - ایرانی‌الاصل

الف - کسیکه دارای تابعیت ونسب‌ایرانی باشد .
ب - کسیکه باقتضاء مصالح عالیهٔ کشور و به پیشنهاد دولت و تصویب مجلس شورایملی بموجب فرمان پادشاه عصر صفت ایرانی باو اعطاء شده باشد .
(تفسیر اصل ۳۷ متمم قانون اساسی مصوب ۱۷/۸/۱۴)

۷۸۵ - آیش

زمین زراعتی که مدتی متروك گذارندتا بهتر بتوان درآن کشت نمود و درقانون اصلاحات ارضی ۱۹ - ۱۰ - ۴۰ زمین زراعتی‌است که‌حداکثر سه‌سال‌بدون کاشت بماند. زمین آیش غیر از زمین بایراست زیرا بایرزمین ملکی است که مالك‌بدون اینکه مدت محدودی آنرا متروك بگذارد رها کند بدون اینکه اعراض از مالکیت آن کرده باشد ولی در مورد زمین آیش برای مدت محدود و بمنظور تقویت بنیهٔ زمین متروك می‌ماند .

۷۸۶ - ایشیك آقاسی باشی

(اصطلاح اداری عصر صفویه) بمعنی رئیس سران درگاه - وظیفه‌اش ریاست تشریفات در مجالس عمومی و سرپرستی دربانان ونگهبانان کاخ بود و ریاست طبقهٔ آقایان با او بوده است (مشخصات این طبقه معلوم نگردید)
رك . وزیر بیوتات

۷۸۷ - ایفاء

(مدنی) در مورد پرداخت دین بکار می‌رود (مادهٔ ۲۶۴ قانون مدنی) و وفاء بعهد هم متقارب باین مضمون است .

۷۸۸ - ایفاءِ ناروا

Payement de L'indu

(مدنی) صور مختلف آن این است :
الف - پرداخت دینی که واقعیت ندارد .
ب - پرداخت دین بغیر بستانکار یا قائم مقام او .
ج - تأدیهٔ دین بوسیلهٔ غیرمدیون (مادهٔ ۲۶۵ - ۳۰۱ - ۳۰۲ قانون مدنی)

۷۸۹ - ایقاع

(مدنی - فقه)عملی است قضائی ویکطرفی که بصرف قصد انشاء و رضای یکطرف منشاء اثرحقوقی شود بدون اینکه تأثیر یکطرفی قصد و رضای مذکور ضروری بغیر داشته باشد (مگر در موارد مصرح در قانون مانند طلاق) ابراء و اعراض و فسخ از مصادیق ایقاعات است .
اینکه گفته‌اند ایقاع عمل قضائی یکطرفی غیرقابل فسخ ورد است باطل است زیرا وصیت تملیکی حقاً ایقاع است و حال

اینکه قابل‌رد از طرف‌موصی‌له می‌باشد . ایقاع ممکن است لازم یاجائز باشد ولی غالباً جائز است .

۷۹۰ - ایلاء

(فقه) سوگندی است که زوج یادکندکه همیشه یا بیش از چهار ماه بازوجهٔ دائم خود مقاربت نکند . در اینصورت زوجه میتواند از دادگاه الزام او را به احدامرین (طلاق یا نقض قسم) بخواهد. قصد زوج از این سوگند ایذاء و آزار زوجه است .

ب

۷۹۱ - بائر

زمینی که مالك دارد و برای مدت نامعلومی در آن کشت و کاری نشود .

رك. اراضی بائر و بایر

۷۹۲ - بائر بلامالك

رك. اراضی متروکه

۷۹۲ مکرر - باجگاه

مراتعی که از آن حق علفچر گیرند وچون در اغلب این مراتع که طبیعی بوده و باحدی تعلق نداشته در ایام قدیم ارباب سیف وسوط بستم این حق را می گرفتند از این رو آنجارا باجگاه می‌خواندند .

۷۹۳ - بازار

محل تجمع کالا واموری که مورد معامله بین اشخاص مختلف قرار می گیرد . در اصطلاحات ذیل بکار رفته است :

۷۹۴ - بازار آزاد

جائی که دادوستد برضایت طرفین در آن صورت گیرد ملاك قصد و رضای طرفین است و اگر نسبت ببعضی از امور راجع بعقد معینی سکوت پیش آید عرف وعادت جای آن سکوت رامی گیرد . ازمختصات بازار آزاداین است که در آن اشیاءسریع‌الفسادوغیر کالای بورسی‌هم در آن معامله میشود رك. بازار رسمی - کالای بورسی

۷۹۵ - بازار رسمی

یا بازار منظم یا بازار مقید یا بورس (رك. بورس) در بورس یا بازار رسمی اشیاء سریع‌الفسادمعامله‌نمیشود ومعاملات بوعده تابع مقررات بورس میباشد جنس کالا و موعد تسلیم مورد معامله و طرز پرداخت بها وکلیهٔ خصوصیات داد وستد تابع آئین نامهٔ خاصی است که قبلا مقرر شده است و دولت در امور بازرگانی‌این بازار و نظم داخلی آن دخالت فراوان دارد .

۷۹۶ - بازار عادی

مرادف بازار آزاد است (رك. بازار آزاد)

۹۷۷ - بازار منظم

مرادف بورس و بازار رسمی است (رك. بورس - بازار رسمی)

۷۹۸ - بازار موسمی

بازار موسمی یا مکاره بازاری است که به تناوب در پاره‌ای از ازمنه وبطور مرتب تشکیل شود و اسم آن گاهی بـر محل تشکیل بازار مذکور اطلاق میشود مانند دوشنبه بازار شهر رشت که معروف است. در لنگرود گیلان که زادگاه ما است روزهای شنبه و چهار شنبه بازار است و سابقاً رونق بیشتر داشت و فعلا روبزوال است .

۷۹۹ - بازپرس

(دادرسی کیفری) دادرسی که شغل وی استنطاق از متهمین‌در مورداتهام‌وتحقیق از مطلعین راجع‌باتهام است. وبطورکلی کشف جرم وممانعت از فرار متهم ازاهم وظائف وی است .

در اصطلاح دیگر او را قاضی تحقیق و مستنطق گویند . اصطلاح قاضی تحقیق عملا استعمال نمیشود واصطلاح مستنطق فعلا در شرف متروك شدن است اصطلاح بازپرس فعلا اصطلاح جاری است .

۸۰۰ - بازپرسی

مرادف استنطاق است (رك. استنطاق)

۸۰۱ - بازرس Inspecteur

یا مفتش : کسیکه از طرف وزارتخانه‌ها و اداره‌ها بکارهای کارمندان و کارکنان رسیدگی‌کرده درستی یا نادرستی‌کارهای آنهارا به مقامات مربوط آگهی‌میدهد .

۸۰۲ - بازرگان

رك. تاجر

۸۰۳ - بازرگانی

رك. تجارت

۸۰۴ - بازنشستگی

تقاعد راگویند (رك. تقاعد)

۸۰۵ - باطل

هرعمل‌حقوقی که مخالف مقرراتقانونی بوده و قانون آنرا فاقد هـرگونه اثر حقوقی شناخته باشد مانند بیع صغیر . صفت این عمل حقوقی را بطلان گویند بطلان در مقابل صحت استعمال می‌شود . صحت شامل عدم نفوذهم می‌باشد مثلاعقد مکره و عقد فضولی صحیح ولی غیرنافذ است .

۸۰۶ - باغ

در لغت محل‌کشت درختان میوه و یاغیر میوه و نباتات مصرفی انسان یـا حیوان (مانند باغ سبزیجات و باغ یونجه) را گویند وآنچه‌که خودرو باشد نمیتواند مصداق باغ باشد .

در اصطلاح قانون در مناطق‌جنگلی باغ دارای مشخصات ذیل است :

الف ـ دارای حدود مشخص‌اختیاری‌باشد (نه طبیعی) .

ب ـ حجم درختان‌جنگلی خودروی آن ازپنجاه مترمکعب درهکتار تجاوزنکند.

ج ـ دست کم در هر هکتار آن صد عدد درخت بارده یا جمعاً دویست‌عدد درخت بارده و جوان دست کاشت میوه‌ای وجود داشته باشد .

د ـ دست‌کم نه‌دهم سطح‌آن از کنده و ریشهٔ درختان جنگلی‌پاك شده باشد(مادهٔ یك‌آئین‌نامهٔ‌اجرائی‌قانون‌ملی‌شدن‌جنگلها مصوب ٦ ـ ٦ ـ ٤٢)

۸۰۷ - باغات غارسی

باغاتی که از طریق مغارسه فراهم شده

باشد (مادهٔ ۲۷ آئین نامهٔ مصوب ۳ - ۵ - ۴۳ قانون اصلاحات ارضی) این اصطلاح در فارس بیشتر استعمال میشود و در اغلب ولایات بکار نمی‌رود .
رك .مغارسه .

۸۰۸ - بالغ

(فقه) زن یامردی که بسن بلوغ‌رسیده باشد (مادهٔ ۳۴ - ۳۵ - ۳۶ قانون مجازات عمومی)
رك . بلوغ

۸۰۹ - بانك

مؤسسه‌ای است که بصورت شرکت سهامی مطابق قانون بازرگانی تشکیل شده و براساس موادمقرردرقانون بانکی وپولی کشور(مصوب ۷ - ۳-۳۹) به عملیات بانکی اشتغال ورزد (مادهٔ ۵۸ قانون مزبور)

۸۱۰ - بانك خارجی

بانکهائی است که بیش از چهل در صد سرمایهٔ آنها متعلق باتباع بیگانه باشد (مادهٔ ۶۲ قانون بانکی و پولی کشور مصوب ۷ - ۳ - ۳۹)

۸۱۱ - بانك فلاحتی و صنعتی

بانك پیشه و هنر است (مادهٔ ۱۶ قانون متمم بودجه کل سال ۱۳۱۹ مصوب ۲۸- ۱۲ - ۱۳۱۸)

۸۱۲ - بایر

در اصطلاح عبارت است از زمینی که :
اولا - مالك دارد یعنی باستناد یکی از اسباب قانونی تملك در مالکیت شخص حقیقی یا حقوقی وارد شده است .
ثانیاً- مالك برای‌مدت نامعلومی(کوتاه یا دراز) از ادامهٔ‌آبادی آن چشم‌پوشیده است بنابراین زمین آیش را زمین بایر نمی‌گویند چون ترك‌ادامهٔ آبادی‌آن در مدت معلومی است آن هم بمنظور تقویت بنیهٔ زمین است . زمین بایر باین معنی بازمین متروك فرق دارد زمین متروك زمینی است که مالك ازآن اعراض کرده و یا قهراًآنرا ترك‌کرده باشد مثل‌اینکه بعلت وقوع‌حوادث‌سماوی یاارضی‌مالکین یك آبادی هلاك و منقرض شده باشند . بدیهی است با توجه بتعریف فوق ،زمین بایر بازمین موات فرق دارد زیراموات هنوز تحت‌سیطرهٔ سبب قانونی تملك‌قرار نگرفته است .

زمین مواتی که حریم یك ده را تشکیل میدهد و اهل ده بمنظور تعلیف و سوخت و مانند اینها از آن بطور مشاع استفاده می‌کنند ملك‌اهالی ده نیست (درحکم‌ملك است) و عنوان موات را دارد و قابل تقاضای ثبت جداگانه نمی باشد و ثبت اراضی ده خودبخودمستلزم‌ثبت حریم‌ده (بعنوان حریم ده) میباشد .

* گاهی بکمك قرینه زمین بایر را بر موات اطلاق می‌کنند مانند بایر استعمال شده درتبصرهٔدوم‌مادهٔ یك‌قانون‌واگزاری زمین به تحصیلکرده های کشاورزی - مصوب ۲۲ - ۱۰ - ۳۸
(رك . متروك)

در پاره‌ای از دهات مقداری از اراضی اطراف ده را اهالی ده بطور اشتراکی احیاءمینمایند (مثلاسنگهارابیرون‌آورده و زمین را قابل زراعت می‌کنند)وچون آب بهمهٔ آن اراضی نمی‌رسد هر سال بقرعه بعضی از اهالی ده درقسمتی ازآن اراضی کشت می‌کنند این اراضی هم مصداق اراضی مشاعی ده است و در

اصطلاحات محلی بآنها اراضی بیابانی می گویند که البته با اراضی مواتی که حریم ده را تشکیل میدهد فرق خواهد داشت. غالباً استعمال کنندگان اراضی مشاعی ده فرقی بین اراضی دیم مشاع و اراضی مواتی که حریم ده است عمداً یا سهواً نمی گذارند.

۸۱۳ - بایع

کسیکه درعقد بیع غالباً در طرف ایجاب واقع میشود و بمال او بعنوان معوض و مبدل نگاه میشود نه عوض و بدل.
رك . فروشنده .

۸۱۴ - بایع شرطی

بایع در بیع شرط را بایع شرطی نامند.
(رك . بیع شرط)

۸۱۵ - بایگان

نگهدارنده و ضباط ـ کسیکه نامه‌ها و نوشته‌های اداری را در محلی نگاه می دارد تاهنگام نیاز بتوان ازآنها استفاده کرد . (Archiviste)

۸۱۶ - بایگانی

در لغت بایگان بمعنی مخزن است و آذربایجان که معرب آذربایگان (بنظر بعضی) است بمعنی آتشکده و مکان آتش است . در حقوق اداری بایگانی بمعانی ذیل بکار می‌رود :
الف ـ محل و مخزن نگهداری اوراق و اسناد بطورمنظم .
ب ـ عمل نگهداری اوراق و اسناد بطور منظم . سابقاً ضباطی گفته می‌شد و بایگان را ضباط می گفتند .

۸۱۷ - بخت آزمائی

قرار دادی است که در نتیجهٔ آن عده‌ای از اشخاص روی احتمال کسب مالی از طریق بخت و تصادف و اتفاق هریك مال معینی می‌پردازند در بخت آزمائی صرفاً اتفاق وتصادف بر اثر قرعه کشی دخالت دارد ولی در قمار مهارت و تبحر و اقدامات شخص نقش مؤثر را بازی می کند قمار بین دو نفر هم میتواند واقع شود ولی بخت آزمائی باید بین عدهٔ زیادی صورت گیرد . از طریق بخت آزمائی میتوان معاملهٔ معوضی را انجام داد (عرفاً) چنانکه بایع اتومبیل خود را در معرض بخت آزمائی می گذارد و مقداری بلیت منتشر کرده و بین خریداران قرعه می کشد و خریدار بقرعه معین میشود . بخت آزمائی ممکن است بنفع امور خیریه انجام شود بخت آزمائی جزء معاملات مغابنه‌ای است عوام بین آن و قمارفرق نمیگذارند .

۸۱۸ - بخش

رك . استان ـ ناحیهٔ ثبتی

۸۱۹ - بخشدار

رك . استاندار

۸۲۰ - بخشنامه (Circulaire)

الف ـ نامه‌ای است که دریك یا چند نسخه نوشته شده برای آگهی چند نفر فرستاده میشود .
ب ـ نامه‌ای است که از طرف رئیس اداره برای آگهی همه یا قسمتی از کارکنان اداره و انجام دادن دستور معینی نوشته می‌شود سابقاً متحدالمآل می گفتند .
ج ـ بخشنامه عبارت است از تعلیم یا تعلیمات کلی ویکنواخت (بصورت کتبی) که ازطرف مقام اداری به مرئوسین برای ارشاد به مدلول وطرز تطبیق قانون یا آئین‌ـ

نامه داده شود و نباید مخالف قانون یا آئین نامه باشد ومادام که مخالف صریح با آنها نباشد ازحیث لزوم پیروی مرئوس از رئیس لازم الاتباع است (مستفاد از مادهٔ ۲۸۰ قانون جزاومقررات استخدام کشوری) بخشنامه قابل استناد درداد گاه نیست و فی حد ذاته منشاء حق و تکلیف جدیدی نمی‌باشد و در صورت تعارض باقانون یاآئین‌نامه‌نباید بآن عمل کرد .

۸۲۱ - بخشنامهٔ وزارتی

بخشنامه‌ای که وزیر یك وزارتخانه‌صادر کند و مفادآن ناظر بخصوص موردنیست وموضوع آن‌هدایت‌ادارات‌تابعه‌ومأموران وزارتخانه و مراقبت امورآنان می‌باشد. رك . ابلاغ وزارتی

۸۲۲ - بدریه

منسوب به بدره ظرفی است از پوست که درزمان‌قدیم‌درآن مسکوکات رانگهداری می‌کردند (بدرهٔ زر)و این لغت درزمان مادر لهجهٔ محلی لنگرود بمعنی دلـو و سطل بکار می‌رود . و امیرعضدالدوله ده هزار دینار در بدره به بغدادبرای‌خلیفهٔ عباسی فرستاد .

و بدریه دینار بغلیه را گویند . (رك . در هم بغلی)

۸۲۳ - بدل

(مدنی ـ فقه)الف‍ـ درمعاملات معوض‌هر یك ازعوضین راگویند مثلامبیع بدل‌ثمن است وثمن‌بدل مبیع.

ب‍ـمالی که‌باید زیان زننده برای‌جبران خسارت به‌آسیب دیده بدهد (مادهٔ۳۱۱ ق ـ م)

اصطلاح عوض هم در همین معنی بکار رفته است .

۸۲۴ - بدل تالف

(مدنی- فقه) عوض مال تلف شده (مادهٔ ۳۲۳ ق ـ م)خواه آن‌عوض ، مثل‌باشد یا قیمت .

این‌اصطلاح‌مرادف‌با«عوض‌واقعی»ومخالف «عوض مسمی» است (رك . عوض مسمی)

۸۲۵ - بدل حیلوله

(مدنی-فقه)هرگاه غاصب (ونیزهرمتصرف عدوانی) بجهتی‌ازجهات‌نتواندعین‌مغصوب راکه وجوددارد‌بمالك‌آن ردکندبایدبدل آنرا بدهد (مادهٔ ۳۱۱ ق ـ م)این بدل را اصطلاحاً بدل حیلوله گویند .حیلوله در لغت بمعنی حائل شدن است و غاصب در فرض بحث بین مالك و مال او حائل شده است یا حادثه‌ای بین مالك و مال‌او بعد از غصب حائل شده است که مانع رد عین مال بمالك است .

۸۲۶ - بدوصلاح

(فقه) در مورد میوهٔ درخت‌خرما حالتی است که میوه رنگ گرفته باشد ولی‌نپخته باشد . لغت زهو هم در همین معنی بکار رفته است .

۸۲۷ - بدهکار

کسیکه‌برذمهٔ او تعهدی‌بنفع‌غیر(بستانکار یادائن) وجود دارد خواه این تعهدناشی از عقد باشد خواه نه مانند دین مالیاتی و دین مربوط بنفقهٔ زوجه .

۸۲۸ - بدهی

مرادف دین است (رك . دین)

بذل

درلغت‌بمعنی‌بخشیدن‌است . دراصطلاحات

ذیل بکار رفته است :

۸۲۹ - بذل مال

(فقه) - مدنی) درباب طلاق، دادن مالی را گویندکه از طرف زوجه بزوج داده میشود تا در عوض آن ، زوج او راطلاق گوید خواه‌طلاق بصورت خلع‌باشد خواه مبارات خواه مال مزبور تمام یا قسمتی از مهر باشد خواه مال دیگر (مادهٔ ۱۱۴۶ - ۱۱۴۷ قانون مدنی)

۸۳۰ - بذل مدت

(مدنی - فقه) صرفنظر کردن زوج از تمتع از زوجه در باقیماندهٔ مدت نکاح منقطع (مادهٔ۱۰۹۷ قانون‌مدنی ومادهٔ۶۳ نظامنامهٔ قانون سجل احوال)

۸۳۱ - برائت

برائت ، اصطلاح‌خلاصه شدهٔ اصل‌برائت است و اصل برائت در اصطلاحات فقهی عبارت است ازگرایش بطرف نفی‌الزام قانونی و عدم‌تعهدو تکلیف وآزادی‌اراده در موقع بر خورد باشك در تکلیف .

اصالةالبرائه‌بااصالةالاباحه‌ازسه‌جهت‌فرق دارد :

الف - مورد اصالةالاباحه بحث از منع و جواز تصرف‌در اشیاء است از این‌حیث که‌قانون نسبت بآن چه مقرر داشته‌است. و حال اینکه مورد اصالةالبرائه شك در مقررات موضوعات معین (در نوع معین و یا در خصوص مورد جزئی) از نظر مقنن است بطوریکه ممکن‌است‌کسی قائل به اصالةالاباحه باشد ولی معتقد به اصالةالبرائه نبوده و اصل احتیاط را اختیارکند .

ب - بحث در اصالةالاباحه از این نظر است که آیا میتوان از اشیاء موجود در طبیعت استفاده برد یا نه وآیا این استفاده در هر مورد محتاج باذن شارع است‌یانه وحال‌اینکه بحث‌دراصالةالبرائه ازاین‌حیث‌است که فعل‌معین‌ازافعال‌انسان مشمول الزام قانونی (از امر ونهی) هست یا نه .

ج - بحث دراصالةالاباحه‌دائر بین‌جواز و منع است وحال اینکه در اصالةالبرائه بحث در سه مورد است :

۱ - بحث در وجوب وجواز

۲ - بحث در حرمت و جواز (یا جواز و منع)

۳ - بحث در وجوب و حرمت .

(دادرسی‌مدنی) مادهٔ ۳۵۶ آئین‌دادرسی مدنی اصل برائت را از فقه اسلام اخذ کرده و دادرسان میتوانند ملاك این‌اصل مهم رابه تنقیح مناط نسبت بمواردسکوت قانون سرایت دهند .

۸۳۲ - برائت اصلیه

(فقه) گاهی آنرا « استصحاب برائت » می گویند .

معنی‌آن‌درنزد فقهاء فرق‌می کند وبموارد ذیل اطلاق شده است :

الف - برائت‌ذمه‌در موارد خاص و جزئی مثلا اگردعوی طلب علیه‌حسن اقامه‌شود اصل‌برائت ذمهٔ اواست تاخلافش رامدعی اثبات‌کند .

ب - در موارد کلی‌که آنهم اقسام ذیل را دارد :

یك- درمواردسکوت قانون، تکلیفی‌وجود ندارد . این را قدماء « استدلال بطریق نفی» وبرائت‌اصلیه مینامیدند برخی‌آنرا جزء استصحاب دانسته ولی عده‌ای مانند

شیخ طوسی آنرا خارج از استصحاب میدانند و این درست است .

دو ـ عده‌ای از فقهاء شیعه که اکثریت دارند می گویند خداوند را در هر مورد حکمی‌است‌شرعی‌الااینکه بدلائل تاریخی که درعصرائمه (ع) رخ داد ابلاغ بعضی از آنها میسر نشد پس درموارد سکوت قانون تکلیف وجود دارد الا اینکه عملا تکلیفی متوجه نیست و این بحث با اصل اباحه‌فرق دارد زیرا در اصل‌اباحه‌بحث این است که مقتضای نصوص و ادله (نه اصل عملی یعنی فرض قانونی) این است که در موارد فقدان الزام‌قانونی ، حکم شرعی در واقع‌و نفس الامر، اباحه است ولی‌موردبحث در اصل برائت بمعنی‌اخیر (یعنی در موارد کلی) این است‌که حتی در مورد وجود الزام قانونی که باطلاع مردم نرسیده‌باشدعملاً (نه واقعاً)تکلیفی متوجه‌نیست‌و این بحث‌بتاریخ فقه امامیه مربوط است . در حقوق جدید به محض شك در تکلیف (چه در مورد جزئی یا کلی) اصل برائت است و تکلیف محتاج باثبات‌و احرازو دلیل است‌نه عدم‌تکلیف. (فرائد الاصول‌کاظمی ـ جزءسوم ـچاپ سنگی نجف ـ ص ۱۱۹ و کتاب الدرر ـ النجفية ـ ص ٢٤ ـ ٤٠)

۸۳۳ - برائت ذمه

(مدنی ـ فقه) خالی بودن ذمهٔ شخص معین از تعهد را گویند خواه اساساً ذمهٔ شخص در مقابل شخص معین دیگر ازاول مشغول نشود یا مشغول شده وفارغ (بری الذمه) شود (مادهٔ ٣٥٦ دادرسی مدنی و مادهٔ ۲۴۰ قانون مجازات عمومی)

۸۳۴ - برائت شرعی

(فقه) مفاد اصل برائت را از دلیل عقل و از دلیل شرعی(اخبار) میتوان‌استفاده نمود : باعتبار اینکه‌اصل برائت،مستظهر بدلیل عقل است‌آنرا برائت عقلی گویند و باستناد اینکه مستظهر بدلیل‌شرعی‌است آنرا برائت شرعی نامند .

۸۳۵ - برائت عقلی

رك . برائت شرعی

۸۳۶ - برات

(حقوق تجارت) سندی است تجارتی که بوسیلهٔ آن‌شخصی که محیل نامیده میشود بشخصی که محال علیه نامیده شده است حواله می‌دهد که‌مبلغی دروجه شخص‌ثالث (که محال‌له برات نام دارد) یا بحواله کرد او بپردازد (مادهٔ ۲۲۳ ببعدقانون تجارت)

۸۳۷ - برات انتقالی

براتی که بموجب ظهرنویسی که شده وجه آن به شخص ثالثی واگذار شده است .

۸۳۸ - برات بدستور وحساب دیگری

براتی که شخص باسم‌خود ولی بدستور و بحساب دیگری‌صادر کند چنانکه‌خریدار مبیع را عیناً بثالث بفروشد و ببایع اول دستور دهد که‌بحساب وی (یعنی خریدار اول یا بایع دوم) برات بعهد خریداردوم صادر کند وباین ترتیب بجای دو برات یك‌برات صادرو یکدفعه‌حق‌تمبر ومالیات داده میشودبرای‌استفاده از اختلاف‌صرف بین‌کشورها غالباً برات‌بدستور و حساب دیگری صادر می‌شود(مادهٔ ۲۲۷ قانون تجارت)

۸۳۹ - برات پستی

سندی است که در تأیید قبول انتقال پول بواسطهٔ پستخانه ازطرف پست داده‌میشود.

۸۴۰ - برات تلگرافی

براتی‌است که مطابق آن دستور پرداخت پول‌تلگرافاً صادر می‌شود .

۸۴۱ - برات جیرو

برات انتقالی را گویند و جیرو بمعنی ظهر نویسی است .
(رك . برات انتقالی)

۸۴۲ - برات خارجی

براتی که محل صدور ومحل تأدیهٔ آن دو کشور باشد .

۸۴۳ - برات داخلی

براتی که محل‌صدور و محل پرداخت آن در داخلهٔ یك کشور باشد .

۸۴۴ - برات رجوعی Retraite

براتی است که دارندهٔ برات اصلی پس‌از اعتراض برای دریافت‌وجه‌آن و مخارج صدور اعتراض نامه و تفاوت نرخ بعهدهٔ برات دهنده یا یکی ازظهر نویسان‌صادر می‌کند (مادهٔ ۲۹۸ قانون تجارت)

۸۴۵ - برات شهری

براتی که محیل و محال علیه‌آن در یك شهر باشند .

۸۴۶ - (دارندهٔ) برات

کسیکه برات در وجه او نوشته شده است و قانوناً حق گرفتن پول‌آنرا دارد .

۸۴۷ - (صادرکنندهٔ) برات

دهنده وامضاءکنندهٔ برات است .

۸۴۸ - برات‌کش Tireur

محیل را (در برات) گویند .

۸۴۹ - برات‌گیر Tiré

محال علیه را (دربرات) گویند .

۸۵۰- بردگی

بردگی بنحوی که در قرار داد بردگی مورخ ۱۹۲۶ تعریف شده بمعنی‌وضع کسی است که اختیارات ناشی از حق مالکیت کلایا بعضاً نسبت باو اعمال میشود . برده کسی است که درچنین‌حال یا وضعی‌باشد. (مادهٔ هفتم‌قرار داد تکمیلی منع‌بردگی و برده فروشی ـ مصوب ۳ ـ ۱۲ ـ۳۷ مجموعهٔ‌قوانین‌ـدورهٔ نوزدهم‌قانونگذاری جلد سوم صفحهٔ ۱۵۲)

۸۵۱- (شبه) بردگی

این اصطلاح بنابه مواد ۱ ـ ۵ قرارداد تکمیلی‌منع‌بردگی و برده فروشی‌مصوب ۳ ـ ۱۲ ـ ۳۷ شامل امور ذیل است :

الف ـ اجبار بخدمت در مقابل دین .

ب ـ کارکردن کشاورز (با اجرت یا رایگان) در زمین‌دیگری بطوری که‌حق تغییر وضع خود را نداشته باشد .

ج ـ هر ترتیبی که بموجب‌آن ابوین‌یاقیم یا کسان و یا اشخاصی زنی را (بدون اینکه اوحق استنکاف داشته باشد) بشخص دیگری‌وعده دهند یا بزوجیت‌اودرآورند ودر ازاءاین امر مبلغی وجه‌نقد یاجنسی دریافت نمایند. ویا شوهریا اقوام او حق داشته باشند در مقابل اخذ وجه یابطریق دیگر زن را بدیگری واگذار کنندیاپس از مرگ شوهر ، زن را بارث ببرند .

د ـ هر ترتیبی که بموجب‌آن‌نابالغ‌توسط ابوین‌یا قیم بدیگری (درازاء وجه نقد

یا رایگان) بمنظور تمتع از او یا کاراو تسلیم شود . شخصی که شبه برده است اصطلاحاً « تحت انقیاد » نامیده میشود .

۸۵۲ - برده

رك . بردگی

۸۵۳ - برده فروشی

کلیهٔ اعمالی راگویند که بمنظور اسارت و تملك یا واگذاری شخص بقصد تنزل دادن او بدرجهٔ بردگی و غلامی صورت گیرد و نیز اعمالی است که بعنوان تملك برروی برده بمنظور فروش یا مبادله انجام می گیرد و اعمال راجع بانتقال حق تملك از طریق فروش یامبادله نسبت بشخصی که بقصد فروش یا مبادله تحت تملك قرار گرفته و بطور کلی هر گونه تجارت یا حمل و نقل برده با هر نوع وسیلهٔ نقلیه که صورت گیرد (مادهٔ هفتم قرار داد تکمیلی منع بردگی و برده فروشی ـ مصوب ۳-۱۲ ؟ ـ ۳۷)

۸۵۴ - برزگر

در قانون اصلاحات ارضی ۱۹ ـ ۱۰ـ ۴۰ کسی است که مالك زمین و عوامل دیگر زراعتی نیست ودر مقابل انجام کار زراعتی برای مالك یا گاوبند سهمی از محصول را می برد .

۸۵۵ - برزگر بخش

رك . اراضی مشاعی

برگ

در لغت بمعنی برگ درخت و گیاه وتکهٔ کاغذ راگویند و کلمهٔ ورق در عربی که بهردو معنی بالااستعمال شده معرب برگ بنظر می رسد هر چندکه مؤلفان کلمات معرب مانند(ادی‌شیر)صاحب کتاب«الالفاظ الفارسیةالعربیة» وسیدعلی میبدی صاحب کتاب « بدیع‌اللغة»آنراضبط نکرده‌اند . در اصطلاحات ذیل بکار رفته است :

۸۵۶ - برگ‌اجرائی

رك . اجرائیه

۸۵۷ - برگ جلب

(دادرسی) ورقهٔ‌رسمی صادر شده ازمقام صلاحیتدار حاوی‌امر باحضار مخاطب‌نزد مرجع‌صلاحیتدار برای‌رسید گی‌بموضوعی که نزدآن مرجع مطرح است (مادهٔ ۱۱۶ آئین دادرسی کیفری)

۸۵۸ - برنامه

(حقوق اداری) برنامهٔ عمرانی هفت‌سالهٔ دوم‌کشور ایران‌که در قانون‌برنامهٔ ۸ـ ۱۲ ـ ۱۳۳۴ پیش‌بینی‌شده است‌وسازمان برنامه سازمانی است که مسئول اجرای برنامهٔ مذکور است و شامل تشکیلات و اداره‌جاتی است که جزء یا نمایندهٔ آن باشد یا هر تشکیلاتی که‌جانشین آن‌شود .

۸۵۹ - (سازمان) برنامه

رك . برنامه

۸۶۰ - (قانون) برنامه

قانون ۸ ـ ۱۲ ـ ۳۴ راجع ببرنامهٔ عمرانی هفت سالهٔ دوم کشور ایران را گویند .

۸۶۱ - برون مرزی

مصونیت‌خاصی‌است‌که پاره‌ای از اشخاص مانند وزرای مختار و سفرای کبارنسبت بقوانین قضائی‌کشوری که بآنجا رفته‌اند دارا می‌باشند (فرهنگستان)

انتقاد ـ تعبیر بالا بسیار نارسا است در انتخاب اینگونه تعبیرات باید از فنون

اشتقاق استفاده کرد وشاید « برون‌بومی»
بهتر از برون مرزی باشد .

۸۶۲ - بریات عمومیه

رك . وجوه بریه

۸۶۳ - بری‌الذمه

(مدنی - کیفری)
الف - کسیکه‌ذمهٔ او خالی از تعهدنسبت بتکلیف یا تعهدی بوده یا بشود (مادهٔ ۴۸۳ - ۵۰۱ آئین دادرسی کیفری)
ب - کسیکه دینی بعهده داشته و بجهتی از جهات از دین خـود خلاص شده از تاریخ خلاصی از دین، او را بری‌الذمه گویند. در مقابل مشغول الذمه استعمال شده است .

۸۶۴ - بستانکار

کسیکه بنفـع او تعهدی بـرذمهٔ دیگری (بدهکار) وجود دارد دائن هم بهمین معنی است .

۸۶۵ بستانکار باحق رجحان

Créancier Privilégié

(مدنی - تجارت) بستانکاری که :
اولا - طلب او وثیقه‌ای ندارد .
ثانیاً - قانون برای او در استیفاء طلب حق رجحان‌وتقدمی قائل شده باشد مانند کلفت وطبیب‌وکارگر و غیره (مادهٔ ۲۲۶ قانون امور حسبی)

۸۶۶ - بستانکار باوثیقه

Créancier Hypothécaire

(مدنی - تجارت) بستانکاری که طلب آنهاوثیقه داشته‌است که‌برسایر بستانکاران در استیفاء طلب خودمقدمند(مادهٔ ۵۱۴ قانون تجارت)
رك . بستانکار باحق رجحان - بستانکار عادی .

۸۶۷ - بستانکار عادی

(مدنی - تجارت) بستانکاری که نه حق تقـدم دارد ونـه طلب او بوسیلهٔ وثیقه تضمین شده باشد (رك . بستانکار با حق رجحان - بستانکار با وثیقه)
بستانکاران‌عادی‌را اصطلاحاً غرماء گویند (مادهٔ ۵۱٤ قانون تجارت)

۸۶۸ - بشرط شیئی

(فقه) هرگاه موضوعی مشروط بشرطی باشدآن موضوع را «بشرط شیئی»گویند مثلا تسلیم مبیع به خریدار مشروط است به تسلیم ثمن ببایع ولو اینکه این‌شرط در عقد ذکر نشده باشد زیراقاعدهٔ عدل و انصاف و بدیهی عرف این اقتضاء را دارد .

۸۶۹ - بشرط‌لا

(فقه) شرطی کـه موضوعی را نفی‌کند مشروط را نسبت بآن موضوع نفی شده « بشرط‌لا »گویند مثلا هرکس که مالی را می‌خرد بطور ضمنی بر بایع شرطمی کندکه مبیع مال غیر نباشد یعنی بـاین شرط وارد بیع میشودکه مبیع مال خود بایع باشد نه مال ثالث (بند دوم مادهٔ ۳۶۲ قانون مدنی بر همین پایه قرار دارد .) و هم چنین هرکس مالی‌میخرد بطور ضمنی شرط می‌کندکه مبیع‌فاسد و معیب نباشد .

۸۷۰ - بطلان

صفت عمل‌حقوقی‌باطل است(رك . باطل)

۸۷۱ - بطلان ذاتی

Nulité absolue (nule)

بمعنی بطلان مطلق است . رك . بطلان

مطلق

۸۷۲ - بطلان مطلق

بطلان واقعی همین است و بطلان مطلق بی اثر بودن عقد یا ایقاع بعلت فقدان شرط یا شروطی است که بدون آنها قانوناً نمیتواند اثر داشته باشد و رضایت ذینفع هم نمیتواند آنرا مؤثر کند.

رك . بطلان نسبی

۸۷۳ - بطلان نسبی

Nulité relative (Annulable)

صفتی است در یك عمل حقوقی که در آن رعایت کامل شرائط قانونی نشده ولی عمل مزبور بعلت نقص مذکور بنفع ذینفع در حالت تزلزل (بین صحت وفساد) اعلام شده و فقط ذینفع میتواند ازطریق اعلام ارادهٔ خود آنرا ملحق به عمل کاملا صحیح یا کاملا فاسد و باطل گرداند و در حقیقت چنین عملی باطل نیست وبلکه موقوف است (همانطور که فقهاء هم بآن عنوان موقوف داده‌اند .) و باید بوسیلهٔ دادگاه باطل گردد و مورد آن معلول شدن اراده بعلت اشتباه یا اکراه و یا محجور بودن عاقد است .

۸۷۴ - بطن

(فقه ـ مدنی) بمعنی نسل است و عبارت « بطناً بعدبطن » بمعنی نسلا بعد نسل است (جامع الشتات ـ ص ۳۴۳ ـ ۳۴۸)

رك . نسل .

۸۷۵ - بغات

(بضم باء) درفقه بمسلمانانی گفته میشود که علیه پیشوای معصوم دین قیام کرده باشند مانند خوارج نهروان .

۸۷۶ - بغلیه

در هم بغلی را گویند (رك . درهم بغلی)

بقایا

جمع بقیه است و بقیه در عربی بمعنی زبده و منتخب و چیز خوب از یك جنس معین را گویند . اما بقیه بمعنی پس مانده و مانده و دنباله و تتمه را بعربی باقی گویند ولی در فارسی بقیه بمعنی اول بکار نمی‌رود و بمعنی باقی بکار رفته است و بهمین معنی بقایارا هم بکار میبرند ! در اصطلاحات ذیل بکار رفته است :

۸۷۷ - بقایای ثبتی

تتمهٔ مخارج و هزینه‌های ثبتی که باید متقاضی ثبت بپردازد (از حق الثبت و هزینهٔ مقدماتی)ممکن است موقع تقاضای ثبت ، قسمتی از حق الثبت تأدیه وبقیه دین متقاضی باشد . هزینهٔ مقدماتی در موقع تقاضای ثبت تمام دریافت میشود . اگر موقع ارزیابی یامعاملاتی که متقاضی می کند تفاوت بدهی (چه در حق الثبت وچه در هزینهٔ مقدماتی) دیده شود برمبنای تفاوت قیمت در موقع انجام معامله (ولو معامله اجاره باشد) طبق مادهٔ دوم آئین نامهٔ مادهٔ ۱۲۰ قانون ثبت وبند دوم فصل امور مالی دفاتر (از مجموعهٔ جدید بخشنامه‌های ثبتی سال ۱۳۴۳) این تفاوت نیز جزء بقایای ثبتی قابل وصول است .

۸۷۸ - بقایای مالیاتی

تتمهٔ مالیات پرداخت نشدهٔ مؤدی که بحساب مالیات سال بعد نقل میشود .

۸۷۹ - بکر

(مدنی ـ فقه) الف ـ در بحث نکاح به زنی گفته می‌شود که بکارت او از راه مواقعه از بین نرفته باشد . بنابر این اگر با

دختری مواقعه نشده ولی ازغیر طریق مواقعه بکارتش از بین رفته باشد عنوان بکر را دارد وحتی بکر ممکن استشوهر هم داشته باشد .

ب ـ در فقه در قسمت مقررات کیفری مرادف بااصطلاح «غیرمحصن» بکاررفته است .

۸۸۰ - بلد

(فقه) درتقسیمات کشوری حقوق اسلامی ناحیهٔ وسیعی بود که حوزهٔ مأموریت یك مأمور دولت محسوب می‌شد .

(رك . عمل)

وسیع تر از بلد را اقلیم می گفتند . در اصطلاحات کنونی اصطلاح معادل ونظیر بلد را شهرستان گویند .

۸۸۱ - (اعمال) بلد

(فقه) در تقسیمات کشوری حقوق‌اداری اسلام اعمال بلد به‌آبادیهای حومهٔ«بلد» که از نظر اداری تابع آن بلد محسوب می‌شد گفته میشود مانند اعمال ری یعنی آبادیهای تابعهٔ ری .

۸۸۲ - (نفی) بلد

مرادف تبعید است و آن عبارت است از بیرون کردن کسی از شهر یا آبادی معین بنقطهٔ دیگر از کشور یا خارج از کشور (اصل ۱٤ متمم قانون اساسی)

۸۸۳ - (نقد) بلد

(فقه) پول‌رائج‌در محل معینی‌را گویند خواه رواج آن زیاد باشد یاکم مثلاکلیهٔ پولهای رائج در تهران در این زمان‌نقد بلد تهران محسوب است خواه اسکناس باشد خواه دلار یا لیره .

۸۸۴ - بلدیه

شهرداری را گویند که هدف تأسیس آن حفظ منافع شهرها و برآوردن‌نیازاهالی شهرنشین است (مادهٔ ۱۵۴ قانون‌جزا)

۸۸۵ - (حوزهٔ) بلدیه

محوطهٔ شهرراگویند(مادهٔ ۲۶ نظامنامهٔ قانون بلدیهٔ ۱۳۰۹)

۸۸۶ - بلوغ

(فقه) رسیدن طفل است بحال احتلام (در مرد) و حیض یا حمل (در مورد زنان) علامات بلوغ ذکور عبارت است از :

الف ـ روئیدن موی عانه

ب ـ روئیدن موی صورت

ج ـ احتلام

د ـ گذشتن پانزده‌سال قمری از تاریخ تولد (مادهٔ ۳۵ قانون جزا)

علامات بلوغ اناث عبارت است از :

الف ـ حیض

ب ـ حمل

ج ـ گذشتن‌نه سال قمری ازتاریخ تولد.

بلوغ درخنثی مشکل‌موقعی محقق می‌شود که از عهدهٔ تشخیص سود و زیان خود برآید: تشخیص حسن و قبح ملاك بلوغ نیست .

۸۸۷ - بلوك

دهستان را گویندکه در تقسیمات کشوری حوزهٔ بزرگتر از ده است . دهستان را دهدار اداره می‌کند و سابقاً او را میر بلوك می‌نامیدنداین کلمه‌درنام‌خانوادگی بعضی اشخاص دیده شده است .

۸۸۸ - (میر) بلوك

رك . بلوك

۸۸۹ - بلیت

نوشته‌ای کـه مدلول آن تعهد پرداخت مبلغی یا انجام عملی است .

۸۹۰ - بناء عقلاء

(فقه) بقاء عقلاء نوعی از عـرف عقلاء (رك . عرف عقلاء) است که همیشگی و همه جائی باشد مـانند استصحاب که فی‌الجمله مصداقی از مصادیق بناء عقلاء است وهم چنین است « تصرف که علامت مـالکیت شناخته شود تاخلاف‌آن محرز گردد »

یکی ازمعانی حقوق‌طبیعی(یعنی همیشگی و همه جائی بودن) بر بناء عقلاء منطبق است بهمین جهت‌برخی‌از فقهاء گفته‌اند: بناء عقلاء ناشی از فطرت انسان است . علامت عرف عقلاء و بناء عقلاء این است که همیشگی و همه‌جائی باشد .

۸۹۱ - بنچاق

اسناد راجع بمالکیت‌یانقل و انتقال‌سابق بر معامله‌ای کـه فعلا انجام مـی گیرد (مادۀ ۲۳ آئین‌نامۀ قانون ثبت - مصوب ۱۳۱۷)

۸۹۲ - بند (ز)

بند (ز) از قسمت‌اول‌مادۀ واحدۀقانون راجع باراضی دولت‌و شهرداریها واوقاف و بانکها مصوب ۱۳۳۵ راگویندکه بر افواه ساری‌وجاری شده و رنگ اصطلاح بسیار متداولی را بخودگرفته است .

۸۹۳ - بندگی رعایا

وضع یا حال رعیت (دهقان) که بموجب قانون یا عرف یا قرار داد مکلف باشد در زمین‌متعلق بفرد دیگری‌زندگی وکار کندو برای‌فرداخیر خدمت‌یا خدمات‌معین رابادریافت اجرت یارایگان انجام دهد و بهر حال حق تغییر وضع و حال خود را نداشته باشد (قرار داد تکمیلی منع بـردگی و بـرده فروشی - دورۀ ۱۹ قانونگذاری - جلدسوم - صفحۀ۱۵۱۷)

۸۹۴ - بنده

مرادف برده است (رك . بردگی)

۸۹۵ - بنکدار

تاجری که جنس مورد معاملات خود را بقدر فراوان در اختیار دارد و می‌تواند بطور عمده فروشی عمل‌کند .

این‌اصطلاح در مقابل«بارفروش»استعمال میشود و او تاجری است که قدرت عمده فروشی ندارد .

۸۹۶ - بنگاه

جائی که‌برای‌کارهائی‌از یك‌نوع‌اختصاص داده باشند .

نظامی گنجوی گوید :

هر آن‌کس که شد دزد بنگاه من . . .

بمعنی مؤسسه بکار میرود . دراین زمان بیشتر بـه تجارتخـانـه اختصاص دارد مخصوصاً‌دکان‌معاملات‌املاك‌راعلی‌الاطلاق بنگاه می‌گویند و بهـر صورت کمتر به مؤسسات‌دولتی گفته‌میشود. بنگاه‌شخصیت حقوقی ندارد .

در اصطلاحات ذیل بکار رفته است :

۸۹۷ - بنگاه آبیاری

بنگاه‌مستقل آبیاری‌بموجب قانون اجازه تأسیس بنگاه آبیاری مصوب ۲۹ - ۲ - ۱۳۲۲ بمنظورتوسعه واصلاح امورآبیاری کشور و نظارت آن تحت نظـر وزارت کشاورزی تأسیس شده است و دارای شخصیت حقوقی است (مادۀ یك قانون

اصلاح قانون تأسیس بنگاه آبیاری وامور مربوط به آبیاری کشور ـ مصوب ۱۱ ـ۵ـ ۱۳۳٤ ـ مجموعهٔ ۱۳۳٤ صفحهٔ ۲۲۲)

۸۹۸ ـ بنگاه حمایت زندانیان

مؤسسه‌ای است دولتی که بمنظور تربیت و تهذیب اخلاق و اصلاح زندانیان و آموختن حرفه بآنها وراهنمائی وپیدا کردن شغل برای زندانیانی که پس از اجرای محکومیت توانائی تهیهٔ شغل ندارند تحت ریاست عالیهٔ وزیر دادگستری تشکیل میشود (مادهٔ یك اساسنامهٔ بنگاه حمایت زندانیان ـ مصوب هیئت‌وزیران ـ مورخ ۲۰ ـ ۲ ـ ۳٦)

۸۹۹ ـ بنگاه خالصجات کشور

بمنظور عمران و آبادی املاك خالصه و ازدیادتولید و تکثیر درآمد آنها و همچنین همکاری با دستگاههای وزارت کشاورزی بنگاهی بنام بنگاه خالصجات تحت نظر وزارت کشاورزی تأسیس شده که دارای شخصیت حقوقی و استقلال مالی است و عملیات خود را براساس قانون و آئین نامه‌های مربوط انجام میدهد (مادهٔ یك قانون تأسیس بنگاه خالصجات کشور ـ مصوب ۲۶ ـ ۴ ـ ۳۴ ـ مجموعهٔ ۱۳۳٤ ـ صفحهٔ ۱۳۷)

۹۰۰ ـ بنگاه عمرانی کشور

بمنظور عمران و آبادی قراء و تعمیم فرهنگ و بهداشت و بهبود وضع کشاورزی و کشاورزان و بالابردن سطح زندگی آنان و تقویت روح همکاری و تعاون بین آنها بنگاهی بنام بنگاه عمرانی کشور تحت نظر وزارت کشور تأسیس شده که دارای استقلال مالی وشخصیت حقوقی می‌باشد (مواد ۱ ـ ۲ قانون بنگاه عمرانی کشور ـ مصوب ۱۱ ـ ۵ ـ ۳۴ مجموعهٔ ۱۳۳٤ ـ صفحهٔ ۱۹۳)

۹۰۱ ـ بنه

مقدار زمین زراعتی (قسمتی ازیك ده) که چندگاو بزراعت آن اختصاص یافته باشد و در پاره‌ای از ولایات آن را بنیچه نامند (مادهٔ ۱۵ آئین نامهٔ قانون اصلاحات ارضی مصوب ۴۳/۵/۳)

۹۰۲ ـ بنیچه

(بضم باء) مقدار زمین زراعتی (قسمتی از ده) که چندگاو بزراعت آن اختصاص یافته باشد .

۹۰۳ ـ بوتهٔ جنگلی

رستنی‌های خود روی خشبی که ساقهٔ آنها بطور طبیعی کمی بالاتر از سطح خاك منشعب شده باشد و نوعاً در جنگلها یا اراضی جنگلی یا بیشه‌ها می‌روید . (مادهٔ یك آئین نامهٔ اجرائی قانون ملی شدن جنگلها مصوب ٦ ـ ٦ ـ ۴۲ هیأت وزیران)

۹۰۴ ـ بوتهٔ کویری

نباتات خود روی چند ساله (جزدرخت) که در کویر و بیابان می‌روید بوتهٔ کویری نامیده میشود (مادهٔ یك آئین نامهٔ اجرائی قانون ملی شدن جنگلها مصوب ٦ ـ ٦ ـ ٤۲ هیأت وزیران)

۹۰۵ ـ بودجه Budget

الف ـ صورت سالانهٔ دخل و خرج کشور یا سائر مؤسسات عمومی (مانند بودجهٔ کل کشور و بودجهٔ مجلس شورای ملی)
ب ـ عوائد و مخارج پیش بینی شدهٔ کشور

برای مدت یکسال شمسی (سنهٔ مالی) که بتصویب مجلس شورای ملی رسیده باشد (مادهٔ یك قانون محاسبات عمومی ۱۰ - ۱۲ - ۱۳۱۲)

۹۰۶ - بودجهٔ تفصیلی

بودجه‌ای که هر وزارتخانه یا مؤسسهٔ دولتی بطور تفصیل سالانه تهیه و مطابق رقمی که‌در بودجهٔ کل کشور برای آن پیش بینی شده است به تصویب می‌رسد .

۹۰۷ - بورس Bourse

بازار عمدهٔ معاملات کلی بازرگانی وارز کـه بازرگانان و دلالان رسمی و تولید کنندگان و مصرف کنندگـان کالاهای بورسی در آن تجمع می‌کنند ومعاملات نقد و مدت دار بمقدار کلی‌در آن‌میشود و معامله کننده از طول مدت و تفاوت نرخ در این مدت استفاده میبرد و قصد معاملهٔ حقیقی باین غرض در آن میشود . چون در شهر بروژ بلژیك این اجتماع ابتداء در هتلی بنام هتل بورس صورت گرفت بعداً این اسم برای معنی بالا علم شد (مـادهٔ ۴۰ قـانون تصفیهٔ امـور ورشکستگی)

رك . بازار رسمی

۹۰۸ - بورس اوراق بهادار

بورسی که در آن‌اوراق بهادار موردمعامله واقع شود .در مقابل بورس‌کالا استعمال میشود .

۹۰۹ - بورس بازرگانی

مرادف بورس‌کالااست (رك . بورس‌کالا)

۹۱۰ - بورس‌کالا

بورسی است که در آن پاره‌ای ازکالاها که مصرف عمومی دارد و زود فاسد نمیشود در آن مورد معامله واقع‌شود و غالباً این کالاها ازمواداولیه ومحصولات کشاورزی است . در همین معنی بورس بازرگانی هم بکار می‌رود .

۹۱۱ - بهای عادله

مرادف نرخ عـادله و قیمت عادله است (رك . نرخ عادله ـ قیمت عادله)مادهٔ یکم قـانون تملك زمین‌ها برای اجراء برنامه‌های شهرسازی مصوب ۱۷ ـ ۳ ـ ۱۳۳۹ .

۹۱۲ - بهادر

در اصطلاحات اداری‌عصر تیموری‌بکسی گفته می‌شد که فوجی را درهم می‌شکست یا ناحیه‌ای‌را به‌تصرف در می‌آورد ولغت « بزن بهادر» که اکنون‌هم‌استعمال‌میشود یادگاری از همین اصطلاح است .

۹۱۳ - بهداری

اداره‌ای‌که برای مواظبت بهداشت مردم تأسیس شده است .

۹۱۴ - بهره بها

بمعنی اجرت‌المثل استعمال میشود (رك. اجرت المثل)

۹۱۵ - بهرهٔ مالکانه

بهره‌ای‌که زارع وکشاورز به‌مالك‌زمینی که در آن کشت می‌کند مطابق قرارداد و یاعرف محل می‌دهد (مادهٔ دوم قانون اصلاحات ارضی-مصوب۱۹- ۱۰-۴۰)

۹۱۶ - بی‌احتیاطی

(جزا)در مقابل غفلت بکار می‌رودیعنی غفلت از جنس ترك است و بی احتیاطی از جنس فعل ، که‌عبارت است ازارتکاب

عملی از روی ترك پیش بینی و حزم که حقاً بایدآن پیش بینی یا حزم رعایت‌می شدیعنی توقع آن عرفاً ازفاعل‌عمل‌میرفت بی احتیاطی بمعنی عام شامل بی مبالاتی هم هست. بی مبالاتی‌عبارت‌است ازاینکه فاعل‌عمل پیش بینی ورودضرر رااز ناحیهٔ عمل خود بغیرمی کند ولی‌معذلك لاقیدی بخرج میدهد و احتیاط نمی کند مانند راننده‌ای که باوجود ناقص بودن‌اتومبیل باحتمال اینکه‌انشاءالله طوری نخواهدشد بحمل مسافریاکالا مبادرت کند .

درتقسیم دوگانهٔ خطا Faute (که بنظر ما معنی صحیح آن تخطی است(بی مبالاتی و عدم مهارت هم وجود دارد زیرا تقسیم تخطی به بی احتیاطی و غفلت محصور بحصر عقلی است .

انتقاد ـ در مواد ۶ ـ ۲۲ قانون کیفر بزه‌های مربوط به راه آهن مصوب ۱۳۲۰ بی‌مبالاتی و غفلت را روبروی‌هم بکاربرده در صورتیکه غفلت‌وبی‌احتیاطی در مقابل هم استعمال میشوند و بهمین ترتیب درمادهٔ یك قانون تشدید مجازات رانندگان بی احتیاطی و عدم مهارت‌را در مقابل‌هم بکاربرده در حالیکه مناسب بود غفلت و بی احتیاطی را درمقابل هم بکارمی‌برد و اگر مقنن‌قصد تفصیل‌بیشتر داشت حق‌بودبی‌مبالاتی را هم می‌افزود. فقط در لایحهٔ مسئولیت مدنی ۱۳۳۹ (مادهٔ ۱ ـ ٤) غفلت و بی احتیاطی را اسم برده آنهم در دو مادهٔ مختلف که‌این طرز استعمال درست نیست و حق بودکه در مادهٔ یك هر دورا باهم بکار می‌برد.

۹۱۷ - بیاض

وصف زمین غیر مشغول به زراعت و بنا و نظایرآن مشروط‌به اینکه زمین‌مذکور درملکیت‌مالك بوده‌باشد والابزمین‌موات بیاض گفته نمیشود .

۹۱۸ - بیان

(فقه) مقصود مصرحات قانونی است . در مقابل سکوت قانون استعمال میشود وکلمهٔ بیان در اصطلاح « قبح عقاب بلا بیان » هم بهمین معنی است .

۹۱۹ - بیتکچی

دراصطلاح‌اداری‌عصرمغول‌وتیموری‌منشی جمع و خرج مالیات را می گفتند . مستوفیان عصر صفویه و قاجار جانشینان این منشیان هستند .

۹۲۰ - بیت‌المال

رك . دیوان بیت‌المال

۹۲۱ - بیشه

در قانون اصلاحات ارضی ۱۹ ـ ۱۰ ـ ۴۰ بیشه یا قلمستان زمینی‌است‌که درآن درختان غیر مثمر بوسیلهٔ انسان غرس‌شده و تعداد درخت در هر هکتارآن ازهزار اصله تجاوز نماید .

۹۲۲ - بیشهٔ طبیعی

بیشه‌ای که اشخاص ایجاد نکرده باشند (مادهٔ یك آئین نامهٔ قانون ملی شدن جنگلها مصوب ۶ ـ ۶ ـ ۴۲ هیأت وزیران)

۹۲۳ - بیطرفی

(بین الملل عمومی) وضع دولتی که از هرگونه دخالت در جنگ‌بین دو یاچند دولت خودداری کند .

۹۲۴ - بیطرفی اجباری

وضع دولتی که دائماً از حق دادن اعلان

جنگ محروم گردیده است و این وضع غالباً از طرف دول بزرگ بر دولت کوچك تحمیل میشود زیرا این نوعی‌از حجر است . و چون بموجب عهدنامه‌ای این تحمیل بعمل می‌آید آنرا بیطرفی قراردادی (قرارداد بضرر ثالث و بین دول بزرگ) هم نامیده‌اند کما اینکه بیطرفی دائمی هم نامیده شده است .

۹۲۵ - بیطرفی اختیاری

وضع دولتی‌است که‌باختیاروتصمیم خوداز دخالت در جنگ بین دو یا چند دولت خودداری کند . بیطرفی موقتی هم در همین معنی بکار رفته است در مقابل بیطرفی دائمی (رك . بیطرفی اجباری)

۹۲۶ - بیطرفی اراضی و ابنیه و مؤسسات

براثر توافق دو خصم از سرایت جنگ بپاره‌ای از اراضی و ابنیه و مؤسسات خود داری میشود و این وضع رابیطرفی اراضی و ابنیه و مؤسسات نامند .

۹۲۷ - بیطرفی دائمی

رك . بیطرفی اجباری

۹۲۸ - بیطرفی قراردادی

رك . بیطرفی اجباری

۹۲۹ - بیطرفی مشروط

بیطرفی‌مقید بقید وشرط راگویندچنانکه دولتی اعلام بیطرفی کند بشرط اینکه جنگ معینی از منطقهٔ معینی‌تجاوزنکند.

۹۳۰ - بیطرفی مطلق

(بین الملل عمومی) هرگاه بیطرفی دولتی مقید بهیچ قید و شرط نباشد آنرا بیطرفی مطلق نامند . در مقابل بیطرفی مشروط بکار رفته است (رك . بیطرفی مشروط)

۹۳۱ - بیطرفی موقتی

رك . بیطرفی اختیاری

۹۳۲ - بیع

(مدنی - فقه)

الف - تملیك عین است بعوض معلوم (مادهٔ ۳۳۸ ق - م)شرط بیع این‌نیست که عوض مبیع پول باشد ولی شرط این است که یکی از عوضین بعنوان‌ثمن داده شود (مفهوم مخالف مادهٔ ٤٦٤ ق - م) و این امر بیع را از صلح جدا می کند.

ب - عمل‌بایع رانیز بتنهائی بیع گویند. (بر خلاف معنی بالاکه بیع به مجموع عمل بایع و مشتری گفته میشود)چنانکه در باب وصیت به ایجاب موصی وصیت گفته میشود .

استعمال بیع در مواد ۹۲ - ۲۰۲قانون جزا مجازاست نه حقیقت .

۹۳۳ - بیع تولیه

(فقه) هرگاه در بیع، اخبار از رأس المال نمایند و بهمان‌رأس‌المال بفروشند آنرا بیع تولیه نامند .

۹۳۴ - بیع حال

(به تشدیدلام) بیع ، نقدراگویندکه مبیع و ثمن هردو حال می باشند یعنی برای پرداخت‌آنها اجلی مقرر نمیشود .

۹۳۵ - بیع حصات

(فقه) بیعی‌که عاقد با انداختن‌سنگریزه و اصابت آن به‌کالا قصد انشاء خود را اعلان میکرد و بیع را واقع می‌ساخت (مفتاح الکرامه - جلد متاجر - صفحهٔ ۱۵٤ - ۱٦۰) اعراب جاهلیت این‌بیع را داشتند و دراسلام منع شد .

۹۳۶ - بیع خیار بشرط رد ثمن

(فقه ـ مدنی) مرادف بیع شرط است (رك . بیع شرط)

۹۳۷ - بیع خیاری

مرادف بیع شرط است (رك . بیع‌شرط)

۹۳۸ - بیع دین به دین

رك . فروش بوعده

۹۳۹ - بیع ربوی

(فقه) بیعی که مشخصات ذیل را دارا باشد :

الف ـ عوض و معوض از یك جنس باشند مثل اینکه هر دو گندم و یا یکی گندم و دیگری جو باشد .

ب ـ عوض ومعوض‌قابل کیل یا وزن‌باشد یعنی عرفاً بکیل و یا وزن مبادله شوند. درگردو ربانیست‌زیراعرفاً بعدد فروخته میشود .

ج ـ یکی از متعاملین از دیگری اضافه بخواهد مثل اینکه صد من گندم را باصد و ده من گندم مبادله کند .

۹۴۰ - بیع سلف

(مدنی ـ فقه) مرادف بیع سلم است و آن بیعی است که ثمن حال و مبیع مؤجل باشد . باختصار سلف گفته می‌شود اسم‌عامیانهٔ‌آن(پیش‌خرید ـ پیش فروش) است از راه این بیع اغلب واسطه هـای فروش حاصل زحمت تولید کنندگان را یغما کرده و بار مصرف کننده را سنگین می‌کنند و نظارت در این گونه معاملات شرط عـدالت اجتماعی است .

۹۴۱ - بیع سلم

(مدنی ـ فقه) بیعی است کـه ثمن حال و مبیع مؤجل باشد . اسم دیگر آن بیع سلف است و باختصارسلم وسلف گویند .

۹۴۲ - بیع شایع

(فقه) بیعی که یکی از عوضین مسکوك طلا یا مسکوك نقره (در از منه‌ای که پول رایج محسوب می‌شد) باشد .
اگر عوضین هر دو مسکوك طلا یا نقره باشندآنرا بیع صرف‌نامند و اگرهیچیك از عوضین مسکوك طلا یانقره نبود آنرا بیع مقابضه می‌نامیدند .

۹۴۳ - بیع شخصی

ر ك . بیع کلی

۹۴۴ - بیع شرط

(مدنی ـ فقه) در عقد بیع متعـاملین میتوانند شرط نمایند که هرگاه بایع‌در مدت معینی‌تمام یا مثل ثمن را بمشتری رد کند خیار فسخ معامله را نسبت بتمام مبیع داشته باشد وهمچنین می‌توانندشرط کنندکه هرگاه بعضی‌مثل‌ثمن را ردکرد خیار فسخ معامله را نسبت بتمام یا بعض مبیع داشته باشد و در هرحال حق خیار تابع قرارداد متعاملین خواهد بود ...
(مادهٔ ٤٥٨ ق ـ م)

۹۴۵ - بیع صرف

(فقه) بیع هریك از طلا و نقره (اعم از مسکوك‌وغیرمسکوك) بیکدیگررا گویند.

۹۴۶ - بیع عقدی

(فقه) بیعی‌که ایجاب و قبول‌آن لفظی باشد (این اصطلاح در مقابل‌بیع‌معاطات استعمال شده است)
در حقوق مدنی کنونی شرط تحقق بیع عقدی این نیست‌که ایجاب و قبول‌آن‌از لفظ باشد و اساساً بیع بدو قسم عقدی و

غیرعقدی تقسیم نمیشود .

در فقه ، بیع معاطات را عقد نمیدانند بلکه آنرا یکنوع تراضی میدانند (رك. تراضی)

بیع معاطات در فقه یك تراضی جائز است ومشمول اصالة اللزوم در عقود نمیشود (قول مشهور)

۹۴۷ - بیع عینه

رك . عینه

۹۴۸ - بیع غائب

(فقه) هر گاه مبیع در مجلس عقد حاضر نباشد و باعتماد مشاهدهٔ سابق یا توصیف بایع یا ثالث عقد واقع شود این بیع را باعتبار غائب بودن مبیع از مجلس عقد، بیع غائب نامیده‌اند .

۹۴۹ - بیع غرری

(مدنی - فقه) بیعی است که یکی از طرفین آن باوجوداینکه احتمال وجود زیان خود را در آن بیع میدهد اقدام بواقع ساختن عقد بیع نماید مثل اینکه مبیع مجهول است با این وصف اقدام ببیع مال مجهول نماید (رك . غرر)

۹۵۰ - بیع غیرعقدی

رك . بیع عقدی

۹۵۱ - بیع قطع

(مدنی) دراصطلاح عامیانه هر بیعی است که عنوان بیع شرط را نداشته باشد (رك . بیع‌شرط). چون در حال‌حاضر در قانون ایران بیع شرط مملك نیست و بالتبع صفت بیعی را از دست داده همهٔ بیعها بیع قطع است (مادهٔ ۳۴ مکرر قانون ثبت)

۹۵۲ - بیع کالی به‌کالی

(فقه) کالی در لغت بمعنی مؤخر است از فعل ماضی « کلاء » بروزن نصر بمعنی تأخر .

وکالی به‌کالی بمعنی نسیه به نسیه است و آن بیعی‌است که پرداخت ثمن و مبیع هر دو مؤجل باشد .

(رك . فروش بوعده)

۹۵۳ - بیع کلی

(فقه - مدنی) هر گاه مبیع کلی باشد نه عین مشخص (مانند مبیع در بیع‌سلف) آن‌بیع را بیع کلی‌نامند و اگرمبیع عین شخصی‌باشدآن بیع‌رابیع شخصی‌نامیده‌اند

۹۵۴ - بیع مؤجل

رك . بیع نسیه

۹۵۵ - بیع مؤجل به مؤجل

(مدنی - فقه) بیعی است‌که ثمن وثمن هردو کلی در ذمه باشند . این بیع در فقه باطل است ودر عبارات قانون مدنی هر چند صریحاً ابطال آن دیده نمیشود ولی‌تا اندازه‌ای ظهوردر بطلان آن‌دارد. کسانیکه‌میخواهند اینگونه معاملات کنند میتوانند آنرا بصورت عقد صلح‌در آورند.

۹۵۶ - بیع محاباتی

(مدنی - فقه) بیع به‌کمتراز ثمن‌المثل را که عالماً عامداً صورت گرفته باشد گویند معمولا بین‌خویشاوندان ودوستان نزدیك واقع میشود مانند اینکه خانه‌ای را که دویست هزار تومان می ارزد به دوهزار تومان بفروشند . اگر عالماً و عامداً نباشد بیع محاباتی‌نیست بلکه بیعی است‌که یکطرف مغبون شده و خیار غبن پیدا می‌شود و حال‌اینکه در بیع‌محاباتی

خیار غبن مورد پیدا نمی‌کند .

۹۵۷ - بیع مرابحه

(فقه) هرگاه در بیع اخبار از رأس‌المال کنندوزیادتر ازرأس المال فروشند آنرا بیع مرابحه نامند .

۹۵۸ - بیع مساومه

(فقه) هرگاه در بیع اخبار از رأس‌المال نکنند بیع را بیع مساومه‌گویند .

۹۵۹ - بیع مشاع

(فقه - مدنی) هرگاه مبیع ، حصهٔ مشاع باشد آن بیع را بیع مشاع نامند مثل‌اینکه دوبرادرکه درخانه‌ای شریکند یکی سهم خود را بثالث بفروشد .

۹۶۰ - بیع معاطات

(فقه)

الف - بیعی است که ایجاب و قبول آن لفظی نباشد . معاطات ممکن است از طرفین معامله یا از یکطرف باشد .

ب - بیعی‌که‌ایجاب‌و قبول‌آن‌لفظی‌نبوده و جامع شرائط صحت عقد نباشد این اصطلاح خیلی‌کم استعمال شده است .

۹۶۱ - بیع معدوم

(فقه - مدنی) هرگاه‌مبیع در حین‌عقد وجود نداشته باشدآن بیع را بیع معدوم نامندکه مطابق مقررات‌کشورباطل‌است. مثلا اگرکسی پرتقال باغی را در فصلی که تازه شکوفه بر درختان ظاهر شده بخرد این مصداق بیع معدوم است .

۹۶۲ - بیع مقابضه

رك . بیع شایع

۹۶۳ - بیع مواضعه

(فقه) هرگاه در بیع اخبار از رأس‌المال‌کنند وکمتر از مقدار رأس المال فروشندآنرا بیع مواضعه نامند .

۹۶۴ - بیع موزون

(فقه) بیعی که مبیع آن را حین بیع عرفاً وزن می‌کنند مانند هندوانه وگندم وگوجه فرنگی . بیع پرتقال بیع موزون در زمان ما نیست و هم چنین است بیع تخم مرغ. اگر مبیع وزن‌کردنی رابغیر وزن بفروشند بیع باطل است.

۹۶۵ - بیع‌نسیه

(مدنی - فقه) بیعی‌که ثمن آن کلی و برای پرداخت آن موعدی معین شده باشد (خواه مبیع عین معین یاکلی در ذمه باشد) اسم‌دیگرآن بیع مؤجل است.

۹۶۶ - بیع نسیه به نسیه

اسم عامیانهٔ بیع‌کالی بکالی است (رك . بیع‌کالی به‌کالی)

۹۶۷ - بیع نقد

(مدنی - فقه) بیعی‌است‌که متاع و قیمت هردو حال باشند یعنی برای دادن آنها موعدی مقرر نکرده باشند . بهمین‌جهت آنرا بیع حال (در مقابل بیع مؤجل) نیز گفته‌اند .

۹۶۸ - بیع وضیعه

مرادف بیع مواضعه است (رك . بیع مواضعه) .

۹۶۹ - بیع وقف

(مدنی - فقه) بیعی که مبیع‌آن موقوفه باشد که در موارد استثنائی بتجویز قانون فروخته می شود (مادهٔ ۸۸قانون مدنی) .

۹۷۰ - بیعانه

(مدنی) مقداری‌از ثمن است که ازباب اطمینان‌بایع ازطرف مشتری‌باو‌پرداخت می شود خواه تسلیم مبیع ، مدت داشته باشد (مانند بیع سلم) خواه مدت‌نداشته ولی‌آوردن مبیع و تحویل دادن‌آن‌نوعاً مستلزم زحمت و یا هزینه باشد .

۹۷۱ - بیعت

(فقه) در حقوق اساسی اسلام نوعی از شیوهٔ انتخابی برای تعیین جانشین‌رسول اکرم (ص)است. شرائط بیعت در قانون معین نشده و مشخصات عرفی آن‌که در چهارده‌قرن قبل وجود داشته‌روشن‌نیست از نظر بعضی از حـقوقدانان با بیعت یکنفر مسلمان میتوان گفت‌که جانشین مزبور انتخاب شده است .

بیعت‌ازنظر بعضی کاشف از امامت‌است واز نظر بعضی موجد و مؤسس . (و این نظیر کاشف و ناقل بودن اجازه است)

۹۷۲ - بیگانه

مرادف اجنبی است (رك . اجنبی)

۹۷۳ - بیلان

جدولی است‌که درآن صورت دارائی و محاسبات یـك تجارتخانه و بنگاه و مؤسسات تجاری تا تاریخ معین ، خلاصه شده است و بصورت یك صفحهٔ دوستونه است‌که‌حاوی دیون ومطالبات‌تجارتخانه یا بنگاه یا مؤسسهٔ مزبور می‌باشد .

ترازنامه نیزدرهمین‌معنی‌استعمال‌میشود.

۹۷۴ - (استخراج) بیلان

تنظیم ترازنامه را گویند .

۹۷۵ - بی‌مبالاتی

رك . بی احتیاطی

۹۷۶ - بیمه

عملی است‌که بموجب آن شخصی بعنوان بیمه‌گر در مقابل دریافت عوضی بنام‌حق بیمه یا وجه اشتراك و بموجب قوانین و تعرفه‌های خاص جبران تعدادی از حوادث موجب خسارت Risques (ازقبیل زلزله ، حریق وغیره) رابعهده می‌گیرد بطوریکه عوض مزبوردرصورت وقوع حادثه وپرداخت‌آن به بیمه‌گزار معادل خسارت وارده باشد .

۹۷۶ - بیمه باقساط ثابت

نوعی است از بیمه که بیمه گزار اقساط معینی به بیمه‌گرمیدهد (این اقساط را Prime می نامند) تا در صورت وقوع حادثهٔ زیان‌آوری‌بیمه‌گرازعهدهٔ‌خسارت برآید خواه مبلغی که از بابت خسارت میدهد بیشتر از اقساطی باشدکه تازمان وقوع حادثه از بیمه‌گزار گرفته است خواه‌کمتر و خواه مساوی این اصطلاح در مقابل « بیمهٔ تعاونی » استعمال‌میشود.

۹۷۷ - بیمهٔ تعاونی

نوعی است از بیمه که چنـد نفر برای نگهداری اموال خود در مقابل حوادث معین هر ساله مبلغی بشرکت بیمه میدهند (این قسط سالیانه را Cotisation یا وجه اشتراك می‌نامند) این مبلغ ، ثابت نیست‌بلکه تابع خسارتی است‌که هرساله شرکت بیمـه باید در مقابل ورود آسیب بیکی از اشخاص مزبور بپردازد .

در مقابل پرداخت وجه اشتـراك مزبور هرگاه زیانی از حادثهٔ مزبور بمال یکی ازآن چند نفر وارد شود شرکت بیمه‌آن زیان را جبران می کند .

۹۷۹ - بیمهٔ عمر

بیمه‌ای است که بموجب آن بیمه‌گر تعهد می‌کند در مقابل دریافت حق بیمه مبلغی معین پس از مرگ بیمه گـزار بشخص یا اشخاص مصرح در بیمه نامه یا بورثهٔ او بدهد. این بیمه بنفع شخص ثالث است.

۹۸۰ - بیمهٔ مسئولیت

بیمه‌ای است که بموجب آن بیمـه گر متعهد میشود که هر گاه بیمه‌گزار درعقد معینی بسبب تخطی از تعهد خود ملزم بپرداخت خسارتی بنفع متعهدله آن عقد گردد بیمه گر آن خسارت را بپردازد این بیمه‌اثرشرط عدم مسئولیت را دارد.
ر ك. شرط عدم مسئولیت

۹۸۱ - (حق) بیمه

مالی که بیمه‌گزار درمقابل تعهد جبران خسارت به بیمه‌گر میدهد.

۹۸۲ - بیمه‌گر

کسیکه تعهد جبران خسارت را در بیمه می‌نماید.

۹۸۳ - بیمه‌گزار

کسیکه بیمـه‌گر بنفع او تعهـد می‌نماید وخسارت وارد شدهٔ باورا جبران می‌کند.

۹۸۴ - بیمه نامه

سندی که‌بموجب آن قرار داد بیمه تنظیم می‌شود بیمه نامه نام دارد.

۹۸۵ - بینه

(فقه) تعداد شهودی که قانوناً شهادت آنهـا میتواند یك امر حقوقی (مدنی یا جزائی) را اثبات کند مثلا دعوئی که باشهادت دوشاهد مرداثبات میشودمجموع دو شاهد را بینه گویند و گاه بینه چهار نفر میشود.
درمثال‌اول‌یك شاهدرااصطلاحاً «نصف بینه» گویند. (ماده۲۴۷ آئین دادرسی کیفری)

۹۸۶ - بینهٔ تصرف

(فقه) هرگاه مستندشهادت شاهد، تصرف مشهودله‌باشدآن‌بینه رابینهٔ‌تصرف گویند.

۹۸۷ - بینهٔ تعدیل

(فقه) شهودی که شهادت بر عدالت کسی میدهنـد.
شاهدی را که بر عدالت دیگری شهادت میدهد اصطلاحاً معدل (بضم اول وتشدید وکسرثانی)ومزکی(بروزن معدل) نامند.

۹۸۸ - بینهٔ جرح

(فقه) شهودی که بر عادل نبودن کسی شهادت دهند وبتعبیر دیگر به جرح کسی شهادت دهند.

۹۸۹ - بینهٔ خارج

(فقه) هرگاه مالی درتصرف کسی باشدو دیگری‌دعوی‌ملکیت آنرا کندوهردوطرف بینه برمالگیت خوداقامه‌کنند بینهٔ مدعی مذکور را بینهٔ خارج نامند وبینهٔ مدعی علیه متصرف را بینهٔ داخل.

۹۹۰ - بینهٔ داخل

ر ك بینهٔ خارج

۹۹۱ - بینهٔ شرعیه

(فقه) اصطلاح‌تفصیلی «بینه» است (ر ك. بینه) مادهٔ ۲٤۷ آئین دادرسی کیفری.

۹۹۲ - بینهٔ ملك

(فقه) شهودی که مستندشهادت آنان علم به‌مالکیت مشهودله باشد (نه علم به ید و تصرف او) مانندآنکه شاهد در حین عقد حاضر باشد و علم حاصل کند که مشهودله

مال مورد دعوی راازطرف‌خودخریداری کرده است .

۹۹۳ - بینهٔ ید

(فقه) هرگاه مستند شهادت شهود ، ید مشهودله باشدآن بینه را بینهٔ یدگویند .

۹۹۴ - (نصف) بیمه

ر ك .بینه

۹۹۵ - بیوتات

(اصطلاح اداری دورهٔ صفوی) در درون محوطهٔ قصر شاه عمارات متعدد که هریك محل یکنوع کاربود . (بهمین جهت‌آنها راکارخانه‌های شاه وکارخانه‌های سلطنت می‌نامیدند) وجود داشت مانند خزانه وقورخانه وملبوسات وهنر(یعنی کتابخانه ونقاشخانه) وغیره هرکارخانه‌تحت نظر يك رئیس که صاحب جمع نامیده می‌شد ويك‌مشرف (بازرس) اداره می‌شدمجموع این کارخـانه ها را بیوتات یا بیوتات سلطنتی میگفتند .

۹۹۶ - بیوتات سلطنتی

ر ك .بیوتات

۹۹۷ - بیوه

زنی که شوهرش مرده باشد .

پ

۹۹۸ - پاداش

(حقوق اداری) وجهی که درازاء خدمتی یا ابراز لیاقتی داده شود. علی‌الاصول متناوب و مستمر نیست و پرداخت آن تابع آئین نامهٔ مزایا نمی باشد تأثیری در حقوق تقاعد ندارد.

رك . حق حضور ـ دستمزد ـ کمك هزینه ـ پاداش ـ فوق‌العاده ـ اضافه حقوق .

۹۹۹ - پادگان

یا ساخلو گروهی از سربازان که برای محافظت محلی در آنجا متوقف می‌شوند و مأمور نگهداری آن میباشند.

۱۰۰۰ - پارکه

رك . دادسرا

۱۰۰۱ - پارکهٔ استیناف

مرادف دادسرای استان است .

(رك . دادسرای استان)

۱۰۰۲ - پارکهٔ بدایت

اصطلاح سابق دادسرای شهرستان است .

(رك . دادسرای شهرستان) مادهٔ ٤٤ قانون ثبت .

۱۰۰۳ - پارکهٔ دیوان‌کشور

اصطلاح سابق‌دادسرای‌دیوان کشوراست.

(رك . دادسرای دیوان کشور)

۱۰۰۴ - پارلمان Parlement

الف ـ مجمع یا مجامع رسمی که‌صلاحیت شور و اخذ تصمیم را دارا باشد و وظیفهٔ اساسی‌آن تصویب قانون و بودجه‌است.

ب ـ مجلس (رك . مجلس)

پارلمان اگر از یك مجلس تشکیل شود سیستم قانونگذاری کشور را سیستم یك مجلسی گویند و اگر از دو مجلس تشکیل شود سیستم قانونگذاری را سیستم دو مجلسی نامند .

۱۰۰۵ - پاساوان Passavant

سند عبور ـ سند مخصوصی‌است که‌بموجب آن کالاهای مشمول مالیات غیرمستقیم یا گمرك برای مدت‌معینی و مسافت‌محدود (مثلا ازمرز تادفتر گمرك) نظر بوضع

مرسل یا مرسل الیه از پرداخت مالیات یا حق گمرکی معاف میگردد .

۱۰۰۶ - پاسبان

کسیکه از طرف شهربانی مأمور حفظ نظم وآسایش شهر است .

Agent de Police

۱۰۰۷ - پاسپورت

تذکره - گذرنامه

۱۰۰۸ - پاسدار

قراول راگویند .

۱۰۰۹ - پاسگاه

پست قراولی راگویند .

۱۰۱۰ - پاسیار

سرهنگ شهربانی است .

۱۰۱۱ - پاسیار دو

سرهنگ دوم شهربانی است .

۱۰۱۲ - پاسیار یك

سرهنگ یکم شهربانی است .

۱۰۱۳ - پای تخت

مرادف دارالخلافه است وآن شهری است که مقرحکومت مرکزی است . پای تخت ایران بموجب قانون اساسی تهران است (اصل چهارم متمم قانون اساسی)

۱۰۱۴ - پایندان

ضامن در عقد ضمان راگویند .

۱۰۱۵ - پایندانی

ضمان راگویند (در عقد ضمان)

۱۰۱۶ - پایه

الف - مقام واشل ورتبه را دراصطلاحات حقوق اداری گویند .

ب - اساس فلزی پول کشور راگویند که معمولا سه گونه است : پایهٔ طلا و پایهٔ نقره وپایهٔ دوفلزی .

۱۰۱۷ - پذیرش

الف - بمعنی Agrément یعنی موافقت دولتی در مورد شناسائی نمایندهٔ سیاسی دولت دیگر در نزد خود .

ب - بمعنی Acceptation یعنی خصوص قبولی در بانك یعنی پذیرفتن پرداخت سندی .

۱۰۱۸ - پذیره نویسی Souscription

الف - نوشتن و امضاء کردن درپای نوشته‌ای است برای تعهد انجام کاری که در آن نوشته شرح داده شده است . (فرهنگستان)

ب - درحقوق تجارت درباب شرکتهای سهامی عبارت است ازتعهد پرداخت قیمت یك یاچند سهم ازسهام شرکت (مادهٔ ۳۸ قانون تجارت) .

۱۰۱۹ - پرداخت

اجراء تعهدی که موضوع آن وجه نقدباشد. اصطلاح Payment درحقوق فرانسه اعم از پرداخت است زیرا شامل تعهداتی که موضوع آن وجه نقد هم نباشدنیز میشود

۱۰۲۰ - پرداخت بغیر بستانکار

(مدنی) دادن مبلغی بکسیکه بستانکار نیست(از روی اشتباه وبدون قصد تبرع)

پرداخت کننده حق مطالبهٔ مبلغ مزبور را دارد (مادهٔ ۳۰۲ ق-م)

گاهی آنرا ایفاء ناروا نامیده‌اند وآنرا شامل موارد ذیل‌دانسته‌اند :

الف-پرداخت دینی که وجودواقعی‌ندارد بگمان وجود آن (مادهٔ ۳۰۲ ق م)

ب - پرداخت دین موجود بغیر بستانکار (مادهٔ ۳۰۱ ق - م)
ج - پرداخت دین موجود از طرف غیر مدیون که اشتباهاً خودرا مدیون دانسته است (مادهٔ ۳۰۲ ق - م)

۱۰۲۱ - پرسنل

مجموع من حیث المجموع کارکنان یك اداره یامؤسسهٔ رسمی یا غیر رسمی .

۱۰۲۲ - پروانه

اجازهٔ کتبی که از یك مؤسسهٔ دولتی‌یاملی بصورت متحد الشکل برای عده‌ای از اشخاص و برای تأمین منظور خاص ودر جهت رعایت نظام و ترتیب معینی صادر می‌شود (مادهٔ ٥٤قانون دفاتراسنادرسمی ومادهٔ اول قانون راجع بدلالان ۸ ـ ۱۲ ـ ۱۳۱۷ و مانند اینها)

۱۰۲۳ - پروتست Protêt

بمعنی اعتراض است .
(ر ك. واخواست و اعتراض)

۱۰۲۴ - پروتکل Protocole

(بین الملل عمومی) صورت جلسات مجالس سیاسی که‌برای‌مذاکره ورسیدگی درامری‌منعقد شده‌باشد ودرحدوداعتباری که‌اعضاء‌آن مجالس‌برای‌آن قائل‌شده‌اند معتبر بوده و از منابع تعهدات بین‌المللی است .

۱۰۲۵ - پرونده

سند ها و نوشته‌های راجع بیك موضوع یایك کار یا یکنفر را که یك جا جمع آوری شده و غالباً خلاصهٔ مطالب آن نوشته ها را برای‌آسانی‌درپشت پوشه‌های آن می‌نویسندپرونده Dossier گویند.

۱۰۲٦ - پروندهٔ ثبتی

(ثبت) پرونده‌ای است که پس از وصول اظهارنامهٔ ثبتی باداره‌ٔ ثبت دربایگانی آن اداره تشکیل میشود و شامل اظهارنامه واوراق واسنادمربوط به پلاك‌موردتقاضای ثبت است .

۱۰۲۷ - پزشك قانونی

پزشگی که وظیفه او کمك باحقاق حق واجراءعدالت درامورمدنی وجزائی‌است ازقبیل‌تشخیص وقوع قتل و کیفیت واقسام جرح‌وتشخیص‌جنون یاضعف‌عقل‌وتشخیص کسیکه واجد شرط معافیت از سن است (مادهٔ ۸۲ قانون آئین دادرسی کیفری ومادهٔ ۲٦ آئین نامه اجراء قانون ثبت)

۱۰۲۸ - پژوهش

شکایت استینافی. شکایت از حکم وقرار که درمرحلهٔ رسیدگی نخستین‌صادرشده است .
شکایت برای بار دوم . اسم سابق آن استیناف‌است واستیناف بمعنی‌ازسر گرفتن است .
شاکی‌راپژوهشخواه(ومستأنف) وخواستهٔ اورا پژوهشخواسته(مستأنف عنه) وطرف اورا پژوهشخوانده (مستأنف علیه) مینامند .

۱۰۲۹ - پژوهش تبعی

(دادرسی مدنی) هرگاه یکی از اصحاب دعوی ازحکم نخستین درخواست‌پژوهش کرده باشد طرف دیگر فقط میتواند از همان حکم نسبت به محکومیت خود یا جهتی که ازآن ناراضی است ضمن پاسخ بدرخواست پژوهشی درخواست پژوهش تبعی نماید (مادهٔ ۵۰۳ دادرسی مدنی)

۱۰۳۰ - پژوهشخواسته

ر ك . پژوهش

۱۰۳۱ - پژوهشخوانده

ر ك . پژوهش

۱۰۳۲ - پژوهشخواه

ر ك . پژوهش

۱۰۳۳ - پسادست

معاملهٔ نسیه را گویند .

۱۰۳۴ - پشت نویسی Endossement

مرادف ظهرنویسی است .
(ر ك . ظهرنویسی)

۱۰۳۵ - پشتوانه

سپرده‌ای است که کسی برای اعتبار خود در بانك معین می کند (فرهنگستان)

۱۰۳۶ - پشیز Billon

پول سیاه مسی و نیکلی و مانند آن .

۱۰۳۷ - پلاك

(ثبت) قطعه فلزی است که شمارهٔ ملك و ناحیهٔ مربوطه بر آن حك شده است .

۱۰۳۸ - پلیتیك

بمعنی سیاست است (ر ك . سیاست)
مادهٔ ۶۳ قانون‌جزا .

۱۰۳۹ - پلیس Police

الف ـ مجموعهٔ قواعدی که‌دولت برجامعه بمنظور نظم و آرامش و امنیت کشور تحمیل کند .
ب ـ در اصطلاحات فارسی از این کلمه معنی پاسبان را می‌فهمند .
ج ـ ر ك . محله

۱۰۴۰ - پلیس اداری

مأموران دفع‌جرم ازقبیل‌پاسبان‌وژاندارم وغیره درمقابل‌پلیس‌قضائی استعمال‌میشود (ر ك. پلیس‌قضائی)

۱۰۴۱ - پلیس علمی

Police scientifique

علمی که موضوع آن مطالعهٔ وسائلی‌است که برای شناسائی و دستگیری مجرمان بکار می‌رود .

۱۰۴۲ - پلیس‌قضائی

مأموران تفتیش وکشف جرائم واقدامات راجع بجلوگیری متهم از فرار و پنهان شدن که عبارتند از دادستان شهرستان و دادیاران‌او- بازپرس- کلانتران شهربانی- صاحبمنصبان ژاندارمری . مأموران مذکوررا ضابطین‌دادگستری هم‌مینامند. پلیس اداری مأمور است که از وقوع‌جرم جلوگیری‌کند ولی اگر جرمی واقع‌شد پلیس قضائی مشغول بانجام وظیفه می شود . (مادهٔ ۱۹ دادرسی کیفری)

۱۰۴۳ - پناباد

(بفتح اول) مساوی دهشاهی است وهر پناباد سیزده نخود نقرهٔ خالص است . این کلمه هم اکنون در پاره‌ای از نقاط مانند مشهد و آذربایجان استعمال میشود لکن نه بمعنی مذکور بلکه بمعنی همین دهشاهی زمان ما .

۱۰۴۴ - پوت

وزن روسی تقریباً معادل ۱۶/۵ کیلو گرم .

۱۰۴۵ - پوشه

لفافی که درآن‌اوراق‌و نوشته‌ها‌نگهداری میشود .

۱۰۴۶ - پول

الف ـ قطعات فلز دارای شکل خاص که ارزش معینی برای آن قائل شده و بمنظور وسیلهٔ مبادله سکه‌زده شده‌باشد.
ب ـ انواع‌مسکوکات واسکناس که بمنظور مبادله سکه زده شده یا چاپ و نشر دهند .

۱۰۴۷ - پیش‌آگهی

اسم دیگرآن اخطار قبلی است.
(رك . اخطار قبلی)

۱۰۴۸ - پیش‌بها Arrhes

اسم دیگر بیعانه است.
(رك . بیعانه)

۱۰۴۹ - پیشکار دارائی

رئیس دارائی استان راگویند .

۱۰۵۰ - پیشکار مالیه

رئیس دارائی استان راگویند .

۱۰۵۱ پیشکی

اسم دیگربیعانه است.
(رك . بیعانه)

۱۰۵۲ - پیش نویس

یا مینوت نامهٔ موقتی است که پیشنهاد مضمون نامه را درآن نوشته پس از تصویب وزیریارئیس اداره‌آنراپاکنویس کرده بامضاء می‌رسانند و بجریان می گذارند .

۱۰۵۳ - پیشه‌ور

الف ـ بمعنی کسبه واصناف است.استعمال آن در خصوص « کسبهٔ جزء » حقوق تجارت از اغلاط است .
ب ـ بمعنی صاحب فن استعمال شده‌است (مادهٔ ۵۳ قانون حدمت نظام وظیفهٔ عمومی مصوب ۱۳۱۷ ـ ۱۳۲۱)

۱۰۵۴ - پیشینه

در لغت سابقهٔ هر چیز و هر امری را گویندمانند سوابق‌مربوط به‌پیدایش صنعت نفت یاکشت نیشکر و قند و از این‌مقوله است « عدم سوءپیشینه» . در اصطلاحات حقوق اداری اوراق مربوط به گذشتهٔ یك امرحاضر را که در دست اقدام است گویند .
اسم دیگرآن سابقه است .

۱۰۵۵ - پی‌کنی

کندن‌جائی برای‌کشیدن‌دیوار . پی‌کنی ازآثارتصرف تلقی شده است (مادهٔ ۲۶۸ مکرر قانون جزا)

۱۰۵۶ - پیگرد

اسم دیگر تعقیب است .
(رك . تعقیب)

۱۰۵۷ - پیله‌ور

کاسب دوره گردی‌که متاع خود را ده‌بده و قریه بقریه می‌گرداند و نقدی وجنسی معامله میکنند .

۱۰۵۸ - پیمان Pacte

قرارداد بین‌المللی راگویند .
(رك . عهد)

۱۰۵۹ - پیمان اتحاد

(بین‌الملل عمومی)عهدنامه‌ای‌که بموجب آن دو یا چند دولت در برابر هم متعهد شوندکه برای وصول ببرخی از هدفهای سیاسی با هم تعاون و همراهی از طریق اعمال نفوذ یا لشکرکشی بکنند .

۱۰۶۰ - پیمان اتحاد بین‌المللی

(بین‌الملل عمومی) اتحاد بین چنددولت

که متحدان تعهد کنند که کشورهای خود را در امور مربوط بموضوع مورد اتحاد تحت تربیت و نظامات واحدی قراردهند مانند اتحاد گمرکی و پستی و غیره . در نتیجهٔ این اتحاد مؤسسهٔ مشترکی تحت عنوان ادارهٔ بین‌المللی واسطهٔ بین اعضاء پیمان میشود .

۱۰۶۱ - پیمان اتحاد تدافعی

(بین‌الملل‌عمومی) نوعی ازپیمان اتحاد است (رك. پیمان‌اتحاد) برای دفع حملهٔ دیگران و حفظ وضع موجود .

۱۰۶۲ - پیمان اتحاد تعرضی

(بین‌الملل عمومی) نوعی از پیمان اتحاد است . (رك.پیمان اتحاد) بمنظور کشورگشائی یا تفوق بین‌دول .

۱۰۶۳ - پیمان اتحاد عمومی

(بین‌الملل عمومی) عهد نامه‌ای است بین دو یا چنددولت بمنظور اتخاذ روش واحد در جمیع موارد حکومت و تساوی حقوق و تکالیف آنان .

۱۰۶۴ - پیمان اتحاد مطلق

(بین‌الملل عمومی) عهد نامه‌ای است بین دو یا چند دولت بمنظور اتخاذروش واحد در مواردی برای وصول بنفع مشترك .

۱۰۶۵ - پیمان اتحاد نظامی

(بین‌الملل عمومی) مجموع پیمانهای ذیل و هریك ازآنها راگویند :

الف - پیمان اتحاد تدافعی

ب - پیمان اتحاد تعرضی

۱۰۶۶ - پیمان بیطرفی

(بین‌الملل عمومی) بیطرفی که بموجب عهدنامه‌ای بین دو یا چند دولت مقرر شود مفاد این عهدنامه را پیمان بیطرفی نامند .

۱۰۶۷ - پیمان بیطرفی دائمی

(بین‌الملل عمومی) بموجب این‌پیمان : اولا - دولت بیطرف تعهد می‌کندکه جز برای دفاع از خود اقدام بجنگ نکند . ثانیاً - دولتهای طرف او ضامن میشوند که بیطرفی اورامحترم‌شمرده وهردولتی را که بیطرفی اورا رعایت نکند وادار برعایت بیطرفی او کنند .

(رك . بیطرفی اجباری)

۱۰۶۸ - پیمان بیطرفی موقتی

(بین‌الملل عمومی) بموجب این پیمان دول متعاهد ملتزم میشوندکه‌در جنگی‌که بین دو یا چند دولت معینی واقع شده دخالت نکنند .

رك . بیطرفی اختیاری

۱۰۶۹ - پیمان خصوصی

(بین‌الملل عمومی) پیمانهائی که جنبهٔ سیاسی.(رك. پیمان سیاسی) وپیمان‌اتحاد بهمهٔ‌اقسام‌آن (رك . پیمان‌اتحاد) نداشته باشد و نتیجهٔ‌آنها ایجاد حقوق و تکالیف متقابل باشد مانند عهدنامهٔ تجارت وعهد نامهٔ اقامت و عهدنامهٔ‌استعانت ودستگیری وعهدنامهٔ‌غرامت وعهدنامهٔ قضائی‌وقنسولی و استرداد مجرمان و غیره .

۱۰۷۰ - پیمان سیاسی

(بین‌الملل عمومی) عهدنامه‌ای است‌بین دو یا چند دولت‌که موضوع عهدنامه با موجودیت و اعتبار و حیثیت و تمامیت

ارضی آنان بستگی دارد مانند پیمان صلح - پیمان اتحاد - پیمان مودت - پیمان تضمین - پیمان مساعدت- پیمان بیطرفی- پیمان تفویض اراضی - پیمان تعیین مرز و غیره .

۱۰۷۱ - پیمان صلح

(بین‌الملل عمومی) عهد نامه‌ای که متخاصمین شرائط متارکهٔ جنگ را در آن درج کنند .

۱۰۷۲ - پیمان مساعدت

(بین‌الملل عمومـی) عهدنامه‌ای کـه بموجب آن دولتی بدولت دیگر مساعدت از حیث نفرات ارتش خود و یا مساعدت از حیث مهمات جنگی و مالی درصورت وقوع جنگ می دهد که در مقابل ،وجهی بترتیب مقرر در عهدنامه بگیرد . دولت مساعدت کننده ازمزایای بیطرفی نمیتواند استفاده کند .

۱۰۷۳ - پیمان نامه

بمعنی عهدنامه است (رك. عهدنامه .عهد)

۱۰۷۴ - پی‌نوشت

در اصطلاحات اداری دستوری است که رؤساء ادارات ذیل نامه‌ها نویسند .

پیوند

در لغت ، اتصال ونتیجهٔ پیوستن را گویند چنانکه نتیجهٔ پاك کردن پاکی است و نتیجهٔ پیوستن (در اشیاء بیروح مانند درختان) پیوند است . در امور مادی استعمال آن حقیقت است در امور معنوی مجاز :
در اصطلاحات ذیل بکار رفته است :

۱۰۷۵ - پیوند تقنینی

سرایت دادن کلی حقوق یك کشور به کشور دیگر مانند حقوق اسلام که در حملهٔ اعراب به کشورهای مغلوب سرایت داده شد .
این سرایت اگر بهمراه فتح و غلبه و استیلاء باشد پیوند متصرفی نامیده‌میشود و گرنه پیوند خاوری نـام دارد مانند سرایت کلی قوانین سویس بترکیهٔ جدید در قرن حاضر که بطوع و رغبت صورت گرفت .

۱۰۷۶ - پیوند جزئی

قبول یك فکر حقوقی خارجی توسط کشور دیگر مانند قبول مفاد مواد ۱۹۹ - ۲۰۰ و ۲۰۱ قانون مدنی ما که‌ازحقوق فرانسه گرفته شده است و نمونهٔ یك پیوند نگرفتهٔ کامل است پاره‌ای از پیوندها پیوند گرفته است مانند مقررات مسئولیت مدنی سال ۱۳۳۹ که اکنون پیوند گرفته‌ای است بر مقررات باب اتلاف و تسبیب قانون مدنی.
پیوند جزئی در مقابل پیوند کلی استعمال میشود مانند پیونـد متصرفی و پیوند خاوری.

۱۰۷۷ - پیوند کلی

رك . پیوند جزئی

۱۰۷۸- پیوند متصرفی

رك . پیوند تقنینی

۱۰۷۹ - پیوند مستعمراتی

ترکیب قانون مهاجران متمدن باقوانین محلی مردم نقاط مستعمره (که عنوان وحشی و نیمه وحشی داشته باشند)

۱۰۸۰ - پیوند نامه

مقاوله نامه راگویند .

ت

تأخیر

در لغت بمعنی پس انداختن و دیر کردن است .

دراصطلاحات ذیل بکار رفته است :

۱۰۸۱ - تأخیر بیان از وقت حاجت

(فقه) وقت حاجت در این جایعنی موقعی که برحسب اقتضاء عقل ومصلحت باید مطلبی گفته شود (وقت گفتن نه وقت خاموشی) وتأخیر بیان از وقت حاجت یعنی درموقع گفتن سکوت اختیار کردن و آنگاه بیموقع سخن گفتن .

دوچیز طیرهٔ عقل است دم فروبستن
بوقت گفتن و گفتن بوقت خاموشی

چون سکوت در مقام بیان عقلا پسندیده نیست لذا باید برای آن سکوت معنئی در نظر گرفت (برخلاف قاعدهٔ لاینسب لساکت قول) و بهمین جهت گفته‌اند : سکوت در مقام بیان بیان است ! یعنی سکوت واقعی که قابل تمسك نباشد نیست وقاعدهٔ لاینسب لساکتٍ قول دراین مورد جاری نمیشود .

۱۰۸۲ - (خسارت) تأخیر

نرخ قانونی بهرهٔ پول که براثر تأخیر مدیون در پرداخت آن بحکم قانون باید به بستانکار بدهد وصرف تأخیر مدیون ، به آن بهره عنوان خسارت را میدهد .

در همین معنی « خسارت تأخیر تأدیه » و«خسارت تأخیر اداء»وخسارت دیر کرد و زیان‌دیر کرد هم استعمال شده است .

تئوری

Théorie

در لغت بمعنی نظر ونظریه است .

دراصطلاحات ذیل بکار رفته است :

۱۰۸۳ - تئوری اجبار

Théorie des astreintes

(دادرسی) حکمی‌است اداری که بموجب آن‌مدیون بنسبت واحدی‌از زمان (ازقبیل روز ـ هفته ـ ماه ـ سال و غیره) که در اجراء تعهد خویش تأخیر کند مبلغی بمتعهدله بدهد بدون‌اینکه دادن‌این مبلغ احتیاج‌بدادن دستور یا حکم‌مستقل داشته باشد وکل مبلغ خسارتی‌که باین ترتیب بایدبدهددرحین دادن دستور اداری فوق معلوم‌نیست ودادرس دستور دهنده‌برحسب

مادهٔ ۷۳۰ دادرسی مدنی پس از صدور آن دستور حق کاهش یا افـزایش واحد مبلغ خسارت را دارد ولی در کاهش نباید از میزان معادل خسارتی کـه وارد شده پائین‌تر رود .

۱۰۸۴ - تئوری تضمین اجتماعی

Idée de la garantie collective

بموجب این عقیدهٔ حقوقی ترمیم خساراتی که درروابط حقوق خصوصی اشخاص واقع میشود بعهدهٔ دولت است که ازراه اخذمالیات مخصوصی محل آنرا تأمین می کند وروی این عقیده متضرر هیچوقت بسبب تهیدستی طرف خود ازحیث جبران خسارت معطل نخواهد ماند واساساً بطرف خود مراجعه نمی کند و بجای مسئولیت فردی مسئولیت اجتماعی قرار می گیرد .

۱۰۸۵ - تئوری تقصیر Théorie de faute

(مدنی) نهادن مبنای ضمانات (مسئولیت‌های مدنی) برمبنای Faute یعنی تخطی (اعم از تخطی عمدی و یا بی احتیاطی و غفلت) بطوریکه کسیکه نه عامد باشد نه بی‌احتیاطی و غفلت کرده باشد هیچوقت مسئول ضرری که بغیر وارد کرده نیست (رك. اصل تقصیر) درمقابل تئوری ریسك استعمال شده‌است .

(رك. تئوری ریسك)

۱۰۸۶ - تئوری ریسك

(مدنی) هر کس دست بکاری بزند که ضرری از آن بغیر وارد شود ولواینکه نه عمد داشته باشد و نه بی احتیاطی و غفلت کند چون منافع آن کار را او میبرد باید خسارات ناشی ازآن کار را هم او تحمل کند (من له الغنم فعلیه الغرم) یعنی کسیکه سودی میبرد باید خسارت راهم تحمل کند .

مدعی دعوی خسارت براساس این نظریه کافی است که اثبات کند که خسارت باو ازکار مدعی علیه وارد شده‌است وحاجت باثبات تقصیر مدعی علیه ندارد .

بعضی نظریهٔ ریسك را به «نظریهٔ ایجاد خطر» ترجمه کرده‌اند که خوب ترجمه‌ای نیست وبرخی ازآن تعبیر به اصل تسبیب می کنـند و عده‌ای از آن تعبیر بنظریهٔ مسئولیت کرده‌اند که این هم نارسا است

۱۰۸۷ - تأسیس

یعنی پی‌نهادن وایجاد نمودن‌است .

(فقه) بمعنی وضع‌قانونی است که در عرف و عادت و جود نداشته است و در همین معنی است که می گویند : حکم تأسیسی (یعنی قانونی که درعرف وجود نداشته و شارع آنرا ابتداء تأسیس‌ومقررداشته‌است.) اصطلاح بالا در مقابل «امضاء» استعمال می‌شود .

۱۰۸۸ - تأسیس حقوقی Institution

مرادف سازمان حقوقی است .

(رك . سازمان)

۱۰۸۹ - تأسیس قضائی

مرادف سازمان حقوقی است .

(رك. سازمان)

۱۰۹۰ - تأمین

در لغت بمعنی قراردادن درامن وآسایش است دراصطلاح بمعنی وثیقه وتضمین‌است و قرار تأمین‌قراری است که در حقیقت وثیقه‌ای برای متقاضی‌آن مقررمیدارد .

در آئین دادرسی مدنی توقیف مال را گویند (مادهٔ ۲۴۰ آئین دادرسی مدنی) بنابراین بعنوان تأمین نمیتوان از ادامهٔ

ساختمان جلوگیری نمود بلکه باید این منظوررا ضمن دستور موقت عملی ساخت (مادهٔ ۷۷۸ دادرسی مدنی)

(فقه) هرمسلمان عاقل بالغ رشید غیرمکره میتواند بافراد خصم تأمین بدهد زنان وبردگان مسلمان هم این حق را دارند ولی باید تأمین قبل از پیروزی برلشکر خصم داده شد خواه اساساً جنگ صورت نگرفته باشد یا اقدامات جنگی صورت گرفته ولی منتهی به فتح نشده باشد. تأمین مزبورنباید مخالف مصالح عمومی باشد پس به جاسوس تأمین داده نمیشود. لازم نیست دادن تأمین مسبوق بتقاضای خصم باشد. نقض تأمین ازطرف سایر مسلمانان ممنوع است و متخلف تعزیر میشود. شخصی که باو امان داده شده مستأمن نامیده می‌شود و درقلمرو اسلامی یاسایر نواحی جهان میتوانست سکونت کند مگراینکه تأمین بشرط سکونت درناحیهٔ معین باشد نتیجهٔ تأمین صلح مطلق (نه موقت ونه دائم) بوده وتأمین دهنده همیشه حق داشت برای آن، مدت معین کند.

۱۰۹۱ - تأمین ترکه

مال یاضامنی است که ورثه یاوصی متوفی یا نمایندهٔ قانونی آنها برابر بهای ترکه تضمین میدهند که اگرظرف یکسال ازتاریخ نشر نخستین آگهی مادهٔ ۳۴۳ قانون امور حسبی بستانکار ایرانی یا مقیم ایران پیدا شود و طلب او محرز باشد از عهده برآیند در اینصورت ترکه پس از وضع هزینهٔ آگهی ها و هزینه‌های دیگرقانونی که شده است بتصرف آنها داده میشود (مادهٔ ۳۴۸ - ۳۴۹ قانون مزبور)

۱۰۹۲ - تأمین خواسته

(دادرسی مدنی) وثیقه وتضمینی که مدعی از اموال مدعی علیه قبل از صدور حکم بنفع خویش از طریق دادگاه می‌خواهد (مادهٔ ۲۲۵ - ۲۴۱ - ۲۴۲ دادرسی‌مدنی) اگراین وثیقه راپس ازصدورحکم بخواهد تأمین را در این مورد تأمین محکوم‌به نامند.

۱۰۹۳ - تأمین دلیل

(دادرسی مدنی) صورت برداری دادگاه (بتقاضای ذینفع) از دلائل اثبات قبل از حاجت باثبات بمنظور حفظ آن از زوال است و صورت جلسه‌ای که متضمن این امر است حکایت از اعتبار وصحت دلائل ثبت شده نمی کند بلکه آنها را بهرصورت که ملاحظه شده منعکس می کند و در صورت بروز دعوی و استناد بآن دلائل دادگاه باید باعتبار دلائل رسیدگی کند. (مادهٔ ۳۱۵ دادرسی مدنی)

۱۰۹۴ - تأمین محکوم به

رك. تأمین خواسته

۱۰۹۵ - تامین مدعی به

(دادرسی مدنی) مرادف تأمین خواسته است. (رك. تأمین خواسته)

۱۰۹۶ - تأمین نامه

(بین الملل عمومی) نوشته‌ای که بموجب آن فرمانده کل سپاه تحت فرماندهی دولت اشغالگر پاره‌ای از ساختمانها و مؤسسات (مانند موزه وکتابخانه) یا اشخاص را تحت حمایت خودقرارمیدهد. دراصطلاحات بسیار کهن فارسی آنرا «نامهٔ امان» مینامیدند.

۱۰۹۷ - تأمینات نظمیه

ادارهٔ آگاهی شهربانی را سابقاً تأمینات و تأمینات نظمیه می گفتند (مادهٔ یك از مواد مصوب ۷ - ۹ - ۱۳۰۸ دیوان جزا)

۱۰۹۸ - تابعی

کسیکه معاصر یکی ازصحابهٔ پیغمبر (ص) باشد وبا و رسیده باشد و لواینکه او را ندیده باشد و با اوسخن نگفته باشد ودر حال مرگ مسلمان بوده باشدوچار ارتداد نشده باشد . در مقابل صحابی استعمال میشود . (رك . صحابی)

۱۰۹۹ - تابعیت

(بین الملل خصوصی) رابطه‌ای است سیاسی که فردی یا چیزی را بدولتی مرتبط میسازد بطوری که حقوق وتکالیف اصلی وی از همین رابطه ناشی میشود مانند تابعیت هر کس نسبت بدولت متبوع وتابعیت کشتی و هوا پیما ، در حقوقهای مذهبی ملاك تابعیت مذهب است و فاقد مذهب معین نسبت باهل آن مذهب ، اجنبی (یا کافر) محسوب می‌شد .

تابعیت ممکن است بصورت ایقاع باشد (مادهٔ ۹۷۶ ق - م) و یا بصورت قرارداد و عقد باشد (مادهٔ ۹۷۹ ببعد ق - م)

۱۱۰۰ - تابعیت ارضی

طریقی که تابعیت اشخاص از روی محل تولدشان معین شود . در اصطلاح دیگر آنرا تابعیت محل تولدو سیستم خاك نامیده اند.

۱۱۰۱ - تابعیت اشتقاقی

Nationalilté dérivé

تابعیتی است که بعداز تاریخ تولد تاوقتی که شخص زنده است درااثر اعمال حقوقی شخص یا نمایندهٔ قانونی او ممکن است تحصیل شود مانند تحصیل تابعیت در اثر سکونت مدت معینی در کشور خارجی ویاکسب تابعیت در اثر ازدواج .

۱۱۰۲ - تابعیت اصلی

تابعیتی که در زمان تولد به شخص تحمیل شود (مادهٔ ۹۷۶ - ۹۸۷ قانون مدنی) در مقابل تابعیت اکتسابی استعمال میشود.

۱۱۰۳ - تابعیت اکتسابی

تابعیتی است که از طریق ازدواج ویا پذیرش تابعیت کشور دیگر بدست آید. تابعیت اکتسابی را تابعیت مشتق هم نامیده اند .

۱۱۰۴ - تابعیت تبعی

تابعیتی که بمناسبت ازدواج بزوجه و بمناسبت فرزند بودن به فرزند صغیر تحمیل میشود در مورد اول تابعیت زوج و در مورد دوم تابعیت پدر تحمیل میشود (مادهٔ ۹۷۶ قانون مدنی)

۱۱۰۵ - تابعیت محل تولد

طریقه‌ای است که بموجب آن تابعیت شخص ازروی محل تولدش معین شود . از این طریقه بهسیستم خاك (درمقابل سیستم خون) تعبیر میشود .

(رك . سیستم خاك)

۱۱۰۶ - تابعیت مشتق

مرادف تابعیت اکتسابی است (رك . تابعیت اکتسابی)

۱۱۰۷ - تابعیون

(فقه) کسانیکه برخی از اصحاب پیغمبر (ص) را دیده‌اند وخود اوراندیده‌اند .

۱۱۰۸ - تابین

دراصطلاح اداری عصر تیموری به هریك ازسربازان یك گروه ده نفری گفته‌می‌شد

که‌رئیس آنها را اون باشی می گفتند . بر هرده نفراون باشی یك یوزباشی ریاست داشت و بر هرده یوزباشی یك مین‌باشی که اورا امیر هزاره (امیرتومان) هم می گفتند . بنابراین امیر لشکرلااقل باید مین‌باشی باشد یعنی امیر هزارسرباز باشد (عبارت امراء لشکـر که هنوز مستعمل است از بقایای استعمالات قدیم‌است که فعلا بصورت دیگر بکار میرود .)

۱۱۰۹ - تابین نظامی

سرباز ساده . گفته میشود که‌تابین مخفف تابعین است .
(مادۀ ۱۹۱ آئین دادرسی کیفری)

۱۱۱۰ - تاجر

کسیکه شغـل معمولی خودرا معاملات تجاری قراردهد (مادۀیك قانون‌تجارت) کسبه‌جزء (مادۀ ششم قانون تجارت) نیز تاجر محسوبند هر چند از داشتن دفاتر تجـاری و مقررات ورشکستگی (مادۀ ۷۰۸ قانون آئین دادرسی مدنی) معاف هستند .

در آئین نامۀ شمارۀ۷ (مجموعۀ رسمی ۱۳۱۳ - صفحۀ ۱۸۱) بر تاجر عرفی واصناف و کسبه جزء جمعاً عنوان تجار بمعنی اخص اطـلاق شده و مفهوم تجار بمعنی‌اعم را شامل‌دستجات‌مذکورودلالان وحق‌العمل کاران و واسطه‌ها از هر قبیل و صنعتگران وصاحبـان کارخانه و بانك وصرافان و متصدیان بیمه وکشتی سازان و متصدیان حمل و نقل و مقاطعه کاران وآژانسهای مسافرت ونشریات ومتصدیان فروش و متصدیان نمایشگاهـهـای عمومی ومؤسسات مشاغل‌عمومی وغیره واشخاصی که‌جنسی‌را بقصد فروش‌بخرندولوتصرفی

در آن نکنند دانسته است .

۱۱۱۱ - تالی فاسد

تالی بمعنی نتیجه‌است و تالی فاسد بمعنی نتیجۀ فاسد است در اصطلاحات عامیانه بجـای تالی فاسد انجام بد و عواقب بد و عواقب سوء و مانند اینهـا بکار می‌رود . در فن استدلال برای آزمایش صحت وسقم یك نظر فرض بر صحت آن گذاشته و سپس به محاسبۀ نتایج مترتب بر آن نظرمی‌پردازند اگردراین محاسبه به‌نتیجۀلازم‌الاجتنابی برخوردندمی گویند این‌نظرفلان تالی فاسد را داردوبالنتیجه ازآن نظر دست بر میدارند وعکس آن (یا فرض مغایر با آن) را موردمطـالعه قرار میدهند.

۱۱۱۲ - تبادر

(فقه) و سیله‌ای است برای اینکه بدانند یك لفظ‌درمعنی حقیقی خودبکار رفته‌است یا درمعنی مجازی . تبادر یعنی سبق‌معنی بذهن درمورد لفظی‌که بدون قرینه بکار رفتـه باشد چنانکه از کلمۀ « سند » در اصطلاحات امروز نوشتۀ عادی یا رسمی که‌درمقام دعوی یا دفاع قابل‌تمسك باشد دانسته میشود واستعمال‌آن در این معنی حقیقت‌است وبکار بردن‌آن در معنی‌مطلق مدرك ودلیل بدون قرینه میسر نیست پس در معنی اخیر مجاز است .

۱۱۱۳ - تبادل لوایح

(دادرسی مدنی) ردوبدل‌شدن دادخواست وضمائم‌وجواب آن‌وجواب‌ازجواب که‌بطور کتبی‌وبوسیلۀ دفترداد گاه برابرمقررات (مادۀ ۸۹ ببعد آئین دادرسی مدنی) صورت میگیرد و مخصوص رسید گیهای

عادی است .

۱۱۱۴ - تباین

(فقه) هرگاه هیچیك ازمصادیق یك‌مفهوم معین مشمول عنوان مفهوم دیگر نباشد آن دو مفهوم را نسبت بهم متباین گویند و رابطهٔ بین آنها تباین است مانند مفهوم عقد و ایقاع که بین آنها رابطهٔ تباین وجود دارد و یا بین حکم و قرار رابطهٔ تباین هست .

۱۱۱۵ - تبدیل باحسن

در موارد ذیل استعمال میشود :

الف - درمورد فروش مال موقوفه وتبدیل آن بمالی‌که بغرض واقف نزدیکتر باشد و احسن از اول هم نمیتواند باشد بهمین جهت استعمال کلمهٔ‌تبدیل باحسن چندان رسانیست و استعمال تبدیل باقرب بغرض واقف‌که درمادهٔ ۹۰ قانون مدنی‌بکاررفته است بهتر است . بعکس‌مادهٔ ۶۰ نظامنامهٔ دفتر اسناد رسمی سال ۱۳۱۷

ب - در مورد فروش‌اموال عمومی (مادهٔ ۲۲ قانون متمم‌بودجه سال ۱۳۱۳ ومادهٔ ۲۷ متمم‌بودجه سال ۱۳۱۴ که کلمهٔ‌تبدیل باحسن را عیناً بکار برده است)

۱۱۱۶ - تبدیل تعهد

(مدنی) عبارت است از الغاء یك تعهد بموجب تعهد دیگرکه جای تعهد اول را می‌گیرد تبدیل تعهد ممکن است بصورت تغییر مدیون یا بستانکار یا طلب باشد (مادهٔ ۲۹۲ - ۲۹۳ قانون مدنی)

۱۱۱۷ -تبدیل دائن تعهد

(مدنی) وقتی‌که درنتیجهٔ‌یك‌تعهد جدید ، بستانکارتازه‌ای جانشین بستانکارسابقی که مدیون در مقابل اوبری شده بشود مثل‌اینکه بستانکارمی‌خواهدکمکی‌بثالث بکند ببدهکارخودمی‌گوید همان تعهد را در مقابل ثالث بنماید و دین خودرا باو بپردازد . رضایت مدیون شرط این تبدیل است و شق سوم مادهٔ ۲۹۲ قانون مدنی ماانتقال‌طلب راباتبدیل‌تعهدباعتبار تبدیل‌دائن‌اشتباه کرده‌و بهمین‌جهت‌رضای مدیون را هم شرط ندانسته است .

۱۱۱۸ - تبدیل دین تعهد

(مدنی)موقعی‌که متعهدومتعهدله‌به تبدیل تعهد اصلی به یك تعهد تازه‌که جای‌تعهد قبلی را بگیردتراضی‌کنند دراین صورت متعهدازتعهد قبلی‌فارغ‌میشود. تبدیل تعهد باعتبار تبدیل دین ممکن است از طریق تبدیل مورد تعهد باشد (مثل اینکه کسی که صدتن گندم متعهد است بدهد تعهد می‌کند بجای‌آن صدتن برنج بدهد) ویا از طریق تبدیل سبب‌تعهدباشد مثل اینکه مشتری‌که صدهزارتومان بابت ثمن‌خانه ببایع مدیون است با بایع توافق‌کنندکه مبلغ مزبور بعنوان قرض درمدت دو ماه نزد مشتری باشد (شق یك مادهٔ ۲۹۲ قانون مدنی)

۱۱۱۹ - تبدیل مدیون تعهد

(مدنی)اگرشخص‌ثالثی با رضایت‌متعهدله قبول کند که دین متعهد را بدهد این‌را تبدیل مدیون تعهدنامند چنانکه تبدیل تعهد باعتبار تبدیل مدیون نامیده میشود (بند دوم مادهٔ ۲۹۲ قانون مدنی)

۱۱۲۰ - تبر تراش

رك .حقوق زارعانه

۱۱۲۱ - تبرع

(مدنی ـ فقه) تبرع در عطاء یعنی دادن مال بدون چشم داشت عوض (مادهٔ ۳۵۶ قانون مدنی)

۱۱۲۲ - تبرعات

نقل و انتقالات بلاعوض بصورت عقد یا ایقاع.

۱۱۲۳ - (اصل‌عدم) تبرع

(مدنی - فقه) هر کس مالی بدیگری میدهد ظاهر در عدم تبرع است و حق استرداد دارد (مادهٔ ۲۶۵ ق - م) این قاعده از بدیهیات و فطریات است چنانکه گداهم به‌مخاطب می گوید: «من که عوض‌ندارم خدا بشماعوض بدهد.» اوبا اینکه‌توقع مجانی دارد معذلك می‌خواهد صورت معاوضه‌بآن بدهد واین جز اقتضاء فطرت چیزی دیگر نیست.

۱۱۲۴ - تبری ازعیوب

(مدنی - فقه) شرطی از شروط ضمن عقد معاوضی است‌که بموجب‌آن ناقل عین‌مال مسئولیت خودرا نسبت بعیوب موجود در مبیع (عیوبی که ظاهر نیست و احتمال وجودآنها درمبیع می‌رود) درمقابل‌طرف سلب‌می‌کند (نوعی ازشرط عدم مسئولیت است ولی مشمول‌تعریف‌شرط‌عدم مسئولیت نیست)

۱۱۲۵ - تبعه

(مدنی) کسیکه‌تابعیت‌کشورمعینی‌را داشته باشد. درمقابل«اجنبی» وبیگانه استعمال میشود. درفقه‌معادل تبعه مسلمان ومعادل اجنبی، کافر (وگاهی‌اجانب) است.

اصطلاح تبعه بااینکه در اصل لغت جمع است فعلا نقل بمعنی مفرد شده و بجای تابع استعمال میشود و لغت تابع بدون اضافه بکشور معینی‌مفهوم حقوقی ندارد.

۱۱۲۶ - تبعیت

مرادف تابعیت استعمال شده است (اصل ۲۴ متمم قانون اساسی) رك. تابعیت

۱۱۲۷ - تبعیت‌عقد ازقصد

تعبیری‌است ازمعنی عبارت «العقود تابعة للقصود». (رك. ارادهٔ ظاهری)

۱۱۲۸ - تبعید

(حقوق جزا) بیرون‌کردن مجرم ازمحل سکونت یا اقامت یا توقف. در فقه آنرا نفی بلد گویند.

۱۱۲۹ - تبعیدگاه

مؤسسه‌ای‌است‌که از طرف دولت بمنظور نگهداری مجرمین‌بعادت تأسیس گردیده است (مادهٔ ۵ قانون اقدامات تأمینی ـ مصوب ۱۲ - ۲ - ۳۹)

۱۱۳۰ - تبعیض

(حقوق کار) هر گونه تفاوت محرومیت یا تقدم که بر پایهٔ نژاد و رنگ پوست و یاجنسیت و یا مذهب و یا عقیدهٔ سیاسی و یا سابقهٔ ملیت آباء و اجداد یا طبقهٔ اجتماعی بر قرار شده ودر امور مربوط به استخدام و اشتغال، تساوی احتمال موفقیت و رعایت مساوات شرایط سلوك باکارگر را بکلی ازمیان برده ویا بدان لطمه وارد سازد (مقاوله نامهٔشمارهٔ ۱۱۱ مربوط به تبعیض در امور استخدام و اشتغال)

۱۱۳۱ - تجارت

معاملات بقصد انتفاع بطوریکه در تفاهم عرف برآن صدق‌تجارت نماید. درمواد

۲ - ۳ - ۴ قانون تجارت عملیات تجاری احصاء شده است ولی تعریف کلی از عمل تجاری و تجارت نشده است تعریف بالا که بنظر نویسنده رسیده ماهیت عمل تجاری را تا اندازه‌ای روشن می کند .

در مادهٔ چهارم قانون تجارت هر چند معاملات غیر منقول تجاری تلقی نشده است ولی در تفاهم عرف ، امثال معاملات بنگاههای معاملات ملکی حتماً تجارت محسوب میشود . عبارت «تسهیل معاملات ملکی» درشق سوم مادهٔ دوم قانون تجارت شامل معاملات واسطه‌های املاك میشود .

از نظر قانون تجارت ، داد و ستد کسبهٔ جزء نیز تجارت محسوب میشود هرچند که از داشتن دفاتر معافند (مادهٔ ٦ قانون تجارت) تجارت درعرف بر معاملات عمده صدق می کند و از همین قبیل است کلمهٔ تجارت در تعبیر «قیمت تجارتی» درمقابل قیمت خرده فروشی .

۱۱۳۲ تجارت بین المللی

تجارت بین دو یا چند کشور را گویند.

۱۱۳۳ - تجارت خارجی

تجارت یك کشور با کشورهای دیگر را گویند (مادهٔ یك قانون انحصار تجارت مصوب ۱۳۱۱ - ۱۳۲۰)

۱۱۳۴ - تجارت داخلی

تجارت بین نقاط داخلی و مردم یك کشور در داخلهٔ آن کشور را گویند .

۱۱۳۵ - تجاوز

خروج ازیکی ازمقررات جاری یك کشور از روی قصد که طبعاً باعث مجازات (اعم از مجازات انتظامی و غیر آن) یا سبب اخذ خسارت گردد . بنابر این تجاوز بصورت کیفری و مدنی و انتظامی خواهد بود . اگر معلوم باشد که مستأجر پس از پایان مدت اجاره بسکونت خود ادامه داده و موجر باین وضع اعتراض نکرده و خواستار تخلیه نگردیده و باین ترتیب رضایت ضمنی داده است اجرت المثل، جنبهٔ خسارت ندارد (زیرا خسارت حقیقی آنست که ناشی از تجاوز باشد و تجاوز با وجود رضایت ضمنی موجر مفهومی ندارد) بنابر این مادهٔ ۷۱۳ آئین دادرسی مدنی در این مورد صدق نمیکند یعنی مطالبهٔ خسارت تأخیر تأدیهٔ اجرت المثل مخالف مادهٔ ۷۱۳ نیست . ولی اگر ادامه سکونت مستأجر بدون رضای موجر باشد تجاوز محقق شده است و اجرت المثل جنبهٔ خسارت دارد و مطالبهٔ خسارت تأخیر تأدیهٔ اجرت المثل مزبور طبق مادهٔ ۷۱۳ درست نیست . (رك . خسارت)

۱۱۳۶ - تجاهر

(جزا) مرادف علن است (رك . علن) مادهٔ ۲۷۵ قانون مجازات عمومی . اگر تجاهر در مقابل خفاء و پنهان کردن باشد و آنطور که در شعر ذیل گفته‌اند:

دانی که چنگ وعود چه تقریر می‌کنند
پنهان خورید باده که تکفیر می کنند

آنوقت تجاهر اعم و اوسع از علن خواهد بود.

۱۱۳۷ - تجری

(مدنی) اقدام بعملی که جرم است از روی علم وعمد در صورتیکه علم او خلاف واقع باشد مثل اینکه بقصد قتل به شبحی تیر اندازی کند و بعد معلوم شود آن شبح انسان نبوده است .

تجری بمعنی تمرد هم بکار می‌رود (مادهٔ ۱۶۰ قانون جزا) شگفت اینکه بحث

تجری که امروزه در مسائل کیفری مورد بحث است در کتب علم اصول فقهاء اخیر بطور تفصیل مورد بحث واقع شده با اینکه محل آن در علوم کیفری است .

۱۱۳۸ - تجزی

(فقه) بروزن تعدی نوعی از اجتهاد در احکام شرعی است و عبارت است از اجتهاد در قسمتی از مسائل فقه . این اصطلاح از فکری که مغایر با تخصص در رشته‌های علوم است سرچشمه می گیرد و امروزه بر اثر توسعهٔ علوم هر حقوقدانی سعی می کند که در یک رشتهٔ از حقوق صاحبنظر گردد و متخصص باشد ولازمهٔ این تخصص این است که متجزی در علم حقوق باشد . صاحبنظر علی‌الاطلاق در جمیع رشته‌های حقوق شدن امری است دور از واقع . سابقاً از تجزی بر حذر بودند و امروزه تجزی‌را امری ضروری میدانند .

۱۱۳۹- تحبیس

در حقوق مدنی مرادف با حبس است . (رك . حبس)

۱۱۴۰ - تحت الحمایگی

(بین‌الملل عمومی) رابطهٔ بین دودولت است که یکی از آنها نسبت بپاره‌ای از قدرتها و امتیازات یك دولت مستقل در خارج و داخل کشور چشم پوشیده و در عوض دولت طرف او حمایت او را از هر گونه تجاوز خارجی تعهد می کند . دولت مورد حمایت را دولت تحت‌الحمایه نامند .

۱۱۴۱ - تحت‌الحمایه

اصطلاح خلاصهٔ « دولت تحت الحمایه » است (رك . تحت‌الحمایگی)

۱۱۴۲ - تحجیر

(مدنی ـ فقه) شروع در احیاء از قبیل سنگ چیدن اطراف زمین یا پی کنی و یا کندن چاه وغیره تحجیر است. تحجیر سبب مالکیت نمیشود ولـی سبب پیدایش حق اولویت است (مادهٔ ۱۴۲ ـ ۱۴۸ ق . م)

۱۱۴۳ - تحدید حدود

(ثبت‌املاك) یعنی تعیین حدود ملك یا املاك معین، بوسیلهٔ مأمور رسمی (که او را نمایندهٔ محدد گویند) که در محل‌وقوع ملك و با سبق آگهی مخصوصی بعنوان آگهی تحدیدی (رك . آگهی‌تحدیدی) برابر مواد ۱۴-۱۵ قانون ثبت ۱۳۱۰ صورت میگیرد (مادهٔ ۶۷ ـ ۶۸-۶۹- ۷۰ ـ ۷۱ ـ ۷۲ ـ ۷۳ ـ ۷۵ ـ ۷۸- ۷۹ ـ ۸۰ ـ ۸۱ ـ ۸۳ ـ ۸۵ نظامنامهٔ قانون ثبت)

۱۱۴۴ - (تجدید) تحدید

(ثبت) تجدید عمل تحدید حدود بعلت مذکور در مادهٔ ۱۵ قانون ثبت ۱۳۱۰ راگویند وآگهی که برای تجدیدتحدید منتشر میشود آگـهی اختصاصی نامیده میشود در مقابل آگهی اولی تحدید که آگهی عمومی تحدیدحدود نامیده‌میشود زیرا درآگهی اولی املاك یك ناحیه‌در یك آگهی‌و باهم به تحدید گذاشته‌میشود (آئین‌نامهٔ شمارهٔ ۱۳۹۲۴مورخ ۳ ـ ۹ ۱۳۲۲ و بند هشت از فصل ۱۵ مجموعهٔ ۱۳۴۳ بخشنامه‌های ثبتی)

۱۱۴۵ - تحریر ترکه

(امور حسبی) یعنی تعیین مقدار ترکه

و دیون متوفی (مادهٔ ۲۰۶ قانون امور حسبی)

۱۱۴۶ - تحسینیات

(فقه) مرادف کمالیات است .
(رك . کمالیات)

۱۱۴۷ - تحصیلدار

متصدی وصول مطالبات شخص حقیقی یا حقوقی که در ازاء اخذ اجرت یا حقوق معین این کاررا مـی کند و ممکن است مأمور دولت یا شهرداری یـا فرد عادی باشد .

۱۱۴۸ - تحقیق

(دادرسی مدنی) قسمی ازدادرسی مدنی که بموجب آن یکی از اصحاب دعوی بوسیلهٔ شهادت شهود ، امری راکه مورد ادعاء او است اثبات می کند (مادهٔ ۴۰۶ ببعد و ۴۲۶ ببعد آئین دادرسی مدنی)
(حقوق اداری) قسمی از رسیدگی اداری که بمنظور ممیزی یا گرد آوری اطلاعات قبل از اخذ تصمیم بکار میرود
(حقوق پارلمانی) نوعی از رسیدگی که بوسیلهٔ مجلس صورت میگیرد و بموجب آن کمیسیونی که از اعضاء همان مجلس انتخاب می‌شوند مأمور انجام تحقیقات یا جمع آوری اطلاعاتی می‌شوند (اصل ۳۳ متمم قانون اساسی ایران).

۱۱۴۹ - تحقیقات محلی

(دادرسی) استماع گواهی گواهان محلی را توسط دادرس دادگاه تحقیقات محلی گویند (مادهٔ ۴۲۶ دادرسی مدنی)

۱۱۵۰ - تحقیقات مقدماتی

(دادرسی کیفری) تحقیقات راجع بجرم که توسط مستنطق یا ضابطان دادگستری بعمل می آیدومنتهی بصدورقرارمجرمیت یا قرار منع تعقیب می‌شود (مادهٔ ۱۸-۴۳ آئین دادرسی کیفری)

۱۱۵۱ - تحکیم

(فقه) تعیین حکم ، نصب حکم ، انتخاب بداوری را گویند .

۱۱۵۲ - (قاضی) تحکیم

داور را گویند (رك . داور)

۱۱۵۳ - تحلیف

(دادرسی) کسی را وادار باداء سوگند کردن چنانکه حاکم کارشناس غیررسمی را وادار باداء سوگند می کند یا شاهد را وادار بسوگند می‌نماید .

تحمل

درلغت بمعنی بردوش کشیدن و نقل کردن است چنانکه گویند (حملهٔ علم) یعنی کسانیکه بار علم می کشند و رنج آن بر خود هموار می‌سازند :

آسمان بار امانت نتوانست کشید
قرعهٔ فال بنام من دیوانه زدند

فحملها الانسان وکان ظلوماً جهولا.
در اصطلاحات ذیل بکاررفته است :

۱۱۵۴ - تحمل حدیث

(فقه) یعنی حمل حدیث با رعایت شرائط علمی آن بطوریکه در علم درایه مقرر شده است مثل اینکه حدیث را از استاد بشنود (سماع) یا احادیث را نزد او و براو قرائت کند (عرض) یا استاد حدیث باو اجازه در نقل حدیث برای دیگران بدهد یـا نسخهٔ جامع حدیث که در نزد استاداست توسط استاد باو داده شود تا از آن نقل حدیث کند (مناوله) و ماننداینها کههمگی اسباب وطرق تحمل حدیث محسوب بند.

۱۱۵۵ - تحمل شهادت

(فقه) احساس امرمشهود به توسط شاهد. مثلاً دو نفر با هم دعوی و مشاجره در انظارمی کنند یکی مردم را دعوت میکند که ای مردم شاهد باشید و ملاحظه کنید که فلان مرا ناسزا گفته است این دعوت از طرف او دعوتی است برای تحمل شهادت یعنی شاهد، مورد مشهود به را احساس کند وعلم حاصل نماید تا درمورد حاجت اداء شهادت کند. در عصر ما تأمین دلیل را از طرف دادگاه میتوان «تحمل دلیل» دانست یعنی دادگاه متحمل ادلهٔ متقاضی قرار تأمین می‌شود.

۱۱۵۶ - تخایر

(فقه) الف ــ اسقاط خیار بعد از عقد، و ملتزم شدن به‌آثار ناشی از عقد. این اصطلاح درمقابل تقایل (یعنی اقاله) استعمال میشود.

ب ــ اختیار فسخ عقد یعنی اعمال حق خیار.

معنی نخست مشهورتر است.

۱۱۵۷ - تخریب

(قانون کیفر عمومی) تباه نمودن ابنیه و مانند آنها از اموال غیر منقول (مادهٔ ۲۵۷ قانون کیفر عمومی)

۱۱۵۸ - تخصیص

از شمول قانون عام کاستن و آنرا به قسمتی از مصادیق عام، محدود نمودن. مثلامطابق یك اصل کلی اسناد عادی قابل صدور اجرائیه نیست این یك عام است که چك از آن استثناء شده یعنی عام مذکور تخصیص یافته و از عموم و شمول آن کاسته شده‌است.

قانونی که شمول عام را می‌کاهد مخصص نامیده میشود بلکه بطور کلی هرچه که ازشمول عام بکاهد مخصص نامیده میشود. شناختن تخصیص و قواعد راجع به عام وخاص الفبای اظهارنظر درمسائل حقوقی است.

۱۱۵۹ - تخطئه

(فقه) مکتبی است فقهی که طرفداران آن عقیده دارند که مقررات شرع درهر مسأله در واقع یکی است و استنباطات مختلف فقهاء وصاحبان نظر در یك مسأله اگر برخلاف آن باشد هرچندکه تا علم بخطای خود نداشته باشند لازم‌الرعایه است ولی امکان اینکه در پاره‌ای از استنباطات ماخطا اتفاق افتد وجوددارد. طرفداران این مکتب را مخطئه (بروزن معلمه) وطرفداران مکتب مقابل رامصوبه نامند (رك. تصویب)

۱۱۶۰ - تخطی Faute

این اصطلاح (بجای خطا) مرادف واقعی کلمهٔ Faute ومورد نظرمقنن درموادی نظیرمادهٔ ۳۸۶ـ۳۹۱ قانون تجارت‌است وکلمهٔ تقصیر بجای Faute بسیارنارسا و بلکه غلط است زیرا تقصیر شامل مورد عمد نمیشود و حال اینکه Faute شامل مورد عمد و غیر عمد می‌باشد. تخطی عبارت است از صفت عملی (اعم از فعل یا ترك) که برآن عمل یك اثر (از نوع مؤاخذه) مترتب گردد خواه آن مؤاخذه مدنی یاکیفری یا انضباطی‌باشد. ترجمهٔ Faute به خطا درست نیست و فارسی زبانان در ارتکاب این خطا دنباله‌رو مؤلفان جدید عرب بوده‌اند.

۱۱۶۱ - تخطی خارج از قرارداد
Faute extracontractuelle
رك . تخطی مربوط به عقد

۱۱۶۲ - تخطی مربوط به عقد

تخطئی است که عاقد متعهد ، در اجراء تعهد خود آنرا مرتکب شده باشد خواه برای عدم اجراء قرارداد باشد (ودلیلی براینکه عدم اجراء ناشی از عمل وی نبوده نیاورده باشد) خواه برای سوء اجراء قرارداد .
جزاین مقدار هر گونه تخطی مربوط به خارج از عقد است ولو آنکه آن تخطی اندك مناسبتی با اجراء قرارداد داشته باشد مثل اینکه بایع در قولنامه ، مال مورد قولنامه را (که وعدهٔ بیع آن قبلا بدیگری داده شده‌است) به ثالث بفروشد ثالث اگر باعلم و اطلاع از مفاد قولنامه آنرا خریده باشد تخطی او خارج از عقد است .

۱۱۶۳ - تخلف

(مدنی ـ فقه) الف ـ عدم انجام تعهد یا تأخیر انجام تعهد (مادهٔ ٤٤٤ ـ ٢٣٧ ق ـ م)
ب ـ ظهور خلاف آنچه که شرط شده (مادهٔ ۲۳۵-۴۴۴ ق-م) یا ظهورخلاف آنچه که توصیف شده است (مادهٔ ۴۱۰ ق-م)
(حقوق اداری) تجاوز مأمور دولت از مقررات اداری در حین انجام وظیفه .
درهمین معنی میگویند: تخلفات انضباطی
(حقوق جزا) ارتکاب خلاف قانون در اینصورت مرادف جرم است .

۱۱۶۴ - تخلف از تعهد

(حقوق مدنی) تخلف از تعهد بوریك از دو مورد ذیل گفته می‌شود :
الف ـ عدم انجام تعهد
ب ـ تأخیر در انجام تعهد (مادهٔ ۷۲۷-۷۲۸ آئین دادرسی مدنی) فرق نمیکند که تخلف مزبور عمدی یا خطائی یا به قهر قاهر (فرس ماژر) باشد . این اصطلاح مساوی اصطلاح فرانسوی Faute contractuelle است .
عنوان «عدم اجراء تعهد» که در صدر مادهٔ ۲۲۶ ق ـ م نهاده شده است معادل تخلف از تعهد است .
تخلف از تعهد علی‌الاصول سبب مسئولیت قراردادی است .

۱۱۶۵ - تخلف انضباطی

نقض مقررات صنفی بوسیلهٔ یك نفر از افراد آن صنف ، مانند صنف قضات ، وکلاء ، کارشناسان دادگستری و غیره .
مرادف اصطلاح جرم انضباطی ـ تقصیر انضباطی است .
تخلف انضباطی‌مانندجرم جزائی‌صراحت و قاطعیت ندارد بهمین جهت بی‌لیاقتی ، عدم رعایت شئون صنفی نیزجرم انضباطی تلقی میشود . و نیز کیفر تخلف انضباطی تناسب و ارتباط با شغل مرتکب تخلف دارد ازقبیل توبیخ، تعلیق موقت، انفصال موقت یا دائم از شغل و غیره ، برخلاف جرم جزائی که غالباً ارتباطی با شغل و حرفهٔ مجرم ندارد مانند اعدام ، حبس، جزای نقدی و غیره .

۱۱۶۶ - تخلف شرط

(مدنی ـ فقه) الف ـ عدم انجام تعهد یا تأخیر انجام تعهد (مادهٔ ٤٤٤ ـ ٢٣٧ ق ـ م)
ب ـ ظهورخلاف آنچه که شرط شده‌است (مادهٔ ۲۳۵-۴۴۴ ق-م)

۱۱۶۷ - تخلف عنوان

(مدنی ـ فقه) هر گاه مالی تحت‌عنوانی، (مانند گندم ـ ماشین ـ آرد ـ سیمان و غیره) فروخته و معامله شود و بعد از عقد معلوم شود که آن مال عنوان مذکور را نداشته است تخلف عنوان صدق میکند و عقد باطل است (مادهٔ ۳۵۳ ق‌ـم)

۱۱۶۸ - تخلف مقدار

(مدنی‌ـفقه) هر گاه مالی معین باظهار بایع (و اطمینان مشتری بقول وی) مثلا ده تن باشد و بعد از بیع و توزین معلوم شود که هشت تن یا دوازده تن است تخلف مقدار صدق می کند دراینصورت بیع باطل نیست (قول مشهور) بلکه خیار حاصل میشود: میتواند بیع را فسخ کند یا بیع رابهمان شکل با دادن مابه‌التفاوت ابقاء نماید (مادهٔ ۳۵۵ ق‌ـم و ملاك آن)

۱۱۶۹ - تخلف و صف

(مدنی ـ فقه) ظهور خلاف آنچه که توصیف شده‌است (در عقود) مادهٔ ۲۳۵ـ ۴۱۰ ببعد و ۱۱۲۸ ق ـ م اصطلاح «تخلف وصف بمعنی اخص» مرادف اصطلاح بالا است.

۱۱۷۰ - تخلف وصف بمعنی اخص

رك. تخلف وصف

۱۱۷۱ - تخلف وصف بمعنی اعم

(فقه) شامل تخلف وصف (اصطلاح بالا) و تخلف مقدار (رك. تخلف مقدار) می‌باشد.

۱۱۷۲ - تخییر

(فقه) هر گاه فرد مسلمان از روی دلائل علم به تکلیف الزامی پیداکند ولی نداند که آن‌تکلیف وجوب‌است یاحرمت میتواند هرطور که دلخواه او است رفتار کند و این را تخییر یا اصل تخییر گویند.

۱۱۷۳ - تخییر استمراری

(فقه) فرضاً اگر در يك موضوع دو نص متعارض در بین باشد بموجب يك رشته اخبار، مسلمان مخیراست که یکی ازدو نص معارض را مورد عمل قرار دهد و دیگری را ترك کند اما این اختیاربرای یکدفعه اگر باشد (که در نتیجه همیشه باید بهمان نص عمل کندکه روز نخست آنرا بر گزیده بود) آنرا تخییر بدوی گویند واگرفرض شودکه شخص هردفعه که بخواهد عمل‌کند میتواند بیکی ازدو نص‌معارض‌عمل کنداین راتخییراستمراری مینامندکه مستلزم هرج و مرج است لذا طرفداری ندارد.

(مبانی‌الاصول‌میرزامحمد هاشم خونساری ص ۲۹)

۱۱۷۴ - تخییر بدوی

رك. تخییر استمراری

۱۱۷۵ - تداعی

(فقه) دعوئی را گویند که هريك ازطرفین نسبت بمورد دعوی ادعائی داشته باشند مانند دعوی مالکیت عین معینی که در ید ثالث است از طرف دونفر.

۱۱۷۶ - تدافعی بودن محاکمه

روشی است که بموجب آن دلائل اتهام باید قبل از جلسهٔ رسیدگی به متهم اعلام شود تا او بتواند مدافعات خود را تهیه کند واگروکیل‌لازم دارد وکیل انتخاب نماید.

۱۱۷۷ - تدلیس

۱ ـ (حقوق مدنی ـ فقه) اعمالی‌که موجب فریب طرف معامله شود (مادهٔ ۴۳۸ قانون مدنی) بنابراین:

اولاً ـ موضوع مورد تدلیس باید عین باشد پس مغبون کردن طرف معامله (ولو اینکه فریب متوجه قیمت است) تدلیس باین معنی نیست .

ثانیاً ـ تدلیس کننده باید بموضوع مورد تدلیس صورتی بدهد که محرك طرف معامله در اقدام بمعامله باشد یعنی اظهار صفت کمالی در موضوع مورد معامله نماید که آن موضوع فاقد آن صفت است . پس اخفاء عیب از موارد اعمال خیار عیب است نه خیار تدلیس .

۲ ـ تدلیس بمعنی غش هم استعمال میشود مانند ضرب مسکوك تقلبی که نوعی از تدلیس است و در اینصورت تدلیس مفهوم جزائی دارد .

(حقوق جزا) در مادهٔ ۱۵۳ قانون کیفر عمومی عنوان تدلیس بکار رفته است که عناصر آن عبارت است از :

الف ـ مرتکب نمایندهٔ دولت باشد .

ب ـ عهده‌دار خرید یا فروش یا ساختن چیزی یا امر بساختن چیزی باشد .

ج ـ عمل فریب‌دهنده بکار برد .

د ـ ازفریب مذکورضرری بدولت برسد.

هـ ـ ازفریب مذکور برای خودیادیگری تحصیل نفعی کند .

۱۱۷۸ ـ (خیار) تدلیس

(مدنی ـ فقه) خیار ناشی از تدلیس یکی ازمتعاملین خواه‌آن معامله عقد بیع باشد خواه نباشد (مادهٔ ۴۳۸ـ۴۳۹ ق‌ـم)

۱۱۷۹ ـ تذکره

یا پاسپورت یا گذرنامه سندی است که از طرف مأموران صلاحیتدار برای تعیین تابعیت و اجازهٔ مسافرت اتباع ایران (مثلا) بکشورهای خارج و اقامت در خارج یا مسافرت از خارج بایران داده میشود (قانون تذکرهٔ ۲۰ـ۱۰ـ۱۳۱۱)

۱۱۸۰ ـ تذکرهٔ عادی

یا تذکره بطور مطلق تذکرهٔ مسافرت از ایران بخارج و بالعکس وتذکرهٔ سرحدی (که برای عبور و مرور سرحدنشینان مطابق قراردادهای عبور ومرور سرحدی ایران ودول مجاوربا بتصویب دولت داده‌میشود) و تذکرهٔ ایرانیان بی‌بضاعت مقیم خارجه و محصلین است (قانون تذکرهٔ مصوب ۲۰ـ۱۰ـ۱۳۱۱)

۱۱۸۱ ـ تذکرهٔ سیاسی

تذکره‌ای است که بمأموران مخصوص دولت (یا مأمور از طرف دولت) داده میشود (مادهٔ ۱۶ قانون تذکرهٔ ۲۰ـ۱۰ـ ۱۳۱۱)

۱۱۸۲ ـ تراز

الف ـ اختلاف دارائی (مطالبات) و دیون در حساب بالانس Balance

ب ـ مالك دام مقداری دام بکسی (که او را عامل گویند) میدهد که تحت شرایطی برای او نگهدارد مثلا اگر سه گوسفند پنج ساله میدهد دررأس موعد(اگر مثلاموعددهسال باشددررأس دهسال) همان سه گوسفند پنج ساله رامیخواهد بهمین جهت این را (دندانی) هم‌می گویندیعنی بهمان دندان و سن وسال که داده باشد باید پس بدهد. در بعضی از بلاد ایران (مزامیر) میگویند که این هم باین معنی است که نه نتاج

مال مالك است و نه مردن بضرر مالك است .
در پاره‌ای از بلاد شرط میشود که نصف منافع مال مالك و نصف مال عامل باشد. بهمین جهت آنرا نصفه‌داری میگویند و شاید بهمین مناسبت در پاره‌ای از بلاد آنرا دوپائی مینامند و بمناسبت اینکه در پاره‌ای از بلاد منفعت را روغن میگیرند آنرا روغنی مینامند .

بهرحال باتوجه بمفهوم دندانی - مزامیر نصفه‌داری - دوپائی - لنگه و نظائر آنها مسلم است که طرز نوشتن تراز همان‌است که ضبط کردیم و پاره‌ای از مؤلفان آنرا (تراض) نوشته‌اند که غلط است زیرا این کلمه باتنوین در سیاق جملهٔ عربی باین صورت نوشته میشود و استقرار اصطلاح در زبان فارسی برآن جداً بعید است علی‌الخصوص با تحقیقی که دراصطلاحات مختلف محلی راجع بـه مدلول این اصطلاح کرده‌ایم مسلم میشود که ترازباید باتاء منقوط وزاء اخت‌الراء نوشته شود.
(رك . لنگه ـ مال شاه)

تراز را فقهاء ضریبه نامیده‌اند و در تعریف آن گفته‌اند : مالك چهار پا وگاو آنها را در مدتی از زمان درمقابل درهم یا دینار در اختیار دیگری قرار دهدکه طرف از منافع (شیر و پشم) آن بهره ببرد و گفته‌اند این نوعی از معاوضه‌است (بهمین‌جهت دارای خصوصیات عقداجاره نمی‌باشد) بهرحال ممکن است این را نوعی از تراز شمرد و مفهوم ترازبمعنی مذکور فوق وسیع تر از ضریبه است
(مفتاح‌الکرامه ـ جلد متاجر ـ صفحهٔ ۱۶۰)

۱۱۸۳ - ترازنامه

مرادف بیلان است (رك . بیلان)

۱۱۸۴ - تراضی

(مدنی ـ فقه) توافق متقابل را گویند . درنظرعده‌ای‌ازفقهاءتراضی‌اعم‌ازعقداست زیرا در عقد باید ایجاب و قبول لفظی باشد و حال اینکه تراضی ممکن است بدون لفظ و بصرف داد و ستد یا اشاره یا نوشته واقع شودگاهی بجای تراضی، عنوان مراضات استعمال میشود چنانکه درمادهٔ ۵۰۱ ق‌ـم نیز این اصطلاح بکار رفته است و مراضات در نظرمقنن‌عنوان عقد را ندارد .
(رك . مراضات)

شگفت آنکه در نصوص قوانین اسلامی شارع در موارد عدیده به صرف تراضی تکیه‌کرده وآنرا منشاء اثر شمرده است وتوجهی بالفاظ وصیغ نکرده‌است عده‌ای بتکلف کوشیده‌اند که صیغ و الفاظ را رکن عقود قرار دهند (در این باب احادیث مبحث عقدصلح بسیارقابل‌ملاحظه است)

۱۱۸۵ - ترافع Action en justice

(فقه ـ آئین دادرسی) بمعنی دعوی است
(رك . دعوی)

ترامی

(فقه) بروزن تراضی در لغت بمعنی‌منجر شدن و منتهی شدن سلسله علل به‌نتیجه‌ای است و نیز بمعنی تتابع و پی‌درپی‌آمدن

و افزون شدن است .
دراصطلاحات ذیل بکار رفته است :

۱۱۸۶ - ترامی در عقود

رك . ترامی در کفالت

۱۱۸۷ - ترامی درکفالت

(فقه ـ مدنی) اگر حسن بنفع حسین کفالت کند که در موعد معین تقی را نزد حسین حاضر کند ، آنگاه علی از حسن بنفع حسین کفالت کند که در موعد معین حسن را نزد حسین حاضر کند تا حسن برود و تقی را نزد حسین حاضر نماید این کفالتها حالتی را بوجود می‌آورند که آنرا ترامی درکفالت نامیده‌اند .
این وضع شبیه تسلسل در فلسفه است .
اگر در قلمرو عقود اتفاق افتد آنرا ترامی در عقود نامند و در غیر عقود ، نظیر آن غصب مال مغصوب از غاصب است (تعاقب ایادی)

۱۱۸۸ - ترانزیت Transit

یا حق عبور : هرگاه کالای کشوری از کشوردیگری عبور داده شود تا درکشور ثالث مورد معامله قرار گیرد و درکشور دوم از پرداخت گمرك و مالیات معمولی ورود و خروج معاف باشد و فقط حقی بابت عبور بپردازد این حق را حق‌عبور یا ترانزیت نامند .

۱۱۸۹ - ترتب

توقف چیزی‌بردیگری بحسب‌نظام طبیعی یا قراردادی مانند ترتب معلول برعلت.
در معنی فوق لغت Hiérarchie در زبان فرانسه بکار می‌رود که مترجمین کج سلیقه بجای آن عبارت « سلسله مراتب » را با وجود تنافرآن نهاده‌اند.

۱۱۹۰ - ترتب ایادی برمال مغصوب

(مدنی ـ فقه) هرگاه مال مغصوبی بیش از یك دست گردش کند آن ایادی رانسبت بآن مال مغصوب ، ایادی مترتب برمال مغصوب نامند واین صفت را ترتب‌ایادی برمال مغصوب گویند (ماده ۳۲۷ ق-م) اصطلاح « تعاقب ایادی » و « تعاقب ایادی برمال مغصوب » در همین معنی استعمال میشود .

۱۱۹۱ - ترجیح بلامرجح

رك . مرجوح

۱۱۹۲ - تردید

(دادرسی مدنی) کسیکه در دعوی علیه او سند عادی (تجاری یا غیر تجاری) ابراز شود و سند منتسب بخود او نباشد میتواند نسبت بآن از حیث صحت و سقم انتساب بصادرکنندهٔ آن سند ، اظهارشك و تردید کند مانند سندی که علیه‌خواندهٔ دعوی باستناد اینکه از مورث او صادر شده ابراز شود (مادهٔ ۳۷۶ دادرسی مدنی)
در مقابل انکار و تکذیب استعمال‌میشود.
(رك . انکار)

۱۱۹۳ - ترصیف

(مدنی ـ فقه) پیوستگی منظم را در لغت ترصیف گویند چنانکه دندانهای پیوسته و منظم که‌پس‌و پیش نبوده و فاصله‌نداشته باشندحالت‌ترصیف را بوجود می‌آورند.
در اصطلاح عبارت است از نظام متصل اجزاء مادی یك دیوار (مثلا) بطوریکه

زینتی را بوجودآورده و حاکی از بکار بردن ذوقی یا اندیشهٔ خاصی در آن باشد. وجود آن در یکطرف دیوار مشترك دلیل مالکیت آن دیوار بنفع مالك محوطه‌ای است که در آن طرف قرار دارد کنگره‌های دیوار مصداقی از ترصیف است وطاقچه‌ها مصداق دیگر آن است(جواهر ـ متاجر ص ٤٤٠) مادهٔ ۱۱۰ قانون مدنی .

۱۱۹۴ - ترفیع

(استخدام) ارتقاء و فرا رفتن از رتبهٔ پائین به رتبهٔ بالاتر را گویند . (مادهٔ ۲۳قانون استخدام کشوری ۱۳۰۱شمسی)

۱۱۹۵ - ترك

عمل ارادی نافی را گویند (در مقابل فعل) این اصطلاح در فارسی بجای Omission استعمال میشود . مانند تعهد بترك ساختمان در زمین معین .

۱۱۹۶ - ترك استفصال

(فقه) یکی از قرائن مهم و مفید درامر اجتهاد است که مشخصات آن چنین‌است:

الف ـ قانونی وضع میشود که بظاهر شامل دو فرض است .

ب ـ از یکطرف احتمال قوی برود که قانون مذکور بحسب مرادمقنن فقطمر بوط بیك صورت از آن دو صورت باشد وباین ترتیب ذهن استنباط کننده دچار تردید بشود .

ج ـ از طرف دیگر مقنن بهیچوجه تفصیل و تفکیکی بین آن دو صورت قائل نشده و بحسب ظاهر امر هر دو صورت را بیك چشم نگاه کرده است . این معنی را ترك استفصال گویند یعنی فرق قائل نشدن. نتیجه آنکه ترك استفصال از قرائن عموم و شمول است یعنی قانون مذکور شامل هر دو صورت میشود . چنانکه عبارت : (چنانچه مال مزبور خریدار نداشته باشد ...) در ذیل مادهٔ ۳۴ قانون ثبت شامل دو صورت زیر است بقرینهٔ ترك استفصال :

الف ـ هرگاه مال مورد مزایده واقعاً بمقدار طلب دائن و یا بیش‌از آن بیارزد.

ب ـ هرگاه مال مذکور کمتر از طلب مزبور ارزش داشته باشد .

۱۱۹۷ - ترك اسلحهٔ مطلق

(بین‌الملل عمومی) پیمانی است‌سیاسی که بموجب آن متخاصمین برای تعطیل زد و خورد در نقطه یا نقاط یا سراسر کشور برای مدتی طولانی و بموجب نوشته‌ای توافق کنند .

(رك . پیمان سیاسی)

۱۱۹۸ - ترك اسلحهٔ موقت

(بین‌الملل‌عمومی)مقاوله‌ای است‌نظامی که بین فرماندهان سپاه متخاصم برای تعطیل موقت زد و خورد در مدت‌محدود (معمولا از روز تجاوز نمی‌کند و هدف آن گردآوری اجساد کشتگان و کسب تکلیف از مقامات بالا است) بر قرار میشود . (رك . مقاولهٔ نظامی)

۱۱۹۹ - ترك انفاق

(جزا) ندادن نفقهٔ واجب النفقه در صورت‌داشتن استطاعت . در مورد زوجه اگر استطاعت نداشته و طلاق ندهد و نفقه هم ندهد جرم محقق‌است .

(مادهٔ ۲۱۴ قانون جزا و مادهٔ ٤قانون ازدواج مصوب ۲۳ ـ ۵ ـ ۱۳۱۰)

۱۲۰۰ - ترك تعقیب
(دادرسی مدنی)هر گاه ازطرف دادگاه تکلیفی معین و شروع برسیدگی شده باشد اهمال مکلف را در بکار بردن تکلیف، ترك تعقیب دعوی و بطور اختصار ترك تعقیب گویند (حکم تمیزی ۸۱۹ - ۱۳۷۰۱ مورخ ۱۲ - ٤ - ۱٦)

۱۲۰۱ - ترکه
الف- دارائی زمان فوت متوفی که بسبب موت وی از مالیت او خارج میشود قبل ازاخراج واجبات مالی و دیون و ثلث. اصطلاح ما ترك و متروکات نیز درهمین معنی بکار می‌رود.
ب - مرادف ارث است و آن عبارتاست از دارائی متوفی که دیون و واجبات مالی و ثلث ازآن خارج شده باشد. این مال است که مالیات بر ارث بآن تعلق می گیرد.

۱۲۰۲ - (ادارهٔ) ترکه
الف - بمعنی مغایر با تصفیهٔ ترکه (مادهٔ ۲۵۸ - ۲۹٤ - ۲۷۷ قانون امور حسبی)
ب - غالباً بمعنی تصفیهٔ ترکه استعمال میشود (مادهٔ ۲۶۹ - ۳۳۴-۳۳۷ قانون مذکور)
(باصطلاح شمارهٔ ۱۲۰٦ نگاه کنید .)

۱۲۰۳ - (امین) ترکه
بمعنی مدیر تصفیه است (مادهٔ ۳۵۰ قانون امور حسبی)رك . اصطلاح شمارهٔ ۱۲۰۶

۱۲۰۴ - (تأمین) ترکه
رك . تأمین

۱۲۰۵ - (تحریر) ترکه
باصطلاح شمارهٔ ۱۱٤۵ نگاه کنید .

۱۲۰٦ - (تصفیهٔ) ترکه
عبارت است از تعیین دیون و حقوق بر عهدهٔ متوفی و پرداخت آنها و اخراج مورد وصیت از ماترك (مادهٔ ۲٦۰ قانون امور حسبی) متصدی عمل بامور فوق را در اصطلاح مدیر تصفیه و مدیر ترکه می‌نامند (مادهٔ ۲٦۳ - ۲٦٤ قانون امور حسبی)
در باب تصفیهٔ امور ورشکستگی برای اجرای حکم ورشکستگی در نقاطی که تشکیل ادارهٔ تصفیه اعلام نشده شخصی را برای تصفیهٔ امور ورشکستگان معین می کنند که او را مدیر تصفیه نامند .

۱۲۰۷ - (مدیر) ترکه
باصطلاح شمارهٔ ۱۲۰٦ نگاه کنید .

۱۲۰۸ - ترکیب دول Union d'etat
ترکیب دول که در عین حال بااتفاق دول (رك . اتفاق دول) و اتحاد دول (رك. اتفاق دول) فرق دارد بدو صورت دیده شده است :
الف - ترکیب صوری union Personnelle که بموجب آن دو کشور باوجود اینکه تحت قدرت واحدی اداره میشوند هر یك از آنها استقلال کامل خود را حفظ می کنند یعنی دارای حکومت جداگانه و دیپلماسی مختص بخود می‌باشند مانند، ترکیب هلند و لوکزامبورگ تا سال ۱۸۹۰
ب - ترکیب واقعی Union Réelle که دو کشور علاوه بر وقوع تحت قدرت واحد دارای لشکر واحد و دیپلماسی واحد هم میشوند و ازنظر مالیه

هم بصورت واحد در می‌آیند .

۱۲۰۹ - تروریسم

کارهای جنائی ضد کشور بمنظور ایجاد هراس در اشخاص‌یا اصناف‌و طبقات‌معین و یا همهٔ مردم‌کشور را گفته‌اند .

۱۲۱۰ - تزاحم

(فقه) هرگاه بین مدلول دو دلیل (رك . دلیل) در مرحلهٔ تشریع و قانونگذاری تدافع و تمانع وجود نداشته باشد ولی در مرحلهٔ اجراء و امتثال آن دو در بعضی از موارد اشکال پیش آید باینمعنی که اجراءِ هر دو با هم میسر نباشد و اجراءِ یکی مانع از اجراءِ دیگری باشد در اینصورت می‌گویند بین دو دلیل مزاحمت وجود دارد و این وضع را تزاحم دو دلیل می‌نامند (در مقابل تعارض دو دلیل استعمال می‌شود . رك. تعارض دو دلیل)

۱۲۱۱ - تزاحم در تصرف

(ثبت) هرگاه دو مالك هر یك باستناد مدرك یاسندی‌خودرا مالك ملکی بدانند که بهنگام تطبیق محدودهٔ دو ملك بر خارج ، در تمام یا قسمتی از دو ملك، تداخل باشد از این معنی به تزاحم در تصرف تعبیر میشود (مادهٔ ۲۵ قانون ثبت) رك . تعارض در تصرف

۱۲۱۲ - تزکیه

(فقه) شهادت بر عدالت دیگری را تزکیه نامند و فعل چنین شاهد را هم تزکیه گویند و خود شاهد را در این صورت مزکی (بصیغهٔ اسم فاعل با تشدید کاف) و معدل (بکسر دال و تشدید آن) می‌نامند شهود مزبور را شهود تزکیه وشهود تعدیل هم نامیده‌اند. اصطلاح تعدیل هم مرادف تزکیه است .

۱۲۱۳ - تزویر

مرادف جعل است (رك . جعل) و در فقه بجای جعل تزویر استعمال میشد .

۱۲۱۴ - تسامح عرفی

گاهی بمقیاس قواعد حقوقی حل بعضی از مشکلات میسر نیست باین معنی که پاره‌ای از نمونه‌های مربوط بیك قاعدهٔ حقوقی را صرفاً بکمك آن قاعدهٔ حقوقی نمیتوان حل کرد مگر اینکه اندکی اغماض و گذشت را چاشنی کار کنند این اغماض و گذشت (که در همهٔ علوم و فنون راه دارد) را در علم حقوق در صورتیکه عرفاً مورد قبول باشد تسامح عرفی و مسامحهٔ عرفی نامیده‌اند مثلا برای یك دین، دو مال (که هر مالی مساوی با تمام دین باشد) از مدیون قابل توقیف ولو برای یك‌دقیقه هم نیست این قاعده از بدیهیات حقوق است معذلك تبصرهٔ دوم مادهٔ۱۳ آئین‌نامهٔ اجراء اسناد رسمی مصوب ۵ر۵ر۱۳۴۴ اجازه می‌دهدکه هر گاه مالی از متعهد توقیف شده و بعداً مال سهل‌الوصول‌تری یافت شود قبل از رفع توقیف از مال قبلی این مال هم توقیف و سپس از مال قبلی رفع بازداشت شود بدیهی‌است‌ممکن است در جریان‌این‌کار یك‌روز یا بیشتر یاکمتر دو مال مدیون برای یك دین‌در توقیف باشد ولی‌این مورد از باب‌تسامح عرفی است . تسامح عرفی را با سهل انگاری و بی‌دقتی نباید خلط کرد .

۱۲۱۵ - تسامح
(فقه) مراد استفاضه‌است .
(رك . استفاضه)

۱۲۱۶ - تساوی
(فقه) هرگاه هریك از دو مفهوم معین برتمام‌افراد دیگری صادق‌باشد بین‌آنها رابطهٔ تساوی برقرار است مانند مفهوم صلح ومصالحه زیرا هرچه‌که اسمش‌صلح باشد مصالحه هم بر آن صدق می‌کند و بالعکس. تشخیص‌رابطهٔ تساوی بین‌پاره‌ای از مفاهیم حقوقی بسیار دشوار وبه‌احاطهٔ علمی منوط است مانند رابطهٔ تساوی بین عقود و قرار دادها در مادهٔ ششم آئین دادرسی مدنی .

۱۲۱۷ - تساوی مالیاتی
(حقوق اساسی) دادن مالیات از طرف همهٔ مردم به تناسب‌قدرت‌و بدون استثناء (اصل ۹۷ متمم قانون اساسی)

۱۲۱۸ - تسبیب
(مدنی ـ فقه)وارد کردن‌ضرر بمال غیر که فعل منشاء ضرر بوسیلهٔ خود فاعل ، بهدف هدایت نشده باشد بلکه بر اثر تقصیر یابی مبالاتی وغفلت و عدم‌احتیاط وی ضرری متوجه غیر گردد مثل اینکه زنجیر سگ را محکم نبندد و سگ رها شده و بعابرین حمله‌کند (مادهٔ ۳۳۱ ببعد قانون مدنی) در همین اصطلاح عبارت «قاعدهٔ تسبیب » استعمال میشود .
(رك . قاعدهٔ تسبیب)

۱۲۱۹ ـ تسبیب بضمان
(فقه) کسیکه در معامله دیگری‌رامغرور نماید و مغرور از این جهت خسارت ، به ثالث (که مالك موضوع مورد معامله بوده است) بدهد میتواند بعد از دادن خسارت بمالك ، آنرا از مغرور کننده (یا غار) بگیرد فعل مغرور کننده‌نسبت بشخص‌مغرورواز جهت‌اینکه سبب خسارت او شده است « تسبیب بضمان » نامیده میشود در مورد تسبیب بضمان هرچند که بین سبب وفعل‌منشاء ضرر بمالك ، واسطه انسان با شعوری‌است که او شخص مغرور است ولی مغرور در ارتکاب فعلی که‌منشاء خسارت‌بمالك شده تکلیف قانونی‌نداشته است یعنی بعلت‌عدم اطلاع‌از حقیقت‌حال منع‌قانونی‌ازاضرار بغیرمتوجه اونمیشود اما درمورد «قاعدهٔ تسبیب» منع مذکور متوجه شخصی است‌که موجب اضرارشده است . این نکته‌است‌که « تسبیب بضمان» را از قاعدهٔ تسبیب‌جدا میکند .
رك . تسبیب بفعل

۱۲۲۰ - تسبیب بفعل
در موردی‌که یکطرف معامله طرف‌دیگر را مغرور می‌کند و مغرور بعلت تصرف در مال شخص ثالثی که‌مالك واقعی مورد معامله است در مقابل‌ثالث ،ضامن‌خسارت می‌شود ضمان مغرور (یا مسئولیت مدنی مغرور) را ضمان بفعل (یعنی ضمان ناشی از فعل مغرور که عبارت از تصرف و وضع ید برمال غیر است) می‌نامند . و چون شخص مغرورکننده نیز درمقابل مغرور مسئولیت‌دارد مسئولیت (یاضمان) شخص مغرورکننده را « تسبیب بضمان » نامند .

۱۲۲۱ (قاعدهٔ) تسبیب

(فقه ــ مدنی) درمورد قاعدهٔ تسبیب :
اولاً ــ سببی وجود دارد که منتهی بایراد ضرر میشود وآن سبب ، انسانی است که مسئول ضرر است .
ثانیاً ــ فعلی‌وجوددارد که منشاءِ خسارت است و سبب مذکور بوسیلهٔ همین فعل ، منشاءِ خسارت میشود (خواه این فعل از غیر انسان صادر شود مانند سقوط دیوار برعابرین ، یا از حیوان صادرشودمانند دریدن سگ یا ازانسان بی‌شعورصادرشود مانند طفل غیر ممیز و دیوانه‌یا ازانسان با شعور صادرشود) .
ثالثاً ــ واسطه‌ای بین سبب مزبور وفعل مذکور واقع میشود و این واسطه بیکی‌از صورذیل دیده میشود :
الف ــ واسطه حیوان است مانند سگی که براثر بی‌مبالاتی‌صاحب آن ازدیوارجسته و در معابرلباس عابررا پاره کرده است.
ب ــ واسطه غیرحیوان است‌مانند بادی شدید که دیوار کهنه را بروی ملك غیر انداخته و صاحب دیوار غفلت در تعمیر آن کرده بوده است .
ج ــ واسطه انسانی بی‌شعور است مانند طفلی که براثر بی‌مبالاتی پدرو مادر در کوچه‌ها سنگ به پنجرهٔ منازل انداخته وآنها را شکسته است .
د ــ واسطه انسان بــا شعور است مــانند حاکمی که براثرشهادت‌شهود کاذب(بدون علم بکذب آنها) حکم صادر نموده وپس از صدور حکم کذب شهود معلوم گردد .
دراین صورت ، شرط این است که‌انسان مزبور که فعلش منشاءِ ضرر بغیر شده‌آن فعل رابعلت تکلیف قانونی که داشته‌است مرتکب شده باشد مانند دادرس که برای انجام وظیفه ناچار شده که طبق گواهی گواهان مزبوررأی‌بدهد. این شرطاست که «قاعدهٔ تسبیب» را (در فرض «د») از «تسبیب بضمان» جدامیکند (رك. تسبیب بضمان) بااینکه درمورد تسبیب بضمان‌هم واسطهٔ بین سبب وفعل‌موجب‌اضرار،شخص باشعوری است .

۱۲۲۲ ــ تسجیل

درلغت بمعنی مکتوب و تنظیم سند است. در اصطلاح بمعنی سجل وقوعی بکاررفته مانند تسجیل مذکوردرمادهٔ ششم‌نظامنامهٔ دفاتراسنادرسمی۱۳۱۷ (رك.سجل‌وقوعی)

۱۲۲۳ ــ تسعیر

تعیین ارزش پول یك‌کشور با پول‌کشور دیگر .

۱۲۲۴ ــ تسلم

(مدنی ــ فقه) استیلاءِ منتقل‌الیه است بر موضوع معامله (ملاك مادهٔ ۳۶۷ ق ــ م) رك . قبض

۱۲۲۵ ــ تسلیط

(فقه) انشاءِ حقـی بنفع دیگری مستلزم تفویض یك اختیار قانونی بنفع دیگری است، دراین ضمن موجب تسلط اوبرحق مزبور از طرف انشاء کننده فراهم گردیده است و این عمل‌راتسلیط گویند.
گاهی بطور خلاصه از اصطلاح «تسلیط» یکی از اصول معروف بــه «اصل تسلیط» را اراده میکنند که عبارت است از مفاد مادهٔ ۳۰ قانون مدنی که آنهم بنوبهٔ‌خوداز حدیث نبوی معروف «الناس‌مسلطون علی اموالهم» گرفته شده است .

۱۲۲۶ - (اصل) تسلیط

(فقه) هر کس در مال خود حق هر گونه تصرف که مخالف شرع نباشد دارد این اصل از حدیث نبوی مورد قبول همهٔ مسلمین « الناس مسلطون علی اموالهم » گرفته شده است .

(مدنی) هر مالکی نسبت به ما یملك خود حق همه گونه تصرف و انتفاع دارد مگر در مواردی که قانون استثناء کرده است (مادهٔ ۳۰ قانون مدنی) باین ترتیب اصل تسلیط به مادهٔ ۳۰ ق - م منتقل شده است .

۱۲۲۷ - تسلیم

(مدنی - فقه) تسلیم درعقد معوض عبارت است از اینکه یکی از طرفین دیگری را برمالی که باو منتقل کرده است مستولی سازد و بعبارت دیگر تسلیم عبارت است از تمکین طرف از تصرف یا قراردادن مورد معامله تحت اختیار طرف .مرادف آن اقباض است. (مادهٔ ۳۶۷ قانون مدنی) شرط تسلیم آن نیست که طرف متمکن از انحاء تصرفات باشد بلکه کافی است که متمکن از تصرفات مناسب باخصوصیات عقد معین باشد، پس تعریف قانون مدنی ناقص است. سپردن قبوض انبارهای عمومی هم تسلیم محسوب است .

۱۲۲۸ - تسلیم امانی

(مدنی - فقه) تسلیم مال است بقصد امانت بدیگری خواه بقصد انتفاع باشد مانند تسلیم عین مستأجره از طرف موجر بمستأجر و خواه بقصد انتفاع نباشد مانند تسلیم مال مورد ودیعه به ودیعه گیر .

۱۲۲۹ - تسلیم منفعی

(فقه) تسلیم مال بقصد انتفاع طرف مانند تسلیم عین مستأجره بمستأجر از طرف موجر (بنظر کسانیکه ید مستأجر راید امانی نمی‌دانند)

۱۲۳۰ - تشکیلات

بمعنی سازمان است (رك . سازمان) و در اصطلاحات ذیل بکار رفته است :

۱۲۳۱ - تشکیلات دادسرا

اعضاء تشکیل دهندهٔ دادسرا عبارتند از دادستان- دادیاران - بازپرس. دادستان بر بازپرس ریاست اداری دارد نه قضائی.

۱۲۳۲ - تشکیلات دفترخانه

دفتر اسناد رسمی مرکب است از یکنفر صاحب دفتر (سردفتر) ولااقل یکنفر نمایندهٔ ادارهٔ ثبت اسناد. فعلا این نمایندگی بدفتریار داده میشود .

رك . دفتریار .

۱۲۳۳ - تشکیلات قضائی مدنی

Justice civile

مجموعهٔ دادگاه نخستین و استیناف و تمیز (قسمت مدنی) راگویند .

۱۲۳۴ - تصدق

(فقه) عقدی است منجز که بموجب آن تملیك عین یا منافع بطور رایگان وبقصد نزدیکی بخداوند صورت می گیرد .

۱۲۳۵ - تصدیق

الف - سندی است رسمی که از طرف دولت صادر میشود و بدارندهٔ آن امتیاز اقدام

ببرخی از کارها را میدهد (مرادف تصدیقنامه ـ شهادتنامه ـ گواهینامه‌است) ظاهراً این اصطلاح در این معنی از راه ترجمهٔ کلمهٔ Diplôme پیدا شده‌است.

ب ـ در معنی وسیعتر هر گونه سند که‌از هر مقام عمومی یا خصوصی صادر شود و بحال‌دارندهٔ آن برای اقدام درکاری‌مفید باشد خواه منطبق بر تعریف شهادت (از نظرآئین دادرسی مدنی) باشد خواه‌نباشد مانندگواهی نامهٔ بانکی که مستخرجهٔ از دفاتر بانك است و بمعنی‌شهادت نمی‌تواند باشد بهمین جهت اصطلاح «تصدیق رسمی» استعمال میشود تاآنرا ازتصدیق غیررسمی ممتاز نماید. بنابراین اصطلاح شهادتنامه وگواهی‌نامه بعلت برانگیختن مفهوم‌شهادت‌اصطلاحی درذهن‌لغات‌نارسائی هستند و لغت تصدیق بهتر است.

۱۲۳۶ - تصدیق‌حصر وراثت

رك. دعوی انحصار وراثت

۱۲۳۷ تصدیق عهود

(بین‌الملل عمومی) تصدیق قرارداد بین‌المللی که بین دو یاچند دولت منعقد شده توسط رئیس دولت طرف، قرارداد برای لازم‌الاجراء گردیدن آن.

۱۲۳۸ - تصدیق محکمه

تصدیقنامه‌ای که دادگاه صادرکند و در آن اخبار از واقعه‌ای نماید (مادهٔ ۱۷ قانون ثبت ـ مادهٔ ۳۰۷ دادرسی مدنی)

۱۲۳۹ - تصدیق موقتی

(تجارت) تصدیقی‌است که شرکت‌سهامی آنرا بصورت با اسم و یا بی‌اسم قبل از صادرکردن سهام باشخاص میدهد و حکم سهام را دارد.

۱۲۴۰ - تصدیق‌نامه

اصطلاح تفصیلی تصدیق است و بجای‌آن شهادتنامه و دیپلم هم بکار می‌رود (مادهٔ ۱۰۹ قانون مجازات)

رك. تصدیق

۱۲۴۱ - تصرف

(مدنی) تصرف عبارت است از اینکه مالی‌تحت‌اختیار کسی‌باشد واوبتواندنسبت بآن مال‌در حدود قانون یا بعدوان‌تصمیم بگیرد.

تصرف ممکن است به مباشرت باشد یا بواسطه مانند تصرف قیم و وکیل ومباشر (مادهٔ ۷۴۵ آئین دادرسی مدنی)

۱۲۴۲ - تصرف اداری

عمل حقوقئی که‌نتیجهٔ آن‌ادارهٔ مالی‌است مانند عقد بیمه بر ضد حریق: در مقابل تصرف ناقل استعمال میشود.

۱۲۴۳ - تصرف از طرف غیر

تصرفی‌که از طرف غیر بعنوان امانی و نیابت باشد مانند تصرف مستأجر درعین مستأجره و تصرف امین در مال مورد امانت و تصرف وکیل درموضوع‌وکالت.

در مقابل دو اصطلاح ذیل بکار میرود:

الف ـ تصرف بعنوان مالکیت

ب ـ تصرف بعنوان وقف

۱۲۴۴ - تصرف استعمالی

(مدنی) تصرف در مال که‌موجب‌استهلاك عرفی‌آن‌شودتصرف‌استعمالی‌نامیده میشود

مانند قطع درخت میوه و ساختن چوب وتخته‌ازآن . استفاده و تصرف در میوهٔ درخت بدون قطع آن ، تصرف انتفاعی است . (رك . تصرف انتفاعی)

۱۲۴۵ - تصرف انتفاعی

(مدنی) تصرفی است که در منافع مال با بقاء آن صورت میگیرد مانند تصرف انتفاعی مستأجر و موجر نسبت بعین مستأجره: مستأجر ازمنافع‌عین بهره‌مند میشود و موجر از عوض منافع (مال - الاجاره) استفاده میکند . عقد رهن ، راهن را از تصرفات انتفاعی که با حق مرتهن منافات نداشته باشد منع نمیکند (مادهٔ ۷۹۳ ق - م)

تصرف انتفاعی موصی در موصی به (که عین معین باشد)دلیل رجوع‌وی ازوصیت نیست ولی تصرف استعمالی دلیل رجوع از آن محسوب میشود .

من علیه‌الخیار در مدت خیار ، ممنوع از تصرف انتفاعی نیست بهمین‌رومیتواندمال منتقل الیه را اجاره بدهد ولی تصرف مادی نمی‌تواند بکند .

۱۲۴۶ - تصرف بعنوان مالکیت

کسیکه‌متصرف‌مالی (منقول‌یا غیرمنقول) باشد فرض قانون این است که تصرف او تصرف‌بعنوان‌مالکیت محسوب است (مادهٔ ۷۴۷ آئین دادرسی مدنی)

درمقابل « تصرف‌ازطرف غیر » و«تصرف بعنوان وقف » استعمال میشود به این دو اصطلاح مراجعه نمائید .

۱۲۴۷ - تصرف بعنوان وقف

تصرف‌کسی درمالی بعنوان تصدی برمال وقف یا انتفاع از موقوفه راگویند بنابر این‌تصرف‌متولی وناظر وقف و نیزتصرف موقوف‌علیهم تصرف بعنوان وقف محسوب است .

۱۲۴۸ - تصرف حقوقی

(مدنی) تصرف حقوقی عبارت است از اقدام بیك عمل حقوقی (اعم از عقد یا ایقاع) نسبت بمال معین .

مادهٔ ۳۰ ق - م ناظر به تصرف حقوقی نیست ولی بوحدت ملاك شامل این نوع تصرف هم می‌باشد .

مادهٔ ۱۰ - ۷۵۴ ق - م مستقیماً ناظر بتصرفات حقوقی می‌باشند .

رك . تصرف استعمالی - تصرف‌انتفاعی

۱۲۴۹ - تصرف عدوانی

ید غیر قانونی راگویند . رك . یدعادیه

۱۲۵۰ - تصرف عدوانی بمعنی اخص

تصرف عدوانی بمعنی اخص‌که موضوع دعوی تصرف عدوانی است تصرفی است که بدون رضای مالك مال غیر منقول از طرف‌کسی صورت گرفته باشد . در صدق تصرف عدوانی باین معنی :

اولا - فرق نمی‌کندکه متصرف عدوانی مستقل درتصرف باشد و یا بهمراه شخص دیگر تصرف‌کند .

ثانیاً - فرق نمی‌کند که تصرف مزبور به‌نفوذ وقدرت شخصی‌افراد عادی خود- سرانه بعمل آمده باشد یـا اینکه تصرف متکی بنفوذ وقدرت شخص وی نبوده‌بلکه بدستور مقام بی‌صلاحیت مال غیر بتصرف

او داده باشد .
ثالثاً ـ شریك مال مشاع هم که بدون اذن شریك دیگر تصرف درملك کندتصرف عدوانی خواهد بود .

۱۲۵۱ ـ تصرف عدوانی بمعنی اعم

عبارت است از خارج شدن مال از ید مالك (یا قائم مقام قانونی او) بدون رضای وی ویا بدون مجوز قانونی . عدم رضای مالك یا عدم اذن قانونی اوموجب تحقق عدوان است (مادهٔ ۳۲۶ دادرسی مدنی) . ممکن است مالکی که ممنوع ـ المداخله درمال خودشده(ماننده‌ورشکسته) راضی بتصرف کسی درمال خود باشد این رضا فایده ندارد وتصرف دیگران درمال او بدون اذن قانون ، تصرف عدوانی است . تصرف عدوانی بمعنی اعم در مادهٔ ۳۰۸ قانون مدنی بیان شده است و مفاد این ماده از حدیث « علی‌الید ما اخذت حتی تودیه» گرفته شده‌است .

۱۲۵۲ ـ تصرف غاصبانه

(مدنی ـ فقه) تصرف شخص در مال غیر بنحوعدوان (مادهٔ ۳۰۸ ق-م) یدعدوانی اعم از ید غاصبانه است ید عدوانی شامل هردوصورت پیش‌بینی شده در مادهٔ ۳۰۸ ق ـ م می‌باشد و حال اینکه ید غاصبانه فقط شامل شق اول آن است . در غصب ، غاصب باید عامداً در مال دیگری تصرف کند ولی دریدعدوانی ممکن است عامداً در مال دیگری تصرف بعمل آید یا از روی جهل و غفلت .

۱۲۵۳ ـ تصرف غصبی

مرادف تصرف غاصبانه است .

۱۲۵۴ ـ تصرف غیرقانونی

(مدنی) مترادف با تصرف نامشروع و تصرف عدوانی است واعم از تصرف غصبی یا غاصبانه است . (رك .ید عادیه)
(جزا) در معانی ذیل بکار میرود :
الف ـ در معنی اعم که شامل اختلاس (رك . اختلاس) و سایر تصرفات غیر قانونی (که معنی اخص این اصطلاح است و ذیلا توضیح داده میشود) است .
ب ـ در معنی اخص عبارت است از تصرف بدون مجوز قانونی امناء اموال دولت (یا اموالی‌که متعلق بافراد و اشخاص است و دولت بامانت آنها را نگه می‌دارد) در اموال منقولی‌که امین در نگهداری آنها هستند (مادهٔ ۱۵۲ قانون جزا و بند ۱۶ از مادهٔ واحدهٔ متمم قانون دیوان جزای عمال دولت ـ مصوب ۱۳۰۸)

۱۲۵۵ ـ تصرف غیرمالی

رك . تصرف مالی

۱۲۵۶ ـ تصرف قانونی

(حقوق مدنی) عبارت است از اختیار مادی یا عملی درچیزی بنحوی‌که دارندهٔ آن اختیار بتواند در آن چیز دخالت قانونی بنماید .
(در مقابل تصرف عدوانی یا غیرقانونی و نامشروع استعمال میشود)

۱۲۵۷ ـ تصرف مادی

(مدنی ـ فقه) تصرف در عین مال است بطوری‌که وصف یا جزء یا تمام آن مال را تلف نموده و تغییردهد .
مرادف « تصرف متلف » است و درمقابل

تصرف انتفاعی و تصرف ناقل و تصرف حقوقی استعمال میشود .

۱۲۵۸ - تصرف مالکانه

رك . متصرف بعنوان مالکیت

۱۲۵۹ - تصرف مالی

(مدنی- فقه) تصرف در اموال وحقوق مالی خواه بطور مستقیم (مانند بیع) و خواه بطور غیر مستقیم مانند نکاح که مستلزم تعهد بدادن نفقه وکسوه است (مادهٔ ۱۲۰۸ قانون مدنی) هرعمل‌حقوقی که از نوع تصرفات مالی نباشد تصرف غیر مالی محسوب است مانند اقرار به نسب که مستلزم انفاق نباشد .

۱۲۶۰ - تصرف متلف

مرادف تصرف مادی است (رك . تصرف مادی)

۱۲۶۱ - تصرف ناقل

عمل حقوقی ناقل مال یا منفعت مال یا ناقل حق مانند بیع ، رهن ، اجاره (مرادف‌تصرف حقوقی‌است)

در مقابل تصرف مادی و تصرف اداری استعمال میشود .

۱۲۶۲ - (آثار) تصرف

آثاری که در نظرعرف حکایت از تصرف می‌کند از قبیل پی‌کنی و دیوارکشی و غرس اشجار و مانند آنها (مادهٔ ۲۶۸ مکرر قانون جزا مصوب ۱۳۳۷)

۱۲۶۳ - (مستند) تصرف

(مدنی - فقه) مستند تصرف در مال (خصوصاً غیر منقول) ممکن است سند عادی - سند رسمی - بنچاق ویا استشهادیه باشدکه بنحوی ازانحاء مثبت‌تصرف باشد معذلك هیچیك از اینها ملازمه با تصرف ندارد و فقط باید ازنظردلالت برمالکیت (و یا بطورکلی دلالت برید قانونی ولو تصرف بعنوان وقف) مورد توجه مراجع صلاحیتدار قرارگیرد (مادهٔ ۸ قانون اصلاحات ارضی)

۱۲۶۴ - تصفیه

تفریغ حساب و تعیین بدهی و مطالبات، که در نتیجهٔ آن ، رقم قطعی‌مبلغ اعلان گرددمانندتصفیهٔ دیون وتصفیهٔ هزینه‌های عمومی و تصفیهٔ ترکه .

۱۲۶۵ - تصفیهٔ ترکه

رك . ترکه

۱۲۶۶ - (ادارهٔ) تصفیه

اداره‌ای‌است‌ازادارات وزارت‌دادگستری که در حوزهٔ هردادگاه شهرستان که‌آن وزارت مقتضی بداند برای تصفیهٔ امور ورشکستگان تأسیس می‌کند (مادهٔ یك قانون تصفیهٔ امور ورشکستگی مصوب ۲۴-۴-۱۳۱۸)

۱۲۶۷ - (مدیر) تصفیه

رك . ترکه (تصفیهٔ ترکه)

۱۲۶۸ - تصمیم قانونی

تصمیمی‌که درخصوص مورد معین ازطرف قوهٔ قانونگذاری گرفته شود مانند تصمیم بانتخاب اعضاء ناظراندوختهٔ اسکناس در بانك ملی و تصمیم راجع بمصادرهٔ اموال شخص معین .

۱۲۶۹ - تصویب

الف - موافقت مقامات صلاحیتداربا طرح

و پیشنهاد یکی از مقررات خواه قانون باشد خواه نه. قانون بمعنی عام هرگاه از مرحلهٔ تصور بمرحلهٔ تصدیق مقام صلاحیتدار برسد این وضع را تصویب قانون گویند.

ب ـ اظهار نظرموافق دولت ثالث نسبت بعهدنامهٔ منعقد شده بین دویا چند دولت. اظهار نظر کننده در این امر مسئولیتی بعهده نمی گیرد و برای متعاهدین ایجاد حقی نمیشود.

ج ـ (فقه) عقیده‌ای که بموجب آن: هر فقیهی‌هر چه که استنباط کند حکم‌الله واقعی همان است که او استنباط کرده است و تصور خطا در استنباط فقیه نمی‌رود.

رك. تخطئه

۱۲۷۰ ـ تصویب نامه

مقرر یا مقرراتی که هیأت دولت وضع می کند خواه مفاد تصویب نامه يك آئین نامه باشد خواه نه (امرمستقلی باشد)

۱۲۷۱ ـ تضامن

درهريك از دومورد ذیل بکار می‌رود:

الف ـ در صورت تعدد بستانکاران که هر يك از آنها حق مطالبهٔ تمام طلب را داشته باشند.

ب ـ در صورت تعدد بدهکاران که بتوان تمام طلب را از هريك از آنان مطالبه نمود.

۱۲۷۲ ـ تضامن مثبت

موردآن جائی است که بستانکاران متعدد باشند و هريك از آنان حق مطالبهٔ تمام طلب را داشته باشند.

۱۲۷۳ ـ تضامن نافی

مورد آن جائی است که بدهکاران متعدد باشند وازهريك ازآنان بتوان تمام طلب را مطالبه نمود.

۱۲۷۴ ـ تضمین

(مدنی ـ فقه) الف ـ دادن وثیقه خواه وثیقه وجه نقد باشد خواه جنس خواه سپردن ضامن.

ب ـ خود وثیقه را نیز گویند.

ج ـ بمعنی ضمان و مسئولیت چنانکه به ضمان درك ناشی از عقد بیع (مادهٔ ۳۶۲ ق‌ـم) تضمین عقدی گویند.

۱۲۷۵ ـ تضمین اجتماعی

بموجب نظریهٔ تضمین اجتماعی دولت باید از راه اخذ مالیات خسارات وارده باشخاص راترمیم کند بطوریکه تهیدستی مرتکب اضرار، مانع جبران خسارت نشود. متضررهم بشخص‌مرتکب مراجعه نمی کند باینصورت بجای مسئولیت فردی (درامورراجع بمسئولیت مدنی) مسئولیت جمعی می‌نشیند. این نظریه قابل عمل تشخیص‌نشده‌است ومورد ازموارد ناتوانی مقررات کشورها برای یافتن راه حل منطقی حوادث است.

۱۲۷۶ ـ تضمین حسن انجام کار

مرادف وثیقهٔ حسن‌انجام تعهد است (بند نهم مادهٔ ۲۶ آئین‌نامهٔ معاملات دولتی) رك. وثیقهٔ حسن انجام تعهد

۱۲۷۷ ـ تضمین عقدی

(فقه‌ـمدنی) ضمان ومسئولیتی که مستقیماً ازخود عقد ناشی شود (نه اینکه ازتخلف از عقد یا از تأخیر اجراء عقد حاصل شود) مانند ضمان درك بایع نسبت به مبیع (شق دوم مادهٔ ۳۶۲ ق‌ـم)

تطبیق

درلغت فارسی برهم نهادن دو امر مادی یا معنوی در مقام سنجش و اندازه گیری

را گویندکه در زبان عربی باین معنی نیامده و تطابق باین‌معنی‌است نه تطبیق.
در اصطلاحات ذیل بکار رفته است :

۱۲۷۸ - تطبیق‌حقوقی

مقایسهٔ حقوق دوکشور در یك یا چند یا همهٔ پدیده‌ها و موضوعات بمنظور یافتن بهترین راه حل‌حقوقی و استفاده از آن.
ترجمهٔ اصطلاح Droit Comparé به‌حقوق تطبیقی‌درست‌بنظر نمی‌رسد زیرا از مقایسهٔ دو حقوق یك حقوق ثالث که اسم‌آن حقوق تطبیقی باشد پدید نمیآید.
و هم‌چنین ترجمهٔ‌آن به «حقوق مقایسه» و «حقوق مقارن »که پاره‌ای از مؤلفان فارسی و عربی کرده‌اند درست‌نیست آنچه که در خارج وجود دارد بطور دقیق میتوان‌بآن سنجش‌حقوقی گفت . میتوان گفت که اصطلاح لاتین آن هم دور از حقیقت امر است .

۱۲۷۸ مکرر - (اساس) تطبیق

(دادرسی مدنی) خط یا امضاء یا مهر یا اثر انگشت کسیکه انتساب هریك از این امور باو مسلم بوده وآن شخص‌خط یا مهر یا اثر انگشت‌یا امضاء دیگری را که باو نسبت داده‌اند انکارکرده باشدکه برای‌آزمایش صحت‌و سقم انکار او مورد انکار را بااساس‌تطبیق می‌سنجند .چنانکه گفته‌ایم :
خرد بسود وزبان نقش خود دهد تغییر
مسلم است که او جاودانه زندیق است
اگر زبان کند انکار عشق از دل پرس
که صفحهٔ دل عاشق اساس تطبیق است .

۱۲۷۹ - تظلم

(جزا) اصطلاح قدیمی است بمعنی‌شکایت و دعوی است و در امورکیفری و مدنی بکار می‌رفت (مادهٔ ۸۹ — ۱۵۰ قانون جزا)

تعارض

تلاقی دو فکر در جهت عکس یکدیگر بطوری‌که جمع بین‌آنها مقدور نباشد .
در اصطلاحات ذیل بکار می‌رود :

۱۲۸۰ - تعارض اسم و اشاره

بمعنی تعارض تسمیه و اشاره است .
(رك . تعارض وصف و اشاره)

۱۲۸۱ - تعارض اصل وظاهر

(فقه) مقصودازاصل،اصل عملی‌است (رك. اصل عملی) که معادل فرض قانونی‌است و مقصودازظاهر ، اماره است (رك.اماره) مثلا اگر مال مورد ودیعه تلف شود و مالك خسارت‌بخواهدوامین ادعاءکندکه بدون تعدی و تفریط‌تلف شده است اصل عدم وقوع‌مواظبت واحتیاط لازم ازطرف امین بنفع مالك جاری است ولی ظاهر در باب امانات این‌است‌که امین خیانت نمیکند زیرا اشخاص مال خود را بعد از تجربه وآزمایش واعتمادبه‌شخصی‌میدهند و غالباً امین‌خیانت نمیکند . این ظاهر بنفع امین است در این جا اصل و ظاهر باهم تعارض دارند .
در عمل گاهی ظاهر را بر اصل مقدم میدارند و گاهی اصل را و در فقه قاعدهٔ کلی‌برای‌تمام موارد تعارض اصل وظاهر دیده نشده‌است. بنابراین‌موقعی‌اصل‌وظاهر باهم‌تعارض دارندکه مقتضای‌اصل،مخالف با مقتضای ظاهر باشد .

۱۲۸۲ - تعارض امارات

(فقه) تغایر و ناسازگاری بین مدلول دو اماره (رك . اماره) مانند تغایر مدلول دو حدیث و یا تغایر مدلول یك آیه و یك حدیث و یا تعارض اقتضاء دو

اجماع و مانند اینها را گویند .

۱۲۸۳ - تعارض بینات

(فقه) هر گاه مفاد شهادت شهودیکی از اصحاب دعوی با مفاد شهادت شهود طرف دیگری دعوی اختلاف داشته باشد و شهادت شهودهر دو طرف واجدشرائط قانونی باشد حالت تعارض بینات حاصل میشود .

۱۲۸۴ - تعارض تسمیه و اشاره

رك . تعارض وصف و اشاره

۱۲۸۵ - تعارض در تصرف

(ثبت) هر گاه ملك معینی را هریك از دو مالك متعلق بخود و در تصرف خود دانند از این معنی بتعارض در تصرف تعبیر میشود . در این مورد بعکس مورد (تزاحم در تصرف) مسألهٔ تطبیق مدلول سند و مدرك بر خارج وجود ندارد . معذلك معنی اصطلاحی دو اصطلاح تزاحم در تصرف و تعارض در تصرف چندان دقیق نیست (مادهٔ ۲۵ قانون ثبت اصلاحی ۱۳۲۲)

۱۲۸۶ - تعارض دعاوی

(فقه) مقصود دعاوی راجع بمالکیت عینی است که دونفرهر دو مدعی مالکیت آن باشند در این صورت بدیهی است که دو دعوی متعارضند واین دعاوی‌راتداعی گویند و عین مورد دعوی ممکن است بطور تساوی تحت تصرف هر دو نفر و یا در تصرف یکنفر با ثالث و یا خارج از تصرف هر دو (در تصرف ثالث) و یااساساً در تصرف کسی‌نباشد یا درتصرف هر دو نفر است و یکی مدعی مالکیت تمام و دیگری مدعی مالکیت نصف آن است (جامع‌الشتات ص ۷۵۶)

۱۲۸۷ - تعارض دو استصحاب

هر گاه نتیجهٔ حاصل از بکار بردن یك استصحاب بانتیجهٔ استصحاب‌دیگر معارض باشدآن دو استصحاب را دو استصحاب متعارض نامندوصفت‌تعارض آنها را «تعارض دواستصحاب» نامیده‌اند (مثال‌این‌تعارض را در اصطلاح بعدی ببینید)

۱۲۸۸ - تعارض دو اصل

هر گاه مقتضای‌یك اصل‌مخالف بامقتضای اصل دیگر باشد بین آن دو اصل حالت تعارض وجود دارد واین‌تعارض راتعارض دو اصل گویند . چنانکه در مورد مادهٔ ۵۱۲ آئین دادرسی مدنی پس از گذشتن سه ماه در یك روز هم پژوهشخوانده تقاضای سقوط شکایت پژوهش را نماید و هم پژوهشخواه درخواست تعقیب کرده باشد و بر حسب ساعات آن روز معلوم نباشد که تاریخ تقاضای کدامیك مقدم‌است به‌ملاك‌مادهٔ ۸۷۳ ق - م استصحاب‌تأخر تقاضای هریك از طرفین دعوی‌مزبور با استصحاب تأخر تقاضای دیگری معارض است و هردواصل‌از اعتبارساقط میشوند.

۱۲۸۹ - تعارض دو اماره

هر گاه دو امارهٔ قانونی یادوامارهٔ‌قضائی بحسب دلالت در عکس جهت یکدیگر قرار گیرند حالت‌آن دو اماره راتعارض دو اماره نامند و چنین اماراتی بر اثر تعارض‌از اعتبارساقط میشوند مانند مورد تصرف در ملکی که‌سابقهٔ وقفیت‌آن محرز است در این مورددوامارهٔ ذیل‌متعارضند:

الف - امارهٔ ید (امارهٔ مالکیت)

ب - امارهٔ وقفیت‌زیرا غالباً وقف متبدل به ملك نمیشود واستصحاب‌عدم تبدل‌وقف به ملك ، مرجع امارهٔ دوم است و اگر

این مرجح نبود هر دو اماره ساقط می‌شدند.

۱۲۹۰ ـ تعارض دو دلیل

(فقه) هر گاه مدلول دو دلیل (رك . دلیل) غیر قابل جمع باشند حالت بین این دو دلیل را تعارض دو دلیل نامند. هر گاه رابطهٔ مدلول دو دلیل از جنس عام و خاص من‌وجه باشد در محل اجتماع آنها تعارض دو دلیل وجود دارد. تعارض بمعنی مزبور در مقابل « تزاحم دو دلیل » استعمال می‌شود.
(رك . تزاحم)

۱۲۹۱ ـ تعارض دو وصف

دو توصیف متضاد از یك چیز (مثلا از یك مبیع در عقد بیع معین) را حالتی است که آن حالت را تعارض دو وصف گفته‌اند مانند این مسأله که شخصی مالك دو پلاك بود واز مجموع آنها پاساژی درست کرد بعداً یك پلاك را با ذکر شماره مبیع قرار داد و گفت مبیع عبارت است از پلاك شمارهٔ ۲۳۷۴ که فعلا بصورت پاساژی درآمده و کلا بلا استثناء مورد معامله است (پلاك دیگررا هم باهمین توصیف بشخص دیگر فروخت بصورت معاملهٔ معارض) در هر یك از دو بیع بالا توصیف مبیع با دو وصف معارض صورت گرفت یکی از طریق توصیف بپلاك و دیگری از طریق توصیف به اینکه بصورت پاساژ در آمده و توصیف معارض در هر بیع بمنظور صورت دادن معاملهٔ معارض بوده است.

۱۲۹۲ تعارض عام و خاص

(فقه) تغایر و اختلاف قانون عام با قانون خاص را گویند.

۱۲۹۳ تعارض عام و خاص من‌وجه

رك . عموم و خصوص من‌وجه

۱۲۹۴ ـ تعارض عبارت و اشارت

رك . تعارض وصف و اشاره

۱۲۹۵ ـ تعارض قوانین

ممکن است دو قانون از هر جهت، مخالف مدلول یکدیگر باشند در اینصورت حالت بین آن دو قانون را تعارض قوانین نامند (بدیهی است درچنین صورتی اگر تعارض در قوانین داخلی یك کشور باشد قانون مؤخر ناسخ قانون مقدم میباشد .) تعارض قوانین در روابط بین المللی هم وجود دارد که یکی از مباحث مهم حقوق بین الملل خصوصی است.
(بین‌الملل خصوصی) تعارض قوانین دو کشور راجع بوضع قضائی بیگانگانی که در خارج کشور باستناد قوانین و معاهدات موضوع حقوق و تکالیفی شده‌اند. محط تعارض وهدف بحث این است که درمسألهٔ مورد تعارض، قانون محل وقوع بیگانه اجراء شود یا قانون دولت متبوع وی یا قانون محل دیگر (مجلهٔ حقوقی دادگستری سال ۱۳۴٤ شمارهٔ دوم و سوم)

۱۲۹۶ ـ تعارض وصف و اشاره

(فقه) شرط تحقق این تعارض این است که : اولا ـ موضوع عقدی (مثلا) که عین معین است از دو طریق بیان شده باشد یکی از طریق عبارت و تسمیه (نام بردن) یا توصیف ، و دیگری ازطریق اشاره . ثانیاً ـ مدلول دو کاشف مزبور (دو بیان مذکور) با هم مغایرت داشته باشند مثلا بقالی کرمانی موجود درحضور طرفین ، اشاره نموده وبگوید این قالی کاشانی را بفلان مبلغ خریدم و طرف هم قبول کند.

از مفهوم اصطلاح بالا گاهی بعبارت « تعارض تسمیه و اشاره » و « تعارض

عبارت و اشارت » هم تعبیر شده است .

۱۲۹۷ - (قواعد حل) تعارض

régles de rattachement

قواعدی که در قلمرو تنازع قوانین (در روابط اشخاص حقیقی یا حقوقی حقوق خصوصی) قانون قابل اجراء را (در واقعهٔ خارجی) از میان قوانین متنازع ، معین می کنند .

قواعد مذکور ممکن است بصورت اصول حقوقی حقوق بین‌الملل خصوصی (اصول مسلم) بوده و یا بصورت قانونی از قوانین موضوعهٔ کشور معینی باشد که واقعهٔ خارجی مزبور در آن کشور روی داده است .

۱۲۹۸ - تعارف

مالی که بصورت رشوه ولی بغیر مأمور دولت(یا مأمور بنگاه عمومی ومؤسسات کشوری یا بلدی) داده شود (مادهٔ ۱۱۰ - ۲۱۸ قانون جزا)

۱۲۹۹ - تعاقب ایادی

مرادف « ترتب ایادی بر مال مغصوب » است (رك . ترتب ایادی بر مال مغصوب)

۱۳۰۰ - تعاقب ایادی بر مال مغصوب

اصطلاح خلاصه‌شدهٔ اصطلاح پیشین است .

۱۳۰۱ - تعامل

رك . عرف

۱۳۰۲ - تعبد (بفتح اول و ثانی و ضم و تشدید ثالث)

(فقه) درلغت بمعنی دعوت به فرمانبرداری و اطاعت است و در اصطلاح فقهی در مواردی استعمال میشود که مفاد یك قانون معین شرعی مطابق هیچیك از قواعدعقلی و عرفی نباشد و فکر بشری از یافتن محملی برای آن عاجز باشد در اینصورت می گویند : این قانون از باب تعبداست و یا مطلب تعبدی است یعنی باید آنرا بی‌چون و چرا پذیرفت و اطاعت نمودو نیافتن محمل برای آن ، دلیل طرد آن نمیشود و از همین جا است که گفته‌اند: اعمال تعبد در معاملات بعید است یعنی مقررات معاملات تعبدی نمی باشند .

۱۳۰۳ - تعدد جرم

این وضع قانونی در شرائط ذیل حاصل میشود :

الف - دو جرم یا چند جرم در دو یا چند زمان (و یا در یك زمان) واقع شود . در تکرار جرم باید جرائم متعدد در ازمنهٔ متعدد صورت گیرد .

ب - عمل واحد که عنوان دو جرم را داشته باشد مصداق تعدد جرم است(مادهٔ ۳۱ قانون مجازات‌عمومی) در این‌قضیه وحدت نظر نیست .

ج - تعقیب یك جرم و صدور حکم قطعی و شروع باجراء مجازات آن‌جرم (مادام که مجازات تمام نشده)مانع تحقق‌عنوان تعدد جرم نیست لذا اگر طی مجازات یك جرم ، جرم دیگری از مجرم کشف شود مدت حبسی که‌بابت جرم‌اول تحمل کرده از مدت حبس جرم ثانی کسر میشود .

۱۳۰۴ - تعدد زوجات

(مدنی - فقه) داشتن بیش از یك زوجه را گویند خواه بعقد دائم باشد یا منقطع یا بوسیلهٔ هر دو نوع عقد (مادهٔ ۱۰۴۸ -۱۰۴۹ قانون مدنی)

۱۳۰۵- تعدی

(مدنی) تجاوز از حدوداذن یامتعارف

(مادهٔ ۱۳۲ قانون‌مدنی) نسبت‌بمال یا حق غیر (مادهٔ ۹۵۱ قانون مدنی) (جزا) اخذ مال یا ایذاء و آزار غیر بدون مجوز قانونی .

۱۳۰۶ - تعدیل

(فقه) شهادت برعدالت کسی را گویند و شاهد را معدل (بکسر دال و تشدید آن) نامند وگاه شاهد تعدیل و شاهد تزکیه (رك . تزکیه) هم می گویند .
در مقابل تعدیل اصطلاح جرح (بفتح اول) استعمال میشود (رك . جرح)

۱۳۰۷ - تعدیل سهام

(مدنی - فقه) تقسیم مال مشترك بسهام متساوی از حیث قیمت .

۱۳۰۸ - (الفاظ) تعدیل

(فقه) در علم درایه الفاظ و عباراتی را گویندکه استعمال آنهادرحق کسی عدالت او را می‌رساند مانند عبارت (هوعدل) یا (هوثقة) یعنی او عادل است یا اوموثق است و عبارت (هوحجة) و (هوصحیح - الحدیث) نیز دلالت بر عدالت راوی می کند برخلاف عبارات ذیل :
ثبت - حافظ - ضابط - یحتج بحدیثه - صدوق - یکتب حدیثه وینظرفیه - لابأس به - شیخ - جلیل - صالح‌الحدیث-مشکور- خیر - فاضل - خاص - ممدوح - زاهد- عالم - صالح - قریب‌الامر . این‌عبارات دلالت برعدالت نمی کند .

۱۳۰۹ - تعرفه

صورت قیمت ارقام‌کالا . صورتی که درآن بحسب مآخذ مقرر قانونی یاقراردادی، حقوقی به شخص‌تعلق‌می گیرد مانندتعرفهٔ گمرکی و تعرفهٔ مالیاتی و تعرفهٔ حق- الوکالهٔ وکیل دادگستری وغیره .

۱۳۱۰ - تعزیر

(فقه - قانون مجازات عمومی) مجازاتی است با مشخصات ذیل :
الف - حداکثر و حد اقل دارد .
ب - حداکثرآن در قانون معین است و باید باندازهٔ « حد » نباشد (رك . حد)
ج - تعیین حداقل باختیار قاضی است .
مقنن اسلام پاره‌ای از تعزیرات را بطور قاطع معین‌کرده‌است . از این‌جهت فرقی با (حد) ندارد فقط در چنین موردی به‌حسب نوع جرم معلوم میشود که یك مجازاتی حد است یا تعزیر زیرا جرائم مستلزم (حد) محدود و مشخص میباشند. بهمین جهت در تعریف تعزیر گفته‌اند : عبارت است از مجازات جرمی‌که قانون آن جرم را مستوجب حد ندانسته باشد. تعزیرات در قانون جزای ما ممکن است برای جنایت یا جنحه یا خلاف (به‌حسب حقوق تطبیقی نه‌تحقیقی) مقرر شده باشند (مادهٔ یك قانون مجازات عمومی)

۱۳۱۱ - تعصیب

(فقه) در لغت ناظر به عصبه (بروزن رقبه) است‌که خویشاوندان پدری متوفی راگویند . در اصطلاحات فقهی‌ردمقداری ازترکه (که ازسهام صاحبان‌سهام زیادتر است)است‌بخویشاوندان پدری. این‌روش در فقه شیعه و قانون مدنی متروك است. (مادهٔ ۹۱۴ قانون مدنی)

۱۳۱۲ - تعقیب

الف - توسل بیك عمل‌قضائی برای وصول باخذ حکم یا قرار یا اجراء آن .
ب - اقدامات‌کیفری بمنظورکشف جرم و مجرم .
اصطلاح Poursuite در حقوق فرانسه

اعم از اصطلاح تعقیب در اصطلاحات حقوق ما است .

۱۳۱۳ - تعقیب انتظامی

تعقیب در دادگاههای انتظامی (رك . دادگاه انتظامی)

۱۳۱۴ - تعقیب جزائی

تعقیب از طریق طرح شکایت جزائی در مراجع جزائی .
(مرادف تعقیب کیفری است)

۱۳۱۵ - تعقیب حقوقی

تعقیب از طریق طرح شکایت مدنی در مراجع مدنی (مرادف تعقیب مدنی است)
* اصطلاح تعقیب حقوقی ظاهراً از اغلاط است زیرا در مقابل جزائی نباید حقوقی را قرار داد بلکه در برابر جزائی باید مدنی گفته شود ازهمین‌رو محکمهٔ حقوق (که ترجمهٔ Tribunal civil است) از اغلاط است و باید محکمهٔ مدنی یا دادگاه مدنی گفته شود .

۱۳۱۶ - تعقیب قانونی

تعقیب در مراجع قانونی و بمنظور وصول بیك هدف قانونی را گویند .

۱۳۱۷ - تعقیب کیفری

مرادف تعقیب جزائی است (رك . تعقیب جزائی)

۱۳۱۸ - تعقیب مدنی

مرادف تعقیب حقوقی است (رك . تعقیب حقوقی)

۱۳۱۹ - تعلیق

در لغت بمعنی بلاتکلیف نهادن یك کاراست بطوریکه نفیاً و اثباتاً تصمیمی راجع به آن نگرفته باشد امرمعلق ازآن حیث که معلق است نه معدوم کامل است ونه‌موجود کامل بلکه وجودی است ناقص چنانکه کارمند معلق از خدمت عنوان کارمند را دارد (و از این حیث معدوم از ردیف کارمندان نیست) ولی یك کارمند کامل‌هم نیست .

در اصطلاحات ذیل بکار رفته است :

۱۳۲۰ - تعلیق از خدمت

(حقوق اداری) منع اشتغال مستخدم رسمی دولت بخدمت قبل از صدور حکم دادگاه در موضوع مورد اتهام باابقاء عنوان مستخدم برای اوودریافت حقوقی بنام حقوق ایام تعلیق . تعلیق بعکس انفصال جنبهٔ مجازات ندارد .

برابر مادهٔ ۱۲۴ لایحهٔ قانونی استخدام کشوری مصوب ۴۵/۳/۳۱ تعلیق از خدمت ، وضع مستخدمی است که طبق حکم‌مقامات صلاحیتدار بعلت‌صدور کیفر-خواست از طرف مقامات قضائی از ادامهٔ خدمت ممنوع شود .

۱۳۲۱ - تعلیق حکم بروصف

(فقه) یعنی ربط دادن ظاهری یك دستور خاص یا عام قانونی بموضوعی با ذکر وصف آن موضوع ، دلیل براین است که آن وصف در ربط دادن دستور مذکور بآن موضوع مؤثر بوده است . چنانکه مال موقوفه‌ای که اشتباهاً بموجب سند مالکیت بصورت ملك بکسی فروخته شد خریدار پس از علم بجریان قصد اعادهٔ وقف را داشت برای این امر ملك مزبور را با واقف صلح کرد لکن در سند صلح درج شد : (متصالح حسن متولی وقف) وذکری از موقوفه بودن مورد صلح‌نشد.

ذکر عنوان (متولی وقف) دلیل است بر اینکه سبب صلح ، وقف بودن مورد صلح است .

در یك Adage فقهی از این مفهوم این طور تعبیرشده است (تعلیق حکم بروصف مشعر برعلیت است)

۱۳۲۲ - تعلیق در انشاء

(مدنی - فقه) یعنی بلاتکلیف بودن انشاء بطوریکه قصد انشاء کامل نباشد وکمال آن محتاج به پیدایش عامل دیگر باشد. تعلیق در انشاء محال است زیرا انشاء بعد از تصور و تصدیق حاصل میشود و تصدیق معلق ، محال است وبعد ازحصول تصدیق کامل هم قهراً قصد انشاء کامل حاصل میگردد پس قصد انشاء معلق ، تصور ندارد .

۱۳۲۳ - تعلیق در منشاء (بضم میم)

(مدنی ـ فقه) بنظر غالب فقهاء اخیر و قانون مدنی (مادهٔ ۱۸۹) تعلیق درانشاء محال است ولی تعلیق در منشاء ، محال نیست یعنی ممکن است بین قصد انشاء و آثار ناشی از آن قصد (که نام آن آثار، منشاء بضم میم است) فاصلهٔ زمانی واقع شود بهمین جهت درمادهٔ ۱۸۹ همهٔ تأثیر قصد انشاء را موقوف بوجود امردیگری کرده است . بدیهی است بین انشاء و منشاء فاصله واقع نخواهد شد و این از محالات است . معنی تعلیق بنحو درست همان است که در ذیل اصطلاح تعلیق‌عقد گفته شد (رك . تعلیق عقد)

۱۳۲۴ - تعلیق عقد

(فقه ـ مدنی) تعلیق عقدآن است که اثر حاصل ازعقد که درهمان حال عقدموجود میشود بعلت نحوهٔ مذاکرات طرفین‌بطور ناقص موجود شود و زوال آن نقص بسته به پیدایش عامل یا عوامل‌جدید باشد (که آن عامل یا عوامل را معلق‌علیه گویند.) چنانکه متعاملین در عقد بیع شرط کنند که مبیع در مقابل بهای معین منتقل به خریدار گردد بشرط آنکه بایع ظرف یکماه از معامله موفق بتنظیم سند معاملهٔ خانهٔ‌معین‌دیگری که‌قولنامه‌هم کرده است بشود ، تنظیم سند مذکور ، عامل‌جدیدی است که اگر پیدا و محقق شود نقص‌آثار ناشی از بیع اول برطرف میشود یعنی تعلیق آن عقد از بین میرود .

پس چنین نیست که در عقد معلق ، آثار عقد درحین عقد موجود نگردد والا لازم میآید که بین انشاء ومنشاء ، فاصلهٔ زمانی حاصل شود واین‌حتی درایجاد موجودات اعتباری هم محال است . در مادهٔ ۱۸۹ ق ـ م بطور ناقص به ماهیت تعلیق عقد اشاره شده‌است . بهرحال تعلیق‌عقدبمعنی مذکورفوق ازکیفیت انشاء متعاقدین پیدا میشود نه از حکم قانون (مثلاً تعلیق و بلاتکلیفی در عقد مکره ناشی از حکم قانون است نه‌برحسب انشاء) معنی‌عبارت « برحسب انشاء » در مادهٔ ۱۸۹ ق ـ م همین است .

۱۳۲۵ - تعلیق مجازات

(حقوق‌جزا) هرگاه مجرم محکوم سابقهٔ ارتکاب جرم نداشته باشد باواخطارمیشود که هرگاه بعداً مرتکب جرم دیگری نشود حکم فعلی هم تـا وقتی که جرم دیگری مرتکب نشده بمرحلهٔ اجراء در

نمی‌آید و گرنه حکم هردو مجازات در حق‌او اجراء می‌شود این را تعلیق مجازات گویند که درحقیقت تعلیق اجراءمجازات است (مادهٔ ۴۷ قانون مجازات عمومی)

۱۳۲۶ - تعهد

الف - تعهد عبارت است از یك رابطهٔ حقوقی که بموجب آن شخص یا اشخاص معین، نظر باقتضاء عقد یا شبه عقد یا جرم یا شبه جرم و یا بحکم قانون ملزم بدادن چیزی یا مکلف به فعل یا ترك عمل معینی بنفع شخص یا اشخاص معین میشوند.

ب - حق ذمی (رك. حق ذمی) رانسبت بکسی که آن‌حق علیه‌او است تعهد گویند. در همین معنی‌دین‌والتزام‌نیز استعمال‌شده است.

ج - عمل برذمه گرفتن حقی بنفع غیر. در فقه اسلام‌بجای تعهد غالباً لفظ«شرط» (خواه ضمن‌عقد باشد که‌آنرا شرط‌ضمن عقدگویند، خواه ضمن عقد نباشد که آنرا شرط بنائی و شرط ابتدائی بحسب اختلاف موارد گفته‌اند) بکار رفته است لفظ التزام‌رانیز بهمین معنی بکار برده‌اند و در یك قرن اخیر لفظ تعهد را درهمین معنی بکار می‌برند که‌ظاهراً از کتب‌عربی قرن‌اخیر استفاده کرده‌اند. بحث تعهدات فقه در دو مورد جمع‌شده است یکی در شروط ضمن عقد و دیگری در عقدصلح (و تا اندازه‌ای در عقد بیع).

۱۳۲۷ - تعهد اصلی

(مدنی) تعهدی که هدف اصلی و اولی طرفین قرار داد باشد. در مقابل تعهد تبعی استعمال میشود (رك. تعهد تبعی)

۱۳۲۸ - تعهد انتقال

Obligation de donner (مدنی)یا تعهدی است که بموجب‌آن متعهد ملتزم بنقل مالکیت مالی از اموال‌خود می‌شود مانند بیع عهدی در حقوق رم.

۱۳۲۹ - تعهد بضرر ثالث

(مدنی) اگر در قرار داد بین دونفر تعهد بر ضرر ثالث بوجود آید آن تعهد فضولی بوده نافذنیست (مفهوم مادهٔ۱۹۶ قانون مدنی- مادهٔ ۲۳۴قانون مدنی)

۱۴۳۰ - تعهد بنفع ثالث

(مدنی)هرگاه دویا چندنفر قراردادی منعقد کنند و از یکی تعهدات ناشی از آن قرار داد، ثالثی منتفع شود (یعنی ثالث، متعهدله‌آن تعهد،قرار داده شود) آن تعهد را تعهد بنفع ثالث‌گویند (مادهٔ ۱۹۶ ق - م) ازاین‌قبیل است عقدضمان نسبت به مضمون عنه.

۱۳۳۱ - تعهد تبعی

(مدنی) تعهدی‌که ضمن تعهد اصلی و یا بمنظور تضمین و اجراء تعهد اصلی بعهده‌گرفته‌شود مانند شرطی که ضمن‌عقد شود و بموجب آن تعهدی بعهدهٔ مشروط علیه قرار گیرد (مانند تعهد بدادن وجه التزام) و هم چنین است تعهد بدادن‌وجه التزام که جدای ازعقد اصلی و بموجب سند جداگانه بعهده گرفته میشود.

۱۳۳۲ - تعهد تضامنی

Obligation Solidaire

(مدنی) تعهد مورد تضامن راگویند.

(رك . تضامن)

۱۳۳۳ - تعهد ترك

(مدنی) بموجب این تعهد : متعهد ملتزم می‌شود که فعل مخصوصی را ترك کند مثل اینکه فروشندهٔ سرقفلی مغازهٔ خواربار فروشی ملتزم می‌شود که نظیر آن مغازه را در آن محل باز نکند .

۱۳۳۴ - تعهد جائز

(مدنی) تعهد از مختصات عقود لازم نیست چنانکه جعاله اگر عقد باشد عقد جائز است و به محض وقوع جعاله ، جاعل تعهد دارد که در مقابل عمل عامل ، اجرت‌المسمی را بپردازد و اگر در اثناء عمل عامل ، جاعل فسخ جعاله کند تعهد بدادن اجرت المسمی که اثر عقد جایز است از بین می‌رود هر چند که جاعل ، ضامن اجرت‌المثل بنفع عامل می باشد و این ضمان ناشی از خصوص عقد جعاله نیست بلکه ناشی از مجموع عقد جعاله و فسخ آن است و بهر حال باوجود جائز بودن عقد جعاله تعهد بدادن اجرت المسمی وجود دارد پس تعهد از مختصات عقد و ایقاع لازم نیست .

۱۳۳۵ - تعهد طبیعی

تعهدی است که از ضمانت اجراء برخوردار نیست ومتعهدله نمی‌تواند از راههای قانونی آنرا مطالبه کند ولی قانون ، وجود آنرا می‌شناسد (مادهٔ ۲۶۶ ق- م و مادهٔ ۷۲۶ آئین دادرسی مدنی)

۱۳۳۶ - تعهد عقدی

(فقه) تعهدی که در ضمن عقد واقع میشود و ناشی از عقد است مانند شرط ضمن عقد و اجارهٔ خدمات .

۱۳۳۷ - تعهد غایت

در این نوع از تعهد ، مقصود طرفین عقد این است که نتیجهٔ معینی حاصل شود و آن نتیجه بصورت نقل مال یا نقل حق عینی یا ارتکاب عمل یا ترك عمل است ومتعهد مکلف است که آن نتیجه را در خارج محقق سازد وگرنه از تعهد خود تخلف ورزیده است بیع ، رهن ، صلح ، اجاره از این قبیل تعهدات می‌باشند ،

در مقابل تعهد مواظبت و محافظت استعمال می‌شود .

(رك . تعهد مواظبت و محافظت)

۱۳۳۸- تعهد غیر عقدی

(فقه) تعهدی است که بدون وقوع عقد واقع میشود این تعهد را در اصطلاح دیگر شرط ابتدائی گویند (رك . شرط ابتدائی) اگر تعهد غیر عقدی شامل تعهدات ناشی از قانون (مانند تعهد بدادن نفقهٔ زوجه) باشد آنوقت مفهوم اصطلاح بالا اعم از شرط ابتدائی خواهد بود .

۱۳۳۹- تعهد غیر قانونی

Obligation illicite

(مدنی) تعهدی که موضوع تعهد و یا علت آن نا مشروع باشد (مادهٔ ۱۰ - ۲۱۷ قانون مدنی)

۱۳۴۰ - تعهد فعل

Obligation de Faire

(مدنی) الف - تعهدی است که بموجب آن متعهد ملتزم به فعلی میشود مانند خیاط که ملتزم بدوختن لباس در مقابل گرفتن مزد میگردد .

ب - Entreprise عقدی که بموجب آن شخصی تعهد انجام کاری‌را بنفع‌طرف دیگر (بدون اینکه بین طرفین رابطهٔ کارگری‌وکارفرمائی‌بوجودآید. رابطه‌ای که از آن در حقوق فرانسه به Lien de Subordination تعبیر میشود و در فقهما « تسلیم نفس اجیر بمستأجر» تعبیرشده‌است-اجارهٔ حاج میرزاحبیب‌الله رشتی - صفحهٔ ۲۱۴ - ۲۱۵) کندیعنی محصول کار خود را در اختیار طرف بگذارد مانند تعهدخیاط بدوختن لباس.

این‌عقد با Contrat de travail فرق‌دارد زیرا دراین‌عقد رابطهٔ کارگری کارفرمائی بوجود می‌آید و این همان است که (اجارهٔ انسان) باید نامیده شود در مقابل تعهد فعل.

اصطلاح تعهد فعل را در مقابل Entreprise نویسندهٔ این‌سطور بیاری الهامی از فقه نهاده‌ام.

فقیه مذکور میگویند (الاستیجارللاعمال کالخیاطوالنساجهوالکتابة.. لانهااعمال یمکن جعلهافی‌ذمةالموجر.. صفحهٔ۲۴۸) باین ترتیب اعمال و افعال مزبورکه در ذمهٔ موجر است تعهد فعل‌او خواهد بود. فقهاء برای این موضوع‌اصطلاح دیگری بعنوان « اجیر مشترك » (رك . اجیر مشترك) دارند ولی نارسا بنظر رسید بهمین جهت برای کلمهٔ خارجی مذکور عبارت تعهد فعل را اختیار کردیم.

قانونگذارما درمادهٔ ۲۳۸ قانون‌مجازات بجای کلمهٔ‌خارجی‌مذکورعبارت(شرکتها ویاتجارتخانه‌ها ویاکارخانه‌های موهوم) را نهاده است که مسلماً غلط فاحش است‌و مقصود او ترجمهٔ Fausse entreprise است که باید به « تعهد فعل موهوم » ترجمه شود.

۱۳۴۱ - تعهد فعل موهوم

Fausse entreprise

(جزا) تعهد فعلی که قصد واقعی ترتیب اثر دادن بتعهد از ابتداء وجود نداشته و صوری بوده و غرض متعهد ظاهرسازی و مانور متقلبانه برای کلاهبرداری باشد مثل اینکه بظاهر شرکتی ترتیب دهند و جمعی‌را استخدام کنند ووجه‌الضمانه‌هائی ازآنان‌بگیرند وبعدآن پولهارا بخورند و از شرکت وکارآن اثری وخبری‌نباشد فرق نمی‌کند که مؤسساتی برای اجراء این‌تعهد (بصورت بازرگانی یا صنعتی) تشکیل شود یانه و مؤسساتی که تشکیل شده تا اندازه‌ای از واقعیت خارجی را دارا باشند یامطلقاً واقعیت نداشته‌باشند.

۱۳۴۲ - تعهد قانونی

مرادف تعهدمدنی است (رك. تعهدمدنی)

۱۳۴۳ - تعهد لازم

(مدنی) تعهد ناشی ازعقد لازم یاایقاع لازم را تعهد لازم نامند.

۱۳۴۴ تعهد متناوب

Obligation alternative

(مدنی) هرگاه موضوع تعهد، احد امرین‌باشد که با انجام دادن یکی ازآن دو بکلی تعهدمنتفی شودآن تعهد راتعهد متناوب گویند و بهتر است تعهدتخییری نامیده شود.

۱۳۴۵ - تعهد مدنی

تعهدی که ضمانت اجراء قانونی دارد پاره‌ای از مؤلفان آنرا تعهد قانونی نامیده‌اند ولی این ترجمه اگر معادل Obligatien Civile باشد ترجمهٔ نادرستی است .

اصطلاح بالا در مقابل اصطلاح « تعهد طبیعی » بکار می‌رود (رك: تعهد طبیعی)

۱۳۴۶ - تعهد معلق

(مدنی) تعهدی که‌متوقف برواقعهٔ آینده و محتمل الوقوع باشد ممکن‌است حدوث تعهد یا انحلال تعهد متوقف برآن واقعه بوده باشد .

۱۳۴۷ - تعهد مواظبت و محافظت

در این قسم از تعهدات ، شخص متعهد ، تکلیف داردکه برای حصول غرض‌معینی یك رشته‌کارهای محافظتی و مواظبتی و احتیاطی‌را انجام دهد ؛ درصورت انجام آنها تعهد خود را انجام داده است ولو آنکه‌آن غرض حاصل نشود چنانکه مادهٔ ۴۹۳ ق - م نگهداری عین مستأجره را در حدود متعارف ، در وظیفهٔ مستأجر قرار داده است از همین قبیل است تعهد پزشك در معالجهٔ مرضی زیرا او باید احتیاطات لازمه‌را بکار بندد خواه مریض بهبود پیداکند خواه نه .

تخلف در این نوع از تعهدات بستگی بترك احتیاطات و مواظبت در حدود متعارف‌داردودراین‌صورت می گویند تعدی یا تفریط نموده است(مادهٔ ۶۳۱-۶۴۰ ق - م)

۱۳۴۸ - تعهد نفقه

(مدنی) تکلیف‌قانونی‌شخص بدادن‌نفقهٔ واجب النفقهٔ خود (مادهٔ ۱۱۰۶-۱۱۹۵ قانون مدنی)

۱۳۴۹ - تعهد یکطرفی

(مدنی) تعهدی است که شخص بقصد یکطرفی‌خود ایجادمی کند(بنفع‌دیگری) اصطلاح بالا مصداقاً منطبق بر ایقاعات لازم در امور مالی است‌بنابراین برطلاق در حقوق ماتعهد یکطرفی گفته نمیشود . در فقه معنی بالارا تحت عنوان « شرط ابتدائی » ذکر می کنند در حقوق مدنی کنونی تعهد یکطرفی از موارد سکوت قانون است و چون منع نشده است طبق اصول کلی صحیح محسوب است .

(مجلهٔحقوقی دادگستری - سال۱۳۴۱ شمارهٔ یك - صفحهٔ ۶۶)

۱۳۵۰ - تعهد یکطرفی لازم

مرادف تعهد یکطرفی است (رك . تعهد یکطرفی)

۱۳۵۱ - (تخلف از) تعهد

رك . تخلف از تعهد

۱۳۵۲ - (عدم اجراء) تعهد

مرادف تخلف از تعهد است(رك . تخلف از تعهد)

۱۳۵۳ - (متعلق)تعهد

چیزی که تعهد ، بآن تعلق گرفته است و آن چیز عبارت است از :

الف- انتقال یك مال

ب - صورت‌دادن‌یك عمل (فعل یاترك) این معنی مدلول Prestation در

حقوق فرانسه است گاهی بجای متعلق تعهد : موضوع تعهد را بکار می برند .

۱۳۵۴ - (موضوع) تعهد

مرادف متعلق تعهد است (رك . متعلق تعهد)

۱۳۵۵ - تعیین حدود

(ثبت املاك) مرادف تحدید حدود است.
(رك . تحدید حدود)

۱۳۵۶ - تغریب

(فقه) بمعنی تبعید و نفی بلد است.

۱۳۵۷ - تغلیب

غلبه دادن یك جنس بر جنس دیگر بطور مجاز: در تثنیه و جمع باید افراد هم جنس باشند مانند شرکت که جمع آن شرکتها است و قرار داد که جمع آن قراردادها است ولی در برخی از زبانها خلاف این قاعده بصورت استثناء دیده میشود مانند قمرین در عربی که بمعنی ماه و خورشید است این نوع تثنیه سازی و جمع سازی را تغلیب گویند گویا این تثنیه ساز شمس را هم نوعی قمر فرض می کند و مفهوم قمر را بمفهوم شمس غلبه میدهد . پاره‌ای از دادگاهها بروات در بند هشتم مادهٔ دوم قانون تجارت را از طریق تغلیب شامل سفته هم دانسته‌اند وتجاری بودن صدور سفته‌را مستند بمادهٔ مزبور تلقی نموده‌اند که ظاهراً دلیل قاطع بر آن نیست .

۱۳۵۸ تفاسخ

(مدنی - فقه) مرادف اقاله (مادهٔ ۲۸۳ ق - م) است (رك . اقاله)

۱۳۵۹ - تفریط

(مدنی) تفریط عبارت است از ترك عملی که بموجب قرارداد یا متعارف (مادهٔ ۱۳۲ - ۴۹۰ ق - م) برای حفظ مال غیر لازم است (مادهٔ ۹۵۲ ق - م)

تفسیر

در لغت بمعنی توضیح دادن است . در فقه بمعنی توضیح دادن آیات قرآن است .
در اصطلاحات ذیل بکار رفته است :

۱۳۶۰ - تفسیر ادبی

تفسیر ادبی عبارت است از بررسی وضع مفردات موجود در عبارات قانون ، و در نظر گرفتن معانی آنها در حال انفراد و ترکیب و در نظر داشتن نقطه گذاری و ملاحظه نمودن صریح معنی مادهٔ قانونی مورد تفسیر . تفسیر ادبی باین معنی (که از حقوق اروپائی تعریف آن اخذ شده است) غیر از مباحث الفاظ علم اصول فقه اسلامی است و این دو چیز را نمیتوان با هم خلط نمود . تفسیر ادبی بمعنی بالا امری ناچیز و غیر قابل ملاحظه است. و قابل مقایسه با اکثر مباحث الفاظ علم اصول فقه نیست . این اصطلاح در مقابل تفسیر منطقی استعمال میشود .

۱۳۶۱ - تفسیر اصولی

تفسیر مواد قانونی از طریق تحقیق در ماهیت اصول ومبانی حقوقی که مواد مورد تفسیر بر پایهٔ آن اصول ومبانی قرار گرفته‌اند مثلا مواد باب شرکت وتقسیم مال الشرکه در قانون مدنی بر پایه « قاعدهٔ لاضرر » قرار گرفته‌اند در موارد اجمال یا سکوت مقررات تقسیم مال الشرکه باید از مدلول لاضرر (مدلول مادهٔ ۱۳۲ قانون مدنی) استفاده کرد .

۱۳۶۲ - تفسیر تاریخی

هرگاه یك قانون‌را مقنن‌از عرف‌وعادت یا قوانین دیگر اقتباس کرده باشد با ملاحظهٔ سوابق تاریخی‌آن قانون میتوان آنرابخوبی‌تفسیر نمودمثلا باتوجه‌بسوابق تاریخی مادهٔ ۷۵۴ ق - م میتوان وسعت مدلول‌آنرا فهمید و تصدیق نمودکه تمام خواص مادهٔ ۱۰ ق - م درمادهٔ۷۵٤ هم وجود داشته و با وجود مادهٔ۷۵۴حاجتی بدریوزهٔ مادهٔ ۱۰ نبوده است .

۱۳۶۳ - تفسیر حقوقدانان

تفسیری است‌که دانشمندان حقوق درغیر مرحلهٔ قانونگذاری و مرحلهٔ رسیدگی بامور قضائی اظهار می‌نمایند .
این تفسیر بطور غیر مستقیم درکارهای قضائی و قانونگذاری اثر میگذارد .

۱۳۶۴ - تفسیر شخصی

مرادف تفسیر حقوقدانان است (رك . تفسیر حقوقدانان)

۱۳۶۵ - تفسیر قانون

کشف مقصود قانونگذارازطریق بکاربردن قواعد و مقررات ادبی یامنطقی‌یاازطریق استفاده از سوابق تاریخی .
اساساً در دومورد قانون راتفسیرمیکنند :
الف - مفهوم قانون روشن نباشد .
ب - مفهوم قانون روشن است ولی در سعه و ضیق مدلول آن تردید باشد .
*گاهی بعنوان تفسیر قانون تغییر قانون دادهٔ می‌شود مانند مواردی‌که یك قانون بحسب اقتضاء مصالح زمان توجیه وتأویل میشود و نظر قانونگذار متروك میگردد.
تفسیر قانون ممکن است از طریق قوهٔ مقننه یا از طریق قوهٔ قضائیه یا بتوسط علماء حقوق بعمل آید .
اصطلاح بالا در فقه ، معادل ندارد بطور تقریب قسمتی از هدف بالا را درمفهوم لفظ استنباط قرار میدهند . (رك. اجتهاد) مادهٔ ۲۸۰ قانون مجازات عمومی.

۱۳۶۶ - تفسیر قانون برای حل موارد سکوت آن

در این مورد فرض این است‌که مدلول قانون و حد شمول آن بقدر کافی روشن است ولی در خارج حوزهٔ مدلول آن قانون ، مورد سکوتی پیش آمده و از طریق تصرف در قانون مزبور (بوسیلهٔ قیاس و مانند آن) میخواهند مدلول‌آن قانون را در مورد سکوت مذکور هم بکار برند چنانکه‌از طریق قیاس مدلول مادهٔ ۳۸۷ ق-م درمورد ثمن شخصی هم اجراء میشود .

۱۳۶۷ - تفسیر قانونی

الف - تفسیری‌که قوهٔ مقننه مستقیماً از قانون می‌کند .
ب - تفسیری‌که مقام صلاحیتداری (نه در طی رسیدگی و محاکمه) با اختیاری که قوهٔ مقننه باو داده ازقانون‌کندمانند تفسیری که شورای اصلاحات ارضی از مقررات اصلاحات ارضی می‌کند (مادهٔ هفتم قانون اصلاحات ارضی مصوب ۱۹-۱۰-٤۰)

۱۳۶۸ - تفسیر قضائی

تفسیر قانون‌بتوسط قوهٔ‌قضائیه راگویند.
تفسیری که یك دادرس در حدود انجام وظیفهٔ‌خودمی‌نماید درهمان حدودونسبت

باصحاب دعوی مؤثر و نافذاست ولی برای سایر قضات (حتی برای خود آن دادرس در سایر دعاوی مشابه) لازم الاتباع نمی باشد فقط نظرهیأت عمومی دیوان تمیز (آنهم در حدود قانون وحدت رویهٔ قضائی) بعلت اینکه ارزش قانون را دارد برای همهٔ محاکم لازم الاتباع می باشد .

۱۳۶۹ - تفسیر قضائی بمعنی اخص

در این تفسیر یکی از دو هدف ذیل وجود دارد :

الف - تعیین مدلول قانونی که فاقد صراحت کافی است .

ب - تعیین حد شمول یك قانون .

در این تفسیر سابقاً فقط سعی می‌شد که مراد مقنن کشف شود ولو آنکه مراد مقنن با مصالح اجتماعی تباین داشته باشد ولی درزمان ما این فکر متروك است و سعی بر این است که نتیجهٔ تفسیر قانون بامصالح اجتماع هماهنگ باشد .

این اصطلاح در مقابل « تفسیر قانون برای حل موارد سکوت آن » استعمال شده است.

۱۳۷۰ - تفسیر مضیق (بکسر یاء)

نوعی از تفسیر قضائی است که بموجب آن مدلول یك قانون در چهار چوب مفهوم خویش محبوس گردیده و از سرایت دادن آن بموارد سکوت (ویا بمواردی که احتمال دارد که شامل آن موارد باشد) خودداری میشود درقانون مجازات باید تفسیر مضیق نمود ودرقوانین مربوط به ادلهٔ اثبات دعوی و امارات قانونی و مسئولیت مدنی حتماً باید تفسیر مضیق کرد .

۱۳۷۱ - تفسیر منطقی

ارکان تفسیر منطقی یك مادهٔ قانون عبارت است از :

الف - سنجش آن مادهٔ قانونی با مورد لاحق و سابق.

ب - ملاحظه کردن سیاق Plan ونظم مواد مجاور مادهٔ مورد تفسیر .

ج - ملاحظه نمودن علت وضع آن ماده .

د - منظور نمودن سر فصل(عناوین اصلی و فرعی) مادهٔ مورد تفسیر .

۱۳۷۲ - تفسیر موسع (بکسر سین)

نوعی از تفسیر قضائی است که بموجب آن مدلول یك قانون از قلمرو خود تجاوز داده شده و بمواردسکوت قانون سرایت داده می‌شود ‌ انندانیکه شق اول مادهٔ ۷۶۱ آئین دادرسی مدنی (که راجع به اظهارنامه است) را شامل « پیش آگهی اجرائی مالیات » بنمایند درقوانین مدنی و تجاری اصل این است که تفسیر موسع شود ولی درموارد استثنائی (مانندقوانین مسئولیت مدنی-مرور زمان و مانندانیها) تفسیر مضیق باید نمود .

۱۳۷۳ - تفلیس

(فقه) صادر نمودن حکم افلاس کسی .

۱۳۷۴ - (خیار) تفلیس

(فقه - مدنی) هر گاه کسی متاعی را بفروشد و سپس حکم افلاس خریدار صادر گردد در اینصورت بایع متاع اختیار فسخ بیع و استرداد متاع خود (بارد ثمن) را در صورتیکه نزد خریدار باشد دارد و میتواند از حق فسخ مذکور استفاده نکند و جزء غرماء باشد این خیار در مادهٔ ۳۸۰ ق - م منظور شده است (ر ك . مادهٔ ۷۲۹ قانون مدنی)

از بین رفتن افلاس موجب نسخ مادهٔ ۳۸۰

نمیشودزیرا اعساردرقانون اعسار۱۳۱۳ عملا شامل تعریف افلاس هم میباشدبنابر این در حال حاضر در قوانین مدنی ما بجای خیار تفلیس خیاردیگری ازطریق قانون اعسار بوجودآمده است که میتوان آنرا خیار اعسار نامید .

۱۳۷۵ - تفکیك

(ثبت املاك) در لغت بمعنی جداکردن است . در اصطلاح ثبتی تقسیم قطعه‌زمین بقطعات‌است(مادهٔ نهم آئین نامهٔ قانون‌ثبت)

۱۳۷۶ - تفکیك قوی

رك . اصل انفصال قوی

۱۳۷۷ - تفویض

(فقه ـ مدنی) ترك ذکر مهر در عقد نکاح یا شرط عدم مهردر نکاح ویاموکول کردن مقدارآن بنظر زوج‌یازوجه‌یاثالث. (مادهٔ ۱۰۸۷ قانون مدنی)

۱۳۷۸ - تفویض بضع

(فقه ـ مدنی) ترك ذکر مهر در نکاح دائم و یا شرط عدم مهر در آن . نکاح صحیح‌است وزوجه را مفوضة‌البضع نامند (بکسر واو یا فتح آن) مادهٔ ۱۰۸۷ قانون مدنی

۱۳۷۹ - تفویض مهر

(فقه ـ مدنی) برگزار کردن تعیین‌مقدار مهر در نکاح دائم بنظر زوج یا زوجه یا ثالث (مادهٔ ۱۰۸۹ قانون مدنی)

۱۳۸۰ - تقاص

(فقه) تصاحب مال مدیون منکردین و یا ممتنع از پرداخت ، از طرف بستانکار و بدون مراجعهٔ به دادگاهها اگر خوف فتنه نباشد . در تقاص باید رعایت تشابه (از حیث ذات دین : جنسی یا نقدی) را مهما امکن بکند مگر اینکه میسرش نشود که ازغیرجنس‌طلب میتواند بردارد. وباید بقدر طلب بردارد مگراینکه تقاص بالطبع مستلزم برداشتن زائد بر طلب باشدکه زائد در دست او امانت است . اگرتصاحب مزبورموقوف برشکستن قفل و حرز باشد ضامن نیست و تقاص رافع عنوان سرقت است . تقاص در امورمدنی فقه مانند قصاص درامور کیفری آن است. در قوانین کنونی کشور تقاص نیست . (جامع‌الشتات ص ۷۰۹)

۱۳۸۱- تقاضاکنندهٔ ثبت

(ثبت املاك) کسیکه درخواست ثبت‌ملکی را می‌کند درهمین معنی مستدعی ثبت و متقاضی ثبت هم بکار رفته است (مادهٔ ۱۸ـ۲۰ قانون ثبت ۱۳۱۰)

۱۳۸۲ - تقاعد

یـا بازنشستگی : در اصل برکنارکردن کارمند دولت از خدمت بجهت فتور ناشی از تحلیل قوی و طول سنوات خدمت و مانده شدن از کار است بـا دادن حقوق مخصوصی که مناسب با سن ودورهٔ خدمت باشد وآنرا حقوق تقاعد نامند .

۱۳۸۳ - (حقوق) تقاعد

حقوق مخصوص‌که بشخص بازنشسته به تناسب سن و دورهٔ خدمت او دهند (رك. تقاعد)حقوق تقاعد هرچند مشمول‌مفهوم ترکه است‌ولی‌مشمول‌اصول قانونی راجع بترکه نبوده و علی‌القاعده تابع مقررات راجع بحقوق تقاعد است .

۱۳۸۴ - (صندوق) تقاعد

بنگاهی که پول پس‌انداز کارمندان در آن گردآوری شده و مطابق مقررات معینی پس از پایان دورهٔ خدمت بآنان پرداخت میشود .

۱۳۸۵ - تقایل

مرادف اقاله است (رك . اقاله)

۱۳۸۶ - تقسیط

(مدنی - فقه - ثبت اسناد) تعیین اقساط برای محکوم‌علیه یامتعهد ازطرف مرجع صلاحیتدار قضائی یا اداری (مادهٔ ۳۳ آئین‌نامهٔ اجراء اسناد رسمی - مادهٔ ۳۷ قانون اعسار ۱۳۱۳ و مادهٔ ۶۵۲ قانون مدنی) تقسیط مصداق عمل اجرائی در اجراء احکام و اسناد است .

۱۳۸۷ - تقسیم

(مدنی - فقه) تفکیك حصهٔ هریك از شرکاء ملك مشاع معین از طریق تراضی شرکاء (مادهٔ ۵۹۱ ق - م) یا از طریق حکم دادگاه درصورتیکه بین همهٔ شرکاء تراضی واقع نشود (تقسیم اجباری - مادهٔ ۵۹۱ ق - م) یا برخی از شرکاء غائب مفقودالاثر یا محجور باشند .

در همین معنی «افراز» نیزاستعمال میشود (رك . افراز)

فقهاء چون مفهوم عقد راازعرف گرفته‌اند و در عقود مالی قدر مسلم در نظر عرف این است که هریك از دو طرف مالی را که قبلا نداشته بستاند و مالی بدهد ودر تقسیم مال مشاع این وضع وجود نداشته بهمین‌جهت در صدق مفهوم عقد و معامله بمعنی اخص (یعنی عقد معوض) برآن تأمل‌دارند ولی با وضع مادهٔ ۱۸۳ قانون مدنی این اشکال برطرف شده و معامله برافراز صادق است و مشمول مادهٔ ۴۶-۴۷ قانون ثبت بوده و حق‌الثبت معامله از آن گرفته میشود .

جامع‌الشتات - ص ۷۶۱

۱۳۸۸ - تقسیم اجباری

(مدنی - فقه) تقسیم مال مشاع بحکم دادگاه راگویند (مادهٔ ۵۹۱ق-م)

۱۳۸۹ - تقسیم افراز

(مدنی - فقه) در تقسیم ترکه هرگاه برای هروارث بتوان ازهرنوع مال (که در ترکه هست) حصه‌ای معین کرد این تقسیم را تقسیم بافراز وتقسیم افرازنامند و عموماً در اموال مثلی (مانند حبوبات) یا متساوی‌الاجزاء (مانند پارچه یا زمین دربعضی موارد) صورت می گیرد .

۱۳۹۰ - تقسیم بتراضی

(مدنی - فقه) تقسیم مال مشاع بتراضی شرکاء راگویند (مادهٔ ۵۹۱ ق-م) در مقابل‌تقسیم اجباری استعمال میشود (رك. تقسیم اجباری)

۱۳۹۱ - تقسیم برد

(فقه - مدنی) تقسیمی است که بدون دادن اضافه از خارج ببعضی از شریکان نتوان مال مشترك را تقسیم کرد واین غالباً در مال قیمی اتفاق می‌افتد . آن اضافه را اصطلاحاً « سربود » گویند .

۱۳۹۲ - تقسیم تعدیل

(مدنی - فقه) درصورتیکه نتوان درتقسیم برای هر شریك از همهٔ اموال مشترك حصه‌ای معین کرد ولی بتوان بدون دادن اضافه از خارج ببعضی از شریکان مال مشترك راتقسیم کرد مانند تقسیم یك خانه

و یك اتومبیل بین دو شریك بطوریکه خانه بعلت کوچکی قابل تقسیم نباشد ولی ارزش خانه مساوی اتومبیل باشد و خانه را بیکی و اتومبیل را بدیگری دهند.

۱۳۹۳ - تقسیم دین

(مدنی - فقه) بصور ذیل اطلاق می‌شود:
الف - بستانکاران و بدهکاران متعددند و تقسیم طوری باشد که بدهی یك بدهکار متعلق بیك بستانکار باشد و او بسایر بدهکاران رجوع نکند.
ب - چند نفر که از یکنفر طلب دارند آن طلب را باقساطی تقسیم کرده هر بستانکاری مالك اقساط معینی از کل اقساط باشد. درفقه تقسیم دین مشترك را باطل شمرده‌اند.

۱۳۹۴ - تقسیم ملك از وقف

(مدنی - فقه) هر گاه قسمتی ازمال مشاع معینی متعلق بوقف باشد و قسمتی مالك خاص داشته باشد تقسیم و افراز را در اینصورت تقسیم ملك از وقف نامند (مادۀ ۵۹۷ ق-م)

۱۳۹۵ - تقصیر

درلغت خودداری از انجام عملی باوجود توانائی صورت دادن آن عمل را گویند. در فقه غالباً بهمین معنی بکار رفته است و مقابل آن قصور است که خودداری از انجام کاری با عجز از انجام آن کار را گویند. مناسب این معنی اصطلاح جهل تقصیری و جهل قصوری است.
در اصطلاحات جدید تقصیر را بجای Faute می گذارند (رك. تخطی)
(مدنی) ترك عملی که شخص ملزم به کردن آن است یا ارتکاب عملی که از انجام دادن آن منع شده‌است قسمت نخست را تفریط و قسمت دوم را تعدی نامند و تقصیر اعم از تعدی و تفریط است (مادۀ ۹۵۳ قانون مدنی)
علامت تقصیر درحقوق مدنی این است که ضمانت اجراء آن جبران خسارت است.
(جزا) - الف - ترك الزام قانونی که جزای آن مجازات باشد مادۀ ۸ دادرسی کیفری.
ب - بمعنی اخص در مقابل تدلیس Dol بکار می‌رود و منحصر به بی‌احتیاطی و غفلت است. در معنی اول شامل عمد و غیر عمد می باشد.
ج - جنحۀ کوچك - مادۀ ۷ قانون مجازات عمومی.

۱۳۹۶ - تقصیر انضباطی

مرادف تخلف انضباطی است (رك. تخلف انضباطی) مادۀ ۶۸ قانون ثبت.

۱۳۹۷ - تقصیر سبك

رك. تقصیر عمده

۱۳۹۸ - تقصیر سنگین

مرادف تقصیر عمده است (رك. تقصیر عمده)

۱۳۹۹ - تقصیر عمده

یا تقصیر سنگین Faute lourde تقصیری است که حتی شخص کم شعور هم مرتکب آن نمیشود (مادۀ ۳۹۱ قانون تجارت) غیر از این را تقصیرسبك نامند.

۱۴۰۰ - تقطیع حدیث

(فقه) در علم درایه عبارت است از نقل قسمتی از یك حدیث و ترك ذکر قسمت دیگر آن.

۱۴۰۱ - تقلب

(مدنی) عملی است حقوقی که مقصود

فاعل آن عمل لطمه زدن بحقوق یا منافع دیگران یـا نقض یك قانون است (مادهٔ ۲۱۸ ق-م) دراین معنی اصطلاح مزبور ترجمهٔ Fraude می‌باشد (مادهٔ ۹۱-۹۳ قانون جزا و مادهٔ ۴۰۳ قانون دادرسی و کیفر ارتش)

هروسیله (مادی و معنوی) که در زمینهٔ اجراء تقلب بکاررود وسیلهٔ متقلبانه نام دارد (مادهٔ اول قانون مجازات اشخاصی که برای بردن مال غیرتبانی می‌کنند- مجموعهٔ رسمی ۱۳۰۷ صفحهٔ ۱۰)

۱۴۰۲ - تقلب نسبت بثالث

(مدنی) هر گاه یکی از متعاملین برای اضرار بثالث معامله‌ای را واقع سازد که جنبهٔ صوری نداشته‌باشد این عمل راتقلب نسبت بثالث گویند در این‌جا هم عناصر تقلب (رك. تقلب نسبت بقانون) باید وجودداشته باشد مانند اینکه شریك الملك بجای فروش سهم خود بدیگری اقدام به انعقاد عقد صلح نماید در اینصورت حق شفعهٔ (که مختص عقد بیع است) شریك دیگر ساقط میشود برای اینکه این عقد صلح مصداق تقلب باشد باید بایع قصد متقلبانه داشته باشد.

۱۴۰۳ - تقلب نسبت بقانون

عناصر تقلب نسبت بقانون عبارت است از:

الف - ارتکاب یك عمل قانونی که بهیچ- وجه جنبهٔ صوری ندارد و همین عنصر است که تقلب را از حیله (رك. حیلهٔ قانونی) جدا می‌سازد.

ب - قصد متقلبانه درارتکاب عمل قانونی مزبوروجودداشته باشد مثل اینکه شخصی که تابع کشوری است که در آن طلاق ممنوع است تابعیت کشوری راقبول‌میکند که در آن طلاق‌مجازاست و سپس زوجهٔ خود را طلاق میدهد و دوباره بتابعیت کشور خود برمیگردد. تغییرتابعیت وی یك عمل صوری نیست ولی قصد وی از تغییرتابعیت، وصول بیك هدف غیرقانونی (طلاق) است. بیع شرط قرنها درحقوق ما وسیلهٔ تقلب اشخاص نسبت بقانون تحریم ربا بوده‌است.

۱۴۰۴ - تقلید

(فقه) عمل بنظر خبرهٔ قانون شرع (نظیر تقلید دادرس دادگاه از نظر کارشناس) خبرهٔ مذکور را مرجع تقلید گویند.

۱۴۰۵ (مرجع) تقلید

رك. تقلید

۱۴۰۶ - تقیه

(فقه) بروزن بقیه - درموارد ذیل شخص مسلمان میتوانست از باب مماشات عمل بقانون شرع را ترك کند:

الف - در روابط بین‌المللی (ملت مسلمان و پیروان سایر ملل و ادیان).

ب - درروابط احزاب و فرق اسلامی در داخل قلمرو اسلام. تقیه ازرسوم طبیعی و عادی درتمام ازمنه وامکنه و ازعادات مسلم همهٔ اقوام بشری بوده و میباشد که خصوصیات زمانی ومکانی آن بین‌اقوام‌فرق دارد. تقیه وآزادی مانعةالجمع هستند.

تکذیب

در لغت بمعنی اسنادکذب دادن و دروغ شمردن مطلب دیگری راگویند. در اصطلاحات ذیل بکار رفته‌است:

۱۴۰۷ - تکذیب دعوی

یعنی‌دعوی مدعی را بی‌اساس دانستن (از

طرف مدعی‌علیه) چنانکه مدعی گوید : فلان مبلغ ازفلان بستانکارم واومیگوید: ادعاء توکذب و خلاف واقع است چنین طلبی‌ازمن نداری . تکذیب دعوی ملازمه باتکذیب مستنددعوی نداردو تکلیفی‌متوجه دادگاه نمی‌کند .

۱۴۰۸ - تکذیب سند

مرادف انکار سند است (رك . انکار)

۱۴۰۹ - تکرار جرم

(جزا)وضعی‌است‌قانونی‌دارای‌مشخصات ذیل :

الف - دوجرم در دو زمان مختلف‌واقع شود و مجرم یکی باشد .

ب - جرائم جنحه یا جنایت باشد (مادهٔ ۲۴ اصلاحی خرداد ۱۳۱۰)

ج - دو جرم غیرسیاسی باشد (مادهٔ ۲۶ قانون مجازات عمومی)

د - حکم قطعی نسبت بجرم نخست‌صادر شده باشد خواه اجراء شده باشد خواه‌نه (مادهٔ ۲٤ اصلاحی خرداد ۱۳۱۰)

ه - حکم مذکور مانع اجرائی نداشته باشد چنانکه‌کسی یك جرم سیاسی و یك جرم عادی مرتکب شود و نسبت بهر دو محکوم گردد و جرم‌سیاسی جرم‌اشدباشد ومجازات‌جرم‌اشد در حق او اجراء شود جرم عادی مذکور مانع اجرائی دارد و نمیتواند سابقه برای تکرار جرم عادی دیگری‌باشد زیرا جرم سیاسی،چون‌مقدمهٔ تکرار جرم نمیشود جرم عادی سابق از این جهت مانع اجرائی داشت و جرمی که مانع اجرائی داشته باشدسابقه برای تکرار جرم نمیتواند باشد .

و - جرم ثانی بکلی مستقل از جرم‌اول باشد لذا فرار از حبس جرم مکرر نسبت بجرمی که برای‌آن حبس شده نمیشود .

ز - محکومیت سابق بعلتی از بین‌نرفته باشد چنانکه عفو عمومی و اعادهٔ حیثیت محکومیت را از میان میبرد .

ح - قانون لاحق صفت جرم بودن جرم قبلی را از بین نبرده باشد .

ط - مجازات‌جرم‌اول که‌بآن محکوم‌شده حبس باشد نه جزای نقدی و مدت حبس هم بیش از دو ماه نباشد .

ی - بین‌تاریخ‌پایان مدت مجازات جرم اول و تاریخ ارتکاب جرم دوم مدتی‌که قانون معین‌کرده فاصله‌شود.

ك - دو جرم نظیر هم‌باشند مانند خیانت در امانت و سرقت .

ل - حکم محکومیت اول نیز ازدادگاه داخلی صادر شده باشد (خواه دادگاه اختصاصی باشد خواه عمومی) از شرط (ح - ك) قانون ما ساکت است.

۱۴۱۰ - تکلیف

(فقه) اوامر و نواهی قانونی راگویند که‌درعبارت دیگرآنهارا الزامات‌قانونی مینامند .

۱۴۱۱ - تلف

(مدنی - فقه) از بین رفتن مال بدون دخالت مستقیم (اتلاف) یا غیر مستقیم (تسبیب) مالك یا شخص دیگر .
در مقابل اتلاف و تسبیب استعمال‌میشود.

۱۴۱۲ - تلف بعض

(مدنی - فقه) تلف قسمتی از یك مال راگویند .مرادف‌تلف‌جزء است درمقابل « تلف‌کل » و«تلف‌وصف» استعمال‌میشود.

۱۴۱۳ - تلف جزء

مرادف تلف بعض‌است (رك . تلف‌بعض)

۱۴۱۴ - تلف کل

(مدنی - فقه) تلف تمام یك مال معین (در مقابل تلف بعض استعمال میشود).

۱۴۱۵ - تلف مبیع قبل از قبض

(مدنی - فقه) اگر مبیع قبل از تسلیم وبدون تقصیر و اهمال ازطرف بایع، تلف شود بیع منفسخ و ثمن باید بمشتری رد گردد (مادهٔ ۳۸۷ ق - م)

۱۴۱۶ - تلف وصف

(مدنی - فقه) تلف صنفی از اوصاف یك مال معین را گویند وگاه از آن تعبیر به نقص و عیب کنند .

۱۴۱۷ - تمثیل

(فقه) جاری کردن حکم یك موردخاص بر موردخاص مشابه دیگر بسبب شباهتی که بین آن دو مورد هست تمثیل نوعی از احتجاج و استدلال است .

قیاس استقراء او تمثیل اقسام حجة بها التحصیل

۱۴۱۸ - تمرد

(جزا) هرگونه حمله یا مقاومت که با اقدام عملی بطور تجری نسبت بمأموران دولت در حین انجام وظیفهٔ آنها بعمل آید تمرد محسوب است (مادهٔ ۱۶۰ قانون جزا)

۱۴۱۹ - تمرکز اداری

(حقوق اداری) روشی است در ادارهٔ امور عمومی کشور که بموجب آن امور اداری ملی و محلی بدست دولت مرکزی و تحت نظر مستقیم وزارتخانه ها انجام میشود. وضع قوانین واخذاصول تصمیمات اداری و عزل و نصب مأموران دولت و اختیار وجوه و اموال دولتی با مرکز سیاسی واحدی است و بودجهٔ مملکت بودجهٔ واحدی است .

۱۴۲۰ - تمسك

اسم قدیمی سندطلب است (مدرك نوشته) مادهٔ ۲۴۱ قانون جزا .

۱۴۲۱ - تمکین

(فقه - مدنی) فقهاء گفته‌اند مراد از تمکین آنست که تخلیه کند (یعنی آزاد گذارد) میان خود و شوهر در هرجا و در هرحال و خود را بدست او دهد مگر در مواردیکه قانون او را معذور شمرده است مثل ایام حیض واحرام و مرض مانع تمکین . معذلك قضیه تابع عرف ازمنه و امکنه و اقوام است .

۱۴۲۲ - تملك

(مدنی - فقه) قصدانشاء درقبول ملکیت ، در مقابل تملیك . تملك ازجانب قبول کننده است و تملیك از ناحیهٔ ایجاب کننده. تملك اساساً به صرف وقوع قصد انشاء قبول کننده حاصل میشود وحاجت بوقوع قبض نیست قبض و تسلم ازآثار حقوقی متفرع بر تملك است وماهیت حقوقی تملك پیش از قبض حاصل میشود بهمین جهت منافع عین از تاریخ تملك منتقل به مالك جدید میشود نه از تاریخ قبض .

۱۴۲۳ - (اسباب) تملك

(مدنی - فقه) وسائل قانونی که شخص ازطریق آنها می‌تواند مالی بعنوان مالکیت بدست آورد و آنها عبارتند از : احیاء اراضی موات وحیازت اشیاء مباحه مانند صید - عقود و تعهدات - اخذ به شفعه. ارث (مادهٔ ۱۴۰ قانون مدنی)

انتقاد - اخذ به شفعه یکی از ایقاعات است و بهتر بود خود ایقاعات رایکی ازاسباب

تملك قلمداد می کردند .
ارث هم حکم قانون است و بهتر بود « حکم‌قانون »را از اسباب تملك‌حساب می‌کردند تا شامل نفقهٔ زوجه وامثال آن می‌شد . احیاء و حیازت هم از مصادیق ایقاعات است .
تعهدات هم اگر دو طرفی باشد مصداق عقد است و اگر یکطرفی باشد مصداق ایقاع است بهرحال این ماده خیلی بی مطالعه تنظیم شده است .

۱۴۲۴ - تملیك

(مدنی ـ فقه)قصد انشاء ایجاب کننده‌ای که می‌خواهد مالی را از خود بدیگری منتقل کند .

۱۴۲۵ - تمیز

الف ـ اصطلاح خلاصهٔ دیوان تمیز است (رك . دیوان تمیز)
ب ـ در حقوق مدنی حالتی است‌نفسانی که با عوامل ذیل مانعةالجمع است :
۱ ـ جنون
۲ ـ صغر (در پاره‌ای از اقسام آن)
۳ ـ مستی (تا درجهٔ معین از آن نه بطور کلی)
٤ ـ خواب
۵ ـ اغماء
تمیز نفع و ضرر (در امور مدنی) غیر از تمیز حسن و قبح (در امر کیفری) است و سن این دو تمیز هم فرق‌می کند.

۱۴۲۶ - (دیوانخانهٔ) تمیز

اسم قدیمی دیوانکشور است (رك . دیوان تمیز)

۱۴۲۷- (محکمهٔ) تمیز

مرادف دیوان تمیز است (رك . دیوان تمیز) اصل ٦٩ متمم قانون اساسی.

۱۴۲۸ - تنجیز

(فقه ـ مدنی) در مقابل تعلیق عقد(یا تعلیق ایقاع) بکارمیرود(رك. تعلیق‌عقد)

۱۴۲۹ - تنخواه‌گردان

fond de roulement

یا اعتبارمتحرك، پولی‌است که درصندوق اداره و تجارتخانه گذاشته میشود تا در هنگام لزوم وحاجت فوری بمصرف‌خرید و مصرف‌چیزهای لازم برسد بدون‌اینکه تشریفات‌معمول درخرید و مصرف اعتبار مزبور رعایت شود .
رك . وجه متحرك

۱۴۳۰ - تنزیل

در لغت بمعنی پست کردن است . در اصطلاحات عامیانه ربح پول را گویند و هم چنین بآن « نزول » گفته می‌شود و ربا خوار را نزول خوار و تنزیل خوار گویند .

۱۴۳۱ - تنفیذ

(مدنی ـ فقه)اجازه کردن عمل حقوقی غیر نافذ (مانند عقد فضولی و عقدمکره ومعاملهٔ سفیه بدون اذن‌ولی وامثال آنها) مرادف اجازه وامضاء (مادهٔ ۲۰۹ ق‌ـم) استعمال میشود .
* ماهیت تنفیذ از نظر اکثر فقهاء صرف اعلام رضا است و از نظردقیق در موارد مختلف فرق‌میکند : در مورد عقد فضولی و عقد مکره ، تنفیذمتضمن‌قصد انشاءاست و ماهیت « قبول » را دارد ولی‌درمورد معاملات‌سفیه و نیز در مورد قبول‌وصیت تملیکی صرف اعلام رضا است .این‌بحث فرع برتفکیك قصد انشاءو رضا استوالا

تحقیق این است که بین قصد انشاء ورضا فرقی نیست (رك . انشاء)

تنقیح

استخراج اصل مطلب ـ استخراج نظر و هدف گوینده ـ استخراج علت و فلسفهٔ یك حکم قانونی .

در معانی ذیل بکار می‌رود :

۱۴۳۲ - تنقیح مناط

(فقه) تنقیح مناط بمعنی استخراج مأخذ و سبب وضع یك قانون معین است . در اصطلاح نوعی از قیاس قطعی است که علت و سبب وضع یك قانون را استخراج نموده و آن قانون را در هر موردی از موارد سکوت قانون که علت مزبور در آنجا وجود داشته باشد مورد استناد قرار میدهند مثلا بموجب مادهٔ ۱۰ قانون مدنی قرار دادهای خصوصی که مخالف صریح قانون نباشد نافذ است مناط و مأخذ و سبب وضع این ماده آزادی ارادهٔ افراد در روابط بین خودشان می‌باشد این مناط در ایقاعات هم وجود دارد زیرا میدانیم نظر قانونگذار این نیست که در مورد ایقاعات آزادی اراده وجود نداشته باشد بنابراین از روی ملاك و مناط ماده ده قانون مدنی می‌توان گفت: هر ایقاعی که مخالف صریح قانون نباشد نافذ است .

* فقهاء بجای قیاس قطعی اصطلاح تنقیح مناط را بکار می‌برند و تنقیح مناط را بدو نوع قطعی وظنی تقسیم نمی کنند ولی پاره‌ای از فقهاء تنقیح مناط را بدو نوع مذکور تقسیم کرده‌اند .

۱۴۳۳ - تنقیح مناط ظنی

(فقه) تنقیح مناط ظنی را فقهاء قدیم اساساً تنقیح مناط نمی گفتند بلکه از آن تعبیر بقیاس وقیاس ظنی می‌نمودند . درهر حال مقصوداین است که هر گاه استخراج کنندهٔ مناط و علت ، در کار خود بقطع و یقین نرسد بلکه درحالت گمان وظن باقی بماند تنقیح مناط اویك تنقیح مناط ظنی است.

۱۴۳۴ - تنقیح مناط قطعی

(فقه) مرادف تنقیح مناط است . بعضی از فقهاء اخیر بدون توجه باصطلاحات قدیم تنقیح مناط را بدونوع تنقیح مناط قطعی و تنقیح مناط ظنی تقسیم کرده‌اند .

۱۴۳۵ - توابع مبیع

(مدنی ـ فقه) امور جزئی که درهنگام بیع غالباً ذکر نمیشود ولی عرف معامله اقتضاء می کند که جزء مبیع باشد مثلا کلید خانه جزء توابع مبیع (اگر مورد معامله خانه باشد) است ولی لوستر ها و تلفن و تابلوهای مستقل از دیوار خانه جزء توابع مبیع نیست گلدانهای غیر منصوب جزء توابع این مبیع نیستند .

۱۴۳۶ - تواتر

(فقه) صفت خبر متواتر است (رك . خبر متواتر)

۱۴۳۷- توافق دو اراده

Consentement

(مدنی) دو اراده که براثر هم‌آهنگی و موافقت موجب ایجاد حق یا اسقاط حق باشند دو ارادهٔ متوافق نامیده میشوند و این وفاق را توافق دو اراده در امور مدنی نامند و مقصود از دواراده دوارادهٔ متقابل است که تقابل آنها از جهت دو نفعی است که در دو جهت متقابل قرار دارند .

۱۴۳۸ - توافق عهود

(بین‌الملل عمومی) هر گاه در ضمن یك عهدنامه یکطرف قرارداد متعهد به‌رعایت تعهداتی که درهم‌ان‌موضوع بموجب عهود دیگر نسبت بسایر دول متعهد شده است گردد این وضع را توافق عهود نامند زیرا عهدنامهٔ جدید از نظر تعهد دولت متعهد ، با عهدنامهٔ قدیم هماهنگ شده است .

۱۴۳۹ - توالی ایجاب و قبول

رك . موالات ایجاب و قبول

۱۴۴۰ - توالی عرفی

رك . موالات ایجاب و قبول

۱۴۴۱ - توریه

(فقه) کذبی که ظاهرراست دارد و گوینده ظاهر آنرا قصد می‌کند ولی باطن آنرا برخ شنونده می‌کشد .

۱۴۴۲ - توسل بوسائل تقلبی

(جزا) هرگونه شرح خلاف واقع از امری بمنظورربودن‌مال‌دیگری ولواظهار کذب درداد گاه و توسل بادارات دولتی برای‌استفادهٔ‌منظورفوق (مادهٔ ۲۳۸ جزا مصوب ۱۳۱٤) اگر شخص مکلف بفعلی بوده و بقصد تقلب آنرا ترك کند توسل بوسیلهٔ تقلبی صدق می‌کند (مانند مورد ذیل مادهٔ ۱۰۵ قانون ثبت)

۱۴۴۳ - توشیح

امضاء قانونی که بتصویب مجالس مقننه رسیده است از طرف شخص اول مملکت. و این امضاء شرط استقرار و نفوذ آن قانون است (اصل۲۷ متمم قانون اساسی)

۱۴۴۴ - توقف

(قانون تجارت) درحقوق تجارت بمعنی ورشکستگی استعمال‌میشود که عبارت‌است از توقف تـاجر از تأدیهٔ وجوهی که بر عهدهٔ اوست . داشتن اعتباریکه بتوان با استفاده از آن دیون را پرداخت نمود مانع حصول توقف و ورشکستگی است . ازمادهٔ۴۱۲قانون تجارت استفاده میشود که ورشکستگی غیرازتوقف بوده و نتیجهٔ توقف میباشد مادهٔ ۳۳ قانون بانکی و پولی‌کشورمصوب ۷-۳-۳۹ صریحاً بین توقف و ورشکستگی فرق نهاده است .

۱۴۴۵ - توقیف

سلب آزادی از شخص یا مال او باحالت انتظار ترخیص . در صورت اول توقیف شخص و در صورت دوم توقیف مال صدق می‌کند . وقف هم در حقیقت توقیف‌مال بصورت خاصی است .

رك . حبس

۱۴۴۶ - توقیف اجراء حکم

قطع موقت اجراء حکم یا قرار بدستور مقام صلاحیتدار پس‌ازشروع باجراءِ آن .

۱۴۴۷ - توقیف اجرائی

توقیف مال‌مدیون یا محکوم‌علیه ازطریق اجراءِ ثبت یا اجراءِ دادگاه . این‌توقیف مانع‌ازتصرف‌مالك در مال خود می‌باشد (تصرفاتی که‌بضرر کسیکه‌مال‌برای خاطر او توقیف شده است)

۱۴۴۸ - توقیف دادرسی

(دادرسی) پس از شروع بدادرسی در مواردیکه قانون تصریح می‌کند مرجع رسیدگی میتواند برای مدتی دادرسی را متوقف سازد (مانند مورد فوت یکی از

اصحاب دعوی یـا وکیل او ـ بند دوم مادۀ ۲۹۰دادرسی مدنی) توقیف با اناطه فرق دارد (رك . اناطه)

۱۴۴۹ - توقیف مال

در اصطلاحات آئین دادرسی عبارت است از صیانت مال از افراط و تفریط و نقل و انتقال علیه مالك (قسمت سوم و چهارم مبحث چهارم آئین دادرسی مدنی ومواد ۶۲۸ـ۶۶۳ همان قانون درباب اجراء احکام)

توقیف مال اعم از تأمین است .

۱۴۵۰ - تولیت

تصدی امور وقف راگویند (مادۀ ۶۳ ق ـم)

۱۴۵۱ - تولیه

اصطلاح مختصر «بیع تولیه» است (رك . بیع تولیه)

۱۴۵۲ - توهین

(یا اهانت) کاری (قول ـ اشاره ـ عمل) که متضمن اسناد و اخبار نبوده و بنحوی ازانحاء در حیثیت متضرر ازاین جرم نوعی وهن واردکند (مستفاد از مادۀ ۲۷۲ قانون جزا بـا رعایت تقابل آن با مواد قبلی که راجع بافتراء است) افتراء متضمن اسناد Imputation است و حـال اینکه توهین غالباً با الفاظ فحش و تحقیر محقق میشود و اشاره و یا عمل موهن هم قائم مقام همین الفاظ می‌باشند .ممکن‌است درجرم توهین‌مجرم از طرف مجنی‌علیه تحریك شده باشد در اینصورت مجازات خفیف خواهد شد بنابراین در توهین :

اولا ـ الفاظ (یا اشاره یا عملی) که به حیثیت طرف لطمه واردکند بکار می‌رود بعضی الفاظ ذاتاً موهن نیست ولی طرز تلفظ موهن است .

بعضی‌الفاظ دربعضی ازمنه یا امکنه موهن است .

ثانیاً ـ بـا ملاحظۀ شخصیت طرف باید موهن بودن لفظ محرز شود این عنصر را مادۀ ۲۷۲ قانون جزا نیاورده است .

ثالثاً ـ قصد توهین .

عنوان هتك حرمت اعم ازافتراء وتوهین است .

در مورد توهین به مأمور دولت احراز دو امر ذیل هم لازم است :

اول ـ استخدام مأمور. بازنشسته مأمور دولت نیست .

دوم ـ وقوع توهین درحال انجام وظیفه و یا بسبب انجام وظیفه (مادۀ۱۶۲-۱۶۴ قانون جزا)

۱۴۵۳ - تهاتر

(مدنی) یکی از اسباب سقوط تعهدات است (مادۀ ۲٦٤ ق ـ م) که بموجب آن دوتعهد متقابل که طرفین آنهافرق نمیکنند و موضوع آن تعهدات وجه نقد یا اشیاء مثلی (مانند گندم) وهمجنس است بمقدار متساوی بایکدیگر بموجب‌قرارداد (تهاتر قراردادی) یا قانون (تهاترقانونی) یا حکم‌دادگاه (تهاترقضائی)ساقط میشوند. (مادۀ ۲۹۵ ق ـم)

۱۴۵۴ - تهاتر قانونی

تهاتری است که بحکم قانون و بدون تراضی طرفین وبدون حکم دادگاه قهراً واقع میشود (مادۀ ۲۹۵ ق ـم)

درهمین‌معنی تهاترقهری نیز بکار میرود.

۱۴۵۵ - تهاتر قراردادی

تهاترقراردادی ناشی از تراضی دوذینفع است و این در موقعی است که شرائط تهاتر قهری (مادهٔ ۲۹۶ ق-م) حاصل نشده باشد و حکم دادگاه برتهاتر صادر نشده باشد .

۱۴۵۶ - تهاتر قضائی

تهاتر ناشی از حکم دادگاه : و آن در موردی است که دادگاه در معرض دو درخواست متقابل واقع شود (راجع به دو دین) که یکی از آن دو دین مورد انکار باشد دادگاه پس از رسیدگی و احراز مقدار آن دین ، حکم بتهاتر به مقدار متساوی از دو طرف می‌کند . در حکم تهاتر قضائی است تهاتر خسارات طرفین در مواردی که هریك از جهتی بنفع دیگری محکوم شده باشد .

۱۴۵۷ - تهاتر قهری

مرادف تهاتر قانونی است (رك . تهاتر قانونی)

۱۴۵۸ - تهاجم

(بین‌الملل عمومی) ورود قوای یك کشور به کشور دیگر برسبیل تجاوز .
رك . اشغال

۱۴۵۹ - تهدید

درلغت بمعنی ترسانیدن و وعدهٔ عقاب و زجردادن است :
(مدنی) عناصر تهدید در قانون مدنی عبارت است از :
الف ـ وعدهٔ انجام عملی یا اعمالی بضرر کسی که اورا در آتیه دچار ضرر خواهد کرد .
ب ـ وعدهٔ مذکور باید بحسب طبیعت خود نوعاً در عاقل متعارف بلحاظ سن و شخصیت و اخلاق و جنس تأثیر کند . باینمعنی که در او بیم برجان یا مال یا عرض خود یا خویشاوندان ایجاد نماید. میزان تهدید ممکن است بقدری باشد که امکان قصد انشاء را هم سلب کند و از همین‌جا است که تهدید با اکراه فرق پیدا می‌کند زیرا اکراه تا حدی است که قصد انشاء را سلب نکند .
علم شخص‌تهدید شده بعدم توانائی تهدید کننده در اجراء تهدید خود مانع تحقق تهدید نیست و حال اینکه مانع تحقق اکراه محسوب است بدلیل اینکه در شناسائی تهدید بجنبهٔ فاعلی آن توجه میشود و در شناسائی اکراه بجنبهٔ قابلی (یا نتیجه) آن .
رك . اکراه
(جزا) عناصر تهدید در قانون جزا این است :
الف ـ تحقق تهدید بخصوصیت روحی و جسمی و سن و شخصیت و اخلاق وجنس تهدید شونده مرتبط است .
ب ـ امری که تهدید کننده انجام دادن آنرا از تهدید شده توقع دارد باید بر خلاف قانون باشد خواه خلاف قوانین الزامی باشد یا خلاف میل تهدید شونده ولی‌ممکن‌است‌اساساً تقاضای انجام امری را نکند .
ج ـ عمد . تهدیدغیرعمدی وجودندارد.

د ـ تهدید ممکن است بجان ، مال یا حیثیت باشد .

۱۴۶۰ - تیول

اراضی که در اختیار امراء و لشکریان قرارداده میشود که حقوق خود را از آنها تحصیل نمایند مستفید ازتیول ، مستأجر آن نیست (رك . رزق) و استفاده ازتیول مدت معین ندارد (مادهٔ سوم قانون راجع بدعاوی بین اشخاص و دولت مصوب ۱۲-۸-۱۳۰۹)

رك . اقطاعات

ث

۱۴۶۱ - ثالث

(مدنی ـ فقه) الف ـ کسیکه طرف عقد نیست و قائم مقام هیچیك از متعاقدین نمی باشد (مادهٔ ۲۳۱ ـ ۴۸۸ ق ـ م)
ب ـ کسیکه طرف عقد نیست هر چند که قائم مقام یکی از طرفین باشد (مادهٔ ۳۹۹ ق ـ م)
ج ـ بیگانه نسبت بامری که دو طرف دارد مانند ثالث نسبت به متداعیین یك دعوی .

۱۴۶۲ - (جلب) ثالث

رك . جلب

۱۴۶۳ - (شخص) ثالث

مرادف ثالث است (رك . ثالث)

۱۴۶۴ - (مجلوب) ثالث

رك . جلب

۱۴۶۵ - ثبت

نوشتن قرارداد یا یك عمل حقوق یا احوال شخصیه یا یك حق (مانند حق اختراع) و یا هرچیز دیگر (مانند علامات) در دفاتر مخصوصی که قانون معین می کند مانند ثبت املاك و ثبت معاملات غیر منقول و ثبت حق اختراع و ثبت علائم و ثبت احوال و غیره .
در اصطلاحات ذیل بکار رفته است :

۱۴۶۶ - ثبت احوال

الف ـ ثبت وقایع چهارگانه : تولد ـ فوت ـ ازدواج ـ طلاق را گویند .
ب ـ ادارهٔ موظف به ثبت وقایع مذکور را گویند .

۱۴۶۷ - ثبت اسم تجارتی

Raison commercial

(قانون تجارت) عنوانی است حاکی از شهرت تاجر که او خود را تحت آن عنوان معرفی و مشهور میکند این عنوان ممکن است اسم خانوادگی خود تاجر باشد و ممکن است یك اسم فانتزی باشد مانند « پرندهٔ آبی »
در شرکتهای تجارتی اسم تجارتی با اسم شرکت متحد است .
ثبت اسم تجارتی اختیاری است (مادهٔ ۵۷۶ قانون تجارت) نظامنامهٔ مادهٔ ۵۸۲ تا این لحظه تهیه نشده است .

(رك . ثبت تجارتی)

۱۴۶۸ - ثبت اسناد

الف - اسم اداره‌ای است که املاك و اسناد عقود و معاملات را ثبت می کند .
ب - ثبت سند عقود و ایقاعات را گویند.

۱۴۶۹ - ثبت املاك

ثبت ملك با تشریفات قانون ثبت در دفتر املاك و دادن سند مالکیت از روی آن .

۱۴۷۰ - ثبت انتقال ملك

(ثبت) یعنی ثبت معاملهٔ عین یا منافع ملك در دفتر املاك (مادهٔ ۲۶ قانون ثبت و مادهٔ ۱۰۴ - ۱۰۴ مکرر - ۱۰۵ - ۱۰۶ نظامنامهٔ قانون ثبت)

۱۴۷۱ - ثبت تجارتی

(قانون تجارت) مقصود از ثبت تجارتی ثبت اسم تاجر در دفتر مخصوصی بنام « دفتر ثبت تجارتی » است و ثبت مذکور اجباری است (مادهٔ ۱۶ ببعد قانون تجارت) فرق بین ثبت تجارتی و ثبت اسم تجارتی واضع است (رك . ثبت اسم تجارتی) آئین نامهٔ دفتر ثبت تجارتی - مصوب ۱۳۲۵

۱۴۷۲ - ثبت حریم

(ثبت) یعنی ثبت جداگانهٔ حریم املاك . چنین ثبتی ممنوع است زیرا ثبت ملك بالتبع مستلزم ثبت حریم قانونی آن از آن حیث که حریم محسوب است بوده و حاجتی به درخواست جداگانه ندارد (فصل ششم مجموعهٔ سال ۱۳۴۳ بخشنامه های ثبتی)

۱۴۷۳ - ثبت سندیکا و اتحادیه

یعنی ثبت آنها در ادارات ثبت اسناد محل برابر مقررات خاص (تصویب نامهٔ ۱۷ - ۸ - ۲۴ هیأت وزیران)

۱۴۷۴ - ثبت شرکت نامه

ثبت شرکت نامهٔ رسمی شرکتهای بازرگانی شرط تشکیل شرکتهای مذکور است (مادهٔ ۱ - ۲ نظامنامهٔ قانون تجارت . مجموعهٔ رسمی ۱۳۱۱ ص ۲۶۸) و مطابق مادهٔ پنجم طرح اصلاحی آئین نامهٔ ثبت شرکتها مصوب ۱۲-۶-۴۰ ادارهٔ ثبت شرکتها در تهران و دوائر ثبت شرکتها در شهرستانها در ثبت شرکتنامه قائم مقام دفترخانه‌های رسمی می‌باشند .

۱۴۷۵ - ثبت شرکتها

مقصود شرکتهای بازرگانی است که دارای شخصیت حقوقی میباشند و ثبت آنها اجباری است (مادهٔ ۵۸۷ - ۵۹۴ - ۵۹۵ قانون تجارت) و باید در تهران در دائرهٔ ثبت شرکتها و در خارج تهران در ادارهٔ ثبت اسناد مرکز اصلی شرکت به ثبت برسند (مادهٔ دوم نظامنامهٔ قانون تجارت)

۱۴۷۶ - ثبت عادی

نوعی از ثبت املاك است که مالکان مجبور به ثبت ملك نمیشوند (مادهٔ ۸۲ آئین نامهٔ قانون ثبت) و قبل از ثبت اجباری در ایران معمول بوده است .

۱۴۷۷ - ثبت علامت

یعنی به ثبت رسانیدن علامت تجارتی (رك. علامت تجارتی) در دفتر ادارهٔ ثبت شرکتها بارعایت مقررات مخصوص به ثبت علائم تجارتی (مادهٔ شش قانون ثبت علائم مصوب ۱ - ٤ - ۱۳۱۰)

۱۴۷۸ - ثبت عمومی

نوعی از ثبت املاك است که در آن مالکان مجبور به ثبت ملك میشوند (قانون اسفند ۱۳۱۰ که فعلا مجری است براساس ثبت

عمومی است (مادهٔ ۸۲ آئین‌نامهٔ قانون ثبت)

۱۴۷۹ - ثبت مؤسسات غیر تجارتی

یعنی ثبت آنها در دفاتر ثبت شرکتها بر طبق مقررات خاص (آئین‌نامهٔ اصلاحی مصوب ۱۳۳۷)
رك . مؤسسات غیر تجارتی

۱۴۸۰ - ثبت ملك

الف - بمعنی اخص یعنی ثبت ملك پس از پایان عملیات مقدماتی ثبت در دفتر املاك.
ب - بمعنی اعم یعنی عملیات مقدماتی ثبت و ثبت ملك در دفتر املاك .
(رك . عملیات مقدماتی ثبت)

۱۴۸۱ - (محقق) ثبت

دادرسی بود که در قانون سابق برای رفع اختلافات و اعتراضات ناشی از تقاضای ثبت املاك معین شده بود . درحال حاضر این اختلافات در دادگاههای عمومی رسیدگی میشود ومحقق ثبت وجود خارجی ندارد و در تاریخ ۱۱ - ۱۰ - ۱۳۱۹ بدستور وزیر دادگستری مقررات مربوط بآن نسخ شد و ضبط آنها در مجموعه‌هائی که بعد از نسخ آن چاپ شده است حاکی از عدم دقت و تتبع است .

۱۴۸۲ - ثبوت

در لغت بمعنی وجود و تحقق است . در اصطلاح اشاره است بوجود هر چیز در واقع و نفس الامر صرفنظر از علم وجهل انسان . مثلا دو نفر که در مالکیت مالی اختلاف دارند و دعوی را نزد قاضی طرح می کنند مالکیت آن مال یك مرحلهٔ ثبوت قبل ازطرح دعوی دارد یعنی صرفنظر از علم و جهل دادرس به مالکیت آن مال ، آن مال در واقع یا تعلق بیکی از متداعیین دارد یا بهر دو یا به شخص ثالث و غیره . وقتیکه دادرس مالکیت یکی از متداعیین را احراز نمود و آمادهٔ صدور حکم شد مالکیت آن مال وارد مرحلهٔ اثبات (یا مرحلهٔ علم دادرس در مثال مفروض) میشودوممکن است مرحلهٔ اثبات مطابق مرحلهٔ ثبوت باشد (اگر حکم مطابق واقع باشد) یا مخالف مرحلهٔ ثبوت (رك . اثبات)

۱۴۸۳ - ثبوت شرعی

(فقه) اثبات مورد نزاع نزد حاکم شرعی بمرافعه .

۱۴۸۴ - ثقه

(فقه) در فقه بمعنی شخص مورد وثوق و اطمینان را گویند خواه دارای عدالت شرعی باشد خواه نه ولی در خصوص علم درایه این اصطلاح را در مورد شخص عادل بکار می برند .

۱۴۸۵ - ثلث

در لغت بمعنی یك سوم چیزی را گویند و در اصطلاح بمعنی یك سوم ترکه است که وصایای مالی موصی تاآن میزان بدون احتیاج باذن و اجازهٔ ورثه نافذ است (مادهٔ ۸۴۳ قانون مدنی)
در اصطلاحات ذیل بکار رفته است :

۱۴۸۶ - ثلث باقی

مال غیرمنقول که موصی آنرا از محل ثلث ترکه برای صرف در مصارف خیر معین کند که منافع آن علی الدوام (وبدون تحدید بمدت معین) درآن مصرف که معین کرده صرف گردد (مادهٔ ۳۶ آئین‌نامهٔ قانون ثبت املاك)در اصطلاح دیگر آنرا «ثلث

مؤبد ۰ نامند .

۱۴۸۷ ـ ثلث مؤبد

مرادف ثلث باقی است (رك . ثلث‌باقی)

۱۴۸۸ ـ ثمن

(مدنی ـ فقه)

الف ـ مالی که عوض مبیع (رك . مبیع) درعقدبیع‌قرار می گیرد‌ثمن نامیده‌میشود ثمن باید مال باشد (ملاك مادهٔ ۳۴۸ قانون مدنی) ولازم‌نیست حتماً پول‌باشد بلکه ممکن است عین یا کلی درذمه‌باشد (مادهٔ ۱۹۷ ـ ۳۶۳قانون‌مدنی) هر گاه در عقد بیع یکی از عوضین پول باشد عنوان ثمن را دارد . اگر هیچیك از عوضین پول نباشد آنکه سبقت‌باظهارقصد کند صاحب‌مبیع‌است‌ودیگری‌صاحب‌ثمن.

ب ـ ثمن (بضم اول وسکون‌ثانی) بمعنی ثمنیه است (رك . ثمنیه)

۱۴۸۹ ـ ثمن شخصی

(مدنی ـ فقه) ثمنی‌که وجه نقد نبوده و عین‌معین‌باشد مانند‌اسب معین یا گندم معین یا پارچهٔ معین .

در ثمن شخصی جمیع مقررات راجع به مبیع معین جاری میشود .

۱۴۹۰ ـ ثمنیه

یا هشت یك سهم ادنای‌زوجه در باب‌ارث است (رك . هشت یك)

۱۴۹۱ ـ ثمنیه اعیانی

(مدنی ـ فقه) ثمنیه را گویند (رك . ثمنیه) مادهٔ ۱۲۳ آئین‌نامهٔ قانون ثبت ۱۳۱۷

۱۴۹۲ ـ ثیب

(بروزن میت) از اصطلاحات فقه و در معانی ذیل بکار رفته است :

الف ـ بمعنی محصن دربحث جزای اسلام (رك . احصان ـ محصن ـ محصنه)

ب ـ زنیکه بکارت اوطی مواقعه مشروع یا نامشروع از بین رفته باشد و همچنین است از طریق وطی بشبهه.این صفت زن را ثیبوبت‌نامندصرف شوهر کردن موجب ثیبوبة نیست و باید مواقعه و ازالهٔ‌بکارت هم صورت گیرد .

در مقابل بکر استعمال میشود.

۱۴۹۳ ـ ثیبوبة

رك . ثیب

ج

۱۴۹۴ - جائر

بمعنی ستم‌کننده است و در فقه بعمال حکومت‌های‌غیرقانونی گفته می‌شودو بطور جمعی آنانرا ظلمه (بفتح اول و دوم) نامند . مقصود ازاصطلاح ظالم درعبارت «معونت ظالم» همین‌معنی است . حکومت غیرقانونی را نیز حکومت جور نامند و حکومت قانونی را « حکومت حقه » گویند .

۱۴۹۵ - جائز

صفت عقد یا ایقاعی که بصرف قصد یك طرف‌قابل اضمحلال است (رك. جواز)

۱۴۹۶- جائزه

(فقه ـ مدنی) تملیك مالی است ازطرف کسی بدیگری در مقابل عملی‌که انجام داده است برای تشویق وجبران زحمات او .

۱۴۹۷ - جارح

(فقه) کسیکه عدالت دیگری را مورد ایراد (در دادگاه)قرارمیدهد . ایراد مزبور را اصطلاحاً جرح گویندو کسانیکه بر صحت ایراد مزبور شهادت میدهند « شهود جرح » و « بینهٔ جرح » نامیده میشوند .

۱۴۹۸- جاسوسی

(بین‌الملل عمومی) کسیکه محرمانه یا تحت عنوانهای نادرست بنفع خصم در صدد تحصیل اطلاعاتی از نقشه و قوای طرف و مقاصد او برآید ،

(جزا) اشخاص ذیل جاسوسند :

الف ـ هرکس که برای‌بدست‌آوردن‌اسناد یا اطلاعاتی بنفع دشمن بیك قلعه یا مکان مستحکم یا پاسگاه یا هربنگاه نظامی یا استحکامات و اردوگاهها یا منزلگاههای ارتش داخل شده باشد .

ب ـ هرکس که برای‌دشمن‌اسناد یا اطلاعاتی بدست‌آورد که ممکن است نسبت بعملیات ارتش یا نسبت بتأمین‌قلاع یا امکنهٔ‌مستحکم یا پاسگاهها یا بنگاههای‌نظامی مضر باشد .

ج ـ هرکس که جاسوسان یا افراددشمن

راکه برای اکتشاف مأمور شده باشند عمدا مخفی نموده یا سبب اختفاء آنها گردد .
د – هرکس که اسرار نظامی یا سیاسی یا مفاتیح رمز را بر خلاف مصالح کشور به اجنبی تسلیم کند (مادهٔ ۳۱۳ قانون دادرسی و کیفر ارتش)

۱۴۹۹ - جاعل

(جزا) مرتکب جرم جعل را گویند.
(رك. جعل)
(مدنی – فقه) متعهد در جعاله را گویند.
(رك . جعاله)

۱۵۰۰ - جامع

در لغت بمعنی گرد آورنده است در اصطلاح بمعانی ذیل آمده است :
الف – معبد مسلمانان چنانکه گویند : جامع گوهر شاد .
ب – مجموعه‌ای که در آن مقررات قانون مدون شود وامروزه بجای جامع، مجموعه می گویند) تنها جائی که کلمهٔ مجموعه بکتاب حقوقی اطلاق شده در جامع الشتات صفحهٔ ۳۸۷ است که بنظر رسید) مانند جامع عباسی که یکی از کد های قوانین فراهم آمده توسط شیخ بهائی و شاگرد او است.
ج – مجموعهٔ شامل مقررات و احادیث ووصایای مذهبی پیامبر اسلام (ص) چنانکه فرموده‌اند « و عندنا الجامعة »
د – قدر مشترك بین مورد نص و مورد سکوت در قیاس(رك . قیاس) را جامع گویند .

۱۵۰۱ - جامع نسب

خویشاوندانی که از نسل یکدیگر نبوده و از نسل شخص ثالث باشند آن ثالث را نسبت بآن خویشاوندان جامع نسب گویند مانند پدر که جامع نسب نسبت باولادان خویش است .
(رك . نسب)

۱۵۰۲ - جامعهٔ ملل

(بین‌الملل عمومی) اسم یـك مؤسسهٔ بین‌المللی است که‌عدهٔ نامحدودی ازدول ومؤسسات‌دارندهٔ شخصیت حقوقی تشکیل میدادند و هدف آن کمك ملل‌متمدن بحفظ صلح و اجراء عدل ورفاه ملل بهمراهی همدیگر بوده است .

۱۵۰۳ - جب

(مدنی – فقه) بفتح جیم- مقطوع بودن آلت تناسل را گویندو آن کس که‌این‌صفت را داراست مجبوب نامیده میشود . این صفت اگر باعث‌سلب توانائی جماع (ولو بقدر حشفه) گردد موجب پیدایش حق فسخ نکاح برای زوجه است .

۱۵۰۴ - جرائم

جمع جرم است که عبارت‌است‌از مخالفت بانهی که قانون برای آن‌مخالفت مجازات معین کرده باشد .
در اصطلاحات ذیل بکار رفته است :

۱۵۰۵ - جرائم اختصاصی

(جزا) جرمهائی که مستقیماً افراد از آنها زیان می‌بینند ولواینکه بطور غیر مستقیم ، مصالح عموم بخطر افتد یعنی احساسات عامه جریحه‌دار شود .
در مقابل جرائم عمومی بکار می‌رود .

۱۵۰۶ - جرائم ضد خانواده

(جزا) عبارت است از :
الف – جرائم مربوط بازدواج (ربودن یا مخفی کردن زن برای ازدواج بعنف یا تهدید یا حیله – ربودن زن دارای ۱۵ تا ۱۸سال بارضای‌او برای‌ازدواج-

زنای محصنه ـ مواد ۲۰۹ ـ ۲۱۲ قانون جزا)
ب ـ هتك ناموس با محارم (مادهٔ ۲۰۷ قانون جزا)

۱۵۰۷ - جرائم ضد شرف و حیثیت

(جزا) در فقه به افتراء و توهین و هجر (بضم‌هاء) و هجو و سب و غیبت و افشاء سر بمعنی مذکور در مادهٔ ۲۲۰ قانون مجازات عمومی کشور گفته میشود .

۱۵۰۸ - جرائم ضد عفت

(جزا) عبارت است از :
الف ـ جرائم ضد خانواده (رك. جرائم ضد خانواده)
ب ـ جرائم ضد عفت عمومی و اخلاق حسنه.

۱۵۰۹ - جرائم عمومی

(جزا) جرمهائی است که مستقیماً مصالح عمومی را مورد تهدید قرار دهد ولو اینکه افراد هم بطور غیر مستقیم متضرر شوند مانند جاسوسی و اخلال در امنیت .
در مقابل جرائم اختصاصی استعمال میشود .

۱۵۱۰ - جراح (بکسر اول)

ایراد جرح به پیکر آدمی (در مقابل شجاج است) (رك . جرح)

۱۵۱۱ - جرح

(فقه) الف ـ ایراد بر عدالت دیگری در نزد حاکم. شهادت بر ایراد مزبور را شهادت جرح و شهود را شهود جرح و بینهٔ جرح نامند . جرح در مقابل تعدیل استعمال می‌شود . (رك . تعدیل)
ب ـ تجاوز بجسم آدمی (بجز جنایت بر نفس و جنایت بر اطراف و جنایت بر منافع) اعم از اینکه مورد جرح ، سر و صورت باشد (که آنرا شجاج نامند) یا در سایر قسمتهای بدن باشد (که آنرا جراح نامند) .

۱۵۱۲ - جرح شاهد

(دادرسی ـ فقه) از اعتبار انداختن شهادت شاهد از طریق بیان اوصافی راجع باو که وجود آن اوصاف قانوناً موجب بی‌اعتباری شهادت شاهد گردد (مادهٔ ۴۱۳ دادرسی مدنی و مادهٔ ۱۳۱۳ قانون مدنی)

۱۵۱۳ (الفاظ) جرح

(فقه) در علم درایه تعبیرات متداولی است که نزد اهل این فن دلالت بر صفتی در راوی حدیث می‌کند که بعلت دارا بودن آن صفت نباید بحدیث و روایت او اعتماد کرد از قبیل عبارات : ضعیف ـ کذاب ـ وضاع حدیث ـ غالی ـ مضطرب الحدیث ـ منکر الحدیث ـ متروك ـ مرتفع القول ـ متهم ـ ساقط ـ واهی ـ لاشیئی ـ لیس بذلك الثقه و مانند این امور .

۱۵۱۴ - جرم

(جزا) عملی است که قانون آنرا از طریق تعیین کیفر منع کرده باشد .

۱۵۱۵ - جرم اجتماعی

(جزا) جرمی که بمنظور تأمین منافع عمومی صورت گیرد و اثر آن واژگونی تشکیلات اجتماعی باشد .

۱۵۱۶ - جرم اختصاصی

(جزا) جرمی که برضد افراد و علیه مصلحت آنان صورت گرفته باشد (مانند قتل) موضوع بحث جزای اختصاصی این جرائمند . (رك . جرم عمومی)

۱۵۱۷ - جرم اعتیادی

(جزا) جرمی‌است مرکب از چندعمل (برخلاف جرم مستمر که مرکب ازچند عمل نیست) که هریك به تنهائی قابل تعقیب نباشد (بند یك مادهٔ ۲۱۱ قانون مجازات عمومی)

۱۵۱۸ - جرم‌انضباطی

مرادف‌تخلف انضباطی‌است (رك . تخلف انضباطی)

۱۵۱۹ - جرم‌آنی

(جزا) جرمی که در زمان کوتاهی میتواند واقع‌شودمانندادای شهادت کذب. در مقابل جرم مستمر استعمال میشود .

۱۵۲۰ - جرم جزائی délit pénal

(جزا) عملی است‌که قانون برای آن مجازات معین‌کرده باشد . در یك‌معنی محدودتر به جنحه گفته میشود .
در مقابل جرم مدنی استعمال شده است.

۱۵۲۱ - جرم جمعی متحدالمقصد

(جزا) چند عمل متوالی که هریك و مجموع همه‌جرم باشد مانند اینکه دزدی بخانه‌ای‌رودو بدفعات‌اثاث‌خانه رابدزدد.

۱۵۲۲ - جرم خطائی

(جزا) جرم ناشی از بی مبالاتی و بی احتیاطی راگویند .
(رك . جرم شبه عمد)

۱۵۲۳ - جرم دائم

(جزا) جرمی است‌که بعد از وقوع ، باقی میماند مانند ساختن سکهٔ قلب(مادهٔ ۹۳قانون‌مجازات عمومی) یا جعل‌سند.

۱۵۲۴ - جرم ساده

(جزا) جرمی است‌که از عمل واحد (نه مرکب) تشکیل میشود در مقابل جرم اعتیادی بکار می‌رود (رك . جرم اعتیادی)

۱۵۲۵ - جرم سیاسی

(جزا) الف ـ جرم ناشی ازفکرسیاسی و یا از یك مؤسسه و دستگاه سیاسی را گویند .
ب ـ بمعنی اخص جرمی است‌که مخالف نظم سیاسی خارجی یا داخلی‌کشورباشد مانند توطئه‌برای تغییر شکل حکومت.
délit politique pur

۱۵۲۶ - جرم شبه عمد

(جزا) در این جرم مجرم :
اولا ـ قصد ارتکاب جرمی را داشته و اقدام می‌کند .
ثانیاً ـ نتیجهٔ قابل مجازات دیگری از عمل او حاصل میشود اعم از اینکه جرم مورد نظر او هم علاوه بر این محقق شده باشد یانه مثل اینکه قصد ضرب‌کسی را داشته ولی مضروب می‌میرد .
در مورد جرم غیر عمد اساساً مرتکب قصد ارتکاب جرمی را ندشته ولی بعلت بی مبالاتی یا بی احتیاطی یا عدم رعایت قوانین و نظامات نتیجهٔ قابل مجازاتی‌از کار او بوجود می‌آیدحسب القاعده‌جرائم غیر عمد مجازات ندارند و خلاف این اصل جنبهٔ استثناء دارد . جرم غیر عمد را جرم خطائی هم نامیده‌اند .

۱۵۲۷ - جرم طبیعی

(جزا)جرمی‌که همهٔ‌کشورها آنرا جرم شناخته باشند مانند قتل .

۱۵۲۸ - جرم عادی

(جزا) هر جرمی‌که‌عنوان جرم‌سیاسی

را نداشته باشد .

۱۵۲۹ - جرم عقیم

(جزا) جرمی است با مشخصات ذیل :
الف ـ مجرم همهٔ کارهای خود را برای گرفتن نتیجه انجام داده باشد پس با شروع جرم فرق دارد (رك . شروع جرم)
ب ـ تحقق جرم محال نبوده است (رك. جرم محال) ولی معذلك مجرم توفیق بهدف خود نیافته است .
مثل اینکه کسی را بدریا اندازند و او شنا نداند و ثالثی او را نجات دهد .

۱۵۳۰ - جرم عمد

(جزا) جرمی که مجرم قصد نتیجهٔ عمل خود را کرده و وارد عمل شود.

۱۵۳۱ - جرم عمومی

(جزا) جرمی که علیه مصالح جامعه صورت گیرد (مانند جاسوسی) موضوع جزای عمومی این جرائمند .

۱۵۳۲ - جرم غیر عمد

(جزا) هر گاه از بی‌مبالاتی یا بی‌احتیاطی یا عدم مهارت یا عدم رعایت قوانین و مقررات نتیجهٔ قابل مجازات غیر مقصود حاصل شود عمل منتهی بآن نتیجه را جرم غیر عمد نامند .

۱۵۳۳ - جرم مادی

(جزا) عمل ارادی (که آمیخته به عمد و خطا نباشد) که قانون جزا برای آن مجازات مقرر کند (مانند جرائم خلافی) در مقابل جرم عمد و جرم خطائی بکار می‌رود .

۱۵۳۴ - جرم متصل

(جزا) جرم دائم را گویند (رك . جرم دائم)

۱۵۳۵ - جرم متمادی

رك . جرم مستمر

۱۵۳۶ - جرم محال

(جزا) هر گاه بعلت وضع خاص مجنی‌علیه ویا وسائل ارتکاب جرم، تحقق جرم ذاتاً محال باشد هر چند که مجرم تمام کوشش خود را بکار برد آن جرم را جرم محال گویند مانند خالی کردن تیر بمرده وتفنگ خالی بشخصی بگمان اینکه پراست.

۱۵۳۷ - جرم مختلط

(جزا) جرمی که اگر افراد غیر نظامی هم مرتکب شوند مشمول کیفر مقرر در قانون دادرسی وکیفر ارتش شوند مانند پنهان کردن اسلحهٔ نظامی (مادهٔ ۳۷۹ قانون دادرسی وکیفر ارتش) .

۱۵۳۸ - جرم مدنی

(مدنی) عملی است ناشی از تقصیر یا عمد که فاعل آن را ضامن خسارت میسازد .

۱۵۳۹ - جرم مرتبط

(جزا) جرائمی که چند نفر مجتمعاً مرتکب شوند (مادهٔ ۱۷۵ قانون مجازات عمومی) یا چند نفر آن را در ازمنه و امکنهٔ مختلف باتبانی قبلی صورت دهند (خواه طبیعت این جرائم مانند هم باشد خواه نه) مانند دو قتل و مانند یك قتل و یك سرقت . تقارن زمانی بین جرائم مرتبط شرط نیست .

۱۵۴۰ - جرم مرکب

(جزا) الف ـ جرم مرکب از چند عمل که از یك جنس نباشند و بطور توالی صورت گیرد و مجموع آن اعمال جرم

واحدی‌را تشکیل‌دهند مانند کلاهبرداری از طریق توسل بوسائل تقلبی .
ب ـ عمل نامشروعی که‌موجب‌تحقق‌چندعمل یاچندعنوان جزائی شودمانند قتل‌چندنفر بایك‌تیر تفنگ‌ومانند کلاهبرداری‌ضمن‌جعل
ج ـ عمل نا مشروعی که‌ظاهراً جرم‌عادی است ولی‌باتوجه بقصد مجرم ، جرم‌سیاسی است مانند قتل رئیس دولت .

۱۵۴۱ - جرم مستمر

(جزا) جرمی که در زمان نسبتاً دراز صورت گیرد مانند توقیف غیر قانونی و حمل اسلحهٔ غیر مجاز . از این معنی به‌جرم متمادی ـ جرم متسلسل هم تعبیر شده است ولی‌اصطلاح جرم مستمر وجرم متمادی رساتر است .

۱۵۴۲ - جرم مشهود

(جزا) جرمی است که در مرئی ومنظر مأمور کشف جرم یا جمعی از مردم‌واقع شود . اگر آثار جرم بلافاصله پس از وقوع دیده‌شود جرم در حکم مشهوداست و هم چنین است اگرمجنی‌علیه بلافاصله پس از وقوع جرم کسی را بعنوان مجرم معرفی کند یا درزمان‌نزدیك بوقوع جرم آثار بارز جرم در ید و تصرف متهم‌دیده شود و یا تعلق‌آن آثار و اسباب به متهم محرز گردد ویامتهم‌درزمان‌نزدیك‌بوقوع جرم قصد فرار داشته باشد و یا در حال فرار (در زمان نزدیك بوقوع جرم) دستگیر شود . (مادهٔ ۲۳ آئین دادرسی کیفری ومادهٔ ۱۲۸ دادرسی‌وکیفر ارتش)

۱۵۴۳ - جرم مطبوعاتی

(جزا) عبارت است از توهین و افتراء بوسیلهٔ روزنامه یا مجله یا نشریه‌ازلحاظ ارتباط با مقام‌ویاشغل‌رسمی‌یا رویهٔاداری یا اجتماعی یا سیاسی بشخص یااشخاص . انتقاد از روش سیاسی و اداری بوسیلهٔ روزنامه یا مجله یانشریه نسبت بمسئولان و متصدیان امور دولتی واشخاص مذکور در مادهٔ ۲۲ لایحهٔ قانونی‌مطبوعات مصوب ۱۳۳۴ که از لحاظ مصالح‌عمومی‌صورت می گیردجرم محسوب نمیشود... (مادهٔ ۳۰ قانون مذکور و مادهٔ ۲ ـ ۳ قانون هیئت منصفه ۱۳۱۰)

۱۵۴۴ - جرم مطلق

(جزا) جرمی که قبل از حصول غرض مطلوب مجرم، جرم تلقی شده باشدمانند جعل سند که استفادهٔ ازآن از ارکان و مقومات‌جرم مذکور نیست .
اگرحصول‌نتیجه‌مقوم‌ماهیت‌جرم‌باشدآنرا جرم مقید نامند ، مانند قتل .

۱۵۴۵ - جرم معلق

(جزا) جرمی که علت خارجی مانع پایان یافتن مساعی مجرم و حصول‌نتیجه شود مانندقراول‌رفتن تفنگ بطرف کسی بقصد قتل که مصادف با ممانعت قهری ثالث از تمام شدن عمل گردد . در جرم عقیم مساعی مجرم بپایان می‌رسد .(رك. جرم‌عقیم) و ارتکاب‌جرم‌هم در این‌مورد ذاتاً محال نیست (رك . جرم محال)

۱۵۴۶ - جرم مقید

رك . جرم مطلق

۱۵۴۷ - جرم نظامی

(جزا) جرمی که فقط قوانین نظامی‌آنرا جرم شمرده باشد .

۱۵۴۸ - (انگیزهٔ) جرم

رك . غرض جرم

۱۵۴۹ - (تعدد) جرم

رك . تعدد جرم

۱۵۵۰ - (تکرار) جرم

رك . تکرار جرم

۱۵۵۱ - (درجهٔ) جرم

رك . درجه (درجهٔ مجازاتها)

۱۵۵۲ - (عناصرعمومی) جرم

(حقوق جزا) اموری که در همهٔ جرائم وجود دارد ونبود یکی ازآنها برای‌نبود جرم‌کافی است . این عناصر عبارتند از:
الف-عنصرقانونی(رك عنصرقانونی‌جرم)
ب - عنصرمادی (رك.عنصرمادی جرم)
ج -عنصر معنوی (رك.عنصرمعنوی‌جرم)

۱۵۵۳ - (عنصرقانونی) جرم

(حقوق جزا)وآن عبارت استازاینکه قانون جزا عمل معینی‌را جرم‌اعلام‌کند.

۱۵۵۴ - (عنصر مادی) جرم

(حقوق جزا) عمل مجرم که در خارج واقع میشود عنصر مادی جرم است.

۱۵۵۵ - (عنصر معنوی) جرم

(حقوق جزا) قصد مجرم در امر خلافی و عمد وی در جرم عمدی و خطاء وی‌در جرم خطائی عنصر معنوی نامیده میشود.

۱۵۵۶ - (معاون) جرم

رك . معاونت

۱۵۵۷ - (نوع) جرم

رك . درجه (درجهٔ مجازاتها)

۱۵۵۸ - جرم شناسی

مجموع علومی‌که موضوع آنها مطالعهٔ جرم و مجرم از لحاظ شخصی واجتماعی است که شامل انسان شناسی جزائی و روانشناسی جزائی و آمار جزائی است.

۱۵۵۹ - جرمانه

(بضم‌جیم) جزای نقدی راگویند .

۱۵۶۰ - جریمه

(جزا) وجه نقد یا مال دیگرکه بعنوان مجازات از مجرم‌گیرند (مادهٔ هشتم قانون مجازات مرتکبان قاچاق - مصوب ۱۳۱۲)

۱۵۶۱ - جریمهٔ (نقدی)

(جزا) جریمه‌ای‌که وجه نقد است . در اصطلاح دیگرجزای نقدی نامیده میشود (مادهٔ چهارم از مواد ذیل قانون آئین دادرسی‌کیفری)

۱۵۶۲ - جزا

بمعنی حقوق جزا است .

۱۵۶۳ - جزا (ی اختصاصی)

علمی‌که از جرائم اختصاصی بحث‌کند (رك . جرائم اختصاصی)

۱۵۶۴ - جزا (ی عمومی)

علمی‌که ازجرائم عمومی بحث‌کند (رك. جرائم عمومی)

۱۵۶۵ جزا(ی نقدی)

رك . جریمهٔ نقدی

۱۵۶۶ - جزیه

(فقه) مالی استکه یهود یا نصاری یا زرتشتیان به‌رئیس حکومت اسلام (امام) یا نائب او میدهند یا کاری‌که برای او کنندکه در قلمرو اسلام (دارالاسلام) در مدت معین سکونت اختیارکنند و جان و مال و ناموس آنان در حمایت حکومت اسلام باشد . عقد مذکور درانقضاء مدت قابل‌تجدید و تمدید است . عقد مذکوراز

عقود لازم است و فسخ نمیشود مگر برضای طرفین .
جزیه نوعی مالیات سرانه بوده است .
رك . مالیات براشخاص

۱۵۶۷ - (عقد) جزیه

(فقه) عقدی است که یکطرف آن حکومت اسلام و طرف دیگر آن یك یا عده‌ای از پیروان یکی از مذاهب (یهود ـ مسیحیت ـ زرتشت) می‌باشند و درازاء سکونت در قلمرو اسلام جزیه بحکومت اسلام میدهند .
مختصر شباهتی با قرارداد اقامت اتباع خارجه در کشور معینی (در حقوقهای امروزه) را دارد .
در همین اصطلاح عقد ذمه هم استعمال می‌شود (رك . عقد ذمه)

۱۵۶۸ - جعاله

(مدنی ـ فقه) التزام شخصی است (بصورت ایقاع) بپرداخت اجرت معلوم در مقابل عملی . معین بودن طرف شرط صحت جعاله نیست (مادهٔ ۵۶۱ قانون مدنی)
ملتزم را جاعل و طرف را عامل و اجرت را جعل و حق الجعاله گویند (مادهٔ ۵۶۲ قانون مدنی)

۱۵۶۹ - جعل

الف ـ بضم جیم ـ اجرت عامل جعاله را گویند (رك . جعاله)
ب ـ بفتح جیم ـ بمعنی تزویر و وضع است و مزور و وضاع بمعنی جاعل است.
همهٔ آنها بمعنی ساختن امری است از روی قصد و برخلاف واقع مانند سند مجعول و سکهٔ قلب و نحو اینها .
در اصطلاحات ذیل بکار رفته است :

۱۵۷۰ - جعل (اکاذیب)

(جزا) عنصر اول جرم افتراء در این مورد وجود دارد .
بجای عنصر دوم افتراء در این مورد اسناد جنحه و جنایت و هر امر دیگر که موجب اضرار یا تشویش اذهان باشد قرار می‌گیرد. بجای عنصر سوم افتراء در این جرم اسناد بشخص یا اشخاص معین مورد نظر نیست بلکه اعم از آن است .
بجای عنصر چهارم قصد اضرار وتشویش در این جرم نهاده شده‌است .
بنابراین ظاهراً جرم جعل اکاذیب بحسب مورد اعم از افتراء بنظر می‌رسد ولی برای احتراز از اسناد لغو بمقنن باید مورد افتراء را از مفهوم جرم جعل اکاذیب خارج کرده و باقی‌مانده را اختصاص باین جرم داد (مادهٔ ۲۶۹ مکرر ـ فقرهٔ ب)
جعل اکاذیب بتنهائی (بدون ضم ضمیمه) مصداق توسل بوسائل تقلبی برای کلاهبرداری نیست . و تحقق این جرم متوقف بر وقوع دو کذب و بالاتر نیست بلکه یك کذب هم کافی است .

۱۵۷۱ - جعل (مادی)

(جزا) قلب حقیقت بوسیلهٔ یك عمل مادی در نوشتجات رسمی یا عادی یا چیز دیگر (مادهٔ ۹۷-۱۰۶-۲۴۹ قانون کیفر عمومی)

۱۵۷۲ - جعل (معنوی)

(جزا) قلب حقیقت در مضمون یك عمل حقوقی بدون اینکه بهمراه یك عمل مادی باشد (مادهٔ ۱۰۴ قانون کیفر عمومی)

جالب

در لغت بمعنی طلب و غیره است . در

اصطلاحات ذیل بکار رفته است :

۱۵۷۳ - جلب (تقویتی)

یعنی جلب ثالث بمنظور استفاده از اطلاع او نه بمنظور اینکه حکمی علیه او صادر شود مانند اینکه مالی تحویل انباردار تجارتخانه‌ای داده شده و قیمت آن از خود تاجر که طرف واقعی است مطالبه شود و براثر انکار او در پرداخت عوض مال علیه صاحب تجارتخانه طرح دعوی شده وانباردار بعنوان ثالث وبرای استفادهٔ از اطلاع اوبطورتقویتی جلب شود بدون اینکه علیه انباردار تقاضای صدور حکم شود وچون انباردار عنوان مدعی‌علیه را ندارد ماهیت جلب صدق نمی‌کند باید با اومعاملهٔشاهدکرد. ثالثی که جلب میشود مجلوب و مجلوب ثالث نامیده میشود .

۱۵۷۴ - جلب (ثالث)

دعوائی از دعاوی متفرع بردعوی دیگر است که در آن هریك از اصحاب دعوی در مراحل نخستین و پژوهش میتوانند ثالث راجلب بدعوی کنند یعنی اوراطلب کنند (مادهٔ ۲۷۴ دادرسی مدنی) ثالث مذکور عنوان اصحاب دعوی را خواهد داشت لذا جلب تقویتی غلط است (رك . جلب‌تقویتی) ثالثی که جلب میشودمجلوب و مجلوب ثالث نامیده شده است .

۱۵۷۵ - جلد

(بفتح اول و سکون دوم)

(فقه) صد تازیانه راگویند (اگر حد کامل‌باشد- رك. حدکامل)که مجازات منصوص‌پاره‌ای‌ازجرائم‌است . رك. رجم

۱۵۷۶ - جلسه

(آئین دادرسی مدنی وکیفری) ازعناصر ذیل فراهم می‌آید :

۱- وجود دادرس یا قائم مقام او

۲- ابلاغ وقت

۳- محل دادگاه شرط نیست درخارج از دادگاه هم جلسه تشکیل میشود .

۴ - لازم نیست موضوع جلسه رسیدگی بماهیت دعوی باشد بلکه ممکن است موضوع آن رسیدگی بدلائل باشد .

۵ - حضورکسیکه وقت باو ابلاغ شده شرط تحقق جلسه نیست .

۶ - رعایت تشریفات جریان دادخواست وتشریفات تشکیل‌جلسه شرط تحقق‌جلسهٔ قانونی است وجلسهٔ قانونی جلسه‌ای است که دادرسی‌درآن‌جلسه تکلیف برسیدگی و اخذ تصمیم و اقدام قضائی دارد .

۱۵۷۷ - جلسهٔ اخذ توضیح

(دادرسی مدنی) جلسه‌ای که دادگاه در آن‌مواردی راکه محتاج بتوضیح اصحاب دعوی‌است وقبلامعین کرده موردرسیدگی قرار میدهد (مادهٔ ۱۲۸-۱۶۶-۴۹۷ دادرسی مدنی)

۱۵۷۸ - جلسهٔ آخر

(دادرسی مدنی) عناصر آن عبارت است از :

۱ - رسیدگی و مذاکرات خاتمه یافته باشد .

۲ - طرفین تقاضای تجدید جلسه را باستناد قانون نکرده باشند پس اگر بعد ازختم مذاکرات طرفین‌ازدادگاه تجدید جلسه را بمنظور سازش بنمایند و اعلام کنند که در موعد معین نتیجه را بدادگاه اعلام خواهندنمودجلسهٔ‌آخرراْس موعدی خواهد بود که دادگاه جلسه را برای

استماع نتیجهٔ مذاکرات تشکیل میدهد .

۱۵۷۹ - جلسهٔ اداری

(دادرسی مدنی) جلسه‌ای که برای اخذ یك تصمیم اداری تشکیل میشود نه تصمیم قضائی مانند جلسهٔ رسیدگی بدرخواست رفع اختلاف بین دادگاههای دادگستری (مادهٔ ۴۸ دادرسی‌مدنی) وجلسهٔ رسیدگی باینکه دادخواست اعتراض به ثبت در موعد مقرر داده شده یا نه (مادهٔ ۱۶ قانون ثبت) و مورد مادهٔ ۷۳۷ قانون اصول محاکمات حقوقی و غیره .

۱۵۸۰ - جلسهٔ اول

(دادرسی‌مدنی) جلسه‌ایست که موجبات قانونی رسیدگی بدعوی فراهم باشد بنابراین اگر طرفین بتوافق چنین جلسه‌ای را تجدید کنند جلسهٔ بعدی جلسهٔ اول نمی‌باشد و اگر طرفین بتوافق ارائهٔ اصول اسناد را موکول بجلسهٔ بعد نمایند این امر عنوان جلسهٔ اول را سلب نمیکند و بهمین جهت اگر خوانده در جلسات بعدی حاضر نشود حکم نسبت باو حضوری است (مادهٔ ۱۶۴ دادرسی مدنی)

۱۵۸۱ - جلسهٔ خارج از نوبت

(دادرسی مدنی) به جلسه‌ای اطلاق میشود که :

اولا - دادرسی مربوط بدعوی راجع به آن اختصاری باشد . زیرا نوبت اوقات دادرسی مربوط باین نوع دعاوی است .

ثانیاً - بعلتی از علل و اسباب قانونی تسریع در رسیدگی بعمل آید باینصورت که وقت زودتری (نسبت به نوبه) برای رسیدگی معین و بر اساس چنین وقتی جلسه داده شود (مادهٔ ۱۴۵ دادرسی مدنی و غیره)

اصطلاح جلسهٔ فوق‌العاده معنی‌عامی دارد که شامل مورد اصطلاح جلسهٔ خارج از نوبت هم میشود .

(مادهٔ ۲۴۸ دادرسی مدنی)

۱۵۸۲ - جلسهٔ ختم دادرسی

(دادرسی مدنی) مرادف جلسهٔ آخر است .

(رك . جلسهٔ آخر)

۱۵۸۳ - جلسهٔ داوری

(دادرسی مدنی) جلسه‌ای که داوران برای مشاوره یا رسیدگی در امری که بداوری ارجاع شده تشکیل دهند (مادهٔ ۶۶۰ دادرسی مدنی)

۱۵۸۴ - جلسهٔ رسیدگی بایرادات

(دادرسی مدنی) جلسه‌ای که دادگاه در آن به‌ایرادات (رك. ایرادات) رسیدگی کند (مادهٔ ۲۰۴ دادرسی مدنی)

۱۵۸۵ - جلسهٔ رسیدگی بدلایل

(دادرسی‌مدنی) جلسه‌ای که در آن دادگاه به‌دلائل طرفین دعوی رسیدگی کند مانند جلسه‌ای که برای استماع شهادت شهود و یا استکتاب تشکیل میشود (مادهٔ ۳۷۲ دادرسی مدنی)

۱۵۸۶ - جلسهٔ عادی

(دادرسی مدنی) جلسه‌ای که در دفتر اوقات و در نوبت دارای وقت معینی است (مادهٔ ۱۲۵-۳۵۱ دادرسی مدنی)

۱۵۸۷ - جلسهٔ فوق‌العاده

(دادرسی مدنی) بهریك از دومعنی ذیل اطلاق میشود :

الف - جلسهٔ خارج از نوبت (رك. جلسهٔ خارج از نوبت)

ب ـ جلساتی که برای رسیدگی بدعاوی گاهی بطور فوق‌العاده داده میشود چه علی‌الاصول باین دعاوی در جلسات دادگاه رسیدگی نمیشود (مادهٔ ۲۴۸ دادرسی مدنی و غیره)

۱۵۸۸ - جلسهٔ قانونی

رك . جلسه

۱۵۸۹ - جمع اختین

(مدنی ـ فقه) دو خواهر را با هم در حبالهٔ نکاح داشتن خواه هردو بنکاح دائم یا منقطع باشد یا یکی بنکاح دائم و دیگری بنکاح منقطع (مادهٔ ۱۰۴۸ قانون مدنی)

۱۵۹۰ - جمعدار

(مالی) در سازمان برنامه مأموردولت که از طرف ذیحساب وبا موافقت دستگاه اجرائی برای اجرای قسمتی از عملیات مالی طرح معین میشود (مادهٔ ۱۸ تصویب نامهٔ ۵۲۲۶۰ مورخ ۲۷ - ۱۲ - ۴۱ آئین نامهٔ مالی و حسابداری سازمان برنامه) صاحب جمع اصطلاح معروف‌تر و باسابقه‌تر از جمعدار است و هر دو بیك معنی بکار رفته‌اند (رك . صاحب جمع) مادهٔ پنجم آئین نامهٔ مزایا موضوع تصویب نامهٔ شمارهٔ ۱۹۰۵۶ مورخ ۶-۱۰-۱۳۲۲

۱۵۹۱ - جمهور

در لغت اکثریت هرچیز را گویند درفقه امامیه و اقلیت های فرق اسلام ، اهل سنت وجماعت را گویند که اکثریت مسلمین را تشکیل می‌دهند .

۱۵۹۲ - جمهوری

(حقوق اساسی) حکومتی است که رئیس آنرا مردم بطور مستقیم یا غیر مستقیم انتخاب می‌کنند وریاست مزبور محدود و موقت است و قابل توارث نیست ورئیس مذکور مسئول علمیات خود می‌باشد .

۱۵۹۳ - جمهوری اشرافی

(حقوق اساسی) جمهوری است که تصدی مقامات عالیه اختصاص باشراف داشته باشد. اگر این امتیاز در بین نباشد آنرا جمهوری دموکراتیك یا جمهوری ملی نامند.

۱۵۹۴ - جمهوری باواسطه

(حقوق اساسی) جمهوری که ملت بوسیلهٔ نمایندگان حق حاکمیت خود را اعمال کند . رك. جمهوری بلاواسطه

۱۵۹۵ - جمهوری بلاواسطه

(حقوق اساسی) نوعی جمهوری است که ملت بدون نمایندگان حق حاکمیت (وضع قانون ـ انتخاب وزیران ومأموران عالی مقام ـ نظارت در اعمال حکومت) خود را اعمال کند .

۱۵۹۶ - جمهوری دمکراتیك

رك . جمهوری اشرافی

۱۵۹۷ - جمهوری ملی

رك . جمهوری اشرافی

۱۵۹۸ - جنایت

(بکسر اول) در لغت بمعنی گناه کردن است این کلمه معرب است و از کلمهٔ فارسی (گناه) گرفته شده است (بنگرید : کتاب الالفاظ الفارسية المعربه و کتاب بديع اللغه) درقانون جزا جرائم را بحسب شدت وضعف مجازات بچهار درجه تقسیم کرده‌اند: جنایت ـ جنحهٔ بزرگ ـ جنحهٔ

کوچك ـ خلاف (مادهٔ ۷ ـ ۸ قانون مجازات عمومی) و جنایت جرمی است که جزای آن ترهیبی و ترذیلی با هم است یا فقط ترذیلی است (مادهٔ ۱۸۲ آئین دادرسی کیفری) البته این تعریف بجای وضوح ابهام بیشتری در بردارد و جنایات را باید از روی مجازاتها شناخت .
در اصطلاحات ذیل بکار رفته است :

۱۵۹۹ - جنایت بر اطراف

(فقه) غیر از تجاوز بر نفس و جراح (رك . جراح) و تجاوز به منافع اعضاء (رك . جنایت برمنافع) هر تجاوزی که به اعضاء بدن آدمی شود جنایت براطراف نامیده میشود مانند شکستن دست و بریدن عضو .

۱۶۰۰ - جنایت بر منافع

(فقه) هرجرمی علیه تن آدمی که بصورت جنایت بر نفس یا جنایت بر اطراف نبوده و در نتیجهٔ آن جرم مجنی علیه از فایده‌ای که از عضو خود می‌برده کلا یا بعضا محروم شود مثلا در نتیجهٔ ضربت ، مغز مجنی علیه خاصیت تعقل را ازدست بدهد یا حس لامسهٔ او از بین برود .

۱۶۰۱ - جنایت بر نفس

(فقه) قتل و سقط جنین را گویند .

۱۶۰۲ - جنایت عمومی

(جزا) جنایتی که بضرر مصالح جامعه صورت گیرد مانند جاسوسی ـ مادهٔ ۹۸۱ قانون مدنی
رك . جرم عمومی

۱۶۰۳ - جنحه délit Correctionnel

(بضم جیم) فصیح آن جناح (بضم جیم) است از کلمهٔ گناه فارسی گرفته شده است ولغت تجنیح را بعربی از جنحه تراشیده‌اند. در اصطلاح نوعی جرم است که مجازات آن پائین‌تر از جنایت Crime وبالاتر از خلاف است . مقیاس دقیقی ندارد و تعریفات همکاران اروپائی ما در این مورد از نوع تعریفات دوری است . عملا جنحه وجنایت وخلاف را از روی کمیت وکیفیت مجازات می‌شناسند . (مادهٔ ۱۸۳ آئین دادرسی کیفری)

۱۶۰۴ - جنحهٔ بزرگ

رك . جنحهٔ کوچك

۱۶۰۵ - جنحهٔ کوچك

(جزا) جنحه‌ای که مجازات آن حبس تأدیبی از یازده روز تا یکماه یا غرامت از ۲۰۱ ریال تا ۵۰۰ ریال است .(مادهٔ دهم قانون جزا) هر جنحه غیر از این را جنحهٔ بزرگ یا جنحهٔ مهم نامند(مادهٔ نهم قانون جزا و مادهٔ ۱۸۵ آئین دادرسی کیفری)

۱۶۰۶ - جنحهٔ مهم

رك . جنحهٔ کوچك

۱۶۰۷ - جنگ

(بین‌الملل عمومی) زدوخورد بین قوای منظم دول بقصدغلبه و یا دفاع .

۱۶۰۸ - جنون

(مدنی-فقه) صفت کسیکه فاقد تشخیص نفع و ضرر و حسن و قبح است احراز جنون با دادگاه است (مادهٔ ۵۷ ـ ۵۸ قانون امور حسبی و مادهٔ ۱۲۱۰ ق-م)

۱۶۰۹ - جنون ادواری

(مدنی ـ فقه) کسیکه جنون او مستمر

نیست یعنی متناوب است (مادهٔ ۱۲۱۳ ق-م)

۱۶۱۰ - جنون دائمی

(مدنی ـ فقه) جنون مستمر (مادهٔ ۱۲۱۳ ق ـ م) در همین معنی اصطلاح جنون مطبق (به تشدید باء و فتح آن) در فقه استعمال شده است .

۱۶۱۱ - جنون غیرمتصل به صغر

(مدنی ـ فقه) هرگاه بعد از وصول ببلوغ (درفقه) یا سن کبر (در مدنی) و داشتن عقل ، شخص مجنون شود این جنون را جنون غیر متصل بصغر گویند .

۱۶۱۲ - جنون متصل بصغر

(فقه) جنونی که شخص صغیر در حال ورود باول سن بلوغ (سن شانزده در ذکور و سن ده در اناث) بهمراه داشته باشند .

(مدنی) بجای بلوغ در مدنی باید سن کبر استعمال شود که هیجده سال تمام است پس جنون صغیر که در اول سن نوزده بهمراه او باشد جنون متصل بصغر است (مادهٔ ۱۲۱۸ قانون مدنی)

۱۶۱۳ - جنون مطبق

مرادف جنون دائمی است (رك . جنون دائمی)

۱۶۱۴ - جنین

(مدنی ـ فقه) فرزند مادام که در رحم مادر است جنین نامیده میشود مبداء جنین ابتداء آبستنی است و منتهای آن لحظهٔ ماقبل ولادت .

۱۶۱۵ - (سقط) جنین

(جزا) جرمی است که نتیجه آن بیرون انداختن جنین از رحم باشد وفاعل جرم (اعم از مادر یا پدر یا ثالث) قصداین نتیجه را داشته باشد خواه وسائلی بکار برده باشد خواه نه . مورد صدق جنین (رك . جنین) آن است که جنین عادتاً بعد از سقط قابل ادامهٔ زندگی نباشد . بهر حال زنده ساقط شدن مانع صدق این جرم نیست . این جرم هر جا که محقق شود عنوان قتل را طرد می کند واصطلاحاً قتل شامل این مورد نیست (مادهٔ ۱۸۱ تا ۱۸۳ قانون جزا) ممکن است سقط جنین در نتیجهٔ جرم دیگری (از قبیل ضرب) حاصل شود و عنوان سقط جنین هم صدق نکند مثل اینکه چند روزمانده بتولد بر اثر ضرب بچه ساقط شود و چون عادتاً طفل در این موقع قابل ادامهٔ زندگی است عنوان سقط جنین همانطور که در بالا گفته شد صدق نمی کند ولی اگر طفل مرده باشد آنوقت عنوان قتل صادق است (مادهٔ ۸۵۲ قانون مدنی)

در مواردیکه سقط را قانون تجویز کند جرم سقط صدق نمی کند هرگاه جنین قبل از موقع طبیعی بعلت داخلی (بدون تحقق جرمی) ساقط شود این را هم در عرف عام سقط جنین می‌نامند ولی این سقط موضوع آثار حقوقی (اعم از مدنی یا کیفری) نیست ومعنی سقط در این جا لازم است نه متعدی .

۱۶۱۶ - جواب

در لغت بمعنی پاسخ است خواه بلفظ باشد خواه باشاره خواه بفعل و در اصطلاح پاسخی است که هریك ازطرفین دعوی باظهارات طرف دیگر میدهد .

درآئین دادرسی مدنی این اصطلاح بیشتر در لایحهٔ جوابیه (که نوعی از جواب کتبی است) بکار می‌رود .

۱۶۱۷ - جواب مدعی علیه

(فقه) جواب مدعی علیه یا اقرار است یا انکار است یا سکوت .

۱۶۱۸ - جواز

(مدنی - فقه) الف- صفت مشترک عقود و ایقاعاتی که بصرف قصد یکطرف قابل فسخ است مانند ودیعه و وصیت تملیکی قبل از فوت موصی که از طرف موصی و موصی‌له جائز است .

این اصطلاح در مقابل لزوم و « قابل رجوع » استعمال میشود .

(رك . رجوع)

ب - مرادف پروانه‌است (رك . پروانه) مادهٔ ۱۱ قانون انحصار تجارت خارجی ۱۳۱۱ - ۱۳۲۰

۱۶۱۹ - جواز حقی

(فقه - مدنی) هرعقد جائزی که‌طرفین بتوانند جواز آنرا تبدیل به لزوم کنند آن جواز « جواز حقی » است مانند جواز عقد وکالت که میتوان آنرا از بین برد باین صورت که وکالت وکیل یاعدم عزل در ضمن عقد لازم شرط شده باشد (مادهٔ ۶۷۹ ق - م)

در مقابل جواز حکمی استعمال میشود .

۱۶۲۰ - جواز حکمی

(فقه-مدنی) هر گاه طرفین عقدجائزی نتوانند جواز آنرا تبدیل به لزوم کنند آن جواز را جواز حکمی گویند یعنی جواز عقد مزبور از موارد قوانین آمره است و شرط لزوم ، مخالف مقتضای‌ذات عقد خواهد بود مانند شرط لزوم در عقد هبه این شرط باطل است زیرا جواز هبه جواز حکمی است .

۱۶۲۱ - جوراقیه

بضم جیم منسوب به جورقان همدان‌است. از نقود قدیمی ایران است .

۱۶۲۲ - جهاد

(بکسر اول)

(فقه) قتال برای حمایت ازدین‌درست.

۱۶۲۳ - جهاد ابتدائی

(فقه) جهادی که بمنظور دفاع نباشد و از نوع جنگهای خارجی باشد (رك . جهاد دعوت - جهاد بابغات)

۱۶۲۴ - جهاد بابغات

(فقه) بغات بضم میم کسانی را گویند که علیه حکومت شرعی قیام‌کرده باشند و جهادبابغات‌جنگ داخلی علیه مسلمانانی است که علیه خلیفهٔ حق قیام‌کنند .

۱۶۲۵ - جهاد دعوت

(فقه) نوعی از جنگ تعرضی بمنظور نشر و توسعهٔ دیانت اسلام . مقصود از تعرض مفهوم مقابل دفاع‌است و درمقابل جنگ تدافعی (جهاد دفاع) استعمال میشودکه بمنظور دفاع از قلمرو اسلامی و منع اشغال نظامی‌آن و حفظ جان‌سکنهٔ کشور صورت می گرفت .

۱۶۲۶ - جهاد دفاع

رك . جهاد دعوت

۱۶۲۷ - جهت Motif

(مدنی) هدف شخصی هرکس در عمل حقوقئی که واقع می‌سازد و این هدف بحسب اشخاص مختلف و بحسب اوضاع مختلف‌نسبت بیك شخص نیز فرق می کند چنانکه شخصی‌زمینی رامی‌فروشد بمنظور حاجت بپول‌آن و دیگری بمنظور خرید

خانه‌ای با پول آن وسومی بمنظور خریدن زمین بهتری . همین وضع در ارتکاب یك نوع جرم نسبت به مجرمین آن جرم وجود دارد .

در حقوق مدنی بوسیلهٔ این هدف میتوان مشروع بودن یا نامشروع بودن یك عمل حقوقی را معین کرد (مادهٔ ۲۱۷ ق-م)

(فقه) غرض وداعی در فقه در این معنی بکار رفته است و اصطلاح جهت در حقوق جدید ما بکار می‌رود. (رك . غرض-داعی)

۱۶۲۸ - جهت معامله

(مدنی) هدف شخصی هریك ازمتعاملین در معاملهٔ معین . این هدف ممکن است مشروع یا نا مشروع باشد (مادهٔ ۲۱۷ ق - م)

هرگاه جهت نا مشروع معامله در خود معامله مصرح نباشد ولی از قرائن و اوضاع و احوال معلوم گردد بملاك مادهٔ ۲۱۷ ق - م آن معامله باطل است .

(رك . علت)

۱۶۲۹ - جهل بقانون

(مدنی - فقه) یعنی بی‌اطلاعی ازقانونی که منتشر شده و ضمانت اجراء دارد (مادهٔ ۱ - ۳ قانون مدنی) جهل بقانون عذر محسوب نمیشود مگر درموارد خاص (مادهٔ ۱۱۳۱ قانون مدنی) و هم چنین است مورد جهل بحق شفعه (جهل حکمی یعنی جهل بقانون) در فقه جهل بقانون را در حدود معقول پذیرفته‌اند مثلا اگر کسی تازه مسامان شود و دعوی جهل بقانون کند (نظیر کسیکه چند روز تابعیت ایران را بپذیرد و مدعی جهل بقانون شود) و یا در بادیه‌های دوردست زندگی کند (جلد اول مسالك - صفحهٔ نهم)

۱۶۳۰ - جهیز

(مدنی) مالی است که زن علی‌الرسم در موقع ازدواج باخود بمنزل شوهر می‌برد و علاوه براستفادهٔ خود بشوهر نیز اباحهٔ انتفاع آنرا می‌نماید . این مال در مالکیت زن خواهد ماند و شوهر مالك آن نمیشود .

۱۶۳۱ - جهیزیه

اصطلاح دیگر جهیز است (رك. جهیز)

مادهٔ ۱۷ قانون اصلاح قانون مالیات بر ارث و نقل و انتقالات بلاعوض مصوب ۲۳ - ۱۲ - ۳۵ (مجموعهٔ ۳۶ - صفحهٔ ۱۲۱)

۱۶۳۲ - جیرو

ظهر نویسی است (رك . ظهر نویسی)

چ

۱۶۳۳ - چك

(تجارت) نوشته‌ای است که بموجب آن صادر کنندهٔ چك وجوهی را که نزد دیگری دارد کلا یا بعضاً بنفع خود یا ثالث مسترد می‌دارد (مادهٔ ۳۱۰ قانون تجارت ایران)

۱۶۳۴ چك بسته

(تجارت) چکی است که بر روی آن دو خط کشیده‌اند وفقط بانك دیگری میتواند آن چك را دریافت کندو باشخاص متفرقه پرداخته نمیشود Chèque barré

۱۶۳۵ - چك بی‌محل

(تجارت-جزا) چکی که صادر کنندهٔ آن، وجه یا اعتباری نزد محال علیه چك نداشته باشد اگر پس از تاریخ صدور چك هم وجه آنرا کشیده باشد ویا کمتر ازوجه چك محل داشته باشد باز چك بی‌محل است (بند الف مادهٔ سوم قانون چکهای بی‌محل مصوب ۱۳۳۷ که منسوخ بقانون صدور چك ۱۳٤٤ می باشد)

(رك . چك وعده دار)

۱۶۳۶ - چك وعده‌دار

(تجارت) چکی که بموجب آن صادر کننده به محال علیه چك دستور پرداخت وجه آنرا در رأس موعد معینی بدهد . (مادهٔ پنج قانون چکهای بی‌محل مصوب ۱۳۳۷ منسوخ بقانون صدور چك ۱۳۴۴)

وعده‌دار بودن چك ، مانع صدق مفهوم چك بر آن نیست (مادهٔ ۳۱۱ قانون تجارت) لذا صرف وعده‌دار بودن دلیل بی‌محل بودن چك نیست و تنها گواهی بانك بر عدم محل ، مأخذاحراز بی‌محل بودن چك است. صدور اجرائیه بمأخذ قانون چك ۱۳٤٤ برای چك وعده دار اشکال ندارد .

۱۶۳۷ - چم

رك . حقوق زارعانه

۱۶۳۸ - چوب‌زن حراج

کسیکه چوب حراج را در دست گرفته‌و عرضهٔ حراج با اواست این شخص عضو رسمی و مطلقاً مستخدم دولت نیست ولی از طرف ادارات مربوطه باین کار (بطور

غیر رسمی) گماشته میشود و از محل
حق حراج سهمی بـاو بعنوان دستمزد
می‌دهند و چون این کار احتیاج بخبرگی
ندارد عنوان کارشناس هم باو داده نمیشود
تا مشمول مقررات کارشناسی باشد (مادهٔ
۹۵ آئین‌نامهٔ اجراء اسناد رسمی مصوب
۱۳۲۲)

۱۶۳۹ - چهار زن

(مدنی ـ فقه) چهار زن که بعقد دوام
در حبالهٔ نکاح مردی باشند.

ح

۱۶۴۰ - حابس

(مدنی ـ فقه) حبس یکنوع از عقود احسان است نظیر وقف و باآن فرق‌دارد همانطور که‌وقف کننده راواقف می گویند حبس‌کننده را حابس می‌نامند .
(رك . حبس)

۱۶۴۱ - حاجیات

(فقه) هر عمل وتصرفی که انسان برای توسعه و گشایش امور خود و رفع حرج بآنها محتاج است مانند شکاری که برای معاش نباشد . عمل و تصرف مزبوربرای حفظ‌ضروریات‌پنجگانه(رك . ضروریات پنجگانه) نیست وانسان میتواند باتحمل نوعی از مشقت یا گذشت از آنها چشم بپوشد .

۱۶۴۲ - حادثهٔ غیر مترقبه

(مدنی)ترجمهٔاصطلاح Cas Fortuit است و از حقوق مدنی فرانسه اقتباس شده است‌مترادف‌فرس ماژر (قوهٔقاهره) است (رك . قوهٔ قاهره)

۱۶۴۳ - حاسب

(فقه) کارمندی‌که از طرف حکومت بکارهای راجع بدخل و خرج مملکت گماشته می‌شد .

۱۶۴۴ - حاشیه

رك . نسب (ضابطهٔ نسب)

۱۶۴۵ - حافظ

شخص امینی که در اجراء احکام یا اسناد مال توقیف شده بدست او بامانت سپرده میشود (مادهٔ ۳۶ - ۳۷ - ۳۹ تا ٤۲ آئین‌نامهٔاجراء اسناد رسمی و مادهٔ٦٤٥ -٦٤۷ اصول محاکمات قدیم)

۱۶۴۶ - حاکم

(فقه) الف ـ قاضی را گویند . درهمین معنی‌مقررات جدید‌کشورهم این اصطلاح را بکار برده است(اصل ۸۳ متمم‌قانون اساسی)
ب ـ بمعنی دلیل حاکم(رك. حکومت)
ج ـ کسیکه در دعوی محکوم له واقع شده در اینصورت طرف او را محکوم گویند پس حاکم‌و محکوم یعنی‌محکوم‌له

و محکوم علیه این معنی در اصطلاحات قضائی کنونی هم بهمین ترتیب استعمال میشود .

د ـ فقیه جامع الشرائط که علاوه برسمت قضاء و سمت دادستان سمت محتسب بمعنی عام آنرا دارا بوده و دارای صلاحیت اداری وسیعی است .

(مدنی ـ دادرسی) الف ـ دادرس دادگاه شرع (حکم تمیزی شمارهٔ ۳۷۸۳ مورخ ۳۰ ـ ۸ ـ ۱۹ شعبهٔ یك درمورد مادهٔ ۷۹ قانون مدنی)

ب ـ حاکم بمعنی قاضی دادگاه شهرستان (حکم تمیزی شمارهٔ ۲۷۸۳ مورخ ۳۰ ـ ۸ ـ ۱۹ راجع بمرجع تقاضای عزل قیم و مرجع رسیدگی بخیانت متولی و در خواست ضم امین)

ج ـ بمعنی مجموعه‌ای ازمناصب دادستان شهرستان وحاکم دادگاه شهرستان (مادهٔ ۷۹ قانون مدنی و مادهٔ هشتم قانون اوقاف ۳ ـ ۱۰ ـ ۱۳۱۳ و مادهٔ ۶۱ نظامنامهٔ قانون اخیر مصوب ۱۳ ـ ۲ ـ ۱۳۱۴ و مادهٔ ۱۰۸ قانون امور حسبی)

د ـ دادرس دادگاه (مادهٔ ۱۱۸۷ قانون مدنی)

هـ ـ دفتر دادگاه (مادهٔ ۳۸۷ قانون مدنی و ۷۱۰ دادرسی مدنی)

(حقوق اداری) نمایندهٔ وزارت کشور در حوزهٔ شهرستان (بندهفتم مادهٔ ۶۴۵ دادرسی مدنی) و بهمین معنی در کلمهٔ نائب الحکومه بکار رفته است .

بمعنی اعم ازفرماندار و بخشدار هم بکاررفته است (تبصرهٔ سوم از مادهٔ سوم قانون توسعهٔ معابر ۱۳۱۲ که فعلا منسوخ است)

*درامود حسبی علی القاعده حاکم محـ ول بر دادستان شهرستان است و خلافش محتاج بدلیل است (مادهٔ ۵۶ قانون مدنی)

۱۶۴۷ ـ حاکم جور

(فقه) کسیکه منصبی از مناصب مربوط بمشاغل عمومی را بدون اینکه مشمول اذن شرعی باشد تصدی کند .

۱۶۴۸ ـ حاکم شرع

(فقه) پیشوای دین و نواب عام وخاص او که بحکومت منصوب شوند .

۱۶۴۹ ـ حاکم شهر

(حقوق اداری) اصطلاح قدیمی است و بجای شهردار استعمال می‌شد (قانون بلدیهٔ ۱۳۲۵ قمری منسوخ)

۱۶۵۰ ـ (دلیل) حاکم

رك . حکومت

۱۶۵۱ ـ (شرائط) حاکم

(فقه) یعنی اموری که داشتن آنها در قاضی لازم است مانند اجتهاد ـ عقل ـ بلوغ ـ ایمان ـ عدالت و مانند این‌ها . از رندی پرسیدند اصول‌دین چند تاست گفت : هفت تا توحید و نبوت و معاد و عدل و امامت و رحم ومروت ! شایداگر بجد نتوان گفت بر مشرب رندی بتوان گفت که علاوه برشرائطی که برای حاکم گفته‌اند در هر حال دو شرط دیگرلازم است : کیفیت در حکومت و ظرفیت در حاکم .

۱۶۵۲ ـ حاکمیت

(حقوق اساسی) قدرت سیاسی دولت که در دست حکومت می‌باشد .

(بین‌الملل عمومی ـ حقوق عمومی) استقلال مطلق وآن صفتی است که بموجب آن دولتی تحت سلطهٔ دولت دیگر قرار نگرفته باشد .

۱۶۵۳ - حاکمیت اراده

(مدنی) مرادف استقلال اراده است. (رك . استقلال اراده)

۱۶۵۴ - حالت حقوقی

(مدنی) حالاتی که موضوع یك حکم قانونی باشند و قصد ، عنصر سازندهٔ آنها نمی‌باشد مانند حجر ، بلوغ ، جنون ، صغر ، اسم ، تابعیت وغیره مثلا اتلاف در قانون مدنی (مادهٔ ۳۲۸ ق - م) که متوقف بر تحقق قصد نیست یك حالت حقوقی بمعنی بالا بشمار می‌رود .

اصطلاح بالا در مقابل عمل حقوقی بمعنی عام استعمال می‌شود (رك . عمل حقوقی)

۱۶۵۵ -حبس

(حقوق مدنی) نوعی از عقود احسان است (بعضی از فقهاء آنرا عقد نمی‌دانند) که با وقف از جهات ذیل فرق دارد :

۱ - ملك محبوس از مالکیت حبس کننده خارج نمیشود هرچند که برای حبس مدت معین نشود(و این راحبس مطلق گویند) در اینصورت مادام که عین باقی است نمیتوان از حبس عدول کرد مثلا اکر اتومبیلی را حبس کنند برای مدرسه‌ای واتومبیل بعداً فرسوده‌شود و اوراق گردد مصالح اتومبیل ملك حابس خواهد بود وحال اینکه وقف چنین نیست .

۲ - میتوان برای حبس مدت معین نمود ولی در وقف نمیتوان مدت‌معین کرد . در این صورت مال محبوس پس از انقضاء مدت به ملکیت‌کامل مالك یا ورثه عودت می کند .

۳ - اگر حبس مالی کنند و مدت معین ننمایند به محض فوت حابس ملك جزء ترکه شده و حبس از بین میرود حبس باین معنی قسیم وقف و عمری و رقبی و سکنی است (مادهٔ ۴۱ ببعد قانون‌مدنی) حبس کننده را حابس گویند و مال مورد حبس را محبوس نامند و کسیکه حبس بنفع او شده محبوس علیه نامیده میشود. ممکن است محبوس علیه شخص حقیقی یا حقوقی باشد و یا شخص نباشد مانند حبس بنفع مدرسه یا مسجد .

اختلاف وقف و حبس بطور اجمال در مادهٔ ۲۷ قانون ثبت ۱۳۱۰ و مادهٔ ۱۹ قانون اصلاح‌قانون مالیات برارث ونقل و انتقالات بلاعوض مصوب ۲۳ - ۱۲ - ۳۵ دیده میشود .

(حقوق جـزا) سلب آزادی و اختیار نفس در مدت معین یا نامحدود بطوریکه در زمان‌آن، حالت انتظار ترخیص‌وجود نداشته باشد و اگر حالت انتظار وجود داشته باشد آنرا توقیف گویند نه حبس (مادهٔ ۱۰۸ - ۱۱۴ قانون ثبت و مادهٔ ۵۹ قانون تسریع محاکمات) گاهی بجای توقیف بغلط کلمهٔ حبس بکار رفته است (مادهٔ ۷۴۳ دادرسی مدنی)

(آئین دادرسی مـدنی) سلب آزادی تن محکوم علیه که‌در مدتهای قانونی‌پس ازابلاغ حکم (یا ابلاغ اجرائیهٔ ثبتی) طوعاً آنرا اجراء ننموده ودرموعدقانونی عرضحال اعسار بدادگاه صلاحیتدارتقدیم ننموده است این نوع‌حبس درقانون‌اسلام هم وجود دارد : لی‌الواجد یحل عقوبته و عرضه (حدیث)

۱۶۵۶ - حبس ابد

(قانون‌جزا) حبس‌در مدت عمرمحکوم راگویند و در فقه حبس دائمی و حبس مخلد درهمین معنی بکار رفته است .

۱۶۵۷ - حبس انضباطی

(حقوق اداری) حبسی که بصورت کیفر انضباطی مقرر شود مادهٔ ۲۴ قانون کیفر بزه‌های مربوط براه‌آهن مصوب ۱۳۲۰ (رك. تخلف انضباطی - کیفر انضباطی)

۱۶۵۸ - حبس باخدمت

رك : حبس باکار

۱۶۵۹ - حبس با کار

(جزا) حبسی که محکوم علیه بحبس، مجبور بانجام کارهائی که برای او معین می‌شود باشد . در مقابل حبس مجرد وحبس عادی (بدون کار) بکار رفته است دراصطلاح دیگر حبس با خدمت نامیده میشود (مادهٔ ۲۸۹ - ۲۹۸ قانون دادرسی و کیفر ارتش)

(رك . حبس عادی - اعمال شاقه)

۱۶۶۰ - حبس تأدیبی

(جزا) حبسهائی که برای جرائم جنحه مقرر شده باشد (رك . جنحه)

۱۶۶۱ - حبس تکدیری

(جزا) حبسی که برای امور خلافی مقرر شده باشد (رك . خلاف)

۱۶۶۲ - حبس دائم

(جزا) مرادف حبس ابد است (رك . حبس ابد)

۱۶۶۳ حبس عادی

(جزا) در مقابل حبس باکار و حبس مجرد استعمال میشود (مادهٔ ۲۸۹-۴۲۱ - ۲۹۸ قانون دادرسی و کیفر ارتش)

۱۶۶۴ - حبس عام المنفعه

(مدنی - فقه - ثبت) حبس مال بنفع عامه مانند حبس اتومبیل برای دانشجویان دانشگاه یا حبس قنات بنفع موقوفهٔ دانشگاه . در مقابل حبس مال بنفع شخص یا اشخاص محصور معین بکار رفته است (مادهٔ ۹۹ - ۱۰۰ آئین نامهٔ قانون ثبت ۱۳۱۷)

۱۶۶۵ - حبس غیر قانونی

(حقوق جزا) سلب آزادی و بازداشت محکوم بمنظور اجراء مجازات پس از حکم قطعی ، حبس قانونی است . اگر محکوم بر خلاف قانون زائد بر میزان مجازات بطور عمد نگهداشته شود یا نسبت به محکومی که مجازات حبس او مشمول مرور زمان گردیده یا عفو و یا اجراء شده مجازات حبس در بارهٔ او بطور عمد اعمال شود حبس غیر قانونی است .

۱۶۶۶ - حبس مؤبد

(مدنی - وقف) حبسی که مدت دائم برای آن معین شده باشد و در واقع قسمی از حق انتفاع است که مدت آن دائم است وآن مانند وقف است ومادام که عین باقی است ازمنافع آن بهره برده میشود (مادهٔ سوم قانون اوقاف) بعضی عقیده دارند که حبس مقید به تأبید وقف است .

(جامع الشتات - صفحهٔ ۳۶۱)

رك . وقف منقطع الآخر

۱۶۶۷ - حبس مخلد

(جزا) مرادف حبس ابد است (رك . حبس ابد)

۱۶۶۸ - حبس مطلق

رك . حبس

۱۶۶۹ - حبوه

(مدنی - فقه)عطیه‌ای است از مال میت

که استثناء شده و بفرزند ذکوری که از سایر اولاد ذکور میت بزرگتر باشدداده میشود خواه بالغ باشد خواه نه . ارقام حبوه از این قرار است :

الف ـ لباس میت که‌لااقل یکبار استعمال کرده باشد .

ب ـ قرآن و قاب آن

ج ـ شمشیر و غلاف آن

د ـ انگشتر

فقهاء مقدار حبوه را (با اختلاف نظر ـ هائی که دربارهٔ کمیت و کیفیت آن هست) جزء ترکه ندانسته و از موانع ارث میشمارند (مادهٔ ۹۱۵ قانون مدنی)

۱۶۷۰ حجب

(بروزن ضرب) در اصطلاحات فقه و قانون مدنی حالت‌وارثی است که بواسطهٔ بودن وارث دیگری از بردن ارث کلاً یا بعضاً محروم میشود (مادهٔ ۸۸۶ ـ ۸۸۸ قانون مدنی) . بین حجب در ارث و منع از ارث (از حیث لغوی) عام و خاص‌مطلق است یعنی‌هر حجبی منع‌است ولی هر منعی حجب نیست مثلا تولد از زنا از موانع‌ارث است‌ولی ازحاجب‌های ارث نیست .

۱۶۷۱ حجب حرمانی

(فقه ـ مدنی) حجبی که‌بکلی وارثی‌را از ارث محروم کند مانندحجب طبقهٔاول نسبت بطبقهٔ ثانی وطبقهٔ ثانی نسبت بطبقهٔ سوم (مادهٔ۸۸۷ قانون مدنی)

اقرباء طبقهٔ سوم از روی‌همین قسم‌حجب، حاجب ولاء عتق می‌باشند و ولاء عتق ، حاجب ضامن‌جریره و ولاء ضامن‌جریره حاجب ولاء امامت محسوب است . ونیز در طبقهٔ دوم ، ابوینی حاجب حرمانی ابی است .

در مقابل حجب نقصانی بکار می‌رود .

(رك . حجب نقصانی)

۱۶۷۲ ـ حجب نقصانی

(فقه ـ قانون مدنی) حجبی است که سهم (فرض) وارث را از حداعلی به حد ادنی تنزل‌دهد خواه خود حاجب را بهره‌ای از ارث باشد (مانند اولاد که حاجب ابوین نسبت به زائد بر سدس می‌باشندیازوج و زوجه را ازنصیب اعلی به نصیب ادنی تنزل می‌دهند) خواه نه مانند اخوه و اخوات میت که مادر خود را از ثلث به سدس تنزل می‌دهند (مادهٔ ۸۸۷ قانون مدنی)

۱۶۷۳ ـ حجت

(فقه) الف ـ دلیل را گویند .

ب ـ قیاس‌و استقراء وتمثیل را گفته‌اند.

قیـاس استقراء اوتمثیـل
اقسـام حجة بهـاالتحصیل
(کامل‌المیزان)

ج ـ در علم درایه به راوی حدیثی گفته میشود که بعلت موثق بودنش باحادیث‌او استناد می‌شود واین کلمه‌از عباراتی‌است که در مقام تعدیل راوی گفته میشود .

(رك . تعدیل)

۱۶۷۴ ـ حجر

(مدنی ـ فقه) نداشتن‌صلاحیت در دارا شدن حق معین (یا حقوق معین) و نیز نداشتن‌صلاحیت برای‌اعمال‌حقی که شخص آنرا داراشده است حجر نامیده میشود. اولی را « عدم اهلیت تمتع » و دومی‌را « عدم اهلیت استیفاء » گویند . این دو اصطلاح مخصوص حقوق مدنی است .

۱۶۷۵ - حجر خاص

(مدنی) درمورد پاره‌ای از محجورین اصل عدم حجر است در امور او مگردر خصوص مواردی که قانون معین می کند مانندحجر ورشکسته زیراا و نسبت‌باعمال قضائی که در زندگی برای خود یا به نیابت از غیر میکند علی‌الاصول محجور نیست فقط در موارد مخصوص که قانون صریحاً او را محجور کرده محجور می‌باشد ، برخلاف صغیر و سفیه .

۱۶۷۶ - حجر عام

(مدنی) در مورد بعضی از محجورین (مانند سفیه و صغیر ممیز) اصل این‌است که در همهٔ کارهای حقوقی محجورند و موارد عدم حجر (مانند تملك بلاعوض) استثنائی ومحتاج بتصریح قانون است.

۱۶۷۷ - (اسباب) حجر

(فقه) اسباب حجر عبارت است از : صغر - جنون - فلس - سفه - پاره‌ای از امور دیگر (مانند اخذ مال غاصب بعنوان‌بدل‌حیلوله‌ومال‌موردرهن که‌راهن از بعضی از تصرفات درآن محجوراست) همین امور در حقوق مدنی هم ازاسباب حجر است جز فلس که بجای‌آن اعسار و ورشکستگی سبب حجر است و اعسار اعم از فلس است .

رقیت و مرض مشرف‌بموت در فقه (بنظر بعضی) از اسباب حجراست نه درقانون مدنی .

۱۶۷۸ - حد

(فقه) الف - در لغت بمعنی منع و بند است و در اصطلاح مجازات مصرح در قانون جزا استاین مجازات بدنی‌بوده و حداقل و حداکثر ندارد .

ب - در اصطلاح دیگر حد بمعنی مطلق مجازات‌است خواه مصرح در قانون‌جزا باشد یاباختیارقاضی بوده باشد (تعزیر) در همین اصطلاح است که گفته‌اند : الحدود تدرء بالشبهات یعنی بصرف شك در وقوع جرم یا تحقق عناصر آن اصل برائت جاری میشود .

ج - بمعنی قانون الزامی (امرونهی) است‌چنانکه‌درقرآن آمده‌است(والحافظون لحدودالله) مقصود از حدود امرونهی و قانونی است .

د - گاهی‌حد درمعنی‌عامی استعمال‌میشود که شامل حد بمعنی اخص (معنی اول) و تعزیر و قصاص و دیات می‌باشد .

۱۶۷۹ - حد اصغر

(فقه) مجازات شلاق در جرم زنا را گویند (رك . حد اکبر)

۱۶۸۰ - حد اکبر

(فقه) مجازات زنای محصنه راگویند که رجم (سنگسار کردن) است .

(رك . رجم)

۱۶۸۱ - حد تام

(فقه) یاحدکامل ، مجازات بدنی‌مصرح در قانون جزااست‌که حداقل‌و حداکثر ندارد و این همان‌حد بمعنی اخص‌است.

(رك . حد)

۱۶۸۲ - حد غیرتام

(فقه) به تعزیر گفته میشود(رك. تعزیر)

۱۶۸۳ - حد کامل

(فقه) مرادف حدتام است (رك.حدتام)

۱۶۸۴ - حد محض

(فقه) هرگاه جرم در مورد خصوص حق‌الله باشدحدرا حدمحض گویند مانندحد شرب مسکر .

۱۶۸۵ - حد مختص

(فقه) حدی که فقط راجع به حق‌الله یا راجع به حق‌الناس باشد در مقابل حد مشترك استعمال میشود .

۱۶۸۶ - حد مشترك

(فقه) حدی که هم جنبهٔ حق‌الله وهم جنبهٔ حق‌الناس‌داشته باشدمانندحد سرقت.این درحقوق‌جدید نظیردعوی کیفری است که هم جنبهٔ عمومی وهم جنبهٔ خصوصی‌داشته باشد .

۱۶۸۷ - حد ناقص

(فقه) مرادف تعزیر است(رك. تعزیر)

۱۶۸۸ - حدیث

(درایه) مرادف خبر است (رك. خبر)

۱۶۸۹ - حدیث حسن

رك . صحیح بالعرض ـ حسن

۱۶۹۰ - حدیث رفع

(فقه) به حدیث ذیل اطلاق میشود :
« رفع‌عن‌امتی‌تسعةاشیاء الخطاء والنسیان وماااستکرهواعلیه ومالایعلمون‌ومالایطیقون وماااضطرواالیه والطیره‌والحسدوالوسوسة فی‌الخلق مالم ینطق بشفتیه »
از ظاهر این حدیث استفاده میشود که در سایر مذاهب اگر کسی‌کاری از روی خطاء یا فراموشی و یا اکراه و یا جهل و یا اضطرار میکرد مؤاخذه می‌شد و مأخوذ بعمل‌خود بودعلاوه بر این بآنها تکالیف خارج از طاقت می‌شد و اگر حسد میورزیدند معاقب بودند و یا فال بد اگر میزدند کیفرمیدیدند وو ...ولی این امور از ملت اسلام برداشته شد (تقریرات اصول نائینی - جزء سوم - ص ۱۲۲) مأخوذ بودن باکراه و یا تحمیل تکلیف مالایطاق باقتضاء عدل خداوند ظاهراً نباید در میان سایر امم اعمال شده باشد و بهرحال در ذیل این حدیث قرائنی‌هست که صحت انتساب آنرا به معصوم (ص) مورد تأمل قرارمیدهد هرچند که‌اصحاب درآن‌تأمل نکرده‌اند.

۱۶۹۱ - حدیث قدسی

(فقه)حدیثی که‌درآن کلام‌خداوندتعالی نقل شود کلامی که وسیلهٔ تحدی (مانند قرآن کریم) نباشد (درایهٔ شیخ بهائی صفحهٔ دوم)

۱۶۹۲ - (سند) حدیث

(درایه) سلسلهٔ راویان یك حدیث را گویند .

۱۶۹۳ - (طریق) حدیث

(درایه) سند حدیث را گویند یعنی سلسلهٔ راویان حدیث .

۱۶۹۴ - حر

(فقه) کسیکه مالك نفس خود می‌باشد هیچکس نمی‌تواند از خود سلب حریت کند... (مادهٔ ۹۶۰ ق ـ م)این‌اصطلاح در مقابل رق (بتشدید قاف) استعمال شده است .

۱۶۹۵ - حراج

(دادرسی مدنی - ثبت) فروش‌مال (و یا اموال) در حضور جمع بوسیلهٔ عرضهٔ آن بجمعیت باین‌ترتیب که پیشنهاد کنندهٔ

بالاترین قیمت مشتری (برندهٔ حراج) محسوب است (مادهٔ ۷۰۷ قانون اصول محاکمات حقوقی ۱۳۲۹ قمری)حراج ومزایده فرق دارند ولی غالباً بغلط بجای هم بکار می‌روند . رك . مزایده

۱۶۹۶ - (حق) حراج

رك . حق حراج

۱۶۹۷ - (مالیات) حراج

رك . حق حراج

۱۶۹۸ - حرام

در لغت بمعنی ممنوع است و در ماههای (ذوالقعده - ذوالحجه - محرم -رجب) جنگ ممنوع بود (البته با اجانبی که در این مدت ، جنگ را در مقررات خود ممنوع میدانستند ۰)

حرام که باحلال بکار رود شامل‌الزامات قانونی (واجب و حرام) می‌باشد .

در اصطلاحات ذیل بکار رفته است :

۱۶۹۹ - (تحلیل) حرام

(فقه) تراضی و توافقی که بموجب‌آن ، امر ممنوعی مورد تعهد فعل قرار گیرد مانند اینکه‌تعهدکندکه مال غیر راسرقت کند این تعهد باطل است (الصلح جائز بین المسلمین الاصلحاحل حراما)

۱۷۰۰ - (مال) حرام

(فقه) مالی که‌ازطریق نامشروع بجنگ آمده باشد .

۱۷۰۱ - حربی

(فقه) کافری که متدین بدین اسلام - مسیح - یهود - زرتشت نباشد و او را کافر حربی وکافر غیرکتابی هم گویند و بطور اختصار غیرکتابی‌نیز گفته‌اند .

۱۷۰۲ - حرز

(فقه) الف - هر موضعی که غیر مالك بدون اذن او حق ورود درآنرا نداشته باشد .

ب - هر موضعی که‌محدود بوده‌وغیرمالك حق دخول‌درآنرا بدون اذن‌نداردبشرط اینکه موضع مزبور بسته و مقفل باشد . هتك حرز شرط تحقق جرم سرقت در فقه می‌باشد (مادهٔ ۲۲۶ قانون جزا) رك . هتك حرز

۱۷۰۳ - (هتك) حرز

(جزا) از حرزتعریف ناقصی‌بطورضمنی در مادهٔ ۲۲۶ قانون جزا شده و هتك حرز عبارت است از خراب کردن یا سوراخ‌کردن یا شکاف دادن یا از جای کندن وسائل محصورکردن (دیوار - نرده - پرچین - سیم خاردار و مانند اینها) یا حفاظت (مانند صندوق وقفسهٔ محفوظ)

بطور ضمنی معنی حرز روشن میشود و مفهوم عرفی‌آن هم همین است .

۱۷۰۴ - حرم

(فقه) خاك مکه و قسمتی از اطراف آنرا گویند (در تقسیمات سیاسی خاك اسلام‌این امر دارای‌آثاری بوده استاز نظر عبور و مرور و توقف و سکونت اتباع خارجه)

۱۷۰۵ - حرمت

(فقه) منع و نهی را گویند ارتکاب‌حرام مستلزم مجازات است .

۱۷۰۶ - حرمت ابدی

(مدنی - فقه) درباب نکاح حالتی است قانونی دررابطهٔ زن ومرد (اعم ازاینکه

سابقهٔ ازدواج بین آنها بوده و یا نبوده باشد) که با وجود آن حالت آن زن و مرد نتوانند بصورت زوج و زوجه باهم زندگی کنند و حالت مزبور هرگونه رابطهٔ نکاح را بین آن دو نفر برای همیشه طرد می کند مانند حرمت مادر ملوط برلاطی و حرمت ابدی دختری که عقد شده (پیش از رسیدن به نه سالگی) و افضاء شده باشد و موارد دیگر .

۱۷۰۷ - حریم

(مدنی - فقه) مقداری از اراضی اطراف ملك وقنات و نهر و امثال آن است که برای کمال انتفاع از آن ضرورت دارد (مادهٔ ۱۳۶ قانون مدنی) و حریم در حکم ملك صاحب حریم است و تملك و تصرف در آن که با طبیعت حریم منافات دارد بدون اذن مالك درست نیست . حریم ملك تبعی است یعنی از توابع ملك است و مالك میتواند از حق خود در حریم بلاعوض یا در مقابل اخذ عوض صرفنظر کند . حریم اختصاص به چاه وقنات و خانه و مزرعه و باغ ندارد بلکه دهات هم حریم دارند و در حریم ده از حق تعلیف دواب و کندن بوته‌ها و مانند این امور بهره می برند . فروش حریم دهات که در بعضی شهرها مانند تهران دیده شده وجه شرعی و عرفی ندارد .

۱۷۰۸ - حریم درخت

(مدنی - فقه) حریم درخت در زمین موات بقدر وصول ریشه‌ها و شاخه‌ها (در آخرین حد رشد آن) و معبر آمد وشد صاحب درخت برای آبیاری و رسیدگی بآن و استفاده از آن می باشد (جامع الشتات - صفحهٔ ۶۰۲ - ۶۱۳)

۱۷۰۹ - حریم ده

(مدنی - فقه) مقصود از ده اراضی ملکی آن اعم از بائر و دائر و آیش و زیر کشت و اراضی دیمکاری است که از راه احیاء برای کشت دیم آماده شده باشد. بنابراین حریم عبارت خواهد بود از سایر اراضی (جز آنچه که در بالا گفته شد) اطراف یك ده که اهالی ده برای تعلیف اغنام و احشام و سوخت و سایر انتفاعات مکمل (بمقیاس تعریف مادهٔ ۱۳۶ قانون مدنی) از آن اراضی همگی استفاده می کنند . و بغلط بآنها اراضی مشاعی ده گفته میشود در صورتیکه مشاع بر ملك اطلاق میشود نه بر حریم . و عنوان حریم در این مورد با موات جمع میشود و ثبت حریم ده از اغلاط و بلکه از حیل است !

۱۷۱۰ - حساب

برشماری کالاها و وجوه به کمك ارقام واعداد ، وفن مربوط بآن، فن حسابداری است که معروف است .

۱۷۱۱ - حساب جاری

حسابی که مشتری بانك در آن دارد که پولی از جانب مشتری بعنوان آن حساب نزد بانك امانت گذاشته میشود وتدریجاً ممکن است مبلغی بآن افزوده کند یا بوسیلهٔ چك از آن برداشت نماید .

۱۷۱۲ - حساب جاری مخصوص

حسابی است برای مشتری بانك که قائم به اعتباری است که بانك بمشتری داده است و شبیه حساب جاری عادی می باشد .

۱۷۱۳ - (ریز) حساب Décompte

صورت جزء حساب را گویند .

۱۷۱۴ - حسابداری Comptabilité

الف ـ عمل منظم نگهداشتن حسابها

ب ـ اداره‌ای که به حسابها رسیدگی می‌کند.

(رك . حساب)

۱۷۱۵ - حسن

(فقه) الف ـ حدیثی است مقبول که روات آن در هر طبقه (تا معصوم) امامی‌ممدوح (بدون اینکه‌تعدیل وتوثیق شده باشند) باشند و اگر تمام روات سلسلهٔ‌حدیث عادل‌باشندفقط یکنفر امامی ممدوح (غیرعادل) باشد بازآن حدیث را حدیث حسن (نزد امامیه) نـامند

(رك . صحیح بالعرض)

ب ـ گاهی ممکن است یك حدیث از آخرسلسله (از طرف صدراسلام) تانقطهٔ معینی (در سلسلهٔ روات) امامی ممدوح غیر عادل باشند و ازآن نقطه ببعد بعضاً یاکلا امامی ممدوح عادل نباشند (یعنی حدیث ازآن نقطه ببعد حالت ضعیف یا مقطوع یا مرسل را دارا باشد) در اینصورت حدیث تا آن نقطه حسن است (درایهٔ شهید ـ صفحهٔ ۲۴ ـ ۹۸)
بنظربعضی‌صرف‌ممدوح‌امامی (غیر عادل) کافی نیست که حدیثی حسن باشد بلکه باید تصریحی بر ضعیف بودن راوی‌نشده باشد زیرا ای بسا ممدوحی‌که تصریح بر ضعف او شده است‌پس در حدیث صحیح، عدل راوی ظاهر و اتقان وضبط اوکامل است ولی در حدیث حسن چنین چیزی شرط نیست (درایهٔ والد شیخ بهائی ـ صفحهٔ ۸۰) بهر حال فقهاء شیعه نیز مانند فقهاء عامه بحدیث حسن عمل می‌کنند در صورتیکه قرائنی موجب تقویت آن گردد مانند عموم نص دیگرویاوجود حدیث دیگر و مانندآن‌ها .

۱۷۱۶ - حسن نیت

(مدنی) وضع فکری کسیکه اقدام بعمل حقوقی از روی اشتباه می‌کند و تصور می‌کند که عمل او بر وفق قانون است وحال‌اینکه موافق قانون‌نیست و مقنن‌در مقابل عواقب زیان‌آور آن عمل حقوقی در حدود معینی او را حمایت می‌کند مانند صاحب یدی که تصور می‌کند بـا مالك‌واقعی‌معامله کرده‌ومال‌راازاو گرفته و حال اینکه با غاصب معامله‌کرده است (مادهٔ ۵۴۹ ـ ۱۱۴۱ ـ ۲۲۶۵ قانون مدنی فرانسه و مادهٔ ۳۰۴ قانون مدنی ایران)یاکسیکه روی زمین‌غیرساختمان می‌کند باعتقاد اینکه ملك او است (مادهٔ ۵۵۵ قانون مدنی فرانسه)
در حقوق ما حسن نیت قبول نشده و بهمین جهت مقنن ایران مادهٔ ۳۰۱ ببعد قانون مدنی ما را مقید بضمانت اجرائی کرده است‌که با فقه امامیه متناسب است و حال اینکه خود آن موادرا از حقوق مدنی فرانسه‌گرفته است و تازه گرفتن آن مواد هم ضرورت نداشت زیرا مادهٔ ۳۰۸ ببعد قانون مدنی ما رفع نیاز می‌کرد .

۱۷۱۷ - حشفه

(مدنی ـ فقه) ازمحل‌ختان (ختنه‌گاه) ببالا ازآلت رجولیت . ومقصود ازالتقاء ختانان نهان شدن حشفه است در آلت انوثیت . و این حد از دخول منشاء ترتب‌آثار حقوقی وکیفری است. ازنظر حقوقی درحال حاضر بین مقررات‌شرعی

و عرفی فرق نبوده و ضابطه همین‌است.

۱۷۱۸ - حصر وراثت

در عرف عام بجای تصدیق حصر وراثت (با حذف مضاف) بکار می‌رود (رك . دعوی انحصار وراثت)

۱۷۱۹ - حصه

(فقه - مدنی) سهم مشاع را گویند. (مادهٔ ۸۰۸ ق - م)

۱۷۲۰ - حضانت

(مدنی - فقه) در لغت بمعنی پروردن است در اصطلاح عبارت‌است‌از نگهداری مادی و معنوی طفل بتوسط کسانیکه‌قانون مقرر داشته است وقائم بارکان ذیل‌است:

الف - حضانت مخصوص ابوین و اقرباء طفل است و بین اقرباء رعایت طبقات ارث نمیشود.

ب - نسبت به ممتنع از نگهداری طفل، حضانت تکلیف است و نسبت بدیگران حق است (مادهٔ ۱۱۶۸ قانون مدنی)

ج - حفظ‌مادی (جسم) وتربیت‌اخلاقی و معنوی طفل مناسب شئون او.

د - اهلیت قانونی برای حضانت (مادهٔ ۱۱۷۳ - ۱۱۷۴ قانون مدنی)

۱۷۲۱ - حطیطه

رك. صلح (صلح‌حطیطه) - دین (تعجیل دین مؤجل)

۱۷۲۲ - حق

(فقه) در معانی زیر بکار می‌رود:

الف - اموری‌که در قانون‌پیش‌بینی شده اگرافرادمجازباشندکه بقصد خودبرخی از آنها را تغییر دهند این امور قابل تغییر را «حق» گویند مانند مدلول‌مادهٔ ۳۸۷ ق - م که از نظر ما قابل اسقاط است یعنی طرفین عقد بیع می‌توانندضمن عقد بیع، شرط اسقاط ضمان تلف مبیع قبل از قبض را بین خود بنمایند.

حق‌باین معنی درمقابل حکم بکارمی‌رود. (رك . حکم)

ب - نوعی از مال است و در اینصورت در مقابل عین، دین، منفعت، انتفاع بکارمی‌رود چنانکه گویند مالکیت‌عین، مالکیت دین، مالکیت منفعت، مالکیت انتفاع، مالکیت حق مانند مالکیت‌حق خیار و مالکیت حق تحجیر.

(مدنی) الف - حق بمعنی دوم بالا در حقوق مدنی‌کنونی هم گاهی بکار می‌رود ولی حق بمعنی اول دراصطلاحات‌کنونی کمتر استقبال شده است و بجای‌آن «قانون‌تفسیری» (رك . قانون تفسیری) بکار می‌رود.

ب - قدرتی که از طرف قانون بشخصی داده شد حق نامیده میشود در فقه‌درهمین معنی‌کلمهٔ سلطه را بکار می‌برند (رك . سلطه)حق‌باین معنی دارای ضمانت‌اجراء است و آنرا «حق تحققی» و «حقوق موضوعه» و «حقوق مثبته» نیز گفته‌اند.

۱۷۲۳ - حق‌آب وگل

در معانی ذیل بکار می‌رود:

الف - حقوق زارعانه (رك · حقوق زارعانه) تبصرهٔ مادهٔ ۱۵ آئین‌نامهٔ سازمان آب و برق خوزستان مصوب۱۱ - ۳ - ۳۹

ب - در اصطلاح عامیانه بمعنی سرقفلی بکار رفته است (رك . سرقفلی)

۱۷۲۴ - حق‌آبونمان

رك . آبونمان

۱۷۲۵ - حق اجراء

مرادف حق الاجراء است (رك . حق الاجراء) تبصرهٔ مادهٔ ۱۳۱ قانون ثبت .

۱۷۲۶ - حق اجرائیه

مرادف حق‌الاجراء است (تبصرهٔ مادهٔ ۱۳۱ قانون ثبت)
(رك . حق‌الاجراء)

۱۷۲۷ - حق اختراع

حق انحصاری ساختن و فروش وانتفاعات برای مکتشف و سازندهٔ امر تازه درشعب مختلف صنعت یا کشاورزی (مادهٔ ۲۶ قانون ثبت علائم مصوب ۱ - ٤ - ۱۳۱۰)

۱۷۲۸ - حق اختصاص

(مدنی - فقه) ممکن است چیزی قانوناً یا عرفاً جنبهٔ مالیت خود را ازدست بدهد ولی با این حال تعلق به کسی داشته باشد در اینصورت اختیار آن شخص را بر آنچیز « حق اختصاص » گویند مثلا خیابانی را از میان خانه‌های اشخاص عبور میدهند و جز قسمت کمی از زمین شخص معینی جزء خیابان میگردد بطوریکه آن قسمت اززمین که جزء خیابان نشده آنقدرناچیز است که بدرد هیچ کاری نمی‌خورد و قابل خرید وفروش نیست یعنی از مالیت ساقط گردیده است با این وصف همان زمین کم اختصاص بصاحب قبلی آن دارد و حق او برزمین مزبور حق اختصاص نامیده میشود و کسی نمی‌تواند در آن قسمت با او مزاحمت کند .

۱۷۲۹ - حق اخراج از ملکیت

(مدنی - فقه) بموجب این حق مالك میتواند ملك خود را از ملکیت خود بیکی ازطرق ناقله (مانند بیع - صلح) خارج کند یا از آن اعراض کند یا آنرا تلف کند.

۱۷۳۰ - حق ارتفاق

(مدنی - فقه) و آن حقی است برای شخص در ملك دیگری (مادهٔ ۹۳ - ق-م) بواسطهٔ مالکیت در ملك معین مانند حق‌العبور و حق‌المجری و مانند اینها .

۱۷۳۱ - حق استثمار

(مدنی) حقی که بموجب آن مالك میتواند از منافع ملك خود بهره‌مند شود مثلا آنرا اجاره دهد .

۱۷۳۲ - حق استرداد

(مدنی - ثبت) حقی است که بموجب آن مدیون در معاملات با حق استرداد(رك. معامله با حق استرداد) میتواند با رد طلب بستانکار خود مال مورد وثیقه را تحت تصرف کامل خوددرآورد. ذکر کلمهٔ (استرداد) که موهم نقل مال از طرف مدیون به دائن است بیمعنی است زیرادر معاملات با حق استرداد درواقع نقل مال وجودندارد و بیع شرط که بارزترین فرد این گونه معاملات است امروزه مملك نیست و ناقل مبیع نمی باشد (صدر مادهٔ ۳۴ مکرر قانون ثبت)

۱۷۳۳ - حق استعمال

(مدنی) حقی که بموجب آن مالك بتواند از عین ملك خود بهره‌مند گردد مانند ساختن خانه در روی زمین خود .

۱۷۳۴ - حق استیفاء

(مدنی) حق اجراء و اعمال حقی که اجراء کنندهٔ حق قبلا آن حق را بموجب قانون دارا شده است مثلاصغیر حق اجراء و اعمال حقوقی راکه دارا است ندارد و

باید ولی قانونی او حقوق ویرا بمرحلهٔ اجراء و اعمال بگذارد.
عبارت «حق اعمال حق» صریحتر از حق استیفاء بنظر می‌رسد.

۱۷۳۵ - حق اشتراك

مرادف وجه اشتراك است (رك. آبونمان)

۱۷۳۶ - حق اعتباری

(فقه) حقی است که فقط شخص یا اشخاص معینی که حق مزبور علیه آنها است مکلف برعایت آن هستند مانند حق زوج بر زوجه و بالعکس وحق بستانکار بر بدهکار. در مقابل حق عینی بکار می‌رود (رك. حق عینی) در حق عینی همهٔ اشخاص مکلف برعایت حقوق صاحب حق هستند چنانکه اگر کسی مالك خانه‌ای است همهٔ افراد باید حق مالکیت اورا محترم بشمرند ولی اگر کسی از دیگری بدهکار است این بدهکار است که باید حق بستانکار رامحترم بشمرد و در موقع معین، طلب اورا بدهد و تصور اینکه دیگران هم محترم برعایت این حق بستانکار باشند معنی ندارد.

۱۷۳۷ - حق اقامهٔ دعوی

(حقوق عمومی) حقی که بموجب آن هر شخص بتواند برای استیفاء حقوق خود یا دفع تجاوز دیگران به مراجع تظلم عمومی (دادگاهها) شکایت کرده و رسیدگی را بخواهد.

۱۷۳۸ - حق انتفاع

(فقه - مدنی) وآن حقی است که بموجب آن، شخص می‌تواند از مالی که عین آن ملك دیگری است یا مالك خاصی ندارد استفاده کند (مادهٔ ٤٠ ق - م) مانند عمری و رقبی و سکنی (مادهٔ ۴۱ ق-م بعد) ومانند حق استفاده از پارك شهر و ماهی گیری در بعضی از رودخانه‌ها که بصورت تفریح انجام میگیرد.

۱۷۳۹ - حق انحصار

نوعی مالیات است که دولت از مصرف کنندگان کالاهای معینی (که قبلا تولید یا خرید و فروش یا حمل و نقل آنها را بانحصار خوددر آورده است) علاوه برقیمت واقعی آن دریافت می کند. سابقاً این حق را «عوائد خاصه» می‌نامیدند که پادشاه دریافت می کرد.

۱۷۴۰ - حق اولویت

(مدنی - فقه) یکنوع حق عینی است که از جهت سبقت شخص نسبت بآن عین که درمعرض حیازت جمعیتی معین قرار گرفته است پیدا میشود مانند حق اولویت ناشی از تحجیر در اراضی موات و حق اولویت در صندلی‌های نصب شده در پارك شهر برای کسی که روی آنها نشسته است و امثال اینها (مادهٔ ۱۴۲ ق - م)

۱۷۴۱ - حق اولویت رعیتی

از اصطلاحات قدیمی است و فعلا کلمهٔ رعیت که از بدترین تعبیرات است منسوخ است. معنی اصطلاحی آن در کلمهٔ «حقوق زارعانه» دیده شود.

۱۷۴۲ - حق ایصاء

(مدنی - فقه) وآن حقی است که ولی قهری بوصی خود میدهد تا بتواند ثالثی را برای بعد از فوت خود (فوت وصی) وصی نماید (مادهٔ ۱۱۹۰ ق - م) ولی تا وقتی که این حق را نداده باشند اصل این است که وصی مزبور حق تعیین وصی دیگر را ندارد.

۱۷۴۳- حق بیمه

وجهی که بیمه گزار به بیمه گر درعقد بیمه میدهد . (رك . بیمه)

۱۷۴۴ - حق پناه

(بین‌الملل عمومی) حق‌ورود کشتی‌های جنگی متخاصمین به‌آبهای ساحلی دول بیطرف‌و استفاده از بنادر ولنگر گاههای آنان را گویند .

۱۷۴۵ - حق تبعی

(مدنی) حقی‌که عارض بر مال دیگری است مثلا خانه‌ای‌که راه عبورآن ازملك دیگری است حق‌العبورآن خانه یك‌حق تبعی است‌که عارض برآن خانه است‌حق تبعی بتنهائی موردمعامله قرار نمیگیرد و مالیت ندارد از این قبیل است حقابهٔ ملك (رك . حقابه) و حق سرقفلی یا کسب و پیشه و بهمین جهت حق سرقفلی به تنهائی برای اجراء اجرائیهٔ دادگاه یا اجرائیهٔ ثبتی قابل توقیف نیست .

۱۷۴۶ - حق تحققی

در اصطلاحات حقوق‌کنونی ایران حقی است‌که دارای ضمانت اجراء باشد .این اصطلاح در مقابل حقوق طبیعی ـ حقوق فطری بکار می‌رود .

در همین مورد حقوق موضوعه ـ حقوق مثبته هم بکار رفته است .

۱۷۴۷ - حق تشرف

ملکی‌که دراثراجراء قانون توسعهٔمعابر و از بین رفتن ملك جلو یا ازبین رفتن جلوملك ، مشرف بمعبرشودارزش‌بیشتری پیدا می‌کند و به‌شهرداری‌که‌سبب پیدایش این ارزش و مرغوبیت شده حق میدهد که بابت این وضع مالی (وجه‌نقدمطابق تعرفهٔ قانونی) از صاحب‌آن ملك‌بخواهد این‌حق شهرداری‌را حق تشرف‌می گویند (مادهٔ پنجم قانون توسعهٔ معابر ۱۳۱۲ که منسوخ بقانون توسعهٔ معابر ۱۳۲۰ شده و در مادهٔ هشت این قانون اضافه شده‌که اگر ملك مشرف بخیابان هم بر اثر توسعهٔ خیابان مرغوب شود برای شهرداری حق تشرف پیدا میشود . در سال ۱۳۴۲ هم مقرراتی درهمین زمینه بصورت تصویب‌نامه وضع شده است)

درقانون تملك زمین‌ها برای شهرسازی مصوب ۱۷ ـ ۳ ـ ۳۹ از حق تشرف به اضافه ارزش تعبیر شده است (مادهٔهفت)

۱۷۴۸ - حق تعقیب

(مدنی) یا droit de suite وآن حقی است‌برای‌صاحب‌حق عینی که‌میتواند باستنادآن‌حق، مال‌خودرا دردست‌هرکس که بیابد بگیرد . صاحب حق ارتفاق هم میتواند این حق را علیه مالك مالی که حق ارتفاق بضرر او است اعمال‌نماید .

۱۷۴۹ - حق‌التعلیف

رك . حق علفچر

۱۷۵۰ - حق‌تقاعد

رك . تقاعد

۱۷۵۱ - حق تقدم

شبیه‌حق‌اولویت است(رك . حق اولویت) که مقنن ما در مورد حق کسیکه کلمه‌ای را بعنوان‌اسم خانوادگی‌مقدم بردیگران برای خودگزیده و از این طریق حقی پیداکرده است (مادهٔ ۳۹ قانون ثبت احوال) مقرر داشته‌است و نیز درمورد حق خرید متروکه حق تقدم در خرید مصرح است (مادهٔ ششم قانون توسعهٔ

معابر ۱۳۲۱ منسوخ بقانون توسعه‌معابر ۱۳۱۲) و نیز این اصطلاح در مادهٔ ۱۹ متمم بودجهٔ سال ۱۳۱۴ راجع بحق‌تقدم وزارت دارائی برای وصول بدهکاریهای اشخاص بدولت بکار رفته است هم چنین در مادهٔ واحدهٔ قانون اجازهٔ ضبط اموال متجاسرین آذربایجان و کردستان و تصفیهٔ مطالبات و خسارات اشخاص مصوب ۱۳۳۹/۳/۱۴ همین اصطلاح بکاررفته است .

۱۷۵۲ - حق تمبر

نوعی از مالیات است که از طریق الصاق تمبر از مؤدی گرفته میشود (مادهٔ ۴۰ ببعد قانون مالیات بر درآمد مصوب ۱۰ - ۵ - ۳٤ مجموعهٔ ۱۳۳٤ -صفحهٔ ۲۳۰)

۱۷۵۳ - حق تمتع

(مدنی) حق دارا شدن حق معین (یا حقوق معین) را گویند چنانکه گویند بیگانه حق تملك اموال غیر منقول را ندارد یعنی حق تمتع ندارد . در مقابل حق استیفاء استعمال شده است .
عبارت « حق دارا شدن حق » صریحتر ازحق تمتع‌است که‌مفهوم آن با حق‌استیفاء اشتباه میشود .

۱۷۵۴ - حق‌التولیه

(مدنی - فقه) سهمی از منافع موقوفه که معمولاواقف برای‌حق‌الزحمهٔ متولی‌قرار میدهدولواینکه واقف‌ومتولی یکنفر باشند (مادهٔ نهم قانون‌اوقاف ۳-۱۰-۱۳۱۳)

۱۷۵۵ - حق ثابت

رك . حق متزلزل

۱۷۵۶ - حق‌الثبت

حقوق دولتی که بابت ثبت ملك در دفتر املاك یا ثبت معاملات‌یا ثبت حق‌اختراع یا علامت و غیره از متقاضی ثبت دریافت میشود (مادهٔ ۱۸ نظامنامهٔ قانون ثبت و مادهٔ ۱۱۸ ببعد قانون ثبت ۱۳۱۰)

۱۷۵۷ - حق جزئی

(مدنی - فقه) هر حقی که شخص معین در موضوع معین داشته باشد مانند حق مالکیت بر مال معین . حق فردی وحق شخصی‌نیزدر همین معنی بکار رفته‌است.

۱۷۵۸ - حق جوابگوئی

مؤسسات دولتی و عمومی و افراد مردم اعم ازمأمورین رسمی و غیره هر گاه در روزنامه یا مجله مطالبی مشتمل بر تهمت و افترا یا اخبار بر خلاف واقع نسبت بخود مشاهده کردند حق دارند جواب آن مطالب راکتباً برای روزنامه یامجله بفرستند وآن روزنامه یامجله مکلف‌است این گونه توضیحات و جوابهارا درهمان صفحه و باحروفیکه مطالب اصلی را چاپ کرده مجاناً بطبع برساند مشروط براینکه جواب از دو برابر اصل مطلب تجاوز ننماید و متضمن توهین بکسی نباشد . در صورتیکه روزنامه یا مجله علاوه بر جواب مذکور مطالب و یا توضیحات‌مجددی‌چاپ نمایدحق‌جواب-گوئی مجدد بطریق‌مذکور در فوق‌برای معترض محفوظ خواهد بود . (مادهٔ ۹ لایحهٔ قانونی مطبوعات - مصوب ۸ -۵ -۳٤ مجموعهٔ ۱۳۳٤ - صفحهٔ ۱۹۷)

۱۷۵۹ - حق حاکمیت

(حقوق اساسی) مقصود قوهٔ قانونگذاری وقوهٔ مجریه وقوهٔ قضائیه است که ارکان حاکمیت‌را تشکیل می‌دهند .

۱۷۶۰ - حق حال

(مدنی - فقه) حقی است که صاحب آن بتواند بدون انتظار گذشتن زمانی آنرا مورد استفاده قرار دهدمانندحق‌مستأجر برعین مستأجره بعد ازعقد اجاره بشرطی کـه برای تسلیم عین مستأجره بمستأجر مهلت معین نشده باشد .

این اصطلاح در مقابل حق مؤجل بـکار می‌رود (ر ك . حق مؤجل)

۱۷۶۱ - حق حبس

(مدنی - فقه) درعقود معوض هریك از طرفین بعدازختم عقد حق داردمالی‌راکه بطرف منتقل کرده باوتسلیم نکندتاطرف هـم متقابلا حاضر بتسلیم شود بطوری که درآن واحد (یدابید) تسلیم و تسلم بعمل‌آید واین عمل تسلیم و تسلم‌مقارن را فقهاء تقابض گویند (مادهٔ ۳۷۷ قانون مدنی و ملاك آن) حق حبس از مظاهر بارز قاعدهٔ عدل وانصاف‌است .

۱۷۶۲ - حق حراج

(ثبت) مالی‌که‌دولت (مراجع قضائی) بابت حراج (در موارد حراج) مطابق تعرفهٔ قانونـی از محکوم علیه یا متعهد می گیرد (مادهٔ ۹۴ آئین نامهٔ اجرائـی ۱۳۲۲) حق حراج ازنظرماهیت‌نوعی از مالیات است بهمین جهت‌آنرامالیات حراج هم می گویند(مادهٔ ۳۴ قانون ثبت ۱۳۱۰)

۱۷۶۳ - حق حضانت

(مدنی- فقه) حق نگهداری وتربیت طفل را گویند کـه بپدر یـا مادر یا اقربـاء مطابق مقررات داده شده‌است .
(ر ك . حضانت)

۱۷۶۴ - حق حضور

(حقوق اداری) وجهی که بمأمور دولت یا غیر مأمور دولت بابت حضور در وقت معین برای انجام کاری بحسب جلسات پرداخت میشود.همین وجه‌نسبت‌باشخاص کوچکتر بصورت دستمزد داده میشود .
(ر ك. کمك هزینه- پاداش-فوق‌العاده - اضافه حقوق)

۱۷۶۵ - حق خیار

(مدنی فقه) اختیار ابقاء و ازالهٔ عقدی که بجهتی‌ازجهات‌قانونی درحالت‌تزلزل است . مانند عقدی‌که یکی از خیارات‌در آن قرار داده شده است بحکم قـانـون (مـانند خیارمجلس) یا بتراضی‌طرفین (مانند خیار شرط) .

۱۷۶۶ - حق دائم

(مدنی- فقه) حقی است‌که محدود بزمان نیست مانند حق مالك درمورد حق عینی برمنقول یاغیر منقول .

این اصطلاح درمقابل «حق موقت » بکار برده میشود. (ر ك. حق‌موقت)

۱۷۶۷ - حق دینی

(مدنـی - فقه) حقی است کـه شخص بعهدهٔ دیگـری دارد مانند حق بستانکار بر بدهکار . مرادف این اصطلاح ، حق ذمی و ذمه می‌باشد .

۱۷۶۸ - حق ذمی

(مدنی - فقـه) حقی است کـه شخص بعهدهٔ دیگـری دارد مانند حق بستانکار بربدهکار . در اصطلاح دیگر آنرا ذمه و حق دینی هم گفته‌اند .

۱۸۶۹ - حق رجحان

(مدنی - ثبت) بمعنی حق تقدم است که

مقنن به رسم ادباء تفنن کرده وباوجود دو اصطلاح حق اولویت و حق تقدم‌دست بساختن‌اصطلاح سوم (یعنی حق‌رجحان) زده است و تفنن در ساختن اصطلاحات درعلم حقوق‌برای فهم قوانین زیان دارد (مادهٔ ۳٤ مکرر قانون ثبت) و ازروش علمی بدور است . (ر ك .حق تقدم)

۱۷۷۰ - حق ریشه

ر ك . حقوق زارعانه

۱۷۷۱ - حق‌الزحمه

(حقوق اداری) وجهی که بمأموردولت (یا شخص شاغل در مؤسسات‌کشوری یا بلدی) علاوه برحقوق‌بعنوان‌کاردیگری که از او (علاوه برکار اصلی که برای آن حقوق میگیرد) خواسته‌میشود داده میشود . این وجه بطور مستمر مادام‌که بکار جدید مشغول است پرداخت می‌شود در ایام مرخصی قابل پرداخت‌نیست. در حقوق تقاعد تأثیری ندارد (مادهٔ ۳۳ قانون‌محاسبات‌عمومی۱۰-۱۲-۱۳۱۲) در تبصرهٔ دوم قانون‌تشکیل‌دادگاه‌اطفال بزهکار مصوب۱۳۳۸حق‌الزحمه درمعنی حق حضور بکار رفته ونمایندهٔ تشتت ذهن قانونگذاردر استعمال‌اصطلاح‌حق‌الزحمه وحق حضورواصطلاحات‌متقارب ونزدیك بآنها است .

(رك. حق‌حضور -دستمزد- کمك هزینه - پاداش - فوق‌العاده - اضافه حقوق)

۱۷۷۲ - حق سکنی

ر ك . سکنی

۱۷۷۳ - حق‌السکوت

(جزا) مصداق‌اخاذی‌است (رك .اخاذی) ومجرم ازاین‌طریق‌طرف راتهدیدمی کند که‌خبر‌نامساعدی راجع‌بزندگی‌خصوصی او افشاء خواهد کرد وبرای ترك این فعل وجه یامال دیگری از او می گیرد. دربعضی‌مواقع بعضی ازروزنامه ها ممکن است‌این کاررا بکنند ولی‌ممکن‌است‌افشاء مذکور از طریق شفاهی هم باشد و بهر حال یك جرم مطبوعاتی صرف نیست .

۱۷۷٤ - حق الشرب

الف - حق استفاده ازآب رودخانه یا نهر یا چشمه برای ملك معین.

ب - درتاریخ حقوق ایران مالیاتی بود که بابت استفادهٔ اشخاص از رودخانه یاقنات دولتی‌که می کردند گرفته میشد.

۱۷۷۵ - حق شخصی

(فقه - مدنی) هر حقی که شخص معین درموضوع معین داشته باشد مانند حق مالکیت برمال معین . حق فردی و حق جزئی نیز در همین معنی بکاررفته‌است. (فقه) حقی‌که قائم بشخص باشد و قابل انتقال بغیر نباشدمانند حقوق زوجیت. حق قبول وصیت تملیکی بنظر برخی از حقوق قائم بشخص موصی‌له است بهمین جهت اگر موصی‌له پیش از موصی فوت کند حق‌قبول‌وصیت بورثهٔ موصی‌له‌منتقل نمیشود . اصل در حقوق این است که قابل انتقال بغیر باشند تا خلاف‌آن ثابت شود . در امور مبتنی بر احسان ، اصل این‌است‌که قائم بشخص باشد بهمین‌جهت حق قبول وصیت تملیکی باید قائم‌بشخص تلقی شودمگر قرینهٔ‌برخلاف وجودداشته باشد .

۱۷۷۶ - حق شرب

(مدنی - فقه)حق استفادهٔ ملك یاشخص

ازآب چاه یا چشمه یا قنات یا نهر یا رودخانه برای خوردن یا آبیاری زراعت یا درختان .

۱۷۷۷ - حق شفعه

(مدنی ـ فقه) هر گاه مال غیر منقول قابل تقسیمی بین دو نفر مشترك باشد و یکی از دو شریك حصهٔ خود را بقصد بیع بشخص ثالثی منتقل کند شریك دیگر حق (حق شفعه) دارد قیمتی را که مشتری داده است باو بدهد وحصهٔ مبیعه راتملك کند (مادهٔ ۸۰۸ قانون مدنی)

۱۷۷۸ - حق طبع

اختیارچاپ ونشر یك اثر فکری (مانند کتاب ومقاله وغیره) این حق علی‌الاصول متعلق بنویسنده است که میتواند آنرا بغیر منقل کند و ممکن است بطورقهری بورثهٔ مؤلف منتقل شود .

۱۷۷۹ - حق علفچر

یا حق التعلیف عبارت است از اجرت بهره‌ایکه دارندگان مواشی از چراگاهها می‌برند وآن اجرت را به مالك چراگاه می‌پردازند (قانون مربوط به صرفنظر کردن بقایای علفچر سال ۱۳۴۰ وحق علفچر بهارهٔ قسمتی ازمراتع دولتی مصوب ۵ - ۳ -۱۳۴۳) از نکات مهم تاریخی راجع به حق تعلیف این است که در بسیاری از اراضی موات قبل از مشروطه ارباب سیف و سوط (اعم از عمال دولت و غیره) برای خود حقوق تعلیف برقرارمی کردند ومنافع تعلیف‌را باجاره باشخاص میدادند و اجاره‌نامه‌های عادی بین طرفین رد و بدل می‌شد که توجه بعنوان واشخاص موجرین این اجاره‌نامه‌ها صحت مراتب بالارا اثبات می کند . بعداً با پیدایش قوانین ثبت املاك ، اعقاب موجرین مزبور با ارائهٔ بنچاقهای بالا (اجاره‌نامه‌ها) خود را متصرف بعنوان مالکیت قلمداد کرده و قسمتی از این اراضی راکه وسعت فراوان‌دارد تصاحب کرده وازاحیاء کنندگان‌واقعی آن‌اراضی ثمن آنها راگرفته‌اند. نتیجه اینکه این گونه اسناددلیل مالکیت‌نیست‌مگرقرائن مفید علم بآنها پیوسته شود .
(رك . باجگاه)

۱۷۸۰ - حق عینی

(فقه ـ مدنی) حقی است‌مالی که‌متعلق آن عین خارجی باشد مانند مالکیت عین و مالکیت‌منفعت(برای مستأجر) ومالکیت انتفاع (برای مهمان‌نسبت به مأکولات) و مالکیت حق (مانند حق ارتفاق وحق تحجیر و حق وثیقه مانند حق مرتهن بر مال مرهونه و حق مستأجر بر عین مستأجره‌درقانون روابط مالك ومستأجر مصوب سال ۱۳۳۹ و غیره)

حق عینی در مقابل حق دینی بکارمی‌رود (رك . حق دینی) .مادهٔ ۳۵ نظامنامهٔ دفتر اسناد رسمی و مادهٔ ۱۰۳ - ۱۰۴ آئین‌نامهٔ قانون ثبت .

۱۷۸۱ - حق عینی اصلی

(مدنی)حقی است که نسبت بآن ،صاحب حق‌را بستانکار نمیتوان دانست ماننددحق عینی مالك خانه برخانه و حق عینی صاحب حق ارتفاق‌بر مورد حق ارتفاق.
(رك . حق عینی فرعی)

۱۷۸۲- حق عینی بر مال غیر

(مدنی) حقی است عینی برای شخصی

در مال دیگری مانند حق انتفاع و حق ارتفاق و حق وثیقه در معاملات با حق استرداد برای طلبکار .

۱۷۸۳ - حق عینی فرعی

(مدنی) یا droit réel accessoire حقی است که صاحب آن حق را بستانکار می‌نماید مانند حق‌عینی مرتهن بر مال‌الرهانه. اینگونه حق‌عینی بمنظور تضمین‌طلب‌صاحب‌حق ، مقرر شده است . اصطلاح بالا در مقابل droit réel principal یا حق عینی‌اصلی بکار می‌رود .

۱۷۸۴ - حق غنیمت بحری

(بین‌الملل عمومی) حق کشتی‌های‌جنگی متخاصمین در ضبط کشتی‌های بازرگانی یکدیگر و محمولات‌آنها و اسیر گرفتن کارکنان آن کشتی‌ها .

۱۷۸۵ - حق غیر مالی

(فقه - مدنی)حقی‌است که ارزش‌اقتصادی ندارد‌مانندحق‌زوجیت. حق‌ابوت‌وبنوت. (رك . حق‌مالی)

۱۷۸۶ - حق فردی

(مدنی) هر حقی که شخص معین در موضوع‌معین دارا باشد‌مانندحق‌مالکیت‌بر مال‌معین . در بعضی از اصطلاحات‌آنرا حق شخصی وحق جزئی نیز می گویند . حق فردی و حق شخصی در این معنی نارسامیباشند وترك آنها بهتراست اصطلاح حق جزئی مناسبتر بنظر می‌رسد .

۱۷۸۷ - حق قائم بشخص

(مدنی - فقه) حقی است که قابل نقل و انتقال بغیر نباشد مانند حق زوجیت .

۱۷۸۸ - حق قذف

(فقه) حقی که برای مقذوف در نتیجهٔ قذف ، حاصل میشود (رك . قذف)

۱۷۸۹ - حق کار فکری

الف - حق انحصاری استفادهٔ ازاختراع امور فکری مربوط به ادبیات ، علوم ، هنر ، خواه بصورت لفظی باشد خواه بصورت کتبی ، خواه بصورت گرافیك (تصویر - نقشه - خطوط) و تجسم و امثال آنها ؛ و نیز هر چیزی که بایك روش علمی تهیه می‌شود بشرط اینکه معرف‌شخصیت فکری‌تولید‌کنندهٔ آن‌باشد.
ب - حق مالی ناشی از حق انحصاری گفته شدهٔ در بالا را گویند .

* در فارسی لغت « حق مؤلف» اخص از معنی‌بالا است وترجمهٔ‌ناقصی‌است‌ازعبارت droit d'auteur

۱۷۹۰ - حق‌کسب و پیشه

حقی‌است‌برای‌مستأجر بازرگان وپیشه‌ور ومطلق کسانیکه از طریق اجارهٔ مکانی کسب‌معاش کنند ولو آنکه بازرگان‌نباشند (قانون تملك‌زمین‌ها برای اجرای برنامه‌های شهرسازی مصوب ۱۷ - ۳ - ۳۹ و قانون مالك و مستأجر ۱۳۳۹) با سرقفلی مفهوماً فرق دارد زیرا شهرت تجاری و وجود مشتریـان از عناصر سازندهٔ آن نیست .

حق مزبور خود بخود مالیت ندارد و بتنهائی قابل مبادله نیست یعنی مستأجر نمیتواند هم منافع‌عین مستأجره رابرای خود نگه دارد و هم حق کسب و پیشه را بغیر منتقل کند و عوض‌آنرا بگیرد بلکه هر دو را باید با هم منتقل کند یعنی حق

کسب و پیشه نسبت بمنافع عین مستأجره یك مال تبعی‌است لذا توقیف تابع بدون توقیف متبوع معنی ندارد . حق کسب و پیشه مال غیر منقول است (روح مادهٔ ۱۸ قانون مدنی) رك . حق تبعی

۱۷۹۱ - حق کلی

معادل حق موضوعی و حق نوعی است و آن حقی است که بدون در نظر گرفتن صاحب آن حق (در موارد خاص) و بحسب وضع مقنن ، مقرر شده است مانند حق انتخاب نام و نام خانوادگی و حق انتخاب شغل (آزادی مشاغل) و حق رأی دادن وکاندید شدن و غیره .

۱۷۹۲ - حق‌الاجراء

نیم عشر اجرائی در اجراء اسناد رسمی راگویند (مادهٔ ۱۳۱ قانون ثبت) ونیز عشریهٔ اجراءاحکام‌دادگاه‌را حق‌الاجراء نامند (مادهٔ ۷٤ قانون تسریع وآئین‌نامهٔ شمارهٔ ۲۰۷۳۳مورخ۱۸ - ۵ -۱۳۱۷) اگر بعلتی‌که از اختیار محکوم علیه یا متعهد خارج است اجراء اجرائیه میسر نباشد- مانندشمول بند(ز) بمورداجرائیه -دولت مستحق‌حق‌الاجراء نیست‌همچنین است اگر بعلت تعارض دو اجرائیه (ناشی از تعارض‌دو سند رسمی) اجراء اجرائیه‌ها میسر نگردد .

۱۷۹۳ - حق‌الارض

الف - پولی‌که‌بابت نهادن‌کالادرزمینهای مخصوص (مانند محوطهٔ گمرك)ازصاحب کالاگرفته میشود .

ب - حقوقی‌که بابت وقوع ساختمان‌در ملك غیر بمالك آن داده میشود (مادهٔ سوم قانون حق‌الارض‌وحق‌الماء طواحین اربابی واقعه در اراضی خالصهٔ دولتی - مصوب ۳۰ جوزای ۱۳۰۱ شمسی)

۱۷۹۴ - حق‌الامتیاز

رك . امتیاز

۱۷۹۵ - حق‌الله

(فقه) حقوقی است‌که یکطرف آن خداوند تعالی و طرف دیگرآن افراد جامعه یا گروهی از افراد باشند . مثلا وجوب پرداخت زکات‌حق‌الله‌است. حق‌الله در فقه اسلام همانند حقوق عمومی در قانونگذاری جدید ایران است.

اصطلاح بالا درمقابل حق الناس استعمال میشود نظیر این دو اصطلاح مدلول مادهٔ چهارم‌قانون مجازات عمومی‌است .

۱۷۹۶ - حق الحفاظة

(مدنی - ثبت) حقی‌که برای امین در نگهداری مال مورد ودیعه‌قائل شده‌باشند (مادهٔ ۸۰ قانون ثبت ومادهٔ ٤۱ آئین‌نامهٔ اجراء مفاد اسناد رسمی)

۱۷۹۷ - حق‌العبور

(مدنی) حق کسیکه از ملك غیر حق عبور بنحوی از انحاء داشته باشد . حق‌العبور یکی از اقسام حقوق ارتفاقی است .

۱۷۹۸ - حق‌العمل‌کار

(تجارت) کسیکه بدستور دیگری معاملاتی نموده و در مقابل‌آن اجرت دریافت می‌دارد .

۱۷۹۹ - حق‌العمل‌کاری

(تجارت) نوعی از وکالت است درامور تجاری (مادهٔ ۳۵۷ قانون تجارت) حق‌العمل‌کار ممکن است بنام خود عمل

کند یا بنام آمر در صورت اول تطبیق عنوان وکالت بر آن نمیشود ولی میتوان آنرا مصداق نیابت دانست . زیرا نیابت مفهومی وسیعتر از مفهوم وکالت دارد . شخصی که بنام خود یا دیگری ولی بدستور دیگری حق العمل کاری میکند حق العمل کار نامیده میشود .

۱۸۰۰ - حق الکفاله

(حقوق اداری) کفالت در این جا بمعنی تکفل و تصدی شغل دیگری (غیر از شغل خود) می باشد (مواد ۴-۵ قانون راجع بمستمری و حقوق اعضاء ادارات و دوائر مملکتی مصوب ۱۶ جوزای ۱۳۰۱ شمسی - دورهٔ سوم و چهارم قانونگذاری - صفحهٔ ۶۸) و حق الکفاله وجهی است که بکارمند متکفل بسبب تکفل داده میشود (مادهٔ ۵۲ آئین نامهٔ مزایا موضوع تصویب نامهٔ ۱۹۰۵۶ مورخ ۶ - ۱۰ - ۱۳۲۲)

۱۸۰۱ - حق المارہ

(فقه) حقی که بموجب آن رهگذر که از جوار درخت میوه یا زراعت حسب الاتفاق می گذرد بتواند بدون اذن صاحب آن و پرداخت بهاء از آن بخورد ولی نبرد (هنوز هم باغبانهای ولایات می گویند: خوردن حلال و بردن حرام !) (مفاتیح الشرایع فیض - صفحهٔ ۲۶۵ - متاجر حدائق - صفحهٔ ۵۳)

۱۸۰۲ - حق المجری

(مدنی) حقی که بموجب آن شخص از ملك غیر حق داشتن مجرای آب و بردن آب داشته باشد حق المجری یکی از مصادیق حقوق ارتفاقی است (مادهٔ ۹۵ -۹۷ قانون مدنی)

۱۸۰۳ حق الوکاله

(مدنی - فقه - دادرسی مدنی) اجرت وکیل را گویند فعلا این اصطلاح باجرت وکیل دعاوی اختصاص یافته است .

۱۸۰۴ - حق مؤجل

(مدنی - فقه) حقی است که صاحب آن باید بعد از گذشتن مهلت معینی آن حق را اعمال نماید مانند حق بستانکار بر طلبی که باقساط باید داده شود وهنوز مهلت پرداخت قسط نرسیده است .

۱۸۰۵ - حق مؤلف

رك . حق کار فکری

۱۷۰۶ - حق مالکیت

(مدنی - فقه) اختیار قانونی شخص معین بر اشیاء یا اموال یا اشخاص دیگر. (رك . ملك)

۱۸۰۷ - حق مالی

(مدنی- فقه) حقی است که متعلق آن مال است خواه آن مال عین باشد خواه دین خواه منفعت خواه انتفاع و خواه حق (مانند حق تحجیر)
این اصطلاح در مقابل حق غیر مالی بکار می رود مانند حق هریك از زوجین بر دیگری در حقوق زوجیت (شق پنجم مادهٔ ۱۴۳ آئین دادرسی مدنی) و هم چنین است حق انتخاب نمایندگـان مجلسین .

۱۸۰۸ - حق متزلزل

(مدنی - فقه) حق از هر سبب که ناشی شود ممکن است در همان زمان که بوجود

آمده است جهت تزلزلی برای آن وجود داشته باشددر اینصورت آنرا حق‌متزلزل گویند و جهت تزلزل راگاهی قانون رأساً بوجود می‌آورد (مانند تزلزل‌ناشی از خیار مجلس) وگاهی هم خودشخص بوجود می‌آورد مانند تزلزل ناشی از شرط خیار و تعلیق عقد .

هرگاه جهت تزلزلی در زمان حدوث حق نباشدآنرا حق ثابت یا حق مستقر نامند ، مانند حق ناشی از عقدضمان و عقد نکاح .

۱۸۰۹ - حق مستقر

(مدنی - فقه) حقی‌که در آن ، جهت تزلزلی‌نباشد.

(رك . حق متزلزل)

۱۸۱۰ - حق مستقل

(فقه) حقی است که‌همه‌بایدآنرا رعایت کنند مانند حق مالکیت مالك نسبت‌بعین مال وی .

(رك . حق نسبی)

۱۸۱۱ - حق مسلمین

(فقه) مرادف حق‌الناس است .

(رك . حق‌الناس)

۱۸۱۲ - حق مصادره

(بین‌الملل عمومی) الزام‌فرمانده‌قشون اشغالگر علیه سکنهٔ منطقهٔ اشغالی دائر بتسلیم اشیائی‌که مورد نیاز قشون اواست وگرفتن‌کار از اشخاص (بیگاری)اگر گرفتن وجه نقد را برآنان تحمیل کند این وجه را مالیات جنگی گویند .

۱۸۱۳ - حق مصادرهٔ بحری

(بین‌الملل عمومی) حقی‌که متخاصمین بموجب آن‌میتوانند کشتی‌های دول بیطرف را که زمان جنگ‌در بنادر آنها لنگر انداخته‌اند برای حمل لشکر و سوخت و مهمات و امور نظامی مصادره‌کنند .

۱۸۱۴ - حق مطلق

(فقه) حقی است که‌همه بایدآنرا رعایت کنند مانند حق مالکیت مالك نسبت بعین مال .

در همین معنی اصطلاح « حق مستقل » هم بکار رفته است (رك . حق نسبی)

۱۸۱۵ - حق معلق

(مدنی) حقی است کـه در حین انشاء وجود ناقصی دارد وبعد از حصول‌چیزی که حق مزبور بر آن معلق شده است وجودش‌کامل میشود مانند حق موصی له بر موصی‌به که در حین وصیت وجود پیداکرده است (بهمین دلیل موصی‌له در همان وقت حق دارد قبول وصیت را ابراز نماید) ولی وجودش ناقص‌است و همین‌که موصی فوت‌کند حق مزبورکامل میشوداین‌اصطلاح در مقابل «حق‌منجز» استعمال میشود .

(رك . حق منجز)

حق معلق ممکن است ناشی از عقد معلق یا از ایقاع معلق باشد .

۱۸۱۶ - حق معنوی

(مدنی) یا droit intellectuel حقی است غیر از حق عینی (رك . حق عینی) و حق ذمی (رك . حق ذمی) از این روکه‌نه بعین‌ونه‌بذمه تعلق می گیرد بلکه مزیتی است‌قانونی‌و غیر مادی‌مانند

حق مخترع بر اختراع خود و حقی که دارندۀ تصدیق رسمی دارد (از قبیل تصدیق دیپلم ولیسانس و دکتری و غیره) از این قبیل است حق مؤلف و حق کار فکری (رك . حق کار فکری) و حق صاحب اسم تجاری و حق سرقفلی و غیره . از آثار پیشرفت تمدن وظرافت قانونگذاری و اجراء عدل و انصاف شناسائی حق معنوی است والا درگذشته غالباً (و امروزه کمتر) مؤلفان مطالب گذشتگان و دیگران را بدون ذکر مأخذ طوری نقل میکردند که جز معدودی ازصاحبنظران باقی گمان میکردند که ناقل مطلب نیست بلکه مبتکر مطلب است چنانکه اگر در علم اصول کسی توانائی سنجش فرائد۔ الاصول شیخ انصاری و مناهج الاصول استادش نراقی دوم را داشته باشد به نتائج شگفت آوری خواهد رسید . کتبی که درآنهامآخذذکر نمیشود غالباًدرآنها رعایت حقوق معنوی دیگران را نمی کنند.

۱۸۱۷ - حق مقام

(حقوق اداری) نوعی ازمزایا که بکارمند متصدی کار پایۀ بالاتر از پایۀ خود بر طبق مقررات داده میشود (آئین نامۀ مزایا ـ مادۀ ۵۳)

۱۸۱۸- حق منجز

(مدنی ـ فقه) حقی است که در همان حین انشاء حق ، وجودش کامل باشد مانند حق بدهکار برذمۀ خود در موقع ابراء ذمۀ وی از طرف بستانکار .

۱۸۱۹ - حق موضوعی

در اصطلاحات فعلی حقوق ایران حقی را گویند که بحسب اعتبار قانونگذار و صرفنظر از موارد خاص خارجی مقرر شده است مانند حق مالکیت ، حق رأی دادن . در همین معنی کلمۀ « حق کلی » را هم بکار برده‌اند .
(رك . حق نوعی)

۱۸۲۰ - حق موقت

(مدنی ـ فقه) حقی است که محدود به زمان معینی است مانند حق انتفاع خانۀ معین بمدت دهسال .

۱۸۲۱ - حق‌الناس

(فقه) حقوقی که برای افراد یااجتماعات شناخته شده است در مقابل حق‌الله استعمال می‌شود .

۱۸۲۲ - حق نسبی

(فقه) حقی‌است که‌فقط شخص یا اشخاص معینی که حق‌مز بور علیه‌آنها است مکلف برعایت آن هستند مانند حق بستانکار نسبت بطلب وی .
در همین معنی آنرا « حق‌اعتباری » هم گفته‌اند .

۱۸۲۳ - حق‌النسبی

بمعنی حق نسبی از حق اجراء است
(رك .حق نسبی‌از حق‌الاجراء)

۱۸۲۴ - حق نسبی از حق‌الاجراء

حقوقی است که متصدیان اجراء دادگاه یا ثبت به‌نسبت تعرفۀ مقرر قانونی بجهت وصول موضوع اجرائیه قانوناً بآنها تعلق می گیرد (مادۀ ۷۴ قانون تسریع‌مصوب ۳ - ۴ - ۱۳۰۹ و مادۀ ۱۵ قانون‌متمم بودجۀ ۱۳۱۷وآئین‌نامۀ شمارۀ ۲۰۷۳۳ مورخ ۱۸ - ۵ - ۱۳۱۷) حق‌الاجراء در دادگاه عشر و در اجراء ثبت نیم

عشر است . درهمین معنی عبارت حق النسبی هم استعمال میشود .

۱۸۲۵ - حق النظاره

(مدنی) حقوقی که واقف برای زحمت ناظر وقف مقرر میدارد (مادهٔ نهم قانون اوقاف ۳ - ۱۰ - ۱۳۱۳)

۱۸۲۶ - حق نوعی

(فقه) حقی که بدون در نظر گرفتن مورد خاص و بحسب اعتبار قانونگذار مقرر شده است مانند حق مالکیت ، حق ایصاء. در اصطلاحات حقوق کنونی ایران آنرا « حق موضوعی» و « حق کلی» گفته‌اند. انتقاد - بعضی از نویسندگـان آنرا « حقوق برون ذاتی » نامیده‌اند این ترکیب نامأنوس دراز که وصف تنافر راهم دارد نباید بکار رود زیرا پیش از جعل این ترکیب در اصطلاحات حقوق مامعادل آن وجود داشته است و علاوه بر این اگر بنا بساختن اصطلاح باشد اینطور ترکیبات زمخت و خشن را که حکایت از ناموزون بودن طبع و کجی سلیقه می‌کند نباید اظهار کرد تاچه‌رسد که بر کتب وصحائف نویسند .

۱۸۲۷ - حق وتو Veto

در لغت بمعنی (من‌مخالفم) و دراصطلاح حق ردکردن را گویند .

۱۸۲۸ - حق و حساب

الف - نوعی پول چای که بشاگردمغازه یا بنگاه و مانندآنهایا سرایدار و امثال اینگونه اشخاص طبق عرف و عادت هر محل پرداخته شود .

ب - بیشتر در رشوه و وجوه نامشروع و نا حق (مانند باج سبیل) استعمال کرده‌اند در اینصورت برخلاف معروف که صدق‌وکذب راازخواص جملهٔ خبریه دانسته‌اند در اصطلاح بالا در هر یك از مفردات آن کذبی نهفته است یعنی حق نیست و ناحق است و حساب نیست و ناحساب است !

۱۸۲۹ - حق وضعی

مرادف حق تحققی است(رك . حق تحققی)

۱۸۳۰ - حق ولایت

(مدنی - فقه) اضافه بیانیه است از قبیل انگشتر نقره . بنابراین خصوصیات این حق همان خصوصیات ولایت است (رك . ولایت)

۱۸۳۱ (سوء استفاده از) حق

موقعی سوءاستفاده از حق واقع میشود که:
اولا - دارندهٔ یك حق شخصی آنرا بمعرض اجراء درآورد .
ثانیاً - از اجراء حق مزبور ضرری بغیر وارد شود . این دو عنصر را عنصرمادی سوء استفاده از حق گویند .
ثالثاً - در موقع اجراء حق مزبورقصد اضرار بغیر هم وجود داشته باشد .
شق اول‌ودوم مادهٔ ۱۳۲ ق - م از موارد سوء استفاده از حق است (رك .لاضرر) اضرار بغیر ممکن است مادی یا حقوقی باشد .

۱۸۳۲ - (موضوع) حق

شخص حقیقی یا حقوقی راگویند .
(رك. حقوق شخصی)

۱۸۳۳ - حقابه

(مدنی - ثبت) حقی که یك ملك واقع‌در ده یا مزرعهٔ بزرگ از آب رودخانه یا چشمه یا نهر یا قنات واقع درآن محل

بر حسب قرار داد قبلی یا عرف وعادت وسنت دارا باشد . حقابه از توابع آن ملك استیعنی مال تبعی است است (مادهٔ ۴۲ آئین‌نامهٔ قانون ثبت)

۱۸۳۴ - حقوق

در معانی ذیل بکار می‌رود:

الف - جمع حق بمعنی حق جزئی وحق کلی است (رك . حق جزئی - حق کلی) این اصطلاح در فقه و در حقوق جدید کشور بکار رفته است .

ب - بمعنی علمی که از قوانین موضوعه بحث میکند ولواینکه بطور استطراد از قوانین حقوق طبیعی هم بحث نماید . این اصطلاح‌در فقه سابقه‌ندارد وترجمهٔ اصطلاحات غربی است .

ج - در رشتهٔ حقوق اداری بمعنی‌اجرت کارکارمند دولت است . گاهی بغلط « حقوقات » هم استعمال شده است در همین معنی « مواجب » و « وظیفه » نیز سابقاً گفته‌می‌شد(وظیفه گر برسد مصرفش می است و نبیند . حافظ) درپاره‌ای‌از اصطلاحات‌قدیم «ادرار» هم گفته‌میشد(مرادرنظامیه‌ادرار بود. سعدی) (رك . رزق)

د - حقوق بغلط در مقابل‌جزا بکاررفته و می‌رود با اینکه حقوق شامل دو رشتهٔ جزائی و مدنی است ، مانند مورد مادهٔ هشت‌قانون‌دلالان مصوب۸-۱۲ -۱۳۱۷

۱۸۳۵ - حقوق اجتماعی

Droit civique

(جزا - حقوق عمومی) حقوقی که مقنن برای اتباع خود در روابط با مؤسسات عمومی مقرر داشته است مانند حقوق سیاسی - حق استخدام - حق انتخاب کردن و انتخاب شدن در مجالس مقننه و انجمن ایالتی و ولایتی و بلدی و در هیأت منصفه - اداء شهادت در مراجع رسمی - داور و مصدق واقع شدن .

باین ترتیب این اصطلاح اعم از حقوق سیاسی است (قانون جزا - مادهٔ ۱۵) رك . حقوق سیاسی

۱۸۳۶ - حقوق اداری

رشته‌ای است ازحقوق داخلی هر ملت که هدف مقررات‌آن ، طرز اعمال خدمات عمومی در قلمرو کشور است خواه این خدمات توسط دستگاههای دولتی‌صورت گیردخواه توسطمؤسسات خصوصی مانند انجمن‌های‌علمی و نیکوکاری خصوصی. دولت مرکب از چند شخص‌حقوقی‌حقوق عمومی است روابط این اشخاص حقوقی با افراد جامعه‌موضوع بحث حقوق اداری است .

۱۸۳۷ - حقوق ادعائیه

حقوقی که شخصی‌نسبت بمالی ادعاءکرده و هنوز درمراجع قضائی‌به‌اثبات نرسیده است مانند حقی که معترض به ثبت ، در مال مورد تقاضای ثبت برای خود قائل است (تبصرهٔ مادهٔ ۴۲ قانون ثبت)

۱۸۳۸ - حقوق ارتفاقی

(مدنی - ثبت) انواع‌حق ارتفاق ازقبیل حق‌المجری-حق‌العبور - حق‌آبچك و برف ریزو غیره‌راگویند(مادهٔ ۲۰قانون ثبت)

رك . حق ارتفاق

۱۸۳۹ - حقوق ارثیه

(مدنی - بین‌الملل خصوصی) حقوق‌ناشی

از ارث (در قسمت ماهوی) موضوع مادهٔ ۸۶۱ تا ۹۴۹ قانون مدنی یعنی ازحیث تعیین وارث و میزان سهم الارث و مقداری که متوفی میتواند در حدود آن مقدار وصیت کند (مادهٔ ۹۶۷ قانون مدنی) . مقررات تقسیم ترکه که جنبهٔ تشریفاتی داشته و جزء انتظامات است داخل در این قسمت نیست مانند تقسیم ترکه (قانون امور حسبی) و مالیات بر ارث . مادهٔ هفتم قانون مدنی و مادهٔ واحدهٔ اجازهٔ رعایت احوال شخصیهٔ ایرانیان غیرشیعه در محاکم مصوب ۳۱ تیر ۱۳۱۲

۱۸۴۰ - حقوق اساسی

رشته‌ای است از حقوق داخلی هر ملت که بحث می کند از شکل حکومت و سازمانهای دولتی و حدود حقوق و وظائف دولت .

۱۸۴۱ - حقوق انسان

ترجمهٔ اصطلاح Droit de l'homme است: همهٔ افراد از جهت انسانیت دارای حداقل حقوقی هستند که ربطی به حیثیت و تابعیت یا مذهب یا نژاد یا رنگ یا جنس آنها ندارد و آنها را حقوق انسان می نامند کمیت این حقوق بستگی بطرز فکر اکثریت یك ملت و تمدن و سوابق تاریخی آن دارد ضابطهٔ خاصی که معرف کمیت مذکور باشد وجود ندارد و دول در روابط بین المللی میل دارند که این حداقل حقوق را رعایت کنند .

۱۸۴۲ - حقوق انضباطی

مقررات صنفی راجع به تخلفات انضباطی و کیفرهای انضباطی را گویند (رك . تخلف انضباطی)

۱۸۴۳ - حقوق برون ذاتی

هر حق مربوط به شخص یا اشخاص معین را گویند مانند حق مالکیت منوچهر برخانهٔ معین خود وحق هر کس براسمی که دارد . حق جزئی و حق شخصی (در مقابل حق نوعی وحق کلی و حق موضوعی) در این معنی بیشتر استعمال میشود . انتقاد ـ اصطلاح بالا طولانی و متنافر و از غیر اهل فن پیشنهاد شده و برخی که بین اصطلاح خوب و بد و غث و سمین فرق نمی گذارند آنرا بکار برده‌اند. ترك آن مناسب و بلکه از نظر اهل فن واجب است .

۱۸۴۴ - حقوق بشر

مجموعهٔ حقوقی که بسکنهٔ یك کشور اعم ازبیگانه و تبعه درمقابل دولت داده شود در مسألهٔ حقوق بشر امر تابعیت نباید دخالت داده شود زیرا این حداقل حقوقی است که انسان در هر جاکه هست باید دارا باشد . در همین معنی حقوق انسان هم بکار می‌رود .
(رك . حقوق انسان)

۱۸۴۵- حقوق بین‌الملل

رشته‌ای است از حقوق که از مطالب ذیل بحث می کند :
الف ـ روابط دویاچند دولت (بین‌الملل عمومی)
ب ـ روابط دو یا چند فرد از اتباع دو یا چند دولت (بین‌الملل خصوصی)

۱۸۴۶ - - حقوق بین‌الملل حقیقی

یا حقوق بین‌الملل موضوعه قواعد جاری در روابط دول راگویند خواه منشاء آنها

عهود باشد خواه‌عادات . در مقابل‌حقوق بین‌الملل طبیعی بکار می‌رود .

۱۸۴۷ - حقوق بین‌الملل خصوصی

رشته‌ای است از حقوق که ازروابطافراد تابع دول مختلف‌بحث می کند دراصطلاح دیگر (که‌کمتر معروف‌است) آنراحقوق خاص خارجی گویندکه اصطلاح نارسائی است .

۱۸۴۸ - حقوق بین‌الملل طبیعی

قواعدی‌که هر چند مورد عمل تمام دول نیست ولی عقل سلیم و عدالت اقتضاء می کندکه بآنها عمل کنند .

بسیاری از قواعد حقوق‌یکعنصری دراین زمینه قابل اجراء است .

(رك . حقوق یکعنصری)

۱۸۴۹ - حقوق بین‌الملل عمومی

رشته‌ای است از علم حقوق‌که از روابط دو یا چند دولت بحث می کند .

اصطلاحات : حقوق عام خارجی ـ حقوق عام ملل ـ حقوق دولی عام هم در همین معنی‌بکاررفته است که فقط اصطلاح‌اخیر را میتوان رسا دانست .

۱۸۵۰ - حقوق بین‌الملل موضوعه

رك . حقوق بین‌الملل حقیقی

۱۸۵۱ - حقوق تجارت

رشته‌ای است از حقوق‌خصوصی که روابط بین تجار و یا اعمال تجاری را تنظیم می‌کند . مقررات این رشته از حقوق درکشور ما از حقوق کشورهای اروپای لاتین گرفته شده است .

۱۸۵۲ - حقوق تحققی

droit positif

حقوق برخوردار از ضمانت اجراء را گویند . و حقوق موضوعه و حقوق‌مثبته هم نامیده میشود . اصطلاح دوم شایع‌تر است .

۱۸۵۳ - حقوق تطبیقی

droit comparé

فن مقایسهٔ تأسیسات‌حقوقی حقوق دو یا چند کشور را گویند هدفهای مقایسه بحسب مصالح‌کشور مطالعه کننده‌ومقایسه کننده فرق می کند . حقوق تطبیقی یك روش مطالعهٔ آموزنده و دشوار است . هنوز استفاده از این رشتهٔ حقوقی در کشور ما شروع نشده است فعالیت این رشتهٔ حقوق‌درتفاهم‌ملل و صلح‌بین‌المللی مؤثر است و در عین حال دانش حقوق را توسعه وترقی‌میدهدوازافراط وتفریط علماء حقوق در مطالعات می کاهد . و چون فعالیت این رشته ازدانش حقوق‌در کشور ما هنوز شروع نشده عموماً بآن بنظر رشتهٔ بی تأثیر نگاه می کنند .

۱۸۵۴ - حقوق تقاعد

رك . تقاعد

۱۸۵۵ - حقوق‌ثابته

مرادف حقوق مکتسبه‌است .

(رك. حقوق مکتسبه)

۱۸۵۶ - حقوق جدید ایران

مجموعهٔ‌مقرراتی‌که ازراه تصویب‌مجالس مقننه یا قوهٔ مجریه(درزمینهٔ‌آئین‌نامه‌ها و تصویب نامه ها) درکشور ایران بعد از مشروطه پدید آمده است و هم چنین

است مباحثی که دانشمندان ایرانی حقوق در اطراف مقررات مزبور بوجود آورده‌اند. مقررات و مباحث مذکور از حقوق کشور های لاتین و حقوق اسلام متأثر است. ارکان حقوق جدید ایران عبارت است از:

اول ـ مقررات مأخوذ از فقه امامیه که تقریباً نوددرصد قانون‌مدنی ما راتشکیل میدهد و غالب آنها قول مشهور فقهاء است. و بهترین متون قانونی ما را فراهم آورده است.

دوم ـ مقررات مأخوذ از حقوق کشورهای لاتین که قسمت اعظم مقررات کنونی کشور است.

سوم ـ آئین نامه ها و تصویب نامه ها که بمقدار فراوانی منعکس کنندهٔ احتیاجات بومی است و اقتباس در این قسمت کمتر از دو قسم اول و دوم است ...

چهارم ـ کتب و رسالات و مقالات که غالباً درشرح وتفسیر مقررات مذکورفوق نوشته شده و قسمت اعظم آنها اقتباس از تألیفات اسلامی یا اروپائی است با این تفاوت که در قسمت اقتباس از تألیفات اروپائی بعلت عدم احاطهٔ کافی. اقتباس بسیار ناقص بنظر میرسدو هنوزدر ترجمهٔ متون‌حقوقی اروپائی راهی دراز درپیش است. پاره‌ای از کتب و مقالات بطور نادر جلوه های مستقلی از فکر حقوق جدید ایران بشمار می‌آید (مانند کتب مربوط به رویه های قضائی و کتاب اصول فلسفی حقوق از راقم این سطور که تعبیر جدیدی از حقوق طبیعی است)

کتبی که بارعایت امانت درتحقیق وبسبک غربی در ایران نوشته‌میشود در صورت وشکل دادن بحقوق جدید تأثیر فراوان دارد ازآنجمله است دانشنامهٔ حقوقی ـ مقدمهٔ عمومی علم حقوق ـ تاریخ حقوق ایران بعد از اسلام و کتاب حاضر که همهٔ آنها برای نخستین بار درنیم قرن اخیر نوشته شده است. رساله هائی که فارغ‌التحصیلان دورهٔ دکتری حقوق دانشگاه تهیه می‌کنند قسمتی از پیکرهٔ حقوق جدید ایران‌را تشکیل میدهند. معذلك هنوز حقوق‌جدیدایران برای‌اینکه پختگی پیداکند راه دور ودرازی در پیش‌دارد.

۱۸۵۷ ـ حقوق جزا

الف ـ در معنی اعم شامل حقوق ماهوی جزا و حقوق‌شکلی جزا می باشد. وآن رشته ای است از حقوق که هدف آن پیش‌بینی و مجازات اعمالی است که منافات با نظم‌اجتماعی دارد droi criminel

ب ـ در معنی‌اخص‌فقط شامل‌حقوق‌ماهوی جزااست. وآن رشته‌ای است از حقوق که جرائم را تعریف و مجازات آنها را معین و شرائط مسئولیت کیفری را معین میکند droit pénal

۱۸۵۸ ـ حقوق جزای اختصاصی

رشته‌ای است از علم حقوق که از جرائم اختصاصی بحث می کند.

(رك . جرائم اختصاصی)

۱۸۵۹ ـ حقوق جزای بین دول

droit pénal interétatique

بموجب این نظریه باید یك سلسله قواعد جزائی بر دول حاکم بوده و دولتها بعنوان اشخاص حقوقی در برابر یك دادگاه جزای بین‌المللی مسئول باشند.

۱۸۶۰ - حقوق جزای بین‌الملل

droi pénal international

علمی که‌موضوع آن عبارت‌است‌ازصلاحیت مراجع کیفری کشور در مقابـل مراجع کیفری خارج واجرای قوانین جزای) خارجی (شکلی - ماهوی) نسبت بـه امکنه و اشخاص و اعتبار احکام جزائی صادر شده از خارجه در کشور .

۱۸۶۱ - حقوق جزای عمومی

رشته‌ای است از علم حقوق که از جرائم عمومی‌بحث‌می کند . (رك. جرائم‌عمومی)

۱۸۶۲ - حقوق جنائی

droit criminel

یا حقوق جزا بمعنی اعم : رشته‌ای است از حقوق که موضوع آن تعیین حدودجرم و تعیین مجـازات و تعیین مجرم است یعنی حقوق ماهیتی و شکلی جزا .
(رك . حقوق جزا)

۱۸۶۳ - حقوق چند عنصری

هر حقوقی که بین تأسیس های حقوقی آن، رابطهٔ واحدی پیش بینی نشده باشد مثلا در همهٔ حقوقهای جهان ارتباطی بین نکاح و عقد بیع یا بین قتل واجاره‌تصور نمی‌کنند و این تأسیس های حقوقی را مستقل ازیکدیگر می‌شمرند . درحالیکه این تصور نباید درست باشد و یك رابطهٔ معنوی همهٔ آنها را بهم متصل می کند .
(ر ك حقوق یکعنصری)

۱۸۶۴ - حقوق حقه

یا حقوق مشروعه حقوقی را گویند که قانون برای شخص شناخته باشد (مادهٔ ۱۳۹ - ۱۴۳ قانون جزا)

۱۸۶۵ - حقوق خارجی

برمجموع دورشتهٔحقوق (حقوق‌بین‌الملل عمومی - حقوق بین‌الملل خصوصی) گفته می‌شود .
اصطلاح بالا در مقابل اصطلاح « حقوق داخلی » استعمال می‌شود .

۱۸۶۶ - حقوق خاص خارجی

مرادف حقوق‌بین‌الملل خصوصی است.
(رك. حقوق بین‌الملل خصوصی).

۱۸۶۷ - حقوق خانوادگی

(مدنی) در مقابل حقوق مالی بکاررفته و شامل مجموع حقوقی است که هدف آنها تنظیم روابط خانوادگی است مانند حضانت‌وولایت وحجر وقیمومت ووصایت و مانند اینها (مادهٔ ۲۴۱ آئین‌دادرسی کیفری)

۱۸۶۸ - حقوق خصوصی

مجموع رشته های حقوق‌خصوصی داخلی و حقوق بین‌الملل خصوصی را گویند.

۱۸۶۹ - حقوق خصوصی داخلی

شامل امور ذیل است :
الف ـ حقوق مدنی بمعنی خاص
(ر ك . حقوق مدنی)
ب - آئین دادرسی مدنی و بـازرگانی.
این قسمت را عده‌ای جزء حقوق عمومی میدانند .

۱۸۷۰ - حقوق داخلی

حقوقی است که در قلمرو یك کشور و دربارهٔ سکنهٔ آن اجراء می‌شود .

۱۸۷۱ - حقوق درون ذاتی

در معنی حق نوعی (حق کلی که نظر

به حق شخص یا اشخاص معین ندارد) بکاررفته است . جعل این اصطلاح دراز و متنافر از طرف اشخاص بی اطلاع از اصطلاحات موجود و در عین حال خالی از ذوق متعارف ادبی بوده و تبعیت از امثال اینگونه اصطلاحات در انشاء حقوقی درخواننده ایجاد احساس نامطلوب می کند .

۱۸۷۲ - حقوق دولی عام

بمعنی حقوق بین الملل عمومی است.
(ر ك . حقوق بین الملل عمومی)

۱۸۷۳ - حقوق دیوانی

الف ـ نیم عشر اجرائی در اجراء اسناد رسمی را گویند (مادهٔ ۳٤ - ۱۳۱ قانون ثبت) از باب ذکر عام و ارادهٔ خاص است .
ب ـ حقوق دولتی کارمند را گویند(مادهٔ ۶۶۱ اصول محاکمات قدیم)

۱۸۷۴ - حقوق ذاتی

droits objectifs

قوانین و رسومی که برای نظم زندگی اجتماعی مقرر وتنفیذ میشود همین قسمت است که در مجموعه ها مدون میشود و دارای ضمانت اجراء است .

۱۸۷۵ - حقوق راجع بشخصیت

این حقوق مربوط است بحفظ ذات و عرض انسانی مانند حق زندگی کردن و حق آزادی و حیثیت وآزادی تحصیل علم و بیان و عقیده وشغل ومذهب وغیره. در یك اصطلاح دیگر آنها را حقوق عمومی هم می گویند زیراپیش ازهرچیز اعمال این حقوق بطرفیت عمال دولت است زیرا در اجرای این حقوق تماس بیشتر با نمایندگان دولت حاصل میشود تا با افراد عادی . این اصطلاح مصادیق مشتبه فراوان دارد فرضاً اگر زوجه در عقد نکاح شرط کند که بعد از وقوع طلاق با فلان مرد ازدواج نکند آیا با این شرط یکی ازحقوق راجع به شخصیت رااسقاط کرده است ؟ بهر حال هر شرطی نافذ است عدم نفوذ محتاج بدلیل قطعی است.

۱۸۷۶ - حقوق رم

حقوق رومی های قدیم تازمان کدیفیکاسیون (تدوین قوانین) ژوستی نین که در بعضی از کشورها هنوز هم اجراء میشود .

۱۸۷۷ - حقوق زارعانه

(مدنی) یا حقوق زارعین که دراصطلاحات دیگر دسترنج رعیتی ـ کارافه ـ چم ـ تبرتراش ـ حق اولویت رعیتی و حق ریشه و حق آب وگل و مانند اینها نامیده میشودعبارت است ازحق ریشه و بهای شخم وکود و ارزش زحماتی که برای آباد کردن زمین متحمل شده است(تبصرهٔ یك از بند الف از مادهٔ اول تصویب نامهٔ ۱۸ـ۱۱ ـ ٤۱ هیأت وزیران ـ مجموعهٔ اصطلاحات ارضی ـ چاپ مجلس ـ صفحهٔ ۷۱ ـ ۷٦ ـ ۸٦ ـ ۱۰۴)
این تعریف را آنچه که ذیل «دسترنج رعیتی» نوشته ایم تکمیل می کند (رك . دسترنج رعیتی)
ریشهٔ مشترك سرقفلی و حق ریشه (که دو مطلب جداگانه اند) این است که شخصی در ملك (مال غیر منقول) دیگری (اعم ازدکان و حمام وکاروانسرا و مزرعه و مانند اینها) براثر بکار انداختن نیروی بازو و سرمایه مرغوبیتی بوجود آورد و

یا مرغوبیتی راکه قبلا بوجود آمده بود ابقاء کندو در نتیجهٔ این کار دارای حقی بر آن ملك شود که در عرف عام‌مابآن حق‌آب و گل گفته میشود .

۱۸۷۸ - حقوق زارعین

بمعنی حقوق زارعانه است .
(رك . حقوق زارعانه)

۱۸۷۹ - حقوق سیاسی

(حقوق اساسی) حقوقی که بموجب آنها شخص دارندهٔ حقوق میتواند درحاکمیت ملی خود (مانند انتخابات ـ تصدی‌شغل قضاء و مشاغل رسمی دیگر و یا عضویت هیأت‌منصفه و یا داراشدن‌امتیازروزنامه) شرکت کند .

۱۸۸۰ - حقوق شخصی

اختیاراتی‌است که‌درحقوق نوعی(مقررات کلی) برای اشخاص در اشیاء و یانسبت بسایر افراد شناخته شده است مانند حق مالکیت و حق دینی و حق رأی و حق استخدام درمؤسسات دولتی. حقوق‌شخصی همیشه بسته بیك یا چند شخص معین‌است که‌آن شخص یا اشخاص را موضوع حق Sujet de droit نامند .

۱۸۸۱ - حقوق صنعتی

حقوق راجع بمسائل صنعتی (صنعتگران و صنایع) راگویند .

۱۸۸۲ - حقوق طبیعی

الف ـ حقوق طبیعی در حقوق رم عبارت بود از حقوق مشترك‌بین افراد انسان و حیوان (در مقابل‌حقوق‌مشترك بین افراد انسان)

ب ـ در دورهٔ اسکولاستیك حقوق‌مشترك بین افراد انسانی بر اساس مذهب بنا شده بود و در عین حال میتوانست‌بدست قانونگذاران بشری تکمیل شود .

ج ـ درازمنهٔ‌بعد حق‌طبیعی را درمراجعهٔ بوجدان‌انسان منفرد (بدون اینکه‌بستگی باجتماع داشته باشد) می‌جستند و این حقی بود تغییر ناپذیر. در تمام ازمنه و امکنه یکسان بود .

* حقوق‌فطری باین معنی‌را فقهاء اسلام کم و بیش شناخته‌اند و ازآن تعبیر به «بناء عقلا» نموده‌اند وبرای‌اصل‌استصحاب در حقوق فطری باین معنی بزعم خود ریشه‌ای پیداکرده‌اند .

د ـ در قرن‌نوزدهم میلادی حقوق‌فطری رادر « اصل‌آزادی ارادهٔ افراد» جستجو میکردند و همهٔ حقوق را ناشی از یك قرارداد میدانستند. قرار داد اجتماعی روسو در حقوق عمومی از همین‌جااست.

ه ـ بعدازاین ؛ دورهٔ‌نظریهٔ«حقوق‌طبیعی متغیر» پیدا شد زیرا حق بر اساس حس عدالتخواهی‌طبیعی افراد قرارگرفته‌است و این حس متغیر است بنابراین حقوق ناشی از این حس نیز تغییر پذیر است.

و ـ بعد از این دوره حقوق طبیعی ازدو قسمت تشکیل میشود :

یك‌ـ قسمت ثابت و غیرقابل تغییر چه از حیث اساس‌حقوق‌طبیعی(که‌فکرجستجوی عدالت است) و چه از حیث هدف حقوق طبیعی (که نیکی بهمه و خیر عموم‌است) یعنی این اساس و این هدف در حقوق طبیعی امر ثابتی است انسان در فطرت خود جویای عدالت است تا بآن وسیله نیکی و خیر بهمگی سرایت پیداکند .

دو ـ سایر قسمتهای حقوق طبیعی بحسب ازمنه وکشورها متغیراست این قسمتهارا خرد انسان دربررسی‌پدیده‌های اجتماعی

در هر زمان و در هر کشور کشف میکند وکاملا متغیر است .
ز ـ راقم این سطور از سال ۱۳۳۲ ببعد توجه تازه‌ای بمضمون حقوق طبیعی کرده و طرح حقوق طبیعی را بعنوان «حقوق یکعنصری» (رك. حقوق یکعنصری) مرکب از دو قسمت ذیل یافته‌ام :
اول ـ قسمت ثابت وتغییر ناپذیر درهمهٔ زمانها و مکانها . این قسمت عبارت‌است از تلاش افراد انسان و اجتماعات بهمهٔ صور گوناگون آن بمنظور رفع محرومیت‌های موجودودفع محرومیتهائی که ممکن است انسان با آنها روبروشود قالب مخصوص این فکر عبارت «اصل عدم «محرومیت» است . دلیل تغییر ناپذیر بودن این قسمت باخودش است زیرا هیچ‌فرد وهیچ اجتماعی در هیچ زمانی در صدد نبوده که برای خود ایجاد محرومیت کند پس این یك سنت طبیعی کهنسال و حتمی و غیر قابل تخلف است.
دوم ـ قسمت متغیر. این قسمت در ازمنهٔ مختلف ونیز در کشورها (و حتی درنواحی یك کشور) متغیر است : از برخورد اصل عدم محرومیت با مختصات هر محیط ، میتوان حقوق طبیعی متغیر را بدست آورد زیرا مبارزهٔ با محرومیت در هر محیط برنگ همان محیط در می‌آید . کتاب « اصول فلسفی حقوق» نویسنده متضمن بیان این فکر است .

۱۸۸۳ ـ حقوق عادی

droit coutumier

یا حقوق عرفی : روشهائی است که‌قانون آنها را در روابط حقوقی اشخاص معتبر شناخته بدون اینکه خصوصیات هر یك‌را در قانون‌منعکس کرده باشد (مادهٔ ۹۷۵ قانون مدنی)
در مقابل حقوق نوشته استعمال میشود (رك . حقوق نوشته)

۱۸۸۴ حقوق عام خارجی

مرادف حقوق بین‌الملل‌عمومی‌است.
(رك. حقوق بین‌الملل عمومی)

۱۸۸۵ ـ حقوق عام ملل

مرادف‌حقوق‌بین‌الملل‌عمومی است.
(رك. حقوق بین‌الملل عمومی)

۱۸۸۶ ـ حقوق عامه

(فقه) حقوق‌مشترك بین‌عموم‌مردم‌است‌مانند حق بر معابر عمومی (جامع‌الشتات‌صفحهٔ ۵۹۹)

۱۸۸۷ ـ حقوق عرفی

الف ـ مرادف حقوق عادی است .
(رك . حقوق عادی)
ب ـ حقوق عرفی ناشی از مقررات و قوانین عرفی است و قوانین عرفی در مقابل قوانین شرعی استعمال میشود و آنهم دو معنی دارد :
اول ـ قوانین عرفی بمعنی خاص که‌عبارت است از مقرراتی‌که برای اجراء قوانین شرعی از طرف مقام صالح مذهبی وضع میشود مانند مقررات تقسیمات کشوری‌و استخدام ومقررات انتظامی‌که در قوانین شرعی مصرح نباشد .
(رك . اصل صلاحیت اداری امام)
دوم‌ـ‌قوانین عرفی بمعنی عام‌ـ‌که عبارت است‌از مقرراتی‌که مسلمین‌درکنارقوانین شرعی وبدون رعایت موافقت یا مخالفت شریعت خودوضع‌نموده واجراء‌کرده‌اند.

محاکمی که بمرافعات ناشی از قوانین عرفی رسیدگی می کنند محاکم عرفی نامیده میشوند درمقابل محاکم شرعی که بمرافعات و امور ناشی از مقررات شرعی (بمعنی خاص) رسیدگی می‌نمایند (اصل ۲۷-۷۱-۷۳-۷۵ متمم قانون‌اساسی)

۱۸۸۸ - حقوق‌عمومی

مجموع دو رشتهٔ حقوق عمومی داخلی و حقوق بین‌الملل عمومی را گویند (مادهٔ ۲ آئین دادرسی کیفری) رك . حقوق راجع به شخصیت

۱۸۸۹ - حقوق عمومی افراد

در حقوق اساسی این اصطلاح به انواع آزادیها و مساوات و اقسام آن گفته می‌شود مانندآزادی شغل وکار وآزادی عقاید مذهبی و آزادی عقاید سیاسی و آزادی تعلیم و تربیت وتساوی در مقابل قانون و تساوی در مقابل دادگاهها و تساوی در پرداخت مالیات و تساوی در تصدی مشاغل رسمی و غیره.

۱۸۹۰-حقوق عمومی داخلی

مجموعهٔ قوانینی است که ناظر است به تشکیلات کشوری و حاکم است برروابط دولت و مأموران‌او درمقابل افرادجامعه و شامل قوانین اساسی و اداری وقوانین جزامی‌باشد. نسبت به‌آئین دادرسی‌مدنی اختلاف نظر وجود داردکه‌آیا آن هم از جملهٔ حقوق عمومی داخلی است یا از ردیف حقوق خصوصی داخلی .
(رك . آئین دادرسی مدنی)

۱۸۹۱ - حقوق غیر مالی

حقوقی که قابل تقویم بپول نباشند مانند حق ابوت وتولیت ووصایت و جمیع‌حقوق خانوادگی (رك . حقوق خانوادگی)

۱۸۹۲ - حقوق فطری

بمعنی «حقوق طبیعی» است (رك . حقوق طبیعی)

۱۸۹۳ حقوق کار

الف ـ حقوق راجع به روابط کارگر و کارفرما (حقوق ناشی از قراردادکار)
ب ـ علمی است (از شعب علم حقوق) که ازروابط ومسائل کارگری بحث‌می‌کند.

۱۸۹۴- حقوق کشاورزی

قواعد راجع بتوسعه و بهبود کشاورزی و استفاده از زمین‌ها و مواد کشاورزی و روابط کشاورز با دیگران (مالك یادولت و مؤسسات کشاورزی مانند شرکت‌تعاونی روستائی و بانك اعتبارات کشاورزی و جز اینها)

۱۸۹۵ - حقوق‌کیفری

بمعنی حقوق جزا است (رك.حقوق‌جزا)

۱۸۹۶ -- حقوق گمرکی

وجوهی که ادارهٔ گمرك بابت ورود و صدور کالاها و امتعه باذن قانون دریافت می‌دارد .

۱۸۹۷ - حقوق مالی

(مدنی ـ فقه) حقوقی که متعلق‌آنها مال و حقوق‌مالی باشدمانند حق مالکیت‌خانه و یا حق مستأجر در انتفاع از خانه و حق خیار وحق تحجیر و حق شفعه وحق بستانکار بر بدهکار .

۱۸۹۸ - حقوق مثبته

بمعنی«حق تحققی» است (رك.حق تحققی)

۱۸۹۹ - حقوق مدنی

بمعنی عام شامل تمام رشته‌های حقوق خصوصی (داخلی و بین‌الملل خصوصی) است و بمعنی خاص شامل مباحث ذیل است:
الف- اشخاص (اسم - اقامتگاه - احوال شخصی - اهلیت - حجر - قیمومت)
ب - خانواده (نکاح - طلاق - رجوع و بذل مدت - قرابت - نفقه- حضانت- ولایت)
ج - اموال و دارائی (اموال - طرق تملك- عقود و تعهدات - ارث - هبه - وصیت)
حقوق مدنی بمعنی خاص شامل حقوق تجارت و حقوق بحری و هواپیمائی و قوانین کار و بیمه و اصلاحات ارضی هم می‌باشد.

۱۹۰۰ - حقوق مدون

بمعنی حقوق نوشته است.
(رك. حقوق نوشته)

۱۹۰۱ - حقوق مشروعه

بمعنی حقوق حقه است (رك. حقوق‌حقه)

۱۹۰۲ - حقوق مکتسبه

حقوقی که تحت‌شرایط قانونی‌معینی بدست آمده است و آن شرایط قانونی عوض‌شده است و با این حال آن حقوق باعتبار شرایط زمان‌حدوث آنهامعتبر بایدشناخته شود. در بحث از عطف قانون بماسبق از آن گفتگو میشود و در موارد دیگر هم مورد بحث قرار گرفته است (تبصرهٔ مادهٔ ١٤ آئین‌نامهٔ حداقل مزد - مصوب ۸ - ۱۱- ۳۹ شورایعالی کار)

۱۹۰۳ - حقوق ملت ایران

اصول و مبانی حقوق (حقوق عمومی) ملت ایران طبق اصل هشتم ببعد متمم قانون اساسی مقرر شده است.

۱۹۰۴ - حقوق ملی

به حقوق داخلی گفته میشود.
(رك. حقوق داخلی)

۱۹۰۵ - حقوق موضوعه

بمعنی حق تحققی است.
(رك. حق تحققی)

۱۹۰۶ - حقوق موضوعی

بمعنی حقوق ذاتی است.
(رك. حقوق ذاتی)

۱۹۰۷ - حقوق نوشته droit écrit

حقوقی که مقنن انشاء کرده و برای عمل در دسترس افراد و دادگاهها قرار داده میشود و چون قرار و ثبات آن به نوشتن و تدوین کردن است آنرا حقوق نوشته وحقوق مدون نامند.
در مقابل حقوق عرفی و رویهٔ قضائی بکار می‌رود. حقوق اسلام از نوع حقوق نوشته است.

۱۹۰۸ - حقوق واجبهٔ میت

(فقه) حقوقی که بعهدهٔ میت است و تا آنها را از ترکه خارج نکنند ترکه را بعنوان ارث بین‌وراث نمیتوان تقسیم کرد این حقوق‌عبارت است از:
الف - اعیان اموال غیر که به امانت یا بعدوان نزد میت بوده است.
ب - دیون بعهدهٔ میت از قبیل قرض و تعهدات میت خواه‌تعهدات شرعی (خمس و زکات و غیره) باشدخواه تعهدات‌عرفی

ج - حج واجب و کفارات واجب که‌آنها وصیت کرده که از ترکه بدهند.
اصطلاح‌واجبات‌مالی در مادهٔ ۸۶۹قانون مدنی بهمین‌معنی‌است. (رك.واجبات‌مالی)

۱۹۰۹ - حقوق وظیفه

(حقوق‌اداری)حقوقی که به‌مستخدم رسمی بعلت علیل شدن یا ناقص شدن (به‌سبب وقوع‌حادثه‌ای بطوری که ازکار بازماند) او داده شود که این حقوق برابر مـادهٔ ۷۹ لایحهٔ قانون استخدام کشوری۳۱ـ ۳- ۴۵ برابر بایك سی‌ام متوسط حقوق ضرب در سنوات خدمت‌است بشرط اینکه از متوسط حقوق او نگذرد.

۱۹۱۰ - حقوق یکعنصری

آخرین طرزفکر در حقوق طبیعی‌است. که درآن حقوق طبیعی‌از دو قسمت‌ثابت و متغیر تشکیل میشود. همهٔ پدیده های حقوقی‌ازپدیدهٔواحدی‌بنام‌عنصرمحرومیت اشتقاق پیدامی کند و همهٔ قوانین واصول صحیح حقوق از یك اصل بنام «اصل‌عدم محرومیت» منشعب میشود. صحت وسقم و درستی و نادرستی قوانین را ازمقیاس «اصل عدم محرومیت» میتوان فهمید. حقوق و مقررات آن در این طرز فکر با منطق‌مصالح اجتماعی صددرصدمطابقت دارد. این اولین‌فکرحقوق طبیعی‌است که مقررات حقوق طبیعی را تا اقصی درجهٔ تصور قابل‌تدوین‌ساخته‌است‌وهرجامعه‌ای بر مبنای آن میتواند حقوق طبیعی خود را مدون سازد. قابلیت تدوین مهمترین خاصیت این طرزتفکراست. ازنظر این طرز فکر چون درسایر حقوقهای جهان عناصر حقوقی از همدیگر مستقل بوده‌و تحویل بعنصر واحد نمی‌شونـد و وجه مشترکی بین آنها کشف نکرده‌اند همهٔ آن‌حقوقها«حقوق چند عنصری»میباشند. (رك. حقوق طبیعی)

۱۹۱۱ - (بدیهیات) حقوق

یك رشته قضایای حقوقی را گویند که بهیچوجه (نه بصورت روح قانون و نه بصورت‌عرف و عادت) در قوانین جاری یك‌کشور پیش‌بینی نشده است و برخلاف مبانی حقوق (رك. مبانی حقوق) که نظری‌میباشند باندك‌توجه وتصور، صحت آنهاقابل تصدیق است. مثلاتنجزخواسته در دعاوی مدنی مصرح در قانون نیست ولی چون‌بدیهی است که غرض‌ازرسیدگی بدعاوی فصل خصومت است باید خواسته منجز باشد تا فصل‌خصومت امکان پذیرد. درامردادرسی درموارد سکوت یا اجمال یا تناقض قانون به بدیهیات‌حقوق‌میتوان استناد کرد.

۱۹۱۲ - (تاریخ) حقوق

رشته‌ای‌است ازعلم حقوق که ازچگونگی پیدایش‌وتحول‌سازمانهای‌حقوقی‌درحقوق یك ملت بحث می‌کند.
در تفسیر مواد قانون گاهی راه چـاره منحصر باستفاده از تاریخ حقوق میشود. تاریخ حقوق ایران از انقراض‌ساسانیان تـا آغازمشروطه که راقم این‌سطوردرسال ۱۳۳۸ تهیه کرده‌ام حق تاریـخ حقوق ملت‌کهنسالی چون ایران را بهیچوجه اداء نمی‌کند هر چند که برخی قسمت اسلامی راکه مربوط به سیزده قرن‌است در نه‌صفحه خلاصه‌کرده و دوران‌معاصر را (که هنوز جزء تاریخ نشده)درچهل صفحه آورده‌اند و این کار در حقیقت بعظمت تاریخ حقوق ملت ایران لطمه‌

میزند . تهیهٔ تاریخ واقعی حقوق ایران کار جمعی است و نمونه‌ای از عظمت این تاریخ را در مجلهٔ حقوقی دادگستری سال۱۳۴۵ (شمارهٔ اول صفحهٔ ۱۰ ودوم) میتوان دید شاید آیندگان این امید را برآورده کنند .

در تهیهٔ یك تاریخ حقوق جامع اجتهاد (بمعنی واقعی کلمه) در فقه اسلامی شرط بسیار اساسی است ولی شرائط فراوان دیگرهم لازم است .

۱۹۱۳ - (عناصر) حقوق

هرپدیده از پدیده‌های علم حقوق را یك عنصرحقوقی گفته‌اند مانندحجر ، بلوغ، سن کبر ، نکاح ، ابراء که همگی عناصر حقوق محسوب میشوند و علم‌حقوق‌ازاین عناصرفراهم شده است . اصطلاح معروف آنها تأسیس حقوقی است مثلا بیع یك تأسیس حقوقی است . بر اساس همین اصطلاح به حقوقهائی که بین عناصرمزبور رابطه ای ایجاد ننموده وآنهارا جداجدا موضوع بحث‌وقانونگذاری وتفسیرقضائی و مطالعات حقوقی قرار میدهند حقوق چند عنصری گفته میشود و بعکس آن حقوقی که بین عناصرمزبوررابطهٔواحدی را کشف نموده و آن رابطه را مبنای اساسی علم حقوق قرار داده است حقوق یکعنصری نامیده شده است .
(رك . حقوق یکعنصری)

۱۹۱۴ - (فلسفهٔ حقوق)

رشته‌ای است‌ازحقوق که از کلیات راجع به‌علم‌حقوق ومفاهیم کلی که‌ریشهٔ قواعد و نظامات را تشکیل میدهند بحث میکند . نقص عمومی این رشتهٔ از حقوق آن‌است که مسائل آن نتوانست بصورت اصول قاطع‌وقابل‌تدوین که‌بکارهای قانونگذاری و عملی الهام دهد در آید و بهمین‌جهت چندان مورد اعتناء قرار نمیگیرد (در کتاب «اصول فلسفی حقوق» که‌نویسندهٔ این سطور بسال ۱۳۳۲ بصورت ناچیزی تهیه‌کرده‌ام تلاش در امر قابلیت تدوین آن بعمل آمد و اصول و قواعد آن تا حد زیادی‌قاطعیت‌یافت‌هرچند که کدورت خاطر ازصفای‌آن‌کاست وآن اثربصورت نیمسوزی‌از کاروان عمر برجا ماند .)

۱۹۱۵ - (مبانی) حقوق

یك رشته قواعد است‌که در قوانین‌جاری یك‌کشور بهیچوجه (حتی بصورت روح قانون و عرف مسلم) وارد نشده‌است و از مطالعهٔ مصالح اجتماعی و سیستم حقوقی کشف میشود . چنانکه ضابطهٔ تشخیص عقد از ایقاع در قوانین ما بهیچوجه وجود ندارد و هر ضابطه‌ای که کشف شودحتماً بکمك مبانی حقوق خواهدبود.

۱۹۱۶ - (منابع) حقوق

مآخذ عمده ای‌که حقوق یك قوم یا یك کشور از آنها ناشی‌میشود . در حقوق جدید ایران،منابع‌حقوق عبارت استاز: قانون ــ عرف و عادت ـ رویهٔ قضائی ـ آراء علماء حقوق . این اقسام در عرض یکدیگر نیستند وسه قسم اخیر به اعتبار قسم اول معتبرند و بآن برمی‌گردند.
در فقه منابع عبارتند از کتاب و سنت و عقل و اجماع (از نظر امامیه) ولی این قولی است که اخیراً شهرت یافته‌و بین فقهاء در منابع حقوق اسلام اختلاف نظر وجود دارد . (رك . ادلهٔ اربعه)

۱۹۱۷ - حقوقدان

صاحب نظر در علم حقوق . اصطلاح معادل آن در فقه مجتهد است .

۱۹۱۸ - حقوقی

بمعنی مدنی در مقابل کیفری (به غلط) استعمال میشود زیرا حقوق شامل مدنی و کیفری است (مادهٔ ۲۴ -۴۵- ۷۰ قانون ثبت و مادهٔ واحدهٔ ارزش گواهی نامهٔ رانندگی ارتش مصوب ۱۳۳۵)

۱۹۱۹ - حقیقت

(فقه) در لغت امر موجود و با واقعیت راگویند (در مقابل موهوم) ودراصطلاح فقهاء ، استعمال لفظ در موضوع له را حقیقت گویند (مانند استعمال لفظ شیر در معنی حیوان درندهٔ معروف) و در خارج موضوع‌له بارعایت مناسبتی مجاز نامند (مانند استعمال شیر درمرددلیر) و اگر رعایت مناسبت نشود آنرا غلط نامند مانند استعمال شیر در معنی درخت .
در اصطلاحات ذیل بکار رفته است :

۱۹۲۰ - حقیقت شرعیه

(فقه) در مقابل حقیقت عرفیه استعمال میشود . (رك . ماهیت‌قانونی- ماهیت عرفی)

۱۹۲۱ - حقیقت عرفیه

(فقه) بمعنی ماهیت عرفی است (رك . ماهیت عرفی)

۱۹۲۲ - حقیقت متشرعه

(فقه) هرگاه کلمه‌ای را مسلمانان (نه شارع اسلام) از معنی لغوی یا عرفی خود بدرآورده و در معنی خاصی ازنظر بیان مقاصد دینی بکار ببرند آن لغت را نسبت بآن معنی خاص ، حقیقت متشرعه (در مقابل حقیقت شرعیه) گویند .

۱۹۲۳ - (اصل) حقیقت

(فقه) استعمال لفظ در معنی حقیقی حاجت بقرینه وزحمت اضافی ندارد ولی استعمال آن در معنی مجازی ، محتاج بقرینه و دلیل است پس اگر دلیلی بر استعمال مجازی وجود نداشته باشد ناگزیر باید لفظ را مستعمل در معنی حقیقی دانست .
از این معنی در علم اصول ، تعبیر به اصل حقیقت و اصالة‌الحقیقه کرده‌اند .

۱۹۲۴ - حکام

(حقوق‌اداری ـ دادرسی) اصطلاحی است قدیمی که در معانی ذیل بکار رفته است:
الف ـ جمع حاکم و بمعنی مأمور ادارهٔ عمومی‌شهر (رك. مملکت) است. مأمورادارهٔ عمومی مملکت را والی نامیده‌اند .
ب ـ نمایندهٔ وزارت کشور در حوزهٔ شهرستان(ولایت) است همین نماینده‌را در حوزهٔ استان (ایالت) والی می گفتند و در بخش او را نائب‌الحکومه (نواب حکام) مینامیدند .
(بند هفتم مادهٔ ٦٤٥ دادرسی مدنی)
ج ـ جمع حاکم بمعنی قاضی است (مادهٔ ۳۳۳ ـ ٤٦٦ آئین دادرسی کیفری و مادهٔ ٤٦ قانون دفاتر اسناد رسمی)

۱۹۲۵ - حکم

(فقه) الف ـ دستور مقنن اسلام راجع بافعال مکلفان (یعنی کسانیکه عاقل و بالغ و رشید هستند) خواه‌دستورالزامی باشد چون امرو نهی و خواه نباشد چون استحباب وکراهت و اباحه .
این اصطلاح در مقابل «وضع» بکار رفته است و در تعریف آن گفته‌اند : وضع

عبارت است از اینکه مقنن چیزی را سبب‌چیزی‌دیگر یا مانع یا شرط آن‌قرار دهد مانند اتلاف که سبب ضمان است. دستور مقنن را در صورت نخست، حکم تکلیفی و در صورت اخیر حکم وضعی نامیده‌اند.

ب ـ در معنی اعم حکم عبارت است از قانون شرعی و شامل حکم تکلیفی وحکم وضعی میشود.

حکم‌باین‌معنی‌راحکم شرعی‌هم می‌نامند.

ج ـ رأی قاضی را نیز حکم گویند. در این صورت حکم در مقابل فتوی بکار رفته است.

فتوی عبارت است از نظر فقیه از روی اجتهاد ودرغیر سمت قضاء در همین‌معانی است که گفته‌اند:

نقض حکم جائز نیست ولی نقض فتوی جائز است.

د ـ بمعنی محمول قضیه است. در این صورت در مقابل موضوع بکار می‌رود.

هـ ـ آنچه از مقررات شرعی که متضمن مصلحت‌اکیدمردم‌است و ارادهٔ افراد بر خلاف‌جهت‌آنهانافذ نیست. دراینصورت در مقابل اصطلاح حق بکار می‌رود و می‌گویند حق وحکم. مانند ضمان بایع نسبت بتلف مبیع قبل از قبض (مادهٔ ۳۸۷ ق ـ م) که از نظر فقهاء طرفین بیع نمیتوانند درحین بیع، شرط سقوط‌ضمان مذکور را ازبایع بکنند. در اصطلاحات حقوق جدیددر این‌مورد اصطلاح قانون امری و قانون غیرامری بکار رفته است.

(آئین دادرسی)

الف ـ رأی دادگاه اگر راجع بماهیت دعوی باشد وآنرا بعضاً یاکلا قطع‌کند حکم نامیده میشود (مادهٔ ۱۵۴ دادرسی مدنی) در امور حسبی که رسیدگی بآنها متوقف بر وقوع دعوی نیست عنوان‌حکم درتصمیم دادگاه بکارنمی‌رود (مادهٔ ۲۷ ـ ۲۸ ـ ۳۵ ـ ۳۶ ببعدقانون‌امورحسبی) معذلك در بسیاری از موارد رسیدگی بامور حسبی مقنن لغت حکم را بکاربرده است‌مانندحکم‌حجر درمواد ۶۴ـ۶۵ ببعد قانون مذکور.

ب ـ آراء فرجامی که درماهیت دعوی و قاطع‌آن نمی‌باشند در اصطلاحات مقنن و قضائی عنوان حکم راگرفته‌اند (مادهٔ ۵۷۱ ـ ۵۷۷ دادرسی مدنی)

ج ـ گاهی بدستورات اجرائی‌که‌بعد از ختم‌رسیدگی‌بدعوی‌صادرمیشوداطلاق‌حکم میشود که معروفترین‌نمونهٔ‌آن‌حکم‌تملیك در باب اجراء احکام(باستنادمادهٔ ۶۸۴ اصول‌محاکمات‌قدیم‌مصوب۱۳۲۹قمری) است و در مادهٔ ۱۲۴ آئین‌نامهٔ قانون‌ثبت ۱۳۱۷ رسماً کلمهٔ حکم بکار رفته است و حتی برخی این حکم راقابل پژوهش هم دانسته‌اند و چنین نیست زیرا بعد از فصل خصومت، هر اختلافی که درزمینهٔ اجراء پیدا شود عنوان‌دعوی را ندارد و با تصمیم و رسیدگی اداری‌فیصله می‌یابد مگرآنکه‌قانون‌تصریح‌کندکه‌عنوان‌دعوی را دارد و باید بآن مانند سایر دعاوی رسیدگی‌کرد مانند دعوی‌اعتراض ثالث اجرائی.

۱۹۲۶ ـ حکم اصراری

(دادرسی) حکمی که دادگاه ماهوی بعد از نقض تمیزی‌باستنادعلل و اسباب‌رأی منقوض میدهد(مادهٔ ۵۷۶ دادرسی مدنی) گاهی به رأی هیأت عمومی که در نقض یا ابرام این رأی صادر میشود نیز حکم

اصراری گفته میشود ولی عنوان متعارف آن «رأی عادی هیأت عمومی تمیز» است که در مقابل رأی لازم‌الاتباع هیأت عمومی تمیز استعمال میشود.
(رك . حکم لازم‌الاتباع)

۱۹۲۷ - حکم اعلامی

Jugement déclaratif

(دادرسی) حکم اعلامی یا حکم کاشف حق حکمی است که اعلام وجود حقی را می کند مانند حکم به استحقاق وجه التزامی که در قرار داد قبلاً طریقهٔ استحقاق آن را طرفین قرار داد بیان کرده النهایه در فعلیت استحقاق با هم اختلاف کرده و بدادگاه رفته‌اند .

۱۹۲۸ - حکم الزامی

بمعنی حکم تکلیفی است (رك . حکم تکلیفی)

۱۹۲۹ - حکم امضائی

(فقه) هر قانونی که قبل از یك قانگذاری جدید در قانونگذاری قبلی یا در عرف و عادت موجود باشد و قانونگذار جدید بدون دخل و تصرف و یا با تغییری در خصوصیات آن ، آنرا تأیید نموده واز آن حمایت نماید آن قانون یا آن عرف را حکم امضائی نامند مقررات راجع بعقود و ایقاعات در قوانین اسلام از احکام امضائی می‌باشند و شارع ، عرفها وعادات متداول را امضاء و تأیید کرده‌است. مادهٔ سوم قانون آئین دادرسی مدنی و مواد مشابه آن نیز مشتمل بر احکام امضائی می باشند زیرا عرف وعادت مسلم را امضاء نموده است .
اصل مورد توجه مقنن در مورد قوانین مدنی امضاء عرفها و عادات است .
(رك . حکم تأسیسی)

۱۹۳۰ - حکم به‌بطلان دعوی

رك . بطلان دعوی (ذیل اصطلاح دعوی)

۱۹۳۱ - حکم به بیحقی

رك . بطلان دعوی (ذیل اصطلاح دعوی)

۱۹۳۲ - حکم تأسیسی

(فقه) هر قانونی که پیش از یك قانونگذاری معین بهیچوجه سابقه نداشته باشد و قانونگذار جدید مبتکر آن باشد آنرا حکم تأسیسی گویند .
(رك . حکم امضائی)
در آئین دادرسی حکم تأسیسی (موجد حق

jugement constitutif

حکمی است که بیان انشاء حقی را از تاریخ صدور حکم می کند مانند حکم بقلع بنا بنفع مدعی .
در مقابل حکم اعلامی استعمال میشود .
(رك . حکم اعلامی)

۱۹۳۳- حکم ترافعی

تصمیمات دادگاه برای فصل خصومت را حکم ترافعی نامند . در مقابل تصمیماتی که در امور حسبی اخذ میشود استعمال شده است .

۱۹۳۴ حکم تقسیط

(دادرسی مدنی) تصمیم دادگاه ضمن قبول اعسار مدعی اعسار مبنی بر دادن دین مورد تقاضای اعسار از آن بصورت اقساط (مادهٔ ۳۶ قانون اعسار و مادهٔ ۶۵۲ قانون مدنی)

۱۹۳۵ - حکم تکلیفی

(فقه) هر قانونی که مشتمل بر امر یا نهی باشد حکم تکلیفی نامیده میشود مانند مفهوم مادهٔ سوم قانون آئین دادرسی مدنی که یك حکم تکلیفی است ؛ مواد جزائی

حکم تکلیفی محسوب میشوند .
احکام تکلیفی درفقه عبارتند از وجوب، حرمت ، استحباب یا ندب ،کراهت ، اباحه. بعضی ازدانشمندان اباحه راحکم نمیدانند احکام تکلیفی در حقوق عرفی منحصر به امر و نهی قانونی می‌باشند و بیش از این دو صورت حـکم تکلیفی وجود ندارد.
حکم تکلیفی‌را «حکم الزامی» و«الزامات قانونی» هم میگویند .

۱۹۳۶ - حکم تملیك

(آئین دادرسی مدنی) دستور دادگاه را در زمینهٔ اجراء حکم نسبت بمال غیرمنقول در حدود مدلول مادهٔ ۶۸۴ قانون اصول محاکمات قدیم اصطلاحاً حکم تملیك نامیده‌اند به مأخذضابطهٔ مادهٔ ۱۵٤ آئین دادرسی مدنی دستور مزبور ماهیت حکم را ندارد لکن در بخشنامهٔ ۹۸۶۹ مورخ ۹ - ۹ - ۱۳۱۵ عنوان حکم بدستور مذکور اطلاق شده و مادهٔ ۱۲٤ آئین نامهٔ قانون ثبت هم ایهامی باین معنی دارد معذلك مادهٔ ۱۵٤ آئین دادرسی حاکم بر بخشنامه‌وآئین‌نامهٔ مذکوراست پدیدآمدن دعوی در زمینهٔ اجراء حکم محتاج بدلیل قطعی است .

۱۹۳۷ - حکم حضوری

(دادرسی مدنی) در رسیدگی اختصاری اصل این است که آراء حضوری‌است مگر اینکه خوانده‌درهیچیك از جلسات حاضر نشود (مادهٔ ۱٦٤ دادرسی مدنی)معذلك همین استثناء هم مستثنیاتی دارد که در مادهٔ ۱۷۱ دادرسی مدنی و مادهٔ ۴۹ نظامنامهٔ اصلاحی اجراء قانون ثبت‌علائم تجارتی و اختراعات مصوب ۲٤ - ۴ - ۱۳۳۷ و مادهٔ ٦۹۹ دادرسی مدنی‌ومادهٔ ۲٤ قانون اعسار ۱۳۱۳ دیده میشود .
دررسیدگی‌عادی نخستین‌هم‌اصل‌حضوری بودن حکم است مگر اینکه خوانده هیچ جواب کتبی‌نداده‌باشد(مادهٔ ۱٦٤دادرسی مدنی) ودر رسیدگی پژوهشی رأی‌همیشه حضوری‌است (مادهٔ ۴۹۷ دادرسی‌مدنی)

۱۹۳۸ - حکم خلافی

(دادرسی کیفری) حکمی که دادگاه جزا در جرم خلافی می‌دهد . مادهٔ ۳۳۷ دادرسی کیفری . (رك . خلاف)

۱۹۳۹ - حکم شرعی

هر قانونی که واضع آن خداوند بوده و بتوسط رسول (ص) ابلاغ و اعلام شود حکم شرعی نامیده میشود .
حکم شرعی باین‌معنی‌را اصطلاحاً «حکم شرعی کلی » نیز گویند . حکم‌شرعی که منطبق بر مورد مشخص ومعینی درخارج شده باشد بنام «حکم‌شرعی جزئی»نامیده میشود .
«حکم شرعی بمعنی اعم» اصطلاحاً شامل «حکم‌شرعی کلی » و «حکم‌شرعی» جزئی می‌باشد .
رك . قانونگذار.

۱۹۴۰ - حکم طلبی

(فقه) بمعنی‌حکم تکلیفی و درمقابل‌حکم وضعی استعمال شده‌است.
(ر ك . حکم تکلیفی)

۱۹۴۱ - حکم عادی

(دادرسی) اصطلاح مخفف «حکم عادی هیأت عمومی تمیز» است که بهر یك از دو معنی ذیل اطلاق شده است :
الف ـ هرگاه حکمی از دادگاه ماهوی

بعد از نقض تمیزی باستناد علل و اسباب رأی منقوض صادرشود و هیأت عمومی تمیز آنرا مورد رسیدگی قراردهد رأی هیأت حکم عادی هیأت عمومی تمیز نامیده میشود خواه مبنی بر نقض باشد خواه مبنی بر ابرام. (مادهٔ ۵۷۶ دادرسی مدنی)

ب ـ هر گاه رأی ماهوی مزبورمورد تأیید دادگاه بالاتر قرار گیرد و این رأی که دادگاه بالاتر داده مورد رسیدگی هیأت مذکور قرار گیرد حکمی که از هیأت مزبور صادر میشود نیز حکم عادی هیأت عمومی تمیز نامیده میشود (حکم شمارهٔ ۲۰۳۲ مورخ ۲۰ ـ ۹ ـ ۱۳۱۷ هیأت عمومی تمیز)

(رك . حکم لازم الاتباع)

۱۹۴۲ ـ حکم عرفی

(فقه) هر قانون عرفی را حکم عـرفی گویند خواه عرف مزبور در نظر شارع معتبر باشد یا نباشد.

۱۹۴۳ ـ حکم غیابی

(دادرسی مدنی) حکمی که حضوری نباشد غیابی است (رك . حکم حضوری) جز رأی دادگاه در رسیدگی بدعوی اعادهٔ اعتبار که نه حضوری است و نه غیابـی (مادهٔ ۵۷۰ ـ ۵۷۱ قانون تجارت)

۱۹۴۴ ـ حکم قطعی

(دادرسی مدنی) حکم غیر قابل اعتراض و پژوهش و نیز حکم قابل اعتراض که در موعد اعتراض و پژوهش شکایت نشده باشد و نیز احکامی که دررسیدگی پژوهشی صادر میشود و حکمی که پس از شکایت پژوهشی قرار سقوط (بموجب مادهٔ ۵۱۲ دادرسی مدنی) صادر شده باشد قطعی است مادهٔ ۴۷۶ ـ ۵۱۹ آئین دادرسی مدنی .

۱۹۴۵ ـ حکم لازم الاتباع

(دادرسی) حکمی که هیئات عمومی تمیز باستناد مادهٔ واحدهٔ مصوب ۷ ـ ٤ ـ ۱۳۲۸ (مجموعهٔ رسمی سال ۱۳۲۸ صفحهٔ ۸۲) و مادهٔ سوم از موادالحاقی بقانون آئین دادرسی کیفری مصوب ۱ ـ ۵ ـ ۳۷ صادر کند.

۱۹۴۶ ـ حکم نهائی

حکمی است که بواسطهٔ طی مراحل قانونی ویا بواسطهٔ انقضاء مدت اعتراض واستیناف و تمیز دعوائی که حکم در آن موضوع صادر شده از دعاوی مختومه محسوب شود (مادهٔ ۲۲ ـ ۳۳ قانون ثبت و بند ششم آئین نامهٔ مادهٔ ۲۹۹ قانون امور حسبی)

۱۹۴۷ ـ حکم وضعی

(فقه) هر قانونی که شامل امرو نهی نباشد حکم وضعی است مانند مدلول مادهٔ ۲۱۰ قانون مدنی که مفاد آن عبارت است از اهلیت طرفین عقد .

۱۹۴۸ ـ (تأخیر اجراء) حکم

(دادرسی) هر گاه اجراء حکم شروع و برای مدت موقتی تعطیل شده باشد آنرا تأخیر اجراء حکم نامند . درهمین معنی اصطلاحات موقوف الاجراء ماندن حکم ـ تعویق اجراء حکم ـ توقیف اجراء حکم نیز بکار رفته است که اصطلاح اخیر از همه مأنوس تر باذهان است (مادهٔ ۵۸۹ ـ ۵٤۲ ـ ۵۴۳ آئین دادرسی مدنی ومادهٔ ۶۱۷ ـ ۶۱۸ قانون اصول محاکمات قدیم)

۱۹۴۹ - (تعطیل اجراء) حکم

(دادرسی) یعنی جلوگیری از اجراء حکم برای همیشه . قطع اجراء حکم هم بهمین معنی است . و صدق هر دو اصطلاح منوط است باینکه قسمتی از عملیات اجرائی صورت گرفته باشد (مادهٔ ۶۱۰ اصول محاکمات قدیم)

۱۹۵۰ - (تعویق اجراء) حکم

بمعنی تأخیر اجراء حکم است.
(رك . تأخیر اجراء حکم)

۱۹۵۱ - (توقیف اجراء) حکم

بمعنی تأخیر اجراء حکم است.
(رك . تأخیر اجراء حکم)

۱۹۵۲ - (حکمت) حکم

(فقه) مصلحتی که زیر بنای یك قانون معین است مانند نیامیختن نطفه ها که مصلحت مقررات راجع بعدهٔ طلاق است.
در مقابل « علت حکم » استعمال میشود .
(رك . علت حکم)

۱۹۵۳ - (سبب) حکم

(فقه) موضوع یك حکم قانونی را گویند مثلا در مادهٔ ۲۱۸ ق - م معامله‌ای که جهت مصرح آن نا مشروع است سبب حکم بطلان است. در چنین معامله‌ای:
اولا - موضوع حکم عبارت است از : معامله‌ای که تصریح بجهت نا مشروع آن شده است .
ثانیاً - حکم این معامله که بطلان است.

۱۹۵۴ - (علت) حکم

(فقه) علت یك قانون آن است که بود و نبود آن قانون بستگی به بود و نبود آن علت داشته باشد مثلا غبن فاحش علت وجود خیار غبن است هر جا که غبن فاحش باشد خیار غبن حاصل میشود و هر جا که غبن فاحش نباشد خیار غبن حاصل نمیشود (مادهٔ ۴۱۶ ق -م)
علت حکم کلیت دارد وغیر قابل استثناء است ولی حکمت حکم اغلبیت دارد ولی کلیت ندارد و استثناء پذیر است .

۱۹۵۵ - (قطع اجراء) حکم

بمعنی تعطیل اجراء حکم است.
(رك . تعطیل اجراء حکم)

۱۹۵۶ - (متعلق) حکم

(فقه) چیزی که در بود و نبود حکم مؤثر است و خود آن نه حکم است ونه موضوع حکم محسوب میشود. مثلادرمادهٔ ۳۴۸ قانون مدنی :
اولا - بیع ، موضوع است .
ثانیاً - بطلان ، حکم است .
ثالثاً - چیزیکه خرید وفروش آن قانوناً ممنوع است متعلق حکم است .

۱۹۵۷ - (ملاك) حکم

بمعنی علت حکم است (رك. علت حکم)

۱۹۵۸ - (مناط) حکم

(فقه) بمعنی علت حکم است.
(رك . علت حکم)
درهمین معنی درحقوق جدید «ملاك حکم» استعمال میشود .

۱۹۵۹ - (موضوع) حکم

رك . متعلق حکم

۱۹۶۰ - (موقوف الاجراء ماندن) حکم

بمعنی تأخیراجراء حکم است.

(رك . تأخیر اجراء حکم)

۱۹۶۱ - حکم

(به‌فتح اول و ثانی) بمعنی داور است .

(رك . داور)

دراصطلاحات تاریخ حقوق اسلام «الحکمان» ابوموسی اشعری و عمروعاص را گویند .

۱۹۶۲ - حکم اختصاصی

رك . سرداور

۱۹۶۳ - حکم مشترك

رك . سرداور

۱۹۶۴ - (سر) حکم

سرداور یا داور مشترك را گویند .

(رك . سرداور)

۱۹۶۵ - حکمیت

بمعنی داوری است (رك . داور)

۱۹۶۶ - حکومت

(فقه)

۱ - بمعنی دادرسی و فصل خصومت‌است.

فهذه قصتی وقصته

فاحکم علینا وبینناولنا

و نیز گفته شده است : « ان الحکومة . لاتصلح الا لاهلها »

۲ - درمقابل قانون استعمال میشود (رك . قانون) ودر اینصورت اختصاص بخصوص مورد معین دارد .

۳ - تصرف یك‌قانون دردلالت‌قانون‌دیگر بطوری که بر اثر این تصرف‌دلالت‌آنرا توسعه بخشد یا محدود نماید (و این توسعه و تحدید از دلالت کلام و عبارت قانون مذکور استفاده شود)

مثال‌تحدید-مادۀ۲۰۲ق‌م‌اکراه‌راتعریف نموده و فرقی نمیگذاردکه اکراه‌کننده حاکم‌باشدیااشخاص‌عادی، ولی‌مادۀ۲۰۷ ق - م می گوید : « ملزم شدن شخص به انشاء معامله بحکم مقامات صالح قانونی اکراه محسوب نمیشود .» وباین ترتیب دائرۀ اکراه مستفادازمادۀ۲۰۲رامحدود کرده است .

مثال توسعه - مادۀ ۲۲٤ ق -م‌می گوید : « الفاظ عقودمحمول‌است برمعانی‌عرفیه» مقصود مقنن این‌است‌که تعهدات طرفین عقد بمقداری خواهد بود که از معانی عرفی عبارات متعاقدین استفاده میشود . با این‌وصف مادۀ ۲۲۵ ق - م این‌میزان از تعهدات را افزایش داده و میگوید : « متعارف بودن امری در عرف و عادت بطوری که عقد بدون تصریح هم منصرف به آن باشد بمنزلۀ ذکر در عقد است .» و باین ترتیب مادۀ۲۲۵ق - م درمدلول مادۀ ۲۲٤ ق - م تصرف نموده و مدلول آنرا توسعه بخشیده است .

قانون تصرف‌کننده را (در مثالهای بالا مواد ۲۰۷ و۲۲۵ قانون تصرف کننده هستند)حاکم و دلیل‌حاکم نامندوقانونی که در آن تصرف شده است (مانندمواد ۲۰۲ و ۲۲٤) محکوم و دلیل محکوم نامیده میشود و رابطۀ حاکم را نسبت به محکوم ، حکومت‌ودلالت‌حکومت نامند.

مثال دیگری از توسعه مادۀ ۳۵۰ ق - م است نسبت به مادۀ ۳۳۸ ق - م زیرا از مادۀ اخیر چنین دانسته میشود که مبیع باید عین باشد نه مال‌کلی در ذمه وحال اینکه‌از مادۀ۳۵۰دانسته میشود که‌ممکن است مبیع عین و یاکلی در ذمه باشد .

فرق حکومت و تخصیص امور زیراست :
الف ـ نتیجهٔ تخصیص همیشه محدودنمودن و مضیق نمودن است ولی نتیجهٔ حکومت گاهی توسعه است .
ب ـ حکومت ، تصرف در مدلول یك قانون (بمعنی عام کلمه که شامل همه نوع مقررات واجد ضمانت اجراء باشد) است ولی رعایت این امر در تخصیص لازم نیست چنانکه بموجب قانون ، استادان در سن معینی متقاعد میشوند ولی بعداً بموجب تصمیم قانونی دیگر چنداستاد معین ازاین حکم خارج میگردند این تصمیم قانونی که ناظر باشخاص است تماسی بامدلول عبارتی قانون تقاعد استادان ندارد زیرا مصادیق و نمونه های خارجی یك مفهوم عام هرگز ازجنس آن مفهوم نمی‌باشند تا در توسعه وتضییق آن‌مفهوم‌مؤثر باشند.
ج ـ در مورد حکومت بایدقبلا یك قانون وجود پیدا کند (که نام آن‌دلیل محکوم است) سپس قانون دیگری بوجودآید که نام آن‌دلیل حاکم است و درنتیجه‌حالت حکومت پدید آید و حال اینکه درمورد تخصیص ضرورت ندارد که دو قانون جداگانه در دو زمان بوجود آید مانند مادهٔ ۳۰ ق. م که می گوید : هرمالکی نسبت به مایملك‌خودحق همه گونه‌تصرف و انتفاع دارد مگر در مواردی که قانون، استثناء کرده باشد در این مورد (یا در مورد مادهٔ ۳۱ همان قانون) که مخصص متصل‌است دوقانون‌جداگانه‌وجودندارد.
٤ ـ بمعنی ارش‌است.
(رك . ارش جزائی)

(حقوق اداری)
۱ ـ بمعنی تصدی امور عمومی خاصه در غیر امور قضائی و نظامی و مالی، وکلمهٔ حکومت در نائب الحکومه از همین‌قبیل است و لغت حکام دربند هفتم ماده ٦٤٥ آئین دادرسی‌مدنی‌ناظر بهمین‌معنی‌است
۲ ـ در همین‌معنی‌گاهی‌مرادف‌دولت‌بکار رفته و میرود چنانکه گویندحکومت‌ها و دولت ها ، و مقصود هیأت وزراء است .
۳ ـ مجموع افرادی که قوهٔ مجریه را تشکیل می‌دهند .
۴ ـ مجموع سازمانهائی که امور کشور را اداره می‌کنند .

۱۹٦۷ ـ حکومت استبدادی

حکومت غیرقانونی را گویند .
(رك . حکومت قانونی)

۱۹٦۸ ـ حکومت جمهوری

رك . جمهوری

۱۹٦۹ ـ حکومت جور

(فقه) رژیم های غیر قانونی را گویند مانند حکومت‌امویان. درمقابل حکومت حقه بکار میرود .
عمال‌حکومت جور را حکام جور وولات جور نامند .

۱۹۷۰ ـ حکومت حقه

(فقه) حکومت قانونی را گویند مانند حکومت علی (ع) . در مقابل حکومت جور استعمال میشود.

۱۹۷۱ ـ حکومت دوفاکتو

رك . دو فاکتو

۱۹۷۲ ـ حکومت دمکراتیك

(حقوق عمومی) رژیمی که درآن‌آزادی

سیاسی وجود داشته باشد خواه مشروطه باشد خواه جمهوری .

۱۹۷۳ - حکومت دمکراسی

(حقوق اساسی) رژیم سیاسی که در آن قوای عالیه (مقننه ـ قضائیه ـ مجریه) ناشی از ملت بوده و بوسیلهٔ ملت بطور مستقیم یا غیر مستقیم اجراء شود رعایت حقوق مردم در این رژیم برمصادر امور فرض است .

۱۹۷۴ - حکومت دیکتاتوری

بمعنی حکومت استبدادی و حکومت مطلقه و حکومت غیرقانونی است.
(رك . حکومت قانونی)

۱۹۷۵ - حکومت سلطنتی Monarchie

حکومتی است که بوسیلهٔ یکنفر اداره شود لااقل قوهٔ مجریه دردست فرد باشد وفرد مذکور غیر مسئول (در مقابل قانون و محاکم) باشد .

۱۹۷۶ - حکومت شخصی قانون

(بین‌الملل خصوصی) یعنی اعمال قانون ملی بعبارت دیگر اعمال قانون دولت متبوع بیگانه در خاك کشور دیگر (مادهٔ ۶ ـ ۷ قانون مدنی)

۱۹۷۷ - حکومت غیر مستقیم

(حقوق عمومی) نوعی است از حکومت دمکراسی که یك یا چند نفر و یا هیأتی بنمایندگی تمام مردم و بنام آنان اعمال حکومت می کنند. اصطلاح بالا مأخوذ از Gouvernement représentatif می‌باشد . و در مقابل حکومت مستقیم Gouvernement direct استعمال میشود .

۱۹۷۸ - حکومت قانون درزمان

مقصود از زمان زمان لازم الاجراء شدن قانون تا زمان منسوخ شدن آن است و مقصود از حکومت یعنی اعتبار قانون . معنی اصطلاح چنین است : اعتبار قانون از حین لازم الاجراء شدن تا زمان نسخ آن . این را حکومت قانون در زمان گویند .

۱۹۷۹ - حکومت قانون در مکان

(بین‌الملل خصوصی) اجراء قانون یك کشور درداخلهٔ آن نسبت باتباع داخله و خارجه (مادهٔ پنج قانون مدنی)

۱۹۸۰ - حکومت محلی قانون

بمعنی «حکومت قانون در مکان» است باین اصطلاح رجوع شود .

۱۹۸۱ - حکومت قانونی

(حقوق اساسی) حکومتی که طبق قانون جاری روز مصدر کار شده باشد در مقابل حکومت غیرقانونی (حکومت مطلقه یا استبدادی) استعمال می‌شود .
حکومت قانونی ، کشور را طبق قوانین اداره می کند و از تجاوز بحقوق اتباع خود خویشتن‌داری می‌نماید بعکس حکومت مطلقه (یا حکومت استبدادی) که پا بند اصول قانونی نبوده و در صورتی که بخواهد بحقوق اتباع تجاوز می‌نماید.

۱۹۸۲ - حکومت محدود

حکومتی است که تمام اقتدارات دولتی در دست رئیس آن حکومت نیست و یکی از عوامل ذیل موجب محدودیت قدرت رئیس حکومت می‌شود :
الف ـ مجمع عمومی ملت

ب ـ طبقات ممتاز
ج ـ نمایندگان ملت

۱۹۸۳ ـ حکومت مستقیم

(حقوق عمومی) در حکومت دمکراسی نوعی است از حکومت که افراد بدون واسطه (یعنی بدون شرکت نمایندگان) در بکار بردن قدرت حکومت (از قبیل وضع قانون و اجراءآن احیاناً) دخالت می‌کنند.
(رك. حکومت نیمه مستقیم ـ حکومت غیر مستقیم)

۱۹۸۴ ـ حکومت مشترك

(حقوق اساسی) اعمال قدرت دو یا چند دولت حکمران است در قلمرو واحد مانند حکومت مشترك در قلمرو دول تحت الحمایه.

۱۹۸۵ ـ حکومت مطلقه

حکومت غیر قانونی را گویند (رك. حکومت قانونی)

۱۹۸۶ ـ حکومت نا محدود

(حقوق اساسی) حکومتی است که رئیس آن تمام اقتدارات دولتی را در دست داشته باشد و تمام عمال و متصدیان امور بنام او انجام وظیفه کنند.
در مقابل حکومت محدود استعمال می‌شود.
(رك. حکومت محدود)

۱۹۸۷ ـ حکومت نیمه مستقیم

حکومت نیمه مستقیم Gouvernement semi-direct نوعی است از حکومت دمکراسی که تصمیمات نمایندگان ملت برای اینکه ارزش قانونی حاصل کند به ملت عرضه میشود تا بتصویب او برسد (رفراندم) و یا اینکه تصمیم نمایندگان مسبوق بدرخواست ملت و یا جمعیتی از آن باشد (رك. طرح عادی)

۱۹۸۸ ـ (رئیس) حکومت

رئیس قوهٔ مجریه را گویند.
در اسلام رئیس حکومت شخص پیغمبر و پس از او جانشین شرعی وی می‌باشد و اختیارات او عبارت است از:
الف ـ وضع مقرراتی که جنبهٔ دائمی نداشته باشد خواه مقررات اداری و سازمانی باشد خواه نه.
ب ـ دادرسی در امور مدنی و کیفری یعنی او رئیس قوهٔ قضائیه می‌باشد.
ج ـ ولایت در امور حسبی.
د ـ ریاست قوهٔ اجرائیه.

۱۹۸۹ ـ (مخارج دستگاه) حکومت

(فقه) مخارج مزبور از طریق انفال (رك. انفال) و خمس بموجب قانون تأمین‌شده است.
(حقوق اساسی) مخارج و مصارف دستگاه سلطنتی را قانون معین می‌کند (اصل ۵۶ متمم قانون اساسی)

۱۹۹۰ ـ حلال

(فقه) هر عمل و هرچه که اقدام درمورد آنها مجاز باشد و انسان در آن مورد آزادی اراده داشته باشد آنرا حلال گویند.

۱۹۹۱ ـ (تحریم) حلال

(فقه) تعهدی که بموجب آن، انسان از دخالت در امر حلالی ممنوع گردد تحریم حلال نامیده میشود مانند اینکه کسی ضمن عقدی شرط کند که با دختر معینی ازدواج

نکند یا ظرف یکهفته عقدی واقع نسازد یا از اقامت در استان معینی خود داری کند . از این معنی درحقوق مدنی بعنوان سلب حق یاد شده است (مادهٔ ۹۵۹ ق.م)

۱۹۹۲- حلیت

(بروزن ضدیت) صفت شیئی حلال است (رك . حلال) درمقابل حرمت بکارمی‌رود.

۱۹۹۳ - حمل

(مدنی - فقه) به موجودی گفته میشود که در رحم زن وجود پیدا می کند و آغاز وجود آن از تاریخ انعقاد نطفه است و انتهای وجود آن ولادت است . در صدق حمل فرق نمی کند که از راه مواقعه حاصل شده باشد یا از طرق دیگر .

۱۹۹۴- حوادث ناشی از کار

(حقوق کار) حوادثی است که در حین انجام وظیفه و بسبب آن برای بیمه شده اتفاق میافتد . مقصود از حین انجام وظیفه تمام اوقاتی است که بیمه شده در کارگاه یا مؤسسات وابسته یا ساختمان‌ها و محوطهٔ آن مشغول کار باشد و یابدستور کارفرمادر خارج ازمحوطهٔ کارگاه مأمور انجام کاری شود . اوقات رفت و آمد بیمه شده از منزل بکارگاه یا بعکس جزو این اوقات محسوب میگردد (مادهٔ ۴۳ قانون بیمه‌های اجتماعی کارگران - مصوب ۲۱ - ۲ - ۱۳۳۹)

۱۹۹۵ - حواشی

(مدنی-فقه) در باب ارث برادر و خواهر و اولاد آنها و عمو و عمه و دائی و خاله و اولاد آنها را گویند که دراصطلاح دیگر اقرباء در خط اطراف نامیده میشوند .

۱۹۹۶ - حواله

(مدنی) عقدی است که بموجب آن طلب شخصی از ذمهٔ مدیون بذمهٔ شخص ثالثی منتقل می گردد (مادهٔ ۷۲۴ قانون مدنی) مدیون را محیل وطلبکار را محتال وشخص ثالث را محال علیه گویند .

(مالیه) حواله سندی است که بموجب آن دائن باید طلب تشخیص شدهٔ خودرا دریافت کند (مادهٔ ۲۹ قانون محاسبات عمومی مصوب ۱۰-۱۲-۱۳۱۲)

۱۹۹۷ - حوالهٔ ابلاغی

(مالیه)در امورمالی به حوالهٔ اعتباری گفته می‌شود و حوالهٔ اعتباری سندی‌است که بموجب آن وزراء به اشخاصی که حواله کنندگان درجهٔ دوم نامیده میشوند (ازقبیل رؤساء ادارات یامأموران ولایات) اجازه میدهند تا مبلغ معینی درحق طلبکار دولت حواله صادر کنند (مادهٔ ۲۹ قانون محاسبات عمومی ۱۳۱۲)

۱۹۹۸ - حوالهٔ اعتباری

رك . حوالهٔ ابلاغی

۱۹۹۹ - حواله انبار

دستور کتبی جهت تحویل دادن کالا بشخص معینی را گویند .

۲۰۰۰ -حواله بر بریئی

(فقه - مدنی) حواله‌ای که محال علیه آن به محیل بدهکار نباشد (مادهٔ ۷۲۷ قانون مدنی)

اگر محال علیه مدیون به محیل باشد حواله را حوالهٔ بر مدیون نامند .

۲۰۰۱ - حوالهٔ برمدیون

رك . حوالهٔ بر بریئی

۲۰۰۲ - حوالهٔ عین معین

(فقه ـ مدنی) هر گاه کسی عین مالی نزد کسی داشته باشد و بثالثی حواله بدهد که برود وآن عین را بگیرد این را حوالهٔ عین معین گویند .

۲۰۰۳ - حوالهٔ مستقیم

(مالیه) حواله‌ای است که خود وزراء بلاواسطه دروجه یك یاچندبستانکاردولت صادر می کنند در مقابل حوالهٔ ابلاغی استعمال میشود (رك . حواله ابلاغی) مادهٔ ۲۹ قانون محاسبات عمومی۱۳۱۲

۲۰۰۴ - حواله کرد A l'ordre

پول یا چیزی که پرداخت آن بدیگری واگذار میشود یعنی کسیکه باید بموجب چك(مثلا) باو یا بشخصی که‌او دستوردهد پرداخت شود .

حوزه

درلغت بمعنی ناحیه است. دراصطلاحات ذیل بکار رفته است :

۲۰۰۵ - حوزهٔ ابتدائی

(دادرسی) حوزهٔ قضائی‌دادگاه‌شهرستان را گویند ومقصوداز ابتداء درجهٔ نخستین رسیدگی‌ماهوی بدعاوی است که با کلمات بدوی و بدایت هم از آن تعبیر میشود . (مادهٔ یك قانون ثبت۲۶- ۱۲ -۱۳۱۰)

۲۰۰۶ - حوزهٔ قضائی

(دادرسی) ناحیه‌ای که از حیث‌صلاحیت یك دادگاه صلاحیت محلی آنرا تشکیل می‌دهد .

۲۰۰۷ - حیازت

(مدنی ـ فقه) تصرف و وضع ید یا مهیا کردن وسائل تصرف و استیلاء برچیزی (مادهٔ ۱۴۶ ق ـ م)

۲۰۰۸- حیازت مباحات

(مدنی ـ فقه) یکی از اسباب تملك ، تصرف در مال مباح (مانند شکار) است. (مادهٔ ۱۴۷ ق ـ م)

۲۰۰۹ - حیض

(فقه ـ مدنی) خونی که از رحم زن در چند روز از هر ماه جاری شود وسیلان آنرا هم حیض نامند قبل از بلوغ خون حیض جاری نمیشود و پس از پنجاه‌سال (در زنان عادی) و شصت سال (در زن قرشی) خون حیض‌نمی باشد . در زنان نبطی از حیث الحاق بزنان عادی یا قرشی اختلاف است . در جریان خون حیض در ایام حمل‌هم اختلاف نظرهست. طلاق زوجه در حال حیض صحیح نیست. از حیض درقانون‌مدنی‌به(عادت‌زنانگی) تعبیر شده‌است (مادهٔ ۱۱۴۰قانون‌مدنی)

۲۰۱۰ - حیله

فریب‌ـتظاهر بعملی که هدف واقعی آن اغفال دیگری‌باشد . در معانی ذیل بکار می‌رود :

۲۰۱۱ - حیلهٔ حقوقی

بمعنی حیلهٔ قانونی‌است(رك. حیلهٔ‌قانونی)

۲۰۱۲ - حیلهٔ شرعی

بمعنی حیلهٔ قانونی است (رك . حیلهٔ قانونی) ودراصطلاحات‌عامیانه کلاه‌شرعی گفته میشود.

۲۰۱۳ - حیلهٔ قانونی

عمل‌حقوقی است که :

اولا ـ جنبهٔ صوری دارد .

ثانیاً ـ فاعل عمل مزبور قصد تقلب دارد و مقصودش وصول به یك نتیجهٔ غیرقانونی است مانندمبادلهٔ صدمن گندم باضافهٔ یك سیر نبات در مقابل صدو ده من گندم بمنظور فرار از ربا که معمول بعضی از متظاهرین بود.

در اصطلاحات عامیانه آنرا حیلهٔ شرعی گویند و در یك اصطلاح دیگر آنرا کلاه شرعی نامند و در واقع کلاهی است که بعضی اشخاص بخیال خود بر سر شرع می گذارند. قرآن کریم درداستان اصحاب سبت صریحاً حیل را تحریم کرد (مجلهٔ حقوقی‌دادگستری ـ سال ۱۳۴۳ ـشمارهٔ یك تیرماه ـ صفحهٔ ۱۷)

(رك. تقلب ـ قانون)

۲۰۱۴ ـ حیوان ضاله

(مدنی ـ فقه) حیوانی که مالك دارد و متصرف فعلی‌آن معلوم‌نیست. شرط ضاله بودن‌آن این است‌که اگر علفخوار باشد در حوالی چراگاه نباشد و نیز نتواند از خوددفاع کند(مادهٔ ۱۷۰ قانون‌مدنی)

خ

۲۰۱۵ - خادم

(آئین دادرسی مدنی) نوکر - کلفت - باغبان - منشی-مباشر و متصدی امور و مانند اینها . دهقان ملك کسی مشمول عنوان بالا نیست . عنوان خدمهٔ دولت‌در مادهٔ ۱۵۶ قانون جزا بکار رفته است ولی منظور از آن‌باکلمهٔ خادم‌بمعنی‌اخص که در بالا گفته شدفرق می کند زیراخادم و خدمه که جمع آن‌است‌تا وقتی‌که اضافه به کلمهٔ دولت‌نشود درتفاهم عرف،اشعاری به خدمهٔ دولت ندارد یعنی شامل آنان نمیشود .

۲۰۱۶ - خواستگاری

(مدنی - فقه) پیشنهادوتقاضای زناشوئی ازطرف مردبزن‌که بتواند با او ازدواج کند (مادهٔ ۱۰۳۴ قانون مدنی)

۲۰۱۷ - خواسته

(دادرسی مدنی) چیزی که در مرافعه یا امور حسبی اشخاص از دادگاه بخواهند . این‌کلمه بجای « مدعی به » استعمال میشود .

۲۰۱۸ - خواستهٔ غیر مالی

(آئین‌دادرسی مدنی) خواسته‌ای است‌که نه مال باشد و نه بالاصالة توقع وصول بمال از خواستن آن در بین باشد پس دعوی نسب ، غیر مالی است . دعوی زوجیت محل بحث واختلاف تواندبود .

۲۰۱۹ - خواستهٔ مالی

(آئین دادرسی مدنی) هرگاه خواسته‌در عرف مال باشد و یا اگر نباشد چیزی باشد که مقصود بالذات از نظر خواهان توقع وصول مال از خواستن‌آن در بین باشدآن خواسته راخواستهٔ مالی گویند. پس دعوی توقف مالی است .

۲۰۲۰ - خواستهٔ منجز

(دادرسی مدنی) خواسته‌ای‌که مردد بین امرین ویا تحقق‌آن موکول به‌تحقق شرطی در آینده نباشد بنابر این‌تعریف برای اینکه خواسته منجز باشد باید :
اولا-معلوم‌باشدنه مرددبین‌دو یا چندامر .
ثانیاً - علاوه بر معلوم بودن ، در زمان تقدیم دادخواست وجود فعلی داشته باشد

یعنی مدعی خود را در آن زمان بالفعل مستحق خواسته بداند .

۲۰۲۱ - خاص

(فقه) لفظی که دلالت بر قسمتی از افراد عام کند چنانکه در مادهٔ ۱۴۳ دادرسی مدنی دو عبارت ذیل دیده میشود :

الف - دعاوی مربوط بحقوق زوجیت

ب - نفقهٔ زوجیت

عبارت اولی عام است و شامل جمیع حقوق ناشی از رابطهٔ زناشوئی میشود ولی عبارت دومی خاص است و فقط شامل دعوی نفقهٔ زوجه است و نفقهٔ زوجه قسمتی از مفهوم عام «حقوق زوجیت» است . مفهوم خاص با مخصص فرق دارد چنانکه خاص مذکور در مثال بالا مخصص نمی باشد .

۲۰۲۲ - خالصه

مال غیر منقول که دولت آنرا مانند یك مالك خصوصی مالك است (در مقابل ملکی که جزء مشترکات عمومی است مانند زمین خیابان و پارك شهر و میدانهای عمومی، و نیز در مقابل اراضی ملك اختصاصی اشخاص استعمال میشود) رجوع شود به تبصرهٔ دوم مادهٔ اول قانون راجع بواگذاری زمین به تحصیلکرده های کشاورزی مصوب ۲۲-۱۰-۳۸

خالصه ممکن است بصورت زمین، باغ، قلاع - مراتع و جنگلها و معادن و شیلات و غیره باشد. سابقا از املاك پادشاه بود و آنرا املاك شاهی می گفتند بعد از مشروطیت جزء املاك دولت شد . املاك خالصه علی الاصول تابع قوانین مدنی بوده و مقررات حقوق خصوصی بر آنها حاکم است مگر اینکه خصوص مورد یا مواردی (کماً یا کیفاً) استثناء شده باشد بعکس اموال عمومی که علی الاصول از سیطرهٔ مقررات حقوق خصوصی خارج می باشند لذا تقاضای ثبت زمین خالصه جائز است اما تقاضای ثبت معابر عمومی از طرف هیچ شخص حقوقی و حقیقی جائز نیست .

۲۰۲۳ - خالصهٔ دریائی

رودهای قابل کشتی رانی و کرجی رانی - جزیره نماها - بندرها - موج شکن ها - دماغه ها - کانالها - پیش بندرها - مردابها - برآمدگی های میان مردابها و شطها - خشکی هائی که براثر فرونشستن آب در منطقهٔ بندر پیدا و به کناره ملحق میشود خالصهٔ دریائی است (جزء ۲۲ مادهٔ اول آئین نامهٔ بنادر)

بنا بتعریف خالصه و اموال عمومی که قبلا گفته شد در این تعریف که برای خالصهٔ دریائی شده بین مفهوم اموال عمومی و خالصه خلط شده است .

۲۰۲۴ - خاندان سلطنت

پدر - مادر - اولاد - برادر و خواهر پادشاه (تبصرهٔ مادهٔ ۱۶ قانون مطبوعات مصوب ۱۳۳٤)

۲۰۲۵ - خوانده

بمعنی مدعی علیه است (رك . مدعی)

۲۰۲۶ - خانواده

یك واحد حقوقی است که لااقل از یك زن و یك مرد که بین آنها رابطهٔ زوجیت وجود پیدا کرده ناشی میشود ولی وجود زن و مرد اگر چه که در ابتداء شرط حدوث آن است ولی شرط بقاء آن نیست مانند خانواده ای که از یك مادر و یك فرزند تشکیل میشود و پدر خانواده مرده باشد بهرصورت لااقل دو نفر شرط

تحقق آن است .
عناصر اصلی خانواده عبارت است از :
الف- رابطهٔ قرابت اعم ازسببی یا نسبی.
ب- رابطهٔ تعهدفعلی نفقه بنابراین اگر جد نفقهٔ نوهٔ خود را بدهد نوه نسبت باو جزء خانواده محسوب است .
ج- دادن نفقه باید قانوناً بر او واجب باشد و اگر اخلاقاً نفقه بدهد این امر کافی برای صدق خانواده نیست .

۲۰۲۷ - خانوار

در قانون اصلاحات ارضی ۱۹ - ۱۰- ۴۰ عبارت است از زن و فرزندانی که تحت تکفل یا ولایت‌رئیس خانوار هستند و از نظر مقررات قانون مذکور درحکم یك شخص محسوبند .

۲۰۲۸ - (رئیس) خانوار

کسیکه متکفل معاش‌خانوار است (ماده یك قانون اصلاحات ارضی ۱۹ - ۱۰- ۱۳۴۰)

۲۰۲۹ - خواهان

بمعنی مدعی است (رك . مدعی)

۲۰۳۰ - خبر

(فقه) - الف - آنچه از عبارات که حکایت از گذشته یا حال یاآینده کند. هرعبارتی که این خاصیت در او نباشد انشاء نامیده میشود . عبارات متعاقدین از زمرهٔ عبارات انشائی می‌باشند (مادهٔ ۱۹۱قانون مدنی)
ب - مرادف حدیث است . بعضی گویند حدیث از رسول (ص) است وخبر ازغیر رسول . برخی گفته‌اند هر حدیثی خبر است ولی هرخبری حدیث‌نیست (مانند اخبار مورخان)

۲۰۳۱ - خبر حسن

رك . حسن

۲۰۳۲ - خبر شاذ

(فقه) خبری است که راوی آن ثقه بوده ولی روایت او برخلاف روایت جمهور (اکثر) باشد . اگر در طرف جمهور راویان احفظ یا اضبط یا اعدل از راوی حدیث شاذ باشندچنین‌شاذی‌را شاذمردود گویند واگر بعکس باشندآنراشاذمقبول نامند . واگر از جهت صفات‌فوق‌روات حدیث شاذوجمهور (مشهور)مساوی‌باشند روایت شاذ مذکور قابل استناد است .
اگر راوی‌روایت شاذ ثقه‌هم نباشدروایت او را منکر مردود نامیده‌اند (درایهٔ شهید - صفحه ۴۵ - ۴۶) شاذ را نادر هم می‌نامند (وصول‌الاخیار الی اصول‌الاخبار - صفحه ۹۵ - ۹۶)
رك. غریب

۲۰۳۳ - خبر صحیح

رك . صحیح

۲۰۳۴ - خبر ضعیف

(فقه) خبری است که در سلسله سندآن شخص یا اشخاص‌مجهول (ناشناخته) یا اشخاصی که موردطعن و ایرادهستندقرار گرفته باشند .

۲۰۳۵ - خبر عزیز

(درایه) خبر واحدی است که طریق‌آن کمتر از دو نباشد .

۲۰۳۶ - خبر غریب

(درایه) خبرواحدی است که طریق‌آن محصور بیك باشد .

۲۰۳۷ - خبر متواتر

(درایه) خبری‌است که طریق‌آن‌محصور

در عدد معین نبوده و عادتاً اسناد کذب بآن داده نشود و خبر منتهی به‌سماع یا مشاهده گردد نه به‌استنباط عقلی و نظری. سایر اخبار را «خبرواحد» نامند. خبر متواتر بسیار نادر است .

۲۰۳۸ - خبر متواتر لفظی

(فقه) حدیثی است که روات آنرا بیك عبارت و بطور متواتر نقل کرده باشند مانند حدیث(الناس مسلطون‌علی‌اموالهم) که مدلول‌مادهٔ ۳۰ قانون مدنی ماست.

۲۰۳۹- خبرمتواتر معنوی

(فقه) خبری است که به الفاظ‌مختلف‌نقل شده ولی وحدت معنی آن خبر (کلا یا بعضاً) در قالب‌ها وعبارات مختلف‌حفظ شده و آن معنی با توجه بعدد ناقلان‌آن بحدتواتر رسیده باشد مانندمدلول‌حدیث (علی‌الید ما اخذت حتی تؤدیه) که‌مدلول مادهٔ۳۰۸ قانون مدنی ما است.

۲۰۴۰ - خبر مستفیض

(درایه) مرادف خبر مشهور است .
(رك . خبر مشهور)

۲۰۴۱ - خبر مشهور

(درایه) خبرواحدی است که طریق‌آن بیش از دو باشد و نیز خبر مشهور بـر آنچه که بر السنه ساری و جاری است گفته شده است ولوآنکه طریق‌آن یکی باشد یا اصلا طریقی نداشته باشد . گاهی‌آنرا مستفیض گویند .

۲۰۴۲ - خبر منکر و مردود

رك . خبر شاذ

۲۰۴۳ - خبر موثق

(فقه) در بین شیعه خبری است که در سلسلهٔ سند متصل به امام ، یك یا چند راوی غیر دوازده امامی (که نزد اهل حدیث مطمئن‌شناخته شده‌اند) بوده‌باشند و باقی راویان آن هم ضعیف نباشند .در همین معنی اصطلاح خبر قوی هم بکار رفته است . (رك . خبر ضعیف)

۲۰۴۴ - خبر نادر

بمعنی خبر شاذ است (رك . خبرشاذ)

۲۰۴۵ - خبر واحد

خبر غیر متواتر را گویند .
(رك . خبر متواتر)

۲۰۴۶ - (تخصیص قرآن‌به) خبر واحد

کتاب آسمانی ما مسلمانان شامل تقریباً پانصدآیهٔ‌راجع به فقه است‌که مستخرجهٔ آنها بصورت‌کتاب‌آیات الاحکام (مانند آیات الاحکام فاضل مقداد و اردبیلی و جزائری و جصاص و جز اینها) تهیه و در دسترس است . بیشتر مسائل راجع بزندگی قضائی مسلمین در متون‌احادیث پیش‌بینی‌شده است ناگزیر این سئوال‌را از قدیم‌مطرح کرده‌اندکه عمومات قرآن آیا مخصص باحادیث میتواند باشد ؛ نظرها مختلف است . و این‌بحث راتحت اصطلاح «تخصیص قرآن به خبر واحد» مطرح کرده‌اند (حدائق ـ جلد نکاح ـ صفحهٔ۹۶) مثلادرآیهٔ «احل لکم ماوراء ذلك ... » ازآیه اینطور فهمیده میشود که یکنفر میتواند عمه و برادرزاده را باهم در حبالهٔ نکاح آورد خواه عمه اذن بزوج بدهدخواه نه ولی خبرواحددلالت می‌کندکه این‌کار مشروط باذن عمه‌است این خبر مخصص‌آن‌آیه‌است .
در حقوق جدید مبحث‌تعارض‌آئین‌نامه با

قانون همان محلی را دارد که در فقه، تعارض حدیث با آیه (مجلهٔ حقوقی دادگستری سال ششم ـ شمارهٔ ۳ ـ اسفند ۱۳۴۴ ـ صفحهٔ ۵۳)

۲۰۴۷ - خبره

بمعنی کار شناس است.
(رك . کارشناس)

۲۰۴۸ - (اهل) خبره

بمعنی کارشناس است که پس از تخفیف «خبره» گفته میشود .
(رك . کارشناس)

۲۰۴۹ - ختان

(مدنی ـ فقه) محل اتصال پوستی که در ختنه کردن حذف کنند با آلت رجولیت .

خدمت

بفتح اول و کسر آن بمعنی عمل و کار است. در اصطلاحات ذیل بکار رفته است :

۲۰۵۰ - خدمت آزمایشی

(حقوق اداری) وضع مستخدمی که طبق قانون امتحانات ورودی باستخدام کشوری را گذرانیده و در حال گذراندن دورهٔ آزمایشی موضوع مادهٔ ۱۷ قانون استخدام کشوری است (مادهٔ ۱۲۴ لایحهٔ قانونی استخدام کشوری مصوب ۱۳۴۵/۳/۳۱)

۲۰۵۱ - خدمت تحت السلاح

بمعنی خدمت نظام است (مادهٔ ۹۸۸ قانون مدنی)
(رك . خدمت نظام)

۲۰۵۲ - خدمت رسمی

(حقوق اداری) عبارت است از دارا بودن شغل ثابت در یکی از وزارتخانه‌ها وادارات دولتي (مادهٔ يك قانون استخدام کشوری مصوب ۲۲ قوس ۱۳۰۱ شمسی) چنین کسی را مستخدم رسمی نامند .

۲۰۵۳ - خدمت عمومی

عبارت است از :

الف ـ خدمت در مؤسسات خیریه که برحسب ترتیب وقف یا وصیت ، تولیت آنها با پادشاه عصر است .

ب ـ مؤسسات خیریه وعام المنفعة که دولت یا شهرداری اداره می کند و یا تحت نظر دولت اداره می‌شود .

ج ـ مؤسسات انتفاعی دولت یا مؤسسات انتفاعی دیگر که تحت نظر دولت اداره میشود (مادهٔ سوم قانون مجازات مأمورین بخدمات عمومی مصوب ۱۳۱۵)

خدمت عمومی در مقابل خدمت رسمی استعمال شده است .
(رك . خدمت رسمی)

۲۰۵۴ - خدمت نظام

گذراندن دورهٔ سربازی مطابق مقررات مربوط بآن .

۲۰۵۵ - (منتظر) خدمت

(استخدام) مستخدم رسمی که بواسطهٔ حذف مشاغل و یا بنا به مقتضیات اداری بدون تقصیر بیکار شود منتظر خدمت محسوب میشود (مادهٔ ۲۸ قانون استخدام کشوری مصوب ۱۳۰۱ شمسی) استخدام اگر عقد باشد بیکار کردن مستخدم باراده‌ٔ یکطرف بعنوان «مقتضیات اداری» بآن ، عنوان عقد جائز از یکطرف را میدهد یعنی این عقد از طرف دولت جائز و از طرف مستخدم لازم است .

۲۰۵۶ - خدمتگزار جزء

(حقوق اداری) پیشخدمت‌ها ـ نامه‌رسان‌ها

سرایداران و تلفونچی‌ها و امثال آنان را گویند.

۲۰۵۷ - خراج

(مدنی - فقه) نمائات ومنافع مال‌معین، در همین معنی‌حدیث «الخراج بالضمان» گفته شده است معنی حدیث این است: نمائات و منافع یك مال از آن کسی‌است که‌تلف‌آن مال ازدارائی اومحسوب‌است
(فقه) الف - بهرهٔ اراضی خراجیه (رك. ارض‌خراجی) راگویند که به‌بیت المال داده میشود.
ب- مالیات‌مخصوص‌اراضی که‌دولت‌اسلام ازمسلمین یا اجانب تحت‌مقررات معین میگرفت. در این اصطلاح لغت«مقاسمه» هم استعمال شده است.
(تاریخ حقوق) در حقوق اداری سابق ما بمعنی باج و مالیات‌است (کس‌نبایدبخانهٔ درویش - که خراج زمین و باغ بده)

۲۰۵۸ - خراج سلطان

(تاریخ حقوق) مالیات راکه دولت از مردم می گرفت در قدیم خراج سلطان می گفتند.

نیم آگه از اصل و فرع خراج
همی غلطم اندر میان دواج
(جامع‌الشتات - صفحهٔ ۳۲۷)

۲۰۵۹ - خروار

وزنی معادل سیصدکیلوگرم این زمان راگویند.

۲۰۶۰ - خرید و فروش زنان

رك. معاملهٔ زنان

۲۰۶۱ - خریدار

(مدنی - فقه) کسیکه در عقد بیع، قبول عقد می کند و عوض می‌دهد. خواه‌عوض پول باشد خواه جنس.

۲۰۶۲ - خریدار شرطی

مشتری در بیع شرط را خریدار شرطی‌و مشتری‌شرطی مینامند. یعنی خریدار در معاملهٔ شرطی.

۲۰۶۳ - خزانه‌دار

رئیس خزانه را گویند.

۲۰۶۴ - خزانه‌داری

ادارهٔ خزانه‌داری دولتی راگویند.

۲۰۶۵ - خسارت

(مدنی - فقه) الف- مالی‌که بایدازطرف کسیکه باعث ایراد ضرر مالی بدیگری شده بمتضرر داده شود.
ب - زیان وارد شده را هم خسارت میگویند.
برای صدق مفهوم خسارت باید تجاوز بمال غیر(مستقیماً یا غیر مستقیم)صورت گرفته باشد (رك. تجاوز)در اینصورت قصد تخلف از یکی از مقررات جاری کشور شرط تحقق‌خسارت‌است مثل‌اینکه کسی‌قرار دادی منعقدکند و در انجام تعهد خود تأخیرنماید(مادهٔ ۲۲۱ق-م) این شرط از مواد ۷۲۰ - ۷۲۱ آئین دادرسی مدنی فهمیده میشود و فهم عرف هم‌آنرا تأیید می‌کند. خسارت بااین معنی خسارت‌حقیقی‌است. خسارت‌حکمی در موردی‌است که‌قصد تخلف وجودندارد ولی قانون‌آنرا در حکم خسارت دانسته است (مادهٔ ۲۲۱ ق - م) اتلاف مال غیر بدون قصد نیز منشاء خسارت می‌باشد (مادهٔ ۳۲۸ ق - م)

۲۰۶۶ ـ خسارت از خسارت

(مدنی) هرگاه خواسته ، خسارت باشد دیرکرد در پرداخت این خسارت سبب حق مطالبهٔ خسارت دیرکرد نمی‌شود زیرا این خسارت از خسارت است که قابل مطالبه نیست (مادهٔ ۷۱۳ آئین دادرسی مدنی)

معذلك در پاره‌ای از موارد قانون خسارت از خسارت را تجویز کرده است مانند خسارت تأخیر تأدیهٔ مخارج واخواست. مادهٔ ۳۰۴ قانون تجارت .

(رك . ربح در ربح)

۲۰۶۷ ـ خسارت تأخیر اداء

(مدنی) بمعنی خسارت تأخیر تأدیه‌است.

(رك . خسارت تأخیر تأدیه)

۲۰۶۸ ـ خسارت تأخیر انجام تعهد

(مدنی) این خسارت در موقعی حاصل میشود که موضوع تعهد پرداخت وجه نقد نباشد (مادهٔ ۷۲۷ آئین دادرسی مدنی- مادهٔ ۲۲۱ - ۲۲۲ - ۲۲۶ - ۲۲۷ - ۲۲۹ ق - م)

۲۰۶۹ ـ خسارت تأخیر تأدیه

(مدنی) خسارتی است که از بابت دیر پرداخت وجه نقد از طرف مدیون باید بدائن داده‌شود (مادهٔ ۷۱۹ آئین دادرسی مدنی ـ مادهٔ ۲۲۸ ق - م)

خسارت تأخیر تأدیه از مصادیق « ربح پول » است که در اصطلاحات عامیانه نزول به‌آن گفته میشود .

۲۰۷۰ ـ خسارت تأخیر تأدیهٔ مبلغ اصلی برات

(مدنی) اگر برات واخواست شده باشد خسارت بالا از تاریخ واخواست والا از تاریخ دادخواست حساب میشود (مادهٔ ۳۰۴ قانون تجارت)

۲۰۷۱ ـ خسارت تأخیر تأدیهٔ مخارج واخواست

(مدنی) این خسارت از تاریخ تقدیم دادخواست قابل‌مطالبه‌است . مادهٔ ۳۰۴ قانون تجارت .

۲۰۷۲ ـ خسارت دادرسی

(آئین‌دادرسی‌مدنی) عبارت‌است ازهزینهٔ دادرسی وحق‌الوکالهٔ وکیل و هزینه‌های دیگری که مستقیماً مربوط بدادرسی‌بوده و برای اثبات دعوی یا دفاع لازم است از قبیل حق‌الزحمهٔ کارشناس و هزینهٔ تحقیقات محلی و غیره(مادهٔ۷۱۷ آئین دادرسی مدنی) هزینه هائی که برای اثبات دعوی یا دفاع ضرورت‌نداشته‌است مشمول عنوان خسارت دادرسی‌نیست‌مادهٔ ۷۱۸ دادرسی‌مدنی .

خسارت دادرسی از حیث مورد اعم از « هزینهٔ دادرسی » است.

(رك . هزینهٔ دادرسی)

۲۰۷۳ ـ خسارت دیرکرد

(مدنی) بمعنی خسارت تأخیرتأدیه‌است .

(رك . خسارت تأخیر تأدیه)

۲۰۷۴ ـ خسارت عدم انجام تعهد

(مدنی) بمعنی خسارت حاصل از عدم انجام تعهد است در غیر مورد پرداخت وجه نقد (مادهٔ ۷۲۷ آئین دادرسی‌مدنی مـاده ۲۲۱ - ۲۲۲ - ۲۲۶ - ۲۲۷ - ۲۲۹ ق - م)

مورد خسارت تأخیر انجام تعهد نیزعیناً مورد بالا است .

۲۰۷۵ - خسارت عمدی

(مدنی -فقه) خسارت ناشی از قصد مانند خسارت حاصل از غصب مال غیر یا اتلاف مال ازروی عمد (ماده ۳۰۸- ۳۲۸ ق- م)

۲۰۷۶ - خسارت غیر عمدی

(مدنی - فقه) خسارتی که بدون قصد وارد گردد مانند اثبات ید بر مال غیر بدون مجوز که منشاء خسارت شود (ذیل ماده ۳۰۸ ق - م) و اتلاف مال غیر بدون قصد (ماده ۳۲۸ ق - م) و یا از روی بی‌مبالاتی و غفلت (که تسبیب نامیده میشود) ماده ۳۳۱ قانون مدنی .

۲۰۷۷ - خسارت قانونی

(مدنی) الف - درمقابل خسارتی است که قانون آنرا تجویز نکرده است مانند خسارت زائد برصدی دوازده .
ب - در مقابل وجه التزام بکار می‌رود .
(تبصرهٔ اول مادهٔ ۳۴ مکرر قانون ثبت)

۲۰۷۸ - خسارت مادی

(مدنی) خسارتی که به بدن شخص یا دارائی او وارد شده باشد مانند جراحت وارد کردن وشکستن پنجره (تبصرهٔ یك قانون مطبوعات ۱۳۳۴ ومادهٔ هفت قانون تشدید مجازات رانندگان مصوب ۱۳۲۸)
رك . خسارت معنوی

۲۰۷۹ - خسارت معنوی

(مدنی) ضرری که متوجه حیثیت وشرافت و آبروی شخص یا بستگان او (که بالنتیجه متوجه او شده باشد) گردد (تبصرهٔ یك قانون مطبوعات ۱۳۳۴) درپاره‌ای ازموارد ، قانون خسارت معنوی را تقویم و میزان آنرا معین کرده است (ماده ۲۱۲ مکرر قانون جزا و ماده هشت قانون چکهای بی محل مصوب ۱۳۳۷ منسوخ بقانون صدور چك ۱۳۴۴) ولی این یك ابداع قانونی است ومطلب ذاتاً قابلیت تقویم را ندارد .

۲۰۸۰ - خسارت واخواست

(تجارت) خسارت واخواست (یا مخارج اعتراض سفته و برات) بمأخذ صدی یك مبلغ سفته و برات گرفته میشود (ماده ۵۴ قانون تصفیهٔ امور ورشکستگی)

۲۰۸۱ - خوش‌نشین

کسیکه وارد ده میشود که کاری بگیرد (از زارع ده یا مالك آن) و دارای حق ریشه و اعیان (رك . حقوق زارعانه) و نسق نمیشود (رك . نسق زراعتی) مگر بموافقت زارع و یا آباد کردن زمین جدید (غیر از اراضی دائر وبائر و آیش آن ده) ماده ۳۲ آئین نامهٔ اصلاحات ارضی مصوب ۳ - ۵ - ۴۳ و بند دوم از یازدهمین قسمت صورت جلسهٔ شورای اصلاحات ارضی مورخ ۱۱-۱-۴۱ (مجموعهٔ اصلاحات ارضی- صفحه ۴۰)

۲۰۸۲ - خصاء

(فقه - مدنی) بکسر خاء عبارت است از اخته بودن مرد از طریق دخل و تصرف وعملیات مادی در بیضهٔ او . چنین کسی را خصی (بفتح اول) گویند . مادهٔ ۱۱۲۲ قانون مدنی (صفحه ۴۸۳ جامع الشتات)

۲۰۸۳- خصال کفاره

(فقه) اموری که شخص مکلف بکفاره شرعاً باید آنها را انجام دهد (واجبات کفاره) از قبیل آزاد کردن بنده ، پوشاندن جامه بدرویشان و روزه گرفتن . کفاره عملی

است که شرعاً گناه را پوشانده و محو می کند و این عمل نوعی از عبادات است ولی همهٔ کفارات برای محو گناه نیست مانند کفارهٔ قتل خطائی .

(جواهر ـ مجلد نکاح ـ صفحه ۴۰۴ نهایهٔ شیخ طوسی ـ چاپ دانشگاه ـ جلد دوم ـ صفحهٔ ۵۸۳)

۲۰۸۴ ـ خطاء

الف ـ مقابل عمد است و آن عبارت است از وصف عملی که فاعل آن دارای قوهٔ تمیز بوده و بعلت غفلت یا نسیان یا جهل یا اشتباه یا بی مبالاتی و عدم احتیاط عملی که مخالف موازین اخلاق (خطاء اخلاقی) یا قانون است مرتکب شده است . فاعل عمل خطائی برعکس فاعل عمل عمدی قصد نتیجه ندارد .

در قانون مدنی ما علی الاصول شرط تحقق مسئولیت مدنی (اعم از قرار دادی وغیر قراردادی) وجود خطاء نیست بلکه صرف انتساب اضرار بشخصی کافی است که اورا ملزم بجبران خسارت نماید فقط در مادهٔ ۱۲ قانون مسئولیت مدنی مصوب اردی‌بهشت سال ۱۳۳۹ (در مسئولیت کارفرما از عمل کارگر) خطا شرط مسئولیت کارفرما قرار داده شده است .

ب ـ بـه پیروی از اصطلاح فرانسوی Faute گاهی خطا در فارسی بعملی (اعم از ترك یا فعل) گفته می‌شود که متضمن تخلف عمدی و یا غیر عمدی از یك تعهد ناشی ازعقد یا ازیك الزام قانونی می باشد خواه خسارتی از آن ، متوجه غیر شده باشد خواه نه خطای مزبور ازکسی صادر می‌شود که قوهٔ تمیز داشته باشد و بتواند نتیجهٔ عمل خودرا تصور کند ؛ درصورتیکه خسارتی از آن خطا به دیگری برسد مرتکب خطا ملزم بجبران آن میشود بجای خطا باین معنی تقصیر هم گفته میشود (مادهٔ ۳۸۶-۳۹۱ قانون تجارت) .

چون خطا از قرنها قبل در محاورات حقوقی زبان فارسی شمول نسبت بمورد عمد ندارد مناسب است بجای ترجمهٔ Faute تخطی نهاده شود نه خطا تا شامل تخطی عمدی و غیر عمدی شود .

(جزا) خطا در امور کیفری عبارت است از بی مبالاتی و بی احتیاطی و عدم رعایت مقررات دولتی و عدم مهارت (مادهٔ ۱۷۷ قانون کیفر عمومی و مادهٔ ۱-۲-۳ قانون تشدید مجازات رانندگان و غیره)

(باصطلاحات مذکور رجوع شود) .

۲۰۸۵ ـ خطا بسبب انجام وظیفه

(مدنی) یعنی تخطی حاصل بخاطر انجام وظیفه مانند اینکه رانندهٔ ماشین شخصی که اجیر مالك و رانندهٔ اواست در هنگامیکه ماشین را برای تعمیر بتعمیرگاه می برد عابری را مجروح نماید . این نوع از خطا (تخطی) موجب مسئولیت است . (مقصود ازعبارت «بمناسبت انجام وظیفه» در مواد ۱۱-۱۲ قانون مسئولیت مدنی همان مسئولیت بسبب انجام وظیفه است و تعبیر قانون مـزبور درست نیست زیرا ضرری کـه بمناسبت انجام وظیفه وارد می‌شود از موارد مسئولیت متبوع از جانب تابع نمی‌باشد (رك. خطاء بمناسبت انجام وظیفه) .

۲۰۸۶ ـ خطا بمناسبت انجام وظیفه

(مدنی) تخطی که انجام وظیفه موجب تسهیل وقوع آن شود مثل اینکه رانندهٔ

ماشین شخصی که بدستورصاحب آن‌مشغول انجام وظیفه است در حین رانندگی با رانندهٔ دیگری که رفیق او است شوخی میکند و درنتیجهٔشوخی عابری رامصدوم می کند در این‌جا خود راننده مسئول خسارت است و بر صاحب ماشین طرح دعوی خسارت نمیتوان کرد .

۲۰۸۷ - خطاءِ جزائی Faute pénale

رك . خطا

۲۰۸۸-خطاءِ حقوقی

(مدنی) Faute civile

رك . خطا

۲۰۸۹ - خطا در حین انجام وظیفه

(مدنی) مثل اینکه رانندهٔ ماشین شخصی که بدستور او ، مشغول‌انجام وظیفه‌است عابری را مصدوم و مجروح نماید .

۲۰۹۰ - خطاء شبیه به عمد

(فقه) بمعنی شبه‌عمد است (رك. شبه‌عمد)

۲۰۹۱ - خطاءِ عقدی

(مدنی) بمعنی خطاءِ قراردادی است . (رك . خطاءِ قرار دادی)

۲۰۹۲ - خطاءِ قاضی

(فقه) خطاء دادرس در امور دادرسی را گویند. خسارت ناشی‌از خطاء قاضی را باید ازبیت‌المال بدهند (خطاءالحاکم‌فی بیت‌المال)این موضوع نوعی از مسئولیت دولت است .

۲۰۹۳ - خطاءِ قراردادی

(مدنی) در اصطلاحات جدید به پیروی از حقوق فرانسه به‌تخلف از تعهد ناشی از قرارداد گفته می‌شود خواه از روی عمد باشد خواه نه (مادهٔ ۲۲۱ - ۲۲۲ - ۲۲۶ - ۲۲۷ - ۲۲۹ - ۲۳۷ - ۲۳۸ - ۲۳۹ ق - م)

۲۰۹۴ - خطاءِ مدنی

(مدنی) در اصطلاحات‌جدید به پیروی‌از حقوق فرانسه به تخلفاتی گفته می‌شود که درصورت ایرادضرر بغیرموجب‌مسئولیت مدنی گردد(رك. مسئولیت‌مدنی-خطا)

۲۰۹۵ - خطاءِ مفروض

Faute présumée

(مدنی) بموجب این نظریه برای‌کسیکه مسئول‌مدنی‌شناخته شده است فرض‌تقصیر و تخطی Faute می‌شود خواهٔ اثبات خلاف آن قانوناً مجاز باشد خواه نه . مثلا در بـاب مسئولیت تابع و متبوع (ر ك . مسئولیت متبوع از طرف تابع) وقتیکه تابع‌خسارتی‌بدیگری رساندفرض قانون‌این‌است که متبوع‌در انتخاب‌تابع، دقت‌کافی‌نکرده استلذا اومسئول‌خسارت متضرر است و متضرر می‌تواند علیه اویا علیه تابع یـا علیه هردو بطور تضامن طرح دعوی‌کند ودر صورت اخذخسارت از متبوع ، او می‌تواند همان خسارت‌را از تابع وصول کند .

مادهٔ ۱۲ قانون مسئولیت مدنی بر همین نظریه بنا شده لکن فرض تخطی را یك امارهٔ نسبی قرار داده‌است .

فرض تخطی در بارهٔ صغیر غیر ممیز و دیوانه امکان ندارد . بهمین جهت‌برای تعمیم مسئولیت عمل غیر و ساختن ضابطه این نظریه مدتها است‌که متروك مانده است.چهار نظریهٔ دیگردر موردمسئولیت متبوع ازتابع وجوددارد (رك . نیابت- ضمان - غرم)

۲۰۹۶ - (شبه) خطا
(فقه) بمعنی شبه عمد است (رك.شبه‌عمد)

۲۰۹۷ - خلاف
contravention de simple police
(جزا) نوعی از جرائم که ماهیت آنها مخالفت با نظامات عادی است . تعاریف خلاف عموماً مبهم است باید از روی‌طبع وکمیت مجازات آنرا شناخت . عمدر کن خلاف نیست (مادهٔ ۱۸۴ دادرسی کیفری و مادهٔ ۱۱ قانون جزا)

۲۰۹۸ - خلافت
بمعنی امامت است (رك . امامت)

۲۰۹۹ - خلع
(فقه ـ مدنی) بضم اول و سکون ثانی : جدا شدن زوجه از زوج در ازاء دادن مالی (که فدیه نامیده میشود) در این موضوع اختلاف نظر است که خلع‌مصداق فسخ است یا طلاق .

۲۱۰۰ - خلیفه
(فقه) بمعنی امام (جانشین‌پیغمبراکرم) است .
(رك . امامت)

۲۱۰۱ - خلیفهٔ قاضی
(فقه) قاضی بموجب‌اختیاری که باو داده می‌شود می‌تواند در حوزهٔ قضائی خود یك یا چند نفرجانشین معین کند که‌تحت نظر او به امر قضاء مشغول باشند و آن جانشین را خلیفهٔ قاضی گویند .

۲۱۰۲ - خمر
(فقه) هر مایع مسکر را گویند .

۲۱۰۳ - خمس
(فقه) یك‌پنجم‌اموال‌ذیل‌را گویند که‌نصف آن متعلق به امام (ع) ونصف دیگر طبق مقررات شرعی در مصارف خاصی مصرف میشود : غنیمت جنگ ـ مواد استخراج شده از معدن ـ گنج ـ آنچه که از راه غواصی بدست می‌آید ـ مالی که بیکی از وجوه ناقله منتقل شودو با مالی مخلوط باشدکه تصرف منتقل الیه درآن ، قانوناً ممنوع است ـ زمینی که شخص ذمی از مسلمان می‌خرد ـ کلیهٔ منافعی که شخص درکسب (هر نوع کسب) بدست می‌آورد بعد از جدا کردن خرج یکسالهٔ خود و خرج کسانی که قانوناً مکلف بدادن نفقهٔ آنان می‌باشد .
نصف خمس که متعلق به امام‌است سهم‌امام نامیده میشود .

۲۱۰۴ - خنثی
(مدنی‌ـفقه) انسانی که هم‌آلت تناسلی مرد را دارد وهم‌آلت تناسلی زن را(مادهٔ ۹۳۹ قانون مدنی) اگر هیچیك ازاین دو را نداشته باشد او را ممسوح نامند .
خنثی سه قسم است :
الف ـ خنثائی که جانب ذکور بر او غالب‌است . اورا خنثی ذکر نامیده‌اند .
ب ـ خنثائی که جانب اناث بر اوغالب است او را خنثی انثی خوانده‌اند .
ج ـ خنثائی که هیچ جانب بر او غالب نباشد او را حنثی مشکل مینامند . این مباحث در مادهٔ ۹۳۹ قانون مدنی‌مطرح است .

۲۱۰۵ - خنثی انثی
(فقه ـ مدنی) خنثائی که علامات اناث بر او غالب باشداین‌علامات عبارتند از:
۱ـ نداشتن‌ریش ۲ـتفلك (استدارهٔ‌ثدی)
۳ - حمل ٤ - حیض ۵ - رقت منی ۶ -

تساوی‌اضلاع ۷ - بر آمده نبودن استخوان حلقوم ۸ - خروج پیشاب از آلت زنی یا سبق خروج آن از آلت زنی (درصورتیکه ازهردو آلت خارج شود) یا تأخیر انقطاع (در صورتیکه از هر دو ودر آن واحد شروع بخارج شدن گردد)

۲۱۰۶ - خنثی ذکر

(مدنی- فقه) خنثائی که علامات ذکور براوغالب‌باشد علامات مزبورعبارتنداز: ۱ -ریش بر آوردن ۲- عدم تفلك. تفلك ازفلك‌است ودرفقه بمعنی کروی‌شدن‌پستان است (استدارهٔ ثدی) چنانکه بزبان اهل هیئت گفته‌ایم :

نگارمن که شکرریزد از لب‌ودهنش
نهاده رمز تفلك بچاك پیرهنش
که تا بسخریه گیرد حکیم یونان‌را
مهی‌که گوی فلك را نهاده در ثخنش

(یعنی بعکس آنچه که حکیم یونان گفته که ماه‌در پیکرهٔ فلکی قرار دارد ماهی دیدم که فلك یعنی‌گوی پستان در پیکرهٔ او جای دارد .) ۳- محتلم‌شدن ٤ - میل شدید به‌مجامعت با زنان ۵- حامله کردن ۶ - عفونت‌منی وغلظت‌آن ۷ - برجستگی استخوان حلقوم ۸ - خروج پیشاب از آلت‌مردی یا سبق‌خروج آن از آلت‌مردی (درصورتیکه از هردو خارج شود) یا تأخیر انقطاع آن (در صورتیکه موقع شروع بخروج درآن‌واحد ازهر دوآلت خارج گردد) ۹ - نابرابری اضلاع .

۲۱۰۷ - خنثی مشکل

(فقه - مدنی) خنثائی که علامات ذکور و علامات اناث هیچیك براو غالب نباشد یا بین این دو دسته علامات تعارض باشد و هیچ جانب را نتوان بر جانب دیگر ترجیح داد مثلا گفته‌انددر صورت‌تعارض ریش و تفلك باید او را خنثی ذکر دانست زیرا در بعضی از مردان هم‌تفلك دیده شده و از مختصات زنان نیست و اگر ریش و حیض با هم تعارض کردند جانب حیض مقدم است زیرا هیچ مردی حیض نمیشود ولی‌بندرت دیده شده که‌زنی ریش داشته باشد پس چنین خنثائی خنثی انثی است .

(عناوین‌میرفتاح - چاپ ۱۲۹۷ - صفحهٔ ۱۰ - ۱۱)

۲۱۰۸ - خیار

(مدنی - فقه) تسلط بر ازالهٔ اثر حاصل از عقد . در قانون مدنی تعریفی از آن نشده است زیرا ماهیت آن تا اندازه‌ای بدیهی است و تعریف فقهی بالا نیز از مفهوم عرفی خیار گرفته شده است بنابر این تسلط قانونی شخص دراضمحلال عقد را خیار گویند. (رك .متعلق خیار) خیار ممکن است ناشی از تراضی طرفین باشد (مانند خیار شرط) یا ناشی از حکم قانون باشد مانند خیار مجلس (مادهٔ ۳۹۷ ق - م)

۲۱۰۹ خیار اشتراط

(مدنی - فقه) هرگاه بعدازعقد وفابشرطی که شده (شرط فعل - شرط صفت) نشود کسیکه بنفع او شرط شده میتواندمعامله را فسخ‌وعوض را بگیرد و میتواند معامله را بهمان نحو (بدون اخذ ارش) قبول کند . (مادهٔ ۴۴۴ قانون مدنی) در اصطلاح دیگر آنرا خیار تخلف شرط نامیده‌اند .

۲۱۱۰ - خیار اصلی

(مدنی - فقه) خیاری است که‌بحکم‌قانون

و بدون توافق طرفین معامله ، وجود پیدا میکند مانند خیار مجلس و خیار حیوان و خیار تأخیر ثمن و غیره (مادهٔ ۳۹۷ - ۳۹۸ - ۴۰۲ ق - م)

۲۱۱۱ - خیار تأخیر

(مدنی - فقه) بمعنی خیار تأخیر ثمن است (اصطلاح مختصر شده)
رك . خیار تأخیر ثمن

۲۱۱۲ - خیار تأخیر ثمن

(مدنی - فقه) هر گاه مبیع عین خارجی و یا در حکم آن باشد و برای تأدیهٔ ثمن یا تسلیم مبیع بین متبایعین ، اجلی معین نشده باشد ، اگر سه روز از تاریخ وقوع بیع بگذرد و در این مدت نه بایع مبیع را تسلیم مشتری نماید و نه مشتری تمام ثمن را ببایع بدهد بایع مختار در فسخ معامله است (مادهٔ ۴۰۲ ق - م)
در همین اصطلاح ، خیار تأخیر - خیار ثلاثه هم استعمال شده است .

۲۱۱۳ - خیار تبعض صفقه

(مدنی - فقه) اختیاری است برای یکی از طرفین عقد معوض که عقد نسبت بقسمتی از موضوع عقد صحیح و نسبت بقسمتی باطل از کار درمی آید در اینصورت بموجب آن اختیار او میتواند عقدرا نسبت بقسمت صحیح فسخ کند مثل اینکه ششدانك خانه ای را بخرد بعد معلوم شود سه دانك آن ملك بایع نبوده است. اگر از فسخ صرفنظر کند نسبت بقسمت باطل ، حق استرداد عوض را خواهد داشت مادهٔ ۴۴۱ قانون مدنی (رك . عقود متبعضه)

۲۱۱۴ - خیار تخلف شرط

رك . خیار اشتراط

۲۱۱۵ - خیار تخلف وصف

(مدنی-فقه) اگر باذکر اوصاف (بدون مشاهده درحین عقد) معاملهٔ معوضی واقع شود و بعد خلاف آن دیـده شود یعنی اوصافی که ذکر آن برای رفع ابهام از مورد عقد شده بود آنچنان که ذکر شده نباشد برای منتقل الیه حق فسخ حاصل میشود که آنرا خیار تخلف وصف نامند. (مادهٔ ۴۱۰ قانون مدنی) اگر وصف بصورت شرط ذکر شود تخلف از آن را تخلف شرط نامند و خیار راجع بآن را خیار تخلف شرط خوانند .

۲۱۱۶ - خیار تدلیس

(مدنی - فقه) تدلیس ، عمل موجب فریب طرف معامله است (مادهٔ ۴۳۸ ق - م) و وجود آن سبب پیدایش حق فسخ (که آنرا خیار تدلیس نامند) میشود .

۲۱۱۷ - خیار تعذر تسلیم

(فقه) هر گاه مشتری مالی را بخرد که بایع در حین عقد خود را قادر بر تسلیم تصور می کرد وپس از عقد معلوم شود که تسلیم آن برای او مقدور نیست (سلب قدرت تسلیم باید بعد از وقوع عقد پیش آید و گر نه نبودن قدرت تسلیم درحین عقد موجب بطلان عقداست . مادهٔ ۳۴۸ قانون مدنی) در اینصورت مشتری حق فسخ عقد را دارد ومیتواند عقدرا فسخ نکرده مثل یا قیمت آنرا بگیرد .

۲۱۱۸ - خیار تعیین

(فقه) هر گاه بایع یکی از چند امر معین (مثلا يك مداد از جعبهٔ مدادها که پیش متبایعین است) و یا مصداقی از يك کلی را بفروشد ومشتری اختیار انتخاب یکی از چند امر معین (یا يك مصداق از کلی

را) داشته باشد این اختیار را اختیار تعیین و خیار تعیین نامند (در فقه عامه) اگر چند امر معین و یا مصادیق کلی متساوی باشند اشکالی در صحت عقد نیست و این خیار بمفهوم متعارف خیارات که موجب تزلزل عقود میشوند نیست .

۲۱۱۹ - خیار تفلیس

(مدنی - فقه) حق فسخ ناقل (در عقد معوض) باشرائط ذیل :

الف - مشتری (منتقل الیه) پس از عقد بحکم دادگاه معسر و مفلس شده باشد .

ب - مبیع به مشتری تسلیم نشده باشد و اگر شده عین آن نزد مشتری باشد یعنی تلف نکرده و نقل بغیر نکرده باشد .

ج - ثمن ببایع تأدیه نشده باشد .

د - ثمن کلی در ذمه باشد .

غرض از خیار تفلیس این است که بایع داخل درغرماء نشود. اگر قسمتی از مبیع تلف یا نقل بغیر شده باشد خیار تفلیس نسبت بباقی جاری است (مادهٔ ۳۸۰ - ۷۲۹ قانون مدنی) با وضع قانون اعسار ۱۳۱۳ خیار تفلیس از بین نمی رود و جعل عنوان ورشکستگی برای بازرگانان هم این حق خیار را از بین نبرده است. زیرا علت خیار در همهٔ مواردبالا وجود دارد .

۲۱۲۰ - خیار تلف جزء مبیع قبل از قبض

(مدنی - فقه) هر گاه جزء مبیع قبل از قبض تلف شود و آن جزء از اجزائی باشد که ثمن بر آن جزء و برجزء باقی قابل تقسیط باشد مشتری حق رد و قبول مبیع را دارد . این قانون دربارهٔ ثمن شخصی هم جاری است (ملاك مادهٔ ۳۸۸ ق - م)

۲۱۲۱ - خیار تلف وصف مبیع قبل از قبض

(مدنی-فقه) هر گاه قبل از قبض ، مبیع معیب گردد (بعد از عقد) مشتری حق رد و قبول مبیع را خواهد داشت . این قانون درمورد ثمن شخصی هم جاری است. (مادهٔ ۳۸۸ ق - م)

۲۱۲۲ - خیار ثلاثه

(فقه) بمعنی خیار تأخیر ثمن است. (رك . خیار تأخیر ثمن)

۲۱۲۳ - خیار حیوان

(مدنی - فقه) اگر مبیع حیوان باشد مشتری از حین عقد تا سه روز اختیار فسخ عقدرا دارد (مادهٔ ۳۹۸ قانون مدنی)

۲۱۲۴ - خیار رؤیت

(مدنی - فقه) اگر یکطرف عقد مالی را قبلا دیده و باعتماد مشاهدهٔ سابق و بتصور عدم تغییر آن وضع آن مال را خریداری کند و بعد از عقد معلوم شود که آن مال اوصاف سابق را درحین عقد نداشته حق فسخ عقد را دارد (مادهٔ ۴۱۳ قانون مدنی)

۲۱۲۵ - خیار رد ثمن

(فقه - مدنی) خیار مشتری بیع شرط است که مشتری بعد از رد ثمن خیار فسخ معامله را خواهد داشت. (مادهٔ ٤۵۸ ق - م)

۲۱۲٦ - خیار شرط

(مدنی - فقه) در عقد بیع ممکن است شرط شود که در مدت معینی برای بایع یا مشتری یا هردو یا شخص خارجی اختیار فسخ معامله باشد (مادهٔ ۳۹۹ ق-م) در همین معنی خیار قراردادی نیز استعمال شده است .

۲۱۲۷ - خیار شرکت

(فقه) هرگاه بعد از عقد معوض معلوم شود که قسمت مشاعی از مورد معامله متعلق به شخص ثالث بوده است برای منتقل‌الیه خیار شرکت حاصل میشود اثر این خیار این است که مانند مورد خیار تبعض صفقه میتواند عقد را کلا فسخ کند و یا نسبت بقسمت صحیح قبول کرده و نسبت بقسمت باطل ، عوض را مسترد دارد. قانون‌مدنی این خیاررا جزء خیار تبعض صفقه قرار داده است .

۲۱۲۸ - خیار شفعه

(فقه) حق شفعه را گویند (جلد دوم منیة‌الطالب - چاپخانه مرتضویهٔ نجف - سال ۱۳۵۸ - صفحهٔ ۱۹۸)

ر ك . شفعه

۲۱۲۹ - خیار عیب

(مدنی - فقه) هرگاه پس‌از عقدمعوض معلوم گردد که مورد معامله عیب داشته منتقل‌الیه میتواند عقد را بهم زند یا آن را با اخذ ارش (یعنی تفاوت صحیح و معیب - رك . ارش) بپذیرد (مادهٔ ۴۲۲ ببعد قانون مدنی)

۲۱۳۰ - خیار غبن

(مدنی - فقه) اختیار فسخ عقد که‌ناشی از حصول غبن در معامله (اعم از بیع‌و غیره) است . ظهورغبن کاشف از وجود حق خیار از حین عقد است نه از حین ظهور غبن (مادهٔ ۴۱۶ق- م)

۲۱۳۱ - خیار قراردادی

(مدنی - فقه) خیاری است‌ناشی‌ازتوافق طرفین که آنرا خیار شرط نیز گویند عقدی که درآن شرط خیار شده آنرا عقد خیاری نامند (ماده ۳۹۹ ق - م)

۲۱۳۲ - خیار کذب

(فقه) هرگاه در مرابحه پس از عقد برمشتری معلوم شود که بایع در اخبار از رأس المال ، مبلغ را زیادتر ازواقع گفته است برای‌مشتری خیار فسخ حاصل میشود واین‌خیار را خیار کذب‌می‌گویند و در قانون‌مدنی ما پیش بینی نشده‌است (جامع الشتات صفحهٔ ۱۴۱)

۲۱۳۳ - خیار مایفسده المبیت

(مدنی - فقه) هرگاه مورد معامله از اشیائی باشدکه بیش از یکشبانه روزسالم نماند (مانند توت تر و روزنامهٔ یومیه‌و غیره) اگر مشتری قیمت را ندهد بایع حق فسخ دارد . قانون مدنی این خیار را جزء خیار تأخیر ثمن قرارداده‌است. (ماده ۴۰۹ قانون مدنی)

۲۱۳۴ - خیار مجلس

(مدنی - فقه) در عقد بیع مادام‌که مجلس عقد بهم نخورده طرفین حق بهم زدن بیع را دارند بهم زدن مجلس عقد بتفرقهٔ متعاملین از یکدیگر (ولو بچند قدم) و یا بترك مکان عقد (ولو باهم) محقق میشود (مادهٔ ۳۹۷قانون مدنی)

۲۱۳۵ - خیار مختص

(مدنی - فقه) خیاری که در یك عقد فقط برای یکطرف معامله حاصل میشود مانند خیار حیوان (مادهٔ ۳۹۸ ق - م)

۲۱۳۶ - خیار مشترك

(مدنی - فقه) خیاری که‌دریك‌عقد برای هر دو طرف معامله حاصل میشود مانند خیارمجلس (درمقابل خیارمختص‌استعمال میشود) .

۲۱۳۷ - خیار منجز

(مدنی-فقه) خیاری‌است که ابتداء مدت آن متصل بعقد باشد مانند خیار مجلس وخیارحیوان . دربعضی ازخیارات‌ممکن است ابتداء مدت‌آن متصل بعقد نباشد. (مادهٔ ۴۰۰ ق - م)

۲۱۳۸ - خیار نقد

(فقه) بیع اگـر بشرط اداء ثمن در وقت معین باشد و در آن وقت ثمن‌داده نشود برای بایع خیار نقد حاصل میشود که از اقسام خیار شرط است .

۲۱۳۹ - (اخذ به) خیار

(مدنی - فقه)اعمال‌حق خیار (یااستفاده از حق خیار) را گویند .

۲۱۴۰ - (صاحب) خیار

(مدنی - فقه) کسیکه خیار بنفع اومقرر شده است خواه‌متعامل‌باشد خواه‌قائم‌مقام قانونی او (مانند وارث) خواه شخص ثالث که بنفع او خیاری مقرر شده‌است.

۲۱۴۱ - (متعلق) خیار

متعلق خیار(هرخیاری‌باشد) دوچیزاست:
الف - ابقاء عقدصحیح) زیراخیارفقط در عقد صحیح پیدا میشود نه درعقد فاسد)
ب - ازالهٔ عقد صحیح
سایرمشخصات خیارات داخل در ماهیت حقوقی خیار نمی‌باشند بلکه از عوارض‌و مختصات‌آن خیارمحسوب‌میشوندبنابراین فوریت‌خیار (بعد ازعلم‌بعیب. مادهٔ ۴۳۵ ق - م) فقط متوجه خود خیار است نـه متوجه عوارض آن مثلا بعداز علم بعیب، متضرر باید فوراً قصد ابقاء عقد یا قصد ازاله و فسخ عقد را اعلام کند : اگـر قصد ابقاء عقد را فوراً اعلام نمود (یا با وجود علم بعیب غمض‌عین ومسامحه‌نماید این عمل کاشف از اسقاط حق‌فسخ‌است) بالطبع و بحکم قهری قانون(مادهٔ۴۲۲ ق-م) مستحق ارش است ومطالبهٔ ارزش فوریت ندارد زیرا ارش از لوازم قهری ابقاء عقد است و داخل در ماهیت خیار نیست تا مشمول فوریت‌خیارعیب باشدپس تاوقتی‌که مرورزمان شامل‌حق‌ارش‌مزبور نشده میتواند ارش را مطالبه کند .

۲۱۴۲ - خیانت درامانت

(جزا) استعمال مال مورد امانت بتوسط امین درجهتی‌که منظورصاحب مال‌نباشد. استعمال اعم است از تصاحب یا تلف یـا گم کردن (مادهٔ ۲۴۱ قانون مجازات عمومی) عناصر این جرم عبارت است :
الف - تصاحب کردن و بطور کلی صرف مال برخلاف نظر مالك .
ب - تقلب (قصد خیانت در امانت)
ج - اضرار بمالك
د - در قانون ما فقط مال منقول موضوع این جرم‌واقع‌میشود.
ه - مال ودیعه بطور امانی به خائن در امانت تسلیم شده‌باشد. این‌عنصراین جرم را از کلاه‌برداری جدا میکند تسلیم اعم است از تسلیم مادی یا تسلیم قانونی .
و - اسباب قانونی‌که موجب‌حصول امانت میشود باید بطور حصر در قانـون معین شود (مانند : اجاره - ودیعه - رهن - وکالت - هر کار با مزد یا بـی مزد در قانون ایران)

د

۲۱۴۳ - دائره

رك . شعبه - دوائر

۲۱۴۴ - دائن

(مدنی - فقه) کسیکه تعهدی بنفع او برذمهٔ غیر وجود دارد . در حال حاضر اصطلاح بستانکار بجای آن بیشتر استعمال میشود و متعهدله هم در همین معنی بکار میرود ولی ممکن است کسی متعهدله باشد اما دائن و بستانکار نباشد چنانکه کسیکه بنفع او تعهد ساختن خانه‌ای شده است متعهدله است ولی دائن یا بستانکار نیست یا کسیکه بموجب سندی استحقاق گرفتن وجه التزامی را پیدا کرده عنوان دائن و بستانکار را ندارد ولی عنوان متعهدله را دارد . دائن و بستانکار هم در بعضی موارد نمیتوانند بجای هم بکار روند چنانکه ثالث در بیمهٔ عمر ، بفوت بیمه گزار بستانکار میشود ولی عنوان دائن باو داده نمیشود . بجای بستانکار در اصطلاح دیگر در فقه و حقوق تجارت کلمهٔ غریم وغرماء را بکار می برند و امروزه کمتر استعمال میشود.

۲۱۴۵ - داد باخته

(دادرسی) محکوم علیه را گویند .

انتقاد - این تعبیر مصنوع عاری از ذوق و تناسب امروز تقریباً متروك است وعلت ترك آن همان نازیبائی و گران بودن بر سامعه است و شاید هم عدم مناسبت بین معنی ترکیبی و معنی مفردات آن ،مؤثر بوده است .

۲۱۴۶ - دادبرده

(دادرسی) محکوم له را گویند .

انتقاد - این اصطلاح هم بهمان دلیل که اصطلاح داد باخته متروك شده متروك است . اجراء عدالت را به برد و باخت چه کار ؟ !

(رك . داد باخته)

۲۱۴۷ - دادخواست

(یا عرضحال) شکوائیه‌ای است که بمراجع قضائی بطور کتبی (در اوراق مخصوص) و یا شفاهی عرضه میشود (مادهٔ ۷۰ ببعد آئین دادرسی مدنی) وجود دادخواست که یك موجود اعتباری است مستقل از

برگ دادخواست است زیرا دادخواست ممکن‌است‌شفاهی باشد (مادهٔ ۳۴۳-۶۸۲ دادرسی مدنی و مادهٔ ۲۵ قانون اصول تشکیلات دادگستری)
درخواست از مراجع قضائی اعم ازداد-خواست است زیرا هر دادخواستی‌متضمن در خـواستی است ولی هر درخواستی ملازم با دادخواست و شکوی نیست‌مانند درخواست در امور حسبی و درخواست صدور اجرائیه و غیره .

۲۱۴۸ - دادخواست شفاهی

(دادرسی) شکوای شفاهی کـه بمراجع دادگستری شود تبصرهٔ یك مادهٔ واحدهٔ قانون راجع بامور قضائی عشایر وایلات مصوب ۱۳۳۷
(رك . دادخواست)

۲۱۴۹ - (ابطال) دادخواست

(دادرسی) اعلان‌فقدان اثردادخواست از طرف دادگاه درموردی‌که (بجهت‌نقص) دادخواست قابل ردنباشد . موارد ابطال دادخواست عبارت‌است از :
الف ـ ابطال بعلت استرداد دادخواست. (مادهٔ ۱۲۳ ـ ۴۷۸ دادرسی‌مدنی‌وغیره)
ب ـ عدم اداء توضیح در مورد حاجت دادگاه بتوضیح ومیسر نبودن صدوررأی بدون دریافت توضیح (مادهٔ ۱۶۵-۱۶۶ دادرسی مدنی)
ج ـ بعلت خروج دلیل از عداد دلائل و عدم امکان صدور رأی بعد ازآن (مادهٔ ۳۱۱ دادرسی مدنی)

۲۱۵۰ - (تجدید) دادخواست

(دادرسی مدنی) دادن دادخواست جدید درهمان‌موضوعی که‌سابقهٔ‌دادن دادخواست داشته است و بعلتی از علل (مانند ابطال دادخواست ـ رددادخواست ـ رددعوی ـ ملغی‌الاثر شدن حکم غیابی وغیره)قانون اجازهٔ دادن دادخواست جدید را داده باشد .

۲۱۵۱ - (توقیف) دادخواست

(دادرسی مدنی) دادخواست پس ازتسلیم بدفتر دادگاه‌برای انجام‌تشریفات‌محتاج بیك‌سلسله اقدامات در دفتر دادگاه‌است و توقیف دادخواست یعنی خود داری از اقدامات مذکور. این خودداری بمنظور رفع‌نواقصی‌است که ممکن‌است‌دادخواست داشته باشد (مادهٔ ۸۵ دادرسی مدنی)

۲۱۵۲ - (رد) دادخواست

(دادرسی‌مدنی)هرگاه دادخواست‌بجهتی از جهات قانونی ناقص باشد و رفع‌نقص ازآن نشود مطابق مقررات رد میشود . طرح دعوی پس ازآن محتاج به تجدید دادخواست است .
رد دادخواست غیر از ابطال دادخواست است و تقابل و تغایر این دو معنی از مقایسهٔ شقوق مواد ۴۷۸ ـ ۵۲۴ ـ ۷۶۲ دادرسی مدنی دانسته میشود . مشخصات مورد ابطال دادخواست عبارت است از:
الف ـ دادخواست بجهت نقص قابل رد نباشد .
ب ـ بعلت استرداددادخواست‌ابطال‌شود. (مادهٔ ۱۲۳ - ۴۷۸دادرسی مدنی وغیره)
ج ـ بعلت نیاز دادگاه بتوضیح و عدم اداء توضیح و عـدم امکان صدور رأی دادخواست‌راابطال کند(مادهٔ ۱۶۵-۱۶۶ دادرسی مدنی)
د ـ بعلت خروج دلیل از عداد دلائل و عدم‌امکان صدوررأی‌دادخواست‌ابطال‌شود

(مادهٔ ۳۱۱ دادرسی‌مدنی)

۲۱۵۳ - (هزینهٔ) دادخواست

(دادرسی مدنی)در دادگاه بخش ده‌ریال و در سایر دادگاهها بیست ریال است (مادهٔ ۶۸۲ دادرسی مدنی ـ تصویب‌نامهٔ مورخ ۱۸ - ۲ - ۴۲)

۲۱۵۴ - دادخواه

مدعی‌را گویند کسیکه طرح دعوی‌می کند و تظلم می‌نماید. شاعر معاصرمامیگوید:

شکایت از تو مبردم بخلق و میدانم
علیه‌حسن وله عشق دادخواهی‌نیست

۲۱۵۵ - دادخواهی

بمعنی دعوی است (رك . دعوی)

۲۱۵۶ - دادرس

کسیکه بشغل قضاءوفصل خصومت وترافع اشتغال دارد .
(رك . قاضی)

۲۱۵۷ - دادرس ناظر اجراء

(دادرسی) دادرسی است که از طرف وزارت دادگستری در حوزهٔ شهرستان در اجراءِ احکام جزائی و مراقبت حال محکومان بعنوان ناظر منصوب میشود .

۲۱۵۸ - دادرسی

الف ـ بمعنی اعم : رشته‌ای است از علم حقوق که هدف آن تبیین قواعد راجع بتشکیلات‌قضائی،صلاحیت مراجع‌قضائی، تعیین مقررات راجع باقسام دعاوی و اجراءِ تصمیمات دادگاهها می‌باشد . در فقه بآن قضاء می گفتند .

ب ـ بمعنی اخص : مجموعهٔ عملیاتی‌است که بمقصود پیداکردن یك راه حل‌قضائی بکار می‌رود مانند مجموعهٔ مقرراتی که برای اخذ یك تصمیم در یك دعوی معین بکاربرده میشود .

۲۱۵۹ - دادرسی اختصاری

(دادرسی) نوعی‌از رسیدگی‌است که‌اساس آن بازجوئی و بیان دعوی و دفاع در جلسهٔ دادگاه است و اگر لایحه‌ای داده میشود جنبهٔ استثنائی یا اختیاری برای تکمیل و تنظیم اظهارات شفاهی اصحاب دعوی‌رادارد. مقررات دادرسی‌اختصاری جنبهٔ قانون تفسیری دارد یعنی طرفین دعوی‌میتوانند ازآن عدول کرده وطریقهٔ رسیدگی عادی را اختیارکنند ولی‌عکس قضیه جائز نیست زیرا مقررات رسیدگی عادی جنبهٔ قانون امری را دارد (مادهٔ ۱۴۳ دادرسی مدنی) در صورت شك در عادی یا اختصاری بودن یك دعوی باید بآن دعوی‌بطور عادی‌رسیدگی‌کرد زیرا رسیدگی عادی اصل است و رسیدگی اختصاری جنبهٔ استثنائی دارد .
(رك . رسیدگی عادی)

۲۱۶۰ - دادرسی بمعنی اخص

یعنی رسیدگی بمرافعه که عبارت است از تبادل لوایح (در دادرسی عادی) وتعیین جلسات و استماع مدافعات و توضیحات و تحقیقات دادگـاه در اثناءِ دعوی و رسیدگی‌بدلائل‌ودعوت دادستان درموارد ابلاغ .

۲۱۶۱ - دادرسی بمعنی اعم

شامل اقسام ذیل است :
الف ـ دادرسی بمعنی اخص
ب ـ دادرسی در امور حسبی(رسیدگی بامور غیر ترافعی)

۲۱۶۲ - دادرسی حقوقی

(دادرسی مدنی) دادرسی دردعاوی مدنی را گویند (رك . دعوی مدنی) در مقابل دادرسی کیفری استعمال میشود .اصطلاح مذکورغلط است وصحیح آن دادرسی‌مدنی است زیرا حقوق ، شامل مدنی و کیفری است . (مادهٔ ۱۵۱ آئین‌نامهٔ قانون ثبت مصوب۱۳۱۷)

۲۱۶۳ - دادرسی عادی

(دادرسی) اصل‌در کیفیت رسیدگی‌ماهوی این است که بطور عادی باشد ماهیت‌این نوع‌رسیدگی این است که اساس‌رسیدگی در ضمن مقدمات کتبی دعوی (لوایح متبادله) صورت‌می گیرد ومذاکرهٔ شفاهی در جلسهٔ رسیدگی اگرضرورت پیداکند برای اداء توضیح در اطراف دادخواست ولوایح‌مذکوراست (مادهٔ ۱۱۱ ببعد آئین دادرسی‌مدنی)

(رك . دادرسی عادی - تبادل لوایح)

۲۱۶۴ - دادرسی فوری

(دادرسی مدنی) نوعی است از رسیدگی اجمالی بمرافعات با تشریفات رسیدگی سبك که نتیجهٔ‌آن ، صدور رأی درماهیت نبوده بلکه قراری است که از آن تعبیر به دستور موقت (مادهٔ۷۸۶دادرسی‌مدنی) میشود و این قرار جنبهٔ موقتی دارد و دادگاه ضمن رسیدگی بعدی خود در ماهیت دعوی میتواند بر خلاف مفاد دستورموقت‌رأی‌بدهد(مادهٔ ۷۷۹ دادرسی مدنی) بهمین جهت مادهٔ ۱۵۵ دادرسی مدنی در این امر مورد پیدا نمی کند .

۲۱۶۵ - (توقیف) دادرسی

(دادرسی) متوقف ساختن‌رسیدگی‌دادگاه بسببی از اسباب قانونی صریح (مادهٔ ۲۹۰ دادرسی مدنی و غیره) مانند فوت یکی از اصحاب دعوی یا وکیل او در صورتیکه‌حاجت‌بتوضیحی‌باشد(مادهٔ ۶۹- ۲۹۰ دادرسی مدنی) ومانند حجریکی از اصحاب دعوی‌یا وکیل‌آنان درصورت وجود حاجت بتوضیح (مادهٔ ۶۹ - ۲۹۰ مذکور) و مانند مورد ممنوع‌شدن‌وکیل از دادرسی بجهتی از جهات (مادهٔ ۶۹- ۲۹۰ مزبور) و موردی‌که سمت یکی از اصحاب‌دعوی که‌با آن‌سمت وارددعوی‌شده زایل گردد (ماده ۲۹۰ دادرسی مدنی) توقیف‌دادرسی خلاف اصل است وحاجت بتصریح‌در قانون دارد . در مواردتوقیف دادرسی دادگاه میتواندخواسته راموافق قانون ، تأمین نماید(مادهٔ ۲۹۳دادرسی مدنی) توقیف‌دادرسی با اناطه فرق دارد اناطه توقیف رسیدگی دعوی اصلی است بر رسیدگی بامر دیگر که باید پیش از رسیدگی‌بدعوی اصلی مختومه گردد .پس در اناطه توقف یك رسیدگی بررسیدگی دیگر رکن امراست وحالی‌که درتوقیف دادرسی توقف یك رسیدگی بررسیدگی دیگر وجود ندارد بهمین جهت تأمین مذکور در مادهٔ ۲۹۳ دادرسی مدنی، مخصوص توقیف دادرسی است و در اناطه جاری نیست(دانشنامهٔ حقوقی - جلددوم صفحهٔ ۳٤۱ ببعد)

(رك . اناطه)

۲۱۶۶ - خسارت دادرسی

(دادرسی مدنی) عبارت است از هزینهٔ دادرسی (هزینهٔ برگهائی که بدادگاه داده میشود و هزینهٔ قـرار و احکام و هزینهٔ دفتر . مادهٔ ٦۸۱ - ٦۹۱-٦۹۲ دادرسی مدنی) و حق‌الوکاله وهزینه‌های

دیگری که مستقیماً مربوط بدادرسی باشد مانندمزدکارشناس وهزینهٔ‌تحقیقات‌محلی.

۲۱۶۷ - دادستان

رك . مدعی‌العموم

۲۱۶۸ - دادسرا

(دادرسی)اداره‌ای که‌دادستان وکارمندان اودرآن انجام وظیفه‌می‌کنند. سابقاً‌بآن پارکه‌واداره‌ٔ مدعی عمومی‌و اداره‌مدعیان عمومی می گفتند .

دادسراها تحت ریاست وزیر دادگستری قرار دارند کارمندان دادسرا پیرو نظر دادستانند ومسئولیتی‌درتنظیم کیفرخواست ندارند و ضمن یك محاکمه ممکن است چندین بار عوض شوند و سلسله مراتب بین‌کارمندان دادسرا بیشتر برمدارقواعد اداری بیـن آمر و مأمور می گردد . صاحبمنصب‌دادسرا میتواندمغایرنظروزیر دعوائی‌اقامه‌کندو دادگاه باید بادعانامهٔ او ترتیب اثر دهد . در مقابل دادگاهها دادسرامستقل‌است ودرپاره‌ای ازکشورها از جمله ایران بردادگاه نظارت دارد که از حدود قانون‌تجاوز نکند ومیتواند سوء جریان دادگاه را بوزارت عدلیه اطلاع دهد .

۲۱۶۹ - دادسرای استان

(دادرسی) دادسرای استان مرکب‌است از یکنفر دادستان بنام‌دادستان استان و یك وکیل‌عمومی (دادیار) برای هرشعبه.

۲۱۷۰ - دادسرای دیوان‌کشور

(دادرسی)دادسرای دیوان‌کشورمرکب است از دادستان کل و یکنفر دادیـار برای هر شعبه .

۲۱۷۱ - دادسرای شهرستان

(دادرسی) دادسرای شهرستان مرکب است ازدادستان (بنام‌دادستان‌شهرستان) و بقدر لزوم دادیار.

۲۱۷۲ - دادگاه

وجود دادگاه بسته به تحقق این شرائط است :

الف ـ محل مخصوصی که برای دادرسی مقرر شده است .

ب ـ دادرس متصدی که صلاحیت‌رسیدگی را داشته باشد .

ج ـ وجود دعوی یا غیردعوی ازاموری که باید در دادگاهها رسیدگی شود (مانند امور حسبی)

۲۱۷۳ - دادگاه اختصاصی

(دادرسی) دادگاهی که صلاحیت آن جنبهٔ‌استثناء برصلاحیت‌دادگاههای‌عمومی را داشته باشد ومواردصلاحیت‌آنراقانون باید بقید حصر وبا ذکرعناوین بیان‌کند مانند دادگاه شرع و دادگاههای دیوان کیفر و جز اینها .

۲۱۷۴ - دادگاه اداری

دادگاهی که به تخلفات اداری مأموران دولت رسیدگی کند .

(رك . تخلف انضباطی)

۲۱۷۵ - دادگاه استان

بمعنی دادگاه استیناف است.

(رك . دادگاه استیناف)

۲۱۷۶ - دادگاه استیناف

درجهٔ‌دوم‌دادگاههای‌ماهوی که‌به‌تصمیمات محاکم بدوی رسیدگی ماهوی میکند ، و از چند شعبه تشکیل میشود که هرشعبه دارای یك رئیس و چند مستشار است .

اصطلاح دادگاه استان نیز در همین‌معنی استعمال میشود .
اصطلاح‌دادگاه‌پژوهشی‌اعم‌است ازدادگاه استیناف زیراممکن‌است‌دادگاه‌شهرستان در بعضی موارد رسیدگی پژوهشی کند درحالیکه نمیتوان بآن دادگاه استیناف گفت .

۲۱۷۷ - دادگاه انتظامی

هیأت منتخب بوسیلهٔ اعضاءِ یک جمعیت بمنظور حفظ نظم داخلی‌آن جمعیت‌مانند دادگاه انتظامی وکلاء ، دادگاه‌انتظامی سردفتران .

۲۱۷۸ - دادگاه بخش

دادگاهی است که در امور کم اهمیت رسیدگی نخستین می‌کند . سابقاً آنرا محکمهٔ صلح و دادگاه صلح و صلحیه می‌گفتند و قاضی دادگاه بخش را قاضی صلحیه و امین دادگاه صلح وامین صلح و امین صلحیه می‌گفتند .
دادگاه نخستین که در خارج از مورد صلاحیت دادگاه بخش رسیدگی‌می‌کند دادگاه ابتدائی و دادگاه شهرستان و دادگاه بدوی و دادگاه نخستین‌خوانده میشود . در مرحلهٔ‌اول رسیدگی . اصل صلاحیت‌دادگاه شهرستان است (مادهٔ۱۷ اصول محاکمات حقوقی)

۲۱۷۹ - دادگاه بدایت

اصطلاح قدیمی است که بجای آن فعلا دادگاه شهرستان بکار می‌رود .
(رك . دادگاه بخش)

۲۱۸۰ - دادگاه بدوی

بمعنی‌دادگاه شهرستان‌است.
(رك . دادگاه‌بخش)

۲۱۸۱ - دادگاه بین‌المللی لاهه

دادگاهی است بین‌المللی واقع در شهر لاهه که اساسنامهٔ آن بتصویب جامعهٔملل رسیده است . (رك. دادگاه جهانی)

۲۱۸۲ - دادگاه پژوهش

(دادرسی) دادگاهی که در مرحلهٔ دوم رسیدگی ماهوی می‌کند خواه دادگاه استان باشد خواه دادگاه شهرستان .
(رك. دادگاه‌بخش)

۲۱۸۳ - دادگاه تالی

(دادرسی) محاکم‌ابتدائی(مانندداد‌گاه بخش و شهرستان) را گویند . سایر دادگاهها را دادگاههای عالی (مانند استیناف و تمیز) نامند . این‌اصطلاحات متأثر از آئین دادرسی فرانسه است . دادگاه‌عالی را دیوان نیز گویند مانند دیوانعالی جنائی - دیوان‌کشور- دیوان محاسبات (مادهٔ ۲۰۶ آئین دادرسی کیفری) بنابراین آوردن کلمهٔ عالی به دنبال « دیوان » حشو است .

۲۱۸۴ - دادگاه جنائی

یا دیوان عالی جنائی که به جرائم‌جنائی و برخی‌جرائم‌استثنائی رسیدگی‌می‌کند.

۲۱۸۵ - دادگاه جنحه

Tribunal Correctionnel

(دادرسی)دادگاه‌شهرستان که‌رسیدگی بجرم جنحه کند دادگاه جنحه نامیده می‌شود .

۲۱۸۶ - دادگاه جهانی

(بین‌الملل عمومی) این دادگاه‌بموجب مادهٔ ۱۴ میثاق جامعهٔ ملل بوجود آمد و دولت ها میتوانستند بعضی از دعاوی‌را

بآن عرضه کنند و نیز دادگاه مذکور در مواردی که شوری یا مجمع عمومی بآن مراجعه می‌کرد نظر مشورتی میداد و چون مقر آن در لاهه بود آنرا دادگاه بین‌المللی لاهه نیز نامیده‌اند. در سال ۱۹۲۱ پدید آمد و در ۱۹۴۰ تعطیل شد.

۲۱۸۷ - دادگاه حقوقی

(دادرسی) دادگاهی که بدعاوی مدنی و امور حسبی رسیدگی می‌کند.
(رك. دعوی مدنی) و اصطلاح مذکور غلط است ودرست آن دادگاه مدنی است. در مقابل دادگاه جزا استعمال شده‌است (تبصرهٔ یك مادهٔ ۲۰ قانون مطبوعات ۱۳۳۴ ومادهٔ سوم ازمواداضافه شده بذیل قانون آئین دادرسی کیفری و مواد ۱۴ - ۱۶ آئین دادرسی کیفری)

۲۱۸۸ - دادگاه دائمی دادگستری بین‌المللی

بمعنی دادگاه جهانی است.
(ر ك. دادگاه جهانی)

۲۱۸۹ - دادگاه دادگستری بین‌المللی

بمعنی دیوان بین‌المللی دادگستری است.
(رك. دیوان بین‌المللی دادگستری)

۲۱۹۰ - دادگاه سازش

بمعنی دادگاه بخش است.
(ر ك. دادگاه بخش)

۲۱۹۱ - دادگاه سیار

دادگاهی که نسبت به محل دادگاههای معمولی محل ثابتی نداشته و در حوزهٔ معین نسبتاً وسیعتری تغییر مکان داده و بدعاوی مدنی و کیفری مشخصی رسیدگی می‌کند (مادهٔ اول لایحهٔ تشکیل دادگاه سیار مصوب ۱۳۳۶ و۱۳۳۷)

۲۱۹۲ - دادگاه شرع

دادگاهی که براساس مقررات دادرسی شرعی (شرع اسلام) و در موارد معینی بمرافعات رسیدگی کند (مادهٔ یك قانون محاکم شرع مصوب ۹-۹-۱۳۱۰)

۲۱۹۳ - دادگاه شهرستان

Tribunal d'arrondissement

دادگاهی که حسب‌القاعده رسیدگی ماهوی مرحلهٔ اول در صلاحیت آن است.
(رك. دادگاه بخش)

۲۱۹۴ - دادگاه صلح

اصطلاح قدیمی دادگاه بخش است.
(ر ك. دادگاه بخش)

۲۱۹۵ - دادگاه عالی

غیراز دادگاه بخش وشهرستان (محاکم ابتدائی که رسیدگی نخستین می‌کنند)را گویند. (رك. دادگاه تالی)

۲۱۹۶ - دادگاه عشایر

دادگاههائی که برای امور ذیل تشکیل میشود:
الف - رسیدگی باختلافات ودعاوی افراد ایلات و عشایر بایکدیگر.
ب - رسیدگی باختلافات افراد ایلات و عشایر باکسانی که باآنها دعوی (بصورت خواهان یا خوانده) دارند (مادهٔ واحدهٔ قانون راجع بامور قضائی عشایروایلاتی که اسکان میشوند مصوب ۹-۹-۱۳۳۷)

۲۱۹۷ - دادگاه عمومی

دادگاهی که علی‌الاصول صلاحیت رسیدگی بهر نوع دعوی را دارد و عدم صلاحیت آن در مورد یا موارد مخصوص محتاج بتصریح قانونی است مانند اغلب دادگاههای

دادگستری . درمقابل دادگاه اختصاصی استعمال میشود (رك . دادگاه‌اختصاصی)

۲۱۹۸ - دادگاه مدنی

دادگاهی که بدعاوی مدنی رسیدگی کند (رك . دعوی مدنی - دادگاه حقوقی) مادهٔ ۱۴ قانـون تشکیل دادگاه اطفال بزهکار - مصوب ۱۳۳۸ و مادهٔ ۳۲۱ آئین دادرسی کیفری .

۲۱۹۹ - دادگاه نخستین

دادگاهی که بماهیت‌دعوی دراولین‌مرحله رسیدگی‌می کند (مادهٔ هفت آئین‌دادرسی مدنـی)

۲۲۰۰ - دادگاه نظامی

دادگاه‌اختصاصی که‌بموجب‌قانون‌دادرسی و کیفرارتش انجام وظیفه میکند.

۲۲۰۱ - (احکام اداری) دادگاه

بمعنی تصمیمات اداری دادگاه است . (رك . اعمال اداری دادگاه)

۲۲۰۲ - (اوامر اداری) دادگاه

بمعنی تصمیمات اداری دادگاه است . (رك . اعمال اداری دادگاه)

۲۲۰۳ - (تصمیمات اداری) دادگاه

رك . اعمال اداری دادگاه.

۲۲۰۴ - (درجهٔ) دادگاه

(آئین دادرسی مدنی) مرحله‌ای است‌از دادگاههای‌مترتب (دریکنوع ازدادگاه رك . نوع دادگاه)مانندمرحلهٔ ابتدائی و مرحلهٔ پژوهشی که هریك از آنها یك درجهٔ از دادگاههای عمومی را تشکیل میدهند . دیـوان کشور یك درجـهٔ از دادگاهها محسوب نمی‌شود .

بماهیت هر دعوی در دو درجه رسیدگی می‌شود مگر در موارد استثنائی . (مادهٔ هفتم آئین دادرسی‌مدنی)

۲۲۰۵ - (صلاحیت) دادگاه

(دادرسی) صلاحیت یك دادگاه نسبت باموری که می‌تواند بآنها رسیدگی کند ودرقلمروی که می‌تواند اقدام برسیدگی نماید .

۲۲۰۶ - (صلاحیت ذاتی) دادگاه

(دادرسی)صلاحیت‌ذاتی‌یاصلاحیت‌مطلقهٔ دادگاه برسه عنصر متکی است:

الف-ملاحظهٔ اینکه صنف‌دادگاه چیست: مدنی است‌یاکیفری (رك . صنف‌دادگاه)

ب - بعد از آن باید دید نوع دادگاه چیست : دادگاه عمومی‌است‌یا اختصاصی بنابراین بین دادگاه شرع و سایر دادگاههای بدوی صلاحیت ، ذاتی‌است. (ر ك . نوع دادگاه)

ج - بعدازمعین شدن صنف ونوع‌دادگاه باید دیددرجهٔ دادگاه چیست: بدوی‌است یا پژوهشی . (رك . درجهٔ دادگاه)

۲۲۰۷ - (صلاحیت محلی) دادگاه

(دادرسی) دو دادگاه که از حیث صنف و نوع و درجه مساوی باشند و از حیث هریك از جهات ذیل که اختلاف‌صلاحیت داشته باشند صلاحیت آن دو دادگاه را نسبت بیکدیگر صلاحیت نسبی نامند :

الف - صلاحیت نسبی در ماهیت دعوی چنانکـه بین دادگاه بخش و شهرستان وجود دارد (مادهٔ ۱۳ آئین دادرسی مدنی) صلاحیت نسبی هروقت‌بطورمطلق گفته میشودهمین‌معنی را در نظر دارند.

ب - از نظر حوزه بندی قضائی و تقسیم کار بحسب‌مکان برای دادگاهها‌صلاحیتی

بوجود می‌آید که آنرا صلاحیت نسبی بحسب مکان و صلاحیت محلی دادگاه می‌نامند.

۲۲۰۸ - (صلاحیت مطلقهٔ) دادگاه

(دادرسی) بمعنی صلاحیت ذاتی دادگاه است و آن صلاحیت دادگاه بلحاظ صنف و نوع و درجهٔ آن است.
(رك . صلاحیت ذاتی دادگاه)

۲۲۰۹ - (صلاحیت نسبی) دادگاه

(دادرسی) دو دادگاه که از حیث صنف و نوع و درجه مساوی باشند صلاحیت اختصاصی هر یك را در مقابل دیگری صلاحیت نسبی نامند خواه این صلاحیت راجع بماهیت دعاوی باشد (مانند صلاحیت دادگاه بخش نسبت بشهرستان) خواه از لحاظ محلی .
(رك . صلاحیت محلی دادگاه)

۲۲۱۰ - (صنف) دادگاه

(دادرسی) صنف یك دادگاه با در نظر گرفتن اداری بودن آن دادگاه یا مدنی بودن یا کیفری بودن آن معین می‌شود. بنابراین بین دادگاه کیفری و دادگاه مدنی صلاحیت ذاتی است .

۲۲۱۱ - (علنی بودن) دادگاه

(دادرسی) جلسهٔ دادگاه باید علنی باشد یعنی ورود وخروج افراد به‌جلسهٔ دادگاه آزاد بوده کسی از آن ممانعت نکند و ورود موکول باذن احدی نباشد (مادهٔ ۱۳۶ آئین دادرسی کیفری)
(رك . اصل علنی بودن محاکم)

۲۲۱۲ - (منشی) دادگاه

(دادرسی) عضو دولت که در دادگاه و جلسات رسیدگی تقریرات اصحاب دعوی ورئیس دادگاه را ثبت وشهادت گواهان را نوشته و پاره‌ای از اوراق رسمی باید بامضاء او نیز برسد مانند برگ اجرائیه (مادهٔ ۶۰۱ قانون اصول محاکمات حقوقی ۱۳۲۹ قمری)

۲۲۱۳ - (نوع) دادگاه

(دادرسی) هریك ازدادگاههای عمومی و اختصاصی را گویند . صلاحیت این دادگاهها نسبت بیکدیگر صلاحیت ذاتی است.

۲۲۱۴ - دادگستری

دادگستری درلغت بمعنی اجراء عدالت است:
بقد و چهره هرآنکس که شاه خوبان شد
جهان بگیرد اگر دادگستری داند (حافظ)
در اصطلاح اسم وزارتخانه‌ای است که‌در معیت قوهٔ قضائیه انجام وظیفه می‌کند . اسم سابق آن عدلیه است .
(رك . قوهٔ قضائیه)

۲۲۱۵ - دادنامه

(دادرسی) پاکنویس رأی دادگاه که بامضای دادرس دادگاه و مدیر دفتر آن رسیده باشد و حاوی فصول مذکور در مادهٔ ۱۵۹ دادرسی مدنی باشد (مادهٔ ۱۵۸ دادرسی مدنی) دادنامه نامیده میشود . دادنامه غیر از حکم و قرار و رأی است هرچند که حاوی آنها است .
رك . صورت‌مجلس

۲۲۱۶ - دادنامهٔ پژوهشخواسته

(دادرسی)دادنامهٔ بدوی را هنگامی که مقرون به‌پژوهشخواهی‌شده باشد دادنامهٔ پژهشخواسته گویند .

۲۲۱۷ - دادنامهٔ تصحیحی

(دادرسی مدنی) هرگاه درتنظیم حکم

یا قرار دادگاه اشتباه در حساب یاسهو قلم یا اشتباه بین دیگر رخ دهد مثل از قلم افتادن یکی از اصحاب دعوی یازیاد شدن نام، دادگاه صادر کننده قبل‌ازاجراء آن بدرخواست اصحاب دعوی حکم یا قراررا تصحیح می کند نوشتهٔ حاکی‌ازاین تصحیح را دادنامهٔ تصحیحی گویند . (مادهٔ ۱۸۹ دادرسی مدنی)

۲۲۱۸ - دادنامهٔ فرجامخواسته

(دادرسی) دادنامهٔ پژوهشی را هنگامی که مقرون به فرجامخواهی شده باشد دادنامهٔ فرجامخواسته نامند .

۲۲۱۹ - داده

پول یاسندی که ببانکی داده میشود تا بحساب پرداختی برند Remise

۲۲۲۰ - دادیار

(دادرسی) قاضی ایستاده که به نمایندگی از طرف دادستان انجام وظیفه می کند (مادهٔ ۵۵-۵۶-۵۷-۶۱-۶۴ وغیره اصول تشکیلات) اسم سابق آن وکیل عمومی است.

۲۲۲۱ - دادیار اداری

(دادرسی) یکی‌ازمستخدمان غیرقضائی وزارت دادگستری که کارهای اداری دادستان (از قبیل تحریر ترکه - حفظ اموال غائب و غیره) را می کند .

۲۲۲۲ - دادیار قضائی

(دادرسی) دادیاری که جامع شرائط بالفعل قضاء است و همهٔ کارهای دادستان را میتواند بکند . اسم دیگر او وکیل عمومی است که اصطلاح قدیمی است. در مقابل دادیار اداری استعمال میشود. (رك . دادیار اداری)

۲۲۲۳ - دار

در لغت فارسی بمعنی درخت است . در اصطلاح چوبهٔ دار است (خواه از چوب باشدخواه نه) که برای‌اعدام‌بکارمی‌رود.

۲۲۲۴ - دارائی

(مدنی) الف - این اصطلاح را درمقابل Patrimoine نهاده‌اند و به مجموع اموال و مطالبات و دیون گفته میشود.
ب-به‌مالیه Finance ووزارت‌دارائی و ادارات دارائی گفته میشود .

۲۲۲۵ - دارائی مثبت

(مدنی) به‌اموال ومطالبات گفته‌میشود. در مقابل دارائی منفی استعمال شده‌است.

۲۲۲۶ - دارائی منفی

(مدنی) بدیون(درمقابل اموال‌ومطالبات مدیون) گفته میشود . توصیف دارائی‌به « منفی» با توجه بمعنی لغوی دارائی (که از داشتن سرچشمه می گیرد) کمی نامناسب بنظر می‌رسد.

۲۲۲۷ - دارائی نامرئی

(مدنی) آن قسمت از دارائی شخص که خارج از ردیف محسوسات باشد مانند حق خیار و حق شفعه و حق سر قفلی و امتیازات و جز اینها (مادهٔ ۲۹اساسنامهٔ شرکت سهامی چاپخانهٔ وزارت‌اطلاعات) رك . درآمد

۲۲۲۸ - دارا شدن بلاجهت

(مدنی) به موارد ذیل اطلاق میشود :
الف - انتقال مال کسی بدیگری بدون سبب قانونی مملك . مثلابرنده در قمار داراشدهٔ بلاجهت است .
ب - کسی که بدون جهت مال غیر را

بعنوان مالك در اختیارخود آورد این‌را هم دارا شدهٔ بلاجهت می گویند چنانکه غاصب و سارق از این نوع هستند .
در همین معنی در فقه اکل مال بباطل بکار رفته است .
(رك . اکل مال بباطل)

۲۲۲۹ - داراشدن غیر عادلانه

(مدنی) بمعنی دارا شدن بدون جهت و اکل‌مال بباطل‌است (رك. اکل‌مال بباطل و دارا شدن بلاجهت) .

۲۲۳۰ - دارالشرك

(فقه) به کشورهای‌غیر اسلامی گفته‌میشود مشروط براینکه اهل آنها متدین بیکی‌از ادیان مسیح و یهود و زرتشت نباشند .
این‌معنی‌اخص از دارالکفر ودارالحرب است .
(رك . دارالکفر ـ دارالحرب)

۲۲۳۱ - دارالشوری

اصطلاح قدیمی وبمعنی‌مجلس شورای‌ملی است (رك . مجلس شورای ملی)

۲۲۳۲ - دارالشورای ملی

اسم قدیمی مجلس شورای‌ملی است (مادهٔ ۱۲ قانون تشکیل ایالات و ولایات و دستور العمل‌حکام‌ـ مصوب ۱۳۲۵ قمری)

۲۲۳۳ - دارالاسلام

(فقه) قلمرو حکومت اسلام را گویند که درصدراسلام آنرا دارالهجره‌هم‌می گفتند.
در مقابـل دارالحرب و دارالشرك و دارالکفر بکار رفته است .

۲۲۳۴ - دارالحرب

(فقه) کشورهای غیراسلامی رامی گفتند.
در همین معنی می گویند : هجرت به دارالحرب حرام است یعنی طبق اصل کلی‌مسافرت مسلمان بکشور غیر اسلامی ممنوع‌است مگر اینکه‌ضرورت (ازقبیل سفارت ـ تحصیل‌علم‌و غیره) اقتضاء کند.

۲۲۳۵ - دارالحکومه

(حقوق اداری) اسم قدیمی بلدیه‌ها و فرمانداری‌ها است . (مادهٔ واحدهٔ قانون واگذاری اراضی و ابنیهٔ دولتی به بلدیه‌ها مصوب ۱۶ بهمن ۱۳۰۷ شمسی)

۲۲۳۶ - دارالخلافه

شهری که مقر حکومت مرکزی‌است‌مانند تهران نسبت به ایران (مادهٔ ۱۹۵قانون تشکیل ایالات و ولایات مصوب ۱۳۲۵ قمری) این‌اصطلاح‌در کشورهای اسلامی از قدیم بکار می‌رفت و مقصود از خلافت جانشینی نسبت‌به رسول اکرم (ص) بوده است (رك.امامت) ولی بعدهااین‌اصطلاح بمعنی مقر حکومت مرکزی بکار رفته است چنانکه در اصل ٤۹ قانون اساسی هم استعمال گردید .

۲۲۳۷ - دارالکفر

(فقه) کشوری که سکنهٔ آن مسلمان‌نباشند.
در همین معنی دارالحرب هم بکار رفته است . در مقابل آنها دارالاسلام بکار می‌رود .

۲۲۳۸ - دارالهجرة

(فقه) بموجب قانون شرع هرکافری که دین اسلام قبول کند باید از کشور خود به قلمرو اسلام هجرت نماید بهمین سبب قلمرو اسلام را دارالهجره نامیده‌اند .

۲۲۳۹ - دارندهٔ چك

(تجارت) کسی‌که چك در وجه اوصادر شده یـا بنام اوپشت نویسی شده (ولو

بامضاء) یا حامل چك (در مورد چکهای دروجه حامل) . قانون صدور چك سال ۱۳٤٤

۲۲۴۰ - داروغه

در لغت منولی بمعنی صدر و رئیس است مانند داروغهٔ فراشخانه وداروغهٔمحاسبات و در معانی ذیل بکار رفته است :

الف - بمعنی حاکم (حکمران)

ب - حاکم پایتخت

ج - میرعسس‌یا رئیس گشتی‌ها (پاسبانان شهر)

(شبروان را آشنائی‌ها است بامیرعسس)

د - در عصر صفویه‌عضو رسمی که‌زیرنظر دیوان بیگی کار میکرد و شاید بنحوی سمت‌قضائی‌داشت و گویا نظیر ضابطین دادگستری بود .

ه - منشیان بزرگ‌ادارات که سمت‌ریاست منشیان را داشتند .

۲۲۴۱ - داعی

(مدنی - فقه) فکری که قبل از اقدام به یك عمل حقوقی در ذهن اقدام کننده خطور کند ولی در مقام قصد انشاءاظهار نشود . غالباً بجای داعی لغت غرض را بکار می‌برند . (رك . غرض)

۲۲۴۲ - دالانداری

وجهی که سرایداران کالاهای بازرگانی مطابق عرف بازرگانی دریافت‌میدارند. اصطلاح تفصیلی آن«حق‌دالانداری»است.

۲۲۴۳ - دانشسرایعالی

مؤسسه‌ای است مستقل و دارای شخصیت حقوقی و تحت نظر مستقیم وزیرفرهنگ اداره میشود وبودجهٔآن جداگانه تنظیم و بوسیلهٔ وزیر فرهنگ پیشنهاد و در بودجهٔ کل‌کشور منظور می گردد و کار عمدهٔ آن تربیت دبیر است (مادهٔ ۱ -۱۰ قانون راجـع بـه سازمان و استقلال دانشسرایعالی مصوب ۱۳ - ۹ - ۳۸)

۲۲۴۴ - دانشگاه

سازمان مرکب از سازمانهای تابعه که بمنظورتحصیلات و تعلیمات عالیه در همهٔ علوم و فنون عصر باتجهیزات لازم‌فراهم میشود مانند دانشگاه تهران که بموجب قانون خرداد سال۱۳۱۳ تأسیس‌شد ولی ایرانیان خـیلی پیشتر از آن دارای دانشگاههای معتبرتر بوده‌اند که‌محققان بزرگ و معروف بمقیاس جهانی ازآنها فارغ التحصیل شده‌اند و نظامیهٔ نشابور و بغداد از آن جمله است و سعدی بنا بگفتهٔ خود شاگرد نظامیهٔبغدادبود گفتهٔ او است : (مرا در نظامیه ادرار بود .) ادرار بمعنی شهریه و مواجب و مستمری است . بااینکه‌از دانشگاههای قدیم‌آنچه که برجا مانده‌قابل ملاحظه (بطورنسبی) نیست تأثیرمعنوی‌آنها در دانشگاه‌کنونی قابل انکار نیست .

۲۲۴۵ - دانشنامه

الف-Diplôme گواهی‌نامهٔدانشکده‌ها.

ب - دائرةالمعارف (در مقابل لغت‌نامه یا فرهنگ لغات یا واژه شناسی و یا گویشنامه) تخصیص گویش‌به لهجه‌بدون دلیل است زیرا این‌کلمه از گفتن مشتق است و گفتن اختصاص به لهجه‌ها ندارد و استعمال آن در مورد لهجه‌ها موجب تخصیص‌بآن موردنمیشود. اشتقاق‌ازحقوق اهل زبان است .

۲۲۴۶ - دانشنامهٔ حقوقی

بمعنی دائرةالمعارف حقوقی است که با

فرهنگ حقوقی از جهات ذیل فرق دارد:
الف ـ در فرهنگ حقوقـی حداکثر اصطلاحات حقوقی باید گرد آوری شود بعکس دائرةالمعارف حقوقی که در آن تحت عنوان حداقل عناوین (اصطلاحات) حداکثر اطلاعات حقوقی گرد آوری میشود . در فرهنگ حقوقی قصد گرد آوردن حداکثر اطلاعات حقوقی وجود ندارد .
ب ـ در فرهنگ حقوقی هدف تعریف اصطلاحات است و ممکن است فرهنگ انتقادی باشد در اینصورت انتقاد هم راجع بتعریفات است . و ممکن است فرهنگ مستند باشد یعنی محل ذکر اصطلاحات در متون قوانین و مقررات یا کتب حقوق بعنوان نمونه نمایانده شود
ج ـ فرهنگ حقوقی گرایش بیك کتاب نظری دارد بعکس دائرةالمعارف حقوقی. (لغت دانشنامه در دانشنامهٔ علائی بهمین معنی است).

۲۲۴۷ ـ دانق

(بکسر نون و بفتح آن) جمع اولی دوانق و جمع دومی دوانیق است و دوانیقی لقب منصور عباسی است .
از کلمهٔ فارسی دانه گرفته شده است .
در وزن برابر است با هشت حبه و دو پنجم حبه از دانه‌های متوسط جو. هر دانق مساوی دو پنجم گرم است .
بعضی گفته‌اند وزن هر دانق هشت دانهٔ جو متوسط است هر دانق دو قیراط است .

۲۲۴۸ ـ دانگ

در عرف عام بمعنی مطلق سهم است و در اصطلاحات حقوقی بمعنی یك ششم ازمال غیر منقول است .

۲۲۴۹ ـ داور

در لغت اسم خدااست :

یکی از عقل می‌لافد یکی طامات میبافد
بیا کاین داوریها را به پیش داور اندازیم

و نیز بمعنی رسیدگی است :

گوئیا بـاور نمیدارند روز داوری
کاین همه دزد و دغل در کار داوری کنند

در اصطلاح کسی است که برای داوری انتخـاب شده است و داوری (یاحکمیت) عبارت است از فصل خصومت(مادهٔ ۶۳۲ آئین دادرسی مدنی) بتوسط یك یا چند نفر نه بطریق فصل خصومت قضات داد گاههای رسمی .
موضوع مورد ارجاع بداوری اعم است از اینکه قابل طرح در دادگاههای داخلی باشد یا نه (مانند اختلافات بین دول ـ قرارداد لاهه ۱۸۹۹ مادهٔ ۱۵)

۲۲۵۰ ـ داور اختصاصی

(دادرسی مدنی) داور یا داورانی که مبعوث یکطرف قرار داد یـا دعوی باشد داور اختصاصی همان طرف است بعکس سرداور یا داور مشترك که مبعوث طرفین و مورد قبول طرفین می باشد .
(رك . سرداور)

۲۲۵۱ ـ داور ثالث

(دادرسی مدنی) داور مبعوث طرفین قرارداد یا دعوی که مورد قبول هر دو طرف است . در مقابل داور اختصاصی استعمال میشود .
(رك . سرداور)

۲۲۵۲ ـ داور مشترك

بمعنی داور ثالث یا سرداور است .
(رك . داور ثالث ـ سرداور)

۲۲۵۳ - داوری

(دادرسی مدنی) فصل خصومت بتوسط غیر قاضی و بدون رعایت تشریفات رسمی رسیدگی دعاوی .
(رك . داور)

۲۲۵۴ - داوری اجباری

(دادرسی مدنی) داوریئی است که ارجاع دعوی و اختلاف بداوری موقوف بتوافق طرفین اختلاف برداوری نباشد مانند اختلاف زن و شوهر در مورد تمکین و نفقه و مانند اینها (مادهٔ ۶۷۶ دادرسی مدنی)
در مقابل داوری قرار داری بکار رفته است (رك . قرارداد داوری)

۲۲۵۵ - داوری بتراضی

(دادرسی مدنی) بمعنی داوری قراردادی است که طرفین قبل از وقوع اختلاف و یا پس ازآن ، حل دعوی را بنظر داور موکول می کنند (رك . قرارداد داوری)

۲۲۵۶ - داوری قراردادی

(دادرسی مدنی) داوری بتراضی طرفین دعوی را گویند .
(رك . قرارداد داوری)

۲۲۵۷ - (قرارداد) داوری

(مدنی ـ دادرسی مدنی) توافق طرفین معامله مبنی بر ارجاع اختلافاتی که بعداً از معاملهٔ آنان ممکن است حاصل شود بداوری ، خواه توافق مذکور بصورت عقد مستقل باشد خواه بصورت شرط ضمن عقد خواه داور یا داوران را در آن توافق معین کنند یا نه (مادهٔ ۶۳۳ دادرسی مدنی)

۲۲۵۸ - دایر

(مدنی ـ فقه) زمینی است که تحت کشت یا بناء و مانند آنها (از کارهائی که عرفاً احیاء محسوب است) باشد درمقابل بایر و موات استعمال میشود(رك . بایر)

۲۲۵۹ - دبیر

در معانی ذیل استعمال میشود :
۱ ـ معلم دورهٔ متوسطه .
۲ ـ کارمند سفارتخانه که مانند وزیر مختار دارای مصونیت سیاسی است Secrétaire و در غیاب آنان میتواند کاردار (شارژدافر) شود و بیشتر به نائب سفارت گفته میشود.
(رك . دبیرخانه)

۲۲۶۰ - دبیرخانه

دبیر در لغت بمعنی نویسنده و دبیرخانه دفتری است که دبیران و نویسندگان اداری در آن بکار تحریر پردازند و درقدیم آنرا دارالانشاء (Secrétariat) می گفتند و دبیر را منشی گویند .

۲۲۶۱ - دخالت Intervention

(بین‌الملل عمومی) اعمال قدرت بطور غیر قانونی از طرف یك دولت درامری از امور داخلی یا خارجی دولت دیگر بوجهی که او را مجبور از اطاعت و متابعت خود کند .

۲۲۶۲ - دخالت دوستانه

(بین‌الملل عمومی) نوعی وساطت و میانجیگری یك دولت برای حل مسالمت‌آمیز اختلاف دو یا چند دولت است که فرق آن باوساطت این است که درمذاکرات طرفین اختلاف هم شرکت می کند (در دخالت دوستانه) ولی این دخالت بصورت تحمیل اراده و کسب نفع برای خود نیست نظر در دخالت دوستانه نظر مشورتی است

بعکس داوری بین دول که علی‌القاعده قبول نظر داور الزامی است .

۲۲۶۳ ـ دخول

(مدنی ـ فقه) مقاربت زن و مردی که بین آنها رابطهٔ زوجیت برقرار است بطوری که دخول صورت گیرد و مقصود از نزدیکی در مادهٔ ۱۰۹۲ ـ ۱۰۹۳ ق ـ م و امثال مواد مزبور نزدیکی بمفهوم لغوی نیست بلکه مقصود همین معنی اصطلاحی دخول است که منشاء آثار حقوقی مهمی میباشد. (مادهٔ ۹۴۵ ق ـ م)

۲۲۶۴ ـ درآمد Revenu

(مالیه) استفادهٔ جنسی یا نقدی که شخص در سال از سرمایه یا معلومات یا نیروی کار خود کند و قابل تقویم بپول باشد . بهمین معنی در اصطلاح «مالیات بر درآمد» بکار رفته است . درآمد در مقابل سرمایه Capital بکار می‌رود و شامل بهرهٔ ملك (مانند مال‌الاجاره واجرت‌مزارعه و بهرهٔ مضاربه و هر نوع عائدی منظم که ناشی از کاری نباشد rente) و نیز شامل استفادهٔ کارفرما از بکار انداختن سرمایه و درآمدهای کار (مانند مزد خدمات وحقوق و مواجب و حقوق تقاعد و پانسیون‌ها) میشود. در بیان ماهیت درآمد گفته‌اند :

Ce Qu on Peut dépenser sans s, appauvrir,

یعنی در آمد چیزی است که میتوان آن را خرج کرد بدون اینکه لطمه‌ای بسرمایه بخورد بنا براین سرقفلی و حق‌الامتیاز و مانند اینها جزء دارائی وسرمایه است نه جزء درآمد . ومطالبهٔ مالیات از فروش سرقفلی معنی ندارد . چنانکه مادهٔ ۲۹ اساسنامهٔ شرکت سهامی چاپخانهٔ وزارت اطلاعات (شمارهٔ ۵۹۷۳ روزنامهٔ رسمی مورخ ۳ـ ۶ ـ ۴۴)سرقفلی و امتیازات را رسماً از ردیف درآمد خارج و جزء سرمایه و دارائی محسوب داشته است . (رك . دارائی نامرئی)

۲۲۶۵ ـ درآمد اتفاقی

(مالیه) هر درآمدی که بصورت غیرمستمر واتفاق (اعم از اینکه مترقب بوده باشد یا نه) بدست آید مانند پاداش.جایزه ـ حق‌السهم کاشف قاچاق ـ حق تألیف غیر مستمر .

۲۲۶۶ ـ در آمد انتفاعی دولت

(مالیه) درآمدهائی است که دولت بر اثر فعالیت های مختلف (کشاورزی ـ مالی ـ تجاری و صنعتی)بدست می‌آورد و جزء اعمال تصدی دولت محسوب و مشمول مقررات عمومی کشور است .

۲۲۶۷ ـ رآمد مقدماتی

(ثبت اسناد و املاك) بمعنی وجوه مقدماتی است . (رك . وجوه مقدماتی)

درجه

بمعنی مرتبه و پایه است . دراصطلاحات ذیل بکار می‌رود :

۲۲۶۸ ـ درجهٔ جرائم

(جزا) درجه بندی جرائم از لحاظ شدت وضعف را گویند که تابع مستقیم درجه‌بندی مجازاتها است .
(رك . درجهٔ مجازاتها)

۲۲۶۹ ـ درجهٔ دادگاه

(دادرسی) تـرتب مراحل رسیدگی دادگاههای هم صنف و هم نوع را گویند مثلا در میان صنف دادگاههای مدنی و نوع دادگاههای عمومی، دادگاه شهرستان

درجهٔ نخستین است و دادگاه استان درجهٔ دوم رسیدگی ماهوی را انجام میدهد .
(رك . صنف دادگاه ـ نوع دادگاه)

۲۲۷۰ درجهٔ قرابت

(مدنی-فقه) وضع خاصی است که ازمقایسهٔ منشاء یك نسل باآن نسل انتزاع می‌شود مثلا فرزند که با پدر مقایسه شود درجهٔ قرابت فرزند نسبت بپدر درجهٔ اول است، و درجهٔ قرابت نواده که نسل دوم است نسبت بجد درجهٔ دوم است . مادهٔ ۱۰۳۲ قانون مدنی .
(رك . قرابت)

۲۲۷۱ ـ درجهٔ مجازاتها

(جزا) مجازاتها را بحسب ضعف و شدت باین شرح درجه بندی کرده‌اند :
الف ـ مجازات جنایت اشد از مجازات جنحه وخلاف است .
ب ـ مجازات جنحه اشد از مجازات خلاف است .
سلسله مراتب بین مجازاتهای بالارا نوع **مجازاتها** نامندو **نوع جرائم** تابع نوع مجازاتهااست یعنی ماهیت حقوقی جنایت، اعتباری محض است و بنوع مجازات خود بستگی دارد .
ج ـ میان کیفرهای جنائی آنکه حین ضبط در قانون جلوتر ذکر شده اشد استمانند حبس موقت با اعمال شاقه نسبت به حبس مجرد (مادهٔ هشت قانون مجازات عمومی)
اصطلاح **درجهٔ مجازاتها** را در این نوع از سلسله مراتب بکار میبرند . و **درجهٔ جرائم** هم تابع آن است .
د ـ از دو کیفر همنوع و هم درجه آنکه حداکثرش بیشتر است اشداست وآن جرم را هم جرم اشد گویند .
ه ـ از دو کیفر همنوع و هم درجه که حداکثر آنهاهم برابر باشد آنکه حداقلش بیش است مجازات اشد است .
و ـ اگر دو کیفر از چهار جهت بالا (در فقرهٔ ه) مساوی باشند آنکه مجازات تبعی‌دارد اشد است .
(رك . مجازات تبعی)

۲۲۷۲ ـ درخواست Demande

(دادرسی) درلغت تقاضارا گویند دراصطلاح نوشته‌ای است که در آن چیزی ازمراجع قضائی‌خواسته شود مانند درخواست‌های امور حسبی که بجای دادخواست در امور ترافعی قرار دارد .
(رك . دادخواست)

۲۲۷۳ ـ درخواست اصلی

(دادرسی مدنی) درخواست اساسی و اولیهٔ مدعی را در عرضحال درخواست اصلی گویند .
در مقابل درخـواست تبعی بکار می‌رود
(رك . درخواست تبعی)

۲۲۷۴ ـ درخواست تبعی

(دادرسی مدنی) درخواستی‌است که‌ضمیمهٔ درخواست‌اصلی است و هدف ثانوی‌مدعی راتشکیل‌میدهد . بهرغرضی که‌درخواست ثانوی مورد پیداکند میتوان درخواست ثانوی کرد‌چنانکه‌خریدار در دادخواست مطالبهٔ تسلیم مبیع کند و احتمال دهدکه بایع بجهتی مدعی بطلان عقد شـود در اینصورت بطور طبیعی درخواست می کند که اگر دادگاه‌بجهت باطل شمردن‌بیع حکم برد مبیع بمشتری نمیدهدحکم‌برد ثمن (که بایع اخذکرده است) به‌مشتری بدهد . این نمونه را نباید با درخواست احد امرین (که موجب عدم‌تنجز خواسته

است) اشتباه کرد زیرا درمانحن فیه تقاضای دو چیز در سلسلهٔ طولی قرار دارد و هریك از دو چیز معین و منجز است ولی در تقاضای احد امرین آن دو امر در عرض هم وجود دارند و موجب عدم تنجز میشوند .

۲۲۷۵ - درك

(بفتح اول و ثانی) بمعنی شرو ضرراست و در اصطلاحات ذیل بکار رفته است :

۲۲۷۶ - (ضامن)درك

(مدنی ـ فقه) کسیکه ضمان درك علیه‌او وجود دارد (رك . ضمان درك)

۲۲۷۷ - (ضمان) درك

(مدنی ـ فقه) مسئولیت بایع نسبت به ثمنی که گرفته است در صورتیکه‌مبیع‌مال غیردرآیدمعنی مسئولیت مزبور این‌است که بایع باید ثمن را بمشتری ردکند . عین همین مسئولیت را مشتری در مقابل بایع نسبت بمبیعی که گرفته‌است داردیعنی اگر ثمن مال غیر در آید مشتری باید مبیع را ببایع‌ردکند (شق‌دوم مادهٔ ۳۶۲ ق ـ م)

ضمان درك از مصادیق ضمان ناشی از قرارداد است.

(فقه) هرگاه در عقدی خیاری باشدومال بعد از عقد تلف شود و صاحب خیار بعد از تلف مال مزبور اخذ بخیار نماید در اینصورت من علیه‌الخیار باید مثل‌یاقیمت مال تلف شده را بدهد و مال خود را از صاحب خیار بگیرد.ضمان من‌علیه‌الخیار را در این مورد ضمان درك می گویند و آنرا ضمان جعلی هم‌می‌نامند . این‌ضمان ناشی از قرارداد نیست. برخی این‌ضمان را از ملاك مادهٔ ۲۸۶ ق ـ م استفاده می کنند .

۲۲۷۸ - درم

هر پنج درم یك غاز است و هر صد غاز یك پناباد است و هرپناباد دهشاهی‌است و پناباد سیزده نخود است . درهم غیراز درم‌است.ودرم را شانزده‌قیراط گرفته‌اند

در بعضی از ولایات بجای درم سیر استعمال می کنند و پنج سیر پنج درم‌است و بیست و پنج درم مساوی هشتاد مثقال صیرفی است (رك . مثقال صیرفی)

۲۲۷۹ - در وجه

این‌عبارت که‌بصورت‌مضاف استعمال‌میشود مانند (در وجه علی‌بپردازید) مضاف‌الیه آن ، گیرندهٔ پول است .

انتقاد ـ اصطلاح مزبور مرکب از کلمهٔ (در) و (وجه) است و در ترکیب آن رعایت تناسب با معنی لغوی‌نشده است . و امثال اینگونه‌ترکیبات‌نامناسب به‌لطف زبان خلل وارد می کند .

۲۲۸۰ - درهم

(فقه) کلمهٔ فارسی است و مسکوك نقره‌را گویند . هردرهم دوازده نخود وسه‌پنجم نخود است . وزن‌و قیمت‌آن بحسب‌اعصار و امصار فرق کرده است چنانکه گاهی ده درهم شش مثقال بوده است . گویند در زمان عبدالملك مروان هر ده درهم برابر وزن هفت مثقال قرار داده شد (هر درهم برابر شش دانق) و هر درهم برابر وزن ۵۰ حبه و دو پنجم حبهٔ جو بود یعنی یکدرهم برابر هفت دهم مثقال بود (و بحسب دینار ، وزن یکدرهم ، نصف دینار و یك پنجم دینار بود .)

گویند در زمان پیغمبر (ص) یك درهم شش دانق بود و در زمان

بعضی از امامان (ع) پنج دانق و سپس چهار دانق و دو سبع دانق شد ولی بعضی گفته‌اند که در زمان پیغمبر در هم‌هشت دانقی و درهم چهار دانقی هر دو رواج داشته است . و بهرحال درهم شش‌دانقی را درهم شرعی و درهم اسلامی و درهم مشهور گفته‌اند .

حساب درهم‌شرعی بخردل ۷۲ حبه‌است.

درهم‌شرعی درمقابل‌درهم‌بغلی (رك . درهم بغلی) و درهم‌طبری (رك . درهم طبری) گفته شده است .

۲۲۸۱ - درهم اسلامی

(فقه) بمعنی درهم شش دانقی است .

(رك . درهم)

۲۲۸۲ - درهم بغلی

(فقه) بغلی بفتح اول و سکون دوم اشهر است . یکی‌از سران یهود بنام‌رأس‌البغل آنرا در ارومیهٔ ایران سکه زد . بعضی آنرا بفتح اول و دوم و تشدیدلام تلفظ می‌کنند و بغل‌شهری‌بود در یك فرسنگی بابل . این درهم در عهد پیغمبر (ص) بوده و برابر است با یك درهم و ثلث درهم (هشت دانق)در مقابل درهم طبری بکار می‌رود (رك . درهم طبری) درهم بغلی را درهم عبدیه هم گفته‌اند و رنگ آن سیاه بود بعضی درهم بغلی را چهار دانق و درهم طبری را هشت دانق ضبط‌کرده‌اند .

۲۲۸۳ - درهم سمیریه

(بضم سین و فتح میم و سکون یاء)

(فقه) درهمی است‌که مردی یهودی بنام سمیر بامرعبدالملك‌بن مروان سکه زد .

۲۲۸۴ - درهم شرعی

(فقه) بمعنی درهم شش دانقی است.

(رك . درهم)

۲۲۸۵ - درهم طبری

(بفتح اول و دوم)

(فقه) از سکه‌های ایرانی و در طبرستان سکه زده شده است نه در طبریهٔ اردن‌که نسبت را در موردآن طبرانی آورند نه طبری .

وزن‌آن چهار دانق است .گویند تاآخر زمان امام سوم (ع) در قلمرو اسلام هم درهم طبری بکارمی‌رفت و هم‌درهم‌بغلی .

۲۲۸۶- درهم عباسی

(فقه) این درهم‌برابر ده دانق بوده‌است و سپس برابر نه دانق گردید .

۲۲۸۷ - درهم عبدیه

بمعنی درهم بغلی است .

(رك . درهم بغلی)

دریا

در لغت معروف و از اهم طرق و قلمرو ارتباطات‌دول‌است دراصطلاحات ذیل‌بکار می‌رود .

۲۲۸۸ - دریای‌آزاد Mer libre

(بین‌الملل عمومی) هرگاه دریا مجاوربا خاك چند دولت باشد آنرا دریای آزاد نامند مانند بحر عمان . بنابراین‌دریای خزر دریای‌آزاد نیست .

۲۲۸۹ - دریای داخلی

Mer interieure

(بین‌الملل عمومی)دریای محدود باراضی یك دولت راگویند مانند دریاچهٔ رضائیه در خاك ایران .

۲۲۹۰ - دریای ساحلی

Mer territoriale

(بین‌الملل‌عمومی) قسمتی از دریای آزاد است که در سواحل خاك یك دولت معین واقع شده و از نظر نظامی و بهداشتی و مالی و اقتصادی تابع مقررات‌خاصی‌است و پاره‌ای از قوانین داخلی در‌آن جاری است‌وکشتی‌رانی‌دول در‌آن‌محدود‌بحدود مقررات دولت صاحب ساحل است و از نظر حقوق بین‌الملل در حکم حریم‌آبی کشور است . اندازهٔ معمولی این حریم سه میل است .

۲۲۹۱ - دریابان

امیرالبحر دو راگویند.

۲۲۹۲ - دریادار

امیرالبحر سه راگویند .

۲۲۹۳ - دریاسالار

امیرالبحر یك راگویند.

۲۲۹۴ - دزد دریائی

(بین‌الملل‌عمومی) کشتی مسلحی است که بدون اجازهٔ‌دولتی از دول جهان به‌دریا نوردی اشتغال ورزیده‌و متعرض‌کشتیهای بازرگانی و جان و مال مسافران و سرنشینان‌آنها گردد .

۲۲۹۵ - دسترنج رعیتی

(مدنی) آنچه از‌آثار مادی‌که دهقان با اذن یا اجازهٔ مالك زمین‌مزروعی در‌آن پدیدآورده باشد از قبیل اشجار و غیره (مادهٔ ۳۱ نظامنامهٔ قانون ثبت و حکم تمیزی‌شماره۲۰۳۲ مورخ۱۳-۱۱-۲۵ شعبهٔ هشت)

(رك . حقوق زارعانه)

۲۲۹۶ - دستك

(تجارت) اصطلاح عامیانه بمعنی دفترچهٔ کوچك و یا یادداشت‌که امور تجاری در آن ضبط می‌شد و غالباً بعد ازکلمهٔ دفتر استعمال‌میشودومی گویند: «دفترودستك» (جامع‌الشتات ـ صفحهٔ ۶۹۷)

۲۲۹۷ - دستگیری

(جزا) سلب‌آزادی‌عبور ومرور که‌منتهای آن ، توقیف قانونی است یعنی بعد از دستگیری به اتهام بزه چنانچه مدافعات شخص دستگیر شده موجه نبود برای‌منع از فرار یانهان شدن‌متهم قرار بازداشت صادر میشود بهرحال قراری که بعد از رسیدگی‌وتشخیص‌عدم‌موجه بودن‌مدافعات مزبور صادر میشود‌که بموجب آن سلب آزادی ناشی از دستگیری متهم ادامه می‌یابد از تـاریخ صدور خود به مدت دستگیری‌پایان داده و پس ازآن ،عنوان توقیف صدق می کند تا وقتی که‌حکم‌قطعی لازم‌الاجراء به حبس او صادر گردد که آنوقت عنوان توقیف جای خود را بـه عنوان حبس می‌دهد .

۲۲۹۸ - دستمزد

(مدنی‌ـ‌کار)مزدی‌که برای‌انجام‌کاربدنی غیر مستمر داده میشود بنابراین تعریف عناصر‌آن عبارت است از :

الف ـ کاری‌که شخص بدستور یا برضای او انجام دهد .

ب ـ کار بدنی‌باشد نه‌کارفکری . بنابراین اجرت معاینهٔ پزشك مزد محسوب است نه دستمزد .

ج ـ کار باید غیر مستمر باشد و اگر مستمر باشد عنوان دستمزد بآن اطلاق

نمیشود .

(رك . حق حضور)

۲۲۹۹ - دستور

در لغت بمعنی سر مشق و قانون و فرمان وامر و وزیر و فرمانده است . در زمان ساسانیان بشخصی اطلاق می‌شد که نوعی سمت رسمی داشت و مشاورهٔ قضائی و دینی و پاره‌ای امور مملکتی را انجام میداد . در اصطلاحات ذیل بکار رفته است :

۲۳۰۰ - دستور پرداخت

اوراق بها داری است بامضای وزیر کشاورزی‌ورئیس‌سازمان اصلاحات‌ارضی و یا نمایندگان مختار آنان که متضمن دستور پرداخت‌وجهی در وجه‌دارندهٔ‌آن ببانك کشاورزی ایران است دستور پرداخت‌ها با نام‌می‌باشندوانتقال آنها بایددر دفترمخصوصی که در بانك‌مزبور نگهداری میشود نگهداری شود . (تصویب نامهٔ اجرائی مادهٔ ۲۷ قانون اصلاحی قانون اصلاحات ارضی مصوب ۲۸/۱۱/۳۴۰)

۲۳۰۱ - دستور جلسه

موضوع مورد بحث جلسه که قبلا برای مذاکره در نظر گرفته شده باشد .

۲۳۰۲ - دستور موقت

(آئین دادرسی مدنی) یکنوع‌رأی دادگاه است بصورت قرارکه مشعر بر فعل و یا ترك و یا توقیف مال است (مادهٔ ۷۷۸ دادرسی مدنی)

(رك . دادرسی فوری)

۲۳۰۳ - دستور وزارتی

(حقـوق اداری) دستور وزیر مشعر بر راهنمائی‌ادارات‌تابعه‌و مأموران‌وزارتخانه در مورد خاص.

(رك . ابلاغ وزارتی)

۲۳۰۴ - دستینه

امضاء راگویند .

۲۳۰۵ - دسیسه

(جزا) بمعنی تقلب Fraude بکار رفته وکم استعمال میشود واصطلاح تقلب‌بیشتر بکار می‌رود . (مادهٔ ۳۶۸قانون‌دادرسی وکیفر ارتش)

۲۳۰۶ - دوسیه

بمعنی پرونده است (ماده ۱۸ قانون ثبت ۱۳۱۰ ومادهٔ دهم قانون اعسار ۲۰ ـ ۹ ـ ۱۳۱۳)

(رك . پرونده)

۲۳۰۷ - دعوی

(دادرسی) الف ـ منازعه در حق معین‌را گویند .

ب ـ ادعاء مدعی که دعوی بمعنی اخص نامیده میشود .

ج ـ مجموع ادعاء مدعی ودفاع مدعی‌ـ علیه که دعوی بمعنی‌اعم‌نامیده شده‌است.

۲۳۰۸ - دعوی ابطال سند در وجه‌حامل

(دادرسی مدنی) دعوائی است‌که خواستهٔ آن اعلام بطلان و بی‌اعتباری سند دروجه حامل بعلت گم شدن‌آن و افتادن سند در دست غیر (یا احتمال‌افتادن سند دردست غیر) که حق استفاده از آن را ندارد می‌باشد (مادهٔ ۳۲۲ ببعد قانون تجارت)

۲۳۰۹ - دعوی ابطال سند رسمی

(دادرسی‌مدنی)دعوائی‌است که‌خواستهٔ‌آن اعلام بی‌اثر بودن‌یك‌یاچندسندرسمی معین

است و سبب بی‌اثر بودن یا بی‌اثر شدن سند رسمی مختلف است ممکن است بعلت این باشدکه سند مطابق مقررات مربوط بآن صادر نشده باشد (مادهٔ ۷۰ قانون ثبت و مادهٔ ۱۲۸۸ قانون مدنی) ازاین قبیل است مورد ابطال سندمالکیت‌معارض و ابطال شناسنامه در موردی که برای یکنفر چند شناسنامه صادر شده باشد. ممکن است بی‌اعتباری سند بعلت بطلان معامله‌ای باشدکه سندحاکی از وقوع‌آن است مانند سند بیع مال مجهول. ممکن است بعلت انتفاء تعهد موضوع سندرسمی، سند از اعتبار بیافتد مانند پرداخت وجه سند (مادهٔ۱۲۹۲قانون مدنی‌و بندچهارم مادهٔ ۱۳ آئین دادرسی مدنی)

۲۳۱۰ ـ دعوی ابطال‌سندمالکیت معارض

(ثبت ـ دادرسی مدنی) دعوائی است که خواستهٔ‌آن‌اعلام بی‌اثر بودن سندمالکیت معارض است (رك . سندمالکیت معارض) (لایحهٔ قانونی اشتباهات ثبتی و اسناد مالکیت معارض مصوب ۱۳۳۳) ابطال سند مالکیت باستناد این لایحه اختصاص به مورد تعارض‌اسناد مالکیت نداردبلکه نظر بذیل مادهٔ‌یك‌لایحهٔ مزبور درمواردی که صدور سند مالکیت‌مبنی براشتباهاتی بوده‌که اصلاح‌آنها مخل‌بحقوق دیگران است دادگاه در صورت‌رسیدگی واحقاق حق‌حکم با‌بطال‌سند مالکیت خواهدداد.

۲۳۱۱ ـ دعوی ابطال شرکت

(دادرسی مدنی) دعوائی است‌که خواستهٔ آن اعلام وجـود سبب بطلان شرکت بازرگانی است چه‌شرکت بازرگانی بر مدار قرار دادی می‌گردد و مانند هر قراردادی میتواند سبب یا اسباب‌بطلانی داشته باشد (مادهٔ ۸۲ قانون تجارت)

۲۳۱۲ ـ دعوی ابطال شناسنامه

(دادرسی مدنی) دعوائی است‌که خواستهٔ آن اعلام بی‌اثر بودن شناسنامه‌ای است طرف‌دعوی ادارهٔ‌آمار و ثبت احوال‌است (مادهٔ ٤٤ قانون ثبت احوال ۱۳۱۹ و مادهٔ ۱۰۶ نظامنامهٔ ۱۳۱۹)

۲۳۱۳ ـ دعوی ابطال معامله

(دادرسی مدنی) دعوائی است‌که خواستهٔ آن اعلام بی‌اثر بودن معاملهٔ معینی است و سبب بی‌اثر بودن معامله مختلف است گاهی برای‌این است که قصد فرار از دین وجودداشته(مادهٔ ۲۱۸ ـ ۶۵قانون مدنی و مادهٔ ٤۲٤قانون‌تجارت)وممکن است برای حفظ مصالح ثالث باشد (مادهٔ ٤۲۳ قانون تجارت)

۲۳۱۴ ـ دعوی اجرائی

(دادرسی مدنی) هر دعوی که در زمینهٔ اجراءرأی دادگاه ویااجراء اسنادرسمی لازم الاجراء و یا هر نوع اجراء دیگر (از قبیل اجرای مالیاتی) بموجب‌قانون قابل طرح در مراجع قضائی باشد دعوی اجرائی نامیده میشود از این قبیل است اعتراض ثالث اجرائی (رك . اعتراض ثالث‌اجرائی)

۲۳۱۵ ـ دعوی اختصاری

(دادرسی مدنی) دعوائی‌که رسیدگی‌بآن بصورت اختصاری است .

(رك . دادرسی اختصاری)

۲۳۱۶ ـ دعوی استخدامی

(دادرسی‌مدنی)دعوائی که‌بمناسبت وجود

رابطهٔ استخدامی بین شاکی ودولت پدید آمده باشد (مـادهٔ ٦٤ قانون استخدام کشوری مصوب قوس ۱۳۰۱)

۲۳۱۷ - دعوی استینافی

رك . دعوی پژوهشی

۲۳۱۸ - دعوی اصلی

بمعنی دعوی اولی است(رك . دعوی‌اولی - دعوی فرعی)

۲۳۱۹ - دعوی اضافی

(دادرسی مدنی) دعوی طاری که ازطرف مدعی اقامه شود دعوی اضافی و دعوی ضمیمه نامیده میشود.

۲۳۲۰ - دعوی اعادهٔ اعتبار

(دادرسی مدنی) دعوائی است که بموجب آن تاجر ورشکسته ازدادگاه می‌خواهد که آن مقدار از اهلیت راکه از طریق صدور حکم ورشکستگی‌از دست داده باو بر گردانند(مادهٔ۵٦۱ ببعدقانون‌تجارت) این دعوی نه اختصاری است و نه عادی (دانشنامهٔ‌حقوقی - جلددوم- دعوی‌طلب شمارهٔ ۱۴)

۲۳۲۱ - دعوی اعتراض به ثبت

دعوی معترض به تقاضای ثبت‌علیه‌متقاضی ثبت راگویند .
(رك . اعترض به ثبت)

۲۳۲۲ - دعوی اعتراض ثالث

رك . اعترض ثالث

۲۳۲۳ - دعوی اعسار

(دادرسی مدنی) دعوئی است که بموجب آن مدعی نسبت به خواسته یا دین یا محکوم به (مادهٔ ۳۹ دادرسی مدنی) ویا هزینهٔ دادرسی(مادهٔ ۴۱ - ٦۹۳دادرسی مدنی و مادهٔ یك‌قانون‌اعسار) ویاموضوع اجرائیهٔ ثبتی‌یامالیاتی (مادهٔ۲۰- ۲۱ - ۲۸ قانون اعساروماده ۴۰دادرسی‌مدنی) و خلاصه دینی از دیون خود بهرصورت که فرض‌شود از دادگاه درخواست اعلام حالت اعسار (رك . اعسار) او را ضمن صدور حکم‌کند .

۲۳۲۴ - دعوی افراز

(دادرسی مدنی) دعوائی که خواستهٔ آن تقسیم‌ملك مشاع است‌بین‌شرکاءآن (جدا کردن سهم شریك مدعی از سایرشرکاء) بندهشتم‌مادهٔ۱۳ آئین‌دادرسی‌مدنی. طرف این‌دعوی‌تمام‌شرکاءِ ملك‌هستند(مادهٔ ۳۰۰ وبنددوم‌مادهٔ۳۰٤قانون‌اموحسبی) اگر مال شریکی نزدکسی‌وثیقه باشد بازخود آن‌شریك‌طرف‌دعوی‌است‌نه‌وثیقه گیرنده. دعوی افراز مصداق واقعی دعوی است (مادهٔچهارم‌لایحهٔ قانونی‌فروش‌خالصجات مصوب ۲۰ - ۹ - ۳٤) در صورتیکه مالکیت محل نزاع نباشد حکم افراز بهیچوجه نظر به امرمالکیت ندارد ودر امر مالکیت نمیتوان بآن استنادکرد .

۲۳۲۵ - دعوی انجام تعهد

(دادرسی مدنی) دعوائی است که‌خواستهٔ آن تقاضای الزام متعهد معین به اجراء تعهدمعین‌است (بند هفتم مادهٔ۱۳دادرسی مدنی) .

۲۳۲٦ - دعوی انحصار وراثت

(دادرسی مدنی) دعوائی است که بموجب آن وراث متوفی‌ازدادگاه تقاضای‌صدور تصدیقی بر محصور بودن وراث متوفی به‌عدد و اشخاص (یا شخص) معین‌معلوم می‌کنند و تصدیق مزبور را تصدیق حصر

وراثت و برگ‌حصر وراثت‌و حصروراثت نامند.
(مادهٔ ۳۶۰ قانون امور حسبی)

۲۳۲۷ - دعوی انحلال شرکت

(دادرسی مدنی) دعوائی است که خواستهٔ آن اعـلام اضمحلال شرکت بازرگانی است (مادهٔ۹۳ - ۱۸۱ قانون تجارت)و ماده ۱۸۲ قانون تجارت‌و مادهٔدوم‌قانون ثبت‌شرکتها مصوب ۱۵ - ۳- ۳۱۰ این دعوی از دعاوی بازرگانی است . تسلیم مدیر شرکت بدعوی انحلال اثری ندارد زیرا اقـرار شخص طبیعی بضرر شخص حقوقی‌بدون داشتن اختیار چنین‌اقراری اثر ندارد .

۲۳۲۸ - دعوی انکار زوجیت

رك . دعوی نفی زوجیت

۲۳۲۹ - دعوی اولی

(فقه) دعوئی‌که‌برای بار اول درمحکمه مطرح میشود . در مقابل‌دعوئی‌که‌بنحوی از انحاء با دعوی‌اول مرتبط است و در اثناء محاکمه و رسیدگی بدعوی اولی حادث میشود .

دراصطلاحات فعلی دعوی اولی را دعوی اصلی و دعوی‌ثانوی رادعوی‌فرعی‌نامند. دعوی فرعی ممکن است بصورت دعوی متقابل (ماده ۲۸٤ آئین دادرسی مدنی) و دعوی جلب ثالث و دعوی وارد ثالث و دعوی‌مرتبط و غیره درآید .
(رك . دعوی فرعی)

۲۳۳۰ - دعوی بازرگانی

(دادرسی‌مدنی) هردعوی که‌منشاء مستقیم آن‌عملیات‌بازرگانی‌باشددعوی‌بازرگانی است .

۲۳۳۱ - دعوی باطل

دعوائی‌که بعلت‌نارسائی یا فقددلیل‌مدعی حکم علیه اوصادر گردیده‌باشد. اصطلاح دعوی باطل از اصطلاحـات مأنوس و قدیمی در زبان فارسی است .

۲۳۳۲ - دعوی برائت از وجه‌الکفاله

(دادرسی مدنی) کسیکه کفالت متهمی را در مراجع قضائی کرده و به تشخیص آن‌مراجع بتعهدخودرفتارنکرده ودستور ضبط وجه‌الکفاله داده شده و او خودرا مشغول‌الذمه نمیداند و مدعی است که‌ذمهٔ او بسببی ازاسباب (مانند حضور متهم در موعد مقرر) مبری شده میتواند دعوائی باین منظور دردادگاه شهرستان‌طرح کند که‌آنرادعوی‌برائت‌ازوجه الکفاله‌نامند.
(ماده ۱۳۶ مکررآئین‌دادرسی کیفری)

۲۳۳۳ - دعوی برات

(دادرسی مدنی) دعوائی است که‌خواستهٔ آن وجه برات و مستند اصلی‌آن برات باشد .

۲۳۳٤ - دعوی بر غائب

(دادرسی مدنی) دعوائی‌که بضرر غائب مفقود الخبر طرح‌شود خواه برای‌صدور حکم موت فرضی او باشد خواه برای تصرف در اموال‌غائب قبل از صدورحکم مذکور و خواه‌ازطرف زوجهٔ غائب‌برای صدور حکم‌طلاق .

۲۳۳۵- دعوی بر متعهد میت

(دادرسی مدنی)دعوائی است که ازطرف وراث یا بستانکاران میت بطرفیت کسیکه بنحوی از انحاء تعهدی بنفع میت دارد اقامه شود (ماده ۲۳٤ - ۲۳۵ قانون امور حسبی)

۲۳۳۶ - دعوی برمیت

(دادرسی مدنی)دعوائی است که بطرفیت وراث میت یا مدیون او و یا امین و یا متصرف در مال میت بادعاءداشتن طلب یا عینی نزد میت اقامه میشود (ماده ۲۳۲-۲۳۵ - ۲۳۸ قانون امور حسبی)

کسیکه مدعی حقی (عین - دین) برمیت است،میتواند دعوی بطرفیت وراث یا نمایندهٔ قانونی او طرح کند هر چند ترکه تحت تصرف وارث نباشد دراینصورت تاوصول ترکه بدست وارث مسئولیتی در پرداخت دیون میت ندارد ولی میتوان وارث را محکوم بپرداخت دیون متوفی کرد (ماده ۲۳۲ - ۲۷۲ قانون امور حسبی)

در صورت نبودن وارث برای میت یا مجهول بودن وارث دعوی مذکور بطرفیت مدیر ترکه(اگر ترکه در دست اوباشد) والا بطرفیت دادستان (اگر ترکه دردست او باشد)اقامه میشود. بشرط اینکه ده سال از تاریخ تحریر ترکه نگذشته باشد(ماده ۳۳۴ - ۳۳۵- ۳۳۶ قانون امور حسبی) در موردیکه متوفی از اتباع خارجه باشد مواد ۳۵۲ - ۳۵۵ قانون مزبور رعایت میشود .

۲۳۳۷ - دعوی بطلان اجاره

(دادرسی مدنی) دعوائی است که بموجب آن از دادگاه تقاضای اعلام بطلان اجاره بسببی از اسباب شود فرق بطلان و فسخ اجاره آن است که فسخ محتاج بقصد انشاء است و حال اینکه بطلان حاجت بقصد انشاء ندارد و عروض یکی از اسباب بطلان کافی است که آنرا بی اثر کند. اسباب بطلان اجاره متفاوت است مانند قابل انتفاع نبودن عین مستأجره ازآن حیث که اقدام باجارهٔ آن شده (شق اول ماده هفتم قانون مالك و مستأجر و مادهٔ ۴۸۱ -۴۹۶ قانون مدنی)

۲۳۳۸ - دعوی بطلان تقسیم

(دادرسی مدنی) دعوائی که خواستهٔ آن اعلام ابطلان تقسیم مال مشاعی است خواه آن مال مشاع ترکه باشد یانه (ماده ٦٦ قانون آئین دادرسی مدنی)

۲۳۳۹ - دعوی بلا معارض

(فقه) کسیکه دعوی مالکیت مالی راکند که در تصرف اونباشد واحدی هم مزاحم اونشود وبا او اختلاف نکند .

۲۳۴۰ - دعوی پژوهشی

(دادرسی مدنی) یك دعوی باعتبار اینکه در مرحلهٔ نخستین از رسیدگی مطرح باشد دعوی نخستین و هرگاه در مرحلهٔ ثانی ازرسیدگی طرح شوددعوی پژوهشی یا دعوی استینافی نامیده میشود (رك . رسیدگی نخستین)

۲۳۴۱ - دعوی تجاری

بمعنی دعوی بازرگانی است (رك .دعوی بازرگانی)

۲۳۴۲ - دعوی تخلیه

(دادرسی مدنی) الف-دعوائی که خواستهٔ آن رفع ید مستأجر از عین مستأجره و تسلیم آن بموجر است و اسباب مجوز تقاضای تخلیه متفاوت است .

ب-دعوائی که خواستهٔ آن رفع ید عدوانی متصرف عدوانی است که از طرف مالك اقامه میشود (ماده ۳۲۶ آئین دادرسی

مدنی)
ج ـ دعوی رفع ید بصورت انجام تعهد مانند اینکه خریدار خانه شرط کند که بایع پس ازسه‌ماه از حین بیع آنراتخلیه کرده و تحویل خریداربدهد (باز گشت این شق بشق دوم است) و هم چنین‌است دعوی‌خلع ید شریك از مال مشاع (ماده ۱۱۸ - ۴۷۵ - ۵۸۰ ببعدقانون مدنی)

۲۳۴۳ - دعوی ترکه

(دادرسی مدنی) بر دعاوی ذیل اطلاق میشود :

الف ـ دعوی‌برمیت (رك.دعوی برمیت)

ب ـ دعوی بر متعهد میت (رك . دعوی بر متعهد میت)

ج ـ دعوی بطلان‌تقسیم ترکه(رك .دعوی بطلان تقسیم)

د ـ دعوی یك بستانکار میت بر بستانکار دیگر میت که زائد بر استحقاق دریافت کرده است (ماده ۲۷۲ - ۲۷۳ قانون امور حسبی)

ـ دعوی‌وارث‌برمتعهد متوفی‌ولواینکه چیزی از این دعوی عائد وارث نشود و فقط دین متوفی پرداخت شود (ماده ۲۳٤ قانون امورحسبی) .

۲۳۴۴ - دعوی‌تصحیح شناسنامه

(دادرسی مدنی) هرگاه در تنظیم اسناد سجلی اشتباهی شده باشد و اشتباه ناشی از اظهار اظهار کننده باشد رفع چنین اشتباهی با دادگاه است (مادهٔ ٤٤قانون ثبت احوال ۱۳۱۹ و مادهٔ ۱۰۵ و۱۰۷ نظامنامهٔ ۱۳۱۹) و دعوی تصحیح این گونه اشتباه را اگردر شناسنامه رخ‌داده باشد دعوی تصحیح شناسنامه‌نامند .اگر اشتباه را تنظیم کنندهٔ سند سجلی بکند رفع‌آن با ادارهٔ‌آمار است . طرف‌دعوی بالا ادارهٔ ثبت احوال است .

۲۳۴۵ - دعوی تصرف عدوانی

(دادرسی مدنی) عناصر دعوی تصرف عدوانی عبارت است از :

الف ـ موضوع دعوی مال غیر منقول‌باشد خواه دعوی‌در دادسرا مطرح شود(فقرهٔ دوم مادهٔ یك قانون‌تصرف عدوانی ومادهٔ دوم همان قانون) خواه در دادگاه(مادهٔ ۳۲۳ دادرسی مدنی)

ب ـ متصرف سابق مال‌غیرمنقول‌که مال بدون رضایت وی از تصرفش خارج شده طرح دعوی نماید (مادهٔ ۳۲۳ دادرسی مدنی و مواد اول و دوم قانون تصرف عدوانی) لازم نیست شاکی مالك باشد مستأجرـ مباشرـخادم ـ دهقان‌ـ کارگر و هرکس‌که به نمایندگی یا بامانت مال غیر را متصرف است میتواند این دعوی را طرح‌کند (مادهٔ ششم قانون تصرف عدوانی) و حتی این دعوی از جانب مستأجر علیه موجر واز یك مستأجرعلیه مستأجر دیگر شنیده میشود .

ج ـ مدعی اعادهٔ تصرف سابق خود را بخواهد هر چند که در مقام استدلال استنادبه مالکیت خودهم‌کرده باشد.ولی اگرخواستهٔ دعوی‌مرکب از اعادهٔ‌تصرف و صدور حکم به مالکیت باشد این‌دعوی دعوی مالکیت است (قسمت‌پنجم وششم‌از توضیحات ذیل بند نهم نظامنامهٔ قانون تصرف عدوانی)

اگرمدعی‌تصرف عدوانی‌که اعادهٔ تصرف را خواسته تقاضای جبران خسارت‌وارده

را هم بنمایدماهیت دعوی تصرف‌عدوانی تغییر نمی‌کند و بتقاضای مزبور ضمن دعوی مذکور رسیدگی میشود . هرگاه خوانده تصرف خود را مستند به حق مالکیت خود کند این استناد ، ماهیت دعوی تصرف‌عدوانی را تغییر نمیدهد .

د ـ نسبت‌بموردتعهد (مانندعین‌مستأجره و مرهونه) نمیتوان دعوی تصرف‌عدوانی مطرح نمود .

۲۳۴۶ ـ دعوی تعمیر

(دادرسی مدنی) نوعی از دعاوی اجاره است که خواستهٔ آن الزام موجر بتعمیر عین مستأجره است (مادهٔ ۴۸۶ قانون مدنی و مادهٔ ۲۲ قانون مالك و مستأجر سال ۱۳۳۹) و یا الزام مستأجر بعدم جلوگیری از اقدام موجربه تعمیر عین مستأجره‌می‌باشد (مادهٔ۴۸۵ قانون‌مدنی)

۲۳۴۷ ـ دعوی تغییر مال‌الاجاره

(دادرسی مدنی) دعوائی است‌که خواستهٔ آن افزودن اجاره بها است اگر موجر طرح کند و کاستن اجاره بها است اگر مستأجر طرح کند(مادهٔ سوم قانون‌مالك و مستأجر ۱۳۳۹)

۲۳۴۸ ـ دعوی تقابل

بمعنی دعوی متقابل است (رك . دعوی متقابل)

۲۳۴۹ ـ دعوی تقسیم

(دادرسی مدنی) دعوائی که خواستهٔ آن تقسیم مال مشاع باشد (مادهٔ ۳۰۰ قانون امور حسبی و مادهٔ ۵۸۹ قانون مدنی)

۲۳۵۰ ـ دعوی تمکین

(دادرسی‌مدنی)دعوائی که‌زوج علیه‌زوجه بخواستهٔ تمکین او بوظائف زناشوئی (بمعنی اخص‌کلمه) مطرح می‌کند (مادهٔ ۱۱۰۸ قانون مدنی و مادهٔ ۱۴۳ آئین دادرسی‌مدنی)ازدعاوئی است که‌تشریفات معمولی رسیدگی‌توانائی واقعی حل‌آنرا ندارند .

۲۳۵۱ ـ دعوی تنظیم اجاره‌نامه

(دادرسی مدنی) دعوائی است‌که‌خواستهٔ آن الزام موجراست به تنظیم‌اجاره‌نامهٔ ملك‌معین‌درموردی که‌اساساً اجاره‌نامه‌ای وجود ندارد و یا دارد لکن مدت اجاره منقضی شده است (مادهٔ پنج قانون مالك‌و مستأجر سال ۱۳۳۹)

۲۳۵۲ ـ دعوی تنظیم سند

(دادرسی مدنی) دعوائی است‌که خواستهٔ آن الزام متعهد به‌تنظیم سنداست‌بر‌تنظیم سند مورد تعهد .

۲۳۵۳ ـ دعوی تنفیذ وصیت‌نامه

(دادرسی مدنی) دعوائی است که مدعی از دادگاه می‌خواهدتا باصالت‌وصیت‌نامهٔ فاقد مشخصات مقرردر قانون امورحسبی رسیدگی‌کند ولی چون مادهٔ ۲۹۱قانون مذکور ومادهٔ ۷ـ۱۱ نظامنامهٔمادهٔ ۲۹۹ قانون مزبور چنین وصیت‌نامه‌ای رافاقد اثر قانونی تلقی کـرده دادگاهها باید باحراز نفس وصیت مندرج در وصیت‌نامهٔ مذکورقناعت‌کنندمگراینکه دعوی‌بعنوان احراز اصالت‌چنان وصیت‌نامه‌ای‌بطرفیت کسیکه منکراصالت (انتساب‌آن‌بموصی) آن است در دادگاه طرح شود در این صورت‌کلمهٔ تنفیذ بیمورد است .

۲۳۵۴ ـ دعوی توقف

بمعنی دعوی‌ورشکستگی است(رك .دعوی ورشکستگی)

۲۳۵۵ ـ دعوی تولیت
(دادرسی مدنی) دعوائی است که خواستهٔ آن اعلام متولی بودن مدعی نسبت به موقوفهٔ معینی‌است(مادهٔ ۱۶ آئین‌دادرسی مدنی) .

۲۳۵۶ ـ دعوی تهمت
(فقه) دعوائی است که مدعی درادعاءخود جازم وقاطع نباشد مثل اینکه مودع بر امین دعوی‌کندکه او امانت را بتعدی‌از بین برده است بدون اینکه در این‌اسناد، جازم باشد .

۲۳۵۷ ـ دعوی ثانی
(فقه) هر دعوی‌که در اثناء دعوی اولی حادث‌شود(رك.دعوی‌اولی).دراصطلاحات کنونی‌آنرا دعوی فرعی می‌نامند .

۲۳۵۸ ـ دعوی جدید
(دادرسی مدنی) هرادعاء از طرف مدعی یا مدعی علیه‌که در مرحلهٔ پژوهشی‌شده و در مرحلهٔ بدوی نشده باشدآنرا دعوی جدید نامند (مادهٔ ۵۰۸ دادرسی مدنی)

۲۳۵۹ ـ دعوی جزائی
(دادرسی‌کیفری) یا دعوی‌کیفری‌دعوئی است‌که موضوع‌آن رسیدگی به جرمی‌از جرائم‌بوده‌باشددعاوی مربوط به‌تخلفات انضباطی خارج از این معنی است .
(رك . دعوی حقوقی ـ دعوی مدنی)

۲۳۶۰ ـ دعوی جعل
(دادرسی مدنی) دعوائی است‌که خواستهٔ آن اعلام مجعول بودن سند رسمی یاسند عادی باشد (مادهٔ ۳۷۹ دادرسی مدنی)
(رك . جعل)

۲۳۶۱ ـ دعوی جلب ثالث
رك . جلب ثالث

۲۳۶۲ ـ دعوی چك
(دادرسی مدنی) دعوائی است‌که خواستهٔ آن وجه چك و مستند اصلی‌آن‌چك‌باشد.

۲۳۶۳ ـ دعوی حصر وراثت
به‌معنی دعوی انحصار وراثت است (رك . دعوی انحصار وراثت)

۲۳۶۴ ـ دعوی حقوقی
(دادرسی مدنی) مرادف دعوی مدنی‌است (رك . دعوی‌مدنی) اصطلاح‌دعوی‌حقوقی غلط است‌زیراکه حقوق در اصطلاح‌شامل دو رشتهٔ مدنی و کیفری است و ذکر عام و ارادهٔ خاص بدون اینکه دارای مزیتی باشد علاوه بر اینکه دوراز روش فصاحت وبلاغت‌است دورازرسم قانونگذاری‌است. اصطلاح بالا در مقابل دعوی جزائی استعمال میشود (مادهٔ ۴۶ قانون ثبت علائم ۱ ـ ٤ ـ ۱۳۰ و مادهٔ ۱۰ قانون چکهای بی‌محل مصوب ۱۳۳۷)

۲۳۶۵ ـ دعوی حواله
(دادرسی مدنی) دعوائی که خواستهٔ آن ناشی ازرابطهٔ حقوقی حوالهٔ قانون‌مدنی باشد (در مقابل دعوی برات استعمال میشود)

۲۳۶۶ ـ دعوی خالصه
(دادرسی‌مدنی) دعوی‌مربوط بعین‌یامنافع وحقوق‌املاك خالصه (قانون تأسیس‌بنگاه خالصجات‌کشور مصوب ۲۶ ـ ۴ ـ ۳۴)

۲۳۶۷ ـ دعوی خسارت
(دادرسی مدنی) دعوائی که خواستهٔ آن نوعی ازانواع خسارات باشد .

۲۳۶۸ - دعوی خصوصی

(دادرسی کیفری) دعوی کسیکه از عمل مجرم متحمل ضرر شده است در مقابل دعوی عمومی استعمال شده است مادۀ دوم آئین دادرسی کیفری.
(رك . دعوی عمومی)

۲۳۶۹ - دعوی خلع ید

بمعنی دعوی تخلیه است (رك. دعوی تخلیه)

۲۳۷۰ - دعوی خیانت متولی

(دادرسی مدنی) دعوائی که خواستۀ آن اعلام وجود خیانت متولی معین در امر موقوفه است (مادۀ هشتم قانون اوقاف و مادۀ ٦١ نظامنامۀ اوقاف)

۲۳۷۱ - دعوی خیانت ولی قهری

(دادرسی مدنی) دعوائی که خواستۀ آن اعلام خیانت ولی قهری در دارائی طفل است که از طرف دادستان طرح میشود و در صورت اثبات بایدضم امین به ولی کرد (مادۀ ۱۱۸٦ قانون مدنی)

۲۳۷۲ دعوی دولتی

(دادرسی مدنی) دعوائی که یکی ازطرفین دعوی دولت باشد (مادۀ ۱۳۹ - ۱۴۱ دادرسی مدنی)

۲۳۷۳ - دعوی دینی

(دادرسی مدنی) دعوائی که خواستۀ آن مال برذمۀ خوانده است نه مال موجود درخارج . در مقابل دعوی عینی استعمال میشود .
(رك.دعوی عینی)

۲۳۷۴ - دعوی رفع مزاحمت

(دادرسی مدنی) دعوائی که خواستۀ آن رفع مزاحمت مزاحم تصرفات متصرف قانونی در مال غیر منقول است با اینکه مزاحم مال مورد مزاحمت را از تصرف متصرف خارج نکرده است (مادۀ ۳۲۵ دادرسی مدنی)

۲۳۷۵ - دعوی رفع ممانعت از حق

(دادرسی مدنی) دعوائی است که صاحب حق ارتفاق یا حق انتفاع در مال غیر برای رفع ممانعت دیگری از استمتاع از حق خود اقامه می کند (مادۀ ۳۲۴ آئین دادرسی مدنی)

۲۳۷٦ - دعوی زناشوئی

(دادرسی مدنی) دعاوی راجع بامر ازدواج را گویند مانند دعوی زوجیت و نفی زوجیت و دعوی نفقه و تمکین و دعوی طلاق و مطالبۀ مهر و جهیز .

۲۳۷۷ - دعوی زوجیت

(دادرسی مدنی) دعوائی است که زنی علیه مردی برای اثبات رابطۀ زوجیت درزمان حال یا ماضی مطرح کند و هم چنین است اگر قائم مقام زنی این دعوی را بقصد استفاده ازآثار مدنی رابطۀ زوجیت (از قبیل مطالبۀ حقوق مالی آن زن) طرح کند (قانون راجع بانکار زوجیت ـ مصوب ۲۰ ۲ ـ ۱۳۱۱)
در برابر این دعوی بطور متقابل شوهر (مدعی علیه) دعوی انکار و نفی زوجیت مطرح می کند .

۲۳۷۸ - دعوی سجلی

(دادرسی مدنی) بدعاوی ذیل اطلاق میشود:
الف ـ دعوی تصحیح شناسنامه
ب ـ دعوی ابطال شناسنامه
ج ـ اعتراض مادۀ ۲۲ نظامنامۀ مصوب ۱۳۱۹ قانون سجل احوال ۱۳۱۹

د ـ اختلاف در سن (و اثبات سن حقیقی) بین متقاضی شناسنامه ومأمور آمار وثبت احوال (مادهٔ ۸۵ نظامنامهٔ ۱۳۱۹)
ه ـ اعتراض به غصب نام خانوادگی (مادهٔ ۹۹۸ قانون مدنی)

۲۳۷۹ ـ دعوی سفته

(دادرسی مدنی) دعوائی است که خواستهٔ آن وجه سفته و مستند اصلی آن سفته باشد.

۲۳۸۰ ـ دعوی ضمیمه

رك. دعوی اضافی

۲۳۸۱ ـ دعوی طاری

(دادرسی مدنی) دعوائی است که دراثناء رسیدگی بدعوی دیگر از طرف اصحاب دعوی یا ثالث اقامه شود خواه اصحاب دعوی بریکدیگر اقامه کنند یا بر ثالث و یا ثالث بر یکی از اصحاب دعوی اقامه کند (مادهٔ ۲۸ـ۳۰ قانون دادرسی مدنی)

۲۳۸۲ ـ دعوی طلاق

(دادرسی مدنی) دعوائی که خواستهٔ آن صدور حکم طلاق از طرف دادگاه است و علل و اسباب این تقاضا مختلف، است مانند غیبت زوج یا عجز از انفاق (مادهٔ ۱۰۲۹ ـ ۱۱۲۹ـ ۱۱۳۰ قانون مدنی)

۲۳۸۳ ـ دعوی طلب

(دادرسی مدنی) دعوائی که خواستهٔ آن پرداخت طلب معینی است که مدعی خود را نسبت بآن ازمدعی علیه طلبکارمی‌داند.

۲۳۸۴ ـ دعوی عادی

(دادرسی مدنی) دعوائی که رسیدگی بآن بصورت عادی است
(رك . دادرسی عادی)

۲۳۸۵ ـ دعوی عمومی

(دادرسی کیفری) دعـوی دادستان به نمایندگی از طرف جامعه علیه مجرم بسبب جرمی که مرتکب شده است وهدف آن حفظ حقوق عامه است (مادهٔ دوم آئین دادرسی کیفری)

۲۳۸۶ ـ دعوی عینی

(دادرسی مدنی) الف ـ بمعنی اعم شامل هر دعوائی است که خواستهٔ آن مطالبهٔ عین معین موجود در خارج باشد مانند دعوی مشتری بر بایع برای تسلیم عین مبیع .
ب ـ بمعنی خاص (در امورحسبی) دعوی شخص است برای استرداد عین مالی که آنرا متعلق بخود می‌داند برکسیکه عین مال در ید اواست خواه مدعی‌علیه وارث باشد خواه نه ولی اگر متصرف ادعاء کند که عین جزء ترکه است آنوقت دعوی بطرفیت تمام ورثه اقامه میشود (مادهٔ ۲۳۹ قانون امور حسبی)

۲۳۸۷ ـ دعوی غیر مالی

(دادرسی مدنی) دعوائی است که خواستهٔ آن غیر مالی باشد .
(رك . خواستهٔ غیر مالی)

۲۳۸۸ ـ دعوی غیر منقول

(دادرسی مدنی) دعوائی که خواستهٔ آن مال غیر منقول و یا تحصیل حقی درآن باشدماننددعوی مالکیت خانه و یادعوی مالکیت منافع خانه (مادهٔ ۲۳ دادرسی مدنی) دعوی مال‌الاجاره و اجرت‌المثل دعوی غیرمنقول نیست .

۲۳۸۹ ـ دعوی فرعی

(دادرسی مدنی) عنوان دعوی فرعی در هر یك از دو مورد ذیل صدق می کند :

الف ـ دعوائی که دراثناءرسیدگی بدعوی دیگری طرح شود مانند دعوی متقابل .
ب ـ دعوائی که از متفرعات دعوی‌دیگر باشد مانند دعوی اعسار و دعوی جعل .
در اینصورت در مقابل هر یك از دوقسم دعوی فرعی مذکور فوق ، دعوی اصلی قرار می گیرد .

۲۳۹۰ - دعوی فسخ اجاره

(دادرسی مدنی) دعوائی است که بموجب آن از دادگاه تقاضای اعلام زوال‌رابطهٔ استیجاری(فك)میشود . اسباب فك‌اجاره متفاوت است مانند تحقق حق فسخ بر حسب شروط اجاره‌نامه (بند دوم‌مادهٔ هفتم قانون مالك و مستأجر ۱۳۳۹) و فوت مستأجر و تقاضای فسخ از طرف همهٔ وراث (بند سوم‌مادهٔ مذکور)و غیره
(رك . دعوی بطلان اجاره)

۲۳۹۱ - دعوی‌کیفری

بمعنی دعوای جزائی‌است .
(رك . دعوی جزائی)

۲۳۹۲ - دعوی مالکیت

(دادرسی مدنی) دعوائی است که خواستهٔ آن اعلام مالکیت عین یا حق (مانندحق ارتفاق و انتفاع) بر ملك معین باشد (مادهٔ ۳۳۲آئین دادرسی مدنی) دعوی حریم هم از دعاوی مالکیت است (مادهٔ ۱۳۹ قانون مدنی) اگر خلع ید بتبع دعوی مالکیت مطرح‌باشد دعوی مالکیت صدق می کند (نظامنامهٔ قانون تصرف عدوانی) ضمن‌دعوی‌افراز و دعوی‌تصرف عدوانی هم طرح دعوی مالکیت میتوان کرد و نیز دعوی اعتراض ثالث اجرائی بصورت دعوی مالکیت ممکن است‌مطرح گردد(مادهٔ‌۷۲۹ـ۷۳۰ اصول‌محاکمات قدیم).

۲۳۹۳ - دعوی مالی

(دادرسی مدنی) دعوائی است که خواستهٔ آن مالی باشد .
(رك . خواستهٔ‌مالی)

۲۳۹۴ - دعوی متقابل

(دادرسی‌مدنی) دعوائی است که درمقابل دعوی دیگری(که دعوی اصلی نام‌دارد) طرح شده باشد (ماده۲۸۴آئین دادرسی مدنی) و بادعوی اصلی‌ناشی از یك‌منشاء باشند یا ارتباط کامل داشته باشندو علاوه براین‌ازقبیل‌دعوی صلح و تهاتر وفسخ و رد خواسته که برای دفاع از دعوی‌اصلی اظهار میشود نباشد (ماده ۲۸۵ دادرسی مدنی)

۲۳۹۵ - دعوی مجهول

(فقه) هر دعوی که خواستهٔ آن مجهول باشد مثل اینکه کسی مدعی شودکه یك تخته قالی از طرف می‌خواهم‌بدون‌اینکه مشخصات‌آنرا بیان‌کند . دعوی مجهول مسموع نیست .

۲۳۹۶ - دعوی مختومه

الف ـ دعوائی که‌منتهی‌بنظر نهائی‌دادگاه (در هر درجه از دادگاه) شده باشدیعنی دادگاه ختم دادرسی را اعلان نموده و نظر قطعی خود را داده باشد .
ب ـ دعوائی که حکم نهائی درآن‌صادر شده باشد (ماده ۲۲قانون ثبت) ویالااقل در موعد فرجامخواهی نشده باشد .

۲۳۹۷ - دعوی مدنی

(دادرسی مدنی) دعاوی ناشی از روابط

حقوقی مربوط بحقوق مدنی را گویند . این دعوی مدنی بمعنی اعم است که شامل دعوی بازرگانی هم می‌باشد ولـی اگر دعوی بازرگانی از معنی عام‌دعوی‌مدنی خارج‌شودبقیه‌را دعوی مدنی بمعنی‌خاص گویند و بهمین معنی در ماده یك قانون آئین دادرسی مدنی مصوب ـ ۱۳۱۸ بکار رفته است .

۲۳۹۸ ـ دعوی مرتبط

(دادرسی مدنی) دو دعوی را نسبت بهم موقعی دعوی مرتبط گویندکه اخذ تصمیم در هر یك مؤثر دردیگری باشد یعنی صدور رأی در یکی از دو دعوی موجب بی‌نیازی از انشاء رأی در مورد دعوی دیگر باشد یا اثبات یکی از دو دعوی موجب اثبات یا رد دعوی‌دیگر گردداین ارتباط را ارتباط‌کامل گویند (ماده۲۸۴ قانون دادرسی‌مدنی)

۲۳۹۹ ـ دعوی منقول

(دادرسی مدنی) دعوائی‌که خواستهٔ آن مال منقول باشد .

۲۴۰۰ ـ دعوی مهر

(دادرسی مدنی) دعوائی که خواستهٔ آن مطالبهٔ مهریه از زوج یا قائم مقام‌قانونی اواست .این‌دعوی‌در صلاحیت‌دادگاههای عمومی است .

۲۴۰۱ ـ دعوی میزان اجاره بها

(دادرسی مدنی) دعوائی است‌که خواستهٔ آن اعلام تعیین مقدار اجاره بهای ملك معینی است که موجر و مستأجر نسبت بمقدارآن اختلاف دارند بدون اینکه در مقام افزایش یاکاهش‌اجاره بها باشند(شق دوم مادهٔ دوم قانون مالك و مستأجرسال ۱۳۳۹)

۲۴۰۲ ـ دعوی نخستین

رك . دعوی پژوهشی

۲۴۰۳ ـ دعوی نسب

(دادرسی مدنی) دعوائی‌که خواستهٔ آن اثبات نسب وقرابت باشد(ماده ۱۶ آئین دادرسی مدنی)

۲۴۰۴ ـ دعوی نفقه

(دادرسی مدنی)دعوی‌زوجه‌بر زوج‌برای مطالبهٔ‌نفقهٔ‌گذشته یاحال.ماده ۱۴۳ آئین دادرسی مدنی .

۲۴۰۵ ـ دعوی نفی زوجیت

رك . دعوی زوجیت

۲۴۰۶ دعوی وارد ثالث

رك . دعوی ورود ثالث

۲۴۰۷ ـ دعوی وراثت

(دادرسی مدنی) دعوائی که خواستهٔ آن اثبات وارث بودن مدعی نسبت بمتوفای معین‌است‌تصدیق حصر وراثت‌وسیلهٔ‌منحصر اثبات وراثت نیست (ماده دوم قانون تصدیق انحصار وراثت)

۲۴۰۸ ـ دعوی ورشکستگی

(دادرسی مدنی) دعوائی‌که خواستهٔ آن اعلام ورشکسته بودن‌بازرگانی‌است.ماده ۴۱۵ قانون تجارت .

۲۴۰۹ ـ دعوی ورود ثالث

(دادرسی‌مدنی) هر کس در موضوع‌دعوی بین دو طرف اصلی دعوی خود راذیحق بداند یا در حاکم شدن یکی از طرفین دعوی‌خود را ذینفع‌تشخیص دهد میتواند وارد دعوی بدوی یا پژوهشی شود

و باید دادخواست بدهد این دعوی را دعوی ورود ثالث و باعتبار مدعی آن دعوی وارود ثالث نامند و مدعی آن را وارد ثالث گویند . ماده ۲۷۰ ـ ۷۰ دادرسی مدنی .

۲۴۱۰ - دعوی وقف

(دادرسی مدنی) دعوائی که خواستهٔ آن اثبات و اعلان وقف بودن ملك معین است.

۲۴۱۱ - (استرداد) دعوی

(دادرسی مدنی) چشم پوشی مدعی است از دعوی خود بصرف ارادهٔ یکطرفی خویش (ماده ۲۹۸ آئین دادرسی مدنی) استرداد دعوی اگر بطور کلی (کلی زمانی یعنی درجمیع ازمنه) نباشد. میتوان بوسیلهٔ دادخواست جدید تجدید دعوی کرد .

۲۴۱۲ - (اصحاب) دعوی

(دادرسی) مدعی و مدعی علیه خواه طرف اصلی دعوی باشند خواه بعنوان شخص ثالث وارد یا جلب شده باشند. ماده ۴۸۱ ـ ۵٤۱ دادرسی مدنی .
در همین معنی صاحبان دعوی و متداعیین هم بکار می رود (ماده ۵۱۰-۵۸۲ دادرسی مدنی) .

۲۴۱۳- (انتقال) دعوی

(دادرسی مدنی) یعنی انتقال مورد دعوی. این انتقال درست است خواه دعوی در مراجع قضائی باشد خواه نه (مادهٔ ۴۵ قانون تصفیهٔ امور ورشکستگی و مادهٔ پنجم لایحهٔ قانونی اشتباهات ثبتی واسناد مالکیت معارض و مادهٔ ٤۲ قانون ثبت).

۲۴۱۴ - (بطلان) دعوی

(دادرسی مدنی) حکمی است که حکایت از نارسائی دلیل مدعی در دعوائی که اقامه کرده است مینماید خواه مدعی دعوی حقی نماید (مانند مطالبهٔ عین معین یا دین) خواه نه مانند دعوی توقف ودعوی اعسار . در مورد اخیر حکم به بیحقی مدعی نمیتوان صادر نمود ولی در مورد اول میتوان حکم بـه بیحقی مدعی صادر کرد(مادهٔ ۲۲۵ ـ ۲۳۷ ـ ۲۳۹ دادرسی مدنی) .
مفهوم حکم به بیحقی اخص است از مفهوم حکم به بطلان دعوی .

۲۴۱۵- (تجزیهٔ) دعوی

(دادرسی مدنی) یعنی صدور رأی نسبت ببعضی از خواندگان (در صورت تعدد آنان) یا نسبت به قسمتی از مدعی به خواه خوانده متعدد باشد خواه نه (مادهٔ ۱۳۴ آئین دادرسی مدنی)

۲۴۱۶ - (تنجز) دعوی

(دادرسی مدنی) یعنی درخواست خواسته از دادگاه باید معین (بدون تعلیق) باشد مثلا تقاضای محکومیت خوانده را به احد امرین نکند(مانند مال الاجاره یا اجرت‌ـ المثل) زیرا درصورت مردد بودن خواسته طبعاً رأی هم مردد خواهد بود و این منافات با فصل خصومت دارد (شق سوم مادهٔ ۷۲ دادرسی مدنی)

۲۴۱۷ - (رد) دعوی

(دادرسی مدنی) برای تحقق رد دعوی شروط ذیل لازم است :
الف ـ دادخواست ابطال یا رد نشده باشد (مادهٔ ٤۷۸ ـ ۵۲٤ ـ ۷۶۲ دادرسی مدنی)
ب ـ دادگاه درموقع رد دعوی (که بصورت قرار است) اساساً وارد رسیدگی بماهیت

دعوی نشده باشد (مادهٔ ۲۰۳ دادرسی مدنی راجع بایراد مرور زمان) یااینکه پس از ورود در ماهیت تکلیف بصدور قرار رد دعوی پیدا کند (مادهٔ ۲۹۸ آئین دادرسی‌مدنی) ماننده‌ورد استردادعوی.
ج ـ مورد از موارد سقوط‌دعوی نباشد. رد دعوی هیچ ارتباط بمیزان رسیدگی در ماهیت ندارد بعکس‌مورد رأی‌ببطلان دعوی یابیحقی‌مدعی. این‌دو تعبیر مختص رسیدگی‌کامل در ماهیت دعوی است.

۲۴۱۸ ـ (سقوط) دعوی

(دادرسی‌مدنی) از بین رفتن دعوی‌است بطور کلی‌باین‌معنی که حق‌تعقیب آن‌دعوی ازمدعی‌آن‌برای همیشه سلب‌شود این‌امر ممکن است بسبب چشم پوشی کلی مدعی از دعوی ضمن استرداد آن (موقعی‌که دعوی بمرحلهٔ صدور حکم رسیده باشد) باشد یابسبب صدور رأی قطعی دردعوائی باشدکه مطرح شده است و یا بسبب ختم دعوی بسازش باشد و یا بسائر اسباب مذکور در قانون (فقرهٔ دوم مادهٔ ۲۹۸ دادرسی مدنی و بند چهارم مادهٔ ۱۹۸ قانون مذکور و مادهٔ ۵۱۲ همان قانون و مواد ۱۸ ـ ۴۴ قانون ثبت)

۲۴۱۹ ـ (صاحبان) دعوی

رك . اصحاب دعوی

۲۴۲۰ ـ (عدم استماع) دعوی

(دادرسی مدنی) قراری است مباین با قرار رددعوی‌و قراررد دادخواست‌وقرار ابطال دادخواست و قرار سقوط دعوی (مادهٔ ۴۷۸ ـ ۵۲۴ دادرسی مدنی) که هیچوقت در اثناء رسیدگی (بعکس قرار رد دعوی)صادر نمیشود و درمواردمصرح در قانون‌صادر میشود وضابطهٔ‌خاصی‌ندارد (مادهٔ ۲۴ قانون‌ثبت و مادهٔ ۷۳۱-۳۳۱ ـ ۳۳۲ ـ ۷۲۶ دادرسی مدنی و مادهٔ ۲۶۶ قانون‌مدنی ومادهٔ‌پنجم لایحهٔ‌قانونی چك بی‌محل) معذلك‌گاهی بر موردقرار رد دعوی (ماننده‌ورد ایراد مرور زمان) و مورد سقوط دعوی (بند چهار مادهٔ ۱۹۸ دادرسی‌مدنی) عنوان عدم استماع دعوی اطلاق شده است . عنصر مشخص عدم استماع دعوی نپذیرفتن دعوی در دادگاه است خواه علت عدم پذیرش سقوط دعوی و یا شمول مرور زمان و یا حکم خاص قانون باشد بهر صورت‌که تصور شود .

۲۴۲۱ ـ (مقدمات‌کتبی) دعوی

(دادرسی مدنی) مقصود ازآن‌دادخواست و ضمائم و جواب کتبی خوانده و پاسخ کتبی خواهان است که در دادرسی‌های عادی (خواه در مرحلهٔ بدوی و خواه‌در مرحلهٔ‌استینافی وخواه در مرحلهٔ‌اعتراض بحکم غیابی (بین اصحاب‌دعوی ازطریق دفتر دادگاهها و تحت شرائط مخصوص قانونی ردو بدل می‌شود (مادهٔ ۷۴ ـ۷۵ ـ ۷۶ ـ ۷۷ ـ ۱۱۱ تا ۱۱۵ ـ ۱۸۴ ـ۴۹۷ آئین دادرسی مدنی)

۲۴۲۲ ـ دفاع

(دادرسی) جوابی که اصحاب دعوی بیکدیگر میدهند . دفاع بمعنی اعم‌شامل ایرادات هم می‌باشد (رك . ایراد)

۲۴۲۳ ـ دفاع مشروع

Légitime défence

(حقوق جزا)شخص‌موردتجاوز درصورت نداشتن وقت برای توسل بقوای دولتی

بمنظور رفع تجاوز حق دارد به نیروی شخصی ازناموس و جان و مال خوددفاع کند این دفاع را دفاع مشروع نامند (مادهٔ ۴۱ - ۱۸۴-۱۸۶ قانون‌مجازات عمومی-مادهٔ ۳۴۳قانون دادرسی و کیفر ارتش و تبصرهٔ یك مادهٔ واحدهٔ قانون تشدید مجازات سارقین مسلح مصوب‌تیر ۱۳۳۳)

۲۴۲۴ - دوفاکتو De facto

(بین‌الملل عمومی) با این اصطلاح‌تعبیر از پدیدهٔ موجودی میشود قطع نظر از اینکه آن پدیده دارای چه‌آثار حقوقی می‌باشد وقطع نظر ازاینکه دارای اساس و ریشهٔ حقوقی هست یا نه و با غمض‌عین از اینکه اساس حقوقی برای‌آن شناخته شده یا نه . وبهمین معنی‌درحقوق عمومی داخلی هم بکار می‌رود و گفته میشود «حکومت دوفاکتو» که با نقض قانون اساسی روی‌کار است و قدرت عمومی را بنحو مؤثری اعمال می‌کند . دوفاکتو موقت‌ومحدوداست. در مقابل de jure که‌کامل و قطعی است بکار می‌رود .

۲۴۲۵ - (حکومت) دوفاکتو

(حقوق عمومی) حکومتی که با نقض قانون اساسی روی‌کار بوده‌وقدرت‌عمومی را بنحو مؤثری اعمال می‌کند .

(رك . دوفاکتو)

۲۴۲۶ - (شناسائی) دوفاکتو

(بین الملل عمومی) الف - عبارت است از شناسائی بشرط قانونی بودن وضعی که شناخته شده ویا بقصد تحدیدآثارشناسائی از حیث مدت و اهمیت .

ب- در اصطلاح غلطی در معنی شناسائی ضمنی بکار رفته است .

۲۴۲۷ - دفتر

درلغت بمعنی‌کتاب است (اول دفتر بنام ایزد دانا - سعدی) امروزه بمعنی جزوهٔ حاوی اوراق سفید است برای نوشتن . در اصطلاح :

الف - محل‌کاری است‌که امور مربوط‌به ارباب رجوع ثبت وضبط میشود وصاحب آن کار مکلف بداشتن دفاتر مشخصی می‌باشد مانند دفتر وکالت (دارالوکاله) و دفتراسناد رسمی ودفترازدواج وطلاق.

ب - مطلق اتاق یا دائرهٔ خاصی در مؤسسات عمومی یا خصوصی برای‌کارهای نوشتنی و فرستادن و گرفتن‌کاغذ ونامه‌ها و ثبت وضبط امور مربوطه .

۲۴۲۸ - دفتر ارسال مراسلات

(یادفتر رسید) نامه‌هائی که‌اداره‌هابرای اشخاص می‌فرستند در دفتری ثبت‌میشود و هنگام تحویل آنها امضائی از دریافت کننده می‌گیرند این دفتر رادفترارسال مراسلات یا دفتر رسید می‌نامند .

۲۴۲۹ - دفتر اسناد رسمی

(ثبت) محل کار سردفتر اسناد رسمی‌که برای انجام کار خود اختیار کرده است (مادهٔ ۲۲ قانون دفتر اسناد رسمی) دفتر اسناد رسمی از مؤسسات ادارهٔ ثبت است و بیش از تقریباً نیم قرن در کشور ما سابقه ندارد و در مجموع گردش چرخ اقتصادکشورنقش قابل ملاحظه داردوسند از حیث دلائل اثباتی در درجهٔ اول‌قرار گرفته و وجودآن بدوران اعتبارشهادت شهودکاذب که‌ازبلایای‌تاریخ آئین‌دادرسی است بمقدار فراوانی پایان داده است .

۲۴۳۰ - دفتر امور محجورین و تحریر ترکه

(دادرسی) شعبه‌ای است در دادسرا باین عنوان که دادستان بوسیلهٔ آن شعبه و بموجب مادهٔ ۱۶ قانون اصلاحی قانون اصول تشکیلات دادگستری مصوب دیماه ۱۳۱۵ و نظامنامهٔ مصوب ۱۳ - ۵ - ۱۶ هیأت وزیران (مادهٔ ۷ - ۱٤) در مورد غیبت تمام یا بعضی ازوراث و برای حفظ حقوق محجوران اقدامات مقتضی مطابق نظامنامهٔ مذکور بعمل می‌آورد .

۲۴۳۱ - دفتر باطله

(تجارت) دفتریکه تجار برای ثبت معاملات روزانه دارند .

دفتر مخصوص حسابداری بنگاههای عمده که در آن معاملات را حین‌الوقوع ثبت می‌کنند تا بعد از حصول اطمینان از صحت ثبت وارقام عین آن بدفتر روزنامه انتقال داده شود .

۲۴۳۲ - دفتر تجارتی

(تجارت) دفاتری که تاجر مطابق مقررات قانون تجارت تهیه و نگهداری کند (مادهٔ ششم قانون تجارت)

۲۴۳۳ - دفتر ثبت تجارتی

رك . ثبت تجارتی

۲۴۳۴ - دفتر دادگاه

(دادرسی) محل تنظیم دوسیه‌ها و تهیهٔ مقدمات دادرسی که بتصدی مدیر دفتر و بقدرکافی اعضاء و تحت ریاست رئیس دادگاه یارئیس شعبهٔ دادگاه انجام‌وظیفه درآن‌میشود (مادهٔ ۸۱ - ۸۲ قانون‌اصول تشکیلات و مادهٔ ۱۲۲ دادرسی مدنی و غیره)

۲۴۳۵ - دفتر دارائی

(تجارت) یکی از دفاتر بازرگانی است که تاجر باید هر سال صورت جامعی‌از کلیهٔ دارائی منقول و غیر منقول ودیون ومطالبات‌سال گذشتهٔ خودرا به‌ریز ترتیب داده در آن دفتر ثبت و امضاء نماید و این‌کار باید تاپانزدهم فروردین سال‌بعد صورت پذیرد (مادهٔ نهم قانون تجارت)

۲۴۳۶ - دفتر رسید

دفتر ارسال مراسلات راگویند .

(رك . دفتر ارسال مراسلات)

۲۴۳۷ - دفتر روزنامه

(تجارت) یکی از دفاتر تجاری است‌که تاجر جمیع واردات و صادرات تجارتی حتی مخارج شخصی خود را روزانه باید درآن ثبت‌کند (مادهٔ ۷ قانون تجارت)

۲۴۳۸ - دفتر صندوق

(تجارت) دفترحسابداری که‌همهٔ پرداخت‌ها و دریافتهای نقدی یك تجارتخانه درآن ثبت میشود .

۲۴۳۹ - دفتر کپیه

(تجارت) یکی‌ازدفاتر بازرگانی‌است که تاجر باید کلیهٔ‌مراسلات‌ومخابرات وصورت حسابهای صادرهٔ خود را درآن بترتیب تاریخ ثبت‌کند (مادهٔ ۱۰قانون تجارت)

۲۴۴۰ - دفترکل

(تجارت) یکی از دفاتر بازرگانی است که تاجر باید کلیهٔ معاملات را لااقل هفته‌ای یکمرتبه ازدفترروزنامه‌استخراج و با جداکردن انواع مختلف‌آن‌هر نوع را در صفحهٔ خاص بطور خلاصه ثبت‌کند (مادهٔهشت قانون تجارت) .

۲۴۴۱ - دفتر گواهی امضاء

(ثبت اسناد) یکی از دفاتر رسمی پیش بینی شده در مقررات ثبت اسناد است که ادارهٔ کل ثبت آنرا ببعضی از صاحبان دفاتر اسناد رسمی میدهد تادر آن گواهی امضاء ذیل اسناد عادی اشخاص را منعکس کنند (مادهٔ یك آئین نامهٔ اصلاحی سال ۲۳ - مادهٔ ۱۳۲ قانون ثبت) گواهی امضاء موجب رسمی شدن سند نیست وروی چنین سندی اجرائیهٔ ثبتی صادر نمی کنند .

۲۴۴۲ - دفتر نماینده

بمعنی دفتر اندیکاتور است(رك. اندیکاتور) در اصطلاحات ثبتی دفتری است که نمایندهٔ ثبت در دفتر خانه‌ها برای امور معاملات نگه می‌دارد .

۲۴۴۳ - دفتر یومیه

بمعنی دفتر روزنامه است (رك . دفتر روزنامه)

۲۴۴۴ - دفترداری

محل نگهداشتن و نوشتن دفترهای حساب بموجب قواعد حسابداری.

۲۴۴۵ - دفترخانه

الف - محلی که سردفتر برای انجام کار و وظائف دفتری خود تعیین و باادارهٔ ثبت محل و ادارهٔ ثبت اسناد مرکز اطلاع میدهد (مادهٔ ۲۲ قانون دفتر اسناد رسمی مواد ۲۲ - ۲۳ نظامنامهٔ ۱۳۱۶ و مادهٔ ۱۳- ۱۴ نظامنامهٔ ۱۳۱۷. محل تنظیم و ثبت اسناد رسمی را دفترخانه می‌نامند و اسم قدیمی آن محضر است متصدی و مسئول دفترخانه را سر دفتر گویند (مادهٔ ۱-۲ قانون دفتر اسناد رسمی مصوب ۱۵-۳-۱۳۱۶)

ب - دفتر دادگاه را گویند (مادهٔ ۳۲۳ قانون امور حسبی)

۲۴۴۶ - دفتریار

کسیکه سمت معاونت یك دفترخانه‌رادارد (مادهٔ ۲٤ قانون دفتر اسناد رسمی ومواد ۲۴ - ۲۵ نظامنامهٔ ۱۳۱۶)

۲۴۴۷ - دفینه

(مدنی) مالی که در مکانی دفن شده و تصادفاً یافت‌شود مادهٔ ۱۷۳ قانون مدنی. در فارسی آنرا گنج گویند و معرب آن کنز است . در پاره‌ای موارد با لقطه نزدیك میشود .
(رك . لقطه)

۲۴۴۸ - دلال

(تجارت) کسیکه با دریافت حق معینی واسطهٔ بین خریدار و فروشنده میشود . به عبارت دیگر :
دلال کسی است که در مقابل اجرت‌واسطهٔ انجام معاملاتی شده یا برای کسیکه می‌خواهد معاملاتی نماید طرف معامله پیدامی کند . علی‌القاعده مقررات‌وکالت دردلالی اجراء می‌شود (مادهٔ ۳۳۵قانون تجارت)

۲۴۴۹- دلالات ثلاث

(فقه)دلالت مطابقه ودلالت تضمن ودلالت التزام را گویند . بهمین اصطلاحات مراجعه‌شود .

۲۴۵۰ - دلالت

(فقه) کیفیتی‌است‌درچیزی(مادی‌یامعنوی) که هر گاه کسی آن کیفیت را بداند از دانستن آن کیفیت ، درذهن خود منتقل به دانستن چیز دیگری (که این چیز را

مدلول وگاهی مدلول علیه نامند) گردد وآن چیز راکه صاحب آن کیفیت بوده است دلیل نامیده‌اند وآن کیفیت رادلالت مینامند چنانکه وجود دود دلیل بروجود آتش است و وجود انسان‌دلیل بر وجود اجتماع انسانی است زیرا انسان بدون اجتماع انسانی وجود پیدا نمی کند.ونیز وجوداجتماع انسانی دلالت بربی‌نظمی‌ها و عکس‌العمل آنها (بصورت قوانین و مقررات) دارد .

۲۴۵۱ - دلالت اشاره

(فقه) هر معنی‌که لازمهٔ عقلی یك عبارت باشد دلالت‌آن‌عبارت را برآن‌لازم‌عقلی، دلالت اشاره گویند .
(رك . لازم عقلی)

۲۴۵۲ - دلالت اقتضاء

(فقه) دلالت عبارتی که بدون حذف و اسقاط چیزی مقصود گوینده را نرساند مثلا عبارت : انتقال مورد دعوی بدون حذف و اسقاط دلالت بر مقصود گویندهٔ آن می کند ولی عبارت «انتقال دعوی» بدون در نظر گرفتن محذوف (یعنی کلمهٔ «مورد») دلالت درستی ندارد زیرا خود دعوی ذاتاً قابلیت انتقال را ندارد .
(رك . دلالت صریح)

۲۴۵۳ - دلالت التزام

(فقه) دلالت‌لفظ بریك‌معنی که‌از موضوع‌له بکلی بیرون باشد دلالت التزام نامیده میشود البته بین آن معنی بیرونـی و موضوع‌له باید یکنوع ملازمه و ارتباط و پیوند وجود داشته باشد و بسبب همین ارتباط است‌که لفظ برآن معنی بیرونی و خارجی دلالت می‌کند واز این‌رواست که این قسم‌دلالت را دلالت التزام (یعنی دلالت بیاری ملازمه) نامیده‌اند . دلالت کلمهٔ قانون را بر مفهوم جامعه میتوان مثال شمرد بین قانون و جامعه ملازمه وجود دارد .حکم شمارهٔ ۳۷۰۹ مورخ ۱۹ - ۳ - ۱۳۲٤ دادگاه‌انتظامی‌اسمی از دلالت مطابقی‌ودلالت‌التزام برده‌است.

۲۴۵۴ - دلالت انی

(بکسر همزه و تشدید نون)
(فقه) دلالت معلول برعلت راگویندمانند دلالت ورشکستگی بر توقف ازاداء دیون (مادهٔ ۴۱۲ قانون تجارت) یعنی عدم توانائی در پرداخت دیون (نه استنکاف از اداء دیون) موجب قانونی پیدایش عنوان ورشکستگی است . ابتکار در یك علم یا فن دلیل‌اجتهاد وصاحب نظربودن مبتکراست زیرا هرمبتکری صاحب نظر است .

۲۴۵۵ - دلالت تضمن

(فقه) دلالت‌لفظ‌بر یك‌قسمت از موضوع‌له رادلالت‌تضمن‌مینامندچنانکه درمادهٔ ۳۳۸ ق-م‌دلالت کلمهٔ بیع بر«عین»یا بر«تملیك» دلالت تضمن یـا دلالت تضمنی خوانده می‌شود . دلالت کلمهٔ قانون بر ضمانت اجراء دلالت تضمن است .

۲۴۵۶ - دلالت تضمنی

بمعنی‌دلالت تضمن‌است (رك.دلالت‌تضمن)

۲۴۵۷ - دلالت حکومت

رك . حکومت

۲۴۵۸ - دلالت سیاقی

(فقه) بمعنی دلالت منطوقی غیر صریح است (رك . دلالت منطوقی غیر صریح)

۲۴۵۹ - دلالت صریح

(فقه) هر گاه عبارتی بدون حذف واسقاط چیزی دلالت بر قصد گوینده کند آن دلالت رادلالت صریح گویند مانند «آب از ناودان جاری شد» و مانند «انتقال مورد دعوی» اگر عبارتی با حذف و اسقاط دلالت بر قصد گوینده کند آن دلالت را دلالت اقتضاء گویند مانند «ناودان جاری شد» ومانند انتقال دعوی زیرا ناودان ذاتاً قابل جریان نیست و کلمهٔ (آب) ساقط شده است و نیز دعوی طبعاً قابل انتقال نیست و کلمهٔ (مورد) ساقط شده است و منظور انتقال مورد دعوی است .

۲۴۶۰ - دلالت طبعی

(فقه) هر گاه علاقه‌ای که بین دلیل ومدلول وجود دارد در طبیعت وجود داشته باشد (یعنی از موجودات طبیعی باشد) این دلالت را دلالت طبعی نامند مانند دلالت دود بر آتش و دلالت «اح اح» بر درد سینه. دلالت طبعی اگر از مقولهٔ الفاظ باشد (مانند مثال اخیر) آنرا دلالت طبعی لفظی نامند و گر نه دلالت طبعی غیر لفظی نامیده میشود مانند مثال نخست ومانند مثال ذیل:

شکم گرسنه و خانهٔ خالی و طعام
عقل باور نکند کز رمضان اندیشد

یعنی سه قرینه‌ای که در مصرع اول هست دلالت طبعی بر شکستن روزه می کند. این دلالت طبعی غیر لفظی است .

۲۴۶۱ - دلالت عقلی

(فقه) هر گاه علاقه‌ای که بین دلیل و مدلول وجود داردعقل انسانی خودتوانائی ادراك آن علاقه را داشته باشد بدون اینکه تکیه به مشاهدهٔ طبیعت و یا امر دیگری نماید آن دلالت را دلالت عقلیه یا دلالت عقلی نامند مانند دلالت اثر بر مؤثر و دلالت قانون برقانونگذار .

۲۴۶۲ - دلالت لفظی

(فقه) الفاظی که در گفتار بکار می‌رودهر یك در زمانی از ازمنه برای معنئی از معانی معین شده‌اند دلالت این الفاظ را بر معانی خود دلالت لفظی گویند مانند دلالت لغت خورشید بر ستاره‌ای که از تابش آن روزپدید می آید. دلالت لفظی سه قسم است: دلالت مطابقه ـ دلالت تضمن ـ دلالت التزام (باین اصطلاحات مراجعه شود)

۲۴۶۳ - دلالت لمی

(بکسر لام و تشدید میم)
(فقه) دلالت علت برمعلول را گویندمانند دلالت ورشکستگی بر حجر تاجرورشکسته زیرا حجرمعلول ورشکستگی است ومانند دلالت عقد برآثار حقوقی آن .

۲۴۶۴ - دلالت مطابقه

(فقه) یا دلالت مطابقی : هر لفظ برای معنئی وضع شده است که آن معنی دراصطلاح موضوع له نامیده شده است ، دلالت لفظ بر تمام مفاد موضوع له را دلالت مطابقه می‌نامند مانند دلالت کلمهٔ بیع (در مادهٔ ۳۳۸ ق ـ م) بر «تملیك عین بعوض معلوم» و دلالت عقد بر ایجاب و قبول.

۲۴۶۵ - دلالت مطابقی

بمعنی دلالت مطابقه است(رك. دلالت مطابقه)

۲۴۶۶ - دلالت مفهومی

(فقه) دلالت عبارت بر مفهوم (اعم از موافق ومخالف)را گویند. (رك. منطوق.

۲۴۶۷ - دلالت منطوقی

(فقه) دلالت لفظ بر منطوق کلام را گویند (رك .منطوق)

۲۴۶۸ - دلالت منطوقی صریح

(فقه) دلالت مطابقه و تضمنی کلام را گویند. (رك . دلالت مطابقه ـ دلالت تضمن)

۲۴۶۹ - دلالت منطوقی غیر صریح

(فقه) دلالت التزامی یك کلام را گویند. (رك . دلالت التزام)

۲۴۷۰ - دلالت وضعی

(فقه) هرگاه علاقهٔ بین دلیل و مدلول ناشی از قرارداد واعتبار انسانی باشد آنرا دلالت وضعی نامند مانند دلالت چراغ قرمز چهارراه بر منع عبور و دلالت چراغ سبز بر جواز عبور (که این را دلالت وضعی غیر لفظی گویند) و دلالت کلمات بر معانی (در اغلب لغات) زیرا این کلمات را برای معانی معین وضع کرده‌اند . این قسم دلالت را دلالت وضعی لفظی نامند مانند لفظ «رك» که مؤلفان این عصر آنرا بمعنی «رجوع کنید» بطور اختصاری بکار میبرند. دلالت وضعی لفظی را بسه قسم دلالـت مطابقی و دلالت تضمن و دلالت التزامی تقسیم کرده‌اند (باین اصطلاحات مراجعه شود.)

۲۴۷۱ - دلالت وضعی غیر لفظی

رك . دلالت وضعی

۲۴۷۲ - دلالت وضعی لفظی

رك . دلالت وضعی

۲۴۷۳ - دلالی

(تجارت) عمل و شغل دلال را گویند .

۲۴۷۴ - دلیل

(فقه) ـ الف ـ منبع حقوق . در همین معنی می گویند : «ادله چهار چیز است کتاب ـ سنت ـ عقل (یا قیاس) ـ اجماع» یعنی منابع حقوق چهار چیز است .

ب ـ قانون . در این معنی می گویند : «دلیل وارد بر دلیل دیگر» بمعنی قانون وارد بر قانون دیگر (رك . ورود)

ج ـ چیزیکه برای اثبات امری بکار رود.

د ـ چیزی که برای اثبات امری در خصوص دعاوی بکار می‌رود . قوانینی که جنبهٔ اثباتی دارند وکاشف ازامری می‌باشند دلیل نامیده میشوند . در این معنی دلیل در مقابل اصطلاح «اصل عملی» بکار می‌رود (رك . اصل عملی) و در همین مورد عبارت معروف: «الاصل دلیل حیث لادلیل» گفته شده است . در اصطلاح جمعی از دانشمندان اصول فقط بدلیل قطعی دلیل گفته میشود و دلیل ظنی را اماره می‌نامند .

(آئین دادرسی) از نظر مادهٔ ۳۵۳ آئین دادرسی مدنی : دلیل عبارت است ازامری که اصحاب دعوی برای اثبات دعوی یا دفاع از دعوی بآن استناد مینمایند .ولی باید دانست که :

اولا ـ دلیل منحصر به عناوین مذکور در قوانین آئین دادرسی وسایر قوانین موضوعه (مانند اقرار ـ شهادت ـ تحقیقات محلی ـ معاینهٔ محلی ـ کارشناسی ـ سوگند ـ امارات) نیست زیرا ازهیچیك ازمواد قانونی استفادهٔ حصر دلائل بامور مذکور فوق نمی‌شود بنابراین با توجه بمادهٔ سوم آئین دادرسی مدنی در موارد سکوت قانون میتوان از اماراتی که در عرف وجود دارد استفاده نمود چنانکه دیوان کشور کراراً چنین استفاده‌ای را نموده است مثلا صدور چك را دلیل مدیونیت صادر کنندهٔ چك دانسته است . این امارهٔ قضائی نیست زیرا عنصر مشخص امارهٔ قضائی آن است که بسیط نمیتواند باشد (رك . امارهٔ قضائی)

ثانیاً ـ خاصیت دلیل این است که برای اثبات امری بکار می‌رود بنابراین اصل برائت و اصل استصحاب (موضوع مواد ۳۵۶ - ۳۵۷ آئین دادرسی مدنی) که خاصیت اثباتی ندارند و صرفاً دستورالعملی برای حالت شك و تردید می‌باشند عنوان دلیل را ندارند هر چند که تمسك بآنها مـانند تمسك بدلائل ، در مقام ترافع ثمر بخش است . دلیل بمعنی مذکور فوق در هر موردکه حجت باشد نسبت بلوازم مدلول علیه هم حجت است این خاصیت دلیل است استصحاب و برائت این خاصیت را ندارند و لااقل در اینکه دارای چنین خاصیتی باشند اختلاف نظر هست .

۲۴۷۵ - دلیل اجتهادی

(فقه) مدارك استنباط است که باید :

اولا ـ مفید قطع نباشد .

ثانیاً ـ حاکی از واقع بطور ظنی باشد.

گاهی دلیل اجتهادی شامل این قسمت و اصولی که تعبداً ناظر بواقع می‌باشند (و آنهارا اصول تنزیلی می‌گویند) میشود.

(رك . اماره ـ اصول تعلیقی، تعبدی)

۲۴۷۶ - دلیل اخص از مدعی

(فقه) هرگاه وسعت دامنهٔ دلیل کوتاهتر از وسعت دامنهٔ مدعی (بفتح عین) باشد آن دلیل را دلیل اخص از مدعی گویند چنانکه کسی دعوی طلب مال‌الاجارهٔ شش ماه ملکی را علیه کسی مطرح نماید ولی دلیل او فقط قادر باثبات سه ماه طلب او باشد .

در عکس حالت بالا دلیل را دلیل اعم از مدعی مینامند چنانکه اجرائیهٔ ثبتی در غیر اقامتگاه مندرج درسند ، ابلاغ واقعی شده و مدیون شاکی است که بایدابلاغ در اقامتگاه من صورت گیرد و درخواست ابطال ابلاغ را مینماید مرجع رسیدگی ابلاغ مزبور را صحیح میداند و دلیلش این است که غرض ازابلاغ اطلاع مدیون است و ابلاغ واقعی اجرائیهٔ سند (واجرائیهٔ حکم یا اوراق دعوی) کاملترین وسیلهٔ اطلاع یافتن طرف است این استدلال عام است و شامل هر ابلاغ (حتی ابلاغ اجراء حکم) میباشد .

۲۴۷۷ - دلیل اعم از مدعی

رك . دلیل اخص از مدعی

۲۴۷۸ - دلیل انسداد

(فقه) دلیلی که طرفداران انسداد (رك . انسداد) برای حجیت هرظنی بطور عام اقامه می کنند .

(رك. اصطلاح شمارهٔ ۷۱۶)

۲۴۷۹ - دلیل جدید

(دادرسی مدنی) دلیلی است که در مرحلهٔ بدوی بآن استناد نشده باشد (مادهٔ ۳۷۹ ـ ۴۹۳ ـ ۵۰۹ دادرسی مدنی)

۲۴۸۰ - دلیل حاکم

رك . حکومت

۲۴۸۱ - دلیل عقلی

(فقه) قاعدهٔ عقلی (یعنی بدست آمده از طریق بکار بردن عقل) که در امورشرعی بکارآید و نتیجه بخشد . دلیل عقلی دو قسم است :

الف ـ قاعدهٔ عقلی که بالاصاله و بدون تبعیت ازمقررات شرعی بدست آید و آنهارا مستقلات عقلیه نامند .

ب ـ هرگاه عقل از طریق تفکر دریکی از مقررات شرعی بالتبع ازآن نتیجه‌ای بدست آورد اینگونه استنتاجات عقلی را

استلزامات عقلیه نامند. مانند نتایجی که عقل از راه قیاس و استنباط از مقررات شرعی بدست می آورد. معذلك دراستفاده از دلیل عقل گروهی بطرف افراط میروند و گروهی بسوی تفریط و اینها بعدد بیشترند. دراین باره وقتی گفته بودیم: «خردرا درنهانگاه ایمان دیدم و گفتم چونی ؟ گفت چون غنچه‌ای خشن پوش و نشگفته ورازی گران و ناگفته و پریروئی عیار و بنهفته.

۲۴۸۲- دلیل عین مدعی

(فقه) گاه اتفاق می‌افتد که کسی ادعای مطلبی می کند و در مقام استدلال همان مطلب را که قبلا بصورت مدعی (بفتح عین) ذکر کرده است بصورت دلیل (باعبارت دیگر) ذکر می کند و در واقع یك معنی را دو بار تکرار می کند و یك مجهول را دوبار بیان می کند تکرار بیان یك مجهول صد بارهم باشد آن مجهول را حل نمی کند. در اصطلاح دیگر این را « مصادره بر مطلوب» می گویند.

۲۴۸۳ - دلیل فقاهی

رك . اماره

۲۴۸۴ - دلیل لبی

(فقه) لب بضم اول و تشدید ثانی بمعنی عقل است . دلیل لبی در مقابل دلیل لفظی بکار می رود .

(رك . دلیل لفظی - دلیل عقلی)

۲۴۸۵ - دلیل لفظی

(فقه) در علم اصول فقه بدلیلی گفته میشود که دارای مشخصات ذیل باشد :

الف - دلیل راجع بیکی از اوصاف الفاظ (مانند عموم و خصوص و اطلاق و تقیید و حقیقت و مجاز و مانند اینها) باشد .

ب - دلیل برای استنباط یك امر حقوقی بکار رود نه امور راجع بادبیات و امور دیگر .

دلیل لفظی در مقابل دلیل عقلی یادلیل لبی (بتشدید ثانی) بکار می رود . مثال : کلمات انتقال - ناقل - منتقل عنه که در مادهٔ ۳۴ قانون ثبت بکار رفته همگی دلالت می کند که در معاملات با حق استرداد یکطرف معامله مال خودرا بدیگری منتقل می کند در حالیکه مستفاد ازسایر مقررات (مانند مادهٔ ۳۴ مکرر قانون ثبت) وذیل همان ماده این است که اساساً معاملات مذکور ناقل و مملك نیستند حتی بیع شرط. دلیل لفظی در موقعی قابل استناد است که دلیل عقلی نتواند درخصوص موردی راه حل بدست بدهد والا دلائل عقلی همیشه مقدمند و حاکم بر دلائل لفظی هستند . معذلك بین دلیل عقلی و لفظی مراتب فراوان است و تعیین سلسله مراتب ادله از ممارست فراوان درعلم وعمل بدست می آید.

(رك . دلیل عقلی)

۲۴۸۶ - دلیل محکوم

رك . حکومت

۲۴۸۷ - دلیل نقلی

(فقه) هر یك از مقررات منصوص و مستفاد از ظواهر کتاب و سنت یا اجماع رادلیل نقلی گویند . درمقابل دلیل عقلی استعمال میشود (رك . دلیل عقلی)

۲۴۸۸ - (تحصیل) دلیل

(دادرسی مدنی) اقامهٔ دلیل از طرف دادرس دادگاه بنفع یکی از طرفین (سوای دلیلی که خودآنها اقامه کرده‌اند) در خارج از حدود تکالیف قانونی راجع

برسیدگی . دادرس باید فقط بدلائلی که اصحاب دعوی بآنها استناد می کنند رسیدگی کند و ارزش آنها را بررسی نماید مگر اینکه قانون رأساً باو اختیار بدهد که بدلیلی استناد کند که اصحاب دعوی بآن استناد نکرده باشند مانند معاینه محل (مادهٔ ۴۳۶ آئین دادرسی مدنی) دلائل اثبات دعاوی در قوانین عنوان خاص دارند و این عناوین معین و محصور است مانند اقرار – قسم – سند – شهادت و غیره . استناد بقانون برای فصل خصومت تحصیل دلیل نیست و همچنین است استناد باصول و کلیات حقوقی که مستفاد از مناط یا مبنی یا روح قوانین است .

۲۴۸۹ - دمکراسی

(حقوق اساسی) رژیمی است سیاسی که قدرت عالیه را ناشی از رأی ملت دانسته و بوسیلهٔ ملت بطور مستقیم یا غیرمستقیم اعمال میشود.

۲۴۹۰ - دومینیون Dominion

(بین الملل عمومی) الف – کشوری که از لحاظ داخلی مستقل است و از لحاظ حکومت خارجی (که در اصل فاقد هر گونه سلطه بوده) با رابطهٔ بسیار ضعیفی پیوستهٔ دیپلماسی کشوری است که بالفعل یا سابقاً دارای مستعمره بوده است . در کنفرانس ۱۹۲۶ دومینیونها اینطور توصیف شد : جامعه‌های خود مختار در امپراتوری بریتانیا که از حیث مقام با هم مساوی و در امور داخلی و خارجی مستقل و بسبب علاقهٔ مشترك به تاج و تخت انگلستان با یکدیگر متحد شده وبعنوان اعضای ملل مشترك المنافع بریتانیا بیکدیگر پیوسته‌اند مانند دومینیون کانادا و دومینیون نیوزلاند (عهدنامهٔ ورسای)

ب – خصوص دومینیونهای بریتانیا که عضو کامنولث می باشند یعنی کانادا - استرالیا - نیوزلاند - آفریقای جنوبی - هند - پاکستان - سیلان .

۲۴۹۱ - دومینیون مشترك

(بین الملل عمومی) الف – حاکمیت مشترك چند کشور بر یك کشور مانند سودان که دومینیون مشترك مصر و انگلیس بوده است.

ب – سرزمینی که تحت حاکمیت مزبور قرار دارد .

۲۴۹۲ - دندانی

(مدنی) در پاره‌ای ازولایات بجای تراز بکار می‌رود (جامع الشتات صفحهٔ ۱۳۲) رك . تراز

۲۴۹۳ - دوائر

در معانی ذیل بکار رفته است :

الف – جمع دائره (رك . شعبه)

ب – تأسیسات دولتی یا مملکتی یا بلدی. در این معنی این اصطلاح قدیمی است .

۲۴۹۴ - دوائر اداریه

(حقوق اداری) تأسیسات دولتی یا کشوری یا بلدی خارج از وزارتخانه‌ها (یعنی تشکیلات وزارتخانه‌ها در مرکز)

۲۴۹۵ - دوائر ایالتی

(حقوق اداری) تأسیسات دولتی یا کشوری یا بلدی خارج از وزارتخانه‌ها (تشکیلات مرکز) که در قلمرو یك ایالت قرار داشته‌اند .

۲۴۹۶ - دوائر بلوکی

(حقوق اداری) تأسیسات دولتی یا کشوری یا بلدی خارج از تشکیلات مرکز وزارتخانه‌ها از حیث اینکه در محل معینی

(ایالت ـ ولایت ـ بلوك) قرار گرفته‌اند دوائرمحلیه‌نامیده‌میشوند اگر درخصوص بلوك معین باشند دوائر بلوکی نامیده شده‌اند و از حیث اینکه در ولایت معین قرار گرفته‌اند آنها را دوائر ولایتی نامیده اند .

۲۴۹۷ ـ دوائر تابعه

رك . دوائر محلیه

۲۴۹۸ ـ دوائر حکومتی

(حقوق‌اداری) در اصطلاحات‌قدیم دوائر اداری دو قسمند :

الف ـ شعب وزارتخانه‌ها که در ولایات تشکیل میشوند .

ب ـ دوائر حکومتی که‌درولایات‌عبارتند از حاکم و دفترخانهٔ او و ادارهٔ ولایتی یا دفترخانهٔ‌آن و ادارات نظمیهٔ شهری. و در بلوك عبارتند از نائب‌الحکومة و ادارهٔ بلوکی وادارهٔ نظمیهٔ بلوکی. ودر دهات عبارت است ازکدخدا .

(قانون‌تشکیل‌ایالات‌وولایات ودستورالعمل حکام مصوب ۱۴ ذیقعدهٔ ۱۳۲۵ قمری)

۲۴۹۹ ـ دوائر عدلیه

رك . دوائر محلیه

۲۵۰۰ ـ دوائر متبوعه

رك . دوائر محلیه

۲۵۰۱ ـ دوائر محلیه

(حقوق اداری) کلیهٔ ادارات و دوائر خارج از وزارتخانه‌ها (آنهم محدود به تشکیلاتی که وزارتخانه‌ها درمرکز کشور داشته‌اند) رامی گفتند مانند انجمن‌های ایالتی و ولایتی و دوائر اداری و عدلیهٔ واقع در خارج از مرکز .

این دوائر را بدوائر ایالتی و ولایتی و بلوکی از حیث قلمرو مکانی و بدوائر تابعه و متبوعه از حیث اختیارات تقسیم می‌کردند مثلا بلوك در اختیارات تابع ادارهٔ ولایات بود و قریه‌تابع ادارهٔ‌بلوك و امروزه در مکاتبات اداری دوائر تابعه هنوز هم بکار می‌رود . (قانون تشکیل ایـالات و ولایات و دستورالعمل حکام مصوب۱۳۲۵ قمری)

۲۵۰۲ ـ دوائر مرکزیه

(حقوق اداری) به تشکیلات مرکزی وزارتخانه‌ها ووزارتخانه‌هااطلاق می‌شد. در مقابل دوائر محلیه .

(رك . دوائر محلیه)

۲۵۰۳ ـ دوائر ولایتی

رك . دوائر محلیه ـ دوائر بلوکی

۲۵۰۴ ـ دوپائی

(مدنی) در پاره‌ای از ولایات ایران بمعنی تراز استعمال شده است .

(رك . تراز)

۲۵۰۵ ـ دور

(فقه ـ حقوق) از اصطلاحات منطق و فلسفه است‌که در علم‌فقه و حقوق هم‌زیاد بکار می‌رود :

دور یعنی توقف شیئی بر نفس . چنانکه گفته‌اند :

قضیةالدور جرت بینی و بین من احب
لولا شیبیی ما جفا لولا جفا ها لم اشب

یعنی داستان دوربین من و محبوب‌اتفاق افتاد اگر من‌پیر نبودم او جفا نمی‌کرد و اگراو جفا نمی‌کرد من پیر نمی‌شدم.
و مانند این است :

کلما زادت جفاها زاد قلبی اشتیاقا
کلما زاد اشتیاقی فی‌الهوی زادت جفاها

مثال حقوقی آن چنین است :
در مورد دعوای اثبات نسب طفلی که خود را ببیك فرانسوی نسبت میدهد چون صحت نسب مورد اختلاف است دادگاه ایران نمیتواند قانون فرانسه اعمال کند و ناگزیر باید قانون ایران را اجراء کند . توضیح اینکه در مورد احوال شخصیهٔ بیگانگان اصل اعمال قانون ملی بیگانه است حال اگر اصل بیگانه بودن (یعنی مسألهٔ تابعیت) کسی مورد تردید باشد آیا میتوان قانون بیگانه را بکار برد ؟ مسلماً نه زیرا تشخیص قانون راجع باحوال شخصیهٔ شخص مذکور در مثال بالا موقوف است بر تشخیص تابعیت او ، درعین حال تشخیص تابعیت او موقوف است بر تشخیص نسب او (و نسب جزء احوال شخصیه است) پس تشخیص مقررات احوال شخصیهٔ او متوقف است بر تشخیص مقررات احوال شخصیهٔ او و این دور است. برای احتراز از این دور ، قانون احوال شخصیهٔ مقر دادگاه را اعمال می کنند .
دور در مقابل تسلسل بکار می رود و تسلسل عبارت است از ترتب سلسلهٔ علل بریکدیگر تابی نهایت یعنی مثلا (الف) معلول وجود (ب) باشد و (ب) معلول وجود (ت) و هکذا الی غیر النهایة .
گرچه تسلسل را باطل شمرده اند لکن این از اغلاط مشهور است زیرا پایان دادن علل واسباب به نقطهٔ معینی در جهان هستی بهر معنی که تصور شود یا مستلزم محدود شمردن هستی است یا مستلزم اجتماع محدود و نا محدود و این هر دو فرض بنظر ما محال است .

دوره

مدت محدودی از زمان را گویند . در اصطلاحات ذیل بکار رفته است :

۲۵۰۶ - دورهٔ انتخابیه

(حقوق اساسی) مدت وکالت وکلاء مجلس شورایملی که طبق اصل ۵۰ قانون اساسی دو سال بوده است و فعلا چهار سال است.

۲۵۰۷ - دورهٔ عمل

(مالیه) سال مالی که قانون برای جریان عملیات بودجهٔ سال معین می کند (مادهٔ دوم قانون محاسبات عمومی مصوب ۱۰-۱۲ - ۱۳۱۲)

دول

جمع دولت است (رك . دولت) و در اصطلاحات ذیل بکار رفته است :

۲۵۰۸ - دول متحده

(بین الملل عمومی) دولتهای عضو اتحاد دول را گویند . (رك . اتحاد دول)

۲۵۰۹ - دول مجتمعه

(بین الملل عمومی) دولتهای عضو «اتفاق دول» را دول مجتمعه نامند .
(رك . اتفاق دول)

۲۵۱۰ - دولت

(حقوق عمومی وحقوق عام ملل) الف - جمعیتی از افراد که درخاك معینی زندگی می کنند و تابع یك قدرت عمومی ازخود می باشند . دولت دارای شخصیت حقوقی در حقوق عمومی است .
ب - در زبان فارسی دولت بمعنی هیأت وزراء هم بکار می رود . و در اینصورت غالباً کلمهٔ هیأت بآن اضافه می شود و «هیأت دولت» می گویند .
ج - بمعنی مجموعهٔ عمال دولت هم در استعمالات دیده شده است .

۲۵۱۱ - دولت بسیط
Etat simple (ou unitaire)
(بین‌الملل عمومی) دولتی است متمرکز که تمام ایالات وتشکیلات اداری آن تابع قدرت مرکزی است وهیچگونه استقلالی برای ایالات و تشکیلات اداری آن نیست. دولت بسیط دارای پارلمان و حکومت واحد است مانند فرانسه و ایران.

۲۵۱۲ - دولت تحت‌الحمایه
رك. تحت الحمایگی

۲۵۱۳ - دولت مرکب
Etat composé
(بین‌الملل عمومی) دولت مرکب. ازچند دولت که کم‌وبیش‌ازاستقلال‌قابل‌ملاحظه‌ای بهره‌مند هستند تشکیل میشود و وحدت آنها بمنظور یك‌عمل خارجی‌مشترك‌است. اقسام‌دول‌مرکب‌عبارت استاز : ترکیب‌دول (رك . ترکیب‌دول) و اتفاق دول (رك . اتفاق دول) و اتحاد دول (رك . اتحاد دول)
ترکیب دول ممکن است صوری یا واقعی باشد (رك . ترکیب دول) ترکیب دول مانند ترکیب هنگری ویوگسلاوی که‌پس از جنگ اول جهانی منحل گردید . هر دو نوع از ترکیب دول‌که در بالا گفته شد عملا امروز منسوخ شده‌اند .

۲۵۱۴ - (کارمندان) دولت
(حقوق اداری) مأموران دولت اعم از رسمی و پیمانی و روزمزد . سر دفتران و دفترياران هر چند مأمور رسمی‌هستند ولی مأمور دولت نیستند . شرط صدق مأمور دولت‌کار مستمری است که شخص برای دولت می‌کند خواه درازاء مزد باشد خواه افتخاری باشد . بازنشستگی مانع صدق عنوان مأمور دولت است‌لکن انتظار خدمت‌وتعلیق مانع‌نیست برمأمور منفصل موقت ازخدمت بطور مجازعنوان مأمورگفته میشود .

۲۵۱۵ - (مأمورین) دولت
بمعنی کارمندان دولت است .
(رك. کارمندان دولت)

۲۵۱۶- (مستخدمین) دولت
بمعنی‌کارمندان‌دولت‌است (رك .کارمندان دولت)

۲۵۱۷ - دون اشل
(حقوق اداری) بمعنی دون پایه است .
(رك . دون پایه)

۲۵۱۸ - دون پایه
(حقوق اداری) مطابق مادهٔ ۶۶ قانون استخدام‌کشوری مصوب۲۲ قوس ۱۳۰۱ شمسی شرط صدق عنوان استخدام رسمی این‌بود که تاریخ ورود مستخدم بخدمت از اول میزان۱۲۹۹بوده باشد. باتوجه به مادهٔ ۱۶ همان‌ومقررات مربوط‌حقوق رتبهٔ اول ۳۲ تومان‌بود سایر مستخدمان دولت (غیر رسمی) کسانی بودندکه‌فاقد رتبه بوده وحقوق‌آنهامنتهی تا ۳۱تومان بود و از این جهت تحت رتبه(که‌حقوق آن از ۳۲ تومان شروع می‌شد) قرار داشتند و از همین جا عنوان دون رتبه و دون اشل و دون پایه بوجود آمد که بمستفاد از تعبیرات قانون اصلاح قانون استخدام‌کشوری مصوب۲۹-۶ - ۱۳۱۱ بآنان عضو بی‌رتبه نیز گفته میشد و از این تاریخ‌تحت شرائطی اذن داده شدکه مستخدمان دون رتبه تبدیل به مستخدم رسمی (یاعضو با رتبه) شوند .

(دورهٔ هشتم قانونگذاری ـ صفحهٔ ۱۶۷)

۲۵۱۹ - دون رتبه

(حقوق اداری) بمعنی دون پایه و از اصطلاحات قدیمی است .
(رك . دون پایه)

۲۵۲۰- ده

(حقوق اداری) کوچکترین واحد رسمی در تقسیمات کشوری که در آن تعدادی خانوار بطور مستمر زندگی کنند در محاورات عرفی ده نامیده می‌شود (مادهٔ یك لایحهٔ قانونی تشکیل انجمن‌های ده واصلاح امور اجتماعی وعمران دهات مصوب ۴۲/۶/٤ و مادهٔ یك قانون اصلاحی قانون اصلاحات ارضی مصوب ۱۹/ ۱۰/ ۴۰)

۲۵۲۱ - ده‌باشی

(حقوق‌اداری ـ تاریخ حقوق) عضو نظمیهٔ گذر در اوائل‌مشروطه .
(رك . محله)

۲۵۲۲ - دهدار

کسیکه کارهای یك دهستان را اداره می کند و دهستان قسمتی از بخش است.
(رك . استاندار)

۲۵۲۳ - دهستان

بلوك را گویند. دهستان را دهدار اداره می کند که سابقاً اورا میر بلوك می نامیدند. هرچند دهستان یك بخش راتشکیل میدهد.

۲۵۲۴- دیپلم

تصدیق و پروانه راگویند .
(رك . تصدیق)

۲۵۲۵ - دیپلم عالی

تصدیق لیسانس راگویند .

۲۵۲۶ - دیپلمات

Agent diplomatiqe

شخصی که از طرف رئیس یك دولت یا از طرف یك کشور نزد رئیس کشور دیگر یا در کشور دیگر یادر نزد مجمع نمایندگان یك کشور (کنگره یا کنفرانس) نمایندگی داشته و برای این امر اعتبار نامه یا اختیارات تام برای عقد یا امضاء یك قرار داد داشته باشد .

۲۵۲۷ - دیپلماسی Diplomtie

(بین‌المللی‌عمومی) اصول و مقرراتی است که بموجب آنها روابط دولتها با یکدیگر از طریق مذاکره و ارسال مأموران فوق‌العاده و جلب موافقت یا عقد قرار دادها نظام می‌یابد .

۲۵۲۸ - دیکتاتوری

حکومت مطلقه را گویند حکومتی که فرد یا گروه خاصی بدون رضای مردم بر آنان حکومت کنند .

۲۵۲۹ - دین

(مدنی ـ فقه) الف ـ تعهدی که بر ذمهٔ شخصی بنفع کسی وجود دارد ازحیث انتساب آن به بستانکار ، طلب نامیده می‌شود و از حیث نسبتی که با بدهکار دارد دین (یا بدهی) نام دارد. قرض اخص از دین است گاهی لفظ دین را بجای قرض بکار می برند از باب ذکر عام و ارادهٔ خاص.
ب ـ دینی که موضوع آن پرداخت مبلغی وجه باشد .
دین بر بدهی مالیاتی هم صادق است (مادهٔ ۲۴ قانون کار ۲۷ ـ ۱۲ - ۱۳۳۷)

۲۵۳۰ - دین حال

(مدنی ـ فقه) دینی که موعد داشته و

موعدش فرا رسیده باشد یا بعلت قانونی تبدیل بدین حال شده باشد مانند مورد حلول دین تاجر ورشکسته پس از صدور حکم ورشکستگی (مادهٔ ۴۲۱ قانون تجارت)

۲۵۳۱ - دین مؤجل

(مدنی ـ فقه) دینی که در موعد معینی قابل مطالبه و پرداخت است (مادهٔ ۴۲۱ قانون تجارت)

در مقابـل دین حال (بتشدید لام) استعمال میشود .

۲۵۳۲ - دین مستغرق دارائی

(فقه ـ مدنی) دینی که بمقدار دارائی مثبت شخص و یا بیشتر ازآن باشد .

۲۵۳۳ - دین مستوعب ترکه

(فقه ـ مدنی) دینی که بمیزان دارائی مثبت متوفی و یا بیشتر ازآن باشد .

۲۵۳۴ - (تأجیل) دین (حال)

(فقه) هرگاه دینی حال شود و دائن و مدیون با توافق جدیدی برای پرداخت آن دین اجلی معین کنند این عمل را تأجیل دین حال گویند که بواسطهٔ قرارداد تازه‌ای انجام می‌گیرد و معمولا دائن بابت این کار نزولی از مدیون خواهد گرفت و درفقه این‌را مصداق ربا دانسته و حرام شمرده میشود .

۲۵۳۵ - (تعجیل) دین (مؤجل)

(فقه) ممکن‌است در مورد دینی که هنوز موعد پرداخت‌آن نرسیده طرفین توافق کنند که‌مدیون زودتر ازموعد (باتعیین وقت پرداخت) دین را بپردازد و دائن بابت این اقدام او مقداری از طلب خود را کسر کند و چشم بپوشد این توافق که بصورت صلح انجام می‌گرفت « صلح حطیطه » نامیده میشد .

۲۵۳۶ - (حلول) دین

(مدنی ـ فقه) انقضاء موعد دین مؤجل باعث میشود که دین قابل مطالبه گردد و این صفت که بر دین عارض میشود همان حلول دین است .

گاهی بحکم قانون ، دین مؤجل حال میشود (مادهٔ ۴۲۱ قانون تجارت)

۲۵۳۷ - (مستثنیات) دین

آن‌مقدارازمال‌مدیون‌راکه‌برای‌پرداخت دین او نمیتوان قهراً از مدیون گرفت.

(رك. مستثنیات دین)

۲۵۳۸ - دینار

کلمهٔلاتین ازDenarius گرفته شده و جنس‌آن طلا است و دنار (بتشدید نون) نیز گفته اند یکی از مفاهیم‌آن اشرفی ۱۸ نخودی است . در معانی ذیل نیز بکار رفته است :

الف ـ سکهٔطلا بوزن یك مثقال (ومطلق مسکوك طلا)

ب ـ یك مثقال طلا ولو غیرمسکوك .

ج ـ واحد پول بدون اینکه خود آن واحد پول بـاشد چنانکه در زمان ما دهشاهی پنجاه دینار است ولی پولی رائج بنام دینار نداریم .

۲۵۳۹ - دیوان

الف ـ دادگاههای عالی راگویند مانند دیوان محاسبات ـ دیوانعالی جنائی ـ دیوان‌کشور (رك. دادگاه تالی) دراین معنی بجای کلمهٔ cour قرار میگیرد . ذکر کلمهٔ عالی در پی‌آن زیادی است .

ب ـ در حقوق اداری سابق ایران در معنی دستگاه دولت بکاررفته است وعضو دولت را دیوانی می گفتندچنانکه سعدی گوید : دیوانی را نتوان دیدن مگر بهنگام معزولی (جامع الشتات ـ صفحهٔ ۴۲۸) با اضافهٔآن بهر قسمت ازسازمان های دولتی ازآن قسمت تعبیر میکردند مانند دیوان جند و دیوان استیفاء و دیوان انشاء و غیره

ج ـ در فقه به مجموعهٔ تشکیلات متصدی رسیدگی به محاسبات نواحی مختلف کشور و اموال وعوائد عمومی گفته‌می‌شد در مرکز خلافت و در بلد ها و اقلیم ها دیوان‌وجود داشت که دیوان‌مرکز خلافت را دیوان سلطنت می گفتند و در ادبیات ما در همین معنی این اصطلاح دیده میشود چنانکه حافظ گوید :

صاحب دیوان ما گوئی نمیداند حساب
کاندرین طغری نشان حسبة‌لله نیست

۲۵۴۰ ـ دیوان استیفاء

(تاریخ حقوق) ادارهٔ مالیه و عوائد را می گفتند و مستوفیان مالیه‌چی‌های زمان بودند .

۲۵۴۱ ـ دیوان اعمال

(فقه) قسمتی از تشکیلات دیوان سلطنت (رك. دیوان) بودکه وظائف آن عبارت است از :

۱ـ تعیین حدود اعمال و حوزهٔ هر عمل (محل قلمرو مأموریت یك مأمور دولت)

۲ ـ ثبت چگونگی اراضی محل ازجهت اینکه زمین‌های یك محل زمین خراجی (رك. اراضی خراج) است یا زمین عشر (رك . اراضی عشر) در مورد اراضی خراجی مساحت‌آنها را ثبت می کردند حون خراج بحسب مساحت اراضی معین می‌شد . در مقابل اراضی خراج کیفیت خراج را از نقدی و جنسی ضبط می‌نمودند و درموردجنسی که بطریق‌مقاسمه بعمل می‌آمد نسبت تقسیم را (از نصف و ثلث و ربع) می‌نوشتند . در مورد اراضی عشر نوع زراعت و طرز آبیاری (مصنوعی یا طبیعی) و اسم صاحب‌زراعت را می‌نوشتند زیرا در این مورد عشر زراعت را می گرفتند و حاجت بمساحت اراضی نبود .

۳ ـ ثبت اسامی اهل ذمهٔ هر ناحیه و مقدار جزیهٔ هریك و ثبت فوت آنان و ثبت‌بلوغ‌صغارآنها وثبت قبول دین‌اسلام از طرف‌آنان (چون فوت و قبول دین اسلام‌مسقط جزیه ، و بلوغ مثبت جزیه بود) .

٤ـ ثبت‌عوارض و مالیاتهای‌اموال‌اجانب که از مرز وارد نواحی مرزی کشور می‌شد این عوارض ازحیث‌کمیت وکیفیت بموجب قرارداد قبلی موجودبین‌حکومت مرکزی و اجانب تعیین می گردید و می‌بایست قرارداد مزبور در دفاتر ثبت شود .

۲۵۴۲ ـ دیوان انشاء

(تاریخ حقوق) دفترخلافت یا سلطنت‌که درآنجا نامه‌ها تحریر و ضبط می‌شد . دیوان رسائل هم بهمین معنی است .

۲۵۴۳ ـ دیوان بیت المال

(فقه) یا دفترخزانه ـ قسمتی‌ازتشکیلات دیوان سلطنت (رك . دیوان) بود که وظیفهٔ‌آن‌نگهداری‌دخل و خرج‌بیت‌المال بود و بیت‌المال از نظر ماهیت حقوقی قبل از اینکه وجودش قائم بهمکان باشد

اساساً قائم بهمهٔ اموال و حقوقی بودکه تمام مسلمانان در آنها مستحق بوده و مالك معین نداشت و باین‌ترتیب دارای نوعی از شخصیت حقوقی بوده و مالکیت جمعی بدون اشاعه در آن فرض شده و بیت‌المال مدیون هم واقع می‌شد. رئیس این دیوان را کاتب دیوان و صاحب دیوان مینامیدند :

صاحب دیوان ما گوئی نمیداند حساب
کاندرین طغری نشان حسبة لله نیست

۲۵۴۴ - دیوان بین‌المللی دادگستری

(بین‌الملل عمومی) شعبه‌ای است از سازمان ملل که از هیأت قضات مستقل تشکیل و از میان کسانی انتخاب‌میشوند که درکشور خود شغل عالی قضائی‌داشته یا ظاهراً از حقوقدانان متبحر بوده و در حقوق بین‌الملل کسب شهرت کرده باشند . تشکیل این دادگاه بموجب‌فصل ۱۴منشورملل متحد است و بجای‌دادگاه جهانی سابق تأسیس شده است (رك. دادگاه جهانی) مقر همیشگی‌آن درلاهه است ولی ممکن‌است در جاهای دیگر جلسه تشکیل دهد .

۲۵۴۵ - دیوان تمیز

(دادرسی) دادگاه عالی که در آراء و تصمیمات محاکم پژوهشی نظر نموده و اگر تصمیم آنها را مخالف قانون دید (یا استنباط نادرستی از قانون در کار آنها مشاهده نمود) آنرا نقض می‌کند. دیوان تمیز نگهبان وحدت رویهٔ قضائی (عرف قضائی) و از حیث انتظامی نیز بر دستگاه قضائی نظارت دارد .

اصطلاحات دیوانعالی تمیز - تمیز - فرجام- دیوان‌کشور - دیوانعالی کشور همه در همین معنی استعمال شده‌اند .

۲۵۴۶ - دیوان جزاء عمال دولت

(دادرسی کیفری) دادگاه‌کیفر اختصاصی که بجرائم کارمندان دولت و شهرداری که بمناسبت شغل دولتی و مملکتی و بلدی (جز جرائم مستلزم‌کیفر اعدام) رسیدگی میکند و حوزهٔ صلاحیت‌آن‌تمام کشور است .

اصطلاح « دیوانکیفر کارمندان دولت » که بطور اختصار دیوانکیفر گفته میشود در همین معنی بکار می‌رود .

۲۵۴۷ - دیوان جنائی

بمعنی دادگاه جنائی است .
(رك. دادگاه جنائی).

۲۵۴۸ - دیوان جند

(فقه) یا حسابداری ارتش - قسمتی از دیوان سلطنت (رك. دیوان) است که وظیفهٔ‌آن ثبت‌اسامی‌لشکریان ومشخصات بدنی وسنی‌آنان واسم‌رئیس فوج وحقوق نظامیان و غیره بود .

۲۵۴۹ - دیوان حرب

(دادرسی) دادگاه اختصاصی که بموجب قانون دادرسی وکیفر ارتش انجام وظیفه می‌کند .

۲۵۵۰ - دیوان حرب عادی

(دادرسی) قسمی از دادگاههای‌نظامی است (مادهٔ دوم و نوزدهم قانون‌دادرسی وکیفر ارتش)

۲۵۵۱ - دیوان حضور

(تاریخ حقوق) یك سازمان اداری شبیه به وزارتخانه بود (در عصر تیموری) که هفت وزیر بطور جمعی آنرا تشکیل میدادند و چون این دیوان در مرکز

حکومت ونزد پادشاه تشکیل می‌شد آنرا بهمین مناسبت دیوان حضور نامیده‌اند. ریاست دیوان حضور بامقام دیوان بیگی بوده است. (رك. دیوان بیگی)

۲۵۵۲ - دیوان‌حکم

(فقه) دفتری که قاضی در آن احکام صادر شده را ضبط و ثبت می‌کرد.

۲۵۵۳ - دیوان دائمی داوری بین‌المللی

(بین‌الملل عمومی) دادگاهی است که بموجب قرارداد ۱۸۹۹ در شهر لاهه تشکیل شده و هدف آن این است که از طریق داوری اختلافات بین‌المللی راکه از طریق دیپلماتیك قابل حل نیستند مرتفع و فصل نماید تصمیمات آن قطعی و غیرقابل استیناف است.

۲۵۵۴ - دیوان دادرسی‌کشور

بمعنی دیوان تمیز است.
(رك. دیوان تمیز)

۲۵۵۵ - دیوان رسائل

رك. دیوان انشاء

۲۵۵۶ - دیوان سلطنت

(فقه) دیوان سلطنت‌مرکب از دوائر ذیل بوده است:
حسابداری اعمال - حسابداری ارتش - دفتر امور استخدام - دفتر خزانه
باین اصطلاحات واصطلاح‌دیوان مراجعه شود.

۲۵۵۷ - دیوان عالی

دیوان و دیوانعالی بیك معنی بوده و در مورد دادگاه های عالی مانند دادگاه جنائی، دادگاه استیناف، دیوانکشور، دیوان محاسبات بکار می‌رود.

(رك. دیوان)

۲۵۵۸ - دیوان‌عالی تمیز

بمعنی دیوان تمیز است(رك. دیوان‌تمیز)

۲۵۵۹ - دیوان عالی جنائی

بمعنی دادگاه جنائی است(رك. دادگاه جنائی)

۲۵۶۰ - دیوان‌عالی‌کشور

بمعنی دیوان تمیزاست (رك. دیوان‌تمیز)

۲۵۶۱ - دیوان عدالت عظمی

اسم قدیم دادگستری است (اسم جمع است و شامل تمام‌تشکیلات‌قضائی‌می‌باشد) اصل ۷۱ متمم قانون اساسی.

۲۵۶۲ - دیوان عمال

(فقه) یا دفتر امور استخدام - قسمتی‌از دیوان‌سلطنت (رك. دیوان) بودکه‌وظیفهٔ آن، ثبت اسامی مستخدمان‌و مشاغل‌آنان و محل‌کار و عزل و نصب‌آنان بود.

۲۵۶۳ - دیوان کشور

بمعنی‌دیوان‌تمیز است (رك. دیوان‌تمیز)

۲۵۶۴ - دیوان‌کیفر

بمعنی دیوان‌جزاء عمال دولت‌است(رك. دیوان جزاء عمال دولت)

۲۵۶۵ - دیوان کیفر کارمندان دولت

بمعنی دیوان جزاءعمال دولت است(رك. دیوان جزاء عمال دولت)

۲۵۶۶ - دیوان‌محاسبات

(دادرسی) دادگاهی‌است عالی‌که مأمور معاینه و تفکیك محاسبات ادارهٔ مالیه و تفریغ حساب کلیهٔ حسابداران خزانه بوده و نیز نظارت میکند که هزینه‌های معینهٔدر بودجه‌از میزان تعیین شده‌تجاوز

نکند و تغییر وتبدیل نیابد و هر وجهی در محل خود صرف شودونیز مکلف است که در امر معاینه و تفکیك محاسبات ادارات دولتی و جمع آوری اوراق سند خرج محاسبات و صورت کلیهٔ محاسبات مملکتی اقدام نماید .... (اصل ۱۰۲ متمم قانون اساسی)

۲۵۶۷ - دیوان ممالك

رك. مستوفی الممالك .

۲۵۶۸ - (صاحب) دیوان

رك. دیوان بیت المال

۲۵۶۹ — (کاتب) دیوان

رك. دیوان بیت المال

۲۵۷۰ - (مخارج) دیوان

(تاریخ حقوق) نوعی مالیات بود که در قدیم برای هزینهٔ مهمانداری و چراغانی و خرج سفر پادشاه و سفراء و مهمانان او از رعایا گرفته می‌شد .

۲۵۷۱ - دیوان بیگی

(تاریخ حقوق) در اصطلاحات اداری دورهٔ صفوی به‌محکمهٔ عرفی (در مقابل محکمهٔ شرعی) گفته می‌شد که برمحکمهٔ شرع نظارت داشت و اجراء احکام‌محاکم شرع هم بعهدهٔ دیوان بیگی بود . رسیدگی بشکایات ناشی از مقررات عرفی در حدود صلاحیت دیوان بیگی بوده‌است .
(رك. حقوق عرفی - دیوان‌حضور)

۲۵۷۲ - دیوانخانه

(تاریخ حقوق) در حقوق اداری قدیم بمعنی اداره و دستگاه دولتی بکار می‌رفت . (بند ۹۴ قانون بلدیهٔ ۱۳۲۵ قمری- منسوخ)مانند مواردذیل :

۲۵۷۳ - دیوانخانهٔ تمیز

اسم قدیمی دیوان تمیز است اصل ۶۹ متمم قانون اساسی (رك . دیوان‌تمیز)

۲۵۷۴ - دیوانخانهٔ عدلیه

اسم قدیم دادگاه است (حکم تمیزی شمارهٔ ۳۴۲۲ مورخ ۲۸-۱۱-۱۳۲۱)

۲۵۷۵ - دیوانی

(تاریخ‌حقوق) دراصطلاحات‌حقوق‌اداری قدیم ایران بمعنی‌کارمند دولت‌بوده است سعدی گوید: دیوانی‌را نتوان دیدن‌مگر بهنگام معزولی .

۲۵۷۶ - دیون

(مدنی ـ فقه) جمع دین‌است (رك.دین) در اصطلاحات ذیل بکار رفته است :

۲۵۷۷ - دیون حال

(مدنی ـ فقه) دیونی که بدهکار درتکلیف بپرداخت آنها نباید منتظر گذشتن مهلتی باشد (دین بدون مدت)

۲۵۷۸ - دیون مؤجل

(مدنی) یعنی دیونی که بدهکار پس از گذشتن مدت معینی‌تکلیف بپرداخت‌آنها دارد . مادهٔ ٤۲۱ قانون تجارت .
(رك . دیون حال)

۲۵۷۹ - دیون با وثیقه

(مدنی) دیونی‌که صاحبان‌آنها ازمدیون وثیقه دارند مانند خریدار شرطی که از مدیون خود(بایع شرطی) وثیقه داردکه مبیع شرطی‌است (مادهٔ ۳٤ قانون ثبت)

۲۵۸۰ - دیون ممتازه

(مدنی) دیونی‌که بستانکار آنها باوجود اینکه‌وثیقه‌از بدهکار‌ندارد (یعنی‌بستانکار با وثیقه نیست) در استیفاء طلب خود بر

سایر بستانکاران بدون وثیقه بموجب قانون مقدم می‌باشد (مادهٔ ۲۲۶ قانون امور حسبی و مادهٔ ۱۲۰۶ قانون مدنی)
در مقابل دیون با وثیقه و دیون بی‌وثیقه بکار می‌رود .

۲۵۸۱ - دیه

(فقه) کیفری‌است نقدی که در هر یك از سه مورد ذیل از مجرم بنفع مجنی علیه یا قائم مقام قانونی او گرفته شود :
۱ ـ در صورت تراضی مجنی‌علیه (یاقائم مقام قانونی او) و مجرم که بجای‌قصاص دیه داده شود .
۲ ـ در صورتیکه رعایت شباهت مجازات با جرم مقدور نباشد. چنانکه اگر براثر جرم ، استخوان جابجاشودقصاص‌مقدور نیست (و این جرم را منقله نامند) در اینصورت سه بیستم دیهٔ مجنی‌علیه را از مجرم می گیرند.
۳ ـ درموردیکه‌قانون‌حکم‌بدیه کندمانند قتل فرزند به دست پدر .

۲۵۸۲ - دیهٔ نفس

(فقه) مقدار آن هزار دینار طلا و یا ده هزار درهم نقره است .

ذ

۲۵۸۳ - ذاتی

(فقه) هر ماهیت مرکب دارای اجزائی است که ازآن اجزاء فراهم می‌آید وهر یك ازآن اجزاء را ذاتی آن ماهیت نامند یعنی آن جزء داخل در ذات آن ماهیت است چنانکه عقد ، ماهیتی است مرکب از ایجاب و قبول ، و ایجاب یاقبول ، ذاتی عقدمی باشند. تصوریك ماهیت، جدای از ذاتی آن ممکن نیست چنانکه تصور عقد بدون ایجاب یابدون قبول میسر نیست . این اصطلاح در مقابل عرضی استعمال میشود .

۲۵۸۴ - ذکر عام و ارادهٔ خاص

(فقه) گفتن لغت یا عبارت عام که عموم آن مورد نظر گوینده نباشد و بعکس قسمتی از مدلول آن مورد نظر او باشد چنانکه گاهی دین گویند وقرض را اراده کنند در حالیکه دین اعم از قرض است. این نـوع استعمال در قانونگذاری و استعمالات حقوقی و قضائی درست نیست. گاهی ذکر خاص می کنند و ارادهٔ عام مثلا قرض می گویند و مقصود دین است مانند قرض مذکور در مادهٔ ٤۲۱ قانون تجارت . این گونه استعمالات هم بایدترك شود .

۲۵۸۵ - ذمام

(بکسر اول) درفقه عبارت است از نوعی امان که مسلمانان درجهاد دعوت بدشمن (بهمه یا ببرخی ازآنان) میدادند وجود خارجی این جهاد شرط دادن این امان نبود بلکه همین‌قدر که قانوناً حالت‌جنگ مزبور حکمفرما میبود دادن چنین‌امانی میسر بود . شخصی که باو امان داده شده (مستأمن) نامیده می‌شد و حق سکونت در قلمرو اسلامی را داشت . این امان مدت‌نداشت و امان دهنده همیشه حق‌سلب امان را داشت در اینصورت اگرمستأمن ساکن یا متوقف در قلمرو اسلامی بود برای خروج ازکشور باومهلتی‌میدادند.

۲۵۸٦ - ذمه

(مدنی–فقه) حقی که‌شخصی بعهدهٔ دیگری دارد . دراصطلاح دیگرآنرا حق ذمی– حق دینی نیز گویند .

۲۵۸۷ - ذمهٔ مؤبده

(فقه) بمعنی عقد ذمه است (رك. عقدذمه)

۲۵۸۸ - (اهل) ذمه

(فقه) پیروان دین زرتشت و موسی ومسیح را گویند که پس از عقد یك قرارداد بنام «عقد ذمه» دارای حقوق و تکالیفی از نظر قوانین اسلامی میشوند.

۲۵۸۹ - (مالکیت) ذمه

(فقه ـ مدنی) کسیکه دارای حق ذمی می باشد خواه بستانکار باشد خواه بدهکار (مانند مالکیت بدهکار نسبت بذمهٔ خود پس از ابراء از طرف بستانکار) نتیجهٔ این مالکیت، سقوط ذمه است بهمین جهت مالکیت مافی الذمه در بند ششم مادهٔ ۲۶۴ ق ـ م یکی از اسباب سقوط تعهدات شمرده شده است.

۲۵۹۰ - ذمی

(فقه) بمعنی کافر ذمی است (رك. کافر ذمی)

۲۵۹۱ - ذنب

(فقه) عملی که قانون کیفر برای آن مجازات پیش بینی کرده باشد. مرادف اثم است.

۲۵۹۲ - ذوالخیار

(فقه) کسیکه خیار بنفع او مقرر شده است خواه متعامل باشد خواه قائم مقام قانونی او (مانند وارث) خواه شخص ثالثی باشد که خیاری بنفع او مقرر شده است.

۲۵۹۳ - ذوالمقدمه

(فقه) چیزی که دارای مقدمه‌ای است، مطلب قانونی که تحقق آن، موکول به تحقق مقدمه‌ای است مثلا در مادهٔ ۳۵۸ دادرسی مدنی تحقیقاتی که دادگاه برای کشف امری در خلال دادرسی لازم بداند جنبهٔ مقدمه را برای کشف آن امر دارد و «کشف آن امر» عنوان ذوالمقدمه را دارد. تکلیف به ذوالمقدمه خود بخود مستلزم تکلیف به مقدمهٔ آن نیز هست. مباحث مفصلی که در این باره در علم اصول فقه دیده میشود دلیل عدم واقع بینی راجع به هدف واقعی این علم است.

۲۵۹۴ - ذوالید

(فقه) کسیکه مالی را تحت تصرف دارد خواه تصرف مالکانه باشد خواه نه، خواه تصرف قانونی باشد خواه غیر قانونی. بجای این اصطلاح فعلا متصرف بکار می‌رود.

۲۵۹۵ - ذیحساب

(مالی) کسیکه بنا به تشخیص وزارت دارائی درکار تحویل در آمد و پرداخت هزینه طرف مستقیم خزانه داری است بعکس صاحب جمع که در کارهای مذکور طرف ذیحساب است و در مقابل ذیحساب مسئول است (مادهٔ ۲۵ آئین نامهٔ دیوان محاسبات شمارهٔ ۲۶۰۰۰ مورخ ۱۷ـ۶ ـ ۱۳۱۹ و مادهٔ پنج ببعد آئین نامهٔ اموال دولتی شمارهٔ ۳۴۹/۴ مورخ ۱۰ ـ ۹ـ۱۳۱۹ با اصلاحات آن مورخ ۲۸ ـ ۴ـ۱۳۲۴ و مادهٔ ۱۰ آئین نامهٔ رسیدگی به حسابها مورخ ۲۲ـ۱ـ۲۶ و مادهٔ پنج آئین نامهٔ مالی و حسابداری سازمان برنامه مورخ ۲۷ ـ ۱۲ ـ ۴۱)

ر

۲۵۹۶ - رأی

(فقه) اصطلاح قدیمی قیاس که در صدر اسلام بکار می‌رفته است .

(دادرسی مدنی) در دادرسی مدنی رأی تعریف‌نشده است وماده‌۱۵۴ آئین‌دادرسی مدنی فقط در مقام بیان رأی در امور ترافعی است نه در امور حسبی . رأی ترافعی قدر مشترك بین حکم وقراراست (مادهٔ ۱۵٤ قانون‌آئین دادرسی مدنی) (رك . حکم)

در امور حسبی هم رأی صادر میشود بنا براین ترافعی بودن قضیه شرط تحقق رأی نیست .

تحقق دعوی در خارج (بدون اینکه در دادگاه طرح شده باشد)شرط صدوررأی نیست مانندموردمادهٔ ۲۲۸ دادرسی‌مدنی. در صدق عنوان رأی‌بردستورات اجرائی دادرس تأمل‌است زیرا طبعاً اجرای‌رأی غیر از خود رأی است‌ودستورات‌اجرائی مقدمهٔ اجراء است . گزارش اصلاحی رأی نیست بلکه سند صلحی است که در دادگاه تنظیم میشود و ارزش سند رسمی معامله را دارد (مادهٔ ٦۳۰ دادرسی‌مدنی و مادهٔ ۱۲۹۱ ق - م)

۲۵۹۷ - رأی خانوادگی

Vote familial

(حقوق اساسی) طریقی است از طرق دادن رأی که‌درآن رئیس خانواده بنسبت عدهٔ افراد خانوادهٔ خود حق دادن رأی دارد .

۲۵۹۸ - رأی عمومی

رأی مردم در یك یا چند موضوع معین (رك . رفراندم)

۲۵۹۹ - رأی قطعی

(دادرسی‌مدنی) هر رأی‌که قابلیت‌اجراء (اجراء غیر موقت) داشته‌باشد رأی‌قطعی است .

۲۶۰۰ - رأی متعدد

(حقوق اساسی) رأی کسیکه در انتخاب نمایندگان پارلمان حق دادن چندرأی را داردیادر حوزه‌های‌مختلف حق‌شرکت در انتخابات را داشته باشد .

۲۶۰۱ - (اعلام) رأی

(دادرسی مدنی) قرائت رأی در جلسهٔ علنی دادگاه ولو اینکه دادرسی سری باشد (مادهٔ ۱۵۶ آئین دادرسی مدنی)

۲۶۰۲ - ایزن

مستشار سفارت را گویند .

۲۶۰۳ - رئیس

در لغت بمعنی سردار است و در اصطلاح کسی را گویند که سررشتهٔ یك یا چندامر اداری را در اختیار دارد ویك یاچندعضو تحت اطاعت و اوامر او می‌باشند .

در اصطلاحات ذیل بکار رفته است :

۲۶۰۴ - رئیس جمهور

(حقوق اساسی) رئیس حکومت جمهوری را گویند (رك . جمهوری)

۲۶۰۵ - رئیس خانوار

در قانون اصلاحات ارضی ۱۹ – ۱۰ – ۴۰ کسی است که متکفل معاش خانوار است.

۲۶۰۶ - رئیس دولت

بمعنی رئیس کشور است (رك .رئیس کشور)

۲۶۰۷ - رئیس کشور

(حقوق عمومی) شاه ، رئیس جمهور ، امپراتور را گویند .در همین معنی گاهی رئیس مملکت گفته می‌شود .

۲۶۰۸ - رئیس الوزراء

(حقوق عمومی) یا نخست وزیر ، وزیری است که سمت ریاست کابینه را دارد .

۲۶۰۹ - رئیس مملکت

بمعنی رئیس کشور است .

(رك . رئیس کشور)

۲۶۱۰ - رابطهٔ حقوقی

بستگی حقوقی دو یا چند شخص و نیز بستگی حقوقی شخص با اشیاء و اموال و حقوق ومنافع را گویند چنانکه بین زوج و زوجه نوعی بستگی وجود دارد که از عقد ازدواج ناشی شده وبین پدروفرزند بستگی حقوقی وجود دارد و بین مالك و مال او بستگی حقوقی هست .

۲۶۱۱ - راجح

(فقه) چیزی که در دل آدمی یکنوع رجحان (در مقابل تصور مخالف خود) داشته باشد چنان که گفته‌اند وقتی که انسان لغتی را در عبارتی بنظر می‌آورد دردل اودراندیشهٔ او جانب معنی حقیقی آن رجحان دارد. بعضی گویند اصل عدم (قاعدهٔ عدم) هم نمونه‌ای ازراجح است (الدررالنجفیه ـ ص ٢٤)

ایراد ـ هیچ چیز خود بخود در دل و جان واندیشهٔ آدمی رجحان نداردمگر اینکه آن رجحان راعلتی باشدوهر نمونه‌ای از راجح را که بشکافند آن رجحان را علتی است . بنابراین همان علت را باید دلیل قرار داد نه راجح را .

(رك . مرجوح)

۲۶۱۲ - رادیکال

در لغت ریشه و اصل اشیاء را گویند .در اصطلاح فرد یا گروهی است که خواهان تغییر اساسی و ریشه‌دار درامور اجتماعی باشد . پیروی ازاین امررا رادیکالیسم گویند .

۲۶۱۳ - رادیکالیسم

رك . رادیکال

۲۶۱۴ - راشی

(جزا) کسیکه برای اقدام بامری یا

امتناع از انجام امری که از وظائف مستخدمان و مأموران دولت (اعم از قضائی و اداری) و بلدی و داوران و ممیزان و مصدقین است وجه یا مالی (منقول یاغیر منقول) بدهد راشی محسوب است (مادهٔ ۱۴۲ قانون مجازات)
کسیکه واسطهٔ بین راشی و مرتشی است یعنی موجبات تحقق این جرم را فراهم می‌آورد (بصورت مذاکره وجلب موافقت و رساندن وجه یا مال مذکور) او را رائش گویند.

۲۶۱۵ - راوی

(فقه) کسیکه حدیثی را نقل کند. کسیکه حدیث از او نقل میشود «مروی عنه» نامیده میشود خواه مروی عنه امام و معصوم باشد خواه اشخاص دیگر.

۲۶۱۶ - راهداران

(تاریخ حقوق) طبقه‌ای ازمأموران دولتی (نظیر ژاندارم کنونی) بودند که عهده‌دار امنیت طرق و شوارع بوده و ازعوارضی که مطابق مقررات دولتی دریافت میکردند حقوق و مواجب آنان داده میشد. راهداران مسئول سرقت اموال مسافران بودند مگر اینکه دزد راگرفته و تسلیم دادگاه نمایند.

۲۶۱۷ - راهن

(مدنی - فقه) عقد رهن عقدی است که بموجب آن، مدیون مالی را برای وثیقه به راهن می‌دهد. رهن دهنده را راهن و طرف دیگر را مرتهن و مال مذکور را مال‌الرهانه ومال مرهونه ومال مرهون و عین‌مرهونه نامند. (مادهٔ ۷۷۱-۷۷۲-۷۷۹ ق-م)

معاملات با حق استرداد درحقوق کنونی ما عموماً بمنظور دادن وثیقه از طرف مدیون بدائن تأسیس شده‌است و رهن و بیع شرط خیلی از صفات قدیمی خود را با وضع مواد ۳۴-۳۴ مکرر قانون ثبت از دست داده‌اند. هرجاکه اجراء مادهٔ ۳۴-۳۴ مکرر قانون ثبت در عقد رهن میسر نشود همان مقررات رهن مدنی بکار می‌رود مانند رهنی که عین مرهونه قبل از اداء دین تلف شده باشد.

۲۶۱۸ - راهنمائی و رانندگی

سابقاً (شعبهٔ تأمین وسائل عبور و مرور وسائط نقلیه) نامیده می‌شد که یکی از قسمتهای ادارهٔ شهربانی است.

۲۶۱۹ - رایش

(فقه) کسیکه دلال و واسطهٔ دردادن رشوه از طرف دهندهٔ رشوه به‌گیرندهٔ رشوه میباشد. (رك. رشوه)

۲۶۲۰ - ربا

(فقه) بیع جنس به همجنس (مانند گندم به گندم) درمکیل و موزون بشرط اضافه گرفتن و یا قرض دادن بشرط اضافه ستدن. بیع مذکور را بیع ربوی وقرض مذکوررا قرض ربوی گویند.

۲۶۲۱ - رباط

(فقه) درلغت مرابطه ورباط (بکسراول) بمعنی مواظبت است و رباط لشکر بمعنی مرزبانی و حفظ حدود و ثنور است. در اصل عبارت است از بستن اسب در نقطهٔ معین و تأسیس ساخلو برای مرزبانی.
(تاریخ حقوق) در قدیم در مسیر راهها در فواصل معین سربازان دولتی سوار اسبها می‌بستند و قراولانی مشغول خدمت

بودند که هم به‌امنیت راه وهم بارتباطات پستی خدمت می‌کردند و این نقاط بین راه‌را رباط می‌نامیدند وچون کاروانسراها درمجاورت این رباطات بودند برخی به کاروانسرا هم رباط گفته‌اند و شاید در مواردی کاروانسرا مزیت رباطی هم داشته است .

۲۶۲۲ - ربح

در معنی ربح پول (یا نزول) استعمال میشود ـ مادهٔ ۷۱۹ آئین دادرسی مدنی و ۶۵۳ ق‌ـم.

۲۶۲۳ - ربح اندر ربح

بمعنی‌ربح درربح‌است (رك.ربح‌درربح)

۲۶۲۴ - ربح در ربح

یا ربح اندر ربح آن استکه ربح در پایان مدت بر اصل دین افزوده گردد و سپس ازمجموع ، ربح گرفته شود . ربح مرکب نیز بآن گفته شده‌است و چون در اصطلاحات جدیدحقوق‌ایران‌به ربح پول عنوان‌خسارت داده‌شده بجای اصطلاحات بالا اصطلاح تازهٔ خسارت از خسارت را نهاده‌اند(مادهٔ۷۱۳آئین دادرسی مدنی) مجموعهٔ رسمی ۱۴۲۰ ص ۲۹

۲۶۲۵ - ربح قانونی

نصاب ربحی استکه قانون مقرر داشته است و آن صدی دوازده در سال است (مادهٔ ۷۱۹ آئین دادرسی مدنی) هرگاه طرفین میزان بیشتر یا کمتر از این را بعنوان‌ربح‌قراربدهند‌آنرا‌ربح قراردادی گویند . ربح قراردادی بیشتر از صدی دوازده اعتبار قانونی ندارد .

۲۶۲۶ - ربح قراردادی

ربح پول‌که بتراضی طرفین معین شده باشد . (رك . ربح قانونی)

۲۶۲۷ - ربح مرکب

رك . ربح در ربح

۲۶۲۸ - ربودن Soustraire

(جزا) وضع ید غیرقانونی برمال منقول با اخفاء این امر از مالك یا متصرف از قبل مالك و اخراج آن از سلطهٔ مالك. این امردرجزا شبیه رندی دراصطلاحات عرفاء است چنانکه حافظ می‌گوید :

ای دل طریق رندی از محتسب بیاموز
مستست ودرحق اوکس این گمان‌ندارد

زیرا اخفاء عمل خلاف موازین قانونی عنصر مشخص رندی است .

۲۶۲۹ - ربیبه

(فقه) دختر زوجه راگویند .

۲۶۳۰ - رتبه

در حقوق اداری مرادف پایه است . (رك . پایه)

۲۶۳۱ - رتق

(با سکون ثانی و فتح آن) درفقه صفت زنی استکه مدخل‌آلت تناسلی اومسدود و مانع نزدیکی باشد . گفته شده‌که علت آن روئیدن بیش ازاندازهٔ عضلات مدخل است .

۲۶۳۲ - رجال

(فقه) علمی استکه از احوال اشخاصی که در سلسله سند حدیث واقع میشوند بحث می کند تا معلوم گرددکه روایت او از لحاظ قابلیت رد و قبول چه وضعی دارد . مقصود از رجال اشخاص مذکور هستند ولی این‌کلمه‌که اصطلاح محفف «علم رجال» است بمعنی علم مذکوربیشتر استعمال شده است .

۲۶۳۳ - رجم

(فقه) درلغت بمعنی سنگسار کردن است. در اصطلاح سنگسار نمودن مجرمی است که محصن بوده (رك . احصان) ومرتکب زنا شده باشد اگر مجرم مرد باشد تا محل خاصره واگرزن باشد تا سینه زنده دفن میشود و سپس آنقدر سنگ بطرف او پرتاب می‌کنند تا بمیرد .
در مقابل اصطلاح بالا دواصطلاح جلد و حد (بمعنی تازیانه زدن) بکار می‌رود . (رك . جلد ـ حد)

۲۶۳۴ - رجوع

(مدنی ـ فقه) الف - برگشت بحالت قبل از عقد معین یا قبل از ایقاع معین . در اینصورت مرادف معنی فسخ است .
رجوع در هرحال از ایقاعات است و همیشه لازم است و لزوم آن لزوم عرفی است که مورد تأیید قانونگذاران است .
ب ـ در خصوص طلاق استعمال میشود (مادهٔ ۱۱۴۸-۱۱۴۹ ق-م) و آنهم در حقیقت‌فسخ طلاق‌رجعی‌است که ازایقاعات جائز می‌باشد .
ج ـ در خصوص هبه استعمال میشود که بمعنی برگشت واهب‌از هبه است . (مادهٔ ۸۰۳ ق-م)

۲۶۳۵ - رجوع از شهادت

(فقه) هرگاه شاهد بعد از اداء شهادت مدعی شودکه به دروغ شهادت داده یادر شهادت‌خود اشتباه‌کرده‌است‌ادعاء مزبور را رجوع از شهادت نامند .

۲۶۳۶ - رجوع از وصیت

(مدنی ـ فقه) موصی میتواند از وصیت خودمنصرف شودخواه وصیت عهدی باشد خواه تملیکی . حق برگشت از وصیت مختص موصی است وپس از فوت اوبارث نمی‌رسد . این حق را نمیتوان ازطریق قرارداد و تعهد اسقاط کرد یعنی قانون راجع بحق رجوع موصی از قواعدآمره است و ارادهٔ افراد برخلاف آن اثری ندارد . از طریق صلح میتوان نتیجهٔ وصیت تملیکی غیرقابل رجوع را بدست آورد زیرا عقد صلح لازم است چنانکه از طریق قرارداد مادهٔ ۱۰ ق-م هم این عمل میسر است .

۲۶۳۷ - (قابل) رجوع

(مدنی ـ فقه) درعقود جائزموت وجنون یکی از طرفین موجب انحلال عقد است (مادهٔ ۹۵٤ ق-م) و حال اینکه در هبه پس از فوت واهب یا متهب عقد هبه نه تنها ازبین نمی‌رود بلکه ازحالت تزلزل خارج شده وکاملا لازم وغیرقابل انحلال میشود (مادهٔ ۸۰۵ ق-م) بهمین جهت بین « قابلیت رجوع » و « جواز » فرق نهاده‌اند . اگر وصیت تملیکی را ایقاع بدانیم بایدبگوئیم وصیت تملیکی ازطرف موصی یك ایقاع قابل رجوع است نه‌یك ایقاع جائزیرا بموت موصی این ایقاع نه تنها ازبین نمی‌رود بلکه لازم میشود.

۲۶۳۸ - رخصت

(فقه) درلغت بمعنی توسع و سهولت است و در اصطلاحات فقهاء عبارت ازاحکامی است‌که مشروعیت آنها برای عذری از اعذارمی‌باشد مانند استماع شهادت زنان دراموری‌که اطلاع مردان برآنها میسر نیست و مانند جواز ازدواج بازن بدون دقت‌کافی در امور مربوط بزن .

۲۶۳۹ - رد

درلغت بمعنی تخطئه کردن و نپذیرفتن و برگرداندن است . درفقه و قانون مدنی درباب ارث « رد » در مقابل « فرض و قرابت» است یعنی‌ازترکهٔ میت هرصاحب فرض حصهٔ خود رامی‌برد وبقیه بصاحبان قرابت می‌رسد و اگر صاحب قرابتی در آن طبقه مساوی باصاحب فرض دردرجه نباشد باقی بصاحب فرض ردمیشود (مادهٔ ۹۰۵ قانون مدنی) کسیکه بموجب رد ارثی باو می‌رسد (رد بر) در مقابل «فرض بر» و «قرابت‌بر» نامیده میشود . در اصطلاحات ذیل هم بکاررفته است :

۲۶۴۰ - رد دادرس

(دادرسی) مواردی در قانون معین شده که دادرس در صورت وجود یکی ازآن موارد باید ازورود برسیدگی خودداری کند واصحاب‌دعوی میتوانندعدم‌صلاحیت دادرس را باو اخطارکنند و این عمل را رد دادرس گویند . در موارد دیگری هم رد مأمور دولت (از قبیل رد مأمور اجراء) پیش بینی شده است (مادهٔ ۲۰۸ دادرسی‌مدنی‌و۳۳۲آئین‌دادرسی کیفری)

۲۶۴۱ - رد عقد غیر نافذ

(مدنی - فقه) امضاء نکردن عقد غیرنافذ بعلت اکراه یا فضولی بودن یا سفه عاقد و امثال‌آنها . در مقابل تنفیذ عقد غیر نافذ استعمال می‌شود (مادهٔ ۲۵۰ ق-م)

۲۶۴۲ - رد قسم

(مدنی - فقه) در مواردیکه مدعی از خوانده می‌خواهد که قسم بر بی حقی مدعی یاد کند تا دعوی ساقط شود (استحلاف) خوانده میتواند قسم را به مدعی رد کند (برگرداند) و از او بخواهدکه سوگند بر ذیحق بودن خود یادکند تا دعوی او اثبات شود یعنی دادرس متعاقب سوگند مدعی رأی بر ذیحق بودن او صادرکند (مادهٔ ۱۳۲۸ قانون مدنی)

۲۶۴۳ - رد مظالم

(فقه) انجام تعهدی‌که مصداق مظلمه است (رك. مظالم) معمولا در قرون‌اخیر عده‌ای این گونه‌تعهدرا با مظلمهٔ دیگری (که نام‌آن حیل است) رفع می‌کنند .

۲۶۴۴ - رد وصایت

(مدنی-فقه) وصی در وصیت عهدی حق داردکه در زمان حیات موصی وصایت اورا ردکند و اعلام عدم رضایت خودرا نسبت بسمتی که موصی برای او معین کرده است بنماید ولی بعد از مرگ او چنین حقی ندارد هر چند که جاهل به اصل‌وصایت‌باشد (مادهٔ ۸۳۴ قانون‌مدنی)

۲۶۴۵ - رد وصیت

(مدنی - فقه) اعلام‌قصد موصی له (در وصیت تملیکی) یا وصی (در وصایت) مبنی بر نپذیرفتن وصیت . رد در وصیت تملیکی از ایقاعات است و بموجب آن موصی به از مالکیت‌موصی‌له خارج شده و بمالکیت قائم مقام قانونی‌موصی وارد می‌شود .

(این قاعده در تمام تملیك هائی که بصورت ایقاع واقع میشود جاری است یعنی ردآن تملیك ، ایقاع دیگری است که ملك را بمالکیت مالك قبلی یا قائم مقام قانونی او برمیگرداند) .

۲۶۴۶ - رد بر

رك . رد

۲۶۴۷ - رزق

(فقه) مالی که از طرف دولت به‌عمال او داده شود رزق نامیده میشود . بهمین مناسبت ، عمال دولت را مسترزقه (یا حقوق‌بگیران) می گفتند . فرق رزق و اجرت در فقه این است که اجرت در باب اجاره گفته میشود و باید بین خدمت وکار اجیر و اجرت تعادل اقتصادی وجود داشته و عقد اجاره منعقد شده باشد که آنهم برای مدت معینی است و حال اینکه بین کارمند دولت و دولت عقد اجاره وجود ندارد و رزق متناسب با حاجت متعارف کارمند است نه متناسب با مقدار کاراو ، وزمان‌معین‌شرط نیست.در رزق جنبهٔ معاوضهٔ باکار کارمند ملاحظه نمیشود بهمین جهت برای‌ایام مرخصی و تعطیل هم‌رزق داده میشودو بهمین‌جهت‌در فقه گفته‌میشود : قاضی حق ندارد اجرت عمل‌خودرا بگیرد ولی‌میتواند‌ازبیت‌المال ارتزاق کند و رزق را میتوان قطع نمود وکم‌وزیادکردولی احرت در اجارهٔ عمل قابل‌قطع وتقلیل‌وتکثیر نیست‌مگر به‌تغییر عقد اول . رزق قابل‌وراثت نیست بعکس اجرت در اجاره .

(رك. قرارداد استخدام)

۲۶۴۸ - رژیم

(حقوق‌عمومی) نوع‌حکومت مانندمشروطه یاجمهوری‌یا غیره راگویند .این‌اصطلاح مخفف «رژیم حکومت» است .

۲۶۴۹ - رژیم اشتراك اموال

(مدنی) هرگاه‌بموجب‌حکم قانون‌اموال زوجین‌یك دارائی مشترك را تشکیل‌دهند که تحت‌ادارهٔ شوهر قرار‌گیردودرزمان انحلال عقد نکاح ، تقسیم شود این وضع را در حقوق فرانسه رژیم اشتراك اموال Régime du cemmunauté گویند .

۲۶۵۰ - رژیم تفکیك اموال

(مدنی) هرگاه طبق مقررات قانون بعد از ازدواج اموال هر یك از زوجین‌تحت اختیار و ادارهٔ خود او باشد این وضع را رژیم تفکیك اموال Régime de séparation de biens نامند.

۲۶۵۱ - رژیم حکومت

رك . رژیم

۲۶۵۲ - رژیم دمکراتیك

رك . حکومت دمکراتیك

۲۶۵۳ - رژیم دمکراسی

رك . دمکراسی

۲۶۵۴ - رژیم دیکتاتوری

رك . حکومت دیکتاتوری

۲۶۵۵ - رژیم سلطنتی

رك . سلطنت

۲۶۵۶ - رژیم مالی زوجین

Régime matrimoniai

(مدنی) ترتیبی‌است که‌قانون راجع‌بوضع اموال زوجین از زمان ازدواج تا زمان انحلال در نظر می گیرد وآن بدوصورت است :

۱ ـ رژیم اشتراك اموال

۲ ـ رژیم تفکیك اموال

(این اصطلاحات دیده شود) .

۲۶۵۷ - رسالهٔ عملیه

(فقه) مقداری از مقررات اسلامی‌است که توسط یکنفر (یاچندنفر) فقیه جمع‌آوری

شده و استنباطات خود آنها (علاوه بر مفاد متن قانون شرع) در آن رساله بطور منظم و مبوب گردآوری شده است و در دسترس غیر مجتهدان قرار داده می‌شود تا طبق آن عمل کنند .

این عمل نوعی از کدیفیکاسیون است که پیش از پیدایش کدناپلئون بین مسلمین و حتی در دستگاههای اداری ودولتی وجود داشت و شاید اروپائیان آنرا از ایرانیان اقتباس کرده‌اند بهترین نمونهٔ یك کدقوانین جاری در یك کشور که بدستور پادشاه تهیه و تنظیم شده است جامع عباسی است که شیخ بهائی و شاگرد او آنرا تنظیم کرده‌اند و باحتمال بسیار قوی منشاء اقتباس اروپائیان که از زمان صفویه با ایرانیان تماس نزدیك داشته‌اند بوده است

۲۶۵۸ - رسدبان

پایور شهربانی است(ستوان)

۲۶۵۹ - رسدبان دو

نائب دوم در شهربانی است .

۲۶۶۰ - رسدبان سه

نائب سوم در شهربانی است .

۲۶۶۱ - رسدبان یك

نائب اول در شهربانی است .

۲۶۶۲ - رسم

بمعنی عادت بکار می‌رود و غالباً بهمراه آن استعمال شده و گفته میشود : رسم و عادت. وبرخی به تکلف سعی دارند که بین آنها فرق گذارند .

(رك . عرف)

۲۶۶۳ - رسم القباله

(فقه) آنچه که در تنظیم قبالجات نوشتن آن مرسوم ومتداول بود مثلا بعضی اقاریر درقباله منعکس می‌شد بدون اینکه واقعیتی داشته باشد (مانند اقرار به رؤیت مبیع از طرف مشتری یا قبض و اقباض) ولی برای اینکه بیع صحیحاً در قباله منعکس شود بر سبیل رسم القباله (و روی حسن ظن طرفین بیکدیگر یا باری بهرجهت) اقرار مذکور را می کردند و بعداً اگر اختلافی رخ می‌داد ذینفع مدعی می‌شد که اقرار واقعیت نداشته و علی رسم القباله بوده است(جامع الشتات- صفحهٔ ۱۶۳- ۷۲۹)

رسم القباله ممکن است بصورت اقرار نباشد . بعضی می گویند ذکر « تلال و جبال» درقباله‌های قدیم بدنبال مالکیت یك ده (کلا یا بعضاً) رسم القباله است والا مادام که احیاء نشده ملك کسی نیست بنظر می‌رسد که منظور حق حریم بر تلال و جبال باشد نه مالکیت آن بهمان ترتیب که مالك اراضی ملکی ده میشوند. بنابراین تا این اندازه رسم القباله محمل دارد .

۲۶۶۴ - رسمی

عمل رسمی عملی است که منسوب به دولت است . مقام رسمی مقام دولتی صلاحیتدار است برای انجام عملی ویا اظهارمطلبی. ممکن است کسی مأمور رسمی دولت باشد ولی مستخدم دولت نباشد مانند صاحبان دفاتر اسناد رسمی که مأموررسمی هستند ولی مستخدم دولت نیستند هر چند که در بعضی مقررات بآنها عضو دولت اطلاق شده است .

اوراق رسمی اوراقی است که دارای نشان و علائم دولتی باشد .

رك . سند رسمی

۲۶۶۵ - رسومات
(مالیه)محل تهیهٔ مشروبات‌الکلی‌ومالیات بر مشروبات الکلی را گویند .

۲۶۶۶ - رسید Récépissé
نوشته‌ای که دریافت‌چیزی‌رامعین‌می کند.

۲۶۶۷ - رسیدگی
مطلق تحقیق را گویند .
(رك . تحقیق)
(دادرسی‌مدنی)عناصر رسیدگی (وجودی باشد یا عدمی) از این قرار است :
الف ـ لازم نیست رسیدگی در دادگاه باشد ولی اصل این است که رسیدگی در دادگاه‌باشد (مادهٔ ۳۶۰ دادرسی مدنی)
ب ـ رسیدگی ممکن است بدلائل دعوی باشد (مادهٔ ۳۵۹ دادرسی مدنی)
ج ـ حضور اصحاب دعوی شرط‌رسیدگی نیست ولی باید موضوع رسیدگی ومکان رسیدگی و زمان رسیدگی قبلا بآنان اعلام شود (مادهٔ ۳۶۲ دادرسی مدنی)
د ـ دخالت دادرس یا نمایندهٔ او شرط رسیدگی است .
هـ ـ رسیدگی شامل مرحلهٔ تبادل لوایح هم‌هست زیرا مادهٔ ۲۹۰ ببعد قانون‌آئین دادرسی‌مدنی‌شامل‌این مرحله هم‌می‌باشد.
و ـ تقدیم دادخواست‌شرط‌شروع برسیدگی است‌ولی‌خوداین‌عمل‌عنوان‌شروع برسیدگی را ندارد و مادهٔ۲۷۳ آئین‌دادرسی‌مدنی خلاف این نظر (و خلاف مادهٔ ۷۰ آئین دادرسی مدنی) را می‌رساند ولی ظاهر مادهٔ ۲۷۳ مقصود مقنن نیست زیرا تقدیم دادخواست جنبهٔ فاعلی دارد و شروع برسیدگی (و رسیدگی) جنبهٔ قابلی‌دارد و این دو جنبه ضد یکدیگر ندو هیچ‌چیز متصف بضد خـود نمیشود یعنی تقدیم دادخواست ، موصوف بعنوان رسیدگی نمیشود .
ز ـ رسیدگی قائم به تشکیل جلسه نیست و بدون تشکیل جلسه هم رسیدگی صدق می‌کند مانند رسیدگی عادی در موردی که نیاز بدادن‌جلسه نداشته باشد .
ح ـ در غیر ساعات اداری هم رسیدگی مقدور است (مادهٔ ۷۷۵ آئین دادرسی مدنی)
ط ـ رسیدگی شامل تجدید جلسه نیست زیرا تجدید جلسه بمعنی تعویق رسیدگی است و تعویق رسیدگی ، ضد رسیدگی است و هیچ‌چیز متصف‌بضد خود نمیشود.

۲۶۶۸ - رسیدگی اختصاری
رك . دادرسی اختصاری

۲۶۶۹ - رسیدگی استینافی
(دادرسی) رسیدگی در دادگاه استیناف را گویند .
(رك . دادگاه استیناف)

۲۶۷۰ - رسیدگی پژوهشی
(دادرسی) رسیدگی در دادگاه استیناف را گویند .
(رك . دادگاه استیناف)

۲۶۷۱ - رسیدگی تمیزی
(دادرسی) رسیدگی در دیوان تمیز را گویند .
(رك . دیوان تمیز)

۲۶۷۲ - رسیدگی عادی
رك . دادرسی عادی

۲۶۷۳ ـ رسیدگی فرجامی

(دادرسی) رسیدگی در دیوان تمیز را گویند .
(رك . دیوان تمیز)

۲۶۷۴ ـ رسیدگی ماهوی

(دادرسی) الف ـ رسیدگی در دادگاه نخستین و استیناف را گویند . در مقابل رسیدگی‌در دیوان تمیز که‌به ماهیت‌دعوی نظر نکرده فقط‌مقصوداز رسیدگی‌تشخیص این امر است که حکم یا قرار مورد دادخواست فرجامی موافق قانون صادر شده یا نه (مادهٔ۵۵۸آئین دادرسی‌مدنی)
ب ـ در پاره‌ای از اصطلاحات رسیدگی ماهوی رسیدگی دادگاههای ماهوی در ماهیت دعوی (به مأخذ مادهٔ ۱۵٤ آئین دادرسی مدنی) را گویند بطوریکه اگر دادگاه در نتیجهٔ‌آن رسیدگی رأی‌صادر کندآن رأی را حکم گویند نه قرار .
(رك . ماهیت)

۲۶۷۵ ـ رسیدگی نخستین

(دادرسی) رسیدگی در دادگاه بخش و شهرستان (بشرط اینکه‌رسیدگی پژوهشی نکند)راگویند . اولین‌مرحله ازمراحل رسیدگی بدعوی یا امری از امور حسبی راگویند وشامل رسیدگی‌حضوری‌وغیابی دادگاه نخستین می‌باشد .

۲۶۷۶ ـ (امتناع از) رسیدگی

(دادرسی مدنی) خودداری دادگاه از رسیدگی است خواه بصورت صدور قرار عدم صلاحیت (بند ۱ ـ ۲ مادهٔ ۱۹۷ دادرسی مدنی و مادهٔ ۲۰۸) باشد خواه بصورت رد دعوی (بند سوم مادهٔ ۱۹۸و مادهٔ ۲۰۲ قانون مذکور) یا عدم‌استماع دعوی (بندچهارم‌مادهٔ۱۹۷قانون‌مزبور) یا قرار سقوط (بند چهارم مادهٔ ۱۹۸ دادرسی‌مدنی) . امتناع‌از رسیدگی خود بخود و مستقلا قرار جداگانه و ممتازی نیست بلکه‌باید بیکی از صور مذکورفوق (قرار رد دعوی ـ قرار عدم صلاحیت ـ قرار عدم استماع دعوی ـ قرار سقوط دعوی) باشد .
(رك . مستنکف از احقاق حق)

۲۶۷۷ـ رشد

(فقه ـ مدنی) کیفیت‌نفسانی‌است که‌دارندهٔ آن میتواند نفع و ضرر (در رشد مدنی) یا حسن و قبح (در رشد جزائی) را تشخیص‌دهدچنین کسی‌رارشید گویند. فاقد این وصف اگر بحد جنون نرسد وصغیر نباشد سفیه خوانده میشود و صفت او را سفه گویند .
در فقه نصی در تعریف رشید و سفیه (یا غیررشید) نیست .
(رك . سفه)

۲٦٧٨ ـ رشد جزائی

(فقه) در مقابل رشد مدنی بکار می‌رود و مأخذآن تشخیص حسن و قبح اعمال‌است و چون انسان اول بد و خوبی را تمیز میدهد و بعدنفع وضرر را بنابراین‌حجر مدنی ملازمه‌ای با حجر جزائی ندارد ولی حجر جزائی حتماً مستلزم حجر مدنی است زیرا هرکس بد و خوبی‌را تمیز نمیدهد نفع و ضرر را هم تمیز نمی‌دهد چه بد بمعنی عام شامل ضرر هم می‌باشد وخوب بمعنی عام‌شامل‌نفع .

۲۶۷۹ ـ رشد مدنی

(مدنی ـ فقه) رشدمدنی بمأخذ تشخیص‌نفع

و ضرر وداد وسند درست، سنجیده میشود جز درمورد نکاح که بمأخذ قابلیت‌صحی برای ازدواج باید حساب شود.
رشد جزائی بمأخذ تشخیص حسن وقبح اعمال است.

۲۶۸۰ - رشوه

(جزا) دادن مالی است به مأمور رسمی یا غیر رسمی دولتی یا بلدی بمنظور انجام کاری از کارهای اداری یا قضائی ولواینکه آن کار مربوط بشغل گیرندهٔ مال نباشد. خواه مستقیماً آن مال را دریافت کند و یا بواسطهٔ شخصی دیگر آنرا بگیرد (این شخص واسطه را در فقه رایش گویند و دهندهٔ مال را راشی نامند و گیرندهٔ مال را مرتشی خوانند) فرق نمی کند که گیرندهٔ مال توانائی انجام کاری راکه برای آن رشوه گرفته داشته باشد یا خیر و فرق نمی کند که کاری که برای راشی باید انجام شود حق او باشد (بر طبق قانون باشد) یا نه (مادهٔ ۱۳۹ - ۱۴۰ - ۱۴۷ قانون مجازات عمومی) شرط تحقق رشوه تبانی و توافق گیرنده و دهنده بر دادن و گرفتن رشوه است. بر هدیه‌ای که برای تحبیب و جلب قلوب داده میشود عنوان رشوه صادق نیست هرچند که قباحت آن قابل انکار نیست و ذاتاً قبیح است (مادهٔ ۱۴ - ۱۴۸ قانون مجازات عمومی)

۲۶۸۱ - رشید

(فقه - مدنی) کسیکه دارای وصف رشد است (رك . رشد) . در مقابل غیر رشید یا سفیه استعمال میشود.
هر رشیدی عاقل است ولی هر عاقلی رشید نیست زیرا عاقل ممکن است از نظر مدنی سفیه باشد.
(رك . سفه)

۲۶۸۲ - (غیر) رشید

(مدنی - فقه) بمعنی سفیه است.
(رك . رشد)

۲۶۸۳ - رضا

(مدنی - فقه) در لغت بمعنی موافقت و اختیار است و در اصطلاح در معانی ذیل بکار رفته است:
الف - میل قلب است بطرف يك عمل حقوقی که سابقاً انجام شده یا الآن انجام میشود یا بعداً واقع خواهد شد.
رضا هم بزمان گذشته هم بزمان حال و هم بزمان آینده تعلق میگیرد بر خلاف قصد انشاء که فقط بزمان حاضر تعلق میگیرد بهمین جهت ماهیت قصد انشاء با ماهیت رضا فرق حقیقی دارد ومادهٔ ۱۹۰ ق - م هم این فرق رامورد قبول قرار داده است (رك . قصد انشاء)
انتقاد - قصد انشاء عبارت است از اعلام رضا بمنظور ترتیب اثر دادن بآن از تاریخ اعلام » (رك . انشاء) و این در حقیقت يك قسم از رضا است که فقط تعلق بزمان حاضر پیدا می کند و ازحیث ذات با رضا فرق ندارد فقط از حیث عوارض و خصوصیات ، قسمی از رضا را تشکیل میدهد . ابداع قصد انشاء که ذاتاً مغایر با رضا باشد چیزی است که تقریباً از دو قرن پیش در فقه آغاز شده است و دلیلی بر آن نیست.
ب - رضا درمادهٔ ۱۹۹ ق-م که ازحقوق فرانسه گرفته شده است بمعنی بالا (که از فقه گرفته شده است) نیست بلکه رضا در

مادهٔ۱۹۹عبارت‌است‌ازقصد انشاء ورضای بمعنی فقهی در حالت‌تر کیبی‌وبدون‌تمایز این‌دوازیکدیگر. بهمین‌جهت‌فرض رضای حاصل از اکراه‌در مادهٔ ۱۹۹ شده است و حـال اینکه در فقه رضا با اکراه مانعة‌الجمعندوهیچوقت‌رضا ناشی ازاکراه نمیشود (مادهٔ ۱۰۷۰ ق ـ م)

۲۶۸۴ ـ رضای اظهار شده

(مدنی ـ فقه) رضائی که مقرون بقصد انشاء نباشد دو قسم است :

الف ـ رضای اظهار شده مانند رضای مالك در موقع اجازهٔ عقد فضولی .

ب ـ رضای اظهار نشده که آنرا رضای فعلی باطنی هم مینامند وآن رضائی است موجود در قلب که هنوز بمرحلهٔ ابراز نرسیده است .

(مراتب بالا فرع تغایر قصد انشاء و رضا است.)

۲۶۸۵ ـ رضای باطنی

(مدنی ـ فقه) رضای ابرازنشده رارضای باطنی گویند و آن دو قسم است :

الف ـ رضای فعلی باطنی ـ این رضادر قلب وجود پیدا کرده ولی ابراز نشده است .

ب ـ رضای شأنی باطنی ـ که‌عبارت است ازآمادگی نفس برای اظهار رضایت‌ولی بالفعل رضایت وجود ندارد و این نوع رضا در روابط دوستان و اقربای نزدیك وجود دارد .

این قسم رضا را اذن فحوی وشاهدالحال هم مینامند .

۲۶۸۶ ـ رضای بدون قصد انشاء

(مدنی) رضای کسیکه مقرون بقصد انشاء نیست مانند رضای مالك در حین اجازهٔ عقد فضولی . (مطلب بالا راجع بفرض تغایر قصد انشاء و رضا است).

۲۶۸۷ ـ رضای شأنی باطنی

رك . رضای باطنی

۲۶۸۸ ـ رضای فعلی باطنی

رك . رضای‌باطنی

۲۶۸۹ ـ رضای معاملی

(مدنی ـ فقه) حداقل از رضا که قانون آنرا شرط نفوذ معاملات قرار داده‌است وآن رضای‌مضطر است (مادهٔ ۲۰۶قانون مدنی)

۲۶۹۰ ـ رضای معلول

(مدنی) به رضای مغبون و مکره (بفتح راء) وکسیکه مورد تدلیس‌در معامله‌واقع شده است گفته شده است یعنی مقصود از عیب و علت فقط غبن و اکراه و تدلیس است نه مطلق عیوب و علل .

۲۶۹۱ ـ رضای مقرون بقصد انشاء

(مدنی ـ فقه) مانند معاملهٔ مالك اهل در مال خود بدون‌اکراه. در اینصورت قصد انشای او مقرون برضا است بر خلاف رضای مالك در حال‌اجازهٔ عقد فضولی‌که رضای او جدا از قصد انشای عاقد است و نیز رضای عاقد مکره پس از زوال اکراه و در هنگام اجازهٔ عقد همینطور است .

(مراتب بالا فرع تغـایر قصد انشاء و رضا است .)

۲۶۹۲ ـ رضاع

(فقه ـ مدنی) ماهیت حقوقی رضاع از عناصری فراهم می‌آید که با اجتماع آن

عناصر ، قرابت رضاعی هم حاصل میشود (رك . اقرباء رضاعی) عنصر اصلی آن انبات لحم و شدعظم است (که احرازآن دشوار است) و بجای این عنصر به تعداد دفعات شیرخوردن (پانزده شیر خوردن) و یا به زمان معینی از شیرخوردن (یکشبانه‌روز) اکتفاء کرده‌اند بشرط اینکه سایر خصوصیات هم جمع شود .

۲۶۹۳ - رضخ

(بفتح اول و سکون ثانی) در فقه سهمی است از غنیمت جنگی که بآن دسته از شرکت کنندگان در جهاد که اختیار شرکت در جنگ را دارند بر حسب تعهد فرمانده لشکر (تعهد نسبت به سهم غنیمت) داده میشود مانند زنان و بندگان در مقابل کسانیکه ملزم بشرکت در جنگ هستند و سهم آنان بیشتر است و نص قانون سهم آنان را معین کرده است .

۲۶۹۴ - رطل

(بفتح اول وکسر آن) مأخوذ از کلمهٔ Litra از اوزان قدیم است . درمعانی ذیل بکار رفته است :

۲۶۹۵ - رطل بغدادی

(فقه) دوازده اوقیه است و اوقیه (بضم اول وتشدید یاء) چهل درهم است گویند رطل در فقه اگر باطلاق و بدون قیدذکرشود رطل بغدادی است .

(رك. درهم)

۲۶۹۶ - رطل عراقی

(فقه) وزن آن یکصدوسی درهم است .

(رك . درهم)

۲۶۹۷ - رطل مدنی

(فقه) وزن آن یکصدونودوپنج درهم است یعنی یك برابرونیم رطل عراقی است .

(رك . درهم)

۲۶۹۸ - رطل مکی

(فقه) وزن آن دوبرابررطل بغدادی‌است یعنی دویست وشصت درهم‌است .

(رك . درهم)

۲۶۹۹ - رفراندم

(حقوق‌اساسی) Référendum عبارت است‌ازمراجعهٔ به‌آراء ملت‌در امورمربوط بقانونگذاری و غیرآن .

۲۷۰۰ - رفراندم الزامی

(حقوق‌اساسی)رفراندمی‌است که‌نمایندگان ملت مجبورندبه‌آن ترتیب اثربدهند. در مقابل رفراندم مشورتی بکار می‌رود .

۲۷۰۱ - رفراندم تأسیسی constituant

(حقوق اساسی) رفراندم مربوط بقانون اساسی را گویند . در مقابل رفراندم تقنینی بکار می‌رود.

۲۷۰۲ - رفراندم تقنینی Législatif

(حقوق اساسی) رفراندم راجع به قانون عادی راگویند .

۲۷۰۳ - رفراندم مشورتی Consultatif

(حقوق اساسی) رفراندمی است که نمایندگان‌ملت‌قانوناً مجبور نیستند که‌بآن ترتیب اثر بدهند بلکه‌آن رأی فقط جنبهٔ مشورتی دارد .

۲۷۰۴ - رق

(فقه) انسانی که مملوك دیگری است . بردگی مدتها است که درکشور ملغی‌شده است .

۲۷۰۵ - رقابت مکارانه

(تجارت) ترجمهٔ نارسائی است از مدلول

رقابت نامشروع مادهٔ ۲۴۲ قانون جزا .
(رك . رقابت نامشروع)

۲۷۰۶ - رقابت نامشروع

Concurrence déloyale

(یارقابت‌مکارانه) عمل یا اعمالی‌است که شخصی از قبیل کاسب یا تاجر یا طبیب یا صنعتگر یا هنرمند و مانند آنها برای پراکنده کردن (یا جلب کردن بدور خود) ارباب رجوع و مشتریان کسیکه با او همکار است از طریق روشهای غیر شرافتمندانه و غیرعقلائی مرتکب شود . این کارموجب‌محکومیت‌بجبران‌خسارت است ودر پاره‌ای مواردهم جرم محسوب است .

۲۷۰۷ - رقبه

(بفتح اول ودوم وسوم) عنوان املاك‌غیر منقول و همیشه بصورت اضافه استعمال میشود مانند رقبات املاك پلاك‌فلان ....

۲۷۰۸ - رقبی

(مدنی) قسمی‌ازحق‌انتفاع‌است که‌ازطرف مالك ملك بنفع دیگری برای مدت‌معین برقرار می‌شود چنانکه‌صاحب‌خانه‌ای‌حق استفادهٔ از آن را برای مدت معین به ادارهٔ فرهنگ یك شهر برگزار کند (مادهٔ ۴۲ قانون مدنی)

۲۷۰۹ - روادید

ویزا راگویند (رك . ویزا)

۲۷۱۰ - روانامه Exequatur

فرمانی که رئیس کشور به کنسولهای بیگانه می‌دهد وآنها را برای انجام مأموریت خود مجاز می کند .

۲۷۱۱ - روانشناسی جزائی

Psychologie criminelle

علمی از علوم وابسته بحقوق جزا است که‌موضوع آن‌مطالعهٔ‌روحی‌مجرمان‌است .

۲۷۱۲ - روایت اکابر از اصاغر

(فقه) هرگاه مروی عنه از حیث سن از راوی کوچکتر باشد یا از حیث دیدن استاد حدیث از راوی عقب‌تر باشد چنین روایتی‌راروایت‌اکابر از اصاغرمی‌نامند.

۲۷۱۳ - روایةالاقران

(فقه) روایتی است که راوی و مروی‌عنه آن بحسب سن وسال‌مساوی باشندیااینکه هر دو در نقل احادیث از یك استادنقل حدیث (فی‌الجمله) کرده باشندمانندشیخ طوسی و سید مرتضی که از شیخ مفیدنقل حدیث می کنند و اگر از یکدیگر نقل حدیث کنندروایت آنهاعنوان‌روایةالاقران دارد .

۲۷۱۴ - روح‌قانون

اصول و نظرهای علمی که پایهٔ یك یا چند مادهٔ‌قانون باشدمانند«قاعدهٔ لاضرر» که روح مواد باب تقسیم اموال شرکت در قانون مدنی ما است .

۲۷۱۵ - روز

(دادرسی) روز بیست و چهار ساعت است (مادهٔ ۶۱۲ آئین دادرسی مدنی)

۲۷۱۶ - روز اقدام

(دادرسی) الف ـ اگر موعدبرای‌احضار باشد روز حضور شخص در دادگاه روز اقدام محسوب میشود .
ب ـ اگر موعدبرای پاسخ به لایحهٔ‌طرف باشد روز اقدام روزی است که پاسخ او

تسلیم دفتر دادگاه می‌شود .

۲۷۱۷ - روزنامه

الف - مجله و نشریه‌ای است که برای روشن‌ساختن اندیشه‌های مردم درزمینه‌های اجتماعی - سیاسی - علمی - فنی - ادبی وترقی‌دادن سطح دانش عامه و نشراخبار و اطلاعات و مطالب عام‌المنفعه و انتقاد و صلاح‌اندیشی در امور عمومی بطور منظم و در مواقع معین طبع و نشر گردد (مادهٔ یك لایحهٔ قانونی‌مطبوعات - مصوب ۸ - ۵ - ۳۴)

شرط روزنامه صدور و نشر آن بطور روزانه نیست (بند چهار مادهٔ چهار و تبصرهٔ پنج ماده پنج قانون مذکور)

ب - دفتر روزنامه را در اصطلاحات تجارت گویند وآن دفتری است که‌خرید و فروش و معاملات روزانه را در آن نویسند (مادهٔ هفت قانون تجارت)

۲۷۱۸ - روزنامهٔ کثیرالانتشار

تعریف قانونی ندارد و بفرض قانونی(یا به‌تشخیص‌مراجع رسمی درخصوص‌مورد) باید معین شود چنانکه از مادهٔ ۸۱ آئین نامهٔ اجراء اسناد رسمی استفاده میشود . معذلك در هر کشور (یا در هر ناحیه‌که چند روزنامه داشته باشد) قدر متیقن را میتوان مشخص کرد و نسبت به‌مشکوك (مصداق‌مشتبه) بایدمعاملهٔغیر کثیرالانتشار راکرد .

۲۷۱۹ - روغنی

رك . تراز

۲۷۲۰ - رولمان

(دادرسی) تبدیل سالانهٔرئیس وکارمندان یك‌شعبهٔدادگاه بشعبهٔ دیگر همان دادگاه برای اینکه رئیس وکارمندان‌یك‌شعبه‌بیش از یکسال با هم نباشند تا بر اثر طول مدت مصاحبت یکی از همکاران در فکر سایران نفوذنکند. ولی زیان‌های‌این‌کار از نظر گردش سریع‌کارها و جهات‌دیگر بیشتراست و بهرحال ترك‌آن‌لازم‌است .

۲۷۲۱ - رونوشت Copie

سندی‌که از روی سند (عادی - رسمی) دیگر نوشته‌شود.رونوشت اگر ازمراجع رسمی و بمأخذمادهٔ ۱۲۸۷ قانون مدنی نوشته و تنظیم شود رسمی است والاعادی است لازم نیست هر رونوشتی از حیث خواص و آثار قانونی خـاصیت اصل را داشته باشد چنانکه سواد سندرسمی‌معامله اگر با اصل‌سند تصدیق‌شده باشدخاصیت اصل سند را ندارد یعنی نمیتوان باستناد آن اجرائیه صادرکرد ولی اگر مطابقت آن سواد با ثبت دفتر تصدیق شده باشد آنوقت خاصیت اصل سند را دارد (مادهٔ ۷۴ قانون ثبت ۱۳۱۰)

رك . نسخهٔ ثانی

۲۷۲۲ - رونوشت رسمی

هر رونوشت که از مراجع رسمی و به مأخذ مادهٔ ۱۲۸۷ قانون مدنی نوشته و تهیه شده باشد .

(رك . رونوشت)

۲۷۲۳ - رونوشت عادی

رك. رونوشت

۲۷۲۴ - رویهٔ اصراری

(دادرسی) رأی اصراری هیأت عمومی تمیز راگویند .

(رك . حکم اصراری)

۲۷۲۵ - رویهٔ عادی

(دادرسی) حکم عادی هیأت عمومی تمیز را گویند در مقابل رویهٔ لازم‌الاتباع هیأت عمومی تمیز .
(رك . حکم عادی)

۲۷۲۶ - رویهٔ قضائی

(دادرسی) آراء صادر شده در هیأت عمومی تمیز راخواه بصورت اصراری باشد خواه بصورت لازم الاتباع رویهٔ قضائی و رویهٔ تمیزی گویند .

۲۷۲۷ - رویهٔ لازم‌الاتباع

(دادرسی) حکم لازم‌الاتباع هیأت عمومی تمیز را گویند .
(رك . حکم لازم‌الاتباع)

۲۷۲۸ - رهان

(فقه) الف - هر نوع برد و باخت را گویند .
ب - جمع رهن است (وان کنتم علی‌سفر ولم تجدواکاتباً فرهان مقبوضة)
رك . رهن

۲۷۲۹ - رهن

(مدنی - فقه) رهن، عقدی‌است که بموجب آن ، مدیون مالی را برای وثیقه‌بدائن میدهد (مادهٔ ۷۷۱ ق - م) در این که بعد از وضع مادهٔ ۳۴ قانون ثبت این عقد بصورت‌عقدلازم‌الطرفین درآمده اختلاف نظر شدید وجود دارد (مجلهٔ حقوقی دادگستری-سال۱۳۴۳شماره ۲ - دیماه صفحهٔ ۹)

۲۷۳۰ - رهن تصرف

(مدنی - فقه) عقد رهنی که مال‌موردرهن بعد از اقباض به مرتهن در تصرف‌مرتهن بماند و او از منافع آن بهره‌مند گردد .

۲۷۳۱ - رهن قرار دادی

(مدنی) عقد رهن‌را گویند (رك . رهن) در مقابل رهن قضائی بکار می‌رود (رك . رهن قضائی)

۲۷۳۲ - رهن قضائی

(دادرسی مدنی) صفت مالی از اموال محکوم علیه یامدعی علیه که بموجب‌قرار تأمین دادگاه توقیف میشود (مادهٔ۲۲۵-۲۲۹دادرسی‌مدنی) یعنی مالی که ازجهت قضائی در قید است (و طلق نیست) درگروگـان و در قید چیزی بودن از مفاهیم لغت رهن است چنانکه در این حدیث‌آمده است : ان‌الحجرالمغصوب فی‌الدار رهن علی‌خرابها (یعنی سنگ غصبی‌که در ساختمان غاصب بکار برده شده قید وگروگان بـرای تخریب آن ساختمان‌بمنظور ردسنگ‌بصاحب‌آن‌است.) لغت رهن‌در رهن‌قضائی محمول برمفهوم وثیقه هم میتواند باشد .

۲۷۳۳ - رهن مستعار

(فقه - مدنی - ثبت) عاریه گرفتن ملك غیر و برهن‌نهادن‌آن‌بنفع عاریه‌گیرنده موجب پیدایش‌ماهیت‌رهن مستعار میشود. امروزه بـرای این‌کار عنوان عاریه را بمیان نمی‌آورند بلکه دائن و مدیون و ثالث (که‌ملك‌او وثیقهٔ وام مدیون‌میشود) از طریق مادهٔ ۱۰ قانون مدنی توافق می‌کنند. از مادهٔ ۷۵۴ قانون مدنی هم میتوان همین استفاده راکرد .

۲۷۳۴ - رهن مکرر

(مدنی - ثبت) هرگاه راهن که مال‌خود را برهن‌نهاده برای بار دیگر (بار دوم

یا سوم یا چهارم یا غیره) نزد همان مرتهن یا شخص ثالث برهن بگذارد این رهن را رهن مکرر می‌نامند (مادهٔ ۳۴ مکرر قانون ثبت) هرگاه مبیع شرطی ازطرف بایع باستناد مادهٔ مذکور برای دفعه یا دفعات بعد بوثیقه نهاده شود این بیع بعدی را بیع شرط مکرر میتوان نامید و همین امر است که از تاریخ وضع مادهٔ ۳۴ مکرر قانون ثبت بیع شرط را از صورت بیع ناقل ملك خارج کرده تاجائی که معروف شده است که :

بیع شرط مملك نیست .

۲۷۳۵ - (فك) رهن

(مدنی ـ فقه) خروج مال مورد رهن از حالت وثیقه بودن ، اعم از اینکه راهن دین خودرا بمرتهن بدهد یا اینکه مرتهن از حق عینی خود بر مال مورد رهن صرفنظر نماید یا دین اورا ابراء کند .

۲۷۳۶ - رهینه

(فقه) الف ـ مال مرهون‌را گویند . مالی که در عقد رهن به وثیقه نهاده میشود .

ب ـ مطلق وثیقه را نیز گویند (مادهٔ ۵۱۴ قانون تجارت)

۲۷۳۷ - ری

وزنی است برابر با چهار من تبریز (دوازده کیلو گرم) . (ری کردن) دربعضی از ولایات هنوز بمعنی وزن کردن استعمال میشود .

۲۷۳۸ - ریال

الف ـ واحد پول کنونی ایران که مقیاس فلزی قانونی آن ۰/۷۳۲۲۳۸۲ گرم زر خالص یا ۴/۱۴ گرم سیم خالص است (قانون ۲۷ ـ ۱۲ ـ ۱۳۰۸)

ب ـ پول سابق ایران که برابر یك قران و پنج شاهی بوده است .

ز

۲۷۳۹ - زارع

در قانون اصلاحات ارضی ۱۹ - ۱۰ - ۴۰ زارع کسی است که مالك زمین نیست و بادارا بودن یك یا چند عامل زراعتی شخصاً و یا به کمك افراد خانوادهٔ خود در زمین متعلق به مالك مستقیماً زراعت می کند و مقداری از محصول را بصورت نقدی یا جنسی بمالك میدهد .

۲۷۴۰ - زانی

(فقه - جزا) کسیکه مرتکب جرم زنا شده است . (رك . زنا)

۲۷۴۱ - زانیه

(فقه) زنی که مرتکب جرم زنا شده است. (رك . زنا)

۲۷۴۲ - زایچه

یا ورقهٔ ولادت : ورقه‌ای است که هنگام ولادت کودك نوشته می‌شود و ادارهٔ آمار از روی آن ورقهٔ شناسنامه تهیه می کند. استعمال زایچه بمعنی (متولد) غلط است.

۲۷۴۳ - زراعت

الف - در لغت بمعنی بذرافشاندن است و اختصاص به غلات ندارد در زبان فارسی هم اختصاص آن به غلات محرز نیست با این وصف در معنی زراعت (و تطبیق آن بر زمینی که در آن گل و درختان زینتی کاشته میشود) در تبصرهٔ دوم مادهٔ یك قانون مالك و مستأجر مصوب ۱۰-۳-۱۳۳۹ تردید و اختلاف نظر در دادگاهها دیده شده است.
ب - در قانون اصلاحات ارضی ۱۹ - ۱۰ - ۴۰ بمعنی تولید محصول بوسیلهٔ عملیات زراعتی و باغداری است .

۲۷۴۴ - زراعت مکانیزه

زراعتی که توسط کارگر کشاورزی انجام و حداقل ، عملیات شخم بوسیلهٔ ماشین کشاورزی صورت گیرد زراعت مکانیزه شناخته میشود (مادهٔ ۲۰ آئین نامهٔ اصلاحات ارضی ۱۹ - ۱۰ - ۴۰)

۲۷۴۵ - زقاق (بضم اول)

(فقه) کوچهٔ تنگ را گویند خواه بن بست باشد خواه نه و در همین معنی سکه (بکسر اول و تشدید ثانی) استعمال میشود و گاه سکه بمعنی کوچه و معبر وسیع است.

۲۷۴۶ - زق زار

(فقه) زمینی است موات که آب هرزه ترشح می کندواحیاء آن بهزه کشی و برانداختن آب هرزهٔ آن است .

۲۷۴۷ - زکات

(فقه) حقی است قانونی که بشرط نصاب باید صاحب مال آنرا بپردازد ومصرف آن معاش فقراء و مساکین و حقوق مأموران وصول زکات و مأموران پرداخت آن به مستحقان (فقراء ومساکین) و مؤلفهٔقلوب و برای آزادکردن بندگان و پرداخت دیون مفلسان و پرداخت هزینهٔ رجعت مسافرینی که تمکن بازگشت را ندارندو کلیهٔ امور عام المنفعه مانند ساختن راهها و پرداخت حقوق معلمان وهزینهٔ تحصیل اشخاص فاقد بضاعت و نشر کتب سودمند و مانند اینها است .

۲۷۴۸ - زمین

در قانون اصلاحات ارضی ۱۹ - ۱۰ - ۰٤ زمین زیر کشت یا آیش است که برای یك یا چند نوع از امور کشاورزی مورد استفاده قرار می گیرد .

۲۷۴۹ - زمین بیاض

زمینی که مشخصات ذیل را دارا باشد :

الف - ملك باشد خواه مجهول المالك باشد خواه نه . بنابر این بهزمین موات، بیاض گفته نمیشود .

ب - مشغول بزراعت یا بنا یا درخت و چمن ومانند این امور نباشد خواه محصور باشد خواه نـه خواه زمین از اراضی زراعتی باشد خواه نه .

۲۷۵۰ - زمین خالصه

رك . خالصه

۲۷۵۱ - زمین شاهی

(تاریخ حقوق) این اصطلاح تا یکقرن اخیر وجود داشته و معلوم نیست مرادف خالصه استعمال شده یا نه . بعضی آنراملك مجهول المالك محیات (دائر) دانسته اند که در تصرف شاه باشد (جامع الشتات - صفحهٔ ۲۱۳) بهرحال خصوصیات این اصطلاح چندان روشن نیست ولی غالباً در اراضی خالصه بکار می رفته است .

زن

در لغت معنی آن معلوم است. دراصطلاحات ذیل بکار می رود :

۲۷۵۲ - زن حائل

(فقه - مدنی) زنی که آبستن نباشد . در مقابل زن حامل استعمال شده است .

۲۷۵۳ - زن حامل

(فقه - مدنی) زن آبستن را گویند . و حمل از زمان انعقاد نطفه است تا زمان وضع حمل .

۲۷۵۴ - زن دائم

(مدنی - فقه) زنی که بعقد ازدواج دائم بنکاح کسی درآمده باشد . در اصطلاح دیگر که عامیانه هم هست او را زن عقدی نامند کانه متعه عقد نیست و حال اینکه متعه هم نوعی عقد است بهرحال اصطلاح عامیانهٔ مذکور در حدخود ظرافتی دارد .

۲۷۵۵ - زن صیغه

(مدنی - فقه) زنی که بعقد نکاح منقطع شوهر کند (مادهٔ ۱۰۷۵ قانون مدنی) این اصطلاح عامیانه ناشی از آنجا است که این ازدواج عاری از رسوم و عادات عقد نکاح دائم است و بصرف خواندن صیغهٔ عقد رابطهٔ زناشوئی حاصل میشود .

۲۷۵۶ - زن عقدی

(مدنی ـ فقه) دراصطلاحات عامیانه‌بزنی می‌گویند که بنکاح دائم‌شوهر کرده باشد. زوجهٔ دائم اصطلاح علمی آن است .

۲۷۵۷ - زن متعه

(مدنی ـ فقه) بمعنی زن صیغه است(رك. زن صیغه)

۲۷۵۸ - زنا

(فقه) جماع غیر مشروع خواه در جهت آلت تناسلی باشدخواه نه . برای تحقق زنا علاوه بر عنصرعدم مشروعیت مواقعه وعمد شرط‌است که زانی‌بالغ باشداگرچه طرف او نا بالغ باشد و شرط است که زانیه بالغه باشد اگرچه‌طرف او نابالغ باشد و زانی عاقل باشد ولو اینکه طرف عاقله نباشد و زانیه عاقله باشد اگرچه طرف عاقل نباشد و شرط است که‌دخول لااقل بقدر حشفه باشد . هم چنین گفته شده است‌که علم بجرم بودن زنا شرط تحقق این جرم است .

۲۷۵۹ - زنای غیر محصنه

رك . احصان

۲۷۶۰ - زنای محصنه

رك . احصان

۲۷۶۱ - زناشوئی

بمعنی نکاح است (رك . نکاح)

۲۷۶۲ - زوج

(مدنی ـ فقه) مردی‌که زنی در عقد او است .

صدق زوج و زوجه و زوجین برزن و مردی‌که رابطهٔ زناشوئی آنها قطع شده است محرز و مسلم نیست بنابراین در اعمال مادهٔ ٦٧٦ آئین دادرسی مدنی فعلیت رابطهٔ زناشوئی شرط است .

۲۷۶۳ - زوجه

(مدنی ـ فقه) زنی‌که شوهر کرده وبالفعل شوهر داشته باشد خواه بعقد نکاح دائم خواه بعقد نکاح منقطع .

۲۷۶۴ - زوجهٔ غیرمدخوله

(مدنی ـ فقه) زوجه‌ای‌که بعد از عقد ازدواج هنوز شوهر با او دخول (بقدر حشفه) نکرده باشد (مادهٔ ۱۰۹۲ ق‌ـم)

۲۷۶۵ - زوجهٔ مدخوله

(مدنی ـ فقه) زنی‌که پس ازعقد ازدواج شوهر با او دخول‌کرده باشد .
(مادهٔ ۱۰۹۲ ق‌ـم)

۲۷۶۶ - زوجین

(مدنی ـ فقه) زن و مردی‌که بین آنها رابطهٔ زناشوئی وجود داشته باشد
(رك . زوج)

۲۷۶۷ - زیاده

(مدنی ـ فقه) مالی‌که دارای خصوصیات ذیل است :

الف ـ عین باشد پس منافع عین مستأجره که مستأجر میبرد زیاده نیست . وبعکس اضافه وزن گاو و گوسفند براثرچاق‌شدن و پشم گوسفندکه میروید زیاده محسوب است .

ب ـ عین مذکور ممکن است ناشی از طبع مالی باشدکه برآن افزون شده‌است مانند مورد روئیدن پشم گوسفند و مانند آن ، وممکن است با افزودن چیزی از خارج باشد مانند نقاشی‌کردن ساختمان و یا تعمیرات آن .

ج ـ عین باید نسبت بمالی که برآن

افزوده شده جنبهٔ عرضی داشته باشد یعنی موجب تغییر ماهیت آن نشود بنابراین اگر بخانه‌ای حمامی بیفزایند یا چاهی در آن احداث کنند زیاده صدق می کند ولی اگر زیاده موجب تغییر ماهیت شود زیاده صدق نمی‌کند مثل اینکه از ماسه و سیمان لوله‌های سیمانی بسازند که بکلی مغایر با ماهیت ماسه و سیمان است .

د ـ زیاده همیشه دارای مأخذ زمانی میباشد یعنی باید زمان معینی را مأخذ قرارداده و زیاده رانسبت بآن بسنجند . بجای اصطلاح بالا اصطلاح زیادی و زیادتی هم بکار می‌رود .

مادهٔ ۳۱۴-۷۸۶ قانون مدنی

(رك. نماء)

۲۷۶۸ ـ زیادی

(مدنی ـ فقه) افزایش مال خود بخود (مانند توسعهٔ زمین کنار رودخانه براثر سیلاب) یا بفعل غیر (مادهٔ ۳۱۴ ق-م) در اصطلاحات ذیل بکار می‌رود :

۲۷۶۹ ـ زیادی حکمی

(مدنی ـ فقه) هرگاه براثر تصرف در عین‌مال ، قیمت آن زیاد شود بدون اینکه عرفاً چیزی برعین آن مال افزوده گردد آن زیادی قیمت را زیادی حکمی گویند (درمقابل زیادی عینی) مادهٔ ۳۱۴ ق-م.

۲۷۷۰ ـ زیادی عینی

(مدنی ـ فقه) هرگاه متصرف درمال‌معینی چیزی بر آن بیفزاید(مانندا ینکه درختانی در زمینی بکارد یا بنائی در آن زمین بسازد) این زیادی را زیادی عینی گویند (مادهٔ ۳۱٤ ق-م)

۲۷۷۱ ـ زیان

در معنی ضرر بکار می‌رود (رك . ضرر) و غالباً این دوکلمهٔ فارسی و عربی را که معادل یکدیگرند با هم بکار می‌برند و می‌گویند (ضرر و زیان) این استعمال که از نوع استعمالات مترادف است در تعبیرات حقوقی درست نیست .

۲۷۷۲ ـ زیان دیرکرد

بمعنی خسارت تأخیر تأدیه است (تبصرهٔ دوم مادهٔ ۳٤ قانون ثبت)

رك . خسارت تأخیر تأدیه

۲۷۷۳ ـ زیف (بفتح اول و سکون ثانی)

(فقه) درهمی که مس درآن کرده باشند .

ژ

۲۷۷۴- ژران دافر Gérant d'affaire

(مدنی) دراصطلاحات حقوق مدنی فرانسه بکسی گفته میشود که ازطرف غیرو بحساب او و بدون اخذ نیابت و نمایندگی ازاو کاری انجام دهد. این عمل راGestion d'affaire نامند و کسیکه کار بنفع او شده است Géré نامیده میشود (مادهٔ ۱۳۷۲ تا ۱۳۷۵ قانون مدنی فرانسه) مؤلفان کلاسیك آنرا عمل حقوقی یکطرفی وشبه عقد میدانند (رك. شبه عقد) مؤلفان جدید قصد یکطرفی عامل را کافی برای ایجاد تعهد ندانسته و آن قصد را بحکم قانون منشاء تعهد می‌شمرند.

انتقاد ـ همهٔ ایقاعات همین خاصیت را دارند یعنی قصد یکطرف بانضمام حکم قانون منشاء اثر حقوقی است نهایت اینکه پاره‌ای از این ایقاعات (مانند ابراء) احکام امضائی هستند (یعنی قبل از قانونگذاری درعرف و عادت وجودداشته و مقنن آنها را تأییدکرده است.) و پاره‌ای دیگر مانند مورد مانحن فیه از احکام تأسیسی هستند.

موضوع عمل ژران دافر امور مالی است خواه بصورت عمل حقوقی (محتاج بقصد انشاء) باشد چون اجارهٔ مال‌غیر بنفع او، یاعمل مادی صرف باشد مانند تعمیردیوار همسایه‌که مشرف بخرابی است.

مادهٔ ۳۰۶ قانون مدنی تأسیس حقوقی ژران دافر را از حقوق فرانسه اقتباس کرده است و چون دراین زمینه اصطلاح خاصی بپارسی بوجود نیامده فعلا همان اصطلاح باختری عیناً بکار می‌رود.

(شرح لمعه ـ جلداول صفحهٔ ٤٤١ - ۴۴۲)

۲۷۷۵- ژنوسید Génocide

(جزای بین‌الملل) اعمال ذیل‌که بمنظور نابودی تمام یا قسمتی ازگروه ملی و قومی و نژادی و یا مذهبی ارتکاب شود ژنوسید محسوب است:

الف ـ قتل اعضاء آن گروه.

ب ـ صدمهٔ شدید بسلامت جسم یا روح افراد گروه.

ج ـ قرار دادن عمدی گروه در معرض وضع زندگی نامناسبی‌که منتهی بزوال قوای جسمی (کلی یا جزئی) آنان بشود.

د ـ اقداماتی که بمنظور جلوگیری از توالد و تناسل آن گروه صورت گیرد .
ه ـ انتقال اجباری اطفال آن گروه به گروه دیگر(مادهٔ دوم قرارداد جلوگیری ازکشتار دسته جمعی و مجازات آن) با توجه بمراتب بالاترجمهٔ ژنوسید بکشتار دسته جمعی غلط فاحش است . وبهتراست خود اصطلاح خارجی مزبور را زبان فارسی بپذیرد و دنبال معادل فارسی آن نرود .

۲۷۷۶ - ژوره Juré

(دادرسی کیفری) عضو هیأت منصفه را گویند .

۲۷۷۷ - ژوری Jury criminel

(دادرسی کیفری) گروهی از اشخاص غیر رسمی که در رسیدگی ببرخی از بزه‌ها تحت شرائط خاصی با قضات دادگاهها همکاری می کنند و سؤالات مخصوصی از آنها از طرف قضات میشود مانند :
الف ـ آیا متهم مجرم است ؟
ب ـ درصورت مجرم بودن آیا استحقاق تخفیف رادارد؛ (مادهٔ ۳۴ قانون مطبوعات سال ۱۳۳٤) پاسخ آنان را verdict نامند و آن گروه را Jury de jugement هم می‌نامند و هر یك از این گروه را Juré نامیده‌اند .
(رك . هیأت منصفه)

۲۷۷۸ - ژوریسپرودانس
Jurisprudence

سابقاً به علم حقوق گفته می‌شد . بمعنی تفسیر قانون بوسیلهٔ دادگاهها بکاررفته است .
هم‌چنین بمعنی مجموعهٔ تصمیمات محاکم در موضوع واحد استعمال شده‌است مانند تصمیمات مربوط به حادثهٔ اتومبیل .
درفارسی بجای آن رویهٔ قضائی وگاهی ژوریسپرودانس بکار رفته‌است .

س

۲۷۷۹ ـ ساباط

(فقه) سقفی است بین دو دیوار یا دو بناء واقع در دو سمت یك معبر عمومی یا اختصاصی . بدیهی است که در زیر آن معبر وجود دارد .

۲۷۸۰ ـ سابق

(فقه ـ مدنی) برندهٔ در مسابقه را گویند. رك . سبق و رمایه

۲۷۸۱ ـ سابق و لاحق

(فقه) هر گاه دو راوی که از یك شیخ اجازه روایت کنند و یکی پیش ازدیگری فوت کند روایت آنها را روایت سابق ولاحق نامند (درایهٔ شهید دوم ـ صفحهٔ ۱۶۰)

۲۷۸۲ ـ سابقه

رك . پیشینه

۲۷۸۳ ـ ساختگی

بمعنی مجعول استعمال شده است . مادهٔ ۸۶ قانون جزا (رك . جعل)

۲۷۸۴ ـ ساخلو

بمعنی پادگان است (رك . پادگان)

۲۷۸۵ ـ سازش

(دادرسی) تراضی طرفین دعوی برفیصلهٔ نزاع معین درداد گاه وبادخالت دادرس داد گاه (مادهٔ ۳۳۵ آئین دادرسی مدنی) سازشنامه‌ای که باین ترتیب تنظیم میشود ماهیت یك سند رسمی‌صلح را دارد ومانند هرعقدی فقط بین طرفین و قائم مقام آنان لازم‌الاتباع است نه نسبت بثالث .

۲۷۸۶ ـ سازمان

الف ـ گروه یا چند نفر از افراد انسان که یك هدف اجتماعی را تعقیب می‌کنند و برای وصول بآن هدف تابع یك رشته قوانین امری هستند مانند ازدواج و بنگاهها Entreprises و خانواده .

این اصطلاح ترجمهٔ کلمهٔ خارجی Institution است و پاره‌ای از حقوقدانان میل دارند که سازمانهادارای شخصیت حقوقی باشند .

ب ـ تشکیلات اداری یك مؤسسهٔ رسمی

یا غیررسمی .
ج ـ تشکیلاتی که جنبهٔ غیر مادی دارد مانند سازمان نکاح و بیع و رهن .
در اصطلاحات ذیل بکاررفته است :

۲۷۸۷ ـ سازمان اصلاحات ارضی

سازمانی که بموجب تبصرهٔ یك مادهٔ هفتم قانون اصلاحی قانون اصلاحات ارضی ۱۹ ـ ۱۰ ـ ۴۰ برای اجرای مصوبات و تصمیمات شورای اصلاحات ارضی پیش‌بینی شده‌است وتشکیلات و اختیارات و وظایف آن درآئین‌نامهٔ ۱۲ـ۱۱ـ۴۰ پیش بینی شده است (مجموعهٔ اصلاحات ارضی- چاپ‌مجلس صفحهٔ ۲۷)

۲۷۸۸ ـ سازمان امنیت

سازمانی که‌برای‌حفظ‌امنیت‌کشورازتوطئه های مضر بمصالح‌عمومی‌تحت‌عنوان‌سازمان اطلاعات و امنیت کشور و بموجب قانون تشکیل سازمان‌امنیت‌مصوب‌۱۳۳۵ تشکیل شده‌است (مادهٔ یك قانون مذکور)

۲۷۸۹ ـ سازمان برنامه

رك . برنامه

۲۷۹۰ ـ سازمان بنادر وکشتیرانی

این سازمان در وزارت گمرکات و تحت نظرآن وزارت (فعلا تحت نظر انحصارات وزارت دارائی) انجام‌وظیفه میکند و وظایف آن عبارت است از اداره نمودن امور بندری بنادر کشور ـ تکمیل وتوسعهٔ‌ساختمان‌ونگهداری‌وتعمیر مؤسسات‌بندری وتأمین‌وسایل‌مخابراتی و امور انتظامی وتنظیم واجرای‌مقررات بندری وکشتیرانی ساحلی و مراقبت در توسعهٔ‌کشتیرانی‌بازرگانی‌وثبت‌شناورهای تابع‌کشور وتعیین شرایط تابعیت ایرانی برای‌کشتیها و سلب آن و وصول حقوق وعوارض‌بندری (مادهٔ واحدهٔ قانون‌راجع بتأسیس سازمان بنادر وکشتیرانی مصوب ۲۲ـ۲ـ۱۳۳۹)

۲۷۹۱ ـ سازمان بیمه‌های اجتماعی‌کارگران

سازمان مزبور زیر نظارت عالیهٔ وزارت کار اداره میشود ودارای شخصیت‌حقوقی و استقلال مالی و اداری بوده و امور مالی آن طبق اصول بازرگانی انجام میگردد (مادهٔ ۴ قانون بیمه‌های اجتماعی کارگران مصوب ۲۱ـ۲ـ۱۳۳۹) و عهده‌دار بیمه و تعاون کلیهٔ‌کارگران در موارد زیر طبق مقررات قانون مزبور میباشد :
۱ ـ حوادث ناشی ازکار و بیماریهای حرفه‌ای .
۲ ـ حوادث و بیماریهای غیر ناشی از کار ـ حاملکی ـ وضع حمل .
۳ـ ازکارافتادگی- بازنشستگی-فوت .
۴ ـ ازدواج (مادهٔ یك قانون مذکور)
مدیر عامل سازمان مذکور معاون وزیر کار بوده و به پیشنهاد وزیرکار وتصویب هیأت دولت بموجب‌فرمان‌همایونی‌منصوب میشود (مادهٔ ۱۲ قانون مزبور) وی در مقابل هر شخصی و هر مرجعی نمایندهٔ سازمان است و میتواند شخصاً ویا بوسیلهٔ وکیل یا نمایندگانی‌که انتخاب می‌کند سمت نمایندگی خود را نسبت بسازمان اعمال نماید (مادهٔ ۱۴ قانون مذکور)

۲۷۹۲ ـ سازمان پیمان آسیای جنوب شرقی
Sito

سازمانی است که بموجب پیمان دفاع

جمعی آسیای جنوب شرقی درسال۱۹۵۴ بوجود آمده است و مرکز آن دربانکوك است و استرالیا و فرانسه و بریتانیا و زلند جدید و پاکستان وفیلیپین و تایلند و ایالات متحده عضو آن هستند.
علامت اختصاری آن سیتو sito است.

۲۷۹۳ - سازمان پیمان خاورمیانه Meto
بمعنی سازمان پیمان مرکزی است.
(رك. سازمان پیمان مرکزی)

۲۷۹۴ - سازمان پیمان مرکزی Sento
اتحادیهٔ دفاعی که نام نخستین آن پیمان بغداد بود و بعد از خروج دولت عراق از آن سازمان پیمان مرکزی خوانده شد مرکز آن درآنکارا است و دولت ترکیه و ایران و پاکستان و بریتانیا عضو آن هستند. علامت اختصاری آن سنتواست.

۲۷۹۵ - سازمان جغرافیائی کشور
سازمانی است در وزارت جنگ برای تهیهٔ نقشهٔ عمومی کشور و برای تطبیق هرگونه عملیات نقشه‌برداری در ایران (مادهٔ یك قانون مربوط به نقشه‌برداری مصوب ۸-۳-۱۳۳۹)

۲۷۹۶ - سازمان جهانی بهداشت WHO
از دوائر تابع سازمان ملل متحد (قسمت شورای اقتصادی و اجتماعی) که وظیفهٔ آن مطالعهٔ در روابط بهداشت کشورهای عضو سازمان و اقدامات مناسب در این زمینه است. این سازمان درسال ۱۹۴۸ تأسیس شد و مرکز آن در ژنو است و بوسیلهٔ مؤسسات‌محلی کار می کند.

۲۷۹۷ - سازمان حقوقی
مجموعهٔ قوانین و مقرراتی است که‌حافظ یك نفع اجتماعی است مانند شرکت - نکاح - بیع - رهن - مرور زمان وغیره.
این اصطلاح ترجمهٔ institution در حقوق فرانسه است. برخی آنرا ترجمه به‌تأسیس‌حقوقی‌وتأسیس‌قضائی نموده‌اند. از نظر استفاده از اصطلاحاتی که سابقاً درمحاورات حقوقی کشور مابکار می‌رفته است مناسبترین ترجمهٔ اصطلاح خارجی بالا «مجعول حقوقی» است.
مجعولات حقوقی دوقسمند:
الف- مجعول عرفی که‌عبارتند ازماهیاتی که‌ساخته و پرداختهٔ‌عرف‌و عادت‌می‌باشند مانند نکاح و عقد و غیره.
ب- مجعول قانونی‌که ساختهٔ قانونگذار است بدون اینکه در عرف وجود داشته باشد مانندآئین‌نامه و تصویب‌نامه.

۲۷۹۸ - سازمان‌خواربار وکشاورزی‌جهانی FAO
از مؤسسات سازمان ملل‌متحد است که‌در سال ۱۹۴۵ تأسیس شد و کار آن توسعهٔ اقتصاد جهان از طریق ترقی زراعت و توزیع محصولات کشاورزی واصلاح وضع روستائیان و افزایش‌دادن کمیت وکیفیت مواد غذائی است.

۲۷۹۹ - سازمان دفتری وزارتخانه
(حقوق اداری) ادارات و دوائر یك وزارتخانه که‌کارهای دفتری آنرا انجام میدهند.
در مقابل سازمان فنی استعمال‌میشود.

۲۸۰۰ - سازمان ذوب‌آهن ایران
این سازمان در لایحهٔ قانونی تشکیل سازمان ذوب آهن ایران پیش بینی شده

است بمنظور بهره برداری ازمعادن مربوط بصنعت ذوب آهن و تأمین مواد اولیهٔ مورد لزوم آن و ایجاد کارخانه‌های مربوط بذوب آهن و تهیهٔ فولاد و توزیع وفروش محصولات بدست آمده ایجاد شده است و سازمانی است مستقل و وابسته بوزارت صنایع و معادن و طبق اصول بازرگانی اداره میشود .

۲۸۰۱ - سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی

سازمانی که در سال ۱۳۲۶ در تهران بمنظورانجام دادن امور عام المنفعه مانند بهداشت وتعلیم وتربیت وامورخیریه بوجود آمده است . و از اقدامات مهم آن تأسیس بیمارستانهای بزرگ درکشور است .

۲۸۰۲ - سازمان فنی وزارتخانه

(حقوق اداری) ادارات و دوائر یك وزارتخانه که امور اختصاصی و فنی آن وزارتخانه را انجام میدهند .

۲۸۰۳ - سازمان قضائی

الف ـ در معنی اخص شامل تشکیلات دادگاههای دادگستری است .

ب ـ در معنی اعم شامل معنی بالا و هر قسمت قضائی دیگر(مانند دیوان دادرسی دارائی) می‌باشد .

۲۸۰۴ - سازمان کشورهای آمریکائی

سازمان ناحیه‌ای سازمان ملل‌متحد که در ۱۹٤۸ در شهر بوگوتا با موافقت ۲۱ کشور جمهوری آمریکائی بوجود آمد و هدف آن تأمین صلح و عدل و وحدت بین ممالك قارهٔ آمریکا است .

۲۸۰۵ - سازمان مسکن

مؤسسه‌ای است انتفاعی و دولتی که وظیفهٔ آن عبارت است از تأمین مسکن برای مردم و تهیهٔ نقشه و نظارت و مباشرت در ساختن ابنیهٔ دولتی بادریافت حق‌الزحمه و ادارهٔ کارخانه‌های برق و مصنوعات سیمانی و تأسیسات آبرسانی‌منتقله ازبانك ساختمانی سابق و نگهداری خانه‌های سازمانی ابوابجمعی سازمان مسکن . سابقاً بعنوان بانك ساختمانی‌کار می‌کرد (مادهٔ یك اساسنامهٔ سازمان مسکن ـ مصوب ۲٤ ـ ۳ ـ ۱۳٤۳)

۲۸۰۶ - سازمان ملل‌متحد O.N.U

مؤسسه‌ای است جهانی که برای اجراء و تعقیب هدف منشور اتلانتیك بوسیلهٔ دولتهای متحد اتازونی ـ انگلیس ـ شوروی ـ چین‌برای نگهبانی صلح وامن جهانی‌که درطرح(دمبارتن‌اکس ۱۹٤٤) DUMBARTON ECOSSE پیش‌بینی شده تشکیل گردیده است امید که اصول انسانی درآن مجال تجلی یابد . این سازمان‌جانشین‌جامعهٔ‌ملل‌سابق‌است‌وهدف آن حفظ صلح و امن بین‌المللی و توسعهٔ روابط دوستی بین‌کشورها وتعاون برای حل‌امور اقتصادی واجتماعی وفرهنگی و انسانی است .

۲۸۰۷ - (منشور) سازمان ملل‌متحد

پیمانی‌است‌که‌درکنفرانس‌سان‌فرانسیسکو در ۲۶ ژوئن ۱۹٤۵ بامضاء رسید و دارای یك مقدمه و ۱۹ فصل و۱۱۱ماده است و بموجب این منشور ارکان اساسی سازمان ملل عبارتند از مجمع عمومی ، شورای‌امنیت ،شورای‌اقتصادی‌واجتماعی، شورای قیمومت ، دادگاه دادگستری بین‌المللی ودبیرخانه .

۲۸۰۸ - سازمان نقشه برداری

مؤسسه‌ای‌است انتفاعی و دولتی که وظیفهٔ آن‌عبارت است از :

الف - هم‌آهنگ کردن کلیهٔ عملیات نقشه برداری زمینی و هوائی بزرگ مقیاس طرحهای عمرانی و ثبت املاك و نظارت در تهیهٔ آن .

ب - نگهداری نسخهٔ اصلی نقشه‌ها و مختصات نقاط و فیلمهای عکسهای‌هوائی منفی ومثبت‌مربوط به‌عملیات‌نقشه‌برداری.

ج- مطالعه وتحقیق روشهای‌نوین نقشه‌بردای و تربیت افراد مجرب و تقویت مؤسسات‌اجرائی در امور نقشه‌برداری .

۲۸۰۹ - سال

سال دوازده ماه است (مادهٔ ٦١٢ آئین دادرسی مدنی)

۲۸۱۰ - سال اقتصادی

از اول تیرتا ۳۱ خرداد . سهمیهٔ سالانهٔ واردات‌کالاوآمار گمرك از روی‌آن‌تنظیم میشود .

۲۸۱۱ - سال عملی

سال عملیات و محاسباتی تجارتخانه و بنگاه تجارتی راگویند .

۲۸۱۲ - ساواك SAVAK

سازمان اطلاعات وامنیت‌کشوررا گویند. اصطلاح از حروف اول کلمات فراهم‌شده است .

۲۸۱۳ - سب

(بفتح‌اول‌و تشدید ثانی) در فقه ازجرائم ضد شرف است و عبارت است از ناسزا گفتن . اخص از توهین است (رك . توهین)

۲۸۱۴ - سبب

(فقه - مدنی) الف - خویشاوندی است بین‌دونفر که براثر رابطهٔزناشوئی‌بوجود می‌آید . زناشوئی موجب ارث ، نکاح دائم است (مادهٔ ۹٤۰ قانون مدنی) در فقه ،ولاء هم مصداقی‌ازمصادیق سبب‌است. (رك . ولاء)

ب - در علم اصول فقه ، سبب عبارت‌است از چیزی که هرگاه مانعی بآن اصابت نکند باعث وجودچیزی شود چنانکه‌آتش سبب‌سوختن‌است. گاهی‌موضوعات‌مقررات را نسبت بخودآن‌مقررات،سبب‌می‌نامند. در تعریف سبب قاعده و ضابطهٔ‌مورداتفاق وجودندارد‌شهید در قواعد فقه‌خود گفته: «السبب کل وصف ظاهر منضبط دل‌الدلیل علی‌کونه معرفاًلاثبات حکم شرعی بحیث یلزم من وجوده الوجود ومن‌عدمه‌العدم» سپس‌می‌گوید درپاره‌ای ازاسباب‌مناسبت بین سبب و نتیجهٔ آن پیدا است و آنرا علت نامیده‌اند مانندزنا که علت حداست.

ج- هرگاه دو یا چند نفر موجب ورود خسارتی بدیگری شوندآنکه بین عمل‌او و خسارت حاصله واسطه‌ای نیست او را مباشر گویند و دیگری (یا دیگران) که بین او و خسارت حاصله ، عمل‌مباشر ، واسطه شده است سبب نامیده میشود .

گاهی عرفاً یا سبب باید مسئول جبران خسارت باشد یا مباشرودر اینصورت‌آنکه اقوی است او مسئول است و معنی اقوی بودن این‌است که درعرف، ایرادخسارت بکسی نسبت داده‌میشودهمانکس که ایراد خسارت ، منتسب به او است اقوی است خواه سبب باشد یا مباشر (مادهٔ ۳۳۲ ق - م) این اصطلاح بقانون مدنی‌هم راه یافته است .

۲۸۱۵ - سبب اقوی از مباشر

رك . سبب

۲۸۱۶ - سبب تزلزل عقد

(فقه ـ مدنی) اموری که اثر حاصل از عقد را در حالت تزلزل و بی‌ثباتی و یا وقفه نگه میدارند . این امور عبارتند از تعلیق عقد ، جواز عقد ، خیاری بودن عقد ، عدم نفوذ عقد (مانند عقد مکره و فضولی)

۲۸۱۷ - سبب دعوی

(دادرسی مدنی) عاملی که حـق مورد تقاضای مدعی دعوی از آن نـاشی شده (بادعاء مدعی) چنانکه‌مدعی‌دعوی‌مالکیت خانه‌ای را طرح کند و مالکیت خود را ناشی از بیع بداند در این صورت بیع‌را سبب دعوی‌گویند . مقصود از سبب در «شهادت‌بر سبب» همین معنی است‌چنانکه در دعوی بالا اگر شهود شهادت بروقوع بیع مذکور بدهند آن شهادت را شهادت بر سبب‌نامند ولی اگر شهادت به‌مالکیت مدعی‌بدهندعنوان شهادت‌بر سبب‌را ندارد.

۲۸۱۸ - سبر و تقسیم

اصطلاحی است قدیمی که متأخران‌بجای آن لغت «تردید» را بکار برده‌اند ویکی از ادلهٔ اثبات اعتبار قیاس (یعنی تمثیل مذکور در منطق صوری) یا Analogie است سبر بمعنی غوررسی است و سبر و تقسیم بمعنی بدست‌آورن مناط وتجزیه و تحلیل‌مطلبی‌را گویند باین منظور که‌مناط آن مطلب بدست‌آید چنانکه درموردمادهٔ ۱۰ قانون‌مدنی گوئیم: قراردادتأثیری‌در آزادی اراده ندارد بنابراین مناط وعلت آزادی اراده در ایقاعات هم وجود دارد پس ایقاعات هم تا وقتی‌که مخالف صریح قانون نباشند معتبرند . در این Adage اشاره به سبر وتقسیم (و تمثیل) شده و گفته‌اند :

ubi eadem ratio, idem jus

یعنی هرجاکه علت‌یك حکم قانونی‌وجود داشته باشد بایدمعلول همان علت‌هم‌وجود داشته باشد .

۲۸۱۹ - سبق تصمیم

(جزا) تصمیم راجع به نقشهٔ‌طرح شده‌قبل از ارتکاب جرم بمنظور سوء قصد نسبت به مجنی علیه را سبق تصمیم گویند پس سبق تصمیم یعنی تصمیم مقدم بر ارتکاب جرم (تقدم قابل ملاحظه نه تقدم ملصق به جرم) مانندکمین‌کردن برای قتل‌که مصداق سبق تصمیم است .

۲۸۲۰- سبق و رمایه

(فقه ـ مدنی) سبق یا مسابقه عبارت از اسب‌دوانیدن‌و شتر دوانیدن وفیل‌دوانیدن واستروحمار دوانیدن وتیراندازی‌کردن است بموجب عقد معوضی‌که‌عنوان اجاره و جعاله ندارد . نسبت بسائر حیوانات و نیز وزنه برداری و کشتی‌اختلاف‌است. و دلیلی بر منع نیست . عوض ممکن‌است حال یا مؤجل باشد و ممکن است عوض عین یا دین باشد خواه دین قبل از این عقد وجود داشته باشد و خواه‌بموجب‌این عقدبوجودآید (در این‌صورت عقد مسابقه و مرامات از عقود عهدی و از مصادیق تعهدات می‌باشند)

رمایه ومرامات ومناضله بمعنی‌تیراندازی بصورت مسابقه است و بعضی مناضله را بمعنی‌محاطه گرفته‌اند یعنی کم کردن آنچه که برابر زنند چنانکه گویند هر که‌پنج

تیر از بیست تیر زند برنده (سابق) است پس اگر هر دو پنج تیر زنند میاندازند تا بیست کامل شود . مناضله بین دو گروه جائز است که هر گروهی در حکم شخص واحد باشد از حیث اصابت تیر بهدف و عدم اصابت (این نوعی از قرارداد جمعی است) در اینصورت تساوی عدد دو گروه شرط نیست . مادهٔ ۶۵۵ قانون مدنی .
(مناهج المتقین ممقانی – صفحهٔ ۳۳۲)

۲۸۲۱ - سپرده

بمعنی ودیعه است .
(رك . ودیعه)

۲۸۲۲ - ستوق

(بفتح اول و ضم ثانی)
فارسی است از «سهتو» گرفته شده است و چون این درهم از نقره و مس وآهن ساخته میشد و خلیط آن سهچیز بودسهتو نامیده شد و افزایش قاف برای تعریب است بعضیاز فقهاء بدون تحقیق آنرا ستوق بفتح اول و دوم و سوم خوانده و برای اینکه آنرا از سه طبق و سه طبقه مشتق کنند آنرا بصورت سطوق ضبط کردهاند .

۲۸۲۳ - سجل

(بکسر اول و ثانی و تشدیدلام)
درلغت بمعنی نوشته است (یوم نطویالسماء کطیالسجل) و تسجیل بمعنی نوشتنسند است . دراصطلاح بمعانی ذیل آمدهاست:
الف – برگ اجراء در اصطلاحات فقهی .
ب – مرادف شناسنامهاست (رك . شناسنامه) .
و سجل احوال بمعنی نوشتن وثبت وقایع (فوت – تولد – ازدواج و طلاق) دردفاتر مخصوص است .

۲۸۲۴ - سجل احوال

بمعنی شناسنامهاست (اصطلاح قدیمیاست) در سال ۱۲۹۷ شمسی هیأتدولت بموجب تصویب نامه تنظیم سند سجلی را مقرر کردند واجراءآن به عهدهٔ بلدیه تهران نهاده شد . اولین قانون سجل احوال در ۱۴ – ۳ – ۱۳۰۴ بتصویب رسید (مادهٔ ۵۸ قانون ثبت ۱۳۱۰)
رك . سجل

۲۸۲۵ - سجل اعترافی

در حاشیهٔ اسنادیکه فقهاء قبل از تشکیل ثبت اسناد و املاك تنظیم می کردند جمعی از علماء بلد ووجوه شهر اقرارمتعاملین را بوقوع معامله شنیده و در حاشیهٔ سند معامله گواهی بر اقرارآنها میدادند مثلا مینوشتند :
(قداعترف لدی اشرف التجار فلانبن فلان ....) مادهٔ ۵۶ قانون ثبت ۱۳۱۰ و مادهٔ ۱۰۲ قانون جزا .
(رك . سجل وقوعی)

۲۸۲۶ - سجل جزائی

بمعنی سجل کیفری است. مادهٔ ۵۶ قانون جزا .
(رك . سجل کیفری)

۲۸۲۷ - سجل کیفری

دفتری است که درمرکز هر استان وتحت نظردادستانشهرستان برای ثبتمستخرجهٔ احکام مذکور درمادهٔ سوم آئیننامهٔسجل کیفری (مجموعهٔ ۱۳۱۸ ص ۱۵۹) و باستناد مادهٔ ۵۶ قانون کیفرعمومی ومادهٔ چهارم قانون اصلاح قانون سازمان دادگستری و استخدام دادرسان مصوب ۶ – ۱۰ – ۱۳۱۵ نگهداری میشود .

۲۸۲۸ - سجل وقوعی

در حاشیهٔ اسناد عادی که محاضر قدیم (قبل از تشکیلات ثبت اسناد و املاك در ایران) وفقهاء مینوشتند صاحب محضر (و معتمدان حاضر در جلسه) وقوع معامله‌را نزد خود گواهی نموده‌و این گواهی کتبی که ممهور بمهر آنان می‌شد سجل وقوعی نامیده می‌شد.

در مقابل سجل اعترافی استعمال می‌شد (رك . سجل اعترافی)

۲۸۲۹ - سحق

(فقه) وطی زن بازن چنانکه عامل ومعمول هر دو زن باشند و این عمل را نسبت بطرفین مساحقه گویند قانون جزای اسلامی آنرا جرم شمرده است .

۲۸۳۰ - سربنه

بنه به ضم باء عبارت‌است از مقدار زمین زراعتی که‌چند گاو از عهدهٔ زراعت‌آن بر آیند یعنی مدتی مدید هر ساله چند گاو به‌آن بسته باشند . به تبع این وضع‌چند خانوار در‌آن زمین بزراعت و‌آبادی‌آن اشتغال می‌ورزند که‌رئیس‌آن چندخانوار را در تقسیمات کشوری قدیم (تا نیم قرن قبل) سربنه می گفتند . هرده از چند بنه تشکیل می‌شدو کدخدا مافوق سربنه‌ها بود (مادهٔ نهم قانون مالیات املاك اربابی و دواب مصوب ۲۰ - ۱۰- ۱۳۰۴ شمسی)

۲۸۳۱ - سربود

رك . تقسیم (تقسیم برد)

۲۸۳۲ - سربهر

سلطان در شهربانی .

۲۸۳۳ - سرپاس

سرتیپ در شهربانی .

۲۸۳۴ - سرپاسبان

پایور شهربانی مانند گروهبان ارتش .

۲۸۳۵ - سرپاسبان دو

وکیل دوم در شهربانی است .

۲۸۳۶ - سرپاسبان سه

وکیل سوم درشهربانی است .

۲۸۳۷ - سرپاسبان یك

وکیل اول در شهربانی است .

۲۸۳۸ - سرپرست

بمعنی قیم است (رك . قیم)

۲۸۳۹ - سرپرستی

قیمومت را گویند و ادارهٔ سرپرستی از ادارات دادگستری در نصب‌قیم ونظارت درکار او اقدام می‌کند .

۲۸۴۰ - سرحد

الف ـ در اصطلاحات حقوق عمومی حد فاصل بین دو کشور راگویند . حدفاصل مزبور قطعه‌ای است از زمین ویامساحتی است ازآب دریا یارودخانه‌که طول آن بین دوکشور غالباً مشخص است‌ولی‌عرض آن، مقیاس مشخص ندارد و بحسب قرار دادهای بین دول و مقاصد مختلف ممکن است‌اندازهٔ معینی برای‌آن درنظر گرفته شود چنانکه مقدار آن بموجب قرارداد کمیساران سرحدی (مرزبانان) ایران‌و افغانستان (مجموعـهٔ رسمی ۱۳۳۶ ص ۳۱۰) بیست‌وپنج کیلومتراز خطسرحدی (مرزی) داخل خاك هریك از دوکشور می‌باشد .

ب ـ مرز مرادف سرحد است (قرار داد مذکور)

ج ـ خط مرزی خط فرضی‌فاصل بین‌خاك

دو کشور است .
د ـ حافظان منافع دولت از نظر مرزی را مرزبانان و کمیساران سرحدی نامند (قرارداد مذکور)

۲۸۴۱ - سرحرفه

(جزا) عناصر سرحرفه عبارت است از:
الف ـ سر عبارت است از امری که نوعاً داعی براخفاء آن داشته باشند . بنابراین اگر افرادی بندرت میل باخفاء امری نداشته باشند و در اظهار آن اقدام کنند ضرری به ماهیت سری بودن آن امر ندارد یعنی سری بودن آنرا نفی نمی کند .
ب ـ امری که بشرح بالا نوعاً داعی بر پنهان کردن آن وجود دارد بضرر مادی یا معنوی کسی که میل باخفاء آن دارد وسر، متعلق باو تلقی می‌شود از طرف دیگری اظهار و ابراز گردد .
ج ـ ابراز کنندهٔ سر بموجب قانون و مقررات ، مکلف به کتمان آن بوده باشد.
د ـ ابراز کنندهٔ سر به مناسبت اعمال حرفهٔ خود وقوف بر آن سر یافته باشد . مادهٔ ۲۲۰ قانون جزا مادهٔ ۲۶ قانون مالیات بر ارث ۱۳۳۵ و مادهٔ ۵۱ قانون دفاتر اسناد رسمی .

۲۸۴۲ - سرداور

(دادرسی مدنی) سرداور یا (حکم مشترک) در موردی تحقق پیدا می کند که اولا ـ طرفین دارای چند داور باشند .
ثانیاً ـ تعداد داوران اختصاصی هرطرف مساوی تعداد داوران اختصاصی طرف دیگر باشد .
ثالثاً ـ یك داور که مورد قبول هر دوطرف باشد بجمع داوران اضافه شود . سر داور یا داور مشترك در مقابل داور اختصاصی استعمال میشود (مادهٔ ۶۵۰ آئین دادرسی مدنی) داور مشترك را داور ثالث هم گفته‌اند (مادهٔ ۶۴۰ قانون مذکور)

۲۸۴۳ - سردفتر

متصدی دفترخانه را گویند که در اصطلاحات معمول باو محضردار و صاحب محضر گفته میشود (رك . دفترخانه)

۲۸۴۴ - سررسید Échéance

موعد را گویند .

۲۸۴۵ - سرقت

(جزا) ربودن مال و اشیاء منقول غیر بدون رضای او و برخلاف حق . در اصطلاح دیگر آنرا سرقت ساده و سرقت عادی گویند . تقلب واختفاء از ربودن دانسته میشود . و مفهوم عرفی سرقت این دو امر را اقتضاء می کند. مادهٔ ۲۲۲ قانون جزا .
(رك . سرقت مقید)

۲۸۴۶ - سرقت ساده

رك . سرقت

۲۸۴۷ - سرقت عادی

رك . سرقت

۲۸۴۸ - سرقت مقید

(جزا) سرقتی که مقرون بیکی از کیفیات مشددهٔ قانونی و اختصاصی باشد (رك . کیفیات مشددهٔ خاص ـ کیفیات مشددهٔ قانونی) مانند سرقت مسلح یا جمعی یا سرقت در شب یا باهتك حرز یا تهدید کردن وآزار دادن ضمن سرقت (مادهٔ ۲۲۲ قانون جزا)

۲۸۴۹ - سرقفلی

پولی که مستأجر ثانی (بمعنی اعم) بمستأجر

سابق در موقع انتقال اجاره بلا عوض میدهد و هم چنین مستأجر اول به موجر مالك میدهد.
این وجه از مصادیق دارائی نامرئی است و عنوان درآمد اتفاقی را ندارد (رك. درآمد) بشرط اینکه ناشی از جمع آوری مشتریان وکارکردن مستأجر باشد و الا مالکی که مغازه می‌سازد و آنرا با گرفتن پولی بنام سرقفلی باجاره میدهد این پول جزء درآمد محسوب است و مالیات بر درآمد بآن تعلق می گیرد.

۲۸۵۰ - سرکلانتری

ادارهٔ پلیس را گویند.

۲۸۵۱ - سرمایه

الف - مالی که تاجر وکاسب بمعنی عام وسیلهٔ کار و اعاشه قرار دهند و ممکن است جنبهٔ معنوی یا مادی داشته باشد از این قبیل است سرقفلی.
ب - مبلغی که تاجر و کاسب صرف خرید متاعی کنند بدون سود و هزینه (رأس المال) معلوم نیست دو کلمهٔ سرمایه و رأس المال کدامیك ترجمهٔ دیگری هستند؟ بنظر میرسد که رأس المال ترجمهٔ سرمایه باشد. (رك. دارائی نامرئی - درآمد)

۲۸۵۲ - سرمایهٔ احتیاطی

(تجارت) مقداری از عایدات سالانهٔ شرکت تجاری که بین شرکاء توزیع نمیشود و برای مقابلهٔ با ضررهائی که ممکن است متوجه شرکت شود ذخیره میشود (مادهٔ ۵۷ قانون تجارت)

۲۸۵۳ - سرمایهٔ خارجی

عبارت است از:
الف - ارزی که از طریق بانکهای مجاز بایران وارد شود.
ب - ماشین آلات و لوازم آن که مربوط بکارخانه‌ای است که بصورت سرمایه بایران منتقل شود و یا بعداً بحساب سرمایه وارد شود نه بحساب مخارج جاری.
ج - و سائط حمل و نقل راجع به بهره برداری از کاری که برای آن، سرمایه وارد شده است.
د - حق اختراع راجع بعمل تولیدی که بآن منظور تقاضای ورود سرمایه شده است.
ه - حقوق ارزی مخصوص که قبل از شروع بهره برداری بمنظور ایجاد کارهای تولیدی پرداخته شده باشد.
و - تمام یا قسمتی از سود ویژهٔ حاصل در ایران که بسرمایهٔ اصلی اضافه شده یا در سازمان دیگری که مشمول مقررات قانون جلب و حمایت سرمایه‌های خارجی می باشد بکار انداخته شود (مادهٔ دوم آئین نامهٔ اجرای قانون جلب و حمایت سرمایه‌های خارجی مصوب ۱۷ - ۷ - ۱۳۳۵)

۲۸۵۴ - سرمایه گذاری

تخصیص اعتبار و مصرف آن برای هدفهای معین و مخصوص (تبصرهٔ یك از مادهٔ دوم لایحهٔ قانونی برنامهٔ عمرانی پنجسالهٔ سوم کشور - مصوب ۱۸ - ۶ - ۴۱)

۲۸۵۵ - سرناوی

سرجوخهٔ دریائی (بحری).

۲۸۵۶ - سطوق

رك. ستوق

۲۸۵۷ - سفارت

نمایندگی عالی سیاسی شخص در کشور دیگر از طرف دولت متبوع خویش (مقرر کنگرهٔ وین - ۱۹ مارس ۱۸۱۵ وپروتکل

مکمل اکسلا شاپل ۲۱ نوامبر ۱۸۱۸)

۲۸۵۸ - سفارت لازم

(بین‌الملل عمومی) پذیرفتن نمایندگان سیاسی دولتهای دیگر را گویند (رك . سفارت متعدی) .

۲۸۵۹ - سفارت متعدی

(بین‌الملل عمومی) اعزام نمایندگان سیاسی بکشورهای خارج را گویند .

۲۸۶۰ - سفته

در فارسی فعلی حرف سین آن سه نوع تلفظ میشود ، صحیح آن سفته بکسر سین است بمعنی محکم و سخت و استوار . اصل این لغت فارسی است و بر نوعی قرض اطلاق می‌شد باین ترتیب که مسافری مالی بکسی میدهد که آن کس در مقصد مسافر از خود مالی شبیه آن در نزد ثالثی دارد و مسافر از گیرندهٔ مال خویش خطی (بصورت حواله) می گیرد تا در مقصد از محال علیه مثل همان مال که در مبداء داده در مقصد بگیرد و آن نامه را سفته (بفارسی) و سفتجه بضم سین (بعربی) گویند وجمع آن را سفاتج آورده‌اند !

بموجب مادهٔ ۳۰۷ قانون تجارت سفته عبارت است ازسند تجارتی که بموجب آن امضاءکننده تعهد می کند در موعد معین یا عندالمطالبه در وجه حامل یا شخص معین و یا بحواله کرد آن شخص کارسازی نماید اسم دیگر آن فته طلب است (مادهٔ ۲۳۹ قانون جزا)

۲۸۶۱ - سفته باز

(تجارت) نوعی بازرگان که در بورسها خریدرا تنها بمنظور فروش نمی کند بلکه علی الاصول از طریق پیش بینی تغییرات نرخ کالای بورس ، اقدام بمعامله مینماید.

۲۸۶۲ - سفته بازی Agiotage

خرید و فروش سندهای تجارتی بقصد استفادهٔ بسیار بوسیلهٔ فریب دادن فروشندگان.

۲۸۶۳ - سفتهٔ دوستانه

سفته‌ای است که از نظر ظاهر آن فرقی باسفته‌های دیگر داده نمیشود ولی درمورد آن سفته حقیقتاً در حین صدور سفته ، متعهد سفته بدهی به گیرندهٔ سفته (متعهدله) نداشته بلکه سفتهٔ مزبور بمنظور وثیقهٔ حسن انجام تعهد (رك . وثیقهٔ حسن انجام تعهد) بمتعهدله داده میشود تا درصورت سوء انجام تعهد ، متعهدله بتواند آن سفته را بضرر متعهد وصول کند . چون معمولا دلیلی از طرف متعهد سفته بر جریان فوق ارائه نمیشود سفتهٔ بالا بطور مطلق بضرر متعهد وصول میشود .

۲۸۶۴ - سفه

(مدنی - فقه) عدم رشد یا صفت شخص بالغ (کبیر) که تصرفات او در اموال وحقوق خویش جنبهٔ عقلائی نداشته باشد . در مصداق مشتبه محکوم بـه عدم سفه است (مادهٔ ۱۲۱۰ قانون مدنی)

رشد عکس سفه است (مادهٔ ۱۲۰۸ قانون مـدنی) تصرفات مذکور شامل تصرفات اداری (مانند عقد بیمه) وناقل (مانند بیع) و استعمالی (مانند پوشیدن جامه) وسایر اقسام تصرفات است . ملاك سفه و رشد تشخیص نفع و ضرر است نه حسن و قبح زیرا تشخیص حسن و قبح مربوط بامر مالی نبوده و به رشد جزائی مربوط است و سن تشخیص حسن و قبح کمتر از سن تشخیص نفع و ضرر است . بهمین جهت در تعریف رشید گفته‌اند : او کسی است که

اخذ و عطاء (داد وستد) را بداند و اخذ و عطاء مربوط بامور مالی است نه حسن و قبح افعال.
در مورد عقد نکاح که طبع غیر مالی دارد باتوجه بمادهٔ ۱۰۶۴ - ۱۲۳۵ قانون مدنی عقد نکاح سفیه غیر نافذ است.
میزان برای اینکه تصرفات در اموال جنبهٔ عقلائی داشته باشد عقل عقلاء عادی است که اندك فاصله با سفه دارند نه عقلاء متوسط یا عالی.
معاملهٔ سفیه ولو اینکه از هر حیث جنبهٔ عقلائی هم داشته باشد غیر نافذ و محتاج به تنفیذ ولی قانونی او است.
(رك. معاملهٔ سفهی)

۲۸۶۵ - سفه متصل بصغر

(مدنی - فقه) هرگاه صغیر در حین رسیدن بسن کبر سفیه باشد این سفیه را سفه متصل بصغر نامند.
(مادهٔ ۱۲۱۸ قانون مدنی)

۲۸۶۶ - سفید مهر Blanc seing

ورقهٔ سفید که مهر یا امضاء یا اثرانگشت داشته باشد و صاحب مهر یا امضاء یا اثر انگشت روی اعتمادی که بطرف دارد آنرا باو میدهد تا تعهدی و یا عمل حقوقئی را روی آن بنویسد (مادهٔ ۲۴۰ قانون جزا)

۲۸۶۷ - سفیر Ambassadeur

الف - مقدم نمایندگان سیاسی یك دولت نزد دولت دیگر را سفیر گویند و ذکر (کبیر) بدنبال (سفیر) از ترجمه های نادرست و متداول است زیرا در مفهوم اصطلاحی سفیر بالاترین درجهٔ نمایندگی سیاسی خود بخود ملحوظ است بهمین جهت در اصطلاح خارجی لغتی که بمعنی کبیر باشد در دنبال سفیر نمی آورند و هر سفیری کبیر است زیرا سفیر صغیر وجود ندارد.
ب - مطلق نمایندگان سیاسی اعم از سفیر کبیر و وزیر مختار و وزیر مقیم و کاردار سفارت را گویند. نمایندگی از شخص رئیس دولت از مختصات سفیر کبیر است و سایر نمایندگان سیاسی فقط نمایندهٔ دولت متبوع خود هستند.

۲۸۶۸ - سفیر عادی

(بین الملل عمومی) سفیری که بطور دائم (بدون تحدید وقت) نزد دولت دیگر سفارت دارد.
(رك. سفیر فوق العاده)

۲۸۶۹ - سفیر فوق العاده

(بین الملل عمومی) سفیری که برای کار معین و یا برای مدت محدودی نزد دولت دیگر سفارت دارد.

۲۸۷۰ - سفیر کبیر

رك. سفیر

۲۸۷۱ - سفیه Prodigue

(مدنی - فقه) یا غیر رشید کسی است که تصرفات او در اموال و حقوق مالی خود عقلائی نباشد ومنظور از عقل متعارف عقول است.
(رك. سفه)

۲۸۷۲ - سقط جنین

رك. جنین (سقط جنین)

۲۸۷۳ - سقط حمل

مرادف سقط جنین است (رك. جنین)

۱/۲۸۷۴ - سقوط Déchéance

تنزل و از بین رفتن حق را گویند مانند ورشکستگی که نمونهٔ معنی اول است و سقوط

ولایت قانونی پدر که نمونهٔ معنی دوم است در صورت اخیر عنوان ضمانت اجراء را دارد.

و هم چنین است عدم اعمال حق بعلت مضی شرائط یا موعدی که دادگاه یا قانون معین کرده است مانند عدم استفاده ازورقهٔ اختراع در مدت قانونی و سقوط حق انحصاری استفادهٔ از آن.

۲۸۷۴/۲ - سقوط تعهدات

Extinction des obligations

(مدنی) منتفی شدن تعهد موجود را بوسیله‌ای از وسائل قانونی گویند مثلا ابراء یا اقاله یا وفای بعهد یا فسخ یا طلاق یا بذل مدت (در نکاح منقطع) از اسباب سقوط تعهدات میباشند و حق بود که مقنن در مادهٔ ۲٦٤ قانون مدنی همهٔ اسباب سقوط تعهدات را می‌شمرد.

۲۸۷۴/۳ - سقوط دعوی

Péremption d'instance

تقاضای از بین بردن تمام آثار قانونی رسیدگی بدعوی از طرف خوانده بعلت مضی مدت معین قانونی.

۲۸۷۵ - سکنی

(مدنی - فقه) الف - حق انتفاع هر گاه بصورت سکونت منتفع در مسکن متعلق بغیر باشد آنرا سکنی و حق سکنی نامند. مادهٔ ۴۳ قانون مدنی (رك. حق انتفاع)

ب - حق سکنی در عقد ازدواج عبارت است از تفویض اختیار تعیین محل سکونت بزوجه.

۲۸۷٦ - سکوت

خودداری از گفتن است. سکوت دلالت بر رضا نمی کند از همین جا معروف شده است: لاینسب لساکت قول (یعنی بشخصی که سکوت اختیار می کند اسناد قولی نمی‌دهند و از سکوت او کشف قصد ورضا نمی کنند).

با این حال درفقه می گویند درعقد نکاح، سکوت باکره درحکم رضا است ولی این نکته بحسب عرف زمان فرق می کند.

۲۸۷۷ - سکوت در مقام بیان

(فقه) هر گاه مقنن در مقام گفتن مطلبی باشد و نسبت بقسمتی از آن مطلب، سکوت اختیار کند این سکوت را سکوت درمقام بیان گویند. و چون سکوت درمقام بیان از عاقل متعارف هم درست نیست بنابراین باید بتناسب مقام برای آن سکوت معنی خاصی رامنظور نمود و آن معنی رامقصود مقنن باید تلقی کرد بهمین جهت است که گفته‌اند:

سکوت درمقام بیان بیان است. مثال: قوانین امور حسبی درمقام بیان طرق اعتراض به حصر وراثت بوده و با این حال نسبت به واخواهی سکوت اختیار کرده واین سکوت دلالت می کند که نسبت بتصمیم دادگاه راجع به حصر وراثت نمیتوان واخواهی داد.

۲۸۷۸ - سکوت قانون

Silence de la loi

رك. قانون (سکوت قانون)

۲۸۷۹ - سکه

الف - بفتح اول وتشدید ثانی قطعهٔ فلزی است که روی آن نقشی یاجمله‌ای یاعلامتی است خواه ازطرف یك قدرت عمومی بآن اعتبار داده شده باشد یا نه.

ب - بکسر اول و تشدید ثانی بمعنی راه وسیع است (رك - زقاق)

۲۸۸۰ - سکهٔ قلب

Fausse monnaie

(جزا) تقلید کردن (ویا مغشوش ساختن) از پول رائج مسکوك کشور و نیز صادر کردن یا وارد کردن (بایران یا از ایران) پول تقلیدی یا مغشوش (مادهٔ ۹۳ - ۹۴ قانون جزای ایران) .

۲۸۸۱ - سلاح

(جزا) آلات و ادوات برنده یا سوراخ کننده یا له کننده (مانند تخماق و پتك).

سلاح دو قسم است :

الف - سلاح بالطبع مانند تفنگ وشمشیر و غیره که هدف اولی ازساختن آنها این است که درنظرعرف بعنوان اسلحه بکار رود .

ب - سلاح بالقصد مانندتیغ ژیلت وچکش یا تکه آهنی که انسان آنرا درمواردی بطور استثناء بجای سلاح معمولی ومتعارف بکار می‌برد بااینکه عرفاً اختصاص بکاری که سلاح بآن اختصاص داده میشود داده نشده است . مادهٔ یك لایحهٔ مجازات حمل چاقـو و انواع دیگر اسلحهٔ سرد مصوب ۱۳۳۶ .

(رك . اسلحه)

۲۸۸۲ - سلسله مراتب

(حقوق اداری) در این اصطلاح اشاره به وقوع رتبه‌ها و مقامات اداری از پائین به بالا است .

درامور معنوی و اخلاقی هم‌سلسله‌مراتب بین شاگرد و استاد وکوچك و بزرگ و مفضول و فاضل یك امرفطری بوده و هر جامعه در راه ارتقاء به اوج تمدن خود سخت پابند آن است و رعایت آن از واجبات اخلاقی است که مافوق واجبات قانونی است .

۲۸۸۳ - سلطان

(تاریخ حقوق - فقه) دراصطلاحات‌سابق حقوق اداری ما بمعنی پادشاه است . در اصطلاحات فقهی روشن نیست و مـدلول آن به معنی والی نزدیك است .

(رك . والی)

۲۸۸۴ - سلطنت

(تاریخ حقوق) امارت و ولایت برناحیهٔ وسیع .

(حقوق اساسی) رژیم پادشاهی که‌بموجب آن حکومت دردست یکنفر بوده و لااقل ریاست قوهٔ مجریه در دست فرد باشد و درمقابل قوانین و محاکم مسئول شناخته نشود .

۲۸۸۵ - سلطنت استبدادی

(حقوق‌اساسی) سلطنتی که قدرتهای‌دولتی بدست پادشاه باشد وکارمندان دولت بنام او انجام وظیفه‌کنند و حکومت به موجب قانون معین نباشد و هرنوع که اراده‌کند عمل کند. دراصطلاح دیگر آنرا سلطنت مطلقه نامند . (رك . سلطنت نامحدود)

۲۸۸۶ - سلطنت انتخابی

(حقوق اساسی) نوعی ازرژیم سلطنتی که سلطان برای مدت عمرخود ازجانب ملت یا نمایندگان‌آن یاازجانب‌اعیان‌واشراف انتخاب گردد .

۲۸۸۷ - سلطنت پارلمانی

بمعنی سلطنت مشروطهٔ پارلمانی است .

(رك . سلطنت مشروطهٔ پارلمانی)

۲۸۸۸ - سلطنت محدود

Monarchie limité

نوعی از رژیم سلطنتی که قدرتهای دولتی

قسمتی دراختیار پادشاه وقسمتی دراختیار مجمع عمومی ملت و یا دراختیار طبقات ممتاز یا در دست مجالس مقننه باشد. دراصطلاح دیگر آنرا سلطنت‌مقیدوسلطنت مشروط یا سلطنت مشروطه نامند و کلمهٔ شرط در سلطنت مشروطه بمعنی قید وحد است.

(رك. سلطنت نامحدود)

۲۸۸۹ - سلطنت مشروطه

Monarchie constitutionnelle

بمعنی سلطنت محدود است.

(رك. سلطنت محدود)

۲۸۹۰- سلطنت مشروطهٔ پارامانی

Monarchie parlementaire

نوعی مشروطه است که مجالس مقننه بطور غیر مستقیم‌درقوهٔ مجریه دخیل است‌یعنی پادشاه در عزل و نصب وزراء بایدآنهارا از اشخاصی کـه مورد اعتماد اکثریت پارلمان هستند برگزیند.

درمقابل‌این معنی اصطلاح ذیل (که‌هنوز فارسی‌معادل‌دیده نشده است) وجوددارد:

Monarchie dualiste

در این رژیم پادشاه در مورد عزل ونصب وزراءآزاد است و میتواندآنها را ازبین اقلیت پارلمان‌یااشخاص خارج‌ازپارلمان برگزیند.

۲۸۹۱ - سلطنت مطلقه

مرادف سلطنت استبدادی است.

(رك. سلطنت استبدادی)

۲۸۹۲ - سلطنت موروثی

(حقوق‌اساسی) نوعی از رژیم سلطنتی‌است که سلطنت باید در آن به ارث برگزار شود ولو اینکه سر سلسله آنرا به ارث تحصیل نکرده باشد.

۲۸۹۳ - سلطنت نامحدود

سلطنتی است کـه قدرتهای دولتی بدست پادشاه‌بوده وکارمندان دولت‌بنام اوانجام وظیفه کنندولی‌حکومت در حدود موازین قوانین موضوعه باشد.

۲۸۹۴ - (کارخانه‌های) سلطنت

رك. بیوتات

۲۸۹۵ - سلطه

(فقه) عبارت‌است از اختیار قانونی‌شخص بر اشیاء یا اموال یااشخاص دیگر مانند سلطهٔ مالك برمال خود و سلطهٔ متعهدله بر تعهدی که بنفع او شده است و سلطهٔ ولی قهری بر امور مولی‌علیه وخودمولی علیه از حیث نگهداری و تربیت او در حدود قانون.

سلطه بااین‌معنی‌معادل معنی droit(حق) می‌باشد کلمهٔ ملك هم درفقه وقتی که‌بمعنی اعم‌استعمال میشودمرادف باسلطه‌استعمال شده است.

(رك. ملك)

۲۸۹۶ - سلطهٔ مالکانه

(فقه - مدنی) سلطهٔ شخص برمال‌را گویند و بیشتر در مورد حق عینی مالك عین بکار می‌رود. کلمهٔ Facultés بمعنی اختیارات مالی بصیغهٔ جمع این مفهوم اصطلاحی را نمی‌رساند.

۲۸۹۷ - سلف

(مدنی - فقه) بیعی که ثمن آن حال‌ومبیع آن مؤجل باشد در اصطلاح عامیانه پیش خرید و پیش فروش گفته می‌شود یعنی فروشنده مالی‌راکه‌هنوزوجود پیدانکرده ولی در انتظاروجودآن است قبل‌ازوجود

پیدا کردن آن می‌فروشد مانند کشاورزی که قبل از فصل بدست آمدن محصول مقداری گندم در ذمه بفروشد .

۲۸۹۸ - سلم

(مدنی - فقه) بیعی که ثمن آن حال و مبیع آن مؤجل باشد در اصطلاح عامیانه پیش خرید و پیش فروش گفته می‌شود .

۲۸۹۹ - سماع

(فقه) سماع حدیث یعنی شنیدن حدیث از شیخ . و بمعنی تحمل حدیث (رك . تحمل) هم استعمال شده است و این معنی اعم است (وصول الاخیار الی اصول الاخبار - صفحهٔ ۱۱۹)

۲۹۰۰ - سمت

شغل و مقام رسمی را گویند .
(رك . رسمی)

۲۹۰۱ - سنا

دومین مجلس قانونگذاری که طبق اصل ۴۳ - ۴۴ - ۴۵ قانون اساسی تشکیل می‌شود .

۲۹۰۲ - سناتور Sénateur

عضو مجلس سنا را گویند .

۲۹۰۳ - سنت

در لغت بمعنی آئین وطریقه است (من سن سنة حسنه ...) در فقه عبارت است از گفتار ورفتار وتقریر معصوم در امری از امور دینی .

۲۹۰۴ - سنت تقریری

(فقه) فعل و یا ترکی که معصوم (ع) بر آن آگاه شده و آنرا موردنهی قرار نداده باشد چنانکه مستفاد از تاریخ این است که در زمان پیغمبر (ص) برای انعقاد عقود متعارف (مانند بیع ورهن و اجاره و غیره) صیغهٔ خاصی از الفاظ در عقود بکار نمی‌رفت واین امر موردنهی هم قرار نگرفت بااینکه موضوع ازموضوعات شایع (عام البلوی) در بین مردم هم بود واین خود دلیل است که عقود در تحقق خود نیاز بصیغ مخصوص ندارند .

۲۹۰۵ - سنت فعلی

(فقه) افعال معصوم (ع) اگر برای بیان مطلبی از مطالب دینی رخ داده باشد مانند بیان شفاهی حجت است وآنرا سنت فعلی (در مقابل سنت قولی و سنت تقریری) نامند .

۲۹۰۶ - سنت قولی

(فقه) بیانات معصوم (ع) را در اموردین سنت قولی نامیده‌اند .

۲۹۰۷ - سنتو Sento

علامت اختصاری سازمان پیمان مرکزی است .
(رك . سازمان پیمان مرکزی)

۲۹۰۸ - سنجه (و صنجه)

نوعی از نقود قدیم است. این کلمه فارسی است و از سنجیدن (سنگیدن) گرفته شده است و عیار گرفتن بهمین معنی بکار رفته است. حافظ گوید :

نقد ها را بود آیا که عیاری گیرند
تا همه صومعه داران پی کاری گیرند

وزن این نقد بحسب ازمنهٔ مختلف مانند سایر نقود قدیم تغییر کرده است .

۱/۲۹۰۹ - سند Acte

الف - عبارت از نوشته‌ای است که درمقام دعوی یا دفاع قابل استناد باشد (مادهٔ ۱۲۸۴ ق - م و مادهٔ ۳۷۰ ببعد آئین

دادرسی مدنی)

ب - گاهی بمطلق دلیل (اعم از نوشته و لفظی) گفته می‌شود دراین‌صورت مرادف مدرك است . و در همین معنی عبارت «سندکتبی» استعمال شده است .

نوشته اگر برای تعیین وام یا طلب باشد آنرا تمسك - سنددین - سندطلب Effet نامند .

ج - روات یك حدیث را در اصطلاحات علوم راجع بفقه ، سند گویند .

۲/۲۹۰۹ - سند اجرائی

Titre exécutoire

هر سندی که قدرت اجرائی داشته باشد خواه‌اجرائیهٔ دادگاه باشدخواه سندرسمی لازم‌الاجراء که بدو حکم دادگاه قابل اجراء است .

۲۹۱۰ - سند انتقال

هر سندکه دلالت‌بر انتقـال مالی بدیگری کند اعم از عادی ورسمی. بیشتر در سند انتقال رسمی بکار می‌رود در مورد سند عادی باید قرینه‌ای وجود داشته باشد .

۲۹۱۱ - سند انتقال اجرائی

بعد از مزایده وحراج ملك مورد مزایده وحراج که بموجب سندرسمی‌منتقل‌ببرندهٔ مزایده یا حراج میشود آن سند را سند انتقال اجرائی می‌نامند .

۲۹۱۲ - سند برائت

(مدنی) سند عادی یا رسمی که از طرف بستانکار یا قائم مقام او به مدیون داده میشود و حکایت‌ازسقوط دین او درمقابل بستانکارمی کند (مادهٔ ۶۰ آئین‌نامهٔ اجراء اسناد رسمی) .

۲۹۱۳ - سند بیمه

عقد بیمه از عقودتشریفاتی است وبموجب سندی که بیمه‌نامه و سندبیمه‌خوانده‌میشود تنظیم میشود (مادهٔ ۲ - ۱۹ قانون بیمه مصوب ۷ - ۲ - ۱۳۱۶)

۲۹۱۴ - سند تابعیت

(مدنی) سند رسمی حاکی از قبول‌بیگانه به تابعیت‌کشور معین (مادهٔ ۹۸۳ قانون مدنی)

۲۹۱۵ - سند تجاری

(حقوق تجارت) سندی است که تجار در معاملات تجاری ردو بدل می کنند . در معنی‌اخص سندی‌است که‌در قانون تجارت دارای عنوان خاصی است مانند چك و سفته و سند دروجه حامل وجز اینها .

۲۹۱۶ - سند تشخیص قرض

(مالیه) سندی که در آن دین دولت در مقابل هر بستانکار معین و مشخص میشود و تشخیص خرجی که عهدهٔ خزانه است باوزیر و یا نمایندهٔ او است (مادهٔ ۲۸ قانون محاسبات عمومی - مصوب ۱۰ - ۱۲ - ۱۳۱۲)

۲۹۱۷ - سند ثبت احوال

عبارت است از مکتوب مضمون ثبت یك واقعه در جدول مخصوص ثبت وقایع ودر دفاترواوراق‌راجع‌بآن (مادهٔ یك‌نظامنامهٔ ۱۳۱۶)

۲۹۱۸ - سند حدیث

(فقه) سلسلهٔ راویان یك‌حدیث راگویند.

۲۹۱۹ - سند خالی ازوجه

الف - سندی که صادر کنندهٔ آن تظاهر بداشتن اعتبار نزد محال علیه داشته و

آنرا صادر کرده و بعد معلوم شده که اعتباری نداشته است مانند چك بی‌محل.
ب ـ سندی که وجه آن پرداخت شده مثل اینکه بستانکار وجه سند ذمه‌ای را گرفته ولی رسیدی بمدیون نداده و سند ابطال نشده باشد چنین سندی هم خالی از وجه است .

۲۹۲۰ ـ سند دروجه حامل

(تجارت) سندی‌است که‌دارندهٔ آن‌استحقاق دریافت وجه‌آنرا دارد (مادهٔ ۳۲۰ قانون تجارت) مانند سهام بی‌نام‌شرکتها وسهام قرضه‌های بی‌نام و سفته در وجه حامل .

۲۹۲۱ ـ سند دیداری

سندیکه هنگام‌دیدن باید پول‌آن‌پرداخته شود .

۲۹۲۲ ـ سند دین Effet

رك . سند طلب ـ سند

۲۹۲۳ ـ سند ذمه‌ای

الف ـ سندحاکی‌از تعهدمدیون بپرداخت وجه نقد یا پرداخت جنس (که‌کلی آن جنس بر عهدهٔ او است) مانند سند تعهد پرداخت چند خروار گندم .
بیشتر در معنی اول بکار می‌رود .
ب ـ در اصطلاحات ثبتی در معنی مقابل سند شرطی و بطور کلی اسناد مربوط بمعاملات‌با حق استرداد (یعنی اسنادمادهٔ ۳۳ـ۳۴ قانون‌ثبت) بکار می‌رود. اجراء سندذمه‌ای ممکن‌است‌منتهی‌بتوقیف‌مدیون شود ولی اجراء سند شرطی‌چنین‌نیست .

۲۹۲۴ ـ سندرسمی Acte authentique

سندی‌که در ادارهٔ ثبت اسناد و املاك یا دفاتراسنادرسمی یا در نزد سایرمأمورین رسمی در حدود صلاحیت آنها و بر طبق مقررات قانونی تنظیم شده باشد رسمی است (مادهٔ ۱۲۸۷ ق ـ م)

۲۹۲۵ ـ سند رهنی

سندرسمی‌است‌که متضمن عقد رهن باشد و بیشتر در رهن غیر منقول بکار می‌رود .

۲۹۲۶ ـ سند سجلی

(به‌تشدید لام) سندی‌است که‌مطابق‌مقررات قانون ثبت‌احوال‌به‌ثبت‌رسیده ومندرجات آن رسمی‌و معتبر است (مادهٔ یك‌نظامنامهٔ ۱۳۱۹)

۲۹۲۷ ـ سند سیاسی
Acte diplomatique

درفارسی‌اسناد سیاسی‌بیشتر بکار می‌رود.
سند سیاسی هر نوشته‌ای است که بوسیلهٔ یك نمایندهٔ سیاسی راجع بروابط دولت متبوع و دولتی که نزد او مأمور خدمت شده است داده یا گرفته شود .
این اسناد از نظر شکل شامل اقسام ذیل است :
الف ـ یادداشت‌ها Notes
ب ـ نامهٔ‌وزارت‌خارجه‌بیکی‌ازنمایندگان خود در خارجه dépêche
ج ـ نوشته‌ای که بطور خلاصه شامل گزارش یا دستوراتی است Mémoire
د ـ اعلان déclaration
ه ـ اولتیماتوم
و ـ پروتکل ـ قرار دادها و عهدنامه‌ها.
از نظر ماهوی ممکن است یکطرفی (یا ایقاعی مانند اولتیماتوم) و یا دو طرفی باشند . بعضی از مؤلفان آنرا به قرار دادهای بین‌المللی اختصاص داده‌اند .

۲۹۲۸ ـ سند شرطی

سند رسمی است که متضمن‌بیع شرط‌باشد.

در مقابل سند رهنی و سند قطعی‌استعمال میشود .

۲۹۲۹ - سند طلب

Titre de créance

سند حاکی از بستانکاری ذینفع آن را گویند . در مقابل سند دین یا سند بدهی بکار می‌رود .

۲۹۳۰ - سند عادی

Acte sous seing privé

هر سند فاقد شرائط سند رسمی را سند عادی‌گویند (مادهٔ ۱۲۸۹ ق - م) سندعادی‌دوقسم‌است: سندعادی تجاری‌که مزایای‌مخصوصی‌طبق قانون‌تجارت‌دارد، و سندعادی غیر تجاری‌که مزایای مزبور را ندارد .

۲۹۳۱ - سندقضائی Acte juridique

(مدنی) اکثر مؤلفان وحتی مقنن قانون مدنی (مادهٔ ۱۲۱۳) اصطلاح خارجی بالارا به عمل حقوقی‌ترجمه‌کرده‌اندولی بعضی از مؤلفان حقوق از آن بـه سند قضائی‌ترجمه میکنندو کلمهٔActe مفهومی وسیعتر از سند دارد .

۲۹۳۲ - سند قطعی

سندرسمی شامل‌معاملهٔناقل‌عین راگویند. درمقابل سند بیع شرط و رهن ومعاملات با حق استرداد استعمال شده است .

۲۹۳۳ - سند لازم‌الاجراء

Acte notarié

سند رسمی یا عادی که بدون صدور حکم ازدادگاه‌قابل صدور اجرائیه برای‌اجراء مدلول سند باشد مانند سند رسمی طلب وچك(مادهٔ يك‌لايحهٔ قانونی چك‌بی‌محل) رك. سند اجرائی

۲۹۳۴ - سند مالکیت

Titre de propriété

(ثبت) سند رسمی مخصوص‌که پس ازطی تشریفات ثبت مال غیر منقول و ثبت آن در دفتر مخصوصی از دفاتر ادارهٔ ثبت اسناد و املاك‌که نام آن دفتر املاك‌است به مالك ملك داده میشود ودولت دارندهٔ آنرا مالك ملك مـی‌شناسد هر چند که متصرف نباشد و پس از صدور این سند ، مادهٔ ۳۵ قانون مدنی نسبت بآن بی‌اثر است (مادهٔ ۲۲ قانون‌ثبت) اگر دردادن این سند اشتباهی شده ابطال‌آن محصور به ذیل مادهٔ يك لايحهٔ قانونی اشتباهات ثبتی سال ۱۳۳۳ می‌باشد .

۲۹۳۵ - سند مالکیت معارض

(ثبت) سند مالکیتی‌که نسبت بکل یابعض محدودهٔ سند مالکیت دیگر (که قبلاصادر شده) تاریخاً مؤخر بر ثبت اولیه دردفتر املاك به ثبت رسیده بـاشد سند مالکیت معارض است و تا وقتی که حکم نهائی بصحت صدور آن‌ازدادگاه‌صادرنشودصفت سند مالکیت معارض را داردوآثارمختص قانونی برآن مترتب است (بند اول مادهٔ سوم لايحهٔ قانونی راجع‌به اشتباهات‌ثبتی و اسناد مالکیت معارض)

۲۹۳۶ - سند مزور

(مزور بروزن مؤدب) بمعنی مجعول‌است بین مفهوم لغوی جعل و تزویر رابطهٔ عموم و خصوص من وجه است ولـی در اصطلاح این دو مرادف یکدیگرند. سند مزور بمعنی سند مجعول است (رك .جعل مادی)

۲۹۳۷ - سند معامله
سندی که دلالت بروقوع معامله‌ای کند و ممکن است رسمی یا عادی باشد .
(رك . معامله)

۲۹۳۸ - سند موضوع
بمعنی سند مجعول و از اصطلاحات فقهی است مانند سند مزور (رك . سند مزور)

۲۹۳۹ - (اصل) سند
یعنی عین سند نه رونوشت آن (سرفصل مادهٔ ۳۰۹ دادرسی مدنی)

۲۹۴۰ - (انکار) سند
رك . انکار

۲۹۴۱ - (تکذیب) سند
رك . انکار

۲۹۴۲ - (محتویات) سند
رك . محتویات سند

۲۹۴۳ - (مندرجات) سند
رك . مندرجات سند

۲۹۴۴ - سندیکا
اجتماع عده‌ای از افرادکه دارای شغل واحد یا مشابه یا مرتبط هستند بمنظور دفاع از منافع مربوط بحرفهٔ خود (مادهٔ یك آئین نامهٔ سازمانهای کارگری و کارفرمائی مصوب ۱۴-۳-۴۳)
سندیکاهای مشابه میتوانندا تحادیه تشکیل دهند (مادهٔ ۵) اتحادیه‌ها میتوانند کنفدراسیون تشکیل دهند (مادهٔ ۶) سندیکا شخصیت حقوقی دارد .
(مجموعهٔ قانون کار - چاپ مجلس - ص ۲۶)

۲۹۴۵ - سندیکای حرفه‌ای
سندیکائی که کارگران یك حرفه در یك شهرستان یا در ناحیه‌ای از شهرستان تشکیل دهند (مادهٔ ۲ آئین‌نامهٔ سازمانهای کارگری و کارفرمائی‌مصوب ۱۴-۳-۴۳)

۲۹۴۶ - سندیکای کارفرما
Syndicat Patronal
سندیکای‌حرفه‌ای که‌اعضاء آنرا کارفرمایان تشکیل می‌دهند .

۲۹۴۷ - سندیکای کارگاهی
سندیکائی است که کارگران یك کارگاه تشکیل می‌دهند (مادهٔ یك آئین نامهٔ سازمانهای کارگری و کارفرمائی مصوب ۱۴-۳-۴۳)

۲۹۴۸ - سندیکای کارگری
Syndicat Ouvrier
سندیکای حرفه‌ای که اعضاء آنرا کارگران تشکیل میدهند .

۲۹۴۹ - سندیکای مختلط
سندیکای‌حرفه‌ای که اعضاء آنرا کارگران و کارفرمایان تشکیل دهند .

۲۹۵۰ - سن کبر
(مدنی) سن‌هیجده سالگی (هیجدهٔ تمام) برای زن و مرد که خود بخود مبدأ اهلیت برای اجراء حقوق‌می‌باشد.
(مادهٔ ۱۲۰۹ قانون مدنی)

سوء استفاده Abus
تصرف ناروا .
در معانی زیر بکار می‌رود :

۲۹۵۱ - سوء استفاده از حق
Abus de droit
بکاربردن حق (خواه بطور مادی وخواه

در ضمن یك عمل حقوقی) بضرر غیر که ظاهراً بعنوان استفاده از حق مشروع بکار می‌رود ولی صاحب آن حق بقصد اضرار بغیر ، حق خود را بکار می‌برد. این اصطلاح مخصوص‌حقوق جدید ایران است‌ولی‌این بحث درفقه در«قاعدهٔ لاضرر» و در قانون مدنی در مادهٔ ۱۳۲ مطرح شده است .

۲۹۵۲ - سوء استفاده از سفید مهر

Abus de blanc-seing

(حقوق جزا) جرمی است که از ناحیهٔ شخصی که باو اعتماد شده و سفید مهری در اختیار او است سر می‌زند باین شرح که : مجرم بالای امضاء سفید مهر را می‌نویسد بطوری که در نتیجهٔ عمل او تعهدی (بمقتضای نوشتهٔ مزبور) متوجه صاحب امضاء گردد یا خود مجرم از تعهدی که قبلا بنفع صاحب امضاء داشته بری میگردد .

۲۹۵۳ - سوء استفاده از قدرت

Abus d'autorité

(حقوق مدنی) استفاده ازسن وسال‌طرف یا وضع اجتماعی خود یا استفاده از هر موقعیت دیگرخویش‌بمنظوراینکه دیگری را ازنظر روحی ملزم بانجام عملی‌نماید مثل اینکه معلمی شاگرد خود را وادار بخرید کتابی که خود تألیف نموده است بکند .

(حقوق جزا) صفت مشترك جرائمی که یك مأموردولت‌بتناسب سمت خود مرتکب می‌شود و درآن جرائم ، جنبهٔ استفادهٔ ناروا از سمت خود بضرر مردم یا بضرر اموال عمومی دولت دیده می‌شود مانند هتك حرمت منازل ازطرف مأمور دولت، اعمال جبر نسبت بافراد بمناسبت انجام وظیفه، گشودن نامه و محمولات پستی در غیر موارد مجاز از طرف مأموران مربوطه .

۲۹۵۴ - سوء نیت

درلغت بمعنی‌قصد مخالف‌قوانین و نظامات ومبانی‌اخلاقی‌ومذهبی‌است. دراصطلاحات ذیل بکاررفته است :

۲۹۵۵ - سوء نیت احتمالی

(حقوق جزا) هرگاه فاعل جرم نتیجهٔ عمل خود را قبلا پیش بینی‌کرده ولی جزماً نشود گفت که خواستاروقاصد نتیجه بوده این مقدار را سوء نیت احتمالی (سوء نیت بالقوه) می‌گویند مثل اینکه راننده با علم باینکه باید تعمیراتی در ماشین خود بکند و آمادگی برای سفر ندارد با اعتماد به شانس و ارتکاب این بی‌احتیاطی‌اقدام بمسافرت کند ودرنتیجه مسافراوکشته یا مجروح گردد. درمقابل عمد احتمالی استعمال میشود (رك . عمد احتمالی)

۲۹۵۶ - سواد

بمعنی رونوشت است . دراصطلاحات ذیل بکاررفته است :

۲۹۵۷ - سواد مصدق

رونوشتی که برابری‌آن با اصل، بتصدیق یکی از مقامات ذیصلاحیت مقرردرقانون رسیده باشد . سواد مطابق با اصل هم بهمین معنی است .

۲۹۵۸ - سواد مطابق با اصل

بمعنی «سواد مصدق» است .
(رك . سواد مصدق)

۲۹۵۹ - سود بغلیه

بمعنی درهم بغلی است .

(رك . درهم بغلی)

۲۹۶۰ - سوسیالیسم Socialisme

هر دکترین اقتصادی و سیاسی که معتقد بحذف ابتکار آزاد ومنافع فردی درامور اقتصادی‌اززندگی جامعه است باین‌منظور که نظام اجتماعی خاصی بجای نظام لیبرال (رك . لیبرالیسم) بگذارد . منع رقابت آزاد و در دست گرفتن وسائل تولید و توزیع ازطرف دولت بنمایندگی مردم و الغاء مالکیت خصوصی ازآثار آن است .

۲۹۶۱ - سوگند

(یا قسم و یمین) ذکرمقدسات مذهبی در مقدمهٔ سخن بمنظور توصیف آن سخن به صدق و راستی .

(رك . قسم)

۲۹۶۲ - سوم‌کس

از اصطلاحات فرهنگستان است که بجای شخص ثالث نهاده شده‌است و فعلا تقریباً متروك است .

(رك . ثالث)

۱/۲۹۶۳ - سهام Lots

جمع سهم بمعنی‌حصهٔ شریك درمال‌مشترك (حقوق مدنی) و سندی که حاکی از مالکیت حصهٔ معین در شرکت تجارتی بنام شرکت سهامی می‌کند .

رك . سهم

۲/۲۹۶۳ - (معدل) سهام

Soulte (retour de lots)

(مدنی) درفارسی آنرا سربود نامیده‌اند ولی در اصطلاح خارجی بالا این سربود بصورت وجه نقد است که بکمك آن نابرابری سهام دراموال تقسیم‌شده تأمین وتحصیل میشود . این‌نوع تقسیم راتقسیم برد می‌نامند .

(رك . تقسیم برد - تقسیم تعدیل - تعدیل سهام)

۳/۲۹۶۳ - سهامداران Actionnaires

(تجارت) صاحبان سهم درشرکت سهامی را گویند .

(رك . سهم)

۲۹۶۴ - سه طهر

(فقه – مدنی) طهرحالت زوجه است (از لحاظ عادت زنانگی) بین دو عادت زنانگی .

طهر اول را بعد از طلاق حساب میکنند ولو لحظه‌ای باشد . طهر دوم را بعد از فاصله شدن یك عادت زنانگی بین طهر اول و طهر دیگر بحساب می‌آورند تا منتهی بدومین عادت زنانگی شود . طهر سوم بعد ازفاصله شدن یك عادت زنانگی بین طهر دوم وطهر بعدی بحساب می‌آید تا بعادت زنانگی بعدی منتهی‌شود .

(مادهٔ ۱۱۵۱ قانون مدنی)

۲۹۶۵ - سهم Action

الف ـ حصهٔ شریك درمال‌الشرکه (حقوق مدنی) .

ب ـ سندی است که حکایت از مالکیت حصهٔ معین درشرکت‌تجاری (بنام شرکت سهامی) می‌کند و صاحب سهم از تمام مزایای مقرر دراساسنامهٔ شرکت استفاده می‌کند . صاحب سهم در همهٔ منافع و زیانهای‌شرکت شریك خواهد بود و در ادارهٔ شرکت دخالت دارد .

۲۹۶۶ - سهم انتفاعی
Action de jouissance
(حقوق تجارت) سهمی که بدارندهٔ آن حق شرکت در منافع را بدهد با اینکه حصه‌ای که در ابتداء شرکت در شرکت نهاده بعداً باو رد شده‌است .

۲۹۶۷ - سهم با اسم
Action nominative
(حقوق تجارت) سهمی که روی آن اسم شخص معینی ذکر شده باشد .

۲۹۶۸ - سهم بی‌اسم
Action non-nominative
(حقوق تجارت) سهمی که روی آن اسم شخص معینی ذکر نشده‌است و در حقیقت دارندهٔ آن مالك آن شناخته میشود .
(مادهٔ ۲۴ قانون تجارت)

۲۹۶۹ - سهم سرمایه
Action de capital
(حقوق تجارت) سهمی که در ازاءِ نهادن حصه درسرمایهٔ شرکت به مالك آن حصه که در شرکت نهاده است داده میشود و دارای تمام مزایای صاحبان سهام است .

۲۹۷۰ - سهم عادی
Action ordinaire
رك . سهم ممتاز

۲۹۷۱ - سهم غیر قابل انتقال
(حقوق تجارت) سهم با اسمی که مدیران شرکت باید مطابق قانون داشته باشند بمنظور تضمین خسارات محتملی که ممکن است از عمل مدیران بر شرکت وارد گردد .

۲۹۷۲ - سهم غیر نقدی
Action d'apport
(حقوق تجارت) سهم‌غیر نقدی سهمی‌است که در ازاء مالی‌غیر ازوجه نقدکه‌بعنوان حصه درشرکت می گذارند بمالك‌آن‌حصه که در شرکت‌نهاده است داده‌شودازقبیل سپردن امتیاز یا خدمات به شرکت از بابت حصه . مادهٔ ۲۶ قانون تجارت .
(رك. سهم نقدی)

۲۹۷۳ - سهم مؤسس
(حقوق تجارت) سهمی است که در مقابل خدمات مؤسس شرکت باو داده شود (به تصویب مجمع عمومی) خواه از جنس سهام عادی یا سهام ممتازه باشد .

۲۹۷۴ - سهم ممتاز
action de priorité (ou action de préférence)
(تجارت) سهمی که دارای مزایا و امتیازاتی‌نسبت به سایرسهام باشد. امتیاز ممکن است بصورت چند درصد منافع اختصاصی آن سهم یا رأی بیشتر صاحب آن سهم باشد . سهمی‌که دارای امتیاز نیست سهم عادی نامیده میشود .

۲۹۷۵ - سهم نقدی
action en numeraire ou action payante
(حقوق تجارت) سهمی است‌که در مقابل وجه نقدی که شخص به شرکت میدهد داده شود .

۱ / ۲۹۷۶ - سهم ویژه
سهم ممتاز راگویند .
(رك . سهم ممتاز)

۲/۲۹۷۶ - (صاحب) سهم
actionnaire
رك . سهم

۲۹۷۷ - سهمیه
(تجارت) کالاهای قابل‌ورود به‌کشور که

هرسال ازطرف وزارت بازرگانی مطابق قانون انحصار تجارت خارجی معین می گردد (قانون انحصار تجارت مصوب ۱۳۱۱-۱۳۲۰)

۲۹۷۸ - سهو

غفلت قلب از چیزی بطوری که با کوچکترین یادآوری متنبه گردد بنابراین هرسهوی اشتباه است و هراشتباهی سهو نیست زیرا اشتباه تصور خلاف واقع از چیزی را گویند خواه بکوچکترین یادآوری متنبه گردد خواه نه. بنابراین ذکر کلمهٔ اشتباه بعد از سهو در مادهٔ ۵۶۹ آئین دادرسی مدنی از باب ذکر عام بعد از خاص است نه از باب ذکر مترادفات.

(رك. اشتباه)

۲۹۷۹ - سهو قلم

اشتباه روشن که روی اوضاع و احوال موجود در زمینهٔ آن اشتباه و اوضاع و احوال راجع به اشتباه کننده و طبیعت مسألهٔ مورد اشتباه جزم به اینکه اشتباه مزبور ناشی از تشخیص خلاف واقع قضیه یا جهل بقانون بوده پیدا نشود. علیهذا درصورت وجود شك باینکه اشتباه معینی از نوع سهوالقلم است یا نه حکم سهوالقلم جاری میشود زیرا برای اینکه جزم حاصل شود که اشتباه دادرس ناشی از سهوالقلم نیست باید جزم پیدا کرد که دادرس مشتکی عنه قضیه را آنطور که باید تشخیص نکرده ویا علم بقوانین نداشته وبرخلاف آن اظهار نظر کرده است وتحصیل چنین جزمی عادتاً دشوار است (مادهٔ ۱۸۹ دادرسی مدنی ومادهٔ یك لایحهٔ اشتباهات ثبتی و اسناد مالکیت معارض ۱۳۳۳)

۲۹۸۰ - سهوالقلم

رك. سهو قلم

۲۹۸۱ - سیاست

الف ـ اصول ادارهٔ کشور درشئون مختلف آن. در همین معنی گفته میشود سیاست جزائی فلان کشور، یعنی اصول کلی مربوط بقوانین جزائی کشور، و بهمین معنی میگویند سیاست اقتصادی وغیره.

ب ـ بمعنی کیفر. این استعمال قدیمی است چنانکه دراصل دوازدهم قانون اساسی هم بکاررفته است (مادهٔ ۲۴ قانون تشکیل ایالات و ولایات ۱۳۲۵ قمری)

ج ـ مسائل راجع باصول اداره وقوانین اساسی مملکت وپلیتیك دولت (مادهٔ ۱۰۳ قانون انجمنهای ایالتی و ولایتی)

۲۹۸۲ - سیتو Sito

علامت اختصاری سازمان پیمان آسیای جنوب شرقی است.

(رك. سازمان پیمان آسیای جنوب شرقی)

۲۹۸۳ - سیر

واحد وزن سابق ایران برابر یك چهلم من است.

۲۹۸۴ - سیره

بمعنی عرف است.

(رك. عرف)

۲۹۸۵ - سیرهٔ عقلاء

بمعنی عرف عقلاء است.

(رك. عرف عقلاء)

سیستم

بمعنی اصل و قاعده است در اصطلاحات ذیل بکار رفته است:

۲۹۸۶ - سیستم خاك

(بین‌الملل خصوصی) بمعنی تابعیت ارضی است . طریقه‌ای که تابعیت اشخاص از روی محل تولدشان معین شود .

۲۹۸۷ - سیستم خون

(بین‌الملل خصوصی) طریقی است که تابعیت ابوین به‌محض تولد طفل به‌او تحمیل میشود . مثلا دو نفر چینی که تابع ایران باشند در سیستم خون ، تابعیت ایران بفرزندآنها تحمیل میشود . بنابر این سیستم خون غیر ازمسألهٔ نژاد است.

۲۹۸۸ - سیستم دو مجلسی

رك . پارلمان

۲۹۸۹ - سیستم یك مجلسی

رك . پارلمان

۲۹۹۰ - سیف Cif

بهای خریدکالاها در مبداء باضافهٔ هزینهٔ بیمه و بار بندی و حمل و نقل و سایر هزینه‌هائی که‌بآن‌کالا تا ورودباولین‌دفتر گمرکی تعلق‌می گیرد، ودرمورد کالاهای محموله باهواپیما تا اولین فرودگاهی که کالا درآنجا تخلیه میشود تعلق‌می گیرد (مادهٔ۴ قانون‌اصلاح تعرفهٔ گمرکی‌مصوب ۱۰ - ۴ - ۳۷)

اصطلاح بالا از حروف اول کلمات ذیل فراهم شده است

cost, insurance freight

در زبان فرانسه بجای‌آن Caf استعمال میشود .

۲۹۹۱ - (بهای) سیف

بهای تمام شدهٔ کالای وارداتی بکشور تا ورودبه گمرك‌مرزی را گویند. (مادهٔ نهم قانون انحصار تجارت مصوب ۱۳۱۱ - ۱۳۲۰)

۲۹۹۲ - سیورغال

(تاریخ حقوق) یکنوع معافیت مالی بود که بنفع بعضی اشخاص بطور موروثی بر قرار می گردید و باین ترتیب یك ناحیه ازپرداخت‌مالیات‌وعوارض بخزانهٔ دولت معاف می‌شد . سیورغال را بعنوان حقوق و مستمری بعضو رسمی می‌دادند.

ش

۲۹۹۳ - شاذ

رك . خبر شاذ

۲۹۹۴ - شاذ مردود

رك . خبر شاذ

۲۹۹۵ - شاذ مقبول

رك . خبر شاذ

۲۹۹۶ - شارژدافر chargé d'affaire

رك . کاردار

۲۹۹۷ - شارع

در اصطلاحات فقهی مرادف قانونگذار و مقنن می‌باشد .

۲۹۹۸ - شاکی

کسیکه از دست دیگری بیکی از مقامات رسمی‌مرجع‌شکایت ، تظلم شفاهی یا کتبی می‌کند .

(رك . عارض)

۲۹۹۹ - شاکی خصوصی

رك . مدعی خصوصی

۳۰۰۰ - شانتاژ Chantage

رك . اخاذی

۳۰۰۱ - شاه

رئیس‌کشور دررژیم سلطنتی است .

(رك . سلطنت)

۳۰۰۲ - شاهد Témoin

کسیکه شهادت‌بر امری میدهد خواه‌اداء شهادت‌کرده باشدخواه‌تحمل‌شهادت‌کرده باشدیعنی موضوع‌مورد شهادت را احساس نموده و اطلاع ازآن حاصل‌کرده‌باشد.

(رك . مطلع)

۳۰۰۳ - شاهد اصل

Témoin primitif

رك . شهادت برشهادت

۳۰۰۴ - شاهد عدل

(فقه-مدنی)شاهدی که‌دارای صفت عدالت (بمفهوم شرعی این کلمه) باشد درحقوق کنونی بجای صفت عدالت مادهٔ ۱۳۱۳ قانون مدنی باید در بارهٔ شاهد رعایت شود (جز در مورد طلاق که مفهوم‌شرعی آن ملاك است) .

۳۰۰۵ - شاهد فرع

رك . شهادت بر شهادت

۳۰۰۶ ـ شاهد کذب

(مدنی ـ فقه) شاهدی که در اداءِ شهادت دروغ گفته باشد ودر فقه اورا شاهد زور گفته‌اند.

۳۰۰۷ـ شاهد الحال

(فقه) بمعنی رضای شأنی باطنی است.
(رك. رضای باطنی)

۳۰۰۸ ـ شاهی

الف ـ پول معروف و متداول که ده عدد آن برابر پنجاه دینار فعلی است.
ب ـ سابقاً (تا نیم قرن پیش) به خالصه گفته میشد یعنی املاك پادشاه.
(رك. خالصه)

۳۰۰۹ ـ شبه جرم

(مدنی) عملی‌است ناشی از تخطی Faute که فاعل آن را ضامن آن میگرداند.

۳۰۱۰ـ شبه‌حق‌انتفاع Quasi-usufruit

(مدنی) حقی‌است که شخص‌میتواند بموجب آن از اموال استهلاکی (مالی که‌استفادهٔ ازآن موجب از بین رفتن آن است مانند میوه) غیر از طریق استفاده یا نقل بغیر بهره‌مند گردد ولی مکلف است بعد از این بهره‌برداری مثل آنرا از حیث‌مقدار و جنس و ارزش بمالك آن بدهد.
این حق‌در مادهٔ ۵۸۷ قانون مدنی‌فرانسه پیش‌بینی شده ولی درمدنی‌ما چنین‌چیزی بعنوان حق انتفاع (مادهٔ ٤٠ ق ـ م) منظور نشده و در باب قرض قسمتی از آنرا پیش‌بینی کرده‌اند (مقایسه شودمادهٔ ۶۴۸ قانون مدنی ایران با ماده ۱۸۹۲ قانون مدنی فرانسه)

۳۰۱۱ ـ شبه خطا

(فقه) بمعنی‌شبه‌عمداست (رك. شبه عمد).

۳۰۱۲ ـ شبه‌عقد Quasi – contrat

(مدنی) عبارت است از یك عمل ارادی که‌قانون آنرا منع ننموده و بدون اینکه عقدی منعقد گردد ایجاد تعهد در مقابل غیر مینماید مانندایفاء ناروا (مادهٔ ۳۰۱ ق ـ م)
انتقاد ـ وجود پدیده‌ای باین عنوان‌محل اشکال‌است زیراآثار ناشی ازقصد انشاء یا محتاج بدوقصد انشاءهستند که‌دراینصورت ازوجود عقد چاره‌ای نیست، و یامحتاج بیك قصد انشاء میباشندکه در اینصورت ایقاع محقق میشود و برزخی وجودندارد که اسم‌آن، شبه عقد باشد.

۳۰۱۳ ـ شبه عمد

(جزا ـ فقه) هرگاه فاعل جرم قصد نتیجهٔ قابل مجازاتی کند ولی نتیجهٔ قابل مجازات دیگری حاصل شود (ولو اینکه نتیجهٔ مقصود هم حاصل شود) حالت فاعل جرم را نسبت بعمل قابل مجازات غیر مقصود، شبه عمد نامند.

۳۰۱۴ ـ شبه معاوضات

(فقه) در مقابل عقود معاوضی (رك. عقد معاوضی) استعمال شده است و مقصود از آنها قراردادها و عقود غیر مالی است که برای طرفین الزام و التزام‌بوجودآورد مانند نکاح و خلع.

شبهه

در لغت بمعنی التباس و اشتباه درست بنادرست‌وحق بناحق‌و واقع بموهوم‌است.
(رك. شك)
در اصطلاحات ذیل بکار رفته است:

۳۱۰۵ ـ شبههٔ تحریمیه

(فقه)شکی است که دارای خصوصیات‌ذیل

باشد :
الف ـ شك راجع به‌جنس تکلیف الزامی باشد تکلیف الزامی عبارت است از امر (یا وجوب) و نهی (یا حرمت)
ب ـ حالت سابقهٔ مسألهٔ مورد شك معلوم نباشد .
ج ـ شك دائر بین حرمت و عدم وجوب باشد یعنی نسبت بفعل یا ترك معینی تردید پیداشده که آن یاحرام است یا نه (ولی اگر حرام نباشد قطعاً واجب نیست بلکه مباح یا مستحب یا مکروه است) علماء اصولی در مورد این شك اصل برائت جاری کرده و مانع آزادی اراده نمیشوند خواه منشاء شك مذکور اجمال قانون باشد یا سکوت وفقدان قانون .ولی اگر منشاء شك تعارض دوقانون باشد اصل برائت جاری نمیشود بلکه اصل تخییر جاری میشود یعنی میتوان بهریك از دوقانون متعارض عمل کرد در حقوق جدید ما :
اولا ـ شك بین حرمت واباحه فقط تصور میشود زیرا استحباب وکرهت در حقوق جدید نیست و حرمت بمعنی منع قانونی است .
ثانیاً ـ در مورد چنین شکی اصل برائت جاری است و نتیجهٔ آن آزادی اراده است.
ثالثاً ـ علت شك فقط سکوت یا اجمال قانون است و شکی که منشاء آن تعارض دو نص باشد دیده نشده است (راجع باصل تخییر در حقوق جدید ایران جلد دوم دانشنامهٔ حقوقی ـ وکالت ـ شمارهٔ ۱۸۶ را میتوان دید) .
علماء مکتب اخباری در مورد مسألهٔ بالا اصل احتیاط را بکار می‌برند یعنی عملا جانب حرمت را ترجیح داده ومانع آزادی اراده میشوند و مدرك آنان احادیث و اخبار است. مثال شبههٔ تحریمیه درقانون مدنی ما شرط اسقاط ضمان بایع نسبت بتلف مبیع قبل از قبض است که مادهٔ ۳۸۷ قانون مذکور متضمن آن است آیا چنین شرطی ممنوع است ؟ اصل عدم منع است و در نتیجه ارادهٔ متعاقدین نسبت بچنین شرطی نافذ است .
(رك . شك بین وجوب و حرمت)

۳۰۱۶ ـ شبههٔ تحریمیهٔ حکمیه

(فقه) هر گاه شبههٔ تحریمیه در عین‌حال از شبهات حکمیه هم باشد (رك . شبههٔ حکمی) آنرا شبههٔ تحریمیهٔ‌حکمیه نامند. مثال آن در ذیل اصطلاح (شبههٔ تحریمیه) دیده شود .

۳۰۱۷ ـ شبههٔ تحریمیهٔ موضوعیه

(فقه) هر گاه شبههٔ تحریمیه در عین‌حال از شبهات موضوعیه هم باشد (رك . شبههٔ موضوعی) آنرا شبههٔ تحریمیهٔ موضوعیه نامند . در شبهات مذکور فقهاء اخباری و اصولی اصل برائت جاری می کنند . بنظر می‌رسد که منظور فقهاء از شبههٔ موضوعیه در باب (اصل برائت) اعم است از شبههٔ موضوعی وشبههٔ مصداقی
(رك . شبههٔ مصداقی)
مثال شبههٔ تحریمیهٔ موضوعیه : مادهٔ ۵۲ قانون دفاتر اسناد رسمی دفترخانه‌ها را از ثبت سند مخالف با اخلاق حسنه منع کرده است پس از جهت حکم قانونی ثبت سند مخالف با اخلاق حسنه تردیدی نیست زیرا قانون بوضوح تکلیف را روشن کرده است ولی موضوعی باین شرح وجوددارد که در تطبیق مفهوم (ثبت سند مخالف بااخلاق حسنه) بر آن تردید و تأمل هست و آن این

است که طلاق حاکم در ترك انفاق ازجملهٔ طلاقهای رجعی است ورجوع بقصداضرار زوجه هم شرعاً ممنوع است آیا ثبت چنین رجوعی بوسیلهٔ دفترخانه‌ها مصداق ثبت سند مخالف با اخلاق حسنه است ؟ و در نتیجه قانوناً ثبت آن باستناد مادهٔ ۵۲ قانون دفاتر اسناد رسمی ممنوع است ؟

۳۰۱۸ - شبههٔ حکمی

Erreur de roit

(فقه) هرگاه بدون اینکه روبرو با شبههٔ مفهومی یا مصداقی شویم دریافتن حکم قانونی یك مسأله‌دچار شبهه و تردیدشویم آن‌شبهه را شبههٔ حکمی نامیده‌اندچنانکه بموجب مادهٔ ۷۹دادرسی مدنی دو دعوی راکه منشاء مختلف دارندنمیتوان بموجب یك‌دادخواست‌اقامه‌نمودواما ضمانت‌اجرای این ماده را قانون بیان نکرده است و در بادی‌امر معلوم نیست که متخلف‌ازاین ماده چه حکمی دارد .

این‌اصطلاح‌در مقابل‌شبههٔ‌موضوعی‌استعمال میشود .

۳۰۱۹ - شبههٔ غیر محصوره

(فقه)هرگاه یك‌یاچندواحد بین‌واحدهای غیر محصور (رك . غیر محصور) بجهت اختلاط و عدم تمیز باز شناخته نشودآن واحد نشناختهٔ مشتبه را شبههٔ غیرمحصور نامند و خوداین‌اشتباه‌راشبههٔ غیرمحصور نامیده‌اند. اگردرموردفرض‌بالاواحدهای مذکور محصورباشندشبهه را شبههٔ‌محصور نامند .

۳۰۲۰ - شبههٔ محصوره

رك . شبههٔ غیر محصوره

۳۰۲۱ - شبههٔ مصداقی

(فقه) هرگاه مفهوم یك ماهیت حقوقی روشن باشد ولی‌در تطبیق‌آن‌بر مصادیق، شبهه ایجاد شودآن شبهه‌را شبههٔ مصداقی گویند وآن‌مصداق را مصداق مشتبه‌نامند علامت شبههٔ مصداقی ، شك در تطبیق کلی بر افراد آن است و این علامت در شبههٔ حکمی و مفهومی دیده نمیشود . مثال : مفهوم خواستهٔ مالی (به تبع روشن بودن معنی مال) روشن است ولی‌در تطبیق‌آن بر خواستهٔ «دعوی‌ورشکستگی» بین‌اهل فن تردید وجود دارد .

۳۰۲۲ - شبههٔ مفهومی

(فقه) هرگاه‌مفهوم‌یك‌ماهیت‌حقوقی‌روشن نباشد بطوریکه در تصور مفهوم‌آن ،ذهن در تردید باشدآن شبهه را شبههٔ مفهومی گویند مانند احوال شخصیه که در مفهوم آن شبهه وجود دارد و معلوم نیست که شامل جهیز هم هست یا نه .

۳۰۲۳ - شبههٔ موضوعی

Erreur de fait

(فقه) مورد این شبهه دارای خصوصیات ذیل است :

الف ـ شبههٔ مفهومی و مصداقی و حکمی وجود ندارد .

ب ـ معذلك در جانب موضوع sujet تردیدی بجهتی از جهات پیدامیشود مثلا عقد بیع موضوع آثارقانونی‌مخصوصی‌است این موضوع دارای مشخصاتی‌است که‌یکی ازآن‌مشخصات تاریخ عقداست حال‌اگر در دفتر ثبت عملیات تجاری تاریخ بیع معینی قلم خوردگی پیداکرده و مشتبه بین‌دو روز شده باشد این شبهه‌نه‌مفهومی

است و نه مصداقی و نه حکمی بلکه صرفاً شبهۀ موضوعی است . و اگر موضوع بیع مذکور حیوان باشد مبداء خیار حیوان، مشتبه خواهد گردید .
در عمل اشتباهاً دو اصطلاح شبهۀ موضوعی و شبهۀ مصداقی را بجای هم بکار می‌برند.

۳۰۲۴ - شبهۀ وجوبیه

(فقه) شکی است که دارای خصوصیات ذیل می‌باشد :
الف - شك راجع به جنس تکلیف الزامی است (امر و نهی).
ب - حالت سابقۀ مسألۀ مورد شك معلوم نیست .
ج - شك دائر بین وجوب و عدم حرمت است یعنی نسبت بعمل معینی تردید پیدا شده که آن یا واجب (مورد امر) است یا نه (ولی اگر واجب نباشد قطعاً ممنوع و حرام هم نیست بلکه مباح یا مستحب یا مکروه است) در مورد چنین شکی هر گاه مشناء شك ، سکوت یا اجمال قانون باشد علماء اخباری و اصولی اصل برائت را جاری می کنند و ارادۀ افراد را آزاد می گذارند و اگر منشاء آن تعارض دو قانون باشد اصل تخییر جاری می کنند .
در حقوق جدید ایران :
اولا - شك بین وجوب و اباحه تصور میشود استحباب و کراهت در حقوق جدید نیست .
ثانیاً - در مورد چنین شکی اصل برائت جاری است (مادۀ ۳۵۶ آئین دادرسی مدنی و ملاك آن)
ثالثاً - علت شك فقط سکوت یا اجمال قانون است و شکی که منشاء آن تعارض دو نص باشد دیده نشده است .
مثال شبهۀ وجوبیه در قانون ثبت ما این است که در پاسخ استعلامات که قضیۀ شمول بند(ز) و ثبت در دفتر بازداشتی‌ها را نفیا و اثباتاً متعرض میشوند این شك پیش می‌آید که آیا ادارۀ ثبت مکلف است سایر اطلاعات دیگر را که در میزان رغبات مردم در معاملات مؤثر است نیز در پاسخ استعلام بنویسد یا نه مثلا در اسناد مالکیت یك ناحیۀ معین از شهر تهران چند سند مالکیت مجعول دیده شده آیا در مورد معاملۀ دیگری که جعل سند مالکیت آن محرز نیست ادارۀ ثبت مکلف است که در پاسخ استعلام بنویسد : در میان املاك این ناحیه تعدادی سند مجعول دیده شده است ؟
اصل برائت از چنین تکلیفی است .

۳۰۲۵ - شبهۀ وجوبیۀ حکمیه

(فقه) هر گاه شبهۀ وجوبیه در عین حال از شبهات حکمیه هم باشد (رك . شبهۀ حکمی) آنرا شبهۀ وجوبیۀ حکمیه نامند. مثال آن در ذیل اصطلاح (شبهۀ وجوبیه) دیده شود .

۳۰۲۶ - شبهۀ وجوبیۀ موضوعیه

(فقه) هر گاه شبهۀ وجوبیه درعین حال از شبهات موضوعیه هم باشد (رك . شبهۀ موضوعی) آنرا شبهۀ و جوبیۀ موضوعیه نامند وفقهاء اخباری و اصولی در آن اصل برائت جاری می کنند مقصود فقهاء از شبهۀ موضوعیه در باب (اصل برائت) اعم است از شبهۀ موضوعی و مصداقی (رك . شبهۀ مصداقی) مثال شبهۀ وجوبیۀ موضوعیه : مطابق مادۀ

۷۰ قانون ثبت مأموران دولت باید بسند رسمی ترتیب اثر دهند و مادهٔ ۱۲۸۷ قانون مدنی سند رسمی را تعریف کرده است سوآل و تردیدی که بعضی کرده‌اند این است که مندرجات اظهارنامه کلاً سند رسمی است ؟ (مادهٔ ۷۰۹ آئین دادرسی‌مدنی) ومأمور دولت باید بتمام مندرجات آن مانند سند رسمی ترتیب اثر دهد ؟

۳۰۲۷ - شجاج (به کسر اول)

(فقه) ایراد جرح بسروصورت انسان . درمقابل جراح بکار رفته است.
(رك . جرح)

۳۰۲۸ - شحنه

(تاریخ حقوق) فرمانده لشکری که در حوزهٔ حکومت یك حاکم مستقرشده‌باشد بنابراین ممکن بود شحنهٔ بلد و شحنهٔ اقلیم وجود داشته باشد . در زبان عرب بمعنی پلیس و متصدی امری از امورشهر و والی از طرف سلطان بکار میرود . در اصطلاحات عامیانه آنرا مترادف با امیر استعمال می کنند .

۳۰۲۹ - شخص Personne

(مدنی) کسیکه موضوع حق قرار گیرد مانند انسان وشرکت تجاری وانجمنهای خیریه و دولت . بنابراین شخص شامل شخص حقیقی (که آنرا انسان و شخص طبیعی هم‌می‌نامند) وشخص‌حقوقی میشود. اطلاق‌شخص به‌بنگاه‌تجارتی (تجارتخانه) در مقررات ما دیده نشده است مگر در مادهٔ واحدهٔ لایحهٔ قانونی راجع باجازهٔ مبادله قرارداد فروش نفت وگاز وطرز ادارهٔ عملیات آن (مجموعهٔ ۱۳۳۳- ص ۳۱) که می گوید : «شخص عبارت است از شخص طبیعی یا حقوقی وشامل شرکت تضامنی وتجارتخانه و شرکت‌وجمعیت‌های ثبت نشده و شرکت ثبت شده می‌باشد . »

۳۰۳۰ - شخص ثالث Tiers

رك . ثالث

۳۰۳۱ - شخص‌حقوقی

Personne morale ou juridipue

(مدنی) عبارت استازگروهی از افراد انسان یا منفعتی ازمنافع‌عمومی که‌قوانین موضوعه آنرا در حکم شخص طبیعی و موضوع حقوق و تکالیف قرار داده باشد مانند شرکت تجاری و انجمن‌ها ودولت و شهرداری و صندوق(الف)و (ب)ادارهٔ تصفیه (مادهٔ ۵۱ قانون تصفیهٔ ۲۴ - ۴ - ۱۳۱۸) شخص حقوقی موضوع هر حق و تکلیفی است جز آنچه‌که اختصاص به طبیعت انسان دارد (مادهٔ ۵۸۸ قانون تجارت)

۳۰۳۲- شخص‌حقوقی در حقوق خصوصی

(مدنی) هرگاه شخص‌حقوقی فقط‌موضوع حق در حقوق خصوصی باشدآنرا شخص حقوقی در حقوق خصوصی نامند مانند شرکتهای‌تجاری . پس‌بانکها که دارای شخصیت‌حقوقی درحقوق خصوصی‌می‌باشند مشمول‌احکام شخص‌حقوقی حقوق‌خصوصی می‌باشند حتی بانکهائی‌که سرمایهٔ آنها متعلق بدولت است پس معافیت دولت از هزینهٔ دادرسی شامل حال این بانکها نیست .

۳۰۳۳ - شخص حقوقی در حقوق عمومی

(مدنی) هرگاه شخص حقوقی موضوع

حقوق عمومی هم باشد آنرا شخص حقوقی در حقوق عمومی نامند مانند دولت و شهرداری و وزارتخانه‌ها و مؤسسات انتفاعی دولت (نه مؤسسات بازرگانی که طبق اصول بازرگانی اداره میشوند).

۳۰۳۴ - شخص حقیقی
Personne physique

بمعنی شخص طبیعی است.
(رك. شخص طبیعی)

۳۰۳۵ - شخص طبیعی

افراد انسانی را گویند که موضوع حق و تکلیف می‌باشند (مادهٔ ۹۵۸ - ۹۶۱ ق-م) وشخص حقیقی هم مینامند. درمقابل شخص حقوقی استعمال میشود.

۳۰۳۶ - شخصی بودن قانون

(مدنی - بین‌الملل‌خصوصی) یعنی اجراء قانون دولت متبوع شخص در حق او هر چندکه مقیم خاك بیگانه باشد.

۳۰۳۷ - شخصیت Personnalité

(مدنی) حالت‌تشخص شخص‌از جهت‌اینکه موضوع حقوق و تکالیف است.
این اصطلاح از حقوق اروپائی گرفته شده است. در اصطلاحات‌ذیل بکار رفته است:

۳۰۳۸ - شخصیت حقوقی
Personnalité fictive

(مدنی) حالت تشخص شخص حقوقی از حیث اینکه موضوع حق و تکلیف است.
(رك. شخص حقوقی)

۳۰۳۹ - شذوذ

رك. خبر شاذ

۳۰۴۰ - شرب droit de puisage

(مدنی - فقه) اصطلاح مخفف حق شرب است (مادهٔ ۱۰۴ ق - م)
(رك. حق‌الشرب)

۳۰۴۱ - شرح دعوی Qualités

(دادرسی) مقدمه‌ای است در دادنامه که شامل امور ذیل است:
الف - اسم اصحاب‌دعوی یا طرفین امر حسبی.
ب - اقامتگاه آنان.
ج - اموریکه منشاء دعوی شده است.
مجموع این سه قسمت را ماهیت دعوی نامند (صدر مادهٔ ۵۵۱ دادرسی مدنی) دیوان کشور در ماهیت دعوی بموجب‌این ماده نظارت در امر دادگاههای ماهوی دارد ولی نقض و ابرام در فرجام راجع بماهیت دعوی نیست (مادهٔ ۵۵۸ آئین دادرسی مدنی)
د - مستندات و ادلهٔ طرفین.
ه - خلاصهٔ مسائل‌معروضه و موردترافع که در دادگاه طرح شده است.
این دو قسمت خارج از ماهیت دعوی است و مورد اظهار نظر دیوان‌کشور و مصب نقض و ابرام است.

۳۰۴۲ - شرخری

بر معانی ذیل اطلاق میشود:
الف - قبول دعوی فاسد موکل از طرف وکیل وکوشش‌در محق نشان دادن‌موکل در چنین‌صورت.
ب - انتقال گرفتن‌موضوع‌اینگونه‌دعاوی از طریق صلح‌حقوق محتمل و سپس‌طرح دعوی در محاکم برای اخذ حکم بنفع خود. مثلا انتقال گرفتن‌اغلب‌زمین‌هائی

که در جریان عملیات ثبتی است و هنوز ثبت دفتر املاک نشده از نوع شرخری است. (مادهٔ ۳۸ نظامنامهٔ قانون وکالت ۱۳۱۵)

۳۰۴۳ - شرط Condition , clause

(مدنی) الف ـ امری است محتمل الوقوع در آینده که طرفین عقد یا ایقاع کننده ، حدوث اثر حقوقی عقد یا ایقاع را (کلا یا بعضاً) متوقف بر حدوث آن امر محتمل‌الوقوع نماید (مادهٔ ۲۲۲ ببعد ق ـ م)
ب ـ وصفی که یکی از طرفین عقد ، وجود آنرا در مورد معامله تعهد کرده باشد بدون اینکه آن وصف ، محتمل‌الوقوع در آینده باشد (مادهٔ ۲۳۵ ق-م) این شرط را شرط صفت گویند .
(فقه) در فقه بمعنی مطلق تعهد (اعم از ضمن عقد یا بطور مستقل و جدای از عقد) است بهمین جهت ، شرط را بدو قسم تقسیم می کنند : شرط ضمن عقد و شرط ابتدائی (رك . شرط ابتدائی)
درحقوق فرانسه condition امری است حادث و مستقبل و محتمل الوقوع که زوال یا حدوث حقی بر تحقق آن موقوف گردد ولی clause شرطی است که دریك عمل حقوقی گنجانده میشود بمنظور تکمیل یا تغییر آثار حقوقی معمولی آن. لذا شرط در قانون مدنی ما اعم از هر دو معنی بالا است .
(اصول فقه) در اصطلاحات اصول فقه هر امری است که وجود آن برای تحقق امر دیگری لازم باشد و در تعریف آن گویند : (الشرط مایلزم من عدمه العدم و لایلزم من وجوده الوجود) یعنی شرط عبارت است از چیزی که اگر نباشد مشروط بوجود نمی آید ولی اگر شرط بوجود آید بتنهائی برای ایجاد مشروط کافی نیست .

۳۰۴۴ - شرط ابتدائی

(فقه) مرادف تعهد یکطرفی است و آن تعهدی است لازم که شخص بقصد یکطرفی خودعلیه خود ایجادمی کند (رك. تعهد). از نظر فقهاء شرط ابتدائی باطل است .

۳۰۴۵ - شرط ارادی

Condition potestative

(مدنی) شرطی که در آینده ممکن است واقع شود و اجراء عقد را مرتبط بامری می کند که آن امر تحت اراده (ارادهٔ واقع ساختن یا واقع نساختن) یکی ازطرفین عقد است . گاهی آنرا

Condition simplement potestative

۳۰۴۶ - شرط ارادی مطلق

Condition purement potestative

نامند .

(مدنی) شرطی که ممکن است در آینده واقع شود و اجراء عقد را موقوف بارادهٔ یکی از متعاقدین می کند و اگر آن عاقد که مشروط له است متعهد باشد شرط باطل است مانند من میفروشم بشما خانه‌ام را بشرط اینکه بخواهم .

۳۰۴۷ - شرط انتفاء حق

Condition résolutoire

(مدنی) شرطی است که هر گاه محقق شود تعهد موجودی را از بین می برد چنانکه شرط کند اگر مشتری ثمن بیع را در رأس موعد معینی ندهد بیع فسخ شود . (رك . شرط ایجاد حق)

۳۰۴۸ ـ شرط ایجاد حق

Condition suspensive

(مدنی) شرطی است که اگر محقق شود موجب زوال تعلیق و باعث تنجز حقی میشود مانند شرط راجع به وجه‌التزام .

۳۰۴۹ ـ شرط برائت از ضمان

بمعنی‌شرط عدم مسئولیت است.
(رك . شرط عدم مسئولیت)

۳۰۵۰ ـ شرط برائت از عیب

(مدنی ـ فقه) هر گاه معامله کننده نسبت بعیب‌مبیع قبول مسئولیت‌نکند و این امر مورد موافقت طرف باشد این تعهد را شرط برائت از عیب وشرط‌تبری ازعیب نامند (مادهٔ ٤٣٦ ق ـ م)
در قانون‌مدنی‌شرط تبری‌ازعیب‌اختصاص بفرض خاصی داده شده است وآن فرض این است که‌صاحب مال از وجود عیب در آن‌آگاه نباشد ودرچنین وضعی بااسقاط مسئولیت محتمل نسبت بعیب‌آن ، اقدام بمعامله‌کند . ولی اگر بداند‌که در مال وی عیبی هست و معذلك عهدهٔ عیوب را ازخود سلب‌کند یا با تمام عیوب بفروشد این دو مورد را ظاهراً داخل در شرط برائت از عیوب نکرده است .

۳۰۵۱ ـ شرط بنائی

(فقه) تعهداتی‌که در مذاکرات پیش از عقد بصورت مذاکرهٔ مقدماتی عقد بین متعاقدین مورد بحث واقع شده و در متن عقد اسمی ازآنها برده نشده است . در اصطلاح دیگر آنها را شروط تبانی نیز گفته‌اند .

۳۰۵۲ ـ شرط بنفع ثالث

(مدنی) شرطی است‌که در ضمن عقد شده و منتفع ازآن شرط خود متعاقدین‌نبوده بلکه ثالث ازآن بهره‌مندمیشود چنانکه متبایعین شرط کنندکه اگر ثمن و مثمن را در رأس موعدمعین تسلیم نکنند مبلغ معینی بدلال‌آن معامله بدهند (مادهٔ۱۹۶ قانون مدنی) .

۳۰۵۳ ـ شرط پرداخت بطلا

Clause - or

(مدنی) درکشوری‌که‌اسکناس رائج است متعاملین برای اجتناب از تنزل نرخ و جلوگیری از تنزل قیمت واقعی معامله‌و کاهش قدرت خرید اسکناس ثمن معامله را بطلا معین می‌کنند تا ضرری متوجه معامل نشود ترتیب تعیین ثمن بطلا این است که مشتری در صورت تنزل قیمت رسمی اسکناس ، بمقدار معین شده‌درمتن عقد ثمن را ازطلا بدهد یا بمقدارارزش طلا اسکناس بدهد . شرط پرداخت بطلا از نوع اول مخالف قانون است .

۳۰۵۴ ـ شرط تبانی

رك . شرط بنائی

۳۰۵۵ ـ شرط تبری از عیب

بمعنی « شرط برائت از عیب » است .

۳۰۵۶ ـ شرط تعلیقی

Condition suspensive

(مدنی) شرط موجودگردیدن حقی‌بنفع دیگری درفرض‌واقع شدن امری‌درآینده در این صورت اگرآن امردرآینده‌واقع شود حق‌از تاریخ عقد(نه از تاریخ‌تحقق شرط) واقع و حاصل می‌گرددمثل اینکه منافع‌خانه‌ای‌را بموجب‌عقدی‌بغیر بر گزار کند بشرط اینکه‌آن‌شخص ظرف دهسال از تاریخ این عقد موفق بگرفتن درجهٔ

دکتری گردد درصورت گرفتن آن درجه منافع ده‌سال از تاریخ عقد مذکور بمشروط‌له تعلق می‌گیرد یعنی شرط مذکور اثر رجعی و قهقرائی دارد .

۳۰۵۷ - شرط جزا

بمعنی شرط جزائی و وجه التزام است.
(رك . شرط جزائی ـ وجه التزام)

۳۰۵۸ - شرط جزائی Clause pénale

(مدنی) شرطی است از شروط ضمن عقد (و یا خارج از عقداصلی) که بموجب آن طرفین عقد میزان خسارت ناشی از عدم اجراء تعهد یا سوء اجراء تعهد را قبلا و بطور مقطوع معین می‌کنند و آن‌میزان از خسارت را در اصطلاحات حقوقی کنونی ما وجه‌التزام نامند وجه التزام: اولا ـ جانشین خسارت است. پس موقعی بایدآنرا بدهد که‌قانوناً بتوان او راملزم بدادن خسارت کرد پس اگر فرس مارژ در بین باشد نباید وجه التزام بدهد . روی این اصل اگر مورد از مواردالزام متعهد متخلف بـانجام تعهد بـاشد حق درخواست وجه التزام ازاوبرای متعهدـ له وجود ندارد . و نیز متعهدله‌نمیتواند هم‌انجام‌تعهدرا بخواهد و هم‌وجه‌التزام‌را. ثانیاً ـ میزان خسارت مقطوع و مشخص است و وجه‌التزام بصورت غیر مشخص‌و غیرمقطوع‌صحیح‌نیست .دادگاه‌نمی‌تواند متعهد را به کمتر یا بیشتر از آن بابت خسارت محکوم کند . (مادهٔ ۲۳۰قانون مدنی ایران)
ثالثاً ـ اگر متعهد قسمتی ازمورد تعهدرا انجام داده باشد بهمان میزان از شرط جزائی (وجه التزام) کاسته میشود .
(رك . وجه‌التزام)

۳۰۵۹ - شرط حداکثر مسئولیت

Clause limitative de responsabilité

(مدنی) شرطی است از شروط ضمن عقد که بموجب آن‌متعاقدین حداکثر خسارت ممکن راکه ازتخلف از عقد ممکن‌است پیش‌آید بموجب شرط بنفع متعهدله‌عقد، معین می‌کنند . دادگاه میتواند به‌کمتر ازآن رأی دهد ولـی به بیشتر از آن نمی‌تواند رأی دهد (مادهٔ ۲۲۱ قانون مدنی ایران)

۳۰۶۰ - شرط خلاف اخلاق

Condition immorale

(مدنی)شرط خلاف‌اخلاق حسنه را گویند مانند شرط ارتکاب دزدی .
(رك . اخلاق حسنه)

۳۰۶۱ - شرط خلاف قانون

Condition illicite

(مدنی ـ فقه) شرطی که‌نتیجهٔ‌آن با یکی از قوانین الزامی مخالف باشد . وآنرا شرط نامشروع هم می‌نامند (مادهٔ ۲۳۲ ق ـ م بند سوم)

۳۰۶۲ - شرط خلاف مقتضای اطلاق عقد

(مدنی) شرطی‌که با مقتضای اطلاق عقد مخالف باشد .
(رك . مقتضای اطلاق عقد)

۳۰۶۳ - شرط خلاف مقتضای ذات عقد

(مدنی) شرطی‌که برخلاف ذات وماهیت عقد باشد مانند شرط عدم مقاربت درعقد نکاح (رك . مقتضای ذات عقد) شرط‌عدم فروش در عقد بیع بضررمشتری برخلاف ذات عقد بیع نیست .

۳۰۶۴ - شرط داخل
(فقه) نزد علماء علم اصول هریك ازاجزاء يك ماهيت مركب را گويند چنانكه گويند ايجاب شرط تحقق عقد است باوجوداينكه ايجاب يكى از اجزاء عقد هم هست. درمقابل (شرط مقدم) استعمال شده است.
(رك . شرط مقدم)

۳۰۶۵ - شرط دولت كاملة الوداد
Clause de la nation la plus favorisé
(بين الملل عمومى) ترجمهٔ بدون ذوقى است كه دائر و سائرشده است. شرطى است كه درپاره‌اى از قراردادهاى بين المللى (غالباً بازرگانى) گنجانده ميشود كه باستناد آن دولت متعهد تعهد مى كند كه اگردر موضوع آن تعهد درآينده امتيازى بدولت ثالث بدهد بطور شرط نتيجه همان امتياز براى دولت متعهد له هم حاصل شود. بنظر مى‌رسد كه ترجمهٔ آن به «شرط عنايت متساوى» هم رساتر است و هم خلاصه‌تر . بايد توجه‌داشت كه درترجمهٔ قبلى به دو امر اشاره شده كه در عبارت خارجى آن ديده نميشود يكى (وداد) و ديگرى (كمال‌وداد) و هيچيك از اين دو مفهوم از اصطلاح خارجى استفاده نميشود .

۳۰۶۶ - شرط صفت
Condition qualificative
(مدنى - فقه) هرگاه يكى از متعاقدين وجود وصف معينى را در موضوع معامله تعهدكرده باشد اين تعهد را شرط صفت نامند(مادهٔ ۲۳۵-۳۵۵-۳۸۵ق - م) در اينصورت حتماً بايد موضوع مورد معامله عين معين باشد .

۳۰۶۷ - شرط ضمن عقد
(مدنى - فقه) هرشرط كه بموجب عقدى بنفع كسى و بضرر ديگرى مقررشده باشد شرط ضمن عقد ناميده ميشود ولو آنكه مذاكرهٔ راجع بشرط قبل از انعقاد عقد شده باشد وعقد با توجه به مذاكرهٔ قبلى منعقدگردد . در مقابل شرط ابتدائى استعمال شده است .
(رك . شرط ابتدائى)

۳۰۶۸ - شرط طلا Clause-or
(مدنى) بهريك از دو معنى ذيل اطلاق ميشود :
الف - شرط پرداخت دين با طلا.
ب - شرط پرداخت دين بغير طلا ولى براساس ارزش پول طلا و اين قسم را
Clause valeur-or
ناميده‌اند. درموارد اجبارى بودن رواج اسكناس چنين شرطى را خلاف قانون تلقى مى‌كنند .
پرداخت خسارات بطلا و نقره در فقه ربطى به بحث بالا ندارد بلكه از اين جهت است كه در زمان حكومت فقه نقد غالب طلا و نقره بود و خسارات را با نقد غالب مى‌دهند ولو نقد غالب اسكناس باشد (مكاسب شيخ انصارى - چاپ زين‌العابدين - ص ۲۷۰-۲۷۱)

۳۰۶۹ - شرط عدم مسئوليت
ترجمه از اصطلاح :
Clause de non-responsabilité ou d'irresponsabilité
است در فقه آنرا شرط برائت از ضمان ناميده‌اند اين شرط :
اولا - از شروط ضمن عقد است .

ثانیاً ـ منتفع از این شرط ، عاقد متعهد است .

ثالثاً ـ بموجب این‌شرط ، تمام مسئولیت ناشی ازعدم اجراء قرارداد یا تأخیر آن پیش از اینکه تخلف از قرارداد رخ دهد وخسارت پیدا شود اسقاط وسلب میشود. درقانون تجارت (مادهٔ ۳۸۱) ازآن تعبیر به قید عدم مسئولیت شده است .

۳۰۷۰ ـ شرط غیرمقدور

Condition impossible

(مدنی ـ فقه) یا شرط محال یا شرط ممتنع شرطی را گویندکه عقلاً یا عادتاً یا قانوناً متعهد آن شرط در حین تعهد در خود توانائی عمل‌کردن بشرط را در زمانی‌که باید عمل‌کند نبیند (مادهٔ۲۳۲ قانون مدنی)

۳۹۷۱ ـ شرط فاسد

(مدنی ـ فقه) شرطی که قانون‌آنرا باطل دانسته باشد (مادهٔ ۲۳۲-۲۳۳-۹۷۵ قانون مدنی)

۳۰۷۲ ـ شرط فعل

condition de faire ou de ne pas faire

(مدنی ـ فقه) شرطی که بموجب آن شخص (مشروط علیه) تعهد به فعل یاترك عملی‌کند (مادهٔ ۲۳٤ قانون مدنی)

۳۰۷۳ ـ شرط کیفری

بمعنی شرط جزائی است .

(رك . شرط جزائی)

۳۰۷۴ ـ شرط متأخر

(فقه) درعلم اصول بهرعاملی گفته میشود که وجود آن در وجود امری که مقدم برآن (از نظر زمان) است مؤثر باشد مانند اجازه درعقد فضولی که شرط مؤثر بودن عقد فضولی از تاریخ وقوع عقد است مادهٔ ۲۵۷ قانون مدنی .

تئوری شرط متأخر از نظر مبانی علم حقوق اساس ندارد .

۳۰۷۵ ـ شرط مجهول

Condition incertaine

(مدنی) شرطی که مورد آن مجهول باشد چنانکه در عقد بیع شرط شودکه مشتری ثمن را پس ازمراجعت از سفر مکهٔ سال بعد از عقد بدهد . بدیهی است تاریخ مراجعت مجهول است و در نتیجه تاریخ رد ثمن هم مجهول است (مادهٔ ۲۳۳ قانون مدنی) .

۳۰۷۶ ـ شرط محال

رك . شرط غیرمقدور

۳۰۷۷ ـ شرط محتمل‌الوقوع

Condition casuelle

(مدنی) شرطی‌که درآینده احتمال وقوع و عدم وقوع آن می‌رود و وقوع یا عدم وقوع‌آن خارج ازاختیارمتعهد ومتعهدله است .

۳۰۷۸ ـ شرط مختلط

condition mixte

(مدنی) شرطی‌که درآینده احتمال وقوع آن می‌رود و تحقق‌آن بسته بارادهٔ یکی ازمتعاقدین وثالث باشد مثل اینکه شرط شود : چنانکه تو با ثالث معینی شرکت کنی . . .

۳۷۰۹ ـ شرط مفسد

(مدنی ـ فقه) شرط فاسدی که فساد آن به عقد هم سرایت‌کند (مادهٔ ۲۳۳ قانون مدنی) مانند شرط مجهولی‌که جهل آن

موجب جهل یکی‌ازعوضین درعقد گردد.

۳۰۸۰ - شرط مقدم

(فقه) درعلم اصول به مقدمات‌چیزی گفته میشود مانند تمیز و ادراك عاقد که شرط تحقق عقد است .

۳۰۸۱ - شرط ممتنع

رك . شرط غیرمقدور

۳۰۸۲ - شرط نامشروع

رك . شرط خلاف قانون

۳۰۸۳ - شرط نتیجه

condition corollaire

(مدنی - فقه) شرط تحقق اثری بدنبال تحقق امری بدون اینکه برای تحقق‌آن اثر ارادهٔ جدیدی بکار رود از این قبیل است شرط دولت‌کاملةالوداد (رك . شرط دولت‌کاملةالوداد) مادهٔ ۲۳۴ قانون‌مدنی.

۳۰۸۴ - شرط نذر خارج

(مدنی - ثبت - فقه) شرطی‌که ضمن عقد نذری صورت گیرد وثمرهٔ آن‌شرط درعقد دیگری قید گردد چنانکه سابقاً که بیع شرط مملك بود ضمن عقد بیع شرط قید می‌شدکه (طی عقد نذر خارج از بیع شرط ، قید شدکه هرگاه بایع در رأس موعد ، دین را ندهد مبلغ معینی از مال بایع متعلق به خریدار شرطی باشد یا در طول مدت وام ماهانه مبلغی بخریدار مزبور بدهد . این اقدامات پیچیده و ناروا بقصد حیله و بازی با قانون بود (مادهٔ ۳۳ قانون ثبت)

۳۰۸۵ - شرط واقع نشده

condition défaillie

(مدنی) شرطی‌که درآینده احتمال وقوع آن میرود و واقع نشده‌است .

۳۰۸۶ - شرط وکالت

(مدنی - ثبت - فقه) شرط ضمن عقد لازمی‌است که بموجب‌آن متعهد به‌متعهدله وکالت میدهد که تحت شرائطی اقدامی بنفع خود (بنفع متعهدله) و بضرر متعهد بکند مثلا مقدار معینی از مال متعهد را بخود منتقل کند (مادهٔ ۳۳ قانون‌ثبت و مادهٔ ۶۵۳ قانون مدنی)

۳۰۸۷ - شرط وکالت خارج

(مدنی - ثبت) منظور شرطی است‌که : اولا-درضمن‌عقداصلی گنجانده‌نشده‌است. ثانیاً - در ضمن عقد لازم دیگری شرط میشودکه هرگاه مشروط علیه ، در عقد نخست بتعهد خود عمل نکند مشروطله از طرف او (بطور شرط نتیجه) وکیل باشدکه (مثلا) مقدار معینی از مال‌متعهد مذکوررا بخود منتقل‌کند مثلا بیع شرطی انجام می‌شدوبعدبیع قطع دیگری انجام می‌شد و در این بیع‌قطع، شرط می‌شدکه اگر بایع شرطی بدهی خود را در رأس موعد نداد خریدارشرطی وکالتاً بتواند مقدار معینی از مال بایع شرطی رابخود منتقل‌کند این‌شرط راشرط وکالت خارج (یعنی خارج ازبیع شرط) نامندکه سابقاً حیله‌ای برای رباخواری بود (مادهٔ ۲۷ نظامنامهٔ دفتر اسناد رسمی)

۳۰۸۸ - شرط بندی Pari

بمعنی‌گروبندی است .
(رك . گروبندی)

۳۰۸۹ - شرطی

(مدنی) در اصطلاحات عامیانه بیع شرط راگویند (رك . بیع شرط) در مقابل بیع قطع‌که بطور اختصاراین را «قطعی»

گویند .

۳۰۹۰ - شرع

(فقه) الف - بمعنی قانون است و باینمعنی غالباً بصیغهٔ جمع بکاررفته است .

ب - شرع اسلام که شامل اموذیل است:

یك - اموراعتقادی مانند اعتقاد بوحدت خدا و روز حشر و رسالت پیغمبر اسلام (ص) و وجودفرشتگان و مانندایناموز.

دو - امور اخلاقی یعنی مستحبات و مکروهات و عبادات .

سه - امورحقوقی اعم از مدنی و کیفری و سایر مسائل حقوقی که در باب جهاد و مانند آن گرد آورده شده است و این قسمت هم دو گونه است :

اول - آنچه که در نصوص قوانین شرع بطور خاص یا عام بیان شده است .

دوم - آنچه که برای اجراء مقررات مذکورفوق ، وضع و اجراء آن ضروری است مانند مقررات استخدام و مقررات اداری و مقررات گرد آوری و مصرف وجوه عمومی و مقررات مربوط به تقسیم بندی کشور و اجراء مسائل عام‌المنفعه و امثال این امور که از نظر قانونگذاری در حقوقهای لائیك زمینهٔ قسمتی از آئین‌نامه‌ها است . در شریعت این‌مقررات که برای حفظ قسمت منصوص شرع ، وضع و اجراء آنها ضروری است در صلاحیت امام مسلمانان است (ازباب «والحافظون لحدودالله» و صیانت شرع) و امام بعد مکلف به پیروی از اینطور امور (که نام‌آنها راحکومت میگذارند) نمیباشد بلکه بصوابدید خود و رعایت مصالح و حوادث واقعه عمل میکند ونظر به حجم فوق‌العادهٔ این قسمت و قابلیت تبدل آن بحسب مصالح مسلمین میتوان گردش و انطباق شرع را در طول قرون متمادی بر بسیاری ازمسائل زندگی‌تصور کرد . (مادهٔ ۱-۲۲۲ قانون جزا)

۳۰۹۱ - شرع سابق

(فقه) مقررات مذکور در ادیان مقدم براسلام راگویند . اصل این است‌که‌آن مقررات باعتبار خود باقی هستند مگر اینکه در خصوص مورد یا مواردی دلیل قاطع برنسخ پاره‌ای‌ازآن‌مقررات وجود داشته باشد (الفوائدالحدیث - محمد باقربن محمد اکمل - ص ۵) مقصود از اصطلاح«استصحاب‌شرع‌سابق» همین‌است.

۳۰۹۲ - شرکت Société

(مدنی - فقه) اجتماع حقوق چند مالك در شیئی معین (یا اشیاء معین) بنحواشاعه خواه بحکم قانون باشد (شرکت قانونی یا قهری مانند شرکت وراث در ترکه) یا بتراضی باشد (شرکت عقدی یا شرکت قراردادی خواه بصورت شرکت تجاری باشد خواه بصورت شرکت مدنی) مادهٔ ۵۷۱ ق-م .

۳۰۹۳ - شرکت ابدان

(فقه - مدنی) شرکت دو یا چند نفراست باین ترتیب که هریك هرچه بوسیلهٔ عمل خود بدست آورند همه در آن شریك باشند فرق نمی کندکه عمل‌آنها ازیکنوع باشد (مثلا همه نجاری‌کنند) یا نه . این شرکت غرری بوده و باطل است ولی میتوان بصورت صلح (مادهٔ ۷۵۴ قانون مدنی) ویا بصورت مادهٔ ۱۰ قانون مدنی آنرا درآورد .

۳۰۹۴ - شرکت اختیاری
société volontaire

(مدنی ـ فقه) شرکت اختیاری یا درنتیجهٔ عقدی از عقود حاصل میشود یا در نتیجهٔ عمل شرکاء از قبیل مزج اختیاری یا قبول مالی مشاعاً در ازاء عمل چند نفر ونحو اینها (مادهٔ ۵۷۳ ق-م) این تقسیم روی‌مبنای تشریفاتی بودن‌عقد قراردارد یعنی‌عقد را مرکب ازلفظ‌ایجاب و قبول دانسته‌اند : اگر لفظی‌بودن‌ایجاب‌وقبول شرط عقد بودن عقد نباشد تمام مثالهای بالا مصداق شرکت عقدی است و شرکت عقدی عیناً همان شرکت اختیاری است . مبنای تشریفاتی بودن عقد که در مادهٔ ۵۷۳ ق-م دیده می‌شود مخالف مبنای رضائی بودن عقد است‌که در مادهٔ ۱۸۳ ق-م مشاهده میگردد .

۳۰۹۵ - شرکت اصلی

(حقوق تجارت) شرکتی که در سرمایهٔ شرکت (یا شرکتهای) دیگر شریك بوده و یا چند شرکت فرعی (رك . شرکت فرعی) تحت نظارت آن باشند . درهمین معنی شرکت‌کل هم استعمال شده‌است .

۳۰۹۶ - شرکت اعتبار
société de crédit

(تجارت) شرکتی است سهامی یا تعاونی که هدف‌آن‌کمك دادن به مشترکین خود است باین معنی‌که پول یا اعتبار لازم را در اختیارآنان می‌گذارد‌که تا دراجراء هدف خود (مثلاً کشاورزی یا صنعت) اقدام‌کنند .

۳۰۹۷ - شرکت اعیان

(فقه ـ مدنی) بمعنی شرکت عقدی‌است. (رك . شرکت عقدی)

۳۰۹۸ - شرکت ایرانی

(تجارت)شرکتی‌است‌که درایران تشکیل و مرکز اصلی آن در ایران باشد (مادهٔ اول قانون ثبت شرکتها)

۳۰۹۹ - شرکت با سرمایهٔ متغیر
société à capital variable

(تجارت)شرکتی‌که دراساسنامهٔ‌آن شرط تغییر سرمایه شده باشد در این صورت کاهش یاافزایش‌آن تابع مقررات‌عمومی مربوط باین امر نحواهد بود وغالباً در شرکت‌های تعاونی این امردیده‌میشود .

۳۱۰۰ - شرکت با مسئولیت محدود
société à responsabilité limitée

(حقوق‌تجارت) شرکتی است تجاری بین دو یا چندنفر بدون اینکه سرمایهٔ آن به سهام تقسیم شده باشد و هریك از شرکاء تا میزان سرمایهٔ خود در شرکت مسئول دیون و تعهدات شرکت می‌باشند (مادهٔ ۹۴ قانون تجارت)

۳۱۰۱ - شرکت بیمه
société d'assurances

(تجارت) شرکتی است که‌کارآن‌عملیات بیمه‌است . (رك . بیمه)

۳۱۰۲ - شرکت بیمه باقساط ثابت
société d'assurance à primes fixes

(تجارت) شرکت بیمه‌ای است که وجه بیمهٔ‌آن ثابت‌است .
(رك . بیمه باقساط ثابت)

۳۱۰۳ - شرکت بیمهٔ تعاونی
sociétés d'assurances mutuelles

رك . بیمهٔ تعاونی

۳۱۰۴ - شرکت بی‌نام
société anonyme
(تجارت) یا شرکت سهامی (مساهمه) شرکتی است تجارتی که سرمایهٔ آن به سهام actions تقسیم‌شده و قابل انتقال cessibles است (مادهٔ ۲۱ قانون تجارت) این شرکت بنام هیچیك ازشرکاء خوانده نمیشود (بهمین جهت بی‌نام خوانده شده است) و بنام تجارت آن شرکت خوانده میشود مانند شرکت سهامی پشم یا قالی و مانندآنها.

۳۱۰۵ - شرکت تجاری
société commerciale
(تجارت) نوعی ازشرکت عقدی است که بموجب قوانین تجارت صورت میگیرد و منشاء پیدایش شخصیت‌حقوقی درحقوق خصوصی میشود وگاهی خودآن شخصیت حقوقی (نه عقد شرکت) را هم شرکت نامند.

این اصطلاح در مقابل شـرکت مدنی استعمال میشود.

۳۱۰۶ - شرکت تضامنی
société en nom collectif
(حقوق تجارت) شرکت تجارتی با نام مخصوص و برای امور بازرگانی که بین چندنفر با مسئولیت‌تضامنی بوجود می‌آید اگر دارائی شرکت‌وافی بدیون آن‌نباشد هر شریك مسئول تمام‌دیون‌شرکت است. (مادهٔ ۱۱۶ قانون تجارت)

۳۱۰۷ - شرکت تعاونی
société coopérative
(تجارت) نوعی از شرکت است که چند نفر بتراضی اموالی را بصورت اشتراك در می‌آورند ولی نه بمنظوراستفاده‌بردن و تقسیم‌منافع بین‌شرکاء بلکه باین‌منظور که‌بصورت شرکت‌ازطریق بهتر وساده‌تری‌آن اموال را در راه منافع خودبکار ببرند (مادهٔ ۱۹۰ ببعد قانون تجارت) بموجب مادهٔ یك‌قانون شرکتهای تعاونی مصوب ۱۱ - ۵ - ۳۴ شرکت تعاونی شرکتی‌است که‌برای مدت‌نامحدودبمنظور رفع احتیاجات مشترك شرکاء و بهبود وضع مادی و اجتماعی‌آنان برای خدمت عمومی و هرگونه فعالیت راجع بتولید محصول کشاورزی و صنعتی - تهیه وطبقه بندی و نگهداری - تبدیل و فروش محصولات مزبور - تهیه وتوزیع هرنوع کالای مورد نیاز در زندگی و حرفه - تحصیل وام و اعتبار برای شرکاء - اقدام بکارهای ساختمانی‌و ایجاد مسکن وبیمهٔ محصولات و حیوانات - قبول نمایندگی مؤسسات‌وکارخانجات‌وابسته‌بفعالیت‌های مذکور فوق - خریدسهم‌الشرکهٔ‌شرکتهای مشابه و نحواین امور تشکیل شده باشد.

۳۱۰۸ - شرکت تعاونی اعتبار
(تجارت) نوعی از شرکت تعاونی است (رك. شرکت‌تعاونی) که‌اعتبارات‌مختلف فلاحتی، صنعتی، بحری باعضاء شرکت میدهد.

۳۱۰۹ - شرکت تعاونی تولید
société coopérative de production
(تجارت) شرکتی است بین عده‌ای از صاحبان مشاغل که‌کارشرکاءآن، تولید و فروش‌اشیاء یا اجناس است (مادهٔ ۱۹۰ قانون تجارت)

۳۱۱۰ - شرکت تعاونی مصرف
société coopérative de consommation
(تجارت) شرکتی است که برای مقاصد ذیل تشکیل می‌شود :
الف ـ فروش اجناس لازم برای مصارف زندگی اعم از اینکه اجناس مزبور را شرکاء ایجاد کرده یا خریده باشند .
ب ـ تقسیم نفع و ضرر بین شرکاء بنسبت خرید هریك از آنها (مادهٔ ۱۹۲ قانون تجارت)

۳۱۱۱ - شرکت تولید
مرادف (ومختصر شدهٔ از اصطلاح) شرکت تعاونی تولید است .

۳۱۱۲ - شرکت در جرم
(جزا) ارتکاب جزئی از اجزاء اصلی جرم را بوسیلهٔ شخص ، شرکت در جرم گویند بطوریکه از مجموعهٔ اعمال دو یا چند نفر جرم صورت گرفته باشد مانند اینکه کسی دست و پای مقتول را نگهدارد و دیگری سرش را ببرد . شرکت در جرم غیر عمدی هم مصداق پیدا می‌کند مانند اینکه دو نفر دیواری را بلغزانند و بغیر عمد کسی کشته شود .

۳۱۱۳ - شرکت سرمایه
société de capitalisation
(تجارت) شرکتی که تعهد کند به مشترکین خود در مقابل وجهی که دفعهٔ واحده یا دفعات متعدده از آنان می‌گیرد در رأس مدت معینی مبلغی بدهد .

۳۱۱۴ - شرکت سهامی société anonyme
رك . شرکت بی‌نام

۳۱۱۵ شرکت شیر société léonine
(تجارت) شرکتی که در آن یکی از شرکاء همهٔ منافع را بخود اختصاص دهد یا خود را از هر نوع تحمل ضرر معاف کرده باشد . چنین شرکتی باطل است .

۳۱۱۶ - شرکت ضمان تعاونی
société de caution mutuelle
(تجارت) شرکتی که کار منحصر آن بکار بستن ضمان احتیاطی aval و ظهر نویسی اسناد تجاری و اسناد تعهد (بلیت) و اوراق ظهر نویسی شدهٔ توسط عضو شرکت است ، و بمنظور کارهای تجارتی تشکیل میشود .
(رك . بلیت ـ ضمان احتیاطی)

۳۱۱۷ - شرکت عقدی
société volontaire
(مدنی) عقدی است که بموجب آن دو یا چند شخص توافق می‌کنند که اشیائی را بصورت اشتراك درآورده و ازآنها بهره‌برداری کنند و بهره و خسارت را بین خود تقسیم نمایند (خواه از این عقد یك شخصیت حقوقی ناشی شود مانند شرکت‌های تجاری خـواه ناشی نشود مانند شرکتهای مدنی مادهٔ ۵۷۳ ق ـم).

۳۱۱۸ - شرکت عملی société de fait
(مدنی) شرکتی در خارج روی اشتراك منافع دو یاچند شخص که با هم همکاری می‌کنند وجود دارد بدون اینکه نوشتهٔ اساسی بین شرکاء وجود پیدا کرده باشد و هم چنین است اگـر شرکت مسبوق بعقدی بوده و آن عقد ابطال شده (به بطلان مطلق) ولی همکاری و تعاون و اشتراك منافع برجا مانده باشد .

۳۱۱۹ - شرکت عنان
(فقه) شرکتی است که از مزج و اختلاط

اموال دو یا چند نفر حاصل شده باشد از روی تراضی و بقصد تجارت . دراین صورت عنان و زمام اموال مورد شرکت در دست شرکاء است (جامع الشتات صفحهٔ ۲۷۴) و این شرکت درست‌است .

۳۱۲۰ - شرکت غیر عقدی

(فقه ـ مدنی) اجتماع حقوق‌مالکان‌متعدد در شیئی واحد بنحو اشاعه (مادهٔ ۵۷۱ قانون مدنی)

۳۱۲۱ - شرکت فرعی

(حقوق‌تجارت) شرکتی است که بادخالت سرمایهٔ شرکت دیگری تشکیل و یا تحت نظارت شرکت دیگر باشد .

۳۱۲۲ - شرکت قانونی

(مدنی) شرکت چند مالك است در مال معین بنحو اشاعه بحکم قانون بطوری که قصد و رضای شرکاء بهیچوجه در ایجاد حالت شرکت مؤثر نبوده باشد مانند شرکت ورثه در ترکه (مادهٔ ۸۷۰ق-م) شرکت قهری مرادف شرکت قانونی‌است و در مقابل شرکت اختیاری استعمال میشود .

۳۱۲۳ - شرکت قراردادی

بمعنی شرکت عقدی است.
(رك . شرکت عقدی)

۳۱۲۴ - شرکت قهری société forcée

بمعنی شرکت قانونی‌است.
(رك . شرکت قانونی)

۳۱۲۵ - شرکت‌کل

بمعنی شرکت اصلی است .
(رك . شرکت اصلی)

۳۱۲۶ - شرکت مختلط سهامی

société en commandite par actions

(حقوق تجارت) شرکتی است تجاری با اسم مخصوص بین عده‌ای‌شریك سهامی و چندشریك‌ضامن(مادهٔ۱۶۳قانون‌تجارت)

۳۱۲۷ - شرکت مختلط غیر سهامی

société en commandite simple

(حقوق تجارت) شرکتی است تجاری با اسم مخصوص بین یك یاچند شریك‌ضامن و یك یا چند شریك با مسئولیت محدود که بدون انتشار سهام تشکیل میشود . شریك ضامن مسئول همهٔ دیون شرکت (ولو بمقدار بیشتر از دارائی شرکت) است و شریك با مسئولیت محدود فقط‌تا میزان سرمایهٔ‌خود درشرکت‌مسئول‌دیون شرکت‌است (مادهٔ ۱۴۱ قانون‌تجارت)

۳۱۲۸ - شرکت مدنی société civile

(مدنی) شرکتی‌است‌عقدی که‌تابع‌مقررات حقوق‌مدنی‌است و دارای شخصیت‌حقوقی نمی‌باشد و اموال شرکت بین شرکاء بنحواشاعه است برخلاف شرکت تجاری که اموال شرکت بین شرکاء بنحواشاعه نیست (قرارداد بازرگانی و اقامت و دریانوردی بین ایران و ایتالیا-مصوب ۲۰ - ۹ - ۳۷)
زمین خراجی (یا اراضی‌مفتوح عنوة) بین مسلمین مشترك است ولی نه بطور اشاعه . از همین‌امرمیتوان‌وجودشخصیت حقوقی جامعهٔ مسلمین را تصور کرد .

۳۱۲۹ - شرکت مصرف

مرادف (ومختصرشدهٔ ازاصطلاح) شرکت تعاونی مصرف است(رك . شرکت تعاونی مصرف)

۳۱۳۰ - شرکت مفاوضه

(فقه ـ مدنی) قرارداد شرکتی است بین دو یا چند نفر مبنی بر اینکه هرمالی که بدست می‌آورند (خواه از راه عقد یا ایقاع باشد یا ارث و غیره) بین آنان مشترك باشد اعم‌از اینکه کارآنان‌مساوی باشد یا نباشد این شرکت غرری بوده و باطل است. در صحت‌صلح باین منظور هم‌تأمل است.

۳۱۳۱ - شرکت نسبی

soiété à responsabilité proportionnelle

(حقوق تجارت) شرکتی است بازرگانی با اسم مخصوص بین چند نفر. مسئولیت هر شریك به نسبت سرمایهٔ او در شرکت است‌وشرکت مسئول همهٔ‌دیون خودمی‌باشد (مادهٔ ۱۸۳ قانون تجارت)

۳۱۳۲ - شرکت وجوه

(فقه ـ مدنی) شرکتی‌است بین دو یاچند نفر که دارای سرمایه نیستند و قرار می‌گذارند هریك باعتبارخود اموالی را نسیه خریده و بفروشند و ربحی که‌بدست می‌آید همگی درآن شریك باشند. این شرکت درست نیست.

۳۱۳۳ - (انحلال) شرکت

dissolution de la société

یعنی فسخ شرکت و ازبین بردن رابطهٔ حقوقی‌ناشی‌ازآن. (مادهٔ۹۳ـ۱۸۱قانون تجارت)

(رك . انحلال)

۳۱۳۴ - شرکت‌نامه

(حقوق‌تجارت) سندی است که‌بین دو یا چند شریك بمنظورتشکیل شرکت‌تجاری تنظیم‌شده‌باشد . درعرف عوام‌شراکت‌نامه گفته می‌شود (مواد ۳۶ـ ۹۷ ـ ۱۴۲ـ ۱۷۲ قانون تجارت)

۳۱۳۵ - شرکتهای موهوم

(جزا) اصطلاح‌خاصی‌نیست و بعلت‌ترجمهٔ غلطی که در مادهٔ ۲۳۸ قانون جزا از اصطلاح entreprise شده بصورت اصطلاحی بکار می‌رود (رك . تعهد فعل-تعهد فعل موهوم)

۳۱۳۶ - شروع

آغاز نمودن . و دراصطلاحات ذیل‌بکار رفته است.

(مدنی ـ فقه) شروع در احیاء ـ یعنی آغاز نمودن در احیاء زمین موات و مباح (مادهٔ ۱۴۱ ق ـ م) از قبیل سنگ چیدن اطراف زمین‌یاکندن چاه وغیره. شروع در احیاء سبب مالکیت نیست‌ولی باعث پیدایش حق اولویت می‌شود (مادهٔ ۱۴۲ ق ـ م)

۳۱۳۷ - شروع جرم

(جزا) اقدام به مقدمات قریب جرم را گویند معذلك امری است نسبی وبحسب طبع اصناف جرائم فرق می‌کند خصوصاً که «مقدمات قریبه» از مقدمات بعیده (که آنها را به تعبیر نارسا «عملیات مقدماتی جرم» نامیده‌اند) بخوبی قابل تمیز نیست. درمصداق مشتبه اصل برائت جاری است.

(مادهٔ۲۰ـ۲۱ ـ ۲۳ ـ ۲۷ قانون‌جزا)

۳۱۳۸ - شریعت

جمیع‌مقررات‌اخلاقی‌ـاعتقادی ـ حقوقی اسلام یا هر یك از ادیان‌آسمانی‌دیگر.

۳۱۳۹ - شریك L'associé

(مدنی) کسیکه با یك یا چند نفر دیگر درشیئی یا اشیاء معینی بنحو اشاعه ذیحق است (شرکت قانونی یا قهری) مانند شریك در ترکه وشریك در شرکت‌مدنی مادهٔ ۵۷۱ قانون مدنی .

(تجارت) کسیکه با اجتماع با یك‌یاچند نفر دیگر و بموجب عقد مخصوصی بر اساس قوانین تجارت و بقصد انتفاع‌مالی شرکت تجاری را بوجود می‌آورد.

(رك . شرکت تجاری)

۳۱۴۰ - شریك جرم

رك . شرکت در جرم

۳۱۴۱ - ششدانگ

در املاك همگی و تمامت ملك معین را از آن جهت که در مالکیت بدون اشاعهٔ مالك معینی‌قرار گرفته‌است گویندچنانکه گویند ششدانگ فلان خانه ازآن علی است .

۳۱۴۲ - شعبه

(حقوق اداری) قسمتی از یك اداره یا مؤسسهٔ عمومی (مانند شهرداری) که بیك سنخ کاررسید گی‌می کند(مانند شعبهٔاجراء چك در اجراء اسناد رسمی ثبت‌کل در مرکز) وازاجتماع دویا چند شعبه‌دائره تشکیل میشود و از اجتماع دو یا چند دائره اداره بوجود می‌آید .

(مادهٔ ۱ - ۱۶ قانون ثبت)

۳۱۴۳ - شعیر

در املاك گاهی سهم مشاع برابر یك‌نود و ششم ملك معین راگویند مثلا یك شعیر از قنات فلان ملك حسین است .

۳۱۴۴ - شغار

رك . نکاح شغار

۳۱۴۵ - شفعه Préemption

(مدنی - فقه) هرگاه مال غیر منقول قابل تقسیمی بین دو نفر مشترك باشد و یکی از دو شریك حصهٔ خود را بقصد بیع بشخص ثالث منتقل‌کند شریك دیگر حق دارد قیمتی را که مشتری داده است باو بدهد و حصهٔ مبیعه را تملك‌کند حق مزبور را خیار شفعه وحق شفعه (وبطور اختصار : شفعه گویند) و صاحب‌آن حق را شفیع‌گویند (مادهٔ ۸۰۸ ق . م)

۳۱۴۶ - (اخذ به) شفعه Exercice du droit de préemption

(مدنی- فقه) اعمال حق شفعه را اخذ به شفعه‌گویند . اخذ بشفعه از ایقاعات‌است (مادهٔ ۸۰۸ ق - م)

۳۱۴۷ - شفیع Préempteur

(مدنی - فقه) صاحب‌حق‌شفعه راگویند.

(رك . شفعه)

۳۱۴۸ - شك Doute

وقتی که مسأله‌ای مطرح باشد و ذهن در مقابل‌آن بین دو یا چند احتمال قرار گیرد وگرایش بطرف‌یکی از احتمالات پیدانکند حالت شك وجود دارد .

شك‌موضوع‌بحث‌درقانونگذاری‌واستنباطات قضائی دارای خصوصیات ذیل است :

الف - شك غیراختیاری است یعنی‌مطالعه و بررسی یك موضوع معین منتهی به شك میشود . شکوك ذیل اختیاری بوده و از موضوع بحث حقوق خارج است :

۱ - شك‌آزمایشی که‌برای‌آزمودن صحت وسقم مسألهٔ معینی‌آزمایش کننده دست‌کم

یکبار درآن تردید می‌کند (خواه این شك از مبتدی صورت گیرد یا منتهی) گاهی در امر دادرسی از شك آزمایشی میتوان‌استفاده کرد (وهم‌چنین در بررسی مسائل کلی‌حقوقی وقانونگذاری) ولی در این موارد استفاده از این شك بعنوان حقوقی اختصاص ندارد بلکه مانند سایر افراد مردم ازآن استفاده می‌شود .

۲ ـ شك معتاد به شك (یا شك مشکك یا شك شکاك) که فلاسفهٔ باختر ازآن تعبیر به Folie du doute کرده‌اند وآن شکی است که صاحب‌آن بنوعی ازتشویش ذهن دچار است که با وجود اینکه عادتاً بدون برخورد به مانع، موردآن ، قابل اظهار نظر است صاحب شك مذکور نه تسلیم بنظر صاحبنظران درآن‌قضیه‌میشود ونه خودقدرت‌اخذ تصمیم دارد (فرهنگ اصطلاحات فلسفیLalandeـچاپ‌هفتم)

ب ـ شك مربوط به مسألهٔ خاصی است و اختصاص بمورد معین و محدود دارد . بنا بـراین شك غیر اختیاری ناشی از کثرت مطالعات در یك رشته که تدریجاً در ذهن رسوخ‌کرده و در اساس یك علم رخنه کند و محدود بمورد معین نیست ربطی بموضوع این بحث ندارد و جنبهٔ کلی و فلسفی دارد (نه حقوقی) .

مثال ـ برای وثیقهٔ موضوع مادهٔ ۳٤ قانون‌ثبت‌درمزایده‌بنفع‌بستانکارخریداری پیدا نشد قیمت روز مزایدهٔ‌آن برابر نیم عشر است ! در این صورت آیا تمام‌آن بعنوان‌نیم عشر بدولت متعلق است ؟

شکوك‌موردبحث‌درعلم‌حقوق‌وقانونگذاری و استنباطات قضائی سه نوع راه حل دارد :

الف ـ از طریق فرض‌های قانونی ـ Fictions (مادهٔ ۱۰۲٤ ق‌ـم)

ب ـ از طریق امارات قانونی (مادهٔ ۱۳۲۲ ق ـ م)

ج ـ از طریق‌استنباطات‌قضائی مخصوص به ظرف شك مانند قاعدهٔ اخذ به قدر متیقن که مخصوص موردی است که شك قابل برطرف‌کردن نیست ونمونهٔ‌آن‌مادهٔ ۱۳۱۷ ق‌ـ م است و هم‌چنین است نمونهٔ مذکور در مادهٔ ۸۷٦ ق ـ م .

۳۱٤۹ ـ شك بین وجوب وحرمت

(فقه) هرگاه در مورد عمل معینی این نکته معلوم باشدکه الزام قانونی متوجه آن شده و افراد نسبت‌بآن تکلیفی دارند ولی معلوم نباشدکه این تکلیف امراست یا نهی فقهاء اصولی و اخباری نسبت بآن اصل برائت جاری مـی‌کنند اگر منشاء شك‌اجمال یا سکوت قانون باشد و اگر منشاء شك تعارض دو قانون باشد اصل تخییر جاری می‌کنند.

شکی با این مشخصات در حقوق جدید دیده نشده است‌جز دریك مورد که‌حکمی بـر انتقال منافع شش‌سالهٔ ملکی بنفع مستأجری صادرشده و حال اینکه موجر قبل از اجاره ملك را در رهن‌بدون‌مدت ثالثی نهاده بود در چنین موردی اگر محکوم له باستناد مادهٔ ۲٦ قانون ثبت ۱۳۱۰ ثبت منافع را در دفتر امـلاك تقاضا کند مأمور ثبت از طرفی‌بامنع‌مادهٔ ۱۰۱ قانون ثبت مواجه است و ازطرفی با تکلیف اجراء احکام که در مادهٔ نهم آئین دادرسی مدنی وجود دارد. هرچند مادهٔ ۱۰۱ خاص است و مادهٔ ۹ عام‌است ولی ظاهراً مادهٔ ۹ دادرسی مدنی از عموماتی است که قبول تخصیص نمی کند

مگر بتصریح قانون بر تخصیص . بهرحال این یك نمونه از شك بین وجوب و حرمت (یعنی بین امر و نهی) است که از تعارض دو نص پیدا شده است .

۳۱۵۰ - شك در رافع

(فقه) یعنی شکی که مربوط است به پیدایش امری که میتواند چیزی را که قبلا وجود پیدا کرده از بین ببرد و نیز شك در رافع بودن چیزی که فعلا وجود پیدا کرده نسبت بچیزی که قبلا وجود داشته است . قسم اخیر را بعضی شك در رافعیت موجود نام داده‌اند که مرجعش بهمان نوع اول است .

۳۱۵۱ - شك در رافعیت موجود

رك . شك در رافع

۳۱۵۲ - شك در مقتضی

(فقه) در مبحث استصحاب ، شك در بقاء مستصحب را در مسیر زمان ، شك در مقتضی نامیده‌اند .

۳۱۵۳ - شك ساری

بمعنی قاعدهٔ یقین است .
(رك . قاعدهٔ یقین)

۳۱۵۴ - شك سببی و مسببی

(فقه) هرگاه جریان استصحاب معین در مورد معین، باعث انتفاء موضوع استصحاب دیگری گردد شك در استصحاب اولی راشك سببی نامند وشك دراستصحاب دومی (که هرگز جاری نخواهد شد) راشك مسببی خوانند و استصحاب را در مورد اول استصحاب سببی و در مورد ثانی استصحاب مسببی نامیده‌اند مثال :شخصی مدعی است که وکیل او با علم بعزل خود مال او را فروخته وتقاضای ابطال معامله را ازدادگاه می کند در این جادرمالکیت مشتری نسبت به مبیع مذکور شك حاصل است و ظاهراً استصحاب عدم مالکیت او جاری است از طرف دیگر شك در وقوع بیع در حال بقاء وکالت هم حاصل است و استصحاب بقاء وکالت هم جاری‌است و با جریان این استصحاب نوبه باجراء استصحاب دوم نمی‌رسد این استصحاب را استصحاب سببی نامند وشك واقع درمورد آنراشك سببی می‌نامندچنانکه استصحاب عدم مالکیت مشتری را استصحاب مسببی نامیده و شك واقـع در مورد آنرا شك مسببی خوانند . کـه البته بـاجریان استصحاب اول نوبه بجریان این‌استصحاب نمی‌رسد یعنی مشتری مالك مبیع شناخته میشود .

۳۱۵۵ - شك شكاك

(فقه) شك کسی که بیش از متعارف در مسائل و موضوعات شك کند .
(رك . شك)

۳۱۵۶ - شك موجه

شکی که برای‌صاحب نظر پیداشود وبرای وجود آن شك قرائن و دلائلی در دست باشد . در قلمرو چنین شکی است که مقنن نیازمندبوضع‌مقرراتی است که‌آنها فرض قانونی و اماره می گویند (مادهٔ ۱۰۲۴ قانون مـدنی) والا برشك غیر صاحب نظر اثری مترتب نیست .

۳۱۵۷ - شم‌الفقاهه

این اصطلاح را بجای‌ذوق فقاهت یاذوق حقوق بکار برده‌اند میگویند فلانـی شم فقاهت ندارد یعنی‌ذوق ادراك ریزه‌کاریها و ظرافت کاریهای این علم را ندارد و

باوجوداینکه عالم به فقه‌هست ولی سلیقهٔ استوار و جا افتاده در اظهار نظرها از خودکمتر نشان میدهد. امروزه باعبارت ذوق سلیم همین نظر را میرسانند.

۳۱۵۸ - شناسائی Reconnaissance

(بین‌الملل عمومی) الف - عمل شناختن Reconnaître یعنی قبول کردن - اعتراض نکردن - موافق بودن با وضع موجود.

ب - معنی متداول کنونی‌آن در روابط بین‌المللی‌عبارت است از عملی که‌بموجب آن وجود بعضی وقایع Faits (مانند دولت جدید، حکومت، وضع، قرارداد و غیره) را می‌شناسد و این امر متضمن آن است‌که بر اساس آن‌روابط حقوقی خود را برقرار خواهندکرد.

۳۱۵۹ - شناسنامه

ورقه یا دفترچهٔ معروف که ازاسنادرسمی بوده و هویت(نام ونام‌خانوادگی شخص و نام پدر و مادر و محل تولد و صدور شناسنامه) و تولد و وفات و ازدواج و طلاق درآن درج میشود.

نیز به‌آن سجل گفته میشود.

۳۱۶۰ - شوری

بضم‌اول وفتح راء. بمعنی‌مشورت‌کردن است ودر اصطلاحات زیر بکار رفته‌است:

الف - بمعنی مجلس شورای‌ملی.

ب - بمعنی هیأتی که صلاحیت شور و گرفتن تصمیم نسبت بامر یا اموری را دارا باشند Conseil

۳۱۶۱ - شورای اداری شهرستان

(حقوق اداری) در هر شهرستان این شوری به ریاست فرماندار وعضویت‌معاون او ورؤساء ادارات شهرستان‌تشکیل‌میشود وهدف آن تهیهٔ‌وسائل‌بهبودامور کشاورزی وآبادی و بهداشت و مساعدت بافرماندار در اجراء وظائف او است.

۳۱۶۲ - شورای اصلاحات ارضی

شورائی است‌که بریاست وزیر کشاورزی و عضویت رئیس سازمان اصلاحات ارضی و چهار نفر از صاحبمنصبان وزارت کشاورزی که حداقل سمت مدیرکلی یا مدیریت عامل بنگاهی را احراز کرده باشند تشکیل می گردد (مادهٔ هفت قانون اصلاحات ارضی ۱۹ - ۱۰ - ۴۰)

۳۱۶۳ - شورای امنیت

(بین‌الملل عمومی) یکی ازشعبات‌سازمان ملل متحد است اقدام به امور ارجاع شده بسازمان ملل‌متحد وشعبات‌آن‌بانظر شورای امنیت است.

۳۱۶۴ - شورای بخش

(حقوق اداری) شورائی است مرکب از بخشدار و رؤساء ادارات کشوری بخش و عده‌ای زراع و مالك محل بتعدادی‌که وزارت‌کشور معین کند.

۳۱۶۵ - شورای پول

شورائی است که در مادهٔ ۱-۲ قانون بانکی و پولی‌کشور مصوب ۷ - ۳ - ۳۹ پیش بینی شده و درمادهٔ ۲ - ۴۰وظائف آن شمرده شده است.

۳۱۶۶ - شورای دولتی

یك دادگاه عالی‌که بشکایت از تصمیمات واقدامات مراجع‌دولتی وبلدی واعتراض بر مدلول مقررات مخالف با قانون (بمعنی اخص‌کلمه) و تظلم از تجاوز و سوء استفاده‌از قدرت در اجراء قوانین‌و

مقررات وشکایت ازاحکام دیوان محاسبات و دعوی خسارت از ادارات دولتی و بلدی و شکایات استخدامی رسیدگی می کند. (قانون شورای دولتی مصوب ۱۳۳۹)

۳۱۶۷ - شورای عالی اقتصاد

بمنظور تمرکز امور اقتصادی کشور و اتخاذیك سیاست اقتصادی وایجادهم آهنگی در امور مالی و اقتصادی ازوزیردارائی و بازرگانی و صنایع ومعادن وکشاورزی و مدیر عامل سازمان برنامه و مدیر کل بانك ملی ایران بریاست نخست وزیر ونیابت ریاست وزیر دارائی تشکیل میشود (مادهٔ یك اساسنامهٔ شورایعالی اقتصاد - مصوب ۲۲ - ۹ - ۳۴ هیأت وزیران - مجموعهٔ ۱۳۳۴ صفحهٔ ۳۵۷)

۳۱۶۸ - شورای عالی بهبود امور اداری

شورائی است که بموجب تصویب نامهٔ شمارهٔ ٤ - ٤٥٨ مورخ ۲۷ - ۲ - ۱۳۳۵ بمنظور بهبود امور اداری تحت ریاست معاون اداری نخست‌وزیر و بعضویت کلیهٔ معاونین اداری‌وزارتخانه‌ها تشکیل میشود.

۳۱۶۹ - شورای‌عالی ثبت

عالی‌ترین مرجع رسیدگی اداری درامور ثبتی که مرکب است از دادستان کل و مدیر کل ثبت و مدیر کل قضائی یا یکنفر از صاحب منصبان عالی رتبهٔ قضائی به تعیین وزیر دادگستری (مادهٔ ششم قانون ثبت وآئین‌نامهٔ آن مصوب ۱۳۲۲)

۳۱۷۰-شورایعالی‌کارآموزی‌وافزایش مهارت

این شوری در مرکز فراهم میشود از معاون‌فنی وزارت‌کار و معاون فنی‌وزارت فرهنگ ووزارت صنایع و معادن ومدیر کل‌آموزش وزارت‌کار ومدیرکل مشاغل و کاریابی و نمایندهٔ کارفرما و نمایندهٔ کارگر بانتخاب شورایعالی‌کار (مادهٔ ۲۵ آئین‌نامهٔ کارآموزی و افزایش مهارت مصوب ۲۷ - ۱۰ - ۱۳۳۹)

۳۱۷۱ - شورای‌عالی مالی

شورائی است که بموجب تصویب‌نامهٔ‌شمارهٔ ۲۲۱۹٤ مورخ ۱۷ - ۱۰ - ۱۳۳۷ بمنظور مرکزیت دادن بررسی‌امورمالی و مطالعات‌کافی در بارهٔ صرفه جوئی در هزینه‌هاوافزایش درآمدهای کشورتشکیل میشود (مواد ۱ - ٦ - ۹ تصویب نامهٔ مزبور)

۳۱۷۲ - شورای کارگاه

این شوری مرکب‌است از یکنفر نمایندهٔ وزارت‌کار و یکنفر نمایندهٔ کارفرما و یکنفر نمایندهٔ کارگران همان‌کارگاه، ووظایف شوری عبارت است از رسیدگی وگرفتن تصمیم راجع باختلافات بین کارفرما وکارگریا کارآموزکه ناشی‌از اجرای‌مقررات‌قانون‌کار یا قراردادکار یا قرار دادکارآموزی باشد و رسیدگی وگرفتن تصمیم راجع بشکایات راجع برو ابط‌کارفرما وکارگر یاکارآموز در همان کارگاه و نیز انجام وظایفی که قانون‌کار و قوانین دیگر بعهدهٔ شورای کارگاه گذاشته است.

۳۱۷۳- شورای کشاورزی

شورائی است که بمنظور تمرکز دادن نظرهای کشاورزان و حمایت آنان و همکاری با یکدیگر وباوزارت‌کشاورزی در انجام وظایف مقرر در قانون تشکیل شوراهای کشاورزی مصوب ۱۳ - ۳-۳۸ در تهران و شهرستانها تشکیل میشود (مادهٔ یك قانون مذکور)

۳۱۷۴ - شوهر

(مدنی) مردی‌که زنی در حبالهٔ نکاح او است . مرادف زوج است .
(رك . زوج)

۳۱۷۵ - شهادت Témoignage

(در لغت بمعنی حضور و معاینه و اطلاع است)
در اصطلاح اخبار از وقوع امورمحسوس بیکی از حواس در غیر مورد اخبار بحقی بضرر خود وبنفع غیر (زیرا دراینصورت اسم‌آن اقراراست نه‌شهادت) . مشهودبه باید درگذشته وجود پیدا کرده یا در زمان اداء شهادت‌موجود باشد. سندعادی دین متوفی‌که مورد تأیید وصی صغیر یا قیم او قرار میگیرد از مصادیق شهادت وصی یا قیم بضرر صغیر است و اقرار محسوب نمیشود .
در همین اصطلاح لفظ‌گواهی بکارمی‌رود و شاهد راگواه‌گویند . گواهی گاهی بمعنی تصدیق است ودراینصورت بامفهوم شهادت فرق دارد (رك . تصدیق)
در فقه غالباً شرط می‌کنند که مشهود به باید از دیدنیها (مبصرات) و یا شنیدنیها (مسموعات) باشد مانند عقد و ایقاع‌که شنیدنی است وقتل ودزدی‌که دیدنی‌است. در قانون ما این امربسکوت برگذارشده و چون صدق شهادت در اخبار از غیر محسوسات‌محل تردید در نظر عرف‌است بنا براین بحکم اصل عدم ارزش اثباتی دلیل ، شهادت در غیر محسوسات اعتبار ندارد (مادهٔ ۱۳۰۶ ببعد قانون مدنی و قانون شهادت و امارات ۱۳۰۸)
کسیکه بترتیب فوق اخباراز وقوع‌امری در گذشته یا حال (از مسموعات یا مبصرات) مینماید اورا شاهد نامند (رك . شاهد) وامری‌که از وقوع‌آن خبرمیدهد مشهودبه نامیده میشود و کسیکه شهادت بنفع او است مشهود له خوانده میشود و کسیکه‌شهادت بزیان اواست مشهود علیه نام دارد .
بین فقهاء اختلاف است‌که نظر ارزیاب - کارشناس - طبیب - مفتی‌و حاکم ومانند این‌ها مشمول عنوان شهادت است یا نه - عرفاً‌مشمول‌شهادت نیست (جامع‌الشتات- صفحهٔ ۷۶۱)

۳۱۷۶ - شهادت اثبات

(یا شهادت وجودی یا شهادت بر امر وجودی)
(فقه) هرگاه مشهود به امر وجودی‌باشد آن شهادت را شهادت اثبات نامند .

۳۱۷۷ - شهادت اصل

رك . شهادت بر شهادت

۳۱۷۸- شهادت براقرار

شهادتی است‌که مشهود به‌آن‌اقرارباشد.

۳۱۷۹ - شهادت برامر عدمی

رك . شهادت نفی

۳۱۸۰ - شهادت بر امر وجودی

رك . شهادت اثبات

۳۱۸۱ - شهادت برسبب

(فقه - دادرسی) شهادت بر وقوع سبب قانونی . مثل اینکه‌کسی شهادت دهدکه حسن خانهٔ‌معین را از حسین خریده‌است ولی راجع به مالکیت کنونی او اظهار بی‌اطلاعی‌کندیا نسبت بآن سکوت‌اختیار کند و حال اینکه شاهد دیگری ممکن است برمالکیت‌کنونی اوشهادت دهدولی این را شهادت بر سبب نمی‌گویند. سبب

ملك خانه از نظر شاهد نخستین بیع بوده است زیرا بیع از اسباب مالکیت است . شهادت شاهد دوم را که متعرض سبب مالکیت نشده شهادت بر ملك مطلق نامیده‌اند.

۳۱۸۲ - شهادت بر شهادت

(مدنی - فقه) هرگاه مشهود به خود شهادت دیگری باشد آن شهادت را شهادت برشهادت و شهادت فرع نامند و مشهود به شهادت فرع را شهادت اصل مینامند شاهد شهادت فرع را شاهد فرع خوانند وشاهد شهادت اصل راشاهد اصل نامیده‌اند (مادهٔ ۱۳۲۰ قانون مدنی)

شاهد اصل ممکن است به شاهد فرع بگوید که گواه باشید که من شاهد بر فلان قضیه هستم . ممکن است شاهد فرع خود بخود ناظر شهادت شاهد اصل در دادگاه یا خارج دادگاه باشد .

۳۱۸۳ - شهادت بر ملك مطلق

رك . شهادت بر سبب

۳۱۸۴ - شهادت تبرعی

(فقه) شهادت شاهد در دادگاه اگر پیش از اینکه دادرس از شاهد بخواهد که او شهادت دهد صورت گیرد شهادت تبرعی نامیده میشود .

۳۱۸۵ - شهادت تعریف

(فقه - ثبت اسناد) شهادت برهویت شخص مشهودله را گویند . در ازمنه‌ای که شناسنامه وجود نداشت و بالخصوص در مورد زنان (اهل حجاب) بسیار مورد پیدا می کرد . در مادهٔ ۵۰ قانون ثبت نیز اینگونه شهادت پیش‌بینی شده است .

۳۱۸۶ - شهادت حسبه

(فقه) شهادت در موردی که در آن مورد، مدعی خصوصی وجود نداشته باشد مانند شهادت بر زنا (در حقوق معروف به حق‌الله)

۳۱۸۷ - شهادت خارج از دادگاه

(دادرسی) الف- شهادت گواهی که بطور استثناء در خارج از دادگاه شهادت دهد مانند شاهدی که بعلت ناخوشی نتواند در دادگاه شهادت دهد (مادهٔ ۴۱۰ دادرسی مدنی)

ب - شهادت شهود محلی (مادهٔ ۴۲۶ دادرسی مدنی)

۳۱۸۸ - شهادت در دادگاه

(دادرسی) شهادتیکه در دادگاه اداءمیشود (مادهٔ ۳۶۰ دادرسی‌مدنی).

۳۱۸۹- شهادت زور

(فقه) شهادت دروغ را گویند که گاهی شهادت نا حق بآن گفته میشود .

۳۱۹۰ - شهادت عدمی

رك . شهادت نفی

۳۱۹۱ - شهادت فرع

رك . شهادت برشهادت

۳۱۹۲ - شهادت مؤثر در دعوی

(دادرسی) شهادتی که بتنهائی مثبت دعوی نبوده و باید بکمك امارات قضائی مثبت دعوی باشند (مادهٔ یك قانون شهادت و امارات و مادهٔ ۱۳۰۶ قانون مدنی)

۳۱۹۳ - شهادت مثبت دعوی

(دادرسی) شهادتی که بدون کمك چیزی مثبت دعوی باشد (مادهٔ ۴۰۶ دادرسی‌مدنی و مادهٔ یك قانون شهادت و امارات و مادهٔ ۱۳۰۶ قانون مدنی)

(رك . شهادت مؤثر در دعوی)